

به نام خدا

با همه کوششانی که در سالهای اخیر برای تحقیق و جمع آثار گرانمای ادبیات هزار ساله فارسی انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله پر ارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کارناکرده بسیار است. درباره نگاشت و دقائق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نخرفته است. بسیاری از متون و نصیبت ادبیات ایران نیز اگر چه مکرر صورت طبع یافته و باید با دقت بیشتری تصحیح و تصفیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران تحقیق و جمع و کوشش در فراهم نمودن زمین مساعد برای این گونه تحقیقات می باشد.

در سلسله «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر شده کهن با دقتی که درخور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق درباره نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران بصورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون تفسیری فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها بعنوان مأخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

بنیاد فرهنگ ایران افتخار دارد که در دوران پر شکوه انقلاب اسلامی ایران جلد دوم این کتاب تشریحی نگذارد که اینگونه خدمات محققان و متبعان را در راه شناخت هر چه بیشتر فرهنگ اسلامی ایران مفید و مورد توجه واقع شود.

بنیاد فرهنگ ایران

فرا تدعیاتی

تألیف

جلال الدین یوسف اهل

جلد دوم

مشکل بر بابهای دوم تا پنجم

نماره های ۱۴۵ تا ۳۱۸

با مقدمه و فهرست

بر کوشش

دکتر حسمت موید

استاد دانشگاه سیگاگو



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در تیرماه سال ۱۳۵۸ در چاپخانه زر
چاپ شد

فهرست کتاب

پیشگفتار
فهرست منشآت خمسين عمادی
یازده
پانزده

متن کتاب ۳ - ۶۱۶

باب دوم : درنامه های صواحب و وزراء

- ۱۴۵- معین‌الدین جامی به جلال‌الدین معروف دهلوی وزیر
۵ - ۳
- ۱۴۶- همو به خواجه لطف الله بن خواجه عزیزبن خواجه شادی‌هروی
۸ - ۶
- ۱۴۷- همو به خواجه عمادالدین محمودگرمانی
۱۱ - ۹
- ۱۴۸- خواجه فضل‌الله مهنی در دیباجه اربعین غیاثی به اشاره
غیاث‌الدین محمد وزیر
۱۵-۱۲
- ۱۴۹- همو به وزیر مذکور
۱۷-۱۶
- ۱۵۰- همو به همان وزیر
۱۹-۱۸
- ۱۵۱- خواجه غیاث‌الدین هیبت‌الله بحرآبادی به یکی از وزراء
۲۲-۲۰
- ۱۵۲- خواجه قطب‌الدین یحیی نیشابوری به غیاث‌الدین محمد وزیر
۲۴-۲۳
- ۱۵۳- همو به همان وزیر
۳۰-۲۵
- ۱۵۴- همو به یکی از وزراء
۳۱
- ۱۵۵- همو به علاء‌الدین محمدوزیر
۳۳-۳۲
- ۱۵۶- همو به یکی از وزراء
۳۵-۳۴
- ۱۵۷- همو به خواجه فخرالدین احمد وزیر
۳۷-۳۶
- ۱۵۸- خواجه عزالدین طاهر فریومدی به علاء‌الدین هندو وزیر
۳۹-۳۸
- ۱۵۹- سعدالدین کالونی به غیاث‌الدین محمدبن رشیدوزیر
۴۳-۴۰
- ۱۶۰- همو به علاء‌الدین محمدوزیر
۴۹-۴۴
- ۱۶۱- شمس‌الدین محمد (به وزیر غیاث‌الدین محمدبن رشید)
۵۲-۵۰
- ۱۶۲- قطب‌الدین یحیی نیشابوری به وزیر علاء‌الدین هندو
۵۵-۵۳
- ۱۶۳- همو به خواجه حسام‌الدین مبارک
۵۷-۵۶

- ۱۶۴- سعدالدین کالونی به یکی از وزراء
 ۱۶۵- همو به خواجه علاءالدین هندو وزیر
 ۱۶۶- معینالدین جامی به عمادالدین زوزنی
 ۱۶۷- همو به جلالالدین معروف دهلوی وزیر
 ۱۶۸- خواجه کمالالدین وزیر به سلطان شیخ ابواسحاق
 ۱۶۹- همو به رکنالدین عمیدالملک ، رکن صائن
 ۱۷۰- همو به خواجه جهان وزیر
 ۱۷۱- همو به وزیر فصیحالدین علاءالملک
 ۱۷۲- همو به عمادالدین زوزنی
 ۱۷۳- همو به همو
 ۱۷۴- همو به خواجه فخرالدین مبارک
 ۱۷۴ب- همو به خواجه خان جهان وزیر
 ۱۷۵- یوسف اهل به خواجه غیاث الدین پیراحمد وزیر
 ۱۷۶- معینالدین جامی به خواجه جهان دهلوی وزیر
 ۱۷۷- همو به جلالالدین معروف دهلوی وزیر
 ۱۷۸- همو در جریده جلالالدین محمود بن خواجه شهاب
 ۱۷۹- همو به وزیر نظام الدین شیخ یحیی
 ۱۸۰- همو به فصیحالدین علاءالملک وزیر
 ۱۸۱- همو به وزیر سالار دبیر
 ۱۸۲- همو به عمادالدین زوزنی
 ۱۸۳- همو به فخرالدین مبارک سعد
 ۱۸۴- همو به فصیحالدین علاءالملک وزیر
 ۱۸۵- فصیحالدین لاژی به وزیر غیاثالدین پیراحمد خوافی
 ۱۸۶- معینالدین جامی به جلالالدین معروف دهلوی وزیر
 ۱۸۷- همو به عمادالدین زوزنی
 ۱۸۸- فخرالدین محمود بن یحیی فریومدی به عزالدین طاهر فریومدی وزیر ۱۴۳-۱۴۵
 ۱۸۹- همو به علاءالدین محمود وزیر
 ۱۹۰- یوسف اهل به وزیر غیاث الدین پیراحمد
 ۱۹۱- جلالالدین شاه خوافی به وزیر عضدالدین
 ۱۹۲- ابوالحسن بستنی به وزیر خواجه نظام الملک
 ۱۹۳- امام محمد غزالی به خواجه فخرالملک بن نظام الملک

۵۸-۵۹

۶۰-۶۲

۶۳-۶۵

۶۶-۷۱

۷۲-۷۴

۷۵-۷۷

۷۸-۸۲

۸۳-۸۶

۸۷-۹۰

۹۱-۹۵

۹۶-۹۸

۹۹-۱۰۱

۱۰۲-۱۰۴

۱۰۵-۱۰۶

۱۰۷-۱۰۸

۱۰۹-۱۱۰

۱۱۱-۱۱۲

۱۱۳-۱۱۵

۱۱۶-۱۱۸

۱۱۹-۱۲۵

۱۲۶-۱۲۸

۱۲۹-۱۳۲

۱۳۳-۱۳۶

۱۳۷-۱۳۹

۱۴۰-۱۴۲

۱۴۳-۱۴۵

۱۴۶-۱۴۷

۱۴۸-۱۵۲

۱۵۳-۱۵۶

۱۵۷-۱۵۸

۱۵۹-۱۶۴

- ۱۹۴- شمس‌الدین محمدبیهقی به جلال‌الدین معروف دهلوی وزیر ۱۶۵-۱۶۷
- ۱۹۵- رضی‌الدین احمدجامی به ناصرالدین احمد سمنانی وزیر ۱۶۸-۱۶۹
- ۱۹۶- یوسف اهل به جلال‌الدین یوسف فریجودی ۱۷۰-۱۷۲
- ۱۹۷- کمال‌الدین ایناق به خواجه نظام‌الدین کرمانی وزیر ۱۷۳-۱۷۴
- ۱۹۸- تاج‌الدین سلمان به وزیر غیاث‌الدین پیراحمد ۱۷۵-۱۷۸
- ۱۹۹- جمال‌الدین اخستان به خواجه جهان وزیر ۱۷۹-۱۸۰
- ۲۰۰- قوام‌الدین شیبانی از زبان شهاب‌الدین جامی به خواجه نجیب‌الدین وزیر ۱۸۱-۱۸۳
- ۲۰۱- نظام‌الدین عبدالله متشی به یکی از وزراء ۱۸۴-۱۸۵
- ۲۰۲- همو به یکی از وزراء ۱۸۶-۱۸۷
- ۲۰۳- فصیح‌الدین لازمی به غیاث‌الدین پیراحمد وزیر ۱۸۸-۱۹۲
- ۲۰۴- قطب‌الدین محمد، خواجه‌گنجی خواجه‌احمد به قوام‌الدین شیرازی وزیر ۱۹۳-۱۹۴
- ۲۰۵- همو به کمال‌الدین کرمانی وزیر ۱۹۵-۱۹۷
- ۲۰۶- همو به عزالدین طاهر فریومدی وزیر ۱۹۸-۲۰۰
- ۲۰۷- همو به علاء‌الدین محمد وزیر ۲۰۱-۲۰۲
- ۲۰۸- قاضی عزالدین مشهدی عدنی رضوی به وجیه‌الدین سمنانی وزیر ۲۰۳-۲۰۵
- ۲۰۹- یوسف اهل به تاج‌الدین احمدسنجانی ۲۰۶-۲۰۸
- ۲۱۰- شمس‌الدین محمدکرت به وزیر خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان ۲۰۹-۲۱۰
- ۲۱۱- حسام‌الدین عبدالله کوسوی به رکن‌الدین ۲۱۱-۲۲۵
- ۲۱۲- همو به وزیر غیاث‌الدین محمدبن رشید ۲۲۶-۲۳۱
- ۲۱۳- همو به یکی از وزراء ۲۳۲-۲۳۳
- ۲۱۴- همو به فخرالدین احمد وزیر ۲۳۴-۲۴۴
- ۲۱۵- همو به همان وزیر ۲۴۵-۲۴۹
- ۲۱۶- همو به همان وزیر ۲۵۰-۲۵۳
- ۲۱۷- همو به عمادالدین خواجه عبدالله کرمانی ۲۵۴-۲۵۶
- ۲۱۸- همو به یکی از وزراء ۲۵۷-۲۵۹
- ۲۱۹- همو به یکی از وزراء ۲۶۰-۲۶۲
- ۲۲۰- تاج‌الدین ابوالفضل محمودبن اوحد بوزجانی به وزیر غیاث‌الدین محمدبن رشید ۲۶۳-۲۶۵
- ۲۲۱- همو به یکی از وزراء ۲۶۴-۲۶۸
- ۲۲۲- همو به یکی از وزراء ۲۶۹-۲۷۱
- ۲۲۳- صدرالدین حموی به یکی از وزراء ۲۷۲-۲۷۳
- ۲۲۴- معینی جوزی به یکی از وزراء ۲۷۴-۲۹۱
- باب سوم : رسائل سادات و نقبا
- ۲۲۵- معین‌الدین جامی به خداوندزاده علی اکبر ترمذی ۲۹۵-۳۰۲

- ۲۲۶- یکی از افاضل به یکی از سادات
 ۲۲۷- قطب‌الدین یحیی نیشابوری به یکی از سادات
 ۲۲۸- حسام‌الدین عبدالله کوسوی به شمس‌الدین کرمانی
 ۲۲۹- معین‌الدین جامی به خانداده علی‌اکبر ترمذی
 ۲۳۰- همو در جریده خانداده علی‌اصغر ترمذی
 ۲۳۱- مولانا محمد ترمذی از زبان خانداده علی‌اکبر به خانداده علاء‌الملک
 ۲۳۲- سلطان جلال‌الدین شاه شجاع به رضی‌الدین
 ۲۳۳- جلال‌الدین اسحاق قاضی جامی از زبان شهاب‌الدین اسمعیل
 جامی به یکی از سادات ترمذ
 ۲۳۴- حسام‌الدین کوسوی به یکی از سادات
 ۲۳۵- یوسف اهل به سید علی کمان‌گر

باب چهارم: رسائل قضات و ولات

- ۲۳۶- معین‌الدین جامی به جلال‌الدین قاضی
 ۲۳۷- صدر الشریعه به یکی از قضات
 ۲۳۸- همو به یکی از قضات
 ۲۳۹- همو به یکی از قضات
 ۲۴۰- همو به یکی از قضات
 ۲۴۱- معین‌الدین جامی برجریده شرف‌الدین عبدالرحیم اسفزاری
 قاضی القضاة
 ۲۴۲- همو به قاضی القضاة مجدالدین اصفهانی
 ۲۴۳- همو برجریده جلال‌الدین اسحاق قاضی
 ۲۴۴- غیاث‌الدین هبیت‌الله بحرآبادی به جلال‌الدین قاضی
 ۲۴۵- یوسف اهل به یکی از قضات
 ۲۴۶- یوسف اهل به قاضی جام
 ۲۴۷- منصور بن محمد شیرازی به سراج‌الدین اصفهانی قاضی القضاة
 ۲۴۸- قطب‌الدین محمد، خواجگی خواجه احمد به شهاب‌الدین
 محمد قاضی القضاة
 ۲۴۹- حسام‌الدین عبدالله کوسوی به یکی از قضات
 ۲۵۰- رکن‌الدین محمد خوافی به فخرالدین قاضی اصفهان
 ۲۵۱- معین‌الدین جامی به جلال‌الدین قاضی

باب پنجم: رسائل موالی عظام و اهالی کرام

- ۲۵۲- معین‌الدین جامی به عزالدین عبدالوهاب نیشابوری واعظ
 ۲۵۳- ضیاء‌الدین یوسف جامی به شمس‌الدین کرمانی

- ۲۵۴- همو از زبان ملک غیاث‌الدین پیرعلی کرت به مولانا جلال‌الدین سلطان‌شاه
- ۴۰۵-۴۰۳
- ۲۵۵- عزالدین کاشی به شمس‌الدین محمد بیهقی
- ۴۰۷-۴۰۶
- ۲۵۶- شمس‌الدین بیهقی به قوام‌الدین شیبانی
- ۴۱۰-۴۰۸
- ۲۵۷- همو به سعدالدین کالونی
- ۴۱۳-۴۱۱
- ۲۵۸- سعدالدین کالونی به شمس‌الدین درود بیهقی
- ۴۱۶-۴۱۴
- ۲۵۹- سعدالدین کالونی به شمس‌الدین محمد بیهقی
- ۴۱۹-۴۱۷
- ۲۶۰- همو به همو
- ۴۲۰
- ۲۶۱- قطب‌الدین یحیی نیشابوری به یکی از مشایخ
- ۴۲۳-۴۲۱
- ۲۶۲- معین‌الدین جامی به تاج‌الدین شتی
- ۴۲۶-۴۲۴
- ۲۶۳- قطب‌الدین یحیی نیشابوری به شمس‌الدین محمد درود بیهقی
- ۴۳۰-۴۲۷
- ۲۶۴- همو به جلال‌الدین عتیقی
- ۴۳۲-۴۳۱
- ۲۶۵- همو به همو
- ۴۳۶-۴۳۳
- ۲۶۶- رکن‌الدین محمد خوافی به عبدالعزیز انداجردی خوافی
- ۴۳۹-۴۳۷
- ۲۶۷- معین‌الدین جامی به شمس‌الدین محمد امام خوارزم
- ۴۴۲-۴۴۰
- ۲۶۸- همو به بهاء‌الدین استادبادی
- ۴۴۴-۴۴۳
- ۲۶۹- همو به وجیه‌الدین حاجی‌شاه
- ۴۴۷-۴۴۵
- ۲۷۰- همو به جمال‌الدین نصرالله حلاوه
- ۴۵۰-۴۴۸
- ۲۷۱- همو به بهاء‌الدین استادی
- ۴۵۳-۴۵۱
- ۲۷۲- همو به شمس‌الدین جلال اسفزاری
- ۴۵۵-۴۵۴
- ۲۷۳- همو به ضیاء‌الدین کافی
- ۴۵۹-۴۵۶
- ۲۷۴- همو به همو
- ۴۶۲-۴۶۰
- ۲۷۵- همو به سیف‌الدین غزنوی
- ۴۶۶-۴۶۳
- ۲۷۶- همو به منورالدین خوارزمی
- ۴۷۰-۴۶۷
- ۲۷۷- قطب‌الدین محمد بن مطهرین احمدجام در استفتا از علما پس از تصنیف حدیقه‌الحقیقه
- ۴۷۳-۴۷۱
- ۲۷۸- معین‌الدین جامی به سعدالدین تفتازانی
- ۴۸۷-۴۷۴
- ۲۷۹- همو به صدرالدین سجستانی خطیب
- ۴۹۰-۴۸۸
- ۲۸۰- همو به بدرالدین سجستانی
- ۴۹۳-۴۹۱
- ۲۸۱- همو به ناصرالدین کافی
- ۴۹۷-۴۹۴
- ۲۸۲- معزالدین علی‌اکبر به جلال‌الدین لطف‌الله
- ۵۰۱-۴۹۸
- ۲۸۳- رکن‌الدین محمد خوافی به فصیح‌الدین لازی
- ۵۰۵-۵۰۲
- ۲۸۴- محمود بن یمین فریومدی به یکی از موالی
- ۵۰۸-۵۰۶
- ۲۸۵- همو به قطب‌الدین حیدری
- ۵۱۰-۵۰۹
- ۲۸۶- فخرالملک بن نظام‌الملک به امام محمد غزالی
- ۵۱۴-۵۱۱
- ۲۸۷- یوسف اهل به مولانا جعفر تبریزی از زبان حافظ‌احمد بن مولانا محمودجامی
- ۵۱۶-۵۱۵

- ۲۸۸- نظام الدین یحیی بن شیخ شهاب الدین تا کوسمرقندی درظهر کتاب
اشعار مؤلف یوسف اهل
- ۲۸۹- فصیح الدین لازمی از زبان قطب الدین جامی به خواجه عبدالقادر
۵۱۹-۵۱۷
- ۲۹۰- شهاب الدین ابوالمکارم جامی به رکن الدین محمد خوافی
۵۲۳-۵۲۰
- ۲۹۱- همو به ناصرالدین نصرالله ترمذی
۵۲۴-۵۲۱
- ۲۹۲- معزالدین علی اکبر جامی به نصرالله امام
۵۳۳-۵۳۲
- ۲۹۳- یکی از افاضل به یکی از علما
۵۳۴-۵۳۶
- ۲۹۴- وجیه الدین نسفی به همام الدین تبریزی
۵۳۷-۵۳۹
- ۲۹۵- فخرالدین عراقی به برادرش شمس الدین
۵۴۰-۵۴۴
- ۲۹۶- یوسف اهل به شهاب الدین عبدالله لسان
۵۴۵-۵۴۹
- ۲۹۷- جلال الدین قاضی در اجازه علم حدیث برای یوسف اهل
۵۵۰-۵۵۲
- ۲۹۸- تاج الدین سلمانی به یکی از علما
۵۵۳-۵۵۵
- ۲۹۹- معین الدین جامی به جلال الدین عبیدالله صدر
۵۵۶-۵۵۹
- ۳۰۰- تاج الدین حسین خوارزمی به یوسف اهل
۵۶۰-۵۶۲
- ۳۰۱- یوسف اهل به تاج الدین حسین خوارزمی
۵۶۳-۵۶۸
- ۳۰۲- تاج الدین حسین خوارزمی به فصیح الدین لازمی
۵۶۹-۵۷۱
- ۳۰۳- شمس الدین کازرونی به نظام الدین عبدالله منشی
۵۷۲-۵۷۳
- ۳۰۴- نظام الدین عبدالله منشی به شمس الدین کازرونی
۵۷۴-۵۷۵
- ۳۰۵- جلال الدین شیخ ابیوردی به یوسف اهل
۵۷۶-۵۷۷
- ۳۰۶- حسام الدین کوسویی به یکی از موالی
۵۷۸-۵۸۰
- ۳۰۷- همو به یکی از اهالی
۵۸۱-۵۸۳
- ۳۰۸- همو در گله از دوستان
۵۸۴-۵۸۶
- ۳۰۹- همو به یکی از اهالی
۵۸۷-۵۸۹
- ۳۱۰- همو به یکی از فضلا
۵۹۰-۵۹۲
- ۳۱۱- همو به یکی از موالی
۵۹۳-۵۹۴
- ۳۱۲- زین الدین قدسی به یکی از موالی
۵۹۵-۵۹۶
- ۳۱۳- همو به یکی از اهالی
۵۹۷-۵۹۸
- ۳۱۴- همو به یکی از اهالی
۶۰۰-۵۹۹
- ۳۱۵- حسام الدین کوسویی به یکی از اهالی
۶۰۱-۶۰۲
- ۳۱۶- همو به یکی از اهالی
۶۰۳-۶۰۵
- ۳۱۷- همو به یکی از اطباء
۶۰۴-۶۰۸
- ۳۱۸- قطب الدین یحیی نیشابوری به علامه صدر الشریعه
۶۰۹-۶۱۰

پیشگفتار

پس از مدتی تأخیر ناشی از حوادث انقلاب مقدس ملت ایران جلد دوم کتاب فرائد گیاهی اینک انتشار می‌یابد. جلد اول که در سال ۱۳۵۶ منتشر شد تمام باب اول را که مفصل‌ترین بخش کتاب و شامل ۱۴۴ نامه است دربرداشت. جلد حاضر باب های دوم تا پنجم را شامل است و ۱۷۵ نامه (۱۴۵ تا ۳۱۸، بعلاوه ۱۷۴ ب) را دربر می‌گیرد و بدین ترتیب چاپ کتاب فرائد گیاهی از حیث تعداد باب ها و شمار منشآت و مجموع حجم آن تقریباً به نیمه های راه رسیده است و امیدوارم که نیمه باقی مانده نیز در دو مجلد دیگر انتشار یابد و کار طبع این مجموعه پر حجم به پایان برسد.

در تهیه متن حاضر از آغاز باب سوم یعنی نامه شماره ۲۲۵ به بعد علاوه برش نسخه خطی که وصف آنها را در مقدمه جلد اول آورده ام، از مجموعه دیگری موسوم به خمسین عمادی بهره جسته ام که ذیلاً آن را معرفی می‌کنم:

چنانکه در مقدمه جلد اول (ص سی) نوشتم یوسف اهل علاوه بر فرائد گیاهی دست کم دو تألیف دیگر داشته است که یکی از آن دو خمسین عمادی است که نسخه خطی آن را نخست بار استاد محمد تقی دانش پژوه چند سال پیش در موزه لنین‌گراد یافته خبر آن را در مجله راهنمای کتاب (سال پانزدهم، ص ۶۸۵) نوشتند و سپس به خواهش این بنده از میکروفیلم آن که متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران است یک نسخه عکس برای کتابخانه دانشگاه شیکاگو تهیه فرموده در سفر خویش به آمریکا آن را همراه آوردند. نسخه عکس مزبور متأسفانه در موارد متعدد یا به علت فساد اصل نسخه یا بدی میکروفیلم یا به سبب ناشی بودن عکاس محو و غیر خوانا و غیر قابل استفاده است. ولی تعداد این گونه اوراق که جمعا از ۲۵ برگ یعنی ۵۰ صفحه بیشتر نیست تأثیری در فایده زیاد این مجموعه که شامل ۳۷۵ برگ یعنی ۷۵۰ صفحه است ندارد. این نسخه به خط نستعلیق خوانا نوشته شده و احتمالاً به زمان گردآوری آن بسیار نزدیک است و حتی محال نیست که

خط اصل یوسف اهل باشد اما چون نسخه عکس چنانکه گذشت فاقد اوائل ویکی دوبرگ آخر است تعیین تاریخ کتابت آن بدون مراجعه به میکروفیلم موجود در طهران میسر نیست .

هنگامی که این نسخه بدست نگارنده رسید به یک نظر معلوم شد که کتاب خمسین عمادی در حقیقت چیزی جز مجموع منشآت معین الدین جامی نیست که تعداد زیادی از آن بطور پراکنده در ابواب مختلف فرائد غیاشی نیز مندرج است ولهذا در تهذیب متن مجموعه مزبور کمکی ذی قیمت تواند بود . یوسف اهل نامه های معین الدین را یکبار جایجا در فرائد غیاشی و بار دیگر یکجا در خمسین عمادی فراهم آورده است الا این که در مجموعه اخیر ۲۴ مکتوب هست که در فرائد غیاشی نیست و اتفاقاً تعدادی از این ۲۴ نامه از حیث مطلب از جالب ترین منشآت معین جامی و در خور توجه خاص است ، از آن جمله نامه هایی است که وی به زوجه خویش نوشته و یکی از آنها در حقیقت وصیت نامه اوست که در سال ۷۸۴ هجری قمری نوشته شده در حالی که سالش میان هشتاد و نود بوده است و از این جا برمی آید که وی به خلاف قول مؤلف حبیب السیر در ۷۸۳ وفات نکرده است (حبیب السیر ، چاپ کتابخانه خیام ، جلد چهارم ، ص ۳۸۶) . تحقیق دقیق تر درباره معین الدین جامی و هم چنین درباره خمسین عمادی که اربعین جلالی نیز خوانده شده است و چاپ ۲۴ مکتوب اضافی مذکور جملگی کاری جداگانه و از حوصله این مقدمه خارج است .

استفاده از خمسین عمادی در تصحیح فرائد غیاشی فقط از آغاز باب سوم یا شماره ۲۲۵ میسر گردید زیرا جلد اول قبل از آن که دسترسی به آن کتاب حاصل آید آماده شده بود و باب اول جلد دوم (باب دوم کتاب) نیز هنگامی آماده و تحویل ناشر گردید که نسخه خمسین عمادی در اختیار نگارنده نبود . گمان نمی کنم عدم استفاده مذکور برای چاپ حاضر ضایعه ای باشد و محققانی را که خواسته باشند به این مجموعه در آثار خود استناد جویند از رهگذر مزبور زیانی وارد آمده باشد . بنده که سالهاست وقت خود را بدون هیچ یار و یاور صرف استنساخ و مقابله حرف به حرف این کتاب از روی شش نسخه موجود نموده است می داند که اختلافات نسخه ها تقریباً تماماً از نوع تعارفات و الفاظ زائد و تملق های مکرر بارد و عناوین و القاب بی معنی است که اکثراً به قصد زینت و ایجاد سجع در سخن آمده است و

به ندرت مفید مطلبی تاریخی است. از این روی فوت مقداری دیگر از این گونه اختلافات را که از مقابله خمسین عمادی با نسخه های دیگر لابد حاصل می آید، نباید خسران شمرد و برآن دریغ خورد. در پایان این مقدمه فهرستی دقیق از جمیع نامه های معین الدین جامی که در خمسین عمادی گرد آمده است می آورم و در برابر هریک شماره معادل آن را درجدول کلی فرائد غیائی (جلداول، ص سینه تا شصت و یک) نقل می کنم تا طالبان به سهولت آن را بیابند و بایکدیگر بسنجند.

در نسخه س نامه شماره ۲۵۱ چندین ورق پس از محل مناسب خود آمده است، ولی کاتب بعدا اشتباه خود را دریافته و در عنوان قید کرده است که " وقع هیهنا بالسهو من الناسخ ". نگارنده نیز درجدول کلی کتاب این سهو را تکرار نموده و نامه مزبور را به پیروی از نسخه س تحت شماره ۲۶۹ ضبط کرده ام که اینک اصلاح آن و شماره های بعدی را تا ۲۶۹ به ترتیب ذیل می آورم:

شماره درست	شماره جدول کلی که خطاست
۲۵۱	۲۶۹
۲۵۲	۲۵۱
۲۵۳	۲۵۲
۲۵۴	۲۵۳
۲۵۵	۲۵۴
۲۵۶	۲۵۵
۲۵۷	۲۵۶
۲۵۸	۲۵۷
۲۵۹	۲۵۸
۲۶۰	۲۵۹
۲۶۱	۲۶۰
۲۶۲	۲۶۱
۲۶۳	۲۶۲
۲۶۴	۲۶۳
۲۶۵	۲۶۴
۲۶۶	۲۶۵
۲۶۷	۲۶۶
۲۶۸	۲۶۷
۲۶۹	۲۶۸

سهو دیگری که در تنظیم جدول مزبور دست داده این است که در نسخه ط پس از نامه شماره ۱۷۴ مکتوب دیگری هست که این جانب هنگام تهیه آن جدول نظر به شباهت کاملی که در عبارات اولیه این دو نامه وجود دارد سهوا آن دو را یکی پنداشتم و بعدا در هنگام استنساخ آنها متوجه اشتباه خود شدم ولی برای آن که شماره های منشآت کتاب بدان صورت که در جدول کلی آمده است بماند و اختلالی رخ ندهد این دومی را به شماره ۱۷۴ ب (ص ۹۹) ضبط نمودم .

در این جلد نیز متأسفانه تعداد بالنسبه زیادی غلط هست که فهرست آنها را در آخر کتاب آورده ام و امیدوارم خوانندگان قبل از مطالعه زحمت تصحیح را بر خود هموار سازند . تعدادی از این اغلاط مطبعی و تعدادی دیگر سهوالقلم نگارنده در وقت استنساخ است و شک نیست که اگر نگارنده شخصا در طهران بودم هر دو نوع اغلاط مزبور اگر تماما از میان نمی رفت تا حدی زیاد تقلیل می یافت .

فهرست منشآت خمسين عمادی

شماره ترتیب	شماره معادل	فرائدغیائی (مقدمه جلد اول)	شماره ورق خمسين عمادی
۲۸	۶۳/۲۱		
۳۱	۶۵/۲۲		
۲۹	۶۷/۲۳		
۳۰	۶۹/۲۴		
۷۱	۷۵/۲۵		
باب اول			
۷۲	۷۶/۲۶	۵۷	۶/۱
۷۳	۸۱/۲۷	۴۰	۹/۲
۷۴	۸۵/۲۸	۲	۱۵/۳
۷۵	۸۷/۲۹	۵۲	۱۸/۴
۷۶	۸۹/۳۰	۵۴	۱۹/۵
۷۷	۹۱/۳۱	۵۵	۲۰/۶
۷۸	۹۳/۳۲	۱۱۹	۲۳/۷
۷۹	۹۴/۳۳	۱۲۰	۲۴/۸
۸۰	۹۶/۳۴	۱۴	۲۴/۹
۱۳۱	۹۷/۳۵	۱۵	۲۶/۱۰
۳۲	۹۸/۳۶	۶۱	۲۶/۱۱
۳۳	۱۰۰/۳۷	۲۲	* ۵۰/۱۲
۸۱	۱۰۳/۳۸	۲۳	۵۰/۱۳
۱۳۲	۱۰۴/۳۹	۲۴	۵۳/۱۴
۸۲	۱۰۸/۴۰	۲۵	۵۴/۱۵
—	۱۱۳/۴۱	۲۶	۵۵/۱۶
۸۳	۱۱۵/۴۲	۲۷	۵۵/۱۷
۸۴	۱۱۸/۴۳	۱۳۰	۵۹/۱۸
۸۵	۱۲۰/۴۴	۶۹	۶۰/۱۹
۸۶	۱۲۳/۴۵	۷۰	۶۱/۲۰

* تقریباً دو ثلث آغاز این نامه افتاده است یعنی شروع آن در حقیقت در ورق ۲۸ باید باشد و روی هم رفته چنانکه شماره های گوشه اوراق نسخه نشان می دهد ۲۱ برگ از نسخه اصل در نسخه عکس نیست که لابد حدود ده تا پانزده مکتوب دیگر را شامل بوده است و آن را باید به تعداد موجود در این فهرست افزود.

۱۷۰	۱۸۶/۷۷	۸۷	۱۲۴/۴۶
۱۷۱	۱۸۷/۷۸	۸۸	۱۲۶/۴۷
۱۷۲	۱۸۸/۷۹	۸۹	۱۲۸/۴۸
۱۷۳	۱۸۹/۸۰	۱۳۳	۱۳۱/۴۹
۱۷۴	۱۹۱/۸۱	۹۰	۱۳۳/۵۰
۱۷۶	۱۹۳/۸۲	۹۱	۱۴۰/۵۱
۱۷۷	۱۹۴/۸۳	۹۲	۱۴۱/۵۲
۱۷۸	۱۹۵/۸۴	—	۱۴۳/۵۳
۱۷۹	۱۹۵/۸۵	۹۳	۱۴۵/۵۴
۱۸۰	۱۹۶/۸۶	۹۴	۱۴۶/۵۵
۱۸۱	۱۹۷/۸۷	—	۱۴۷/۵۶
۱۸۲	۱۹۸/۸۸	۳۵	۱۴۸/۵۷
۱۸۳	۲۰۱/۸۹	* ۲۳۲۱۳۶	۱۵۰/۵۸
۱۸۴	۲۰۳/۹۰	۳۷	۱۵۴/۵۹
ب ۱۷۴	۲۰۴/۹۱	۳۸	۱۵۵/۶۰
۱۸۶	۲۰۵/۹۲	۹۵	۱۵۷/۶۱
۱۸۷	۲۰۷/۹۳	۹۶	۱۵۸/۶۲
	باب سوم	۹۷	۱۶۴/۶۳
۲۲۵	۲۰۸/۹۴	۹۸	۱۶۸/۶۴
—	۲۱۲/۹۵	۹۹	۱۶۹/۶۵
—	۲۱۳/۹۶	۱۰۰	۱۷۱/۶۶
—	۲۱۴/۹۷	۱۰۱	۱۷۳/۶۷
۲۲۹	۲۱۶/۹۸	—	۱۷۴/۶۸
—	۲۱۷/۹۹	۱۰۲	۱۷۴/۶۹
۲۳۰	۲۲۰/۱۰۰		باب دوم
	باب چهارم	۱۴۶	۱۷۶/۷۰
۲۳۶	۲۲۴/۱۰۱	۱۴۵	۱۷۷/۷۱
۲۳۷	۲۲۵/۱۰۲	۱۵۱	۱۷۸/۷۲
۲۳۸	۲۲۵/۱۰۳	۱۶۶	۱۷۹/۷۳
—	۲۲۶/۱۰۴	۱۶۷	۱۸۰/۷۴
۲۵۱	۲۲۸/۱۰۵	۱۶۸	۱۸۲/۷۵
۲۴۲	۲۲۹/۱۰۶	۱۶۹	** ۱۸۴/۷۶

* اوائل نامه شماره ۳۶ است ولی بیشتر آن قسمت های مختلف نامه های شماره

۲۸ و ۲۱ و بخصوص ۲۳ است .

** یک برگ شامل اواخر این نامه و اوائل نامه بعد در نسخه عکس نیست .

۳۶۳	۲۹۴/۱۴۳	۲۴۳	۲۳۱/۱۰۷
۳۶۴	۲۹۶/۱۴۴		باب پنجم
۳۶۵	۲۹۷/۱۴۵	۲۵۲	۲۳۲/۱۰۸
۳۶۶	۳۰۰/۱۴۶	۲۶۷	۲۳۴/۱۰۹
۳۶۷	۳۰۱/۱۴۷	۲۶۸	۲۳۶/۱۱۰
۳۶۸	۳۰۲/۱۴۸	۲۶۹	۲۳۶/۱۱۱
۳۷۲	۳۰۳/۱۴۹	۲۷۰	۲۳۷/۱۱۲
۳۷۴	۳۰۵/۱۵۰	—	۲۳۹/۱۱۳
۳۷۵	۳۰۷/۱۵۱	۲۷۱	۲۴۰/۱۱۴
—	۳۰۸/۱۵۲	۲۷۲	۲۴۱/۱۱۵
—	۳۰۹/۱۵۳	۲۷۳	۲۴۲/۱۱۶
۳۷۶	۳۱۰/۱۵۴	۲۷۴	۲۴۳/۱۱۷
۳۷۷	۳۱۲/۱۵۵	۲۷۵	۲۴۵/۱۱۸
۳۷۸	۳۱۴/۱۵۶	۲۷۶	۲۴۷/۱۱۹
۳۷۹	۳۱۶/۱۵۷	—	۲۴۹/۱۲۰
	باب هفتم	۲۷۸	۲۵۰/۱۲۱
۵۶۰	۳۱۸/۱۵۸	۲۷۹	۲۵۷/۱۲۲
۵۶۱	۳۲۰/۱۵۹	۲۸۰	۲۵۹/۱۲۳
	باب هشتم	۲۸۱	۲۶۰/۱۲۴
۵۸۱	۳۲۳/۱۶۰		باب نهم
	باب نهم	۳۱۸	۲۶۲/۱۲۵
۵۸۵	۳۲۶/۱۶۱	۲۶۲	۲۶۴/۱۲۶
۵۸۶	۳۲۹/۱۶۲	۳۴۲	۲۶۶/۱۲۷
—	۳۳۰/۱۶۳	۳۴۳	۲۶۸/۱۲۸
۵۸۹	۳۳۲/۱۶۴	۳۴۷	۲۷۱/۱۲۹
—	۳۳۴/۱۶۵	۳۴۹	۲۷۳/۱۳۰
—	۳۳۷/۱۶۶	۳۵۰	۲۷۵/۱۳۱
—	۳۳۸/۱۶۷	۳۵۱	۲۷۶/۱۳۲
—	۳۴۰/۱۶۸	۳۵۲	۲۷۸/۱۳۳
	باب دهم	۳۵۳	۲۸۰/۱۳۴
—	۳۴۳/۱۶۹	۳۵۴	۲۸۱/۱۳۵
—	۳۴۴/۱۷۰	۳۵۵	۲۸۲/۱۳۶
—	۳۴۵/۱۷۱	۳۵۶	۲۸۶/۱۳۷
—	۳۵۲/۱۷۲	۳۵۷	۲۸۷/۱۳۸
—	۳۵۸/۱۷۳	۳۵۸	۲۸۹/۱۳۹
—	۳۶۰/۱۷۴	۳۵۹	۲۹۱/۱۴۰
—	خاتمه کتاب/۳۷۰	۳۶۱	۲۹۱/۱۴۱
		۳۶۲	۲۹۳/۱۴۲

من کتاب

الباب الثاني

في رسائل الصواب والوزراء

١٢٥- من انشاء (شيخ الاسلام) خواجه معين الدين الجامي

الى السلطان الوزراء خواجه جلال الدين معروف الدهلوي (نور-

الله مرقدهما وبرد مشهدهما)

(سب ط)

هو المعز

بيت

من المبلغ عنى الى ديار سعاد

تحية نشأتها عن الصميم فؤادى

بيت

توای صبا به دلارام من بگوگه فرصت

که تا ز چشم من ای نور دیده دورفتادى

بيت

خيال وجهك ماغاب عن مطارح عيني

ولا تردد ما بين مقلتي رقادى

مع ذلك كله (ع) مدتى شد که ز دلدارندارم خبرى. به کرات ومرات

از هرات صانها الله عن الآفات والمخافات به جناب وزارت مآب
 صدارت ایاب صاحب صاحب نصاب، الملقب من حضرة السلطنة بملك-
 الملوك وسيد الحجاب، افضل الاصحاب، اعقل النواب، جلال الحق و
 الدين اعز الله انصاره وضاعف اقتداره دعوات شوق آمیز وخدمات
 دلاویز معروض گشت و عرض اخلاص نمود و شکر نعم الهی و الطاف
 حضرت پادشاهی به ادا رسانید. به جوایب مشرف نشد و به خطابی
 ممتاز نگشت. بنا بر آن

بیت

خلقى همه در زبان گرفتند مرا

کز من قلمت چرا زبان باز گرفت

این خود مقرر و محقق است که این دولتخواه از دعا گویان و نیکو-
 خواهان حضرت سلطان جهان است و بی التفات مناسب مناصب ایشان^۲

بیت

گرم از پیش برانی و به شوخی نروم

عفو فرمای که عجز است نه^۴ نافرمانی

چون معتمد صدر عالی قدر نصیر الدین^۵ محمود، رجعه الله سالماً غانماً
 الی مقام المحمود، از یاران و معتمدان درویشان است و منظور نظر^۶ ایشان
 خواهد شد اطناب نمی نماید و می نماید که اگر فرصتی باشد و مجال مقالی
 افتد اذکرنی عند ربك^۷، به عرض رسان که

بیت

درون خلوت جان منزل تو ساخته ام

بدان امید که از خاطر م به در نکنی

چه خاطر فاتر^۸ جز به خلوت و عزالت مایل نیست، لاجرم

شعر

ملك روحانی غنیمت می شمار از هر چه هست
 زانکه برخوان جهان سیر آمدست و ناشتاست
 پیش بینان کمال آباد دوراندیش را
 بهترین نظاره گاهی بوستان انزو است^۹

بیت

فما العیش الا ذاك لاعیش غیره

ولیلی و لا سلمی و لا ام سالم

«و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء»، ویرجی لعبد فارغ البال^{۱۲} لازم همت
 باز دارند که دعای اسألك خیر الدنیا متصلاً بنعم الآخرة انك علی كل
 شیء قدير وبالأجابة جدیر به اجابت مقرون گردد، وما ذلك علی الله
 بعزیز.

هر دو جهان (به^{۱۳} کام و خواجه اختران غلام)^{۱۴} به محمد علیه السلام.

- ۱- پ ط: - ۲- پ ط: نیک ۳- س: + است ۴- پ: ز
 ۵- پ ط: الملة والدين ۶- ط: - ۷- پ ط: و به ۸- س:
 فاطیر ۹- ط: انورست ۱۰- ط: الا ۱۱- ط: والا
 ۱۲- پ: فارغ اقبال ۱۳- پ: - ۱۴- س: -

۱۳۶- ایضاً من انشائه^۱ علی جریده^۲ سلیل سلاطین الوزراء^۳
قدوة العلماء^۴ و خلاصة العظما (خواجہ لطف اللہ بن)^۵ خواجہ عزیز
ابن خواجہ شادی الہروی (نور اللہ مرقدہم)^۶

(ص ۳۶ پط)

اللہ لطیف بعبادہ

(ع) بخور کین جام نوشین نوش بادت. شادی جان عزیز الوجودی کہ
به طالع مبارک چون فرزند خلاصه السوزراء، زبده العلماء، صاحب
الذهن الوقاد والطبع النقاد، ناصر الملة والدين لطف الله بين المسلمين^۵
ایده الله و ابقاه و رزقه ما یتمناه فی دینہ و دنیاہ، به عنایت الہی از حضیض
گلخن رذایل به اوج گلشن فضایل خرامد^۷ و به علوہمت به سطح محدب
آسمان کمال و ذرۃ فلك فضل و افضال بر آید و از صف النعال «ان
ہولاء قوم مجرمون» به کنگرۃ عرش «وللمجالسة اقوام آخرون» ترقی
کند ظن آن و یقین چنان است کہ به مراتب علماء محقق و حکمای مدقق
رسد و در نصایح و مواعظ و تذکیر و تفسیر بی نظیر گردد، و کیف لا،

بیت

امروز در فنون فضائل زمانہ را

از روزگار ناصر کافسی توئی خلف

ای فرزند ارجمند هنرمند دل‌پسند یک لحظه بلکه یک لمحه^۹ از کسب کمالات و متابعت^{۱۰} سنن خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات غافل مباش، و تحصیل علوم دین را تحصیل جمیع سعادات دان

شعر

العلم فيه مهابة وجلالة

والعلم انفع من كنوز الجوهر^{۱۱}

يفنى الكنوز على الزمان واهله

والعلم يبقى باقيات الادهر

بیت

کس بسی علوم هیچ نیرزد عزیز من

کسب علوم کن که عزیز جهان شوی

امید آن است که زود زود آنچه بهبود دارین و نیکونامی منزلین آن خلاصه زمان و زبده دوران است از ورای حجاب غیب‌بی عیب چهره دل‌گشا گشاید و روی سعادت و اقبال نماید و ما ذلك على الله بعزيز. هذا لطف فرموده بودند و التماس سطری چند نموده، هر چند این ضعیف را در این قسم استعدادی نیست و آنچه در ایام صبی و ربیعان شباب کسب کرده بود در صحبت‌هایی که لاطائل تحتها به باد فنا رفت (ع) فصرنا^{۱۱} کما کنا^{۱۲} و الغباء^{۱۳} زیاده. حالا با وجود پیری و ضعف مزاج و تشویش دماغ و زحمت و جع المفاصل چنانچه از آن (ع) در خط و عبارت شده ظاهر چه توان کرد. مع ذلك کله بنا بر محبت قدیم و حقوق پدران کریم ایشان علی‌الخصوص اخلاص و اتحادی که با خدمت مولانا و استادنا ملک ملوک الندما ناصر الحق و الدین علیه الرحمة و الرضوان بوده است با آنکه عذر واضح داشت خود را معذور نداشت

وچند ورقی بنا بر التماس ایشان هر چند در پایۀ سخن بزرگان که «کلام الملوك ملوك الكلام» در نیاید، آخر نباشد کم ز کم، ثبت افتاد، عیب نگیرند و عذر بیذیرند. فضائل و معالی لایزالسی باد به محمد و آلہ الامجاد الانجاد^{۱۴}.

-
- ۱- س: انفاسه الشریفه؛ ص: من انشاء خواجه معین الدین الجامی ۲-
 س: + الصاحب الاعظم ۳- س: وزراء العجم ۴- س: الفضلاء
 و اسوة العلماء فی العالم ناصر الملة والدين ۵- س: - ۶- ص پ
 ط: - ۷- ص پ ط: خرامید ۸- س: ساعة ۹- س: از
 مبالغت ۱۰- س: الجواهر ۱۱- پ: فصرنا؛ ط: قصرنا
 ۱۲- ص پ ط: كانا ۱۳- س: العناء؛ پ: العباد ۱۴- پ: آلہ
 الطیبین الطاهرین الامجاد.

۱۴۷- ایضاً من نتائج انقاسه الشریفه الی صاحب الاعظم
سلطان وزراء العجم خواجه عمادالدین محمود الکرمانی (نورالله
مرقدہما وبرد مشہدہما)^۱

(سپط)

به جناب مکرمت مآب صاحب اعظم، مدیر امور الامم، افتخار و نظام
ایران، یگانہ و نیکو سیرت زمان، ملک ملوک الوزراء فی الاقطار، صاحب
اذیال المفاخر و الاقتدار، غایۃ^۲ غرض الدهور و الادوار،

بیت

ناطقۃ خوش سراى عاجز مدح توشد

لاجرم آغاز کرد زمزمۃ اختصار

خواجه عماد الحق و الدین محمود الاسم و الرسم عز نصره و ضوعف
جلاله و قدره.

دعا گوی صادق الاخلاص^۳ پیش از آن کہ به نیل سعادت مواصلت
آن سرافراز، کہ عمرش در از باد و درد دولت به روی مرادش^۴ باز، شرف
اختصاص یابد تحیات دعواتی کہ روایع آن از بدایع اخلاص حکایت
کند، و تفحات آثار آن^۵ از ظاہر به جان سرایت نماید، و محامد و تحایاتی
کہ مطالع و^۵ مقاطع آن به صدق و صفا متحلی^۶ باشد و آثار محبت و
وفا بر صفحات آن لائح و پیدا، تبلیغ می کند و هر سحر با باد صبا از سر

اخلاص و ولا می گوید:

بیت
سلام و اهداء السلام من البعد^۷

دلیل علی فرط المسودة و الود
و در شرح اشواق و لواحج اشتیاق اطناب و اسهاب نمی رود، چه محققان
اخوان صفا و خورده^۸ بینان خلان وفا به نظر بصیرت و بصر سریرت نا گفته
بدانند و نانوشته بخوانند،

بیت
ورای عالم حسن است جان خرده بینان را
به غمزه سوی یک دیگر اشارت های پنهانی
اتفاق سعادت مواصلت و دولت محاورت و مجاورت، که همگی همت
بر احراز آن مقصود است، میسر و محصل باد.
هر چند از روی ظاهر چشم جسم جمال جهان آرای و مشاهده دلربای
را ندیده اما از حدیث شیخ الاسلام خلاصة اللیالی و الایام خواجه
غیاث الحق و الدین مد ظله فضائل حمیده و خصائل پسندیده آن خلاصة
اعصار الذی لم یسمع بمثله الا دوار ما دار الفلک الدوار چندان شنوده که:

بیت
به صفت عاشق جمال توام
به خبر فتنه خیال توام
بنابر آن یار عزیز سلاله المشایخ و العلماء ملک الزهاد و الاتقیاء (جمال
الملة و الدین)^۹ دام عزه و شرفه را، که از یاران جانی ایسن فقیر است،
بدان جناب فرستاده معتمد ریحان را مصاحب او گردانید تا خبر سلامتی
حضرت و انتظام امور دین و دولت آن یگانه زمانه باز رساند، چه:

شعر

من بعد ترا زدست نگذارم مسن
 با زلف و رخ تو کارها دارم مسن
 عمرت چو نتیجه خرد باقی باد
 حق از همه زحمتی^{۱۰} ترا واقعی باد
 به محمد وآله الامجاد الی یوم المعاد.

- ۱- پ ط: ایضاً من انشائه الی سلطان وزراء العراق صاحب المصاحب (پ: صاحب) لسلطان شیخ ابواسحاق علیهما الرحمة من الملك الخلاق ۲-
 پ ط: - ۳- ط: الاخلاق ۴- پ ط: مرا داتش ۵- ط: بر
 ۶- پ ط: متجلی ۷- پ: البعد ۸- پ ط: خرده ۹- س:-
 ۱۰- پ ط: رحمتی

۱۴۸- من انشاء (سلطان المشايخ قدوة العلماء الراسخ قطب الملة والدين)^۱ خواجه فضل الله المهني في ديباجة اربعين الغياثي بالاشارة الصادرة (عن الوزير^۲ الكبير غياث الدنيا والدين محمد^۳ نور الله مرقد هما وبرد مشهد هما)^۱ وهذه الرسالة الغياثيه بتمامها داخلة في ابواب ذلك الكتاب

(س. پ. ط)

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدي که زبان قلم و قلم زبان فصحا و بلغای جهان از تقریر آن عاجز آید و بنان بیسان سالکان^۴ مناهج معانی و بیان از تحریر آن قاصر ماند حضرت جلال معبودی را جلالت قدرته و علت کلمته که ارقام اقدام^۵ اقسام او بر صحیفه وجود هر موجود مرقوم و مکتوب است، و آفرین جهان - آفرین بر جناب معطر سید انبیاء محمد مصطفی علیه من الصلوات^۶ مالا یبعد و من التحیات مالا یحصی که اعلام فصاحت و بلاغت او مابین الشام و الصین مرفوع و منصوب است، و بر صحابه کرام و اولاد عظام که گزیدگان حضرت علام اند و سلم تسلیماً کثیراً و بعد بر مقتضای آن که استخفاف^۷ و استحقار به ارباب استعداد و استحقاق (ع) شیوه این روزگار سفله نواز است،

بیت

فریاد از این جهان که خردمند را از او

بهره به جز نوائب و احزان^۸ نمی‌رسد

شبی که درازی او وصف طرهٔ معشوقان را کوتاه کند و روز سیاه عاشقان را سپید خواند^۹ ملالت تمام بر خاطر فاتر این مستهام نشسته بود و رفیق شفیق نشاط بساط انبساط^{۱۰} در نور دیده^{۱۱} و رخت از چهار گوشهٔ بیت - الاحزان بر بسته و امید از معاودت سعادت شادمانی و کامرانی به کلی گسسته و به زبان حال و قال گویان این مقال :

شعر

گوئیا عزم ندارد که شود روز امشب

یا در آید ز در آن شمع دل افروز امشب

گر بمیرم به جز از شمع کسی نیست که او

بر من خسته بگریسد ز سر سوز امشب

ناگاه بر مقتضای «ما یفتح الله للناس^۱» بامداد بگاه اشارت با بشارت خوش عبارت :

بیت

خواهی که بخت نیک به حالت نظر کند

در کوی جان نسیم سعادت گذر کند

اعنی خطاب مستطاب مشکین نقاب عنبر فام کلام لازم الاحترام جناب افاضل مآب اعالی^{۱۲} ایاب اعظم وزرای روزگار ، خلاصهٔ لطف و

مرحمت حضرت آفریدگار، آنکه به مساعی اقلام خوش خرام گوهر بار و میان انقاس درر بار شکر نثارش مرام تمام اهل روزگار منوط و همم ارباب همت و نهمت بر دوام دولت و سعادتش مربوط است،

بیت

آن که ز رایش شود مقتبس انوار مهر

وان که ز جاهش برد رشک زحل بر فلک

صاحبی که از اول وهلت و مبداء تقلد^{۱۳} ایالت اعانت^{۱۴} مظلومان و اغاثت^{۱۵} ملهوفان و تقویت اکابر و امائل و تربیت فضائل و افاضل بر سایر مرادات و باقی مهمات اختیار نموده و بدین واسطه بر اقران و اتراپ افتخار فرموده ،

بیت

وزیر مشرق و مغرب غیاث دولت و دین

که باد رایت عالیش تا ابد منصور

اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره و لازال فضل الله شامل حاله و منجح آما له رسید و اشارتی که در باب تحریر رساله^{۱۶} چند از ابکار^{۱۷} افکار^{۱۸} خواطر ذوی الابصار فرموده بود^{۱۹} به گوش هوش این فقیر رسانید. سبب قلت بضاعت و عدم ممارست در این صناعت به لعل و عسی ترتیب عذری می اندیشید و می گفت خط مشوش با عبارت ناخوش چه گونه جمع توان کرد و پای ملخی پیش سلیمان بر چه نسق توان فرستاد؟ فامّا

بیت

خرد که راهنمای است مرد را به صواب

وز اوست اهل هنر را همیشه فتح الباب

رخصت نداد و گفت: المأمور معذور؛ رساله ای چند، چنان که آید نه چنان که باید ، از متفرقات رسائل بزرگان در سلك انتظام^{۱۸} ده و خوشه ای چند از خرمن فضائل ایشان جمع کرده ،

شعر

برخیسز و روبه درگه او آر تافلك

كارت از آنچه بود بسی نيك تر كند

برگلبن مسراد گل عيش بشكفد

در باغ دل نهال طرب بارور كند

بنابر آن چهل رساله چون آب روان بر شیوهٔ اهل زمان ترتیب داده شد، و بعد از اتمام این مرام خواست که ذکر این محقر بر جریدهٔ روزگار و صفحات لیل و نهار یادگار بماند، بدان واسطه این مختصر را به اربعین غیائی موسوم گردانید تا شرف اسم رذالت مسمی را ببوشاند و سبب انتشار و اشتهاز گردد.

بیت

ما ان مدحت محمداً بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد

امید آن و متوقع چنان که به نظر رضا و عین ارتضا ملحوظ و محظوظ گردد و قلم کرم بر زلل و خطا^{۱۹} پوشیده دارند. انه الموفق والمعین.

- ۱- پ: ط: - ۲- پ: الوزراء ۳- پ: ط: خواجه غیاث الدین محمد
 ۴- ط: ساکنان ۵- س: اقلام ۶- س: الصلوة
 ۷- پ: استحقاق ۸- پ: ط: حرمان ۹- س: خواهند
 ۱۰- س: - ۱۱- پ: دریده ۱۲- س: معالی ۱۳- پ: ط:
 مبداء فطرت تقلد ۱۴- پ: امانت ۱۵- س: اعانت؛ پ: اعابت
 ۱۶- پ: اکابر ۱۷- پ: ط: بودند ۱۸- ط: اقلام ۱۹-
 پ: ط: + وخلل.

۱۳۹- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیه
نورالله تعالی مرقدهما ومشهدهما

(سب ط)

آفرین بر حضرت دستور و^۲ بردستور باد

جاودان چشم بد از جاه و جمالش دور باد
حل و عقد ممالک حوزه اسلام و عزل و تفویض^۳ دیار کفر و اسلام
سلاطین هفت اقلام که مقالید سموات معانی عبارت از آن است و مفاتیح
فتوحات غیبی اشارت بدان به فرجیاه عریض و یمن دولت مستفیض
حضرت جنت حضرت وسده سدره مرتبت کیوان رفعت مخدوم جهانیان
صاحب صاحب قران، آصف سلیمان مکان، دستور ملک نشان، سلطان
وزراء عهد و زمان، مجموعه لطائف معانی و بیان، ممثال^۴ امتثال «ان الله
یأمر بالعدل والاحسان»، غیاث الدنیا والدین لازالت سدته العالیه قبله
الارباب^۵ الملك والدین ومقبلاً لاعاظم^۶ الملوك والسلاطین تا انقراض
ادوار فلك وانقضای اعمار ملک مفوض بساد، ودست تصاریف زمان
وطوارق حدثان از ذیل جلاباب آن خلاصه ادوار و ازمان دور، و چشم
امانی به حصول مرادات دو جهانی مسرور^۷ بحق الملك النغفور.
کمترین خادمان مملوک که از قدیم الایام در بلوک چاکران^۸ آن حضرت

است زبان به دعا گوئی مزید عظمت و فرمان روائی آن حضرت گشاده
 و میان خدمت به امتثال او امر و نواهی آن بارگاه جهان پناه بسته و وظائف
 زمین بوس به تقدیم می‌رساند و از حضرت صمدیت استدعای^۲ لطیفه‌ای
 که متضمن انخراط مخلص کمینه در سلک ملازمان آن^۳ کعبه آمال و
 مجاوران قبله^۴ اقبال باشد می‌نماید، انّہ علی ما یشاء قدیر و بالاجابة
 جدیر .

زیادت جرأت مجال ندارد ،

شعر

تا بود معلوم خاصان کین طلسم آدمی

ابتدا از خاک و باد و آب و آذر بسته‌اند

دامن عمر تو گرد آلود یک ساعت مباد

زان که در عمرت صلاح خلق بی مر بسته‌اند

آمین رب العالمین .

۱- پ: ط: ایضاً من انشائه الیه نورالله تعالی مرقد هما ۲- پ: ط: -

۳- س: تعوید ۴- س: متمثل ۵- پ: ط: الارباب ۶- س: لا عظم

۷- س: دو جهانی آمال بوصول شادمانی پرنور و مسرور ۸- پ:

سپا کران ۹- پ: - ۱۰- پ: قبه ۱۱- س: آمین

۱۵۰- ایضاً من نتائج انفاسه الشريفه الي حضرته العالیه
نورالله تعالی مرقد هما وبرد مشهد هما^۱

(سپط)

شعر

صاحباً دور فلک امر تو را مأمور باد
عرصه عالم به عدل شاملت معمور باد
چون ز لطف بی دریغت اهل دانش شاکرند
سعی تو در نظم احوال جهان مشکور باد
هماره عذار نازک پری چهرگان دین و دولت و سینۀ سیمین نوعروسان
ملک و ملت به زیور جواهر مقاطر^۲ خامه قضاء تدبیر^۳ و لآلی بحار ذخار
ضمیر منیر^۴ خدایگان وزراء مشرقین، سلطان اعظام الوزراء و
الصواحب^۵ فی المغربین، مستخدم اماجد اقالیم الخافقین، ضابط حوزه
ممالک التوأمین، غیاث الدنیا والدین، مستجمع طلب الحق والیقین،
لازالت حضرته العالیه مورداً لوصول اصناف الکرامات ومصدراً
لشمول انواع الکمالات، که طراوت امور گیتی و رونق احوال عالم
شمه ای از ریاض مآثر و قطره ای از بحار مناقب و مفاخر آن حضرت
است، موشح و مزین باد، و عیون اعیان گیتی به مطالعه جمال جهان

آرایش روشن (ع) چنین بودست و تا بادا چنین باد، بحق النبی وآله الامجاد الانجاد^۶.

بنده کمترین ودعا گوی مخلص ترین خدمتی چون فوائح اخلاق اکرام عطر آمیز و بر مثال نفعات بساتین رضوان عنبربیز تبلیغ می کند. نیاز و افتقار به ادراک دولت تقبیل کف باسط، که واسطه فیض برکات و نشر مبرات و احیای معالم خیرات (است، چندان دارد که برید فراخ میدان وهم را امکان تخطی عرصه)^۷ آن نتواند بود،

بیت

سالها گر بنویسد سخن مشتاقی

ماند از شوق تو صد ساله حکایت باقی

واهب مرادات در اقرب اوقات و اشرف ساعات اسباب آن مهیا گرداناد. این خدمت دهم ماه مبارک رمضان «الذی انزل فیہ القرآن» که بر ملازمان حضرت میمون باد، از مقام^۸ معلوم به سمت عرض موسوم می گردد. احوال به فیض فضل ذی الجلال و یمن همت و فرط عاطفت آن صاحب کمال بر نهج اعتدال است و سانحی^۹ که انها^{۱۰} را شاید نی. (ع) دولتت تابه ابد روز افزون باد^۶، بمن لانی^۷ بعده .

۱- پ ط: ایضاً من انشائه الی واحد من الوزراء ۲- پ: خاطر

۳- پ: تعمیر (حرف اول بی نقطه و حرف چهارم کشیده نوشته شده است باسه

نقطه زیر به شکل س) ۴- س: + خبیر ۵- س: الصاحب

۶- پ ط: - ۷- س: - ۸- س: مقیمان ۹- س: سایخی؛

ط: ساعی ۱۰- س پ ط: انها .

۱۵۱- من انشاء شيخ الاسلام سلطان علماء الانام خواجه
غياث الملة و الدين هيبت الله البحر آبادى الى
واحد من الوزراء نورالله تعالى مرقدهما

(س پ ط)

هو المعز

خدايگانا روزت هميشه ميمون بساد

فراز^۲ پايه قدرت فراز گردون باد

دقايق كرمت از شمار بگذشته است

تصاعد درجاتت ز وهسم بيرون باد

سعادت وصول به آستان قبول ملازمان حضرت مخدوم جهان صاحب
اعظم ،

بيت

برمكى الجود معنى^۳ الكرم (زبدة الاعيان دستور العجم)^۴
افتخار الوزراء فى الزمان، ملجاء فضلاى دوران^۵، مقيث ملهوفان، مخدوم
كريم، ولى نعمت قديم،

بيت

ى از آن مرتبه بگذشته كه اکنون گستاخ
آسمان بساد جنساب تو كنسد بى تعظيم

مدّ الله ظلّه الوارف^۴ و صرف عن ساحته^۶ الشریفة الصوارف، که قبله^۴ اقبال مقبلان عالم و کعبه آمال بنی آدم است، رفیع تر از آن می نماید که به تطویل و اطناب در تقریر القاب^۷ و تحریر انساب جناب جنات مآب حیات بخش رخس فصاحت و سمنند بلاغت را در میدان بیان جولان توان داد. فلاجرم بردعای ذات ملک صفات فلك سمات^۸ در اوقات و ساعات مواظبت می نماید، به اجابت لاحق باد.

بیت

مستجاب است دعای من بیچاره از آنک

من دعائی که کنم از سر اخلاص کنم
 یعلم الله که پیوسته خاطر فاتر را عزم تصمیم یافته و داده که بر متوجهان
 آن حضرت سبقت گرفته به تقییل جناب معالی مآب مشرف گردد.

بیت

اعمار علی ریح تهب^۹ بنحوه واحسد ركباً سار نحو دياره

بیت

هر کسی را در جهان کام دلی است

ما و صدق خویش و خاک کوی او
 امّا به واسطه موانع متنوع که لاطائل تحتها از آن مراد محجوب مانده
 می گوید :

بیت

فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود

که پیش آرزوی عاشقان^۹ کشد دیوار
 دراز نفسی از حد گذشت، بعد از این وقت دعاست. اقداح دولت
 در مجالس عشرت و سعود حشمت در بروج مرادات سایر بحرمة^{۱۰} -
 الملك القادر .

- ۱- پ ط: من انشاء خواجه غیاث الدین البحرآبادی الی واحد من الوزراء
 ۲- پ ط: نشیب ۳- ط: سنی ۴- س: - ۵- پ ط: الادھر
 والوان ۶- پ ط: سدته ۷- پ: انصاب ۸- ط: سماست
 ۹- پ ط: مخلصان ۱۰- س پ ط: بحرمت

۱۵۲- من نتائج انفاص شيخ الاسلام ناصح الملوك والحكام مرجع
الخواص والعوام خواجه قطب الملة والدين يحيى النيشابورى
فى تهنية قدوم الصاحب الاعظم قدوة وزراء العجم غياث-
الدنيا والدين محمد نورالله مرقد هما^۱

(سپط)

(ابن خرمى نگر که به من ناگهان رسيد)
واين خوش دلى نگر که به من را يگان رسيد^۲
ناگه خبر شنيدم ويا رب چه خوش خبر
کاينک رکاب خواجه سوى اصفهان رسيد
بشارت قدوم مبارك حضرت (وزارت مآب)^۲، غياث الاسلامى، ملاذ
الانامى اعلى الله تعالى شأنه^۳ وافاض (على العالمين)^۲ برته واحسانه
طبقات ارباب وطوايف اهل فضل را به ادراك آمال وامانى واحراز
شادمانى نويد پراميد داد^۴،

بيت

و تقاسم الناس المسره بينهم قسماً و كان اجلهم حظاً انا^۵
«الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن» خواند و گفت:

بيت

آب الى المنذ برهانها ردّ الى الكوفة نعمانها

ارادت آن دولتخواه^۷ چنان بود که اقامت رسم تهنیت را بامرغان هوا درطیران و با باد صبا هم عنان گردد، اما هجوم موانع متنوع و استیلای ضعف - فرزند ارجمند بی مانند مولانا عزالدین دانشمند و فقه الله لما یحب و یرضاه و رزقه مایتمناه تقریر فرماید^۸ - (معذور فرمایند)^۹ و از کمال بزرگی خرده نگیرند.

بیت

جان به عزم دست بوست پای دارد در رکاب

گر تعلق می رود سستی زضعف مرکب است

امید است که عمّا قریب این بقعه ظلمانی را به نور حضور گلشن کند و در تشیید قواعد بنیان و توکید مقام تبیان عدل و احسان پیوسته سعی جمیل مبذول دارد، و از احوال شکستگان هراسان خراسان به خود برخبر^{۱۰} باشد، (ع) که دعای درد مندان اثری تمام^{۱۱} دارد. ظلال عنایت مخلص^{۱۲} و دولت و سعادت مجدد بساد بمحمد و آله

و عترته^{۱۳}

- ۱- پ ط: من انشاء سلطان شیوخ الاسلام خواجه قطب الدین یحیی النیشابوری
الی اکرم الوزراء خواجه غیاث الدین محمد بن رشید فی تهنیه قدومه
۲- س: - ۳- س: بقاء شأنه ۴- پ: دارد ۵- پ ط: -
۶- پ: ردأبی؛ ط: ردألی ۷- س: دلخواه؛ ط: ودلخواه
۸- ط: فرمایند ۹- پ: - ۱۰- پ: باخبر ۱۱- پ: اثر
عظیم ۱۲- پ ط: + باد ۱۳- پ ط: آله الامجاد .

۱۵۳- ایضاً من نتائج انقاسه الشریفه الی حضرته العالیة الغیاثیه
 الآصفیه^۱ فی اختلال احوال الرعايا بخراسان و استیصال
 اهالیها بهذا المكان (وفی نبد من النصایح والمواعظ
 علیهم الرحمة من الملك المنان)^۲

(سپط)

« یا ایّها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم ». پس هر کس به قدر
 خویش از بیگانه و خویش و توانگر و درویش درگزاردن^۳ شکر نعمت
 ملک منان آشکارا و نهان بیاید کوشید، و شربت^۴ شکر شکر و نبات ثبات
 بر عبادت حضرت دافع^۵ البلیات از کأس سپاس به کام خویش بیاید
 رسانید. واعظم شکرها به دل و زبان و اعضاء و ارکان رعایت فرمان
 حضرت ملک دین^۶ است، «اعملوا آل داود شکراً»

بیت

افادتکم النعماء منی^۷ ثلاثة یدی ولسانی والضمیر المحجّباً
 وهم از آن^۸ فرمان برداری بعد از اداء فرائض کردگاری بر متعین به
 حکومت و رعیت داری مساعدت و معاونت [و] یاری بندگان حضرت
 باری است و خلاص ایشان از دست ظلم ظالمان . « المسلم اخ المسلم
 لا یظلم ولا یظلم ». نقل است که عابدی از عبّاد^۹ عبادان در نماز بسود .
 جمعی اطفال پروبال مرغی زنده می کنند، و او می دید و نماز

نمی‌برید و آن مرغ را از بیداد کودکان خلاص نمی‌داد (تا هلاک شد) ۱۱. پروردگار ۱۱ آن عابد را بدین گناه به زمین ۱۲ فروبرد. فحسفاً به و بداره الارض. این حجت و دلیل که بر عزیز و ذلیل به قدر وسع و امکان مدد مظلومان عین فرض و دین قرض است. ای وزیر خبیر بی نظیر

بیت

قیاس کن که به فرهاد کوه کن چه رسید ۱۳

به هر کسی که کند قصد مرد وزن چه رسد
در دفع ظلم هیچ دقیقه مهمل مگذار (ع) ناشوی از حیات برخوردار.

بیت

بترس از آه مظلومان شب خیز که از جانت بر آرد ۱۴ آتش تیز
انصر اخاك ظالماً او مظلوماً. قيل: يا رسول الله، وكيف نصر الظالم؟
قال: بمنعه عن الظلم فذلك نصره. خصوصاً در این زمانه که روی ۱۵
زمین از ظلمت ظلمه ظاهری و باطنی سیاه و تباہ شده، ظهر الفساد فی البر
و البحر بما کسبت ایدی الناس. یکی مملکت خراسان است که حد
و سد فتنه‌های آخر الزمان است. الفتنه من ههنا و اشار الی المشرق.

بیت

هوائی است عشقت که جز تخم فتنه

در این خاک و آب و هوا می‌نرود
و کلید ممالک ایران است، اگر نعوذ بالله از دست رفت، صرصر قهر آثار
عافیت ۱۶ از چهره ۴ سایر ممالک برفت. مسکینان آن مملکت ۱۷ حضرت
سلطنت را لازالت محفوفة بالنصر و التمکین هم رعیت‌اند و هم سپاهی،
و چهره ۱۸ ممالک را هم سپیدی و هم سیاهی،

بیت

اگر در صومعه آئی به فرق سر کنم خدمت

و گر در دیر بنشینی منت فراش رهبانم^{۱۹}

در او به قلت ریع نمی باید نگرست که نفع ربع مسکون مبنی بر سکون
سکان^۴ اوست، فلذلك لایقال له قلیل، وشاهان جهان همه خواهان و
نگران آن .

بیت

ان كنت عندك يامولای مطرحاً فعند غيرك محمول علی الحدق

باچنین مرغوبی از مرغوبی مقام در آن بلاد متعذر شده و خطر آن است
که من بعد در آن دیار دیار نماند، نعوذ بالله . این فقیر نیکوخواه^{۲۰}
مدت سالی^{۲۰} و چند ماه است که^{۲۱} از آن بلاد بیرون است. اکنون بر عزم
توجه آن صوب به همدان رسید. از موصلان اخبار آن دیار، که همه دان
احوال بودند، از خرابی آن شنوده شد^۲ که گفتن دشوار است، «لاتسألوا
عن اشیاء ان تبدلکم تسؤلکم». خطه نیشابور که محط رحال «رجال
لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله» بوده و از مشایخ طبقات قدس الله
ارواحهم (و غسل بزال الافضال اشباحهم)^۲ مگر^۴ سیزده بزرگ در آنجا
آسوده اند، و از ائمه کبار و مشایخ نامدار که هر یک در روزگار خویش
سرور احرار و مهتر^۲ اقطار^{۱۰} بوده اند بسیاری^{۲۲} (در آن زمین محبوس
و از مدرسان که در آن خاک مدروس اند)^{۲۳} ، مدت^{۲۴} يك سال کمابیش
است^{۲۵} که از آتش فتنه نایره نارسوخته است، «فاصابها اعصار^۲ فیه نار
فاحترقت»، هر طائفه ای^{۲۶} که آنجا بودند (از اکابر و اصاغر)^۴ تاحلاج
و حداد^{۲۷} بر سر دز^{۲۸} رفتند، و در این فتنه^{۲۹} قرب صدتن نامور باشد که
همه کشته شدند^{۳۰}، (ع) خدایا تویی دستگیر فقیر^۴، و سایر اخلاق و

اخلاف رفتگان^۴ (وجولاهه وندآف و مردم)^۲ بازاری همه به آزاری،
 (ع) «وفی کل بیت رنّه و عویل». مع هذا در این سال بابقایای آن بقعه
 نه آن رفته که باز توان گفت^{۳۱}.

شعر

نه بندگان خدای اند و امتان رسول
 اگر چه يك دو گروه اند مخطی و ساهی؟
 بترس كز سپر آفتاب درگذرد

ز شست پیرزنی ناوك سحر گاهی
 گفتم که شاید که چنین بود که معلوم رای^۴ گوهرزای (ملك آرای گزین)^۲
 خرده بین نباشد، بنا بر اشارت غیب، نه از سر عیب، این چند کلمه نوشته شد.

بیت

عرض کردم بر طیب لطف تو درد دل را گر مداوا^{۳۲} می کنی
 تدبیر کار بندگان حق تعالی^۲ حالا حواله بدیشان است، انك الیوم لدینا
 مکین امین، اگر تدارك و تسویف وضع یا تخفیف می فرمایند حاکم اند،
 (ع) غلام خویش همی پرورند و بنده خویش. زواید و خارج مال مردم
 را پای مال کرده (و بسیاری از بلاد و امصار و قری هر دیار)^{۳۳} ان هی الا
 اسماء سمیتموها ، بیت

(گر ملك این است زبس روزگار)

زین ده ویران دهمت صد هزار)^۲

صدقه جاه و جان حضرت سلطنت پناه ضاعف الله اقدارها و کثیر اعوانها
 و انصارها جهت مزید دولت و بسطت و نجات و درجات آخرت را به غور
 کار مردم خراسان هراسان^۴ برسند، و بار دشوار برایشان آسان کنند،
 و ایشان را از تکالیف ناهموار^{۳۵} آزاد کنند، و الا^{۳۶} درویش را با سایر

ضعفا هجرت و جلا لازم خواهد شد، الفرارمّا لایطاق من سنن المرسلین ترتیب معاش و جای باش فرمایند، و اگر این نیز نیست ان^{۱۰} ارض الله واسعة. (ع) درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست^{۳۷}. درویشان هراسان و ترسان^۴ متوجه خراسان شده اند. یارغار و محرم اسرار عمده الاخیار^۲ و الاحبار حسام الملة^۳ و الدین عمر را حفظه الله الکریم فی السفر و الحضر بدان حضرت فرستاد تا :

شعر

(سواد این شب ظلمت زپیش دیده من

برون برد خبری ز آفتاب باز آرد

ز ظلم در جگرم آتشی است بفشانده

بروی کار من خسته آب باز آرد)^۲

^۲ و^۳ عذرضعیفان و قصه^۴ حال ایشان (به عز^۵ عرض رساند)^{۳۸} و جوابی از آن در گاه وزارت پناه بیارد که بر آن^{۳۹} بنیاد حرکت و مقام (در آن مقام که آجام شیران با احترام است)^۲ توان^{۱۱} نهاد. الحکم لله تعالی، علیه توکلت ،

بیت

(کار درویش مستمند بساز که تو را نیز کارها باشد)^۲

قصه دراز شد، عیب نگیرند و عذر بپذیرند،

بیت

گر دمی می زنم از واقعه معذورم دار

چه کنم سوخته ام سوخته ام سوخته ام

بر فقرا آنچه واجب بود عرض^۲ کردند، (من گفتم و از گردن خود بیرون

کردم)^۲، باقی به عهده ایشان است،

بیت

(کارکنون کن که کدخدای جهانی

زود ز دستت رود دو روزه فانی)^۲

وما علی الرسول الا البلاغ . توفیق اعانت مظلومان واغاثت ملهوفان
رفیق طریق نایبان آن حضرت (کیوان رفعت جم مرتبت) ۴۰ باد، به محمد
وآله الامجاد^{۴۱}.

- ۱- پ: ط: ایضاً من انشائه الیه ۲- پ: ط: ۳- پ: ط: گذاردن
۴- س: - ۵- پ: واقعة؛ ط: دافعة ۶- پ: ط: منان
۷- پ: حتی ۸- س: وهزاران ۹- ط: عباد عباد ۱۰- پ: -
۱۱- پ: بروزگاران ۱۲- پ: حضرت اله بزمین
۱۳- پ: ط: رسد ۱۴- س: که ازجانها برآرند ۱۵- ط: رای
۱۶- س: + عاقبت ۱۷- پ: ط: ولایت ۱۸- پ: ط: مملکت
۱۹- س: پ: ورهبانم ۲۰- پ: ط: مدتی سال ۲۱- پ: ط: تا
۲۲- پ: -؛ ط: بسیارند ۲۳- پ: ط: که درآن خاک پاک مدفوناند
۲۴- پ: ط: خود مدت ۲۵- پ: ط: است کما بیش
۲۶- س: سودی ۲۷- س: باحداد وحلاج ۲۸- پ: درز
۲۹- س: + وغارت و تاراج ۳۰- س: گشتند ۳۱- پ: ط: کان
را بهمه عمرتوان گفت و شنید ۳۲- ط: مدارا ۳۳- پ: ط: چند
محلّه ازین شهری بهر ۳۴- پ: ط: ان هی الاسماء ۳۵- ط: هموار
۳۶- پ: باز این؛ ط: آن ۳۷- در پ: ط: پس از این مصراع بیت عربی
ذیل آمده است :

الارض تزهی بنا اطرافها فمتی نمل الی الشام یحسدها بنا الیمن

- ۳۸- پ: ط: عرضه دارد ۳۹- «برآن» در پ: ط: درپایان جمله پیش از
«توان نهاد» آمده است ۴۰- پ: ط: ایوان کیوان ۴۱- پ: ط:
بحق من لانیی بعده .

١٥٤- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى واحد من وزراء
الايام^١ فى تهنية شهر الصيام (عليهما الرحمة من الملك العلام)^٢

(سرپط)

وصول دخول ماه مبارك رمضان^٣ حرام^٤ به مزيد حشمت و اكرام و نعمت
و انعام و توفيق نصرت دين اسلام و تربيت خواص و عوام^٥ برخواجۀ
فلك (احتشام دولت)^٦ غلام^٥ مختار حضرت ملك علام ، خسرو وزراء
(انام، سرور)^٧ حكّام ايتام ،

بيت

اسامياً لم تزده معرفة^٨ وانما لذّة ذكرناها
مع شريف^٩ القابه و كرايم^{١٠} انسابه ، خرم و ميمون و خجسته و همايون
باد، و آفتاب مكنت آن سايه حضرت جلست قدرته^{١١} به رعايت اهل ملك
و ملت از برج شرف و عزت هر روز تابنده تر، ان شاء الله تعالى^{١٢} وحده
العزيز .

١- پ ط: من الصواحب العظام ٢- پ ط: - ٣- پ ط: صيام
٤- پ ط: خاص و عام ٥- پ ط: + ملك احترام ٦- پ ط:
شريف ٧- پ ط: كريم ٨- س: -

۱۵۵- ایضاً من انشائه^۱ الشریفه (الی صاحب الاعظم سلطان
وزراء العجم علاءالدولة والدنيا والدين محمد نورالله تعالی مرقد
هما وبرد مشهدهما)^۲ جواباً لكتابه الشریف وخطابه المنیف

(سپط)

دلم به ذکر تو آسایشی همی یابد^۳

که دردمند نیابد زهیچ درمانی

از نفحات رشحات اقلام درربار گوهر نثار^۴ صاحب صاحب قران کاردان
کامکار عالی اقتدار سلطان وزراء المشرقین، برهان حکام^۵ الخاقین، لازال
علاء^۶ للملك والدين وعماد الارباب الالباب^۷ والتمکین نه آن روح وروح
و فتح و فتوح به باطن مجروح می رسد (ع) کآنرا به همه عمر توان گفت و
شنید، چه هر يك با وجود آن که مزین است به فنون تلسطف و صنوف
تألف و خلوص و لاو ثبوت صفا و مکارم محبت و میامن مودت منبی است
از فرط شفقت و وفور، رحمت و کمال معدلت و استمالت رعیت، ما-
ادری بای امر انت^۸. لاجرم بیگانه و آشنا و توانگرو بی نوا و شهری و
غریب و بعید و قریب و وضع و شریف و قوی و ضعیف يك دل و يك
زبان به شکر حضرت یزدان و دعای بقای^۹ جاه و جان آن پناه همگنان
مشغول اند،

بیت

ای در بقای عمر تو خیر جهانیان

باقی مباد هر که نخواهد بقای تو

خلق از ثنای خیر تو گفتن مقصراند

پروردگار خلقان بدهد^{۱۰} جزای تو(بالنبی الامی^{۱۱} الهاشمی الابطحی)^۹.

-
- ۱- پ ط: نتایج انفاسه ۲- پ ط: الی واحد من الوزراء ۳-
 پ: دارد ۴- پ ط: گوهر نگار معجزه آثار ۵- پ ط: امراء
 ۶- پ: عاماً ۷- ط: ارباب ۸- پ: ات ۹- س: -
 ۱۰- پ ط: پروردگار خلق بدارد ۱۱- پ: + العربی .

۱۵۶- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الوزراء

(پط)

سلام علی اهل نادیکم. دعائی چون نسیم اسحاروشمیم اشجار معطرو
مبخر و ثنائی چون روائح (بهار و فوائح) ^۱ نهار ^۲ روح پرور و روح گستر
نثار مجلس بار فلک اقتدار صاحب اعظم، دستور مبارک قدم، کاشف
مضایق الخلائق، جامع مکارم الخلائق، سلطان وزراء المغارب
و المشارق، امان انام الایام من الطوارق، علاء الحق و الدنیا و الدین،
وجیه الاسلام و المسلمین، قسیم الملوک و السلاطین، ادام الله ظلال جلاله
علی العالمین، باد، وزمام قضای حوائج خواص و عوام ممالک اسلام
به قبضه حمیت و حمایت آن مفخر ارباب شہامت و درایت منوط و مربوط
و رأس المال عمر محشوم، کہ سرمایہ و سود رضای حضرت معبود است
از تزییع در طلب بیض و سود محفوظ و مضبوط، بقیة عمر المرء لاقیمة
لها کہ حسرت تزییع اوقات در اتباع امانی و شہوات نزدیک مقامات
ارباب عالیات بالای همه زیانہاست.

شعر

دل در ہوس عشق تو خون اولی تر

و از رہگذر ^۲ دیدہ بسرون اولی تر

عمری که نه سرمایه وصل تو بود
چون سایه در آب سرنگون اولی تر
والسلام علی من اتبع الهدی، والله الآخرة والاولی.

۱۵۷- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی (الصاحب الاعظم
سلطان وزراء العجم خواجه فخرالدین والدین احمد) نورالله
تعالی مرقدہما^۲

(سپ ط)

هوالمعز^۲

(مخلص متخصص و دولتخواہ خالص)^۴،

بیت

کز ہرمژہ چشمہ‌ای زخون کرد روان

از دست فسراق کان میناد کسی

خدمتی خوش بوی چون نسیمی کہ نفحہ‌ای از آن ہر نفس برمشک چین
خطائی گیرد، و مسدحتی صفا انگیز کہ ذرہ‌ای از آن ہرزمان آفتاب
عالمتاب را بہ تاب آرد،

شعر

می فرستم بہ حضرتی کہ سپہر	از نوائب نگاہ‌دارش باد
حضرت خواجہ‌ای کہ تامحشر	کامرانسی و عیش کارش بساد
فخرعالم (سپہر مجد و کرم) ^۵	کہ شب و روز بخت یارش باد
آن کہ اقبال و بخت بر در او	ہمچو اقبال امیربارش باد

به شب و روز کار عالم را غم ترتیب روز گارش باد
(به محمد وآله الامجاد والانجاد الی یوم التناد)^۶

۱- پ ط: واحد من الوزراء ۲- پ ط: + وبرد مشهدهما ۳-
پ ط: - ۴- پ ط: خادم مخلص ودعا گوی متخصص ۵- پ ط:
نظام دولت و دین ۶- پ ط: آمین رب العالمین و صلی الله علی محمد و
آله اجمعین.

۱۵۸- من انشاء الصاحب الفاضل خواجه عز الدين طاهر
الفريومدي^۱ الي (الصاحب الاعظم سلطان وزراء العجم خواجه
علاء الدنيا والدين هندو نورالله مرقدهما وبرد مشهدهما)^۲

(س ط ب)

تا سالکان ارواح در منازل و مراحل اشباح و مسافران هیولانی در محال
موضوعات جسمانی از فیض الطاف واجب الوجود و مفیض الخیر
و الجود استفاضت نور و ضیاء و استفادت نشو و نما می کنند مدارج رفعت
و معارج حشمت و صحایف معانی و صفایح معالی به ارقام^۳ اقدام اقلام
خداوند (صاحب اعظم مبارک رای میمون القلم، علاء الدنيا والدين)^۴،
عضد عظماء^۵ الخواقین، (مدبر امور جمهور المسلمین)^۶، المکتوب وزیراً
«و آدم بین الماء والطين»، کریم الاسماء والانساب، (المستغنی عن الـ
طالة فی الالقب)^۷ معلی و محلی باد.

دعاگوی دولت خواه مراسم خدمت و وظایف عبودیت فی
«اللیل اذا اذبر و الصبح اذا اسفر»^۸ مرتب می دارد. علم الله و کفی به شهیدا
که مستورات حجرات خواطر و ضمیردوشیزه حاملات^۹ ادعیه دولتـ
خواهی و دوستداری بوده اند و در حجو رقوابل اخلاص «تضع کل ذات
حمل حملها» صورت حال هر یک گشته، و چون کو کبة^{۱۰} میمون و نهضت
همایون از مطلع دیار عراق بعد از مدت امتداد فراق نازل شده همگی

همت و جملگی^۳ نهمت بر آن مصروف و موقوف داشت که خود را از نحوست خانه^۴ موضع معلوم^۵ به سعادت آباد ساحت همایون، که معدن کرامات و منبع انواع سعادات تواند بود، اندازد و بقایای اعداد انفاس در ملازمت سده^۶ عالی اساس گذرانند و مرارت مفارقت را به حلاوت موصلت مبدل گردانند و چون تا غایت وقت^۷ مخدره^۸ آن مراد از ورای حجاب امانی جمال نمود دوراز سعادت مبارک درهاویة^۹ هوان از تلظی نو اثر اشواق می سوزد و با روزگار ناسازگار می سازد و در شب دیجور فراق نظر بر مطالع صباح نجاح میدارد و می گوید:

بیت

اطفأت ریح الصبا مصباحنا انظرونا نقتبس من نور کم
چون^{۱۰} توجه بدان کعبه اقبال و آمال دست نداد^{۱۱} بدین^{۱۲} خدمت بدان
حضرت توسلی جست، و این گستاخی را امید عفو است^{۱۳}.
عتبه^{۱۴} عالیه ملاذ اهل اعتبار و مرجع اولی الایدی و الابصار باد
بمحمد و آله الاخیار^{۱۵} (وصحابتہ الاطهار)^{۱۶}.

۱- س پ ط: الفریوندی ۲- پ ط: واحد من الوزراء الکرام و
الصواحب العظام ۳- پ ط: - ۴- پ ط: الی هو اصلها ثابت و
فرعها فی السماء ۵- پ ط: اللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس (سوره
تکویر، ۱۷-۱۸) ۶- پ: حاملان ۷- پ: کوکب ۸- پ ط:
+ معلوم شوم ۹- س: - ۱۰- س: ندارد ۱۱- پ ط:
داشت ۱۲- پ ط: الامجاد ۱۳- پ ط: - ؛ س: + گرآینه حیات
باقی ماند روی تو ببینیم به هر روی که هست. ظلال عالی مخلد باد بمن
لانی بعده.

۱۵۹- من انشاء العلامة (افضل المتأخرين)^۱ سعد الملة والدين
الكالوني^۲ الى (الصاحب الاعظم) خواجه غياث الدنيا والدين
محمد (بن رشيد)^۳ نورالله تعالى مرقد هما (وبرد مشهدهما)^۱

(سپ ط)

شعر

زهی به ذیل تفاخر سپرده گوشهٔ مسند

بر آستین تو پیدا طراز دولت سرمد

نشان ذروهٔ قدرت کجا طلب کنم آخر

برون مرکز خاکی و رای قصر زبرجد

بنابر آن که در سابق علم ازل حساب قلم به تکون مکونات^۴ استوار
بدین معنی یافت^۵: (ع) کز جهان برد و محمد ختم گردد سروری، بعد
از بعثت ختم نظم امور و تکفل اتمام مصالح جمهور و اشاعت قوانین
عدل و انصاف و احسان و اظهار آثار انصاف و انتصاف میان طوائف نوع
انسان به متانت رأی و اصابت تدبیر و صفای فکر دور^۶ اندیش و امعان نظر
دقیقه شناس مخدم جهانیان، سلطان وزراء المشرقین، خائف لواء
المفاخر فی الخافقین (غیاث الاسلام و مغیث المسلمین)^۱ است،

شعر

آن که از کنه کمالش قاصر است ادراک عقل

راست چونان^۶ کز کمال عقل ادراک حواس

عالم قدرش مجسم نیست ورنسی باشدی

اندرون سطح او بیرون عالم را مماس

(اعلی الله تعالی شأنه و افاض علی العالمین برّه واحسانه)^۱، لاجرم ناطقه

در مقام مد^۱ اطناب خیام اطناب از ترتیب سرادق القاب لال و اسیر

مجلس کلال^۲ است بدین نشید مترنم می باشد که:^۳

شعر

من کان ینوی ان یفوه بمحمد ^۴	یحوی مراتب وصف کل سعید
اورام تمییز ^{۱۰} الکلام بلفظة	وضعت لمعنی النصر والتأیید
او حاول الذکر الجمیل لمن له	دون السوری رق القروم الصید
فلیدر حقاً ان فیما ^{۱۱} رأسه	یکفیه قول محمد بن رشید

بیت

بگو محمد و بس کن که دین و دنیا را

تفاخر است به نامش چه جای القاب است

(مسند وزارت بر تجدید^{۱۲} رسوم جهاننداری و آئین شهریاری ترتیب

هر چه تمام تر پذیرفت)^۱.

شعر

فلم تک تصلح^{۱۳} الاله ولم یک^{۱۴} يصلح^{۱۵} الاله
 ولو رامها احد غیره لزلزلت الارض زلزالها
 «والحمد لله الذی فضله^{۱۶} علی کثیر من عباده المؤمنین» و «اوتیه^{۱۷} من
 کل شیئی ان هذا لهو الفضل المبین» تا بدین وسیله^{۱۸} صیت مآثر او
 چون مرغ^{۱۹} صباگیتی نورد و چون تیغ آفتاب جهانگیر گشت و بعد از
 تقاوم انقلاب و تلاطم امواج اضطراب و احاطت آفات به اتفاق و ظهور
 فتن در مبادی اشراق اقصی^{۲۰} عراق^۱،

بیت

آرام یافت درحرم^{۲۱} امن وحش و طیر
و آسوده گشت درکنف عدل^{۲۲} انس و جان
به شیوع^{۲۳} کرم و سبوغ نعم و تقدم حسن اشفاق و اهتمام تمام به تهیه
فراغت خاطرارباب استحقاق

بیت

چنان میانۀ اضداد آشتی^{۲۴} افتاد
که خوش دلی و هنر را به هم موافقت است
«اولم یروا انّا نسوق الماء الی الارض الجرذ فنخرج به زرعاً تأکل
منه انعامهم و انفسهم افلا ینصرون». به حکم این مقدمات بنده ضعیف

بیت

در این ایّام اگر دولت نیابد^{۲۵} به امید کدامین روز باشد؟
چه^{۲۶} اختصاصی که او را به تربیت مخدوم شهید انارالله برهانه بوده
کالشمس فی وقت^{۲۷} الضحی و القمر فی لیلۃ البدر درغایت اشتها راست و
قصاید و مقطعات و رسائل [که] در نشر محامد آن ذات ملک^{۲۸} صفات
ترتیب داده در^{۲۹} السنه دایر و سایر^{۳۰}،

شعر

بخوانی مرا چون نخوانی کسی را
که مدح تو خواند چو او را بخوانی^{۳۱}
زیادت از این^۱ اقدام اقدام^۲ در سلوک طریق^۱ تطویل مفضی به تترك
ادب است. اسباب سعادت و کامرانی به حسب تجدد ادوار مدار الفلك
الدوار مترافق باد، بمحمد و آلہ الامجاد^{۳۱}.

- مکنونات ۵- پ ط: یافته شود ۶- س: چون ۷- پ: کمال
- ۸- چهار بیت عربی متن فقط در نسخه س هست ۹- «بمحمده» و «بمحمل» هم خوانده می شود ۱۰- در اصل: تخییر ۱۱- در اصل: ضما (?)
- ۱۲- در اصل: تحدید ۱۳- پ ط: يصلح ۱۴- س: یکن
- ۱۵- پ: صلح ۱۶- سورة نمل آیه ۱۵: فضلنا ۱۷- سورة نمل آیه ۱۶: اوتینا ۱۸- پ ط: سبب ۱۹- پ ط: مسرع
- ۲۰- ط: - ۲۱- س: کف ۲۲- س: حرم امن ۲۳- پ: بشیوه ۲۴- س پ ط: راستی ۲۵- پ ط: نراند ۲۶- پ ط: کامل ۲۷- س پ ط: و ۲۸- س: دایره و سایر
- ۲۹- پ ط: به جای بیت متن این بیت را دارند: گربه رغبت بشنوی یكروز
بیتی از حسن تحفه آرد نزد تو هر هفته دیوانی درست ۳۰- ط: + اقلام
- ۳۱- پ: + الانجاد الی یوم المعاد.

۱۶۰- ایضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى الصاحب (الاعظم
دستور وزراء العجم علاء الدولة والدنيا والدين محمد نورالله
مرقدهما وبرد مشهدهما)^۱

(سپط)

هوالمعز^۲

بيت

بقيمت بقاء الدهر يا كهف اهله وهذا دعاء للبرية شامل^۳

شعر

۱ زهی پای قدر تو بر فرق فرق

بنای جهان خواجه چرخ مسند

۲ به ذات لباس معالی^۴ مطرز

به سعیت اساس وزارت مشید

۳ ز عدل تو آباد قانون کسری^۵

ز قدر تو بنیاد صرّاح ممرّد

۴ تویی آن که ذات نمودار باشد

ز روح مجسم ز عقل مجرد

- ۵ به جائی که گردد ز خلقت معطر
بکاری نیاید گلاب معقّد^۲
- ۶ به یمن توشد شرع باقوت آری
بود دین احمد قوی از محمد
- ۷ جگر خستگان را مقام تو ملجاء
فروماندگان را جناب تو مقصد
- ۸ هر آن کس که بر تافت رواز تو گردد^۶
به سویش سهام حوادث مشدد^۷
- ۹ به وقتی که قدر تو یابد ترقی
فلك اولین پله باشد مصعد
- ۱۰ به هنگام آشوب یا جوج فتنه
بر او رای عالیت محکم ترین سد
- ۱۱ نیارد وزیدن نسیم قبولت
بر آن کس که در گاهت او را کندرد^۸
- ۱۲ فلك قد خود خم دهد تا بیابد
مجالی که پیشت نهد بر زمین خد^۹
- ۱۳ بود وصف ذات تو بیرون ز احصا
بود شرح احسان تو خارج از حد^{۱۰}
- ۱۴ اگر قاصرم از ادای ثنایت
عجب نیست چون هست عذرم^{۱۱} مهتد
- ۱۵ به بعضی ز وصف تو وفاقی نباشد
و گر گردد اوراق گردون مسود

- ۱۶ همی تاجهان هست بادت تمتع
 ز عیش مهنتا و اقبال سرمد
- ۱۷ مراد تو حاصل زبخت مساعد
 امیدت مهیتا ز عمر مختلد
- ۱۸ ز روی تو در تاب خورشید تابان
 ز رای تو در رشك سیف مهنتد
- همت بلند و رای مشرف و ضمیر منیر مخدوم جهانیان و جهان^۹ پناه (ظل-
 الله)^{۱۰}، آصف سلیمان دستگاہ، خسرو اقلیم هنر پروری، جمشید سریر
 داد گستری، سلطان سلاطین^۲ و زرای زمان، ناصب^{۱۱} رایات الامن و
 الامان لاهل الایمان، ملاذطوائف الاسلام^{۱۲}، محیی رمیم العدل، منجیح
 اقطار اهل الاقطار بالتأمل الجزل^{۱۳}، مبدع غرایب المفاخر و عجائب
 المرغائب بایدی الجود والبدل،

شعر

جهان دانش و ابر سخا^{۱۴} و کان کرم
 سپهر حشمت و دریای فضل و کوه وقار
 وزیر مشرق و مغرب که ملک و دین دارد
 به رای روشن او اعتماد و استظهار
 خدایگان وزیران علاء دولت و دین
 عماد کعبه^{۱۵} اسلام و قبله زوار
 محمد بن محمد که یمن همت اوست
 معین و مظهر دین محمد مختار

به نظم امور و سدّ ثغور و کفالت کفایت جمهور مقرون بساد، و اسباب
 ازدیاد مآثرش به حسب تجدّد ادوار^{۱۶} روز افزون، و قوائم سریر معالیش

برفراز قمه گردون و ریاض ناضرملك و ملت به یمن ایالت او از عصفوف
 صرصر ظلم ظلمه و فساد فساد محروس و مأمون، بمحمد و عترته.
 بنده ضعیف (و چاکر نحیف)^۲ عبودیتی که در طیب فوایح با نوافج
 آهوان ختن خویشی کند و بر نسیم صبا در افشای روائح پیشی^{۱۷} گیرد
 ارسال می کند. تدریج مقصص دل شکسته او، که در^{۱۸} محنت آبادیدن
 محبوس است، مدتهاست تا از تهییج غلبات شوق اندیشه پرواز^{۱۹}
 دارد، اما چون مقصوص الجناح^{۲۰} است سامان پروازش نیست (ع)
 جبدا^{۲۱} مرغ که آخر پر و بالی دارد. به امید ادراك...^{۲۲} فتراك
 ملازمان حضرت شبی به روز و روزی به شب می رساند. رجاء و ائق
 دارد که نیم جانی را که از بحار ذخار حوادث (به حیلها)^{۲۳}
 به ساحل نجات رسانیده است در ملازمت^{۲۴} در گاه به طالب و دیعت
 تسلیم کند،

بیت

نخواهم رفت از دنیا مگر در پای دیوارش
 که تا در وقت جان دادن سرم^{۲۵} بر آستان باشد
 اللهم هب لی^{۲۶} هذه المنیه،

بیت

یارب این آرزوی من چه خوش است
 تو بدین آرزو مرا برسان
 این صحیفه^۲ اخلاص (دهم شهر الله الاصلم رجب المعظم عمت میامنه
 علی كافة الامم از مقام معلوم مرقوم می گردد و می نماید)^{۲۷} که به یمن
 دولت^۲ معدلت امور همگنان انتظام تمام یافته است و نزدیک رسیده که
 آبادانی با قرار اصل رود، و متفرقان روی به وطن اصلی نهند، و همه

جماعت تذکار^۲ کلمه استدامت عمر وجاه می نمایند، و بندگان و مریدان^۲ تربیت را مترقب^{۲۸} و منتظر می باشند.

فامّا بنده به سبب آنکه در زمان متداول از تشریفات انامل میمون محروم بوده است به غایت شکسته خاطر و پیریشان احوال است و خود را، اگرچه مرتکب جرائم است، هنوز بنا بر مکارم فیاض مستحق قبول عواطف و مراحم^{۲۹} می داند «لئن لم ترحمنا ربنا و تغفر لنا لنکونن من الخاسرین»^{۳۰}،

بیت

اگرچه معصیت‌ها را به جای طاعت آوردم
ولسی امید بسخشایش همی دارم که مسکینم
انعام تفقد را در مقام انتظار است و به ورود توقیع حصول از غایت
افتخار می گوید:

بیت

سایه حق است یارب دولتش پاینده دار
زانکه فرض است از میان جان دعای دولتش
(بمن لانیّ بعده)^{۳۳}.

-
- ۱- پ ط: العادل الفاضل خواجه علاء الدین محمد نور الله تعالی مرقدهما
۲- پ ط: - ۳- پ ط: بقیة ملاذاً للانام با سرهم و عزك موفور و دهرک
طائع ۴- پ: معانی ۵- ط: کبری ۶- پ ط: روی از در
تو ۷- پ ط: مشید ۸- پ: قدوم ۹- پ ط: دولت ۱۰-
پ ط: -؛ درس نیز کلمه پیش از «الله» که گویا «ظل» باشد محسو شده
است ۱۱- پ ط: معلی ۱۲- پ ط: الانسان ۱۳- پ ط:
بتھیبة الکف المأمول والتأمل الجزل ۱۴- پ: ابر سخاوقار؛ ط: کوی
وقار ۱۵- پ ط: قبه ۱۶- س: تجلی اسرار ۱۷- پ: پیشین

۱۸- پ: - ۱۹- پ: پر باز ۲۰- پ: انجاح ۲۱- پ: ط:
 خرم آن ۲۲- س: يك كلمه خوانا نیست، چیزی است شبیه به «خم آن» که
 حرف «م» از جزء اول جدا شده و پائین افتاده باشد؛ پ: ط: ادراك زمان
 مواصلت روزی به شب و شبی به روز می آرد ۲۳- س: - ۲۴- س:
 ملازمان ۲۵- س: سرش ۲۶- پ: ط: حقوقا ۲۷- پ: ط:
 را دهم شوال ختمه الله بالخير والاقبال عرضه میدارد و می گوید ۲۸- پ:
 ط: + مترصد ۲۹- پ: مراهم ۳۰- چنین است در هر سه نسخه و
 تحریفی است مختصر در نص آیه ۲۳ از سوره اعراف.

۱۶۱- من انشاء المولى الاعظم والى اقاليم فنون الفضل و
الحكم شمس الملة والدين محمد نورالله مرقدهما^۱

(سپط)

شعر

از من که می برد به جنابسی که از شرف
زبید ز ماه و مهر بسرایوان او شرف
والا^۲ غیاث دولت و دین آصف زمان
کز روی ماه محو کند ظلمت کلف
زین بنده^۳ کمینه که دارد به درگهش
چون حاجیان به کعبه اسلامیان شعف
اخلاص می شمارد پس آنگاه گویدش
کای اهل فضل را شده درگاه تو کنف

نیازی که خلاصه^۱ اخلاص مخلصان و خلاص اخلاص هر^۲ مخلصی آن
است بر دست صبای عیبه^۳ شمیم و نسیم صبح عنبر نسیم به جناب
وزارت مآب حضرت مخدوم اعظم^۴، ناظم مناظم^۵ امور العالم، مقید
اوابد المعالی بعلو^۶ اللهم، مجمع الملوك الوزراء، کھف جمیع^۶ الوری
معلی^۶ رابات الامن^۶ والامان، خلاصه سر امتزاجات الارکان، منشأ آثار

العدل والاحسان، غیاث الحق والدنیا^۶ والدین، کھف الاسلام والمسلمین لازالت المصالح بکفّیه ومفاتیح الملك بیديه، معروض و مرفوع می گرداند. محبتان مخلص و هواخواهان متخصص را که بنا بر قضیه مرضیه (ع): «الاذن تعشق قبل العين احياناً»، همگی همت و کلتی نهمت بر محبت و ولای جناب والای صاحبی اعظمی اعلمی^۶ مصروف و عنان عزیمت صادقان به جانب هواداری و دولتخواهی آن حضرت معطوف و دل و جان بر اتحاد و و داد با آن جناب مملکت مآب موقوف گردانیده،^۷ لاجرم^۵ بنده مشتاق آن یگانه آفاق (ومخدوم علی الاطلاق کریم الاعراق (ع) بندگی هائی کز آن بوی وفاداری وزد، در معرض عرض به موقوف انهاء می رساند و)^۵ در مقام^۴ عبودیت (پس از عرض نیازمندی و فرط مستمندی)^۶

بیت

سلام کالطاف الاله الممجّد سلام کانخلاق النبی المویّد
 مهدی می گرداند و به حکم آن که اشتغال به ذکر اشتعال نو ایراشواق
 به احراز میامن تقبیل انامل شریفه آن (جناب عنبر تراب)^{۱۰} مستدعی
 اطناب و موجب اسباب است از امثال^{۱۱} آن اغراض^۶ اعراض واجب
 میدانند^{۱۲} و مهر میهر ولای صاحبی اعظمی بر لوح^{۱۳} دل شکسته نگاشته
 اسباب تیسیر حصول دولت عن قریب بدان حضرت که عمده آمال و
 امانی دو جهانی است از حضرت عزت^{۱۴} مسألت می رود، به اجابت
 لاحق باد. کامرانی (ودولت مستدام)^۵ و جریان امور بروفق مرام، بمحمّد
 علیه افضل السلام.

۱- پ: ط: ایضاً من نتایج انفاسه الشریفه الی صاحب الاعظم الاکرم خواجه
 غیاث الدین محمد بن رشید نورالله تعالی مرقدهما وبرد مشهدهما ۲- س:
 والی ۳- پ: و ۴- س: عنبر ۵- س: -- ۶- پ: ط: -

- ۷- س: + عنقریب محصل بباد (جمله درازی که با «محبان مخلص» آغاز می‌شود درس ناتمام است و بعید نیست که سقطاتی داشته باشد تباله عبارت نیز در نسخه مزبور با متن نسخه‌های پ و ط متفاوت است و روایت دو نسخه اخیر صحیح‌تر به نظر می‌آید) ۸- س: موقف ۹- س: آله ۱۰- س: یگانة آفاق ۱۱- پ ط: امثال ۱۲- پ: دیده؛ ط: دید ۱۳- س: دست ۱۴- پ ط: ربانی.

۱۶۲۔ من انشاء شيخ الاسلام مقتدى الانام خواجه قطب الدين
يحيى النيشابوى الى صاحب الاعظم سلطان وزراء العجم خواجه
علاء الدنيا والدين هندو نور الله مرقدهما^۱

(سپٹ)

چون بسطت جاه^۲ و وفور معانى و کمال و عظمت و بهاء^۳ و کامرانى و
غایت ارتفاع ذروة دولت (و بقاع حشمت حضرت)^۴ دستور سلیمان
نشان^۵، (آصف جم مرتبه کامران)^۶، سلطان وزراء الزمان، (ممثل امثال
«ان الله يأمر بالعدل والاحسان»)^۷، استظهار ممالک العجم الذى ینادى
على لسان الناموس الاعظم،

بیت

يا بانى المجد الاشم^۸ يا ثانى البحر الخضم

انت المكرم فى الورى انت المعظم فى الامم

(علاء الدنيا والدين، غياث الاسلام والمسلمين)^۹ اعلى الله لوائه و زان
بالمكارم فنائه و صان عن المكاره حوباه^{۱۰} زبان ناطقه را لال گردانیده،
لاجرم و صائف فکرت^{۱۱} لاف^{۱۲} تقریر محاسن اوصاف او نمى تواند زد،

بیت

لا يبلغ الواصف المطرى مناقبه

وان يكن سابقاً فى كل ما وصفا

«ولوان ما فی الارض من شجرة اقلام»،

شعر

سخن به پایه قدرت نمی رسد ورنی^{۱۰}

به قدر قوت و قدرت نمی کنم تقصیر

اگر مقصرم اندر ثنات معذورم

که خاطر یست پریشان و فکر یست قصیر

به حکم آن که رأی عالی ناظم^{۱۱} احوال و منجیح آمال طوائف گشته و

به شمول عاطفت (وصفوف مرحمت)^{۱۲} اقطار (وامصار غریق بحار

معدلت)^{۱۳} گسردانیده و حفظ بلاد و ضبط عمارت عباد^{۱۴} را به مثابتی

رسانیده^{۱۴}، بیت

کز هر طرف که چشم نهی جلوۀ ظفر

وزهر جهت^{۱۵} که گوش کنی مزده امان

و به کف گوهر بارچندان احسان نموده که حاتم طائی به اندک عطائی

موسوم شده و مآثر معن زائده بی معنی و بی فایده مانده^{۱۶}،

بیت

(نیست همتای تو در حیّز امکان موجود

بارها کرد خرد رخت جهان زیروزبر)^{۱۷}

بنده^{۱۸} مخلص کمینه^{۱۹} درم و ثوق رجاء به تحقیق رخاء مأمول و

اجابت مسؤل چشم انتظار گشاده تا مگر به کرشمه ای بشارت «ونجیناه

واهل من الکرب العظیم» استماع نماید و به تشریف «ان هو الا

عبدانعمنا علیه» مخصوص^{۱۸} گردد، (ع) جز^{۱۹} از تو کس ندارم بسا

غایه الامانی.

۱- پ ط: من انشاء المشایخ قدوة العلماء الراسخ خواجه... الی واحد من

- الوزراء ۲- پ ط: - ۳- پ: جاه ۴- پ ط: مکان
 ۵- س: الاشم ۶- س: ماؤاه ۷- پ ط: فکرت و صاف ۸-
 پ ط: لان ۹- پ ط: معانیه ۱۰- س: ولی ۱۱- س: ناطق
 ۱۲- پ ط: جهان را چنان معمور ۱۳- ط: بلاد ۱۴- س: رسیده
 ۱۵- پ: طرف ۱۶- پ ط: گشته ۱۷- پ ط: دیرینه ۱۸-
 س: مخلص ۱۹- س: بعد.

۱۶۳- ایضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى الصاحب الاعظم
مستخدم ارباب السيف واصحاب القلم خواجه حسام الدنيا والدين
مبارك نورالله مرقدہما^۱

(سپ تا)

هو المعز^۲

سودت^۳ بقرة^۴ و جهك الايام مركز الطاف الهی جز جناب آسمان
در گاه کیوان دستگاه (صاحب اعظم ساحب اذیال المجد والکرم
بعوالی الهمم، عضدا الملوك والسلاطين، مغیث الملهوفین، حسام الملة
والدين اعلى الله تعالى شأنه وافاض بره واحسانه)^۵ نتواند بود، لاجرم^۶
عبودیتی که نسیم عنبر و شمیم عبهر در ازای فوائح آن مختصرو نامعتبر
باشد معروض می گرداند و می گوید:

بیت

خداوند اوستو را در کامرانی

هزاران سال بآدا زندگانی^۷

مراتب کمالات که نفوس ناطقه را در اطوار غیب استعداد قبول آن تواند
بود، به حضرت بهشت مثال حضرت^۸ صاحبی اعظمی فائض باد، و
سائس^۹ تقدیر^{۱۰} الهی توسن ایام را که مرکب ارادت اوست راض،
فقیر هو اخواه^{۱۱} بر تجدد ادوار و تصاریف لیل و نهار،

بیت

به روز درس ثنای تومی کند تعلیق

به شب وظیفه مدح تومی کند تکرار

درر لالی دولتخواهی را^{۱۱} درسلك عرض انتظام میدهد و از غایت قصور
قلم را نیابت قدم داده خود را بر خاطر خطیرو ضمیر منیر که (ع) (یک)
ذره ز نورش آفتاب است^۲ گذرانیده،

بیت

گر بگذرم به خاطر از کار دور نیست

خاشاک نیز بردل دریا گذر کند

امید می دارد که به حسن عواطف مخدومانه فسیح امل گردد.

بیت

چه زیان دارد اگر سایه خورشید رخت

شب انسوده من خسته به پایان آرد

بیت

(زیادت چه نویسد؟)

ظلمت ظلیل باد که گیتی به دولتت

درسایه حمایت امن و امان تست

بالنبی وآله الامی الهاشمی علیه الصلوة والتحیة^{۱۲}.

- ۱- پ ط: من انشاء واحد من الفضلاء الی واحد من الوزراء ۲- پ ط:
۳- پ: سعادت (این کلمه درس و ط هم کاملاً خوانا نیست)
۴- پ ط: بفره ۵- پ ط: حضرت وزارت پناه پناه اهل الله اعلی الله
تعالی شانه غیائاً للاسلام وملاذاً للانام ۶- س: - ۷- پ ط: مصرع
دوم به جای اول و مصرع اول بجای دوم ۸- پ: سایش ۹- س:
تقریر ۱۰- پ ط: مخلص کمینه وچا کردیرینه ۱۱- پ ط: درر
لالی وعبودیت را.

۱۶۴- من انشاء مولانا سعدالملة والدين الكالوني الي واحد
من الوزراء نورالله تعالى مرقدهما وبرد مشهدهما

(پط)

هماره گلزار دانائی ورهنمائی و مرغزار پيش روی و پيشوائی به شکوفه-
های آبدار و آب سخنان شکوفه بار خداوند روزگار، برگزیده «وربك
يخلق ما يشاء ويختار»، دستور فرخ دیدار فرخنده کردگار، یاسادگار
پیشوایان بزرگوار،

بیت

آن کو بود به دانش پنهان و آشکار

برتر ز آفرینش و کم ز آفریدگار
زداینده زنگار نادانی، داندۀ رازهای پنهانی نامه آسمانی، اعقل الکبراء،
اعلم الفضلاء، سلطان الوزراء، برهان العلماء، پس روبرگان پیشین
و پیشوای بزرگان پسین، خورشید آسمان آگاهی، شمع شبستان
پادشاهی، بیننده هرباریکی^۲ و روشن کننده هرتاریکی، اشناوردریای
دانائی، آستانۀ درگاه خدائی، المکتوب وزیراً «و آدم بین الماء و
الطين»، مزین و سیراب باد، بالتبی و عترته الامجاد.
هذا انهاء می گرداند که*

۱- پ: یرکان ۲- پ: تاریکی

✽ این نامه که چنانکه دیده می‌شود فقط در نسخه‌های پاریس و طهران هست ناقص است و در واقع تنها پیش درآمد مکتوبی است که نویسنده آن تعمداً در فارسی سره نویسی داشته و از عبارات عربی گذشته در این پیش درآمد تنها دو کلمه عربی (شمع و مزین) به کار برده است و شاید به همین دلیل کاتب نسخه آن را بکلی حذف کرده است و کاتبان نسخ دیگر نیز تا متوجه مطلب شده‌اند از استنساخ آن چشم پوشیده‌اند.

۱۶۵- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى صاحب الاعظم
سلطان وزراء العجم خواجه علاءالدين هندو نورالله تعالى
مرقدهما و برد مشهدهما جواباً لكتابه الشريف وخطابه المنيف*

(س)

شعر

رسيد رشحهٔ كلك مسيح خاصيتت^۱

به كمترين محبان مخلص مشتاق

خبر ز صحت پيمان و حسن عهد تو داد

هزار جان گرامی فدای آن میثاق

رشحات افلام گوهر پاش مخدوم صاحب اعظم، حایز قصبات السبق

فی حلیات المجد الکرم، خلف السلف العظام، عضد السلاطین الانام،

ملاذ الحکام مع ما یلیق تشریف ذاته من کرام الالقاب، وهو بحمد الله

تعالی مستغنی عن الاطناب فی الالقاب،

بیت

به زیورها بیاریند وقتی خو برویان را

توسیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

بسط الله ظلاله و ضاعف جلاله، که رشک سپهر طاوس قدس بود،

رسیده شرائط تقبیل به اداء رسانید و رسوم تبجیل تقدیم کرد، و بدان

تفقد گرنامه به دامن افتخار بر فرق فرقدان کشید. عبودیتی که ز طئی آن بوی جگر سوخته مشتاقان تنسم توان کرد معروض می گرداند و چون مکنون ضمیر بر خاطر خطیر، که عکس پذیر نفوس عالم ملکوت است، به واسطه تشاهد ارواح محقق گشته، در آن باب از تکلف اطناب، که [نه] لایق حال ارباب رعایت آداب باشد، اجتناب اولی تر است. و همانا که بر رأی منیر، که از انوار نظارت ربانی به مزید استمداد اختصاص^۲ یافته است، مخفی نماید که این مخلص را در کمال اخلاص با سائر ارباب ارادت نسبتی نیست. «افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوالالباب».

بیت

عشق الوری عرض و عشقی جوهر یتغیّر الدنیا و لایتغیّر
 اشاراتی^۳ که در ضمن عبارات مندرج بود و هر یک مستوجب اصناف تربیت و دراستجماع انواع بنده نوازی بر آن مزید نه «و تمت کلمة ربک صدقاً و عدلاً لامبدل لکلماته» از سر خلوص اعتقاد امثال نمود. بر قرار همت و بزرگواری^۴ به انتظام امور این ضعیف مصروف^۵ دارند، باشد که محبس^۶ همت او که سالهاست که تا در^۷ قیدان^۸ مانده خود را با برهنگان صحرای قناعت تواند انداخت، و پیش از آن که نفس مطمئنه را ندای «ارجعی الی ربک» اجابت باید نمود روزی چند در صحبت فایده مند اهل الله و خاصه همت به اکتساب اسباب نجات مصروف تواند داشت.

زیادت چه تصدیع نماید (اطلاع نماید)^۹؟ بردقائق ترقی درجات پیوسته بر مزید باد، به محمد و آل و عترته الامجاد الانجاد الی یوم المعاد.

* این نامه فقط در نسخهٔ اسعد افندی وجود دارد و به همین سبب چند مورد آن که مبهم است و در اصل به همین گونه نوشته شده نامفهوم مانده است تنها در چند مورد ذیل این جانب تصرفی به عمل آورده‌ام.

- ۱- خاصیت
- ۲- و اختصاص
- ۳- اشارتی
- ۴- بزرگوار
- ۵- معروف
- ۶- در اصل بدون نقطه
- ۷- قادر
- ۸- «قیدان»
- ۹- چنین است در اصل، ظاهراً عبارت ناقص است.

۱۶۶- من انشاء سلطان المشايخ قدوة العلماء الراسخ خواجه
معين الملة والدين الجامي الى الصاحب الفاضل عماد الملة والدين
الزوزني نور الله تعالى مرقدهما و برد مشهدهما جواباً لكتابه
الشريف وخطابه المنيف^۱

(ص س پ ط)

کتاب مستطاب وخطاب مشکین نقاب که از جناب افاضل مآب وزارت
ایاب (فرزند صاحب اعظم دستور مکرم)^۲ ملک ملک سیرت پاکیزه
سریرت (قدوة فضلاء العجم، ثقة الوزراء فی العالم)^۳، عماد الملة^۴
والدين اعز الله انصاره وضاعف اقتداره، که چون زلف دلبران دراز
و مانند لعل دلستان عاشق نواز بوده^۵ از ایراد یار همدم و دوست^۶ محرم
(امیر جمال الدین)^۷ ادهم (ع) به من رسید چو صحت به قالب بیمار.
دل را جان و جان را روان و روان را توان بود.

شعر

نقش خط تو ز نامه بردیم به چشم
از بس که حروف او شمردیم به چشم
بردیده روشنش نهادیم و به اشک
شستیم و سواد او سپردیم^۷ به چشم

بیت

دردا که می نویسد ایام نابسامان

درد جدائیت را برلوح زندگانی

حق علیم است که فراق فرزند ارجمند^۲ هنرمند سبب ناکامی تمام و
 زحمت عام است، (ع) آه اگر مدت هجرت و فزون خواهد شد. اما
 چون در مقام صحت و جام عشرت و دولت است شکرها واجب و لازم.

شعر

فلو كان يستغنى عن الشكر ما جدا لعزة نفس او علو مكان

لما امر الله العباد بشكره فقال اشكروا لى ايها الثقلان

هر چند بر سلامتی ملك ملك صفات از شاگردان است در فراق آن یگانه
 زمانه از صابران است.

بیت

فكيف الصبر عنك وای صبر اعطشان^۸ من الماء الزلال

توقع که مخلص خود را فراموش نفرمایند چه (ع) يك دم نمی رود
 که نه^۹ در خاطر منی. مقرر و محقق شناسند که:

بیت

درون (خلوت دل منزل)^{۱۰} تو ساخته امبدان امید که از خاطر من^{۱۱} به درن روی^{۱۲}

از توجه آن یگانة جهان به حکم آن که

بیت

یار ما را به هیچ برنگرفت هر چه گفتیم هیچ درنگرفت

قصه «الیأس احدی الراحتمین» بر خود خواندن^{۱۳} و ترانه «اللیل جلی»
 سرآیدن گرفت، (ع) تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون.

القصة

بیت

آرزوها بود خـلایق را آرزوی دلم لقای شماست^{۱۴}
فرصت زیادتی^{۱۵} کتابت نبود،

بیت

ما بر امید عاطفت یاردلنواز دادیم دل به دست غمان دراز باز
همت باز دارند که آنچه صلاح است میسر گردد. هر دو جهان به کام
بمحمد علیه السلام^{۱۶}.

- ۱- ص پ ط: من انشاء سلطان المشايخ خواجه معين الدين الجامسى (ص)
ايضاً من انشاءه) السى اعلم العقلاء (پط: العقاد) واعقل (پ: اعقد) العلماء
ملك عماد الملة والدين الزوزنى جواباً لكتابه ۲- س: فرزند بی مانند
هنرمند ۳- ص پ ط: - ۴- س: الحق ۵- س پ: -
۶- س: مونس ۷- ص: شمردیم ۸- س: كعطشان
۹- پ: تو ۱۰- س: منزل جان خاطر ۱۱- س: خاطر ۱۲-
س: نكنى ۱۳- ص پ ط: خواند ۱۴- س: آرزویم همه بقای
شماست؛ پ: آرزوی دلم بسوی شماست ۱۵- س: زیادت ۱۶-
س: جهان بکام وخواجه اختران غلام بمحمد علیه الصلوة والسلام.

۱۶۷- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی صاحب الاعظم
اعقل الوزراء فی العالم سید الحجاب واعلم النواب جلال الدنیا
والدین معروف الدهلوی نور اللہ تعالی مرقدہما وبردمشهدہما

(س پ ط)

بیت

بقیت معیناً للکرام و انما

لک اللہ فی کل الامور معین

بیت

جاویدی زی کز دل صافی و جان پاک

داعی دولت تو معین مطہر است

ذات شریف و عنصر لطیف حضرت صاحب صاحب نصاب اعقل الوزراء
واعدل النواب، الملقب عن حضرة السلطنة بملك الملوك و سید الحجاب
جلال الحق والدین، عضد الملوك والسلاطین، «ان هذا هو الحق الیقین»،
اعز الله انصار دولته و اذل اعداء خدمته، از آفات زمان و طوارق حدثان
در ضمان امان پروردگار جهان باد، و ید عادیة ایام از آن جناب بعید و
مصروف بالملک الرؤف.

بعد از رفع دعوات مخلصانه و عرض تحیات مشتاقانه می نماید که:

بیت

چه روزها به شب آورد جان منتظرم
به بوی آن که شبی با توروز گرداند

شعر

فامّا

به سعی بلیغ و به عزم مؤکّد
به جّد عظیم و به جهد فراوان
مشیات سابق نگرودد دگر گون
قضایای خالق نگرودد دگرسان^۳

بیت

والله ما اخترت الفراق وانّما

حكمت على بذلك الايام

در اثنای عزیمت خبر موحشی از خراسان به سیستان^۴ رسید که حضرت
ملك سعید معز الحق والدین (ابوالحسین محمد کورت)^۵ انارالله برهانه
و ثقل بالخیرات والمبرّات^۶ میزانه از دار فنا به دار بقا رحلت گزید^۶.
با دل سوزان و چشم گریان بدین ابیات طنان گشت:

شعر

خورشید آسمان ممالک معز دین^۷

از احتراق مشتری^۸ اندر نقاب شد

بر طاقهای صفة بارش نوشت چرخ^۹

کان مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

امّا به حکم نص^{۱۰} «مانسح من آية او نسهانأت بخیر منها او مثلها» جناب
حکومت مآب ملك اسلام اعظم فلك تمکین ستاره حشم، المویّد
المظفّر المنصور^{۱۱}، (ساجد الملك الشکور)^{۱۲}، غیاث الحق والدنیا^{۱۳}

والدین بسط الله الارض بظلال دولته و نوژدیار الاسلام بانوار معدلته و
اثر بالبقاء و الدوام نهال مکرمته، که به انواع فضائل و کرامات آراسته
است، ضابط ممالک پدران، که ارثاً و اکتساباً ایشان را بود، شد.

شعر

یک چند فلک بی سروسامانم کرد

در مساتم شاه شرق گریانم کرد

لیکن چوزمام ملک و مفتاح نجات

تسلیم تو^{۱۱} کرد باز خندانم کرد

«والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم». این ضعیف را (ع) چون رزق
نیک بختان بی منت سؤالی، طلب فرمود و به انواع شفقت و اصناف
عاطفت^۵ و عنایت مخصوص گردانید. مناجات ربّی اعدالدولة ربّی
اعد^{۱۲} مستجاب شد و ابیات کاتب که

شعر^{۱۳}

تا چشم کنی تو باز بینی در کار معین نظام روزی

در مجلس عارفان جامی بردست نهاده جام روزی

به تحقیق پیوست که این همه^۲ اثر عاطفت و نتیجهٔ مرحمت حضرت
سلطان اسلام اعظم^۲، مالک رقاب الامم است^۵ خلدالله سلطانه و اعلی
کلّ یوم امره و شأنه که همیشه بر اعداء فیروز باد، و به قدر دولت و
اقبال^۵ و التفات خدام حضرت آن سلطان با حشمت به^{۱۴} دولتخانهٔ آباء
واجداد رسید، و به صحبت اصحاب و احباب و برادران و فرزندان^{۱۵}
پیوست، (والحمد لله علی ذلك)^۵. اما نقصان مال جز به اهتمام خدام
آن سلطان صاحب کمال متدارک نمی شود چه مضمون،

بیت

ولو كنت من بغداد في الف فرسخ
 تنسمت ریح الجود من آل هاشم
 عادت^{۱۶} کرام انعام بوده، و فیض بحر قریب و بعید را به حکم

بیت

كالبحر يقذف^{۱۷} للقريب جواهرها
 کرمماً و بیعت للبعید سحائبها

بیت

شامل.

وفي النص حاجات وفيك بطاقة^{۱۸}
 سکونی بیان عندها و خطاب

بیت

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
 در حضرت کریم تمنا چه حاجت است
 توقع آن بود که وزرای حضرت و ارکان دولت ملتفت حال مخلص
 دولتخواه شدنندی، چه

بیت

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست
 سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش^۵
 اما^۵ (ع) گناه بخت من است این گناه دریانیست،

بیت

تودرمیانه بحری و دُر گرفته به بر
 ترا چه غم که معینت زدیده دربارد
 (ع) نی نی به از این باید بامات^{۱۹} وفا کردن،

شعر

با کف دست درر بارتو دریای محیط
 گرتشابسه کند از روی سخاوت اما
 آن لثیمی^{۲۰} است که صد غوطه خورد سائل او
 وین کریمی است که روزی بدهد صد دریا
 در خدمت ملک اعظمی سید الحجابی ادام الله دولته قلم دو زبان از
 حد خود گذران شد و مطایبه با آن که (ع): گویند سخنان راست بازی
 ناری^{۲۱}، بی اندازه آمد

بیت

فلسنا بحمد الله من فرقة سعت
 بحظو المنی نحو المطامع^{۲۲} شرعا^{۲۳}

بیت

گر چه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم
 گربه آب چشمه خورشید دامن تر کنم
 هیهات، هیهات،

بیت

به دل وفای تو دارم جفا چرا بینم
 چنین کسی که منم این چنین چرا باشم
 و هده کفایه.

این دعا و ثنا مقصود است بر آن که صدر عالی قدر عز الدین را
 اجازت فرمایند^{۲۴} که به وطن مألوف خود آید، و دست رد بر سینه متمنی^۵
 و ملتمس او ننهند، و اهتمام این فقیر در باره او بسیار بشناسند و یقین دانند^۵:

بیت

کز همه باشد به حقیقت گزیر^{۲۵}

و از تو نباشد که نداری نظیر

هر دو جهان به کام و سعادت و دولت غلام بمحمد علیه (و علی آله)^۵
السلام.

- ۱- پ ط: ایضاً من انشائه الى اعقل الوزراء واكرم الفضلاء جلال الملة
والدين معروف الدهلوی ۲- س: - ۳- مصراع اخير در سن نیست
۴- س: وسیستان ۵- پ ط: - ۶- پ ط: فرمود ۷- پ ط:
ملك حسين ۸- ط: مشرق ۹- پ: مدح ۱۰- پ ط: بن
الملك الاكرم ۱۱- س: تسلیمش ۱۲- ط: اعدا ۱۳- س:
مشویات ۱۴- س: وبه ۱۵- س: فرزند ۱۶- پ: عافت
۱۷- س: ینعم ۱۸- در هر سه نسخه: نظافة (۹) ۱۹- پ: بامانت
۲۰- س: نسیمی ۲۱- س: یاری ۲۲- پ: المطالع ۲۳- پ
ط: مشرعا ۲۴- پ ط: دهند ۲۵- س: گزیر.

۱۶۸- (من نتائج انفاسه الشريفه) الى الصاحب الاعظم^۱ خواجه كمال
الملة^۳ و الدين الوزير لسلطان سلاطين الآفاق شيخ ابواسحاق
الوالي بمملكة العراق^۴ (عليها الرحمة من الخلاق)^۵

(سپط)

شاد بادی و شادمان بسادا هر که از^۶ دولت تو شاد بود

بیت

انّا اذا ما دعونا بالبقاء لكم کنا لانفسنا ندعو و نبتهل

حضرت وزارت پناه و عتبه بارگاه صاحب صاحب قران^۷ ، آصف
سليمان مکان، ناصب رايات الامان على اهل الايمان ،

شعر

ترجمان عدل و احسان بوستان علم و حلم

قهرمان دين و دولت رهنمای انس^۸ و جان

ذره ای از نور رایش تابش خورشید و ماه

قطره ای از بحر جودش حاصل دریا و کان

مالك رقاب الوزراء في الآفاق، وارث الوزارة بالاستحقاق ،

بیت

الوارث المجد والعلی من سلف حثوا بعلیاهم فی وجه من سلفا

کمال الحق والدين، جمال الاسلام والمسلمين ،

بيت

در تو نرسد ثنا وليسكن خوش كردم از اين سخن دهن را

بيت

اسامياً لم تزده معرفةً و انما لئدة ذكرناها

که مروه مروت^۹ و صفا^{۱۰} و زمزم کرم و وفا^{۱۱} و منی (اصحاب رجاء و منی است علی تعاقب الادوار و ترادف اللیل و النهار مقصد ارباب دولت و تمکین و معهد)^{۱۲} اصحاب ملک و دین و محط^{۱۳} رجال معموره زمین باد .

مخلص ترین دعا گوینان که از قدیم الایام اصناف عواطف اسلاف^{۱۴} بزرگواران خاندان وزارت و مهتری و الطاف اخلاف^{۱۵} نامداران دودمان صدارت و سروری درباره^{۱۶} آباء و اجداد کرام^{۱۷} و مشایخ عظام و خدام جام^{۱۸} طوبی لهم و حسن مآب^{۱۹} مقام مشاهده و معاینه کرده صحائف تحف طیببات و وظائف^{۲۰} طرف^{۲۱} ثنا و دعوات مقتبس از وظائف شرائف اوقات «ان لربکم فی ایام دهر کم نفعات» که بضاعت مزجاة فقرا و ضعفا تواند بود مرقوم و معروض می گرداند، و از حضرت معبود سعادت و بهبود اولیای دولت آن خلاصه وجود مسألت می نماید، و ان دعاء المخلصین مجاب .

هذا مدتی شد تا خاطر فاتر و ضمیر کسیر این فقیر را هوا و تمنای آن است (ع) کاتفقی باشدش بامجلس عالی به کام^{۲۲}، و مدام حصول آن مرام از حضرت رب الانام استدعا نموده، چه (ع) هر جا که رنگ و بوی بود جست و جو بود. با آن که کمال لذاته مطلوب و حسن محبوب است اما روز گار سنگ نامرادی در آبگینه خانه مرادات مخلصان می انداخته تا

چهره آن امنیت در پرده توقف می مانده . مع ذلك كله (ع) در دماغم همه این است زهی صحت^{۲۳} عقل . چون حالا آن دولت از نامساعدتی^{۲۴} ایام دست نداد مولانا جمال الدین دام سمّوه که از بزرگ زادگان^{۲۵} خراسان و یاران این ضعیف ناتوان است فرستاد تادعائی به عزّ عرض رساند و مراجعت نموده اخبار سار اعتبار آن سایه کردگار^{۲۶} به مسامح دولتخواهان^{۲۷} این دیار رساند^{۲۸}.

زیادت جرأت مجال ندارد . همای دولت حضرت^{۱۲} بر مفارق اهل ایمان سایه گستر باد بمحمد و آله الامجاد و صحبه خیار العباد (الیوم المعاد)^۵

-
- ۱- پ ط: ایضاً من انشائه
 ۲- پ ط: الفاضل ۳- س: -
 ۴- پ ط: بدارالملک عراق ۵- پ ط: - ۶- پ: در ۷-
 پ ط: انتباه پناه اهل الله ۸- پ ط: عقل ۹- پ ط: مرأت
 ۱۰- پ ط: وفا ۱۱- پ: صفا ۱۲- س: - ۱۳- پ: محیط
 ۱۴- ط: اسلام ۱۵- پ ط: اخلاق ۱۶- ط: باب ؛ پ :-
 ۱۷- پ: کرم ۱۸- پ: خدام ۱۹- پ: - ۲۰- پ: نطایف
 ۲۱- پ: ظرف ۲۲- پ: مقام ۲۳- ط: خفت ۲۴- س:
 مساعدتی ۲۵- پ: بزرگان ۲۶- پ ط: سایه سایه کردگار
 ۲۷- پ ط: دولتخواهان این دولتخواهان ۲۸- س: رسانید.

۱۶۹- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى صاحب الاعظم سلطان
وزراء العجم افضل المتقدمين اكمل المتأخرين ركن الملة
والدين عميد الملك المشهور بين الجمهور بركن الصائغ^۱

(سب ط)

هو المعز^۲

سلام يحاكي عرفه و نسيمه نسيم الصبا جاءت يريا القرنفل
به جناب عالي جناب^۲ صاحب اعظم مبارك راي ميمون قدم، ناظم
مصالح العالم، دستور ممالك العجم، (سلطان فصحاء العالم)^۲،

بيت

وصفش نياید در بيان^۲ نامش^۳ نگنجد در قلم^۵
(جلال الوزراء في العالم)^۶، محرز ممالك المعالي بفرط البذل والانفاق
فوزانة^۷ زمان، سر آمده^۸ و برگزیده اعظم جهان، منظور نظر عنايت
رحمن ،

بيت

سرفرازی که در فنون هنر مثل او کس نداد نام و نشان
رکن الملة والدنيا^۹ والدين، (شمس الاسلام، شهاب المسلمين، ملجأ
الخلايق عن الهلاك، خواجه)^۲ عميد^{۱۰} الملك اعز الله انصاره وضاعف

اقتداره، تحف لطایف محامد و دعوات و صحائف مدائح و تحیات که
نفحات آن اقطار و آفاق معطر کند و اغوار و انجاد امصار و بلاد مطیب
و معنبر^{۱۱}، معروض و مؤدأ می گردانم ز اوراد ثنا و مدایح آن صاحب
کمال می خوانم و این بیت بر زبان می رانم:

بیت

اگرچه دیسده مشرف نشد به دیدن او

ولیک نیست از او هیچ فرق تادیده

در این وقت که جناب ولایت مآب شیخ الاسلام مقتدی الانام خواجه
غیاث الملة والدين (هیبة الله)^۶ مدظلّه مراجعت فرموده اند شمه ای
از محاسن ذات و مکارم صفات آن حضرت در مجامع عظمی و مجالس
سلاطین و قراء به ادا رسانید، دلہسای خسته بسته دام بسلا و تشنه جام
ولای آن یگانہ بی همتا گشت، (ع): عالمی را به جمالت نگران می بینم.

شعر

(شنیدم صفات تو عاشق شدم به دیسده ندیسده رخ فرخت

به یاد تو برخاست صبر از دلم چها خیزد آیا چو بینم رخت)^۷

مطالعه^{۱۳} نقوش لطایف معانی نفوس انسانی را محبوب است و صحبتش
دل و جان را مطلوب،

بیت

تو بدان دام سرزلف و بدان دانه خال

نه دل من که دل خلق جهان بر بانی

انشاء الله از مکن غیب سببی که متضمن دولت و وصول ملاقات و سعادت
حصول مرادات تواند بود به ظهور آید. به حکم حدیث صحیح «اذا
احب احدکم اخاه فیلعلمه» چون یار عزیز مولانا جمال الدین را، که

از اصحاب این ضعیف است، (متوجه آن حضرت)^{۱۴} گردانیده بود و معتمد ریحان را مصاحب او بدین اعلام ابرام را التزام^{۱۵} نمود، من الیوم تاریخ المودّة بیننا. توقع که من بعد ابواب مکاتبات مفتوح باشد وانعام تفقدات واستخدامات ممنوح . (ع): هزارت سال در دولت بقا باد، بمحمد وعترته الامجاد الی یوم التناد^{۱۶}.

- ۱- پ ط: ایضاً من انشائه الی اعلم الوزراء اوضح الشعراء خواجه رکن الدین عمید (پ: عبد) الملك المشهور برکن الصائن ۲- پ ط: - ۳-
 پ: قلم ۴- س: وصفش ۵- پ: بیان ۶- س: - ۷-
 س: سرآمده ۸- س: - ؛ ط: سراینده ۹- پ ط: رکن الحق
 ۱۰- پ: عبد ۱۱- س: معطر ۱۲- پ ط: مدالله ۱۳- س:
 مطالع ۱۴- س: موجود ۱۵- س: التزام ۱۶- پ ط:
 بمحمد وآله الامجاد الانجاد.

١٧٠- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى السلطان الوزراء الزمان
خواجه جهان في ارجاص جلوس الملك الاعظم معز الدين
ابوالحسين محمد كرت على سرير السلطنة بمدينة هراة
صانها الله عن الآفات والمخافات (في شهور سنة خمسين
وسبعمائه)^١ من هراة الى هندوستان^٢

(س پ ط)

بيت

انّا اذا ما دعونا بالبقاء لكم كتنّا لانفسنا ندعو و نبتهل
حضرت وزارت پناه و بارگاه انجم سپاس صاحب صاحب قران، آصف
سليمان مكان، ناصب رايات الامان على اهل الايمان،

بيت

ترجمان عدل و احسان بوستان علم و حلم
قهرمان دين و دولت رهنماي عقل و جان
اعظم همايون خواجه جهان مالك رقاب سلاطين الوزراء ، المؤيد
بالملاء^٤ الاعلى

بيت

الوارث المعجد و العلياء من شرف
حثوا بعلياهم في وجه من سلفا

شعر

چو رای تو تدبیر ملکی کند بود آفتاب و خط استوا
 نگوید ضمیر تو الا صواب نبندده خیال تو نقش خطا
 به بازار قدرت چه باشد فلک یکی اطلس کهنه کم بها
 اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره که مروءه مروت و وفا و زمزم کرم و
 صفا و منی اصحاب رجا و منی است علی تعاقب الادوار و ترادف اللیل
 و النهار مقصد ارباب دولت و تمکین^۶ و معهد اصحاب ملک و دین و محط
 رحال^۷ رجال معموره زمین باد .

بیت

تادر دهان زبان بودم در زبان بیان

گویم دعای دولت آن خواجه جهان

مخلص ترین دعا گویان و صادق ترین هوا خواهان صحائف تحف
 تحیات^۱ و وظائف طرف ثنا و دعوات مقتبس از شرائف اوقات « ان
 لربکم فی ایام دهر کم نفعات » که بضاعت مزجات فقرا وضعفا تواند
 بود (به عز^۲ عرض می رساند و از حضرت واجب الوجود)^۳ سعادت و
 بهبود اولیاء حضرت آن خلاصه وجود مسألت می رود، و چون از ریا
 مبراست امید اجابت می دارد و کیف لا،

بیت

کس دعای دولتت هرگز نگفت

تا نخستین دولتتش آمین نکرد

مقرر و محقق است که حضرت اعلای آن سلطان وزراء (عرصه غبرا)^۱
 مجموعه دین گشته^۲ و کمالات در^۳ ذات ملکیه الذات^{۱۱} (فلکیه السمات)^۳
 جمع آمده است .

بیت

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

لاجرم

شعر

تعلقی است مسرا باکمان ابرویت

اگرچه نیست کمانی به قدر بازویم

به گرد او نرسد پای جهد من هیئات

ولیک تارمقی درتن است می یویم

هرچند دیده ظاهر در عالم صورت به مشاهده طلعت میمون و مشاهده غره
 غرای ملک آرای همایون تاغایت مکحل نشده اما چون نقد محبت و
 وداد تمام عیار دیده و از خاص و عام اخبار و آثار دین پروری و معدلت
 گستری به کترات شنوده و انوار کمالات (آن ذات با برکات) ۱۲ که

بیت

واحرز اسباب الکیمال باسرها بدنا ولساناً و اکتساباً و محتداً

بیت

اوراق چرخ جزوی از دفتر کمالت

(آب حیات رمزی از لفظ در نثارت) ۱

از دریچه غیب مشاهده کرده،

بیت

از دیدن دیده گر شود دل عاشق دل عاشق تست دیده نادیده ترا
 امید هست که به عنایت الهی و قهر دولت شاهنشاهی حضرت خلد سلطانه

بیت

ولولا زمان قیدتنا صروفه لکان لنا بالوادین مطاف

(ع) : روی تو بینیم به هر روی که هست.

هذا می نماید که در سال خمسین از برای صلاح^{۱۳} ملك و دین ارباب عز^{۱۴} و تمکین و اصحاب معرفت و یقین اتفاق نمودند که حضرت سلطان اسلام اعظم معز الحق و الدین خلد الله سلطانه السی یوم الدین بر تخت ایران زمین به مبارکی و طالع سعد بر جایگاه آباء کرام و اجداد عظام اعلى الله درجاتهم فی دار السلام بنشیند و هر کسی از طرف^{۱۵} نشینان را به جای ایشان بنشانند تا سبب امن^{۱۶} و امان عالمیان گردد . بنا بر آن حضرت خلد الله سلطانه^۱ اجابت فرمود تا اعلاء کلمة الله چنانچه فرمان خلیفة - الرحمن^{۱۷} و سلطان سلاطین زمان است بتواند کرد ، میسر باد ! بعده هر یک از خدمتکاران قدیم و دولت خواهان بر جاده اخلاص مستقیم را به مرتبه ای لایق و منصبی موافق امرشد ، هر کدام بدانچه مأمورند معذورند ، «ولکل کید جری اجر» ،

بیت

در دل مسکین هر بیچاره ای شاه را گنج نهران دیگر است
توقع از فرط شفقت آن است که چون فرصتی باشد و مجال مقالی افتد
«اذکرنی عند ربک» ،

بیت

آن منعمی که از اثر فیض جود او
آز گدا چو همت عالی توانگر است
هیئات هیئات^۱ مال للتراب و^{۱۸} رب الارباب ،

شعر

وراء الحسن فی حدیک معنی یجل^{۱۹} عن التصور و الخیال
فلا احصى الثناء علیک عجزاً فانت کما و صفت^{۲۰} من الکمال

فی الجملة قطب ارشاد آن^{۲۱} خواجه دین و داد است، (ع): و کلت الی
المحبوب امری کله، بیت

به هیچ کاری ایم گرم تو نپسندی ورم قبول کنی کار کار^{۲۲} ما باشد
او امر و نواهی آن جناب را کمر اطاعت بر میان جان مستحکم (است
و خواهد بود ان شاء الله المعبود)^{۲۳}. اگر به التفات خاطر اشرف مشرف
گردد (ع): از این طرف شرف روزگار ما باشد.

باقی احوال اصحاب^۱ طوبی لهم و حسن مآب تقریر نمایند. اطناب از حد
گذشت، بیت

(سخن کوتاه کنیم کان طبع نازک ندارد طاقت چندین گرانگی
پس اختصار اولی است)^۱،

بیت

وقاك الله في اكناف عَزَّ
آمین (رب العالمین)^۱ والصلوة علی نبیّه محمد و آله اجمعین (الطیبین
الطاهرین)^۱.

- ۱- س: - ۲- پ ط: ایضاً من انشائه الی اعظم وزراء الزمان خواجه
جهان به هندوستان فی جلوس الملك الاعظم ابوالحسین محمد کرت علی سریر السلطنة
بسدینة هراة فی شهور سنة خمسین وسبعمائة ۳- پ ط: - ۴- پ ط:
من الملاء ۵- پ ط: نبیند ۶- ط: وملت و تمکین ۷- پ: -
۸- پ ط: مرقوم و معروض می گرداند و از حضرت معبود ۹- س: نگاشته
۱۰- س: و در ۱۱- پ ط: الصفات ۱۲- پ ط: حضرت
۱۳- پ ط: مصلحت ۱۴- ط: - ۱۵- س: هر طرف ۱۶-
پ: لعن ۱۷- پ: الله الرحمن ۱۸- پ: قدر ۱۹- س:
تحمل؛ پ ط: تجلی ۲۰- پ: وصف ۲۱- س: پ: از شادان
۲۲- پ ط: یار یار ۲۳- پ ط: دارد.

۱۷۱- ایضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى المولى الاعظم اكرم
وزراء العجم فصيح الدنيا والدين علاء الملك نور الله تعالى مرقد هما
وبرد مشهد هما جواباً لكتابه الشريف وخطابه المنيف^۱

(سب)

(مکتوب برادر به جان برابر مولانا اعظم قدوة وزراء العجم فصیح الحق
والدين)^۲ علاء الملك اعلى الله شأنه از ایراد حاجی بیگ رسید^۳. دل را
سرور (وچشم را نور بود)^۴، (ع): هنوز اندر جهان آزاد مردی است.
بعد از رفع خدمت ودعا می گوید :

شعر

بقیت بقاء لایزال^۵ وانما بقاءك حسن الازمان^۶ وطیب
ولاكان للمكروه^۷ نحوك مذهب ولاالصروف^۸ الدهر فيك نصيب
بررأى انور صاحبى اعظمى که آفتاب از او مستنیر است انهاء می کند
که به هوس^۹ صیددل آن لطیف وصحبت شریف باز دل در پرواز آمده
بود وهمای سعادت در اهتزاز. در خاطر آن بود وپیش نهاد چنان که^{۱۰}
(ع) : ناگاه شبی بود کنم مردانه، (ع) : در هوای سرکویت پرو بالی
بزنم. خود کتاب «لایاتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه» سنگ سکون
بربال مرغ بال نهاد ولنکرتانی^{۱۱} به دریای محیط صبر فرو گذاشت و
بادبان هوی^{۱۲} و هوس را از سفینه^{۱۳} دماغ فرو گرفت تا پای سلامت در

دامن عافیت کشیده گفت:

بیت

انی وجدت و فی الایام تجربه للصبر^{۱۴} عاقبة محمودة الاثر
(ع): هم کنج خرابات خراب اولیستر. همانا^{۱۵} در این سفر نظرب^{۱۶}
صحبت اصحاب نظر نبوده باشد، چون آن دولت میسر نگشت (ع):
زین پس من وصبر و صبر و من تاچه شود، «اللهم صبراً من بعد»،

بیت

روز از هوس روی تو گزدم به چمنها
شب نیز در افسانه گیسوی تو باشم
قرنها باید که چون او^{۱۷} دوستی مردانه یک جهتی به دست آید^{۱۸} (و کی آید)^{۱۹}

بیت

چه جای این حدیث که وهم جهان نورد
بسیار جست وزین سوی امکان پدید^{۲۰} نیست
هیئات هیئات این له قرن و این له مثل،

شعر

تا زدل در دو جهان نام و نشان خواهد بود
گرد سودای تو بردامن جان خواهد بود
ور تتم خاک شود از سر هر ذره مرا
دیده ام^{۲۱} سوی جمالت^{۲۲} نگران خواهد بود
می خواند و به یاد ایام وصال به حکم آن که

بیت

وکلّ اخ مفارقه اخوه
لعمر ابيك الا الفرقدان
نعرات^{۲۳} به فرقدان می رساتد،

بیت

نه قلعة این طارم نیلی مدوّر زنگار برآرد
هر گه که بر آید من مسکین گذارا در هجر تو آهی
هر چند زحمات روزگار ناسازگار بسیار است اما مفارقت ایشان صعب تر
می نماید اگر چه دوستان بسیارند،

بیت

مرا که روی تو باید قمر چه سود کند
مرا که لعل تو شاید^{۲۴} شکر چه سود کند^{۲۵}
توقع آن که مطوّل مفصّل بنویسند و بار تردد^{۲۶} از خاطر افکار^{۲۷} یار
وفادار بردارند^{۲۸}، فانتا عطاش وانتم ورود .

بیت

کوتاه منویس نامه کاندود دلم
کوتاه ز نامه دراز تو شود
اطناب از حد گذشت^{۲۹}، بال همای سعادت مهتد باد و دست عمرش
ممتد (و دولت دارین و سعادت منزلین مخلّد و موّبد، و یرحم الله عبداً
قال آمینا، آمین رب العالمین)^{۳۰} و صلتی الله علی محمد و آله اجمعین
الطیبین الطاهرین^{۳۰}.

۱- پ ط: من انشائه ایضاً السی صاحب الاعظم فصیح الدین علاء الملک

السلطانی السدهلوی جواباً لکتابه وخطابه ۲- پ ط:

مکتوب مبارک تو آمد مانده گوهرب افروز

خطش چو سواد طره شب لفظش چو بیاض غره روز

ملطفه دل نواز و مفاوضه غم پرداز برادر به جان برابر، صاحب اعظم، عمده.

وزراء المعجم، قدوة فصحاء العالم، فصیح الدولة والدین ۳- پ ط:

- رسید و دیدۀ مرمود را مکحل کسرد نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم
 بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن سواد آن چو سرزلف دلبران پرخم
 پ ط: وجان را بهجت و زور داد ۴- س: زوال ۵- س: زوال ۶- پ ط: الزمان
 ۷- پ: لکمدوه (کذا) ۸- س: بصروف؛ پ: بصروف ۹- س: هول
 ۱۰- س: که بود ۱۱- پ: لشکر ثانی ۱۲- س پ ط: هوا
 ۱۳- پ: سینه ۱۴- س: للبصر ۱۵- س: تا ۱۶- پ: جزیر
 ۱۷- س: - ۱۸- پ: ناید ۱۹- س: ولی ۲۰- س: بدیر
 ۲۱- پ ط: دیده ۲۲- س: جمال تو ۲۳- پ: نفرات ۲۴-
 پ: باید ۲۵- س: مصراع دوم را ندارد ۲۶- پ ط: تردد بدان دیار
 ۲۷- پ ط: - ۲۸- پ ط: برگیرند ۲۹- پ ط: اطناب پای از حد
 ۳۰- س: بمحمد وآله الامجاد الی یوم المعاد.

۱۷۲- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم الفاضل
الاعلم الاکرم عماد الملة والدين الزوزنی^۱ جواباً لکتابه الشریف
وخطابه المنیف

(سپط)

شعر

ورد الكتاب انا الفداء^۲ بفكرة
نظمت نفیس الدر فیہ اسطرا
ففضضته عن جوفه^۳ فتارجت
نفحاته مسکاً و فاحنت عنبراً
و اعدت فیہ تأملی متحیراً

کیف استحال اللفظ فیہ جوهر

کتاب کریم وخطاب واجب التعظیم که از آسمان فضل و کمال و فلک
علم و جلال اعنی جناب افاضل مآب فرزندهنر مند به جان ودل^۴ پیوند
ملک اعظم، خلاصه وزراء العجم، الموصوف به مکارم الاخلاق و
محاسن الشیم، ذی الحسب الظاهر و النسب الطاهر عماد الحق و الدین
مد الله (علی المخلصین)^۵ ظلال افضاله و اقرعون المحبین باقبال اقباله،
نامزد مخلص جانی و معتقد آشکار و نهانی معین جانی جامی^۶ شده بود
به خطی که خاک دردیده ابن مقله باشیده، و خط عزل برجین مبین «هذا

خَطِّ قابوس ام جناح طاوس^۷ کشیده، و عبارتی

بیت

کان همه نظم و نثر بغدادی

قطره‌ای نیست اندر این وادی

چه^۸

شعر

غلام تو زبند در وقت انشاء

سلاطین کتاب قابوس و صابی

ترا خود به قابوس و صابی چه نسبت

اری بعد ما بین اری و صاب

مدتهاست که خوشتر از آن عبارت و استعارت گوش نشینده و لطیف‌تر
از آن خط چشم ندیده،

بیت

هر فضل و هنر که مرد را آراید

اینجا نتوان گفت که در می‌باید

بیت

(فظاھرہ یغنیك عن وصف باطن)

و منظره^۹ ینبک عن حسن مخبر^{۱۰}

(ع): چشم بد دور از آن فضل و کمال، از ایراد خواجه کافی الدین نیکو-

کار (ع): به من رسید چون صحت به قالب بیمار،

شعر

طالعتہ فرأیت طالعاً طالعاً

من غصن^{۱۱} طوبی طاب عند جناہ^{۱۱}

غفل الزمان فقلت^{۱۲} منه نظرة

يا ليته لو^{۱۳} دام في غفلاته

در ادراك معانی^۶ آن عقل حیران و فکر سرگردان و از جواب آن کتاب
عاجزو حیران و شروع در آن چنان

بیت

که ذره رقص کند در مقابل خورشید

که قطره موج زند در برابر عمان

گاه با خود ترانه

بیت

وحی را کس جواب^{۱۴} ننویسد ورنویسد صواب ننویسد

می سرائید و احیاناً نعرات

بیت

همی ترسم از ریش خند ریاحین که خار مغیلان به بستان فرستم

(به منجوق عیوق رسانید)^۹، و خدمات مخلصانه و دعوات صادقانه

معروض گردانیده می گوید:

بیت

به حق مهر و وفايي که میان من و تست

که نه مهر از تو بریدم نه به کس پیوستم

و در موسم گلهای بهاری و شکوفه و ازهار

بیت

احبّ طری الورد یا ام مالک^۵

لان علیها لمعة من جمالك

بیت

آن دم کہ دید روی دل افروز تو معین
 صد صبح دولت از افق طالعش دمید
 فضائل و معالی مستدام باداً بمحمد علیہ الصلوٰۃ والسلام.

- ۱- پ ط: ایضاً من انشائه الی صاحب الفاضل ملک عماد الدین الزوزنی
 ۲- پ ط: الیذاء ۳- پ ط: جونة ۴- پ ط: با دل و جان
 ۵- س: عمر ۶- پ: - ۷- پ ط: طاووس ۸- س: منتظره
 ۹- پ ط: - ۱۰- پ: غیض ۱۱- پ: جنات؛ س: جنبه
 ۱۲- س: قلت؛ پ: فبت ۱۳- ط: ولو ۱۴- س: جواب کس
 ۱۵- پ ط: ایام مالک.

۱۷۳- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الي حضرتہ العالیه مشتکياً
عن ابناء الزمان و احوال البديع في فصل الربيع نورالله تعالى
مرقدهما و برد مشهدهما^۱

(س پ ۷)

شعر

عليك سلام الله يا افضل الوري
تباعد شخصانا^۲ و انت قريب
خيالك في عيني و ذكرك في فمي
و مثواك في قلبي فكيف تغيب
و ما اسفى الا على العمر ينقضى
و ليس لنا في الاجتماع نصيب

بيت

تاكي زهجر جانانوز زحمت جدائي^۳

وز دهر نامردای وز یار بی وفائی

هر چند دل، که سلطان (کشور بدن)^۴ است، در عشق بازی با جمال خیال
مخدوم صاحب صاحب کمال اعقل وزراء ایران، افصح فصیحای دوران
لازال عماداً للاسلام^۵ و ملاذاً للانام، هم عنان است، اما نظریه آب و گل
تفرق ابدان و تباعد منازل بعد از تألف و تعرف^۶ روح صعب و مشکل

است. (ع): یمضی الزمان فلا وصل اسر^۲ به . عمری که در فراق ایشان باشد آن عمر^۸ عزیز محسوب^۹ نیست، و عیشی که بی حضور مخدوم همگنان است^{۱۰} به حقیقت مطلوب نی.

بیت

بی روی تو می رود به سر عمر عزیز
ضایع تر از این عمر به سر نتوان کرد
از مناجات پیرهرات است: الهی چون آتش فراق داشتی^{۱۱} به آتش^{۱۲}
دوزخ چه کار داشتی.

بیت

باز آ که نماند از جان الّا رمقی باقی
ترسم که نماند هم و آنکه به چه کار آئی
فصل خوش و هوای دلکش و به نغمات بلبلان دل و جان در هیجان و
خفقان می آید، و دل صنوبری غنچه آسا در هوای ایشان چون گل
خندان^{۱۳} می گردد، و شراب شوق و محبت پاکبازان^{۱۴} را بسا نشاط و
طرب می آرد.

شعر

فصل گل و مل نوای مرغان بهار
حاضر همه و تو غایب ای زیبا یسار
آنجا که تو نیستی از اینهام چه سود
و آنجا که تو باشی خود از اینها به چه^{۱۵} کار
القصه مخلص^{۱۶} مهجور بی حضور^{۱۷} پرنور آن جناب بی حضور و
مخمور^{۱۸} است و از عمر لذتی و از زندگانی بهجتی ندارد، گاه چون قلم
خاموش گویا^{۱۳} و گاه چون دفتر گویای^{۱۹} خاموش

بیت

نه چون غنچه دهن در می توان بست

نه افغان همچو بلبل می توان کرد

فی الجمله از عرض غرض^{۱۷} و جسد پرحسد و اخوان حسبتهم دروعا(ع):
دلی^{۲۰} به نطق چو^{۱۳} عیسی لبی^{۲۱} خموش چو مریم. احوال حواله^{۲۲} تقریر
برادر اعزم محمود ابقاه الله الودود که متوجه بود کرده^{۱۳} شد و گفت:

شعر

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم

لم یبق منهم شامت او حاسد

فبقی عالی وجه البسیط واحد

فهو المراد و انت ذاک الواحد

امید آن است که از خم خانه احمدی

شعر

از آن شراب که اندر صفای دردی او

هلال عید توان دید روز سنگ انداز

مرا ز مشرق خم آفتاب بر کشد^{۲۳}

پری رخی که ندارد نظیر در شیراز

بیت

(لها البدر کأس وهی شمس^{۲۴} تدیرها)^{۱۳}

هلال و لم یبدوا اذا مرجت نجم

هیئات هیئات، این ابناء الملوك عن هذه اللذات، چون سرمست

طربناك گردد به ابیات پدر جدد وجد^{۱۷} پدر قطب الحق والذین محمد^{۱۳}

بن المطهر قدس سره طتان آید:

غزل

ساقسی عشق دوش به دل ناگهان رسید
 جام شراب داد که ذوقش به جان رسید
 سرمست دار نعره‌زنان گگرد باغ و دشت^{۲۵}
 می‌گشت با نشاط که شربت گران رسید
 در سر خمار بساده و در سر وفای یار
 در دل طرب که دولت او بی‌کران رسید
 یارب چه بود آن گل و آن جام و آن شراب
 کز لطف دوست دست دل ما بدان رسید
 ابن مطهر ارچه زخود بود بی خبر
 الطاف بر^{۲۶} دوست بدو^{۲۷} رایسگان رسید
 به‌زمان اندک تجربه بسیار حاصل شده و بر معایب دنیای دنی^{۲۸} دون^{۲۹}۔
 پرور اطلاع افتاده ،

بیت

نوحی به هزار سال يك طوفان دید
 من نوح نه ام هزار طوفان دیدم
 مع‌هذا، (ع): به‌رحال مربنده را شکر به. اگر در عهد سالفه و
 ازمنه^{۲۸} ماضیه و روزگار سابقه

بیت

از گلبن زمانه مرا بهره خار بود
 وز جام روزگار نصیبم خمار بود
 امید آن است که به‌عنایت حضرت و یمن برکت آن (ع): وارث پیر۔
 مقام احمد بن بوالحسن، از عمر و زندگانی بهره^{۲۹} باشد و جمعیت‌های

دین ظاهر شود (ع): از سود و زیان دنیاوی ناپاک چه باك.

رباعی

یا رب تو خرد را به من ارزانی دار

افلاس و نمد را به من ارزانی دار

تاج و کمر و تخت به سلطانان ده

خاك در خود را به من ارزانی دار

بمحمد و آله الاطهار^{۲۰} و صحبه الاخیار^{۳۱}.

- ۱- پ ط : ایضاً منه الیه فی فصل الربیع و احوال البدیع مشتکیاً عن بعض
 الاقران و الاخوان ۲- س : شخصاً ۳- پ : مصراع اول را ندارد
 ۴- پ ط : - ۵ پ ط : عماد الاسلام ۶- س : تفرق ۷- س :
 سر ؛ پ : اسپتر ۸- ط : عمری ۹- پ ط : محبوب ۱۰-
 پ ط : دست دهد ۱۱- پ : گماشتی ۱۲- پ ط : با آتش
 ۱۳- س : - ۱۴- پ ط : حضرت پاکبازان ۱۵- س : اینهام چه
 ۱۶- پ ط : بنده ۱۷- ط : - ۱۸- پ : مهجور ۱۹-
 پ : گریبان ۲۰- س : گوئی ۲۱- س پ : لب ؛ ط : بی
 ۲۲- س : احوال ۲۳- س : کشید ۲۴- پ : - ۲۵- پ
 ط : دوست ۲۶- پ : وار ۲۷- پ ط : مرا ۲۸- پ ط :
 قرون ۲۹- پ : بهره مند ۳۰- س : اخیار ۳۱- س : اطهار.

١٧٤ - ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى الصاحب الاعظم الاكرم^١

خواجه فخر الدين مبارك (من اسفزار الى مدينة هراة)^٢

(سپٹ)

مفاتيح حل وعقد امور جمهور به قبضه تصرف برادر (به جان برابر)^٣
صاحب اعظم ملك الملوك الوزراء بين الامم، برمكى الجود (صاحبى القلم)^٤
نظام^٥ آفاق، الموصوف بمكارم الاخلاق، ذى الحساب الظاهر والنسب
الظاهر، فخر الحق والدين شهاب الاسلام والمسلمين^٥ اعزّ الله انصاره وضاعف
اقتداره مربوط باد وتبدد احوال همگنان به تدبير صائب^٦ ورأى رزين^١
و ثاقب آن جناب مضبوط بالنبي وآله الحميد وصحبه المحمود.

بعد از عرض خدمات ودعوات مى نمايد كه (ع) : داعى دولت به هرديار
كه بوديم، و به تمام جوارح به ذكر مفاخر و نشر مآثر آن يگانة زمان
رطب اللسان وعذب البيان ومحبت و اخلاص موروثى ومكتسبى چون
جان^٢ در^٨ تن روان،

شعر

خطرات ذكرك تستثير^٩ مودتى فاحسس فيها فى الفؤاد وثيبا
لاعضو لسى الا وفيه تشوق فكان اعضائى خلقن قلوبا

بیت

ذره‌ای در همه اعضای من مسکین^{۱۰} نیست

که نه آن ذره معلق به هوای تو بود

والله علی ما اقول شهید . خواستم که نامه‌ای مطول مشتمل بر حکایات^{۱۱} و امثال و ایاتی موشح به عبارات و مزین به استعارات از شکر و شکایات بنویسم ، اما (ع) : دل گفت برو غالیه برم شک‌مسای . چون آن معانی را غایتی^{۱۲} و نهایتی نبود بیچاره دل در این قضیه محق می‌نمود ، چه اگر در بحر بی ساحل اشواق غواصی نمایم فریاد (ع) : ای در محیط عشقت سرگشته نقطه دل، از نهاد بر آید. و اگر ذکر شداید و بیان کربت و سفر شاق و غربت بر زبان رانم هیئات ،

بیت

بر دل تنگ است بی تو دنیای فراخ

فریاد ز دنیای فراخ و دل تنگ

اگر سر حقه شکایت بگشایم افشاء ستر الربوبیة^{۱۳} کفر . (ع) : حال دل من تو به شناسی ، القلب عندك فانظر ماتری فیه . و اگر پیش آن مربی و سرور افاضل اظهار فضل و دانش نمایم .

بیت

همی ترسم از ریش خند ریاحین

که خار مغیلان بهستان فرستم

لاجرم طی کلام بی‌نظام نموده در قصبه^{۱۴} مبارک اسفزار به موافقت و مرافقت علامه نامدار (ع) : که ناصر^{۱۵} است معین را و حافظ اسرار ، (ناصر الملة والدين عتیق)^۱ .

بیت

به روز درس ثنای تو می کند تعلیق

به شب وظیفه مدح تو می کند تکرار

کیف السلو و قلبی لیس ینساک

ولا یلد لسانی غیر ذکراک^{۱۶}

چون * مولانا فخرالدین که خبیر و بصیر است و از مخلصان خواجه بی نظیر^۳ متوجه بود این رقعۀ اخلاص به عَزَّ عرض رسانید . همگسی همت به وصول دولت موصلت مصروف بوده^{۱۶} و نظر بر خیال جمال آن نیکو خصال موقوف .

بیت

حرم آن روز که یاری چو تو پیش نظر آید

ضایع آن عمر که بی دیدن رویت به سر آید

عزت و سعادت دنیا و آخرت در رضای^{۱۷} حضرت جلت بسمزید باد
بمحمد و آله الامجاد (الیوم المعاد)^۳ .

۱ - پ ط :- ۲ - س :- در جای آن : نورالله تعالی مرقد هما و برد

مشهد هما ۳ - س :- ۴ - پ ط : معنی الکریم ۵ - پ : +

منسوب الی معن زائده و [هو] من مشاهیر استخیاء العرب ۶ - س : صاحب

۷ - پ :- ۸ - ط : و ۹ - س : تستیئر ۱۰ - پ ط : خاککی

۱۱ : س : حرکات ۱۲ - ط :- ۱۳ - پ : الروبیتة ۱۴ - پ -

ط : قبضه ۱۵ - س : نام ۱۶ - پ : ذکرك ۱۷ - ط : صفای

* در نسخه پ ورق ۲۳۴ الف با کلمه « چون » تمام می شود و در صفحه بعد یعنی

۲۳۴ ب متن مکتوبی دیگر آغاز می شود که در نسخه س نیست ولی در ط هست

و من آنرا زیر شماره ۱۷۵ آورده ام . از نسخه پ چندین ورق افتاده است و

در نتیجه نامه های شماره ۱۷۶ تا ۱۹۱ در آن موجود نیست .

۱۷۴ب۔ ایضاً من انشاءه الى سلطان وزراء الزمان خواجه خان جهان
من سجستان الى هندستان*

(ط)

مفاتیح حل وعقد به قبضه تصرف حضرت خان اعظم، اعدل الوزراء
والحكام في العجم، برمکی الجود، صاحبی القاب والعلم، مستخدم
ارباب السيف والقلم، نظام جهان، الملقب من حضرة السلطان به خان
جهان اعز الله انصاره وضاعف اقتداره، مربوط باد وتبدد احوال
همگنان به تدبیر صائب ورأی ثاقب آن جناب مضبوط بالنسبی و آله
الحمید محمود. بعد از عرض دعوات جانی (ع): گر خلق نداند تو
که جانی دانی، می نماید که اخلاص مخلصان حضرت خلد الله سلطانه (ع):
فرورفت با شیر و با جان بر آید، به تخصیص از آن جناب وزارت مآب
که جهانیان به ذکر مفاخر و مآثر آن یگانه زمان رطب اللسان اند و
بزرگی ایشان چون آفتاب سایر و تابان، لاجرم اخلاص و دولت خواهی
آن حضرت چون جان در تن روان.

شعر

خطرات ذكرك تستبشر مودتي فاحسن فيها في القلوب وبيننا
لاعضو لى الا وفيه تشوق فكان اعضاءي خلقن قلوبا

بیت

ذره‌ای در همه اعضای من خاکی نیست

که نه آن ذره معلق به هوای تو بود

هَذَا مهتر حاجی بیگ رسید و فرمان جهان مطاع واجب الاتباع خلد الله سلطانه آورد و همایون مثال واجب الامثال خان جهان بل جان جهان، که در سایه حشمت سلطان زمان در دولت باد، رسانید. سرمفاخرت به ایوان کیوان کشید، بر موجب فرمان هاعزم جزم کرده و دعای مستجاب: اللهم انت اعلم بالتدبير واقدر على التغيير فقیر ماتری الی خیر، خوانده مترصد عنایات حضرت رب الارباب و شفقت سلطنت و رعایت جناب وزارت مآب می باشد.

بیت

ولو كنت من بغداد فی الف فرسخ

تنسمت ریح الجود من آل برمك

امید آن است که من بعد تا زمان ادراك دوال فترک حضرت خلد سلطانه از تواتر امثالات عالیات محروم نماند. (ع): هان تا چه کنی تو از خداوندیها.

اسباب استحکام دولت و قوائم انتظام امور مملکت روز بروز در

تزیید باد بمحمد و آله الامجاد الانجاد.

* متن این نامه تا حدود اواسط آن با تفاوتی چند در بعض عبارات و بخصوص با تغییر نام مخاطب همان اوائل مکتوب قبل (۱۷۴) است و نگارنده سالها پیش هنگامی که جدول تطبیقی نامه‌های موجود در نسخه‌های گوناگون را برای چاپ در آغاز جلد اول تهیه می کرد نظر به همین شباهت عبارات در چند سطر اول آن را تکرار همان مکتوب ۱۷۴ پنداشت و آن را در جدول مزبور

نیارود . حال با عذرخواهی از این اشتباه متن نامه را در این جا درج می کنم
و برای احتراز از بهم خوردن شماره نامه ها وعدم مطابقت آن با شماره های
مذکور در جدول آن را با شماره ۱۷۴ ب مشخص می کنم . این نامه فقط در
ط هست ، ورق ۱۱۵ .

۱۷۵- من انشاء العبد المحرر محرراً بعد تاريخ الكتاب الذى ارسله صاحب الاعظم خواجه تاج الدين احمد السنجانى الى سلطان الوزراء اعقل الورى* خواجه غياث الدين پير احمد من جام قبل الاكمال والاتمام بمدينة الاسلام الموسومة بهرة صانها الله تعالى عن الآفات والمخافات صورة الواقعة فى المنام بعد الاستخاره من الملك العلام

(ب ط)

چون رايات کشور گشای و اعلام عالم آرای حضرت سلطانی سلیمانی کشور خاقانی لازال فى ظل الآمال والامانی را بعد از فسخ^۱ عزیمت زیارت^۲ تربت عالی رتبت^۳ جام عنان عزیمت به جانب تربت^۴ مقدسه چشت مصروف گشت و فقیر دولت خواه و دولت خواه بی اشتباه را دولت پسای بوس جناب وزارت ایاب طویبی لهم و حسن مآب دست نداد (ع) : عقل حیران و فکر سرگردان، دل پر آتش و خاطر مشوش، بعد از یأس و ملال ناگاه سحر گاه (ع) : چون رزق نیک بختان بی منت سؤالی

شعر

۱ دیدم به خواب حضرت دستور ملک را

یعنی غیاث دولت و دین آصف زمان

- ۲ آن آصفی که طوطی گویای ناطقه
- ۳ چون دید بنده را که کتابی نوشته است^۴
- ۴ گفت ای جهان فضل بسی رنج برده‌ای
- ۵ فی الجمله چون به عرض خداوندیش رسید
- ۶ در جام تاج دولت و دین نایب من است
- ۷ از وی بگير اسب وزر و هر چه می توان
- ۸ گردم مربی تو بدان سان که بگذرد
- ۹ تعبیر چیست^۶ واقعه^۷ واقع مرا

ای اعلم زمانه وای اعقل زمان
 چون طلب تعبیر از جناب^۷ امیر خبیر بی^۸ نظیر رفع الله قدره تاجاً رفت
 فرمودند^۹ که سمعاً و طاعة^{۱۰}، هر چه گوئی و هر چه فرمائی، آنچه حضرت
 آصفی در خواب فرموده‌اند در بیداری به تقدیم رسانیده آید، صلاح آن
 است و دلخواه چنان که این کتاب گرامی و نامه نامی پیش از استسعاد
 دولت ملازمت و سعادت منادمت بدان حضرت رسد. (ع): ما به دست
 خواجه دادیم اختیار خویش را، و او از راه دولت خواهی و و داد
 به حضرت وزارت فرستاد، «والله^{۱۱} رؤف بالعباد». مأمول و مسؤول^{۱۲} از

ارباب معقول و اصحاب منقول که فقیر محزون را به اصلاح مفاسد و تبدیل
ممنون [...] شناسند و از کمال بزرگی خرده نگیرند و عذر بپذیرند.

بیت

حاشاک من ظفر اللثام^{۱۲} وانما ظفر الکرام سعاده للمذنب

- ۱- هر دو نسخه : فتح ۲- پ: - ۳- پ: مرتبت ۴- پ: ام
۵- پ: مه ۶- پ: جست ۷- پ: حیات ۸- پ: وید
۹- پ: طاعاً ۱۰- ط: واقعه ۱۱- پ: ط: مسأل ۱۲- پ:
التیام. * تا کلمه «الوری» جزء اوراق افتساده نسخه پ است و چنانکه
قبلاً (در ذیل نامه ۱۷۴) گفته شد صفحه ۲۳۴ ب نسخه مزبور که با «خواجه
غیاث الدین...» آغاز می شود اشتهاً در این موضع صحافی شده است و ربطی
به ماقبل ندارد.

۱۷۶- ایضاً من نتائج انفاسه* الشریفه الی سلطان الوزراء (اعقل
الکبراء واکبر العقلاء عضد سلاطین)^۱ الزمان خواجه
جهان‌دهلوی^۲ (نورالله مرقد هما وبرد مشهدهما
من سجستان الی هندوستان)^۳

(سط)

بیت

دوام عمر تو خواهم ز چرخ چندانی

که ضبط آن نکند هیچ کس به قوت رای

مفتاح نجاح و مقالید صلاح به دست تدبیر^۲ ممالک آرای کشورگشای
جهانگیر جناب وزارت مآب صاحب اعظم، دستور مکرّم، نظام الممالک،
ملجأ الخلائق عن المهالك، آصف عهد و زمان، بانی قواعد العدل و
الاحسان، همایون خواجه جهان، نظام الحق والدين، (غیاث الاسلام و
مغیث المسلمین)^۳،

بیت

وزیر مغرب و مشرق که افتخار کند

به یمن دولت او^۱ تاج و تخت و مسند و گاه

لا زالت ریاض المجد مزهرة بانوار آرائه و نور قلوب المسلمین بلطفه
و بهائه، باد و آیات مفاخر و معالی، که قانون حساب اصحاب دولت و
ارباب مکنت است، بر صفحات ایام و لیالی باقی^۴ بمحمد و آله الامجاد.
مخلص ترین دوستان و صادق ترین دعا گوینان که فلك جان از مهر

مهر و هوا خواهی ایشان روشن دارد دعائی که از طی طو امیر آن فوائح
و لا^۶ استنشاق افتد به موقف عرض می‌رساند و می‌گوید:

شعر

ای مساه فضل را ز گریبان تو طلوع

و ای ابر مکرمت ز سرانگشت تو مطیر

روشن شود ز پرتو رای تو چشم او

گر بگذرد خیال تو بر خاطر ضریر^۷

فذلک حساب آرزومندی به ادراک دولت دست بوسی خداوندی^۲ بیش از
آن است که در مجال خواطر و محال ضمائر گنجد. اقبال تقییل تراب
جناب دولت مآب، که ماورای امانی و امالی^۱ و سردفتر شادمانی است،
بزودی میسر باد. جواهر این اخلاص پنجم محرم الحرام در سلك عرض
کشیده بر دست صدر عالی قدر شرف الملک زید قدره از دار الملک
دین و دولت متوجه گردانید. توقع که نظر عنایت و مرحمت از این
دولت خواه باز نگیرند.

اشعة انوار الہی و لمعة نعمای نامتناهی بر صفحات احوال خیل و حشم
خدا^۸ لامع و لائح باد، و یرحم الله عبداً قال آمیناً، آمین رب العالمین
وصلی الله علی محمد و آله^۲ اجمعین.

* یعنی خواجه معین الدین جامی

۱- ط: - ۲- س: - ۳- ط: عضد الملوك والاسلاطين ۴- س:

باقی باد ۵- ط: وصحبه الاکرمین ۶- س: و؛ ط: والا ۷- س:

ضمیر (س جای مصراع هسای دوم و سوم را بایکدیگر تبدیل کرده است)

۸- ط: احوال خدم و حشم.

۱۷۷- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى الصاحب الاعظم
دستورالعالم خواجه جلال الدين معروف الدهلوى^۱
نورالله تعالى مرقدهما ويرد مشهدهما^۲

(سط)

هو المعز^۳

شعر

عليك من الله الكريم سلام على ذلك الخلق العظيم سلام
سلام على الودّ الذي كان^۳ بيننا سلام على العهد القديم سلام
سلام حضرت سلام ما سال سلام وطال سلام برجناب وزارت مآب
صاحب نيكو نام، اعدل حكام الانام واعلم وزراء الايام^۴، المؤيد بتأييد
الملك العلام، (ع): اى به ذيل لطف تو اهل هنررا اعتصام، جلال الحق و
الدينا^۳ والدين، عضد الملوك والسلاطين، المعروف بالرأى الرزين و
العقل المتين جعله الله واسطة سعادة^۵ عباده الصالحين، و «ذلك فضل الله
يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل على العالمين»، مدام باد ودعاى مخلصان
مستجاب بالنبي وآله واصحاب^۶. يقين كه حقوق صحبت و مودت
فرا موش نفر مايند، بيت

عمرى چو خاربا گل روى تو بوده ايم

اى گل مكن تو نيز فراموش عهد خار

بعد. بعد از بعد و مفارقت آن یگانه روز گاربه انواع زحمت مبتلی

گشت. بیت

عمری است تا به دام بلائی اسیر ماند

آن جان^۶ نازنین که تو آزاد^۷ دیده‌ای

شعر

کرام الناس تحت ظلال عبیر و عند ایّامهم ضیوع الیسار

کایمان علیها عقد عشر و مجموع الالوف علی الیسار

بیت

در آسمان ستاره بود بی شمار لیک

رنج کسوف بردل شمس و قمر بود^۸

شعر

القصه بطولها،

هر تبر که از شست قضامی آید بر جان و دل خسته‌ما می آید

چون روزی مقبلان غم و غصه‌ما پیدا نبود که از کیجامی آید

در این مدت از ایشان خبری به تحقیق نبود (و خاطر فاتر در فکر آن یگانه

جهان بود)^۹، چون موصل یافتیم از عرض این عریضه اخلاص روی

نتافتیم، (ع): هان تا چه کنی^{۱۰} که نوبت دولت توست.

دولت و جلالت بردوام^{۱۱} بمحمد و آله^{۱۲} علیه الصلوة والسلام، والسلام^{۱۳}.

۱- س: الدمای (کذا) ۲- ط: ایضاً من انشائه الی صاحب الاعظم

خواجه جلال الدین من اسفر از الی هراة صانها الله تعالی عن الآفات والمخافات

۳- ط: - ۴- س: انام ۵- س: ساده ۶- ط: و آله الا-

صحاب ۷- س: جنان ۸- س: آباد ۹- این بیت در س

نیست ۱۰- س: کنم ۱۱- س: دوام مستدام ۱۲- س: -

۱۷۸- ايضاً من نتائج انقاسه الشريفه^۱ على جريدة صاحب
 الاعظم (دستور الوزراء المستغنى عن الالقاب)^۲
 جلال الدين محمود (بن خواجه)^۳ شهاب^۴ (نور الله تعالى مرقدهما)^۵

(س ط)

در شعبان سنه ثلاث وستين وسبعمائه در قرية تايباد نظر بر سفينه فرزند
 هنرمند، صاحب وصاحبزاده اعظم، خلاصه وزراء العجم، اکیس
 زمان، الفائق بالکمالات على الاقران جلال الحق والدين محمود الاسم
 والرسم عز نصره وزید قدره افتاد. رأيتها من درر اللطائف بحراً
 زاخراً^۶ بل کالمطر النيسان لايدرى اوله خير ام آخره.

بيت

(سفينة لفنون الفضل حاوية بل في البلاغة بحر كلها درر)^۷

بيت

نی نی سفینه نیست جهانی است کاندرو

چندین هزار بحر پر از در و گوهر است

به حکم آن که (ع): در رشته کشند با جواهر شبهه را، از معلومات^۵ طبع
 سقیم و نتایج ذهن غیر مستقیم به معاونت کشتی قلم در آن بحر که
 لاساحل لها «قلنا احمل فيها من كل زوجين اثنين»، خود به موجب (ع):

ان السفينة لاتجری علی الییس، نرود بر مراد ما کاری. اما بنا بر قضیه
 (ع): تجری الریاح بمالاتتهی السفن، به خط مشوش و عبارت ناخوش
 «فاردت ان اعیها وکان». به کرم^۶ معذور فرمایند و اصلاح دریغ ندارند
 (ع): کاشفته حال را نبود معتبر سخن. القصه چند ورق از نظم و نثر بی-
 نظام بر سفینه آن یگانه ایام ثبت افتاد، متع بها و بامثالها صاحبها متاعاً
 طویلاً، ولله الحمد بکرة واصیلاً، وصلى الله على خير خلقه محمد وآله
 وصحبه اجمعين (الطيبين الطاهرين)^۸.

۱- ط: ايضاً من انشائه ۲- ط: - ۳- ط: شهاب الهروی
 ۴- س: زحراً ۵- ط: مملوڪات ۶- ط: به کرم مکرم ۷- ط:
 ۸- ط: آمين رب العالمين.

۱۷۹- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم
سلطان سلاطین وزراء العجم نظام الدنیا والدین
شیخ یحیی نورالله مرقدہما وبرد مشہدہما^۱

(سط)

هوالمعز^۲

ای صاحبی کہ پرتو^۳ رای منیرتو
مرآت عقل اول و مشکوٰۃ انوراست
درشام حیرت از ره ارشاد عقل را
فکرت به سوی خطّۂ ادراک رہبراست
درمدحت^۴ تو گشت همه تن زبان قلم
سرگشتگی نگر کہ چه سوداش درسراست
هر کس کہ درہوای تو چون صبح صادق است
چون آفتاب چہرہ بختش منوراست
جاویدی کہ از دل صافی وجان پاک
داعسی دولت تو معین مطہّر است
گوش و گردن عروس ایّام بہ جواهر نتایج طبع وقاد و زواہر ذہن
نقّاد جناب وزارت مآب صاحب اعظم، خلاصۃ وزراء العجم، یگانہ

زمانه و نظام زمان، (المخصوص بعناية الملك الديان، خواجه نظام الحق والدين يحيى)^۵ اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره آراسته و مزین باد، و دارالملك ارباب فضائل و نظام کار اصحاب جلال و امثال به وجود پرچود^۶ آن صاحب وجود^۶ معمور و آبادان بمحمد و آله الغر الحسان. مکتوبات آن (ملك صفات فلك سمات)^۷ مطالعه افتاد،

بیت

بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم پیچیدم و تعوید دل سوخته کردم
در دعاگوئی دولت و ثناخوانی حضرت افزود، مستجاب باد. چون
موصل، که مخدوم همگان و صاحب وقوف احوال مخلصان است،
دوسه کلمه به عرض خخواهد رسانید اصفا فرماید که بر آن مزیدی
صورت نبندد.

اطناب شرط نیست. همای دولت صاحبی اعظمی سایه گستر باد بحق
الحق و محمد^۲ و ذویه.

۱- ط: ايضاً من انشائه الى سلطان الوزراء خواجه جلال الدين توران شاه
الوزير الكبير لسلطان المطاع شاه شجاع جواباً لكتابه ۲- ط: -
۳- ط: بروز ۴- س: مدح ۵- ط: حسيب ونسيب خراسان و عراق
الموصوف بميامن الاطراف ومكارم الاخلاق عضد السلوك والسلطين جلال
الحق والدين سايه سايه اله خواجه توران شاه ۶- ط: جود ۷- ط:
بگانه زمانه.

۱۸۰- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الي صاحب الاعظم
دستور الوزراء فصيح الملة و الدنيا والدين
علاء الملك نور الله تعالى مرقدهما و برد مشهدهما^۱

(وسط)

شعر

سلام كالطاف الاله الممتجد سلام كاخلاق النبي المؤيد
سلام كماء غارس في وديعة لدى القاع يشفي غلة الكبد^۲

بيت

سلام می کنم از جان بر آن دیار سلام

نه يك سلام كه مردم هزار بار سلام

سلام حضرت ستلام ما نوح سلام و سال سلام بر جناب وزارت مآب افصح^۳
وزراء انام^۴، اعقل كبراء ايام^۵، فصيح^۶ الملة والدين علاء الملك (اعز الله
انصاره و ضاعف اقتداره)^۷ باد، و خاطر نازنين او از زحمات و علائق كه
لا طائل تحتها فارغ و خالی و به زيور (علم و تسليم و اسلام)^۸ حالی^۹ (بحق
من لانبی بعده)^{۱۰}. چون نظر بر نامه نامی و كتاب گرامی آن معين^{۱۱} معين
جامی جانی افتاد مردم دیده ستم دیده چون نشان آشنا یافت در آب دیده
اشنا کرد، و شكایت كه از ضعف پیری فرموده بودند خود صورت
ملی علی الجرح نمود.

شعر

تحدثت عن سعدی فزدت لی الهوی

فدیتک زد لسی من حدیثک یا سعد

هواهاهوی لایطلب القلب غیره

فلیس له قیل و لیس له بعد

لله الحمد^{۱۱} که قوت باطن و صفای ضمیر و همت عالی و دین درست هست، دل قوی دارد، چون عقیده پاک هست او را خطری نخواهد بود. در عالم فانی بواسطه شفقت و مسلمانی خوش بود، در عالم باقی از این بهتر خواهد بود. خاطر فاتر با اوست،

بیت

من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش

از بهر دیدن تو هواخواه غریبم^{۱۲}

او نیز همت باز دارد که در کار دین پیش نهادی میسر گردد. همگی همت بر آن مصروف است که بکلی قطع علائق کرده، به ظاهر و باطن متوجه جناب مقدس معبود گردد. اللهم یسر و یسر.

این رقعہ^{۱۳} (از قریة تایباد نوشته شد، حالا به وجود عزیز)^{۱۴}

برادر دین و دوست یقین مولانا زین الدین^{۱۵} (ابوبکر ادام الله فضائله)^{۱۶}، که مردی از مردان است و به علم و عمل آراسته و یگانه جهان با^{۱۷} وجود فضائل و همت عالی و خلق جبلی (ع): در میان ناخوشی خوش روزگاری می رود^{۱۸}، همت باز دارد که در کار آخرت سعادت روی نماید و از این دنیای غدار ناپایدار^{۱۹}، که از فرعون و نمرود یادگار است، زود زود با تسلیم و اسلام به دارالسلام (حضرت علام)^{۲۰} رود ان شاء الله تعالی، خدمت همین باشد چه از یاران قدیم و خوش صحبتان

ندیم و بزرگان صاحب فضیلت و علما و مشایخ صاحب کرامت، القصه

بیت

زان طائفه کارام جهانی بودند

تا چشم به هم زدیم دیار نماند

احوال مخلصان شیخ هندو^{۲۱} دیده و دانسته تقریر کند^{۲۲}.

عزت و دولت دنیا و آخرت در رضای حضرت^{۲۳} جلت روز-

افزون باد بمحمد و آلہ الامجاد و الانجاد.

- ۱- ط: ایضاً من انشائه الی صاحب الفاضل فصیح الدین علاء الملک السلطانی من سجستان الی هندوستان جو اباً لکتابه ۲- ط: پس از «الکبد» کلمه ای ناخوانا شبیه به «الصد» که در س هم بوده و روی آن خط حذف کشیده اند
- ۳- ط: اعقل ۴- ط: فی الانام ۵- ط: افصح الفصحاء فی الایام
- ۶- ط: عضد الملوک و السلاطین فصیح... ۷- ط: ملجاء الخلائق عن الملک مدالله فی عمره مدأ و جعل بینہ و بین الحوادث سداً ۸- ط: سعادت اسلام و دولت ایمان ۹- ط: خالی ۱۰- ط: ۱۱- ط: الحمد و المنه
- ۱۲- س: این بیت را ندارد ۱۳- ط: رقعة اخلاص ۱۴- ط: از سجستان بدان جناب دست نشین فننه نشان معروض افتاد. مدتی چندگاه این مخلص دولت خواه را به صحبت شریف و وجود پرچود برگزیده ملک معبود
- ۱۵- ط: الحق و التقوی والدین ۱۶- ط: ابو بکر التیادی متع الله المسلمین بطول بقائه و رزقنا قریباً سعاده لقائه ۱۷- ط: اورا با ۱۸- ط: می گذشت ۱۹- ط: ناسازگار ۲۰- ط: و جنة النعیم ۲۱- ط: هندو که هندوی ایشان است ۲۲- ط: خواهد کرد ۲۳- س: -.

۱۸۱- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى الوزير الكبير الخبير
سالار دبير نورالله تعالى مرقد هما وبرد مشهدهما
من سجستان الى هندوستان

(سطح)

شعر

سلام عليك اي جهان فضائل
سلام على طيب تلك الشمائل
سلام على من له الدهر خاضع
سلام على من به القلب مائل

سلام و دعا و محمديت و ثنائى ارباب صدق و صفا نثار جناب وزارت
مآب صاحب اعظم دستور^۳ مكرم، افضل و زراى زمان، اكمل نوع
انسان، المقدم على الاصحاب، المؤيد بتأييد الملك السوهتاب، برگزیده
حضرت قدیر، جمال الملة و الدين سالار دبير،

شعر

ای ماه فضل را ز گریبان تو طلوع
وای ابر مكرمت ز سر انگشت تو مطير
روشن شود ز پرتو راي تو چشم او
گر بگذرد خيال تو بر خاطر ضرير

لا زالت رياض الافاضل مخضرة بزلال بيانه و عيون الامائل قريرة بائمه^۲
 قلمه و بنانه، باد و خاطرهای دورینان و همت‌های گوشه نشینان معاون
 و یار بمحمد و آله الابرار و صحبه الاخيار.

مدتهاست که ذکر فضائل و حسن شمائل ایشان از احرار آن دیار
 بل از یار و فادار فصیح‌الدین علاء‌الملک نیکوکار شنوده بودم و بدان
 سبب از خاطر مخلصان تا غایت غائب نبوده تا به فتر اقبال‌خان جهان‌بخش^۴
 جوان بخت،

شعر

از خط تو دیده را گهر سا کردم
 و ز لفظ تو لعل^۵ را شکر خا کردم
 و ز نامه میمون تو هر حرفی را
 مانند الف میان جان جا کردم
 و بر حسن عبارت و لطف استعارت در آفرین و غرر تحسین نثار کرده^۶
 گفت: (ع) چشم بد دور از آن فضل و کمال.

بیت

هر فصل و هنر که مرد را آراید
 این جا نتوان گفت که در می‌باید
 و الحمد لله علی ذلك. هر چند مقرر و محقق است که:

بیت

وحی را کس جواب ننویسد ورنه نویسد صواب ننویسد
 و نیز

بیت

همی ترسم از ریش خند ریاحین که خار مغیلان به‌بستان فرستم

مع هذا به حکم قضیة^۷ «ان الهدایا^۸ علی قدر مهدیها» دو سه کلمه به خط مشوش و عبارت ناخوش به حضرت خان جهان خلد زمانه معروض گشته است. توقع که در محل صالح و زمان قابل به وقت مجال به عز^۹ عرض رسانند و طریقه اتحاد و محبت و وداد فرو نگذارند و یقین شناسند که (ع): با توام هر جا که هستی با توام. (ع): دولتت تا به ابد روز افزون، آمین رب العالمین.

۱- س: الوزراء ۲- ط: ایضاً من انشائه الی صاحب الفاضل الکبیر و السوزیر العالم الخبیر خواجه جمال الدین سالار (در اصل: الار) دیر من سجستان الی هندوستان جواباً لکتابه ۳- س: ۴- ط: ۵- ط: خلق ۶- ط: کرده شد ۷- س: + مرضیه ۸- س: المایا.

۱۸۲- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى الصاحب الاعظم افضل المتقدمين اكمل المتأخرين عماد الملة والدين الزوزني في فضل فصل الربيع ببلدة القرعا وهي الزوزن (و انها سميت بها) ^۱ لقله الاشجار والنباتات صانها الله عن الآفات والمخافات ^۲

(سط)

بيت

باز اين چه جوانی و جمال است جهان را

و اين حال که نو گشت زمين را و زمان را ^۳

چون به فرمان من «جعل الشمس ضياء والقمر نوراً وقدّره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب» ^۴ اعظم نبيّرات و اشرف ^۵ فلکیات به نقطه اعتدال ربیعی، که قصر بهجت ^۶ و بارگاه سعادت است، خراميد (وبه طالع سعد و بخت بلند به نطق رواق و ثاق المام فرمود) ^۷ «فانظر الى آثار رحمة الله كيف يحيى الارض بعد موتها» (فرأش جابك دست ابر ساحت بارگاه ربع مسكون را آب زد و بساط زمردین را که به انواع جواهر زواهر رياحين ترصيع نمود بگسترده) ^۷.

بيت

و اذا تنفست الرياح حسبها مسكاً تنفس من جيوب غوانی

(عروس گل با قبای لعل بر کرسی اخضر نشست) ^۱

بیت

لم یضحک الورد الا حین اعجبه حسن الریاض و صوت الطائر الغرد
چشم نرگس از تعجب باز شد، و بنفشه با طبع ملول و خاطر تیره سر
حیرت برزانو نهاده^۹ می گفت

بیت

بنفشه را طمع^۱ خوش دلی کجا مانند
در این دیار که شادی به زعفران نرسد
لاله به یک قدم پیاله وار ایستاده، چنان دست خدمت پیش سرو در کمر
زده که (ع): دامن سرو خرامان نتوان داد ز دست، و گل صدبرگ خردۀ
زر در پای صنوبر می ریخت^{۱۰} و این عتاب می نمود که:

شعر

به ناز اندر کنارت پروریدم
بود کم سایه روزی بر سر آری
کنون خود کار تو بالا گرفته است
گرم هرگز نبینی یسار ناری
سرو آزاد از زبان هزارستان به هزارستان این غزل می پرداخت:

غزل

صبا وقت سحر سوی چمن تاخت^{۱۱}
به سعی از روی گل برقع برانداخت
ز شادی بلبل مست ارغنون را
به ضرب پرده عشاق بنواخت
سمن از حسن می نازید در باغ
نسیم صبح با او عشق می ساخت

خرامان گشت بید از باد هر دم
 سوی زلف بنفشه دست می‌یاخت^{۱۲}
 ز رنگ و بوی گلها دست قدرت
 جهان را خوشتر از باغ ارم ساخت

بیت

والارض یاقوتة والجو لؤلؤة

و النبت فیروزج و الماء بلّور

در این حالت سوسن گلشن به صد زبان دعا و ثنای فرزند هنرمند با دل
 و جان پیوند خلاصه الوزراء^{۱۳} افضل العلماء و اعلم الفضلاء، یگانه و نظام
 آفاق، الموصوف بمکارم الاخلاق، ذی الحسب الظاهر (و النسب الظاهر)^{۱۴}
 عماد الحق والدين، شمس الاسلام وسعد المسلمين،

بیت

اسامیا لم تزده معرفةً و اتمالذة ذکرناها

لا زالت رايات فضائله مرفوعة و ثمار^{۱۴} علومه عن المخلصين لامقطوعة
 و لامنوعه، که در اکتساب فضائل و تحصیل کمالات از عطارد قصب-
 السبق رهوده و آفتاب صفت برخبایای زوایای حقایق و دقایق و قوف و
 اطلاع یافته و در میدان براعت به صولجان فصاحت گسوی بلاغت از
 استادان صناعت رهوده،

شعر

امروز در فنون فضائل زمانه را

از روزگار صاحب و صابی توئی خلف

اندیشه در صحیفه اوصاف کائنات

چون آیت کمال تو را دید قد وقف

می گفت و بلبل بال نیز بریاد آن جانانه نیکو خصال به هزار آواز در ترنم آمد و چند بیت معلول، که ذهن پریشان و خاطر سرگردان ملول بدان مسامحت نمود، بردست باد صبا، که پیک بی‌دلان است و مونس جان عاشقان جهان^{۱۵}، فرستاد، انشاءالله از عز اصلاح و التفات^۱ و شرف قبول محروم نماند. وهی هده:

شعر

- ۱ ای باد اگر به روضه رضوان گذر کنی
بر سنبل و بنفشه و ریحان گذر کنی
- ۲ و آئی به سوی باغ و به گلزار بگذری
بر یاسمین و نرگس فتان گذر کنی
- ۳ بر بوی مشک بید چو افتد گذر به باغ
بی‌شک به روی سبزه یستان گذر کنی^{۱۶}
- ۴ دامن کشان به کلبه عطار در روی
و آنکه به عود و عنبر و بریان گذر کنی
- ۵ زانجا روی به تبت و سازی درو مقام
آری^{۱۷} هزار نافه و پنهان گذر کنی
- ۶ تا خاك كسوی یار نگیرد ز تو غبار
اول بر آب چشمه حیوان گذر کنی^{۱۸}
- ۷ من بعد اگر به روزن مردان روی رواست
اما به شرط آن که گل افشان گذر کنی^{۱۸}
- ۸ اشجار او ز مردم و اثمار او علوم
بینی در او افاضل و حیران گذر کنی

- ۹ آری برای بلده قرعا ز ابر لطف
باران رحمتی چو به نیشان گذر کنی
- ۱۰ آن گه به پیش صاحب کامل^{۱۹} عماددین
کز فضل برتر است ز کیوان گذر کنی
- ۱۱ آنجا به لطف عرضه کنی خدمت معین
بوسی تو دست صاحب ایران گذر کنی
- ۱۲ گوئی که در فراق تو رفته حیات من
جانم به تن بیاید اگر جان گذر کنی
- ۱۳ یابی ز جام احمد جامی می مدام
روزی اگر به مجلس مستان گذر کنی
- ۱۴ بازم ز حال صحت^۱ جانان دهی خبر
منت نهی چو بر من نالان گذر کنی
- ۱۵ تو باد دولتی که وزییدی به بخت ما
بادی همیشه خسرم و شادان گذر کنی
- چون به حکم نص^۲ «انظرونا نقتیس من نورکم» از ضمیر منیر آن یگانه
بی نظیر اقتباس رفت همانا رد^۳ فرماید،

بیت

تهمت طغیان نبندد هیچ عاقل بر قلم

گر به تلقین^{۲۰} ضمیرت کار فرماید دبیر

القصه هرگاه که روزگار واژگونه^۷ را سکونی^۱ و آن فرزندی یگانه را
فراغتی باشد و چشم فتن درخواب شود و گوش وقت قابل درر^{۲۱} نصائح
قائل گردد زمانه را گو چه غلطی^{۲۲} دهد و از زلال وصال قطره ای چند
در کام مدام^{۲۳} جام^{۲۴} هجران ریزد (ع): لیسعد مشتاق ویظفر طالب، چه

بیت

زمانی با تو در ایام پیری بسی خوشتر زدوران جوانی
فی الجملة

شعر

فصل گل و مل نوای مرغان بهار
حاضر همه و تو غایب ای زیبا یار
آنجا که تو نیستی از اینهام چه سود
و آنجا که تو باشی خود از اینها به چه کار
اگر زمانه غدار مساعدت نمودی و فلک ناساز گار مسامحت فرمودی

بیت

از تو دوری نجستمی يك دم
و از تو غایب نبودمی يك روز
اطناب از حد گذشت، از غایت بزرگی خرده نگیرند و عذر بپذیرند.
فضائل و معالی لایزالی باد بمحمد و آله الامجاد.

۱- س:- ۲- ط: ايضاً من انشائه الى الصاحب الفاضل ملك عماد الدين
الروزني في الربيعيات من هراة الى بلدة قرعا وهي الزوزن وانها سميت بها لقله
الاشجار و النباتات ۳- نسخه ط بجای این بیت ابیات ذیل را آورده است:

فراش باغ چتر گل آورده در چمن
زد شامیانہ بر زبر سرو و تسارون
یعنی گرفت روی زمین ابر نوبهار
تا دست در فشان بنماید به انجمن
پوشید در بتان چمن زرد و سرخ و سبز
هر حله خواست ساخت به تأیید ذوالمنن
روی زمین چو صفحه این سقف زرنگار
باشد مرصع از گهر ابر تیره تن

- ۴- ط: «وقدره... الخ» را ندارد ۵- ط: انور ۶- ط: دولت ۷- ط: -
 ۸- ط: نرگس از تعجب چشم باز کرد ۹- ط: سر حیرت در پیش انداخته
 ۱۰- ط: در پای سرو آزاد به باد نثار می‌داد ۱۱- س: نافت ۱۲-
 این بیت در س نیست ۱۳- ط: الملوک والوزراء ۱۴- س: سما
 ۱۵- ط: عاشقان و سبک روح جهان است ۱۶- مصرع دوم بیت نخست
 وهر دو بیت دوم و سوم در نسخه س نیست ۱۷- س: از وی ۱۸-
 س: - ۱۹- ط: افضل ایران ۲۰- س: تلیق ۲۱- س: درین
 ۲۲- گرچه یا گوجه غلطی، چنین است در هر دو نسخه ۲۳- ط: کام
 مست مدام ۲۴- س: جان

۱۸۳- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى الصاحب الاعظم
والدستور المكرم خواجه فخر الدين مبارك سعد حين
معاودته من زيارة بيت الله الحرام و مدينة نبيه محمد
عليه الصلوة والسلام و تهتمته بشرب المدام جواباً لكتابه
الشريف و خطابه المنيف نور الله مرقدهما^۱

هو الله الذي لا اله الا هو

بيت

بقيت مطاع الامر ما ناح طائر و دمت رغيد العيش ما حج راكب
خطاب شريف و كتاب لطيف كه از جناب وزارت مآب خدمت صاحب
اعظم برمكي الجود والكرم، زائر بيت الله المحترم، نظام آفاق،
الموصوف بمكارم الاخلاق خواجه فخر الملة^۲ والدين اعز الله انصاره و
ضاعف اقتداره نامزد مخلص دولت خواه و دعا گوی بی اشتباه شده
بود از ايسراد شيخ العارفين شرف الملة والدين شيخ زکسی ادام الله
توفيقه في الخيرات والمبرات، (ع): به من رسيد چو صحبت به قالب بيمار.
خدمت و دعا عدد الرمل والحصى (بل اکثر من ان يعدو يحصى به جناب
معلّ و سدة والا)^۳ موجّه و مؤدّأ می گرداند و از مفهوم نظم

بیت

هزار کوه و بیابان برید خاقانی

سلامتش به سلامت به خانه باز آورد

خرمی‌ها می‌نماید، والحمدلله علی ذلك. اما از نکایت^۵ ملامت، که یا رب از آن زینهار، «سبحانک هذا بهتان عظیم»، و از زبان آن خلاصهٔ زمان بدین بیت طنزتان:

بیت

حیض بر حور و جنابت بر ملائک بستم

گر ز خون دختران رز بود صهبای من

کسی که حلقهٔ «و اذن فی» الناس بالحجّ در گوش جان کشد، و فرمان «واتمّوا الحجّ والعمرة لله» را استقبال نماید، و از برای انحراط در سلك ساعیان «ولیطوفوا بالبيت العتیق» پای بر سر عقبة الشیطان نهد، و ردای «و اذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام» از دوش دل بیاویزد، و نعرات «فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکر کم [آبائکم] او اشدّ ذکر» به کر و بیان ملاء اعلی رساند چگونه از زجر و منع «فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحجّ» غافل باشد؟

بیت

حاسدان را خدای عزوجل عمر قارون و گنج نوح دهد

اما طعن در قصهٔ کدخدائی این چه سخن باشد؟ «طلب الحلال فریضة بعد الفریضة»، این خود سالك راه خدای را حصن حصین و راه مبین است

شعر

تمام الحجّ ان یقفوا المطایبا
علی لیلی و یقرئها سلاما
و ان حجّوا ولم یقفوا بلیلی
فلست اری بحجّهم تاما

بیت

هان بیهقی نترسی زینهار از ملامت

کاری بدین شگرفی کی بی سخن بر آید

عزیمت بر طاعت و استقامت اصل معتبر است، (ع): چو کردی عزم بنگر
تاچه توفیق^۱ و توان یابی^۲. ترك دنیای مرددار طریقه عاقلان و شیوه
مردان است کما قال علی علیه السلام^۳: «من هوان الدنيا علی الله
ان لایعسی الله الا فیها». وقت کار دیده مردکار دیده و هشیار است، (ع):
حیف باشد که همه^۴ عمر به باطل گذرد، مرد صاحب همت زود از سر
دنیا بر خیزد.

بیت

داند معین که روی ترا هیچ عیب نیست^۵

لکن نظر ز دیدن خورشید قاصر است

هر چند جواد تیز رو قلم را در این میدان مجال جولان غایب الامکان هست
اما شاید که بیش از این اطناب موجب ملال خاطر نازنین و ذهن دور بین
آن صاحب صاحب تمکین گردد.
عزت دو جهانی در رضای حضرت سبحانی^۶ مستدام باد بمحمد
و آله الامجاد^۷

۱- س: - ۲- ط: ایضاً من انشائه الی صاحب الاعظم خواجه فخر الدین
سعدین معاودته عن زیارة بیت الله الحرام و تهمة بشر المدام جواباً لکتابه
۳- ط: الحق ۴- ط: - ۵- س: حکایت ۶- ط: و ۷-
ط: بینی ۸- ط: کرم الله وجهه ۹- ط: ترا نیست هیچ عیب
۱۰- ط: + والانجاد.

۱۸۴- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى الصاحب الاعظم افصح
وزراء العجم فصيح الملة والدين علاء الملك نور الله تعالى
مرقد هما وبرد مشهد هما جواباً لكتابه الشريف
وخطابه المنيف^۱

(سط)

شعر

کتابک وافی بعد طول تطلعی و هیج شوقاً کامناً بین اضلعی
فکان مکان العین من فرط عزّة وحل محلّ الروح من حسن موقع
کتاب دل گشا وخطاب وحسی آسا که از جناب وزارت مآب صاحب^۲
اعظم عمده وزراء العجم، مستخدم ارباب السیف والقلم فصیح الملة^۳
والدين علاء الملك وقاه الله تعالى عن المهالك^۴ و الهلك^۵ نامزد مخلص-
ترین دعاگویان وصادق ترین مخلصان،

بیت

آن که در دل غم سودای تو دارد شب و روز
و آن که در دیده تمنای تو دارد مه و سال^۶

بیت

اجل من النعمی واحلی من المنی
و اعلى من الحسنی و اغلى من الدرّ

شده بود از ایراد عبدالرحمن و شیخ هندوی جامی رسید.

بیت

در میان جسان فروشد بر در دل خیمه زد

از سر هر موی فریادی برآمد کاندر آ

بیت

قللت له اهلاً و سهلاً و مرحباً بخیر کتاب جاء من خیر صاحب^۲
 هزاران هزار خدمت و دعا گوئی، که چون انفاس روح القدس از
 شوائب ریا مطهر باشد^۱ و بر مثال اخلاق آن یگانه بهرواح ریاض جنان
 معطر، معروض می گرداند و در شرح نیاز و افتقار، که قابل تحریر و
 تقریر نیست، شروع نمی نماید و می گوید

شعر

فلا زلت مأموناً ولا زلت آمناً و لازلت فی بیت العلاء امیناً
 و هذا دعاء من عقیده مخلص اذا ما قال الزمان آمیناً

بیت

کس دعای دولت هر گز نگفت تا نخستین دولتش آمین نکرد^۳
 از حضرت عزت صورتی، که متضمن دولت اتصال به جناب بهشت مثال
 تواند بود، استدعا می رود و به هیچ صحبت تسلیة الاخوان حاصل نمی-
 گردد، (ع): بیچاره دل خسته ترا می طلبد،

بیت

مشکل این است که مارا رخ وزلفت هوس است

ورنه خود سنبل^{۱۰} و گل در^{۱۱} همه بستانی هست

الله یجمع شملنا بجنابه ویزیل وحشتنا بقرب تلقائه^{۱۲}

این صحیفه اخلاص غرّه شوال، که همه ایام آن^۸ نیکو خصال عید باد،

از دارالقرار اسفزار صانها الله عن الأخطار (صورت اصدار یافت) ۱۳، از حال خیر چون اصحاب، طوبی لهم وحسن مآب، متوجه آن جناب بودند بدین رقعہ وسیلہ جست، باشد کہ عنقریب

شعر

سواد این شب محنت ز پیش دیده من
 برون برد خبری ز آفتاب باز آرد
 ز شوق در جگرم آتشی است بنشانند
 به روی کار من خسته آب باز آرد^{۱۴}

چون به حکم قضیه^{۱۴} «جاور ملکاً اوبحرأ» حللت حلول الشمس فی بیت سعود^{۱۵}، مقرر است کہ حقوق صحبت و مودت اخلاص، خاصه صحبتی کہ بوی^{۱۶} عطر^{۱۷} اوتا دامن قیامت دماغ جان را معطر خواهد داشت و لذت آن تا آخر عمر از مذاق مخلصان بیرون نخواهد رفت و تادور دو آرد^{۱۸} تاریخ روزگار وفادار خواهد بود، فراموش نفرمایند و «نسیان عهد الا- صدقاء ذمیم» را نصب العین دارند، در دماغ این ضعیف جز سودای صحبت ایشان و بهره از دیدار خلان نیست به هیچ وقت و زمان از آن غافل و فارغ نه^{۱۹}.

بیت

روز از هوس روی تو گردم به چمنها
 شب نیز در افسانه گیسوی تو باشم

بیت

منی ان تکن حقا تکن احسن المنی
 والا فقد عشنا بها زمنار غدا
 همت حالی باز دارند کہ قطع علائق از کار دنیا میسر گردد، و به هیچ-

وقت از مخلصان غافل نباشند، و در اوقات خلوات اذکرنی عند ربک،
به حکم:

بیت

فانّا عطاش و انتسم ورود انظرونا نقتبس من نور کم
من بعد (ع): چشم امیدوار به ره بر نهاده ایم،

بیت

امید از بخت میدارم بقای عمر چندانی

کز ابر لطف باز آید به خاک تیره بارانی

لطف الله جابر کل کسیر و مسهل کل عسیر، و صلی الله علی محمد النبی
الامی البشیر و علی آله و اصحابه ما فاح عنبر و عبیر. دولت دنیا و آخرت
در رضای حضرت جلّت قرین روزگار آن زبده اعصار باد بحق الحق
و ذویه.

- ۱- ط: ایضاً من انشائه الی افصح الوزراء فصیح الملة و الدین السلطانی جواباً
لکتابه الشریف و خطابه المنیف ۲- ط: مولانا و صاحب ۳- ط:
الحق ۴- ط: المسالك ۵- ط: الملك ۶- ط: مصراع دوم
را ندارد ۷- س: مصراع دوم را ندارد ۸- س: ۹- ط:
این بیت را ندارد ۱۰- س: سرو ۱۱- س: اندر ۱۲- ط:
تلاقه ۱۳- ط: مجرر گشت ۱۴- ط: + مرضیه ۱۵- ط:
سعدت ۱۶- ط: بای ۱۷- ط: عطیه ۱۸- س: داور ۱۹- ط:۔

۱۸۵- ايضاً من نتائج انفاص المولى الاعظم فصيح الدين اللازى^۱
الى سلطان الوزراء اعقل الكبراء اكبر العقلاء غياث الدين
خواجه پير احمد الخوافى^۲ اعلى الله تعالى شأنه^۳

(سط)

هذه عريضة مشتملة على الدعاء و الثناء محتوية على التماس العناية من
حضرة ملك الوزراء

شعر

اي سرورى كه رأى تو تدبير تا نكرد
ممکن نگشت عالم شوریده را قرار
زان روز باز كار ممالك نظام يافت
كاندر پناه راى^۴ تو آمد به زينهار
در هر قرنې و زمانې و وقتې و اوانې به حكم سابقه اراده^۵ ربانى^۵ و
حكمت بالغة سبحانى عز شأنه و عم احسانه از براى جلوة جمال و اظهار
قدرت بر كمال بر مقتضای «ما يفتح الله» (ع): سرورى را بر آورد ناگاه،
و زمام مهمات جهاندارى و عنان امور شهر يارى به كف كفايت و قبضة
عنايت اوسپارد.

بيت

تا زمان را بسدو نظام دهد تا^۶ زمين را بدو قرار دهد^۶

وبراهل بصارت وبصیرت مخفی^۸ نباشد که امروز به طالع سعد^۵ و فیروز
 طراز این اعزاز بر لوائ دولت روز افزون آن سرور وزرای ربع
 مسکون، مظهر عجائب التدبیر فی امور الوزارة، حافظ دقائق قسوانین
 السلطنة والامارة

بیت

ان الوزارة باهت اذا به نسبت و الحمد حمدلما اشتق منه اسمه

بیت

شاهنشہ سریر وزارت کہ هست و باد

چون آفتاب فائض و چون چرخ کام کار

المؤید بتأیید الملك الاحد غیاث الدنیا والدین خواجه پیر احمد اعلی
 الله تعالی معارج الوزارة بعلو شأنه و افاض علی العالمین سحاب لطفه و
 احسانه، مقصور است.

شعر

تدبیر ملک منصب رای رزین تست

بر پشت توسن فلك تند زین تست^۹

ارباب عقل را ید بیضای موسوی

چون روز روشن است که در آستین تست

لاجرم جماہیر مشاہیر اقطار (ع): ز اوج گاہ کشان تا بہ گاہ در دیوار، و
 ارباب دول واصحاب شغل و عمل (ع): ز قعر تحت ثری تا بہ بار گاہ زحل

بیت

شب و روزند بہ در گاہ تو چون تخت بہ پای

ہمہ زان گوشہ چشمی^{۱۰} بہ نگاہی خرسند

اگر^{۱۱} بہ شکرانہ این دولت گاہ گاہ بہ انتظام احوال اہل اللہ و رفاہیت

خواطر اصحاب انتباه التفات فرمایند یقین که وسیله دوام دولت و کامرانی و ذریعه حصول سعادت دو جهانی خواهد بود، توفیق رفیق باد، «الله رؤف بالعباد».

مقصود آن که در این وقت که اسباب فراغت و حضور و وسائل راحت و سرور بکلی از میان ارباب فضائل^{۱۲} مهجور است و از ادیب بی مهر سپهر جزندای

بیت

دلا چو گرد گلستان فضل می گردی

به جان کشی ستم خار و محنت خواری^{۱۳}

مسموع نی، همواره مطلوب خاطر دردمند و محبوب باطن مستمندان می بود که پنج روزه حیات چهره فراغتی در آئینه روزگار دیده شود و آیات ایمنی از صحیفه خاطر خوانده آید. فاما چندان چه روز در آرزوی آن مراد به شب می آورد و شب در تمنای حصول آن مقصود به روز می-
رسانید به هیچ باب رقم بهبودی بر صفحه^{۱۴} ضمیر نمی دید، آری

بیت

به دست ما چو از این حل و عقد چیزی نیست

به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست

ناگاه به عنایت حضرت اله بخت خواب آلود آگاه گشته ادراک مطالب داعی در گاه حواله به الطاف نواب حضرت وزارت پناه (ع): که تا باشد پناه ملک و دین باد، نمود. امید آن است که خاطر فیاض حضرت بزرگوار ملتفت انتظام احوال (این کمیته بی مقدار بوده)^{۱۵} به وفور عاطفت و کمال تربیت مخصوص گردانند.

بیت

این است و بس توقع داعی که لطف تو

در حال او^{۱۶} به چشم عنایت کند نگاه

ومن الله التوفیق.

زیادت گستاخی حدّ خود نمی داند و بدین جرأت امید عفو می دارد
(ع): کز بزرگان عفو باشد و از فرودستان گناه^{۱۷}. درگاه وزارت پناه دیر گاه
ملاذ و ملجأ عالمیان و منجیح او طار حاجت مندان بساد بمحمد و آله-
الامجاد و یرحم الله عبداً قال آمینا، آمین رب العالمین.

- ۱- س: الداری ۲- س:- ۳- ط: من انشاء مولانا فصیح الدین
اللاوی الی سلطان الوزراء خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی بردالله مزجمه
۴- ط: جاه ۵- ط:- ۶- ط: یا ۷- س: بدوا بود قرار
۸- ط: پوشیده ۹- س: این مصراع را ندارد ۱۰- ط: همه زان
چشمند ۱۱- ط: اکنون اگر ۱۲- ط: فضل ۱۳- س: به
جان کشی ستم و جور و محنت و خواری ۱۴- س: صحیفه ۱۵- ط:
گشته این کمینه بی مقدار را ۱۶- ط: من ۱۷- س: این مصراع را
ندارد.

۱۸۶- من انشاء شيخ المشايخ قدوة العلماء الراسخ خواجه معين
 الملة والدين الجامي الى سلطان الوزراء اسوة العظماء جلال
 الملة والدين معروف الدهلوى نورالله تعالى مرقدهما^۱

(سط)

هو المعز

عليك سلام الله يا من وداده تعانق آروحي راحلاً ومخيماً
 عسى ربنا ان يجمع الشمل بيننا ولا بأس مما ارتجى ولعلما
 حقا كه اشتياق به دريافت اعتناق جناب وزارت مآب حجاب انتساب^۲
 صاحب اعظم مبارك الرأى والعلم، نظام آفاق، الموصوف بمكارم
 الاخلاق من الملك الخلاق، بر كز بده سلطان زمان، منظور نظر عنايت رحمن،

بيت

سرفرازی که در فنون هنر مثل او کس نداد نام و نشان
 جلال الحق والدين المعروف (بالفضل والاكرام و الاحسان)^۳، اعز الله
 انصاره وضاعف اقتداره زيادت از آن است كه در حيز تحرير و بيان
 تقرير آيد. لاجرم تحفة محامد لطائف و دعوات وصحائف مدايح و
 تحيات، كه نفحات آن اقطار و آفاق معطر كند و اغوار و انجاد امصار
 و بلاد رامطيب و معنير، موجّه و مؤدأ مى گردانم و اورادنا و مدايح آن
 بى همتا مى خوانم و اين دوه بيت بر زبان مى رانم:

شعر

ان عاد جمع الشمل بعد تشتت وصف حياض الود بعد تكدر
 اعطيت اسود ناظري لمبشري^۶ بوصالكم^۷ وبياضه^۸ لمخبري^۹
 اللهم يسر وبشر. تمامی همت و منتهای نهمت مقصور و مصروف بر آن
 بوده^۵ که پیش از این به ده سال به دستبوس حضرت سلطنت پناه خلد الله
 سلطانه مشرف شدی و چون بخت ملازم و چون سعادت مجاور گشتی.
 بواسطه حسد و ضنّت^{۱۰} روز کار ناسازگار^{۱۱} این کار در توقف افتاد، تا
 به عنایت بی غایت الهی در محرم سنه سبعین و سبعمائه به دارالامان سیستان
 میسر شد، چه خدمت ملک اعظم اعدل ملوک العجم عز الحق والدين (کرمان
 خلد ملکه)^۵، که از مخلصان و فرمان برداران خدایگان جهان است چون
 این مملکت هم از حساب فرمان دهان سلطان بود و این ضعیف را با
 خدمت ملک اسلام ضوعف قدره محبت قدیم و قرابت جدید ثابت،
 دوسه روزی توقف ضروری افتاد^۵ و معتمد مقبل را، که از بزرگان
 بندگان حضرت است، فرستاد تا عرضه داشت این مخلص را در آن
 حضرت به عرض^۵ رساند به هر چه فرمان جهان مطاع واجب الاتباع
 لازال نافذاً (فی الرباع والبقاع)^{۱۲} به نفاذ پیوندد فی الحال بر آن جمله
 به تقدیم رساند

بیت

چه روزها به شب آورد جان منتظرم
 به بوی آن که شبی با تو روز گرداند
 احوال به فیض الهی خیر است و باد. معتمد مقبل به اقبال آن یگانه نیکو
 خصال احوال به عرض^{۱۳} رساند.

بیت

يك نظر از لطف چوپیدا کنی کار جهانی همه زیبا کنسی
 وهذه كفاية. اگر آن مقبل اقبال نماید و سیمرخ اقبال دولت خسدايگان
 زمان پر وبال بگشاید (ع): زهی سعادت و دولت که یارمن ۱۴ باشد.
 از این تجاسر زیادت نمی توان. ریاض دین و دولت از جویبار
 فضل و افضال آن صاحب کمال نیکو خصال ناضر و نامی باد بمحمد و
 آله الامجاد ۱۵ الی یوم التناد.

-
- ۱- ط: من انشاء شيخ الاسلام خواجه معين الدين الجامسى الى سلطان الوزراء
 خواجه جلال الدين معروف الدهلوى ۲- ط: يعلق ۳- ط: اياب
 ۴- ط: وزير ا و آدم بين الماء والطين ۵- س:- ۶- س: لشرى
 (كذا) ۷- س: لوها لكم ۸- س: بياض ۹- س: لمبحرى
 ۱۰- س: ط: صفت ۱۱- ط: لثيم ۱۲- ط: فى المشارق الارض و
 مغاربها ۱۳- ط:- ۱۴- ط: ما ۱۵- ط: + اونجاد.

۱۸۷- ایضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى صاحب الاعظم
اکمل الفضلاء واعقل الفصحا في العجم عماد الملة والدين
الزوزنی من سجستان الى خراسان جواباً لكتابه
الشريف وخطابه المنيف^۱

بيت

باد آمد وبوی وصل جانان آورد

و این خسته دل مرا به تن جان آورد

از اشراقات آینه صفا و لمعات جام جهان نما، که عبارت از عبارت پر-
استعارت فرزند هنر مند به جان و دل پیوند، ملک ملک سیرت پاکیزه سریرت،
اکمل وزراء^۲ زمان، اعلم صواحب^۳ ایران، المخصوص بعناية^۴ الملك
الديان^۵،

بيت

علامة العلماء واللجّ التّدي لاينتهي ولكلّ لجّ ساحل

عماد الحق والدين متع الله المسلمين بطول حياته و بقائه و رزقنا قريباً
سعادة لقاءه تواند بود،

بيت

نوری از روزن اقبال در افتاد مرا

که از آن خانه دل شد طرب آباد مرا

و به‌ظهور آن نور، که صورت «کمشکوة فیها مصباح» داشت، زنگ
آینه دل ضعیف بیدل زدوده^۶ گشت و زحمتی و کدورتی که به واسطه
تب و زکام بود به‌صحت و صفا و قوت و بقا مبدل شد، (ع): در تن آمد
به‌تازگی جانی. چون موجب ابرای علیل و اروای غلیل بود (ع): جان
رقص کنان نمود استقبالش. کار ضعف و زحمت به جانی رسیده بود

بیت

که جاننش غوطه تسلیم خوردی

میان عالم غیب و شهادت

اما به یمن همت و التفات خاطر آن یگانه ملک و ملت (ع): شکفته شد
گل صحت به بوستان امید. (عافانی الله و شکرأ له که)^۷

بیت

نشان هستی من زان جهان همی دادند

امید وصل تو بازم بدین جهان آورد

بحمدالله تعالی که جز صحت و سلامت و بشری و کرامت نیست.

بیت

سعادات تجدد کلّ یوم و اقبال علی رغم الحسود

بعد از عرض دعا و رفع ثنا می‌نماید که مقرر آن بود که در این وقت^۸
در خدمت باشیم و چند روزی از نظر حساد، که چشم بدخواه برکنده
باد، غیبتی نمائیم، (ع): آن نیز به سعی چرخ در باقی شد. شکر خدا
که در روزگار کسی به استعداد آن فرزند هنرمند نیست، (ع) چه علمی
چه عقلی چه جسمی چه جانی.

بیت

شخص الانام الی کمالک فاستعد مسن شرّ اعینهم بعین واحد

و آن جز عدم موافقت و مراقبت با یاران همدم و حریفان محرم چیزی دیگر نیست. ای فرزند، اگر این فضائل از برای آخرت حاصل کرده‌ای آخرت هم سفری باید کرد. «لاتشدوا الرجال الا الی ثلاثة مساجد، مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا». و اگر از برای حرمت و مال و عشرت^۷ است (ع): بخرام تا به زیر قدمت^۸ پی سپر شویم. چنان استعدادی دریغ که^۹ ضایع می کند.

بیت

آن را که سر زلف چو زنجیر بود

در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت

پدران او که در خراسان و عراق ملك اعظم و صاحب اعظم بودند به صد یکی استعداد او نبودند، آری چه توان، «ما شاء الله كان، الخیرة فیما فعل الله». اگر اراده الهی باشد در این نزدیک تو کلنا علی رب السماء،

بیت

یا بر مراد^{۱۱} بر سر نهمت نهیم پای

یا مرد وار در سر همت کنیم سر

بیت

امیدوار چنانم که کار بسته بگشاید

وصال چون بسر آمد فراق هم بسر آید

هر دو جهانانت به کام بمحمد علیه السلام.

۱- ط: ایضاً من انشائه الی اعلم الوزراء اعقل الوری ملك عماد الملة والدين

الزوزنی ۲- س: ملوک ۳- س: وزراء ۴- ط: بمواهب

۵- ط: المستعان ۶- س: زدوده و منور ۷- ط: — ۸- ط:

سفر ۹- ط: قدم ۱۰- س: که دریغ ۱۱- ط: با مراد.

۱۸۸- من انشاء افضل المتقدمين اكمل المتأخرين امير فخر الملة
والدين محمود بن يمين المستوفى الفريومدى فى تهنية الو-
لادة الى صاحب الاعظم سلطان وزراء العجم عز الدنيا
والدين طاهر الفريومدى نور الله مرقد هما

(س ط)

چون مبشر اقبال و ميسر آمال زبان فصيح بر گشاد و با مل (؟) فسيح
ندا در داد كه «بشراك قدانجز الاقبال ما وعدا»، در^۲ كلشن شادمانى غنچه
نورسته امانى خندان گشت و برچمن بهجت سرو نو خاسته^۳ دولت
خرامان شد.

شعر

دل شاد همى گشت و ندانست كه چيست

و اين شادى ناگهانى از دولت كيست

ناگاه از هاتف غيبى به گوش هوش^۴ رسيد كه^۵ (ع): لقد^۶ زيد فى القوم
الكرام كريم، يعنى ايزد عز شأنه وعم احسانه به كرم بى نهايت و لطف
بى غايت مخدوم صاحب اعظم، خلاصه وزراء العجم، مرجع اصحاب
السيف والقلم، مجمع محاسن الشيم و اعالى الهمم،

بیت

آن که تا از مادر ارکان همی زاید پسر

یک پسر چون او ندید اندر فضائل یک پدر

عزّ الدولة والدین عزّه باقیاً و الله له و اقیاً را پسری، که جهانی را پدیری
تواند کرد، ارزانی فرمود و کرامت نمود، «و ذلك فضل الله يؤتیه من
یشاء». چون از مضمون این بشارت و مکنون این اشارت دل را سروری
و جان را حبوری هر چه تمام تر حاصل و واصل گشت بعد از تقدیم
فاتحه شکر «ان یکاد» خوانده آمد و از سر اخلاص زبان حال مبارکی
فال را این بیت بر خاطر املاء کرده گفت:

بیت

مبارک باد فرزندی کز و شد چشم جان روشن

و زاین نوغنچه خندان جهان شد جاودان گلشن^۷

من بعد ورد زبان و حرز جان خلوت نشینان صوامع قدس و مجاوران
خانقاه انس در حلق آن قره عین کرام و ثمره فؤاد عظام «انته الله نباتاً
حسناً» خواهد بود.

بعد از تقدیم ادعیه صالحه و تجدید ائمه فائحه^۸ و ترتیب روایت
اخلاص و توظیف و وظائف اختصاص عرضه می افتد که بنده از آن وقت که
از جناب حیات بخش غیبت نمود و به جهت اندک مهم زیره در ولایت
جوین مانده بود بعد از چند روز چون این^۹ بشارت دلگشا و اشارت روح
افزا شنید و به سبب موانع روزگار و وقایع لیل و نهار خود را از دولت
حضور در مجلس سرور، که فروغ آن از نور رای^{۱۰} مخدومی مقبوس
تواند بود، محروم دید با دل گفت: (ع): این نیز هم از طالع شوریده
ماست،

بیت

چون من به دام محنت ایام بسته‌ام
 معذور دار گر به تو راهم گشاده نیست
 امیدوار چنانم که از^۹ مهب عنایت به نسیم قبول بهره‌ور گردد ان شاء الله تعالی.
 بر این ابرام اغماض نمودن از کرم عمیم و لطف جسیم غریب و عجیب
 نباشد.

بیت

عمرت اندر طرب ماخلد باد طربت دم به دم مجدد باد^{۱۱}

۱- ط: من انشاء الفاضل العلامة امیر محمودین یمین القریومدی المستوفی فی
 تهنیة الولادة الی الصاحب الاعظم الاکرم خواجه عمادالدین طاهر القریومدی
 نورالله تعالی مرقدہما و برد مشہدہما ۲- ط: ۳- ط: نوخواستہ
 ۴- ط: او ۵- س: کہ کیست ۶- س: محمد ۷- س: روشن
 ۸- ط: فاتحہ ۹- س: ۱۰- ط: روی انور ۱۱- ط: +
 بمنہ [و] سعة جوده.

۱۸۹- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه^۱ فی تهنیه قدوم الصاحب العادل
الوزیر الفاضل^۲ الکامل خواجه^۳ علاءالدین^۴ والدین محمد
نورالله مرقد هما (و برد مشهد هما)^۴

قطعه

تا بخت مزده داد که از فضل^۵ کردگار
با صد^۶ هزار دبدبه دستور شهریار
والا علاء دولت و دین آصف زمان
آصف مگو بگو که سلیمان روزگار
دارای دین محمد عیسی نفس که هست
خضر و کلیم از قدم و دست^۷ درنثار
آمد به مستقر سعادت به کام دل
تأیید بر یمینش و تسوفیق بریسار
جان تازه شد که باز به ایران زمین فکند
احسانش سایه بر سر خلق آفتاب وار
ای آفتاب تربیت ابن یمین فتاد
چون سایه در هوای توز او سایه برمدار
ابن یمین که بنده عالی جناب تست زمین عبودیت به لب ادب مقبل

می گرداند و به قدوم کو کبۀ همایون مستبهج^۱ و مرتاح گشته، «الحمد لله
الذی اذهب عنا الحزن»، و شکر و سپاس ذوالمنن را ورد زبان و حرز
جان ساخته بردعای دوام دولت مواظبت نموده می گوید:

شعر

تا باز ز رنگار فلک هر سپیده دم
گردد ز بهر کشتن نسرين پر گشای
فسر عقاب رایت خورشید پیکرت
بخشنده باد خاصیت سایه های
بحق الحق و ذوبه^۲.

۱- ط: ايضاً من انشائه ۲- س: الوزراء الفضلاء ۳- س: ۴- ط: ۵- ط: فيض ۶- ط: بصاد ۷- س: قدم دوست ۸- س: مسح ۹- ط: ذوبه (ذوبته).

۱۹۰- للعبد المحرر عفى الله عنه بكرمه وخصه بمزيد لطفه الى
 سلطان الوزراء اعقل الكبراء اكبر العقلاء غياث الدنيا والدين
 خواجه پير احمد اعلى الله تعالى شأنه و افاض بره و احسانه
 قبل الوصول الى سدته العالیه في الحاق بعض المراسلات
 الشريفه والمكاتبات اللطيفه بكتاب الموسوم بفرائد غياثي*

(س ط)

بيت

بقيت مدى الدنيا ومجدك كعبة تطوف الاكابر حولها والاصاغر
 فامّا

بيت

به آستان تو مشکل تووان رسيد آرى
 عروج برفلك سرورى به دشوارى است
 لاجرم فقير حقير، يسر الله عليه كل عسير،

بيت

آن که بر لوح ضميرش سورة اخلاص اوست
 وآن که پيش از تربيت از بندگان خاص اوست
 على الدوام در صبح و شام بسر سر روضة شيخ الاسلام احمد جام عليه
 الرحمة من الملك العلام سعادت انتظام درسك باريافتگان آن خلاصه

لیالی و ایام وزبدهٔ اماجد کرام اعنی جناب وزارت مآب حضرت دستور
الخاقین، مالک اعنة وزراء المشرقین، آصف سلیمان مکان، مجموعه
لطائف ابدائع معانی و بیان، عضد الملوك و السلاطین، مدبر امور جمهور
الخواقین، مربی العالمین فی العالمین، غیث الاسلام و مغیث المسلمین،
لازال تریاض المجد بسحائب رأفته مزهره و دوحه الفضل ببقاء دولته مشمره،
از حضرت باری به تضرع و زاری مسألت می نماید و به موجب فحوای^۲
طغرای دلاری^۱ (ع): تو یاد هر که کنی در جهان عزیز شود، خود را به
وسیلهٔ کتابتی و ذریعهٔ حکایتی بر خاطر خطیر^۳ و ضمیر منیر خبیر^۱ که
مرآت عالم غیب بلکه صحیفهٔ «ذک الکتاب لاریب» است^۳، جلوه می-
دهد و چون این سعادت موافقت^۴ نماید و این دولت مرافقت فرماید
اعلیٰ مطالب و انجح^۲ مآرب خود را در مطلع^۵ قصیده ای که به مدح
حضرت آصفی به زبان جان و جان زبان به بیان آورده که:

بیت

چون نگین بر تخت سیم و زرنشیم جاودان
گر دهد دستم که بوسم دست دستور زمان
در سلك ابیات^۶ منخرط کرده به عزّ عرض می رساند

بیت

گرش به گوشهٔ چشمی ز روی لطف ببینی
فلك شود^۷ به بزرگی و مشتری به سعادت
هذا باب جئنا الی حدیث الکتاب: هر چند بندهٔ دولت خسواه و دولت
خواه بی اشتباه، که خریطه کش کاتبان مکاتب فصاحت و جرعهٔ چشم
شاربان مشارب براعت است، هرگز به رفع این اعلام منصوب نبوده
است و به جرّ این اقلام منسوب نگشته، فاما احياناً گردد بازار سخن-

وران برگشته است و بر رسته جوهریان گذشته از غرر منظومات سقاطه‌ای دیده و از درر منثورات لقاطه‌ای چیده و خود را بر فتر الك شهسواران مضممار افضال بسته و در صف النعال صدر نشینان مقال نشسته، بناء علی هذا از مختارات کلام ملوك الكلام و اختیارات فضیلاى با نام^۱ ازام کتابی جمع کرده که لم^۲ یسمح بمثلها^۳ الادوار مسادار فلك الدوار موسوم به فرائد غیائی، و آن را خواسته که خود بعدالانتمام به عرض خدام سلطان سلاطین وزراء ایام برساند. اما به حکم «المستحق محروم» بنده مخدوم و مخدوم بنده خواجه تاج‌الدین احمد سنجانی، که از دعا گوین دولت و بر آوردگان حضرت است، از تعجیل وصول کتاب بسدان عالی جناب دولت مآب نگذاشته^۴ که آن دولت دست دهد، بالضروره (ع): ما به دست خواجه دادیم اختیار خویش را. القصه بعد از آن بسیار از مکاتبات غریبه و مراسلات بدیعه سلاطین دهر و اساطین عصر، که از اطراف و اکناف به حضرت شیخ الاسلام، قدوة علماء الايام، خلاصة الوزراء، اسوة العظماء، سبحان الزمان، نادرة الدوران معین الحق والدين الجامی نورالله مرقده و برآید مشهده، نوشته‌اند و بعضی از نتایج اباکار افکار فصحای هر دوری و بلغای هر طوری، که ناظران عقود بلاغت و ناظران نقود براعت بوده‌اند و در دارالضرب معانی سکه خسروانی به نام ایشان زده‌اند و بر منابع عبارت خطب^۵ استعارت به زینت القاب ایشان مطرز کرده، با آن منضم و ملحق گردانیده و در اثناى ابواب^۶ کتاب الحاق به صواب نموده، چنانچه دویست^۷ جزو منصف سمرقندی را به همان قطع و مسطر، که جلد کرده به نظر انور رسیده، از سخن دویست^۸ کس از اکابری که گردن‌کشان ممالک تحریراند، مسوده^۹ جمع است. ساعت تحریر، که بیست و پنجم ربیع الاول است^{۱۰} که لیالی و ایام آن حضرت

همه چون اول ربیع میمون و چون عید^{۱۵} نوروز خجسته و همایون باد،
سی جزو منصف سمرقندی مکتوباً مصححاً^۳ مجدول شده و هنوز (باب اول
به اتمام)^{۱۶} فرسیده از ده باب کتاب. اگر چنانچه اشارت عالیّه نافذ شود
و بنده مهجور به منشور پر نور و کتاب کریم و خطاب واجب التعظیم مقرر
و مشرف گردد که اختیارات کلام ملوک الکلام و مختارات فضلالی انام را
به اتمام می باید رسانید پای مفاخرت و مباحثات بر ذروه علیای قبه خضرا
نهد و بشارت آیت^{۱۷} «انّی الّقی الیّ کتاب کریم» به ساحت سراچه دنیا
در دهد، و مزده «صبح السعادة»^{۱۸} من افق العلی طلعا» به اقطار امصار رساند،
و در اتمام این مرام اهتمام تمام نموده در میدان مکاتبات و مضمار
مراسلات بر کمیت تیزرو و اسطی نژاد عربی بنیاد به انامل سحرنگار
مانوی آثار،

بیت

به زین اندر آید که زین را نبیند

همان نعل اسبش زمین را نبیند

و در ایصال آن کتاب به نواب کامیاب^۱ جناب وزارت ایاب «طوبی
لهم و حسن مآب»

بیت

کمری بر میان جان بندد جان کمروار بر میان بندد

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و به استعین.

زیادت از این اقدام اقدام^۲ اقلام در عرض^{۱۹} طول کلام مفصّی به ملالت
و منجر به خجالت گردد. لاجرم اطناب اطناب را می گشاید و بر اثبات
ایبات دعا ختم می نماید و می گوید:

همیشه تا که بروید ز خاکها زر و سیم
 هماره تا که بر آید بر آسمان مه و خور
 علو رفعت تو همچو ماه باد و چو مهر
 سرشک و چهره خصمت^{۲۰} چو سیم باد و چو زر
 تو بر میان کمر ملک بسته و جوزا
 به پیش طالع سعادت همیشه بسته کمر
 جهان مطیع و فلک تابع و ستاره حشم
 زمان غلام و قضا بنده و قدر چساگر
 درخت بخت حسود ترا نه شاخ و نه بیخ
 چو شاخ دولت خصم ترا نه برک و نه بر
 بحرمة النبى الامى العربى الهاشمى خیر البشر.

* عنوان این نامه در نسخه پاریس (ورق ۲۳۴ ب) هست ولی متن آن که باید در صفحه بمد آغاز شود از نسخه افتاده است. عنوان نامه در ط پ چنین است: ایضاً من انشائه الى حضرته العالیة الآصفیة اعلى الله تعالى شأنه و افاض بره و احسانه قبل تقبیل انامله الشریفه وسعادة الوصول الى سده المنیفة فی الحاق بعض المرسلات اللطیفة و المکاتبات البدیعة بالکتاب الموسوم بفرائد غیائی

۱- ط: - ۲- ط: فحوا و ۳- س: - ۴- ط: مساعدت و
 موافقت ۵- س: مطالع ۶- ط: اثبات ۷- س: شوم
 ۸- ط: ایام ۹- س: مثله ۱۰- ط: نگذاشت ۱۱- س:
 خطیب ۱۲- ط: صد وهشتاد ۱۳- ط: صد و نود ۱۴- ط:
 (پیش از «مسوده»): کما قلت فی شأنهم

قریب دو صد کس ز ابنای دهر که ناشی از ایشان است انشای دهر
 زهر کشوری جمع این دفتر اند که در فضل والی صد کشورند
 ۱۵- س: ط: عیدو ۱۶- ط: باول باب دویم بیش ۱۷- س: این آیت
 ۱۸- س: السعادات ۱۹- س: عرصه ۲۰- س: خصم تو.

۱۹۱- من انشاء الصاحب العادل الوزير الفاضل^۱ الكامل (سجبان
 الزمان نادرة الدوران)^۲ خواجه جلال الدين شاه الخوافي الي
 (سلطان الوزراء)^۳ عضد الملوك والساطين عضد الملة^۴
 والدين نور الله مرقد هما و برد مشهدهما (في
 تهنية قدومه المباركة)^۵

(سرط)

چون از مبشران ملائک معقبات و منہیان «اولئك عليهم صلوات» استماع
 اقتراب معسکر دارا فوج و تلاقی^۵ مخیم دریا موج بندگی مخلدوم علی
 الاطلاق، خدایگان به استحقاق، آصف سلیمان مکان، صاحب صاحب-
 قران، غرّة آل طه^۶ و یس^۷، مقصود آیات حوامیم و طاسین، قدسی النفس
 و ملکی الانفاس، ذلك فضل الله علينا و علی (جميع الناس، خليفة العرب و
 العجم، والی السیف و القلم، صلاح الممالک، امان المہالک، حجة الله
 علی)^۸ عبادہ و رحمته علی بلادہ، المؤید بتأییدات رب العالمین، عضد
 الحق و الدین، بسط الله علی ذروة السماء نمارقات جلاله و مہد علی
 قمة الجوزاء سرادقات ظلاله، افتاد بندة کمترین، کہ خود را «ممتا ملکت
 ایمانکم» می داند، خواست کہ فی الحال عزیزمت توجه آن معسکر جلال،
 کہ ہی عزمة من عزمات الرجال است، کند و پرگار وار از سر قدم^۹
 ساخته از طائفان آن کعبه آمسال، کہ صفت «فيها تشتهي الانفس وتلذ

الاعین» دارد، گردد و لاف

بیت

ونوت فقبلت^{۱۱} الندی من ید امرء طلیق محیّاه بسیط انامله
زند. بعیداً عن الحضرة العالیة عقابیل امراض جسمانی و سوانح هموم
دل و جانی، که امروز لازمه هر هنرمند و جزء لاینفک هر خردمند است،
مانع آن سعادت، که متضمن دولت دوجہانی و محرز مباحی و امانی
است، آمد (ع): (وامّ امانی الکرام عقیم)^۸.

بیت

فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود
که پیش آرزوی مخلصان کشد دیوار
چون قضیه نامرضیه را بدین شکل منتج یافت با خود گفت: اگر از
اهدای نفائس امصار قاصری براهدای عرائس افکار قادری، و اگر از
اتحاف غرائب اریحیات معذوری به ارسال رغائب تحیات مأموری، و
اگر از انفاذ مراکب کیهان^{۱۱} نورد شرمساری^{۱۲} به اظهار مناقب جهان^{۱۳} -
گرد استواری.

بیت

دستت نمی رسد ز تکلف به خدمتی
الا^{۱۴} به گنج خانه اشعار خویشتن
و اگر از رسل و قصّاد بی یآوری به رسائل و قصائد توانگری، و اگر از
صلوات و اکسیه خالی ای به صلوات و ادعیه^{۱۴} خالی ای

بیت

لاخیل^{۱۵} عندک تهدیها و لامال فلیسعد النطق اذا^{۱۶} لم یسعد الحال
به اشارت^{۱۷} «الجود بالموجود اقصى غاية الجود» متمسک شد، (ع): زمین

بیوس و بنه جاودان ذخیره عمر، و دعائی از سر نیاز و افتقار به رسم استغفار و اعتذار متوجه آن درگاه جهان پناه گردان، «والحق انه لایخیب (من رجاه ویجیب)»^۴ دعوة الداعی اذا دعاه»، آری (ع): از دست ما چه خیزد جز تحفه ثنائی^{۱۸}، قصوای بغیت و قصارای منیت بر آن مقصور دارد که در سلك ملازمان «یالیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً» منوط گشته چون نوایر اجرام ملازم مواکب کواکب خرام شود، (ع): گر شود ورنی تمنایی خوش است. اما از حضرت واهب الرغایب نو مید نیست (ع): کابن بخت گران خوابم بیدار شود روزی، که بدان تمنی و امنیت مبتهج و مسرور توان شد.

بیت

کسی که بوسه بر آن آستان تسواند زد

به اختیار نجوید ز حضرتش دوری

و حقیقت آن که هر عاقل مسعود که بر ذروة اقبال متصاعد تواند شد در حسیض ادبار متقاعد نماند، اما (ع): و فوق تدبیرنا لله تقدیر. بساط انبساط مهدو اطناب اطناب ممتد شد، «انه لایحب المعتدین»^{۵۵}. فحوای «ذلک تخفیف» را امتثال نموده.

بیت

بر دعا اختصار خواهیم کرد و از دعا به چه کار خواهیم کرد

بدین جرأت و جسارت که بنا بر اعتماد و اعتضادی، که بر کمال جهان بخششی و جرم بخشائی آن حضرت دارد، صادر شده امید مغفرت و عفو می دارد^{۱۹}. امیدوار که کمینه بنده را از جمله بندگان درم خریده و مملوکان نعمت پروریده آن حضرت شمرند و دائماً ملحوظ کمرشمة اصطناع و احسان و ملحوظ شیوة عاطفت و^۲ امننان دارند و احیاناً به تشریفات

امثله مطاع آفتاب ارتفاع مستعد و متحلی^{۲۰} فرماید تا مفتخر و مباهی در
 اوراد دعا گوئی و دولت خواهی افزاید و آن را ذخیر اعقاب و فخر
 انساب سازد.

همواره ایام ولیالی خدایگانی همایون باد و آفتاب عظمت و
 کامرانی بی زوال بالمیهمن المتعال.

- ۱- ط: الفاصد ۲- ط:- ۳- ط: المرتضی الاعظم سلطان سلاطین
 الوزراء فی العجم ۴- ط: الدولة ۵- ط: تدانی ۶- ط:
 طاها ۷- ط: یاسین ۸- س:- ۹- ط: قلم ۱۰- ط:
 قبلت ۱۱- س: جنان ۱۲- س: شرم سلوک ۱۳- س: کیهان
 ۱۴- س: ادعنی ۱۵- س: خنک ۱۶- ط: ان ۱۷- ط: +
 با بشارت ۱۸- ط: دعائی ۱۹- ط: عفو و العفو عند کرام الناس مأمول
 ۲۰- ط: متحلی.

۱۹۲- من انشاء سلطان المشايخ (قدوة العارفين برهان الموحدين)^۱
 شيخ أبو الحسن البستي الى سلطان الوزراء (افضل الوري ملجاء
 الخلايق عن الهلك)^۱ خواجه نظام الملك (انا لله برهانه و ثقل
 بالمبرات ميزانه)^۱ في النصائح والمواعظ (حين جلوسه على
 مسند الوزارة^۲ قدس سرهما)^۳

(سپط)

رای صدر عالی را معلوم باد که جهان بسی فرزند در خاک نهاده
 است تا یکی را از درجهٔ پسری به مرتبهٔ پدری رسانیده است. ای صدر
 پسر بوده پدر گشته دست شفقت بر سر خلائق دار و یقین دان که روزی
 جهان از تو یتیم خواهد ماند اگر چه حالا

بیت

نرسد^۴ کار عالمی به نظام که نه پای تو در میان باشد
 (وقت را به شتاب دریاب، الفرصة تمرّ مرا السحاب،

بیت

کار کنون کن که کدخدای جهانی

زود ز دست رود دو روزهٔ فانی^۱

آورده اند که چون صاحب عباد کلک وزارت در بنان گرفت و
 تدبیر کار^۵ در پذیرفت ابوسعید رستمی اصفهانی، که از شاعران بزرگ

بود، قصیده‌ای بروی خواند و این کلمات چون در، درو چون نگین در
خاتم نشاند

شعر

هنیت امرالعالمین وزارة و انلت کل مآثر و مفاخر
فاعلم بانک لست فیه باول و اعلم بانک لست فیه باخر
فاکتب بانملة المکارم اسطرا تتلی من العظم الرمیم الفاخر

معنی ابیات آن است که وزارت عالمیان ترا مهنتاً و نصیبی بسیار از بزرگی
ترا مهیا باد^۳. بدان که این شغل نه کاری است که پیش از تو کسی دیگر
نکرده است، و این عمل نه مهمی است که بعد از تو کسی دیگر بدان
مشغول نشود. پس به انگشت بزرگی امروز چیزی نویس که فردا از
استخوان پوسیده تو برخوانند و بدان سبب نام تو در مجالس و محافل
به نیکی برند.

والسلام علی من اتبع الهدی ولله الآخرة والاولی.

۴- س: برسد

۳- س: -

۱- پ ط: - ۲- پ: الوزراء

۵- پ ط: تربیت کار جهان.

۱۹۳- من نتائج انفاس حجة الاسلام سلطان علماء الانام صاحب
 الكشف والالهام ناصح الملوك والسلاطين هادى البرايا اجمعين
 امام محمد غزالي الى سلطان الوزراء ملاذالورى خواجه
 فخر الملك بن نظام الملك روح الله تعالى ارواحهم وغسل
 بزلال الافضال اشباحهم (فى الالباء عن تدریس مدارسته
 ببغداد و نبد من المواعظ والنصائح) ۱/۲

(سپ طه) :

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى: «ولكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات» حق تعالى
 می گوید^۳ که هیچ آدمی نیست که روی به کاری می آورد که نه آن مقصود
 و قبله اوست، شماروی بدان آورید که بهترین است، و اندر آن مسارعت
 و مسابقت نمائید. پس خلق در چیزی که قبله خود ساختند^۴ سه
 گروه شدند^۵: یکی عوام که اهل غفلت بودند، دیگر^۶ خواص که اهل
 کیاست بودند، سیم خاص الخواص^۷ که اهل بصیرت بودند. اما
 اهل غفلت را نظر بر خیرات عاجل^۸ مقصور بود، چنان پنداشتند که نعیم
 بزرگتر^۹ نعیم دنیاست که ثمره آن مبتغای^{۱۰} جاه و مال است، روی بدان
 مبتغی آوردند و هر دو را قره العین پنداشتند. و رسول علیه الصلوة^{۱۱}
 والسلام فرمود که «ما ذئبان ضاریان ارسلا فی زریبة^{۱۲} غنم با کثر فساداً فیها^۱
 من حب المال والشرف فی دین المرء المسلم». پس این غافلان گرگ
 را^{۱۳} از صید بازندانستند و قره العین را از سخنة العین فرق نکردند، و

راه نگونساری را رفعت پنداشتند، و از نگون ساری ایشان رسول علیه السلام عبارت کرد: «تعس عبدالدینار تعس عبدالدرهم».

اما گروه دوم خواص اند که ایشان به حکم کیاست دنیا را بشناختند (و به ترجیح آخرت متیقن شدند و این آیت «و الآخرة خیر و ابقی» ایشان را مکشوف شد. پس کیاستی بیاید^{۱۴} تا بداند که ابدی باقی از فانی و منقضی بهتر بود، پس روی از دنیا بتافتند و آخرت را قبله خود ساختند)^۱، و این قوم نیز مقصر بودند که خیر مطلق طلب نکردند ولیکن به خیری بهتر از دنیا قناعت کردند.

اما گروه سیم خاص الخاص^{۱۵} اند که اهل بصیرت اند، بشناختند که هر چیزی که ورای آن خیر است خیر مطلق نیست و از جمله آفلاق است و العاقل^{۱۶} لایحب الآفلین. پس دانستند که دنیا و آخرت هر دو آفریده است، و معظم آن شهوت مطعم است و منکح که بهائم را در آن شرکت است، و این بس مرتبه ای نباشد، پادشاه و آفریدگار دنیا و آخرت بهتر باشد و برتر، و این آیت «والله خیر و ابقی» ایشان را مکشوف شد و مقام «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» اختیار کردند (بر این مقام که)^۱ «ان اصحاب الجنة الیوم فسی شغل فاکهون»، بلکه حقیقت «لا اله الا الله» بر ایشان مکشوف شد و بدانستند که هر چه آدمی در بند آن است (بندۀ آن است)^۱ و آن چیز اله و معبود وی است، و از این سبب گفت «تعس عبدالدرهم». هر که را جز خدای تعالی مقصودی است توحید وی تمام نیست و از شرکت خفی خالی نیست. پس این قوم هر چه در وجود بود به دو قسم متقابل بنهادند: الله و ما سواد، و از این دو کفّه ای متعادل ساختند چون کفّتی المیزان، و از دل خود لسان میزان^{۱۷} ساختند، چون دل خود را به طوع و طبع به کفّه بهترین^{۱۸} مایل دیدند حکم کردند که «قد ثقلت

كفّة الحسنات»، و چون از وی^{۱۹} مایل دیدند حکم کردند که «قد نقلت کفّة السیئات»، و دانستند که هر چه بدین ترازو بر نیاید به ترازوی قیامت هم بر نیاید. و چنان که طبقه اول در حق طبقه دوم عوام بودند طبقه دوم در حق طبقه سوم عوام بودند و سخن ایشان خود فهم نکردند و ندانستند که «النظر الی وجه الله تعالی» به حقیقت چیست.

چون صدر وزارت^{۲۰} بلیغه الله تعالی اعلی المقامات مرا از جای نازل تر به جای رفیع تر می خواند من نیز او را از اسفل سافلین^{۱۱} به اعلی علیین می خوانم، و اسفل مقام گروه اول است و اعلی علیین مقام گروه سیم. و قد قال النبی صلی الله علیه وسلم: «من احسن الیکم فکافئوه»، چون از اجابت عاجز بودم از این مکافات^{۲۱} چاره نیافتم. بسیج^{۲۲} آن کند که بزودی از حضیض درجه عوام به بقاع مرتبه خواص خواص^۱ انتقال کند که راه از طوس و بغداد و جمله بلاد به حق تعالی یکی است، بعضی نزدیکتر نیست و بعضی^۱ دورتر، اما راه از این مقام برتر نیست. و به حقیقت شناسد که اگر یک فرض از فرائض فرو گذارد یا یک کبیره از محظورات شرع ارتکاب کند^{۲۳} یا یک شب آسوده تر خسبد و در همه ولایت او یک مظلوم رنجور بود اگر چه خویشتن را عذری نهد در درجه وی جز حضیض مقام اول نیست و از جمله اهل غفلت است، «اولئك هم الغافلون لاجرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون^{۲۴}». اسأل الله تعالی ان یوقظه^{۲۵} من نوم الغفلة لینظر فی یومه لغده^{۲۶} قبل ان ینخرج الامر من یده^{۲۷}.

آمدیم به حدیث مدرسه بغداد و عذر (تقاعد از امثال اشارت صدر وزارت، عذر)^۱ آن است که^{۲۸} انزعاج از وطن و قرار گاه دنیوی^{۲۹} میسر نشود الا در طلب زیادت دین یا زیادت دنیا. اما زیادت دنیا بحمد الله و منه که از پیش بر خاسته^{۳۰} است که اگر بغداد را به طوس آورند بی حرکتی

از این جانب و به‌ملک به‌غزالی دهند و مصفا و مهیا و مسلم دارند دل‌بدان التفات نکند، التفات^{۳۱} بدان نصیبه ضعیف ایمان بود و وقت منغص دارد و پروای همه کارها^{۳۲} ببرد. (امازیادت دین)^{۳۳} عمری استحقاق حرکت و طلب دارد^{۳۴}، و شک نیست که افاضت علم آنجا^{۳۵} بهتر میسر بود و اسباب آن ساخته تر باشد و غلبه طلبه آنجا بیشتر، لکن در مقابله آن زیادت اعذار و اسباب است دینی که به‌خلل می‌شود که این زیادت آن نقصان را جبر نکند. یکی آن که این جا صد و پنجاه مرد محصل متورع حاضراند و (به استفادات مشغول)^{۱۱} و نقل ایشان و ساختن اسباب متعذر است و فرو گذاشتن و رنجانیدن به امید زیادت عدد جای دیگر رخصت نیست، مثل این چنان است که ده یتیم در تعهد و کفالت کسی بود ایشان را ضائع و جائع^{۱۱} فرو گذارد بر امید آن که بیست یتیم را جای دیگر تعهد کند. اما عذر دویم آن است که در^{۲۶} آن وقت که صدر شهید نظام‌الملک قدس‌الله روحه (مرا به بغداد خواند تنها بودم بی‌علائق و بی‌اهل و فرزند، امروز این علائق و این)^۱ فرزندان پدید آمده‌اند، نقل متعذر و فرو گذاشتن و دلها مجروح کردن^{۱۱} هم چنین. عذر سیم آن است که چون به تربیت خلیل صلوات‌الله‌علیه رسیدم^{۱۱} در سنه تسع و ثمانین و اربعه^{۳۷}، که امروز قریب پانزده سال است، سه نذر کرده‌ام و تا غایت بدان^۱ وفا نموده: یکی آن که از (هیچ سلطانی مال قبول نکنم، دویم آن که به سلام)^۱ هیچ کس از ایشان نروم، سیم^۱ آن که مناظره نکنم، و اگر این نذر^{۳۸} نقض کنم دل و وقت شوریده گردد و هیچ کار دینی میسر نشود^{۳۹}. و در بغداد از مناظره چاره نیست، و از سلام دارالخلافه امتناع نتوان کرد. و در آن مدت که از شام باز رسیدم به بغداد این سلام نکردم و مسلم بودم به حکم آن که^۱ در هیچ شغل نبودم و منزوی بودم، چون در میان کار باشم مسلم نباشم

(که باطن از افکار بر این انزوا خالی نبود، و این راننتاج)^{۴۱}. و معظم ترین عذر معیشت است که چون از مال سلطان^{۴۲} نستانم^{۴۰} و به بغداد ملکی و بلغتی ندارم راه تعیش بسته شود، و این مقدار ضیعتکی مختصر که به طوس^{۴۱} است و به کفایت اطفال وفا می کند بعد المبالغه فی القناعة و الاقتصاد در غیبت از این جا قاصر شود. این همه اعذار دینی است و نزد من بزرگ است اگر چه این کارها بیشتر خلق آسان دارند.

و در جمله چون دور دور در کشید وقت وداع و فراق است نه گاه^{۴۲} سفر عراق. منتظر است از آن مکارم اخلاق که این اعدار قبول کند، و تقدیر کند که غزالی آن جا رسید و فرمان حق جل و علا در رسید، تدبیر مدرسی دیگر باید کرد، امروز همان تقدیر کند. والسلام علی من اتبع الهدی. ایزد تعالی آن صدر جهان را به حقیقت ایمان که و رای صورت ایمان است آراسته دارد تا عالم بدان گردد. و الحمد لله علی افضاله، و الصلوة علی النبی وآله. رزقنا الله التجا فی عن دار الغرور و الانابة الی دار السرور بر رحمته و سعة جوده، انه ارحم الراحمین آمین^{۴۳}.

* متن کامل این نامه فقط در نسخه های اسعد افندی و طهران هست و چند ورق نسخه پاریس که از جمله شامل این مکتوب بوده افتاده است (لا اقل در نسخه عکسی این جانب) و تنها چند سطر آخر، دقیقاً از «خلق آسان... الخ»، در آن هست. این مکتوب علاوه بر فرائد غیائی در چند کتاب و مجموعه دیگر نیز به مناسبات گوناگون نقل و دچار تحریفات فراوان شده است (ر.ک. غزالی نامه تألیف استاد جلال همائی، ص ۲۰۴ بعبء، در حاشیه). از جمله مجموعه نامه های غزالی موسوم به فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام... است که در ۱۳۳۳ دو چاپ آن یکی به کوشش استاد فقید عباس اقبال (ص ۵-۴۲) و دیگری به کوشش آقای مؤید ثابتی (ص ۴۴-۶) در طهران منتشر شده است و استاد همائی نیز

به نقل از همان مجموعه متن این مکتوب را درغزالی نامه (ص ۱۲-۲۰۴) آورده است و لسی از آنجا که استاد همائی و آقای مؤید ثابتی هیچ يك نسخ اساس طبع خود را درست نشان نداده اند و آنچه آقای ثابتی در پایان مقدمه خویش (ص ۷) آورده است متن چاپ ایشان را شایان اعتماد کلی نمی سازد باید متن مطبوع مرحوم اقبال را یگانه طبع انتقادی کتاب و از جمله این نامه دانست (در باره نسخه اساس آقای همائی توضیحی در مقدمه چاپ اقبال صفحه ۵ شماره آمده است). نظر به این نابسامانی متن نامه غزالی در چاپهای مذکور استفاده از آن در این طبع منحصر به مواردی بوده که نسخه های اسعد افندی و طهران یا دچار سقطات یا خطای فاحش بوده است.

- ۱- س: - ۲- ط: من نتائج انفاص شيخ الاسلام سلطان سلاطين العلماء و المشايخ في الانام حجة الاسلام امام محمد الغزالي الى سلطان الوزراء خواجه... قدس الله ارواحهم وغسل... الخ ۳- ط: می فرماید ۴- س: ساخته اند ۵- س: شده اند ۶- ط: دیگری ۷- ط: خواص خواص ۸- س: عاجز ۹- س: بزرگترین ۱۰- ط: مبتغی ۱۱- ط: - ۱۲- س: درنته؛ ط: ذریه (ر.ك. فضائل الانام و غزالی نامه) ۱۳- س: را گرگ ۱۴- فضائل الانام: پس کیاستی نباید؛ غزالی نامه: بس کیاستی نباید ۱۵- خواص خواص ۱۶- س: والله ۱۷- س: ولسان و میزان؛ ط: ولسان میزان ۱۸- س: بهترست ۱۹- س: روی ۲۰- س: وزراء ۲۱- س: + و مجازات ۲۲- س: بس چه ۲۳- ط: مرتکب شود ۲۴- س: اخسرون ۲۵- س: یوقظنا ۲۶- س: ط: وغده (ر.ك. فضائل الانام و غزالی نامه) ۲۷- س: یدنا ۲۸- ط: که چون ۲۹- س: دنیا ۳۰- ط: برخواستہ ۳۱- س: التفات ایمانی ۳۲- ط: کار ۳۳- س: ط: - (ر.ك. فضائل الانام و غزالی نامه) ۳۴- س: داوری؛ ط: داری ۳۵- س: اینجا ۳۶- س: از ۳۷- س: ط: خمسمائه ۳۸- س: سه سلام نظر را (کذا) ۳۹- س: نگردد ۴۰- ط: بستانم ۴۱- س: طول ۴۲- ط: پ: وقت ۴۳- ط: پ: -

۱۹۴- من انشاء المولى^۱ العلامة شمس الملة والدين محمد البيهقي في
 الاستجازه الى الوطن المألوف^۲ من الوزير^۳ الكبير (المعروف
 بخواجه جلال الملة والدين معروف الدهلوى انار الله برهانه
 و ثقل بالمبرات ميزانه)^۴

(سپ ط)

هرچند در اذهان سلیمه و عقول مستقیمه سرکوز است که حرباً
 از جمال آفتاب نپرهیزد و عندلیب از چمن نگریزد، تشنه از وصال زلال
 دامن درنچیند، خسته از لقای^۵ خواب در دسر نمیند، بیمار را دولت صحت
 غایت مراد آید^۶، محتاج را حصول مرام به کام^۷ رساند، محرث از التماس
 یاران صبر نتواند، غریب از صحبت یاران روی نگرداند، لکن بسیار
 بود که آینه زنگت نفس به ضرورت پذیرد و دست سرشمشیر تیز بگیرد.
 صلاح مستسقی از آب صبوری است، احتمای بیمار از غذا ضروری
 است. چون کار به جان انجامید با فساد شریف ترین اعضای تن خلاص
 جویند. چون کارد به استخوان رسید قدم بر سرتیغ آبدار نهادن را
 مدح گویند. مساق^۸ این حدیث اگر چه میان تهی است ذکر حال بنده
 کمترین محمد بیهقی است.

بیت

کز تو اذن رجوع می طلبد حاش لله بین چه نادان است

اگر چه دوری از حضرت نه کار آسان است اما چه کند؟ مسکن مسکن خراسان است. مفسدان آن ناحیت در امثال^۹ این اوقات بی دست زدن پای گرفتن^{۱۰} را غنیمت دانند و مفتیان^{۱۱} آن ولایت در اثنای این حالت بی هیچ موجبی اثار غبار فتن را سبب تسکین نائره خاطر خود گردانند. اگر در این فرصت بنده آن حضرت عنان عزیمت بدان ناحیت نیبچاند من بعد تدارك امور به خلل رسیده نتواند. حب وطن در طبایع^{۱۲} مفسور است. تسویه میان اختیار هلاك جان و فراق اوطان در قرآن مذکور. دل از محصول همه عمر بر گرفتن دشوار است. دوستی دنیا^{۱۳} به حکم «اسلام الرجل علی حبّ والدیه» ناچار است. اگر مخدوم جهانیان آصف سلیمان نشان پشت و پناه اهل^{۱۴} ایمان (جلال الدنیا والدین المکتوب لانظیراً والمعروف وزیراً خبیراً) «و آدم بین الماء والطين»^{۱۵} خلد الله جلاله و ابد اقباله چند روزی اجازت معاودت^{۱۶} فرمایند بنده نیز به خدمتی^{۱۷} چندی پسندیده انشاء الله تعالی قیام نماید. احیاناً تیغ آبدار از عمل سوزن قاصر آید. گاه گاه يك مرد آن کند که لشکری نتواند^{۱۸}. با آن که هر گاه که فرمایند^{۱۹} اگر در عمر مهلتی و در زمانه فسحتی باشد احرام آن کعبه کرام و قبله مرام بنده و هیچ تقصیر در آن^{۲۰} از خود نپسندد. آدم به خیال عود وصال بهشت جان پرورد، و چشم جسم مرده بی شک به جان نگرد، چه کند که باز نیاید؟ لیکن مخدوم جهانیان راعزت انصاره محقق باشد که

ومن يك في ظلالك عاش يوماً
فای ظلال عیش یستطیب
ان شاء الله از این التماس محروم نماند و دست رد بر سینه متمنی نبیند، و من بعد به اخلاص تمام دعای دولت تمام^{۲۱} دوام را، که در وظیفه آن الی هذه الایام اهمال و امهال نرفته است به اهتمام^{۲۲} تمام میان در بندد.

حضرت جهان پناه را در دولت و افسر و فراغت متکاثراً چندان
 امان باد که (ع): قطار هفتۀ ایام بگسلند مهار، بمحمد و آله الانخيار^{۱۸} و
 صحبۀ الاطهار^{۱۹} (آمین رب العالمین)^۱

-
- ۱- پ: ط: ن- ۲- پ: ط: الی وطنه الاصلی ۳- س: الوزراء ۴- پ
 ط: الخیر خواجه جلال الدین نورالله تعالی مرقدہما و برد مشہدہما ۵-
 پ: ط: جمال ۶- س: ن- ۷- پ: ط: فریاد ۸- ط: مشتاق
 ۹- س: ساعات ۱۰- ط: کوفتن ۱۱- پ: ط: مغنیان ۱۲- س:
 تبایع ۱۳- پ: ط: مراجعت ۱۴- س: خدمت ۱۵- س:
 نتواند کرد ۱۶- س: فرماید. ۱۷- پ: ط: جد ۱۸- پ: ط: اطهار
 ۱۹- پ: ط: ابرار.

۱۹۵- من انشاء شيخ الاسلام سلطان السلاطين مشايخ الانام عضد
 الملوك والسلاطين هادي البرايا اجمعين خواجه رضى الملة
 والدين احمد الجامى الى سلطان الوزراء افضل الورى امير
 ناصر الدولة والدين احمد السمناني نور الله تعالى مرقد
 هما و برد مشهد هما^۱

(سپط)

بيت

گر به صد منزل فراق افتد میان ما و دوست

هم چنانش در میان جان شیرین منزل است

رابطه و داد و قاعده محبت و اتحاد که از قدیم الایام با جناب صاحب
 اعظم صاحبی الالقاب و العلم، عطاردی الکتاب و القلم، (بر مکی الاخلاق
 و حاتمی الکرم)^۲، خلاصه اعظام وزراء العجم، ناصر الحق و الدین، شهاب
 الاسلام و شمس المسلمین^۳ عز نصره و مدحتی القیام عصره^۴ استحکام
 پذیرفته بواسطه تبعاد مکان و تمادی هجران فتور و نقصان نخواهد یافت،
 (ع): یتغیر الدنیا و لایتغیر.

بيت

تو آن نه ای که چو^۵ غایب شوی ز دل بروی

تفاوتی نکند قرب دل بسه بعد مکان

و پیوسته خاطر فاتر به مزید مفاخر^۶ و مآثر آن زبده اوایل و اواخر نگران بوده و خواهد بود. لاجرم وظیفه دعوات صادقانه و تحیات مشتاقانه که همواره موظف و مرتب است مجدد و مبلّغ گردانیده می- آید و اعادت سعادت ملاقات خدمت صاحبی اعظمی^۷ را (ع): کان است هوای دل دیوانه ما، سببی به خیر مسألت می رود، قرین اجابت باد. (این دعا)^۸ بیست و یکم ربیع الاول^۹ از روضه شریفه جام زیدت شرفاً (الی قیام القیام)^{۱۰} مرفوع می گردد. احوال به فیض فضل^{۱۱} ذوالجلال و فرط عنایت ملک متعال به خیر مقرون است و الحمد لله علی ذلك. در این وقت چون موصل متوجه بود این تحیت به تحریر پیوست (ع): تا نگویی که ز من یسار نیارود فلانی. احوال اوضاع^{۱۲} این مملکت را واقف است تقریر خواهد کرد و به تکرار آن احتیاجی نباشد^{۱۳}.

متوقع که پیوسته طرق مکاتبات و ابواب مراسلات مفتوح دارند و از سوانح احوال آن مقام اعلام دهند.

زیادت اطناب نرفت، (ع): عمرت چون نتیجه باقی باد بمحمد و آله الامجاد. الفقیر المخلص المشتاق احمد الجامی

- ۱- پط: من انشاء شیخ الاسلام مرجع الملوك وملاذ الحکام رضی الحق والدين خواجه احمد بن اسمعیل بن محمد بن مطهر بن احمد جام الی سلطان الوزراء ناصر الملة والدين نور الله تعالی مرقد هما
- ۲- پ ط: بر مکی الجود معنی
- ۳- پط: شمس الاسلام و شهاب المسلمین
- ۴- پ ط: + و شد
- بنطاق التأیید والتأیید حصره
- ۵- س: چون
- ۶- س: مفاخر آن؛ پ:
- مفاخرت
- ۷- س: -
- ۸- پ ط: ماه ربیع الاخر
- ۹- پ ط: -
- ۱۰- پ ط: احتیاج نیست.

۱۹۶- من انشاء العبد المحرر الى صاحب الاعظم صاحب المجد
 بمعالى الهمم جلال الدنيا والدين خواجه يوسف الفريجودى
 من جام الى استرآباد صيبت اهلها عن الفساد جواباً
 لكتابه الشريف و خطابه المنيف

(س)

شعر

ورد البشير بما اقر الاعينا وشفى النفوس وقلن غايات المنى
 و تقاسم الناس المسرة بينهم قسماً و كان اجلهم حظاً

بيت

روزی که ز تو سلام آید ما را

آن روز فک غلام آید ما را

ملاطفة دل نواز و مفاوضه غم پرداز اعنى كتاب كسريم و خطاب واجب
 التعظيم كه از جناب اعلى مآب اعظم ايباب مخدوم اعظم، خلاصة اكابر
 العجم، ثقة الامراء و السوزراء فى العالم، معنى الاصل حاتمى الكرم،
 یدیم الله تعالى ظلال جلاله الى حشر الرميم، که منشيان نعم بنیان کرم و
 رقم قدم قلم مخلص دولت خسواه و دولت خواه بى اشتباه را معزز و
 مکرم گردانیده بودند، در اعز اوقات و اشرف ساعات (ع): چون
 رزق نيك بختان بى منت سؤالى، از ايراد امير سعيد پير فرید

شعر

رسید و دیده مرمود را مکحل کرد
 نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم
 بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن
 سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم
 فقیلتها ثم قبلتها و بالحمد و الشکر قابلتها. و به ورود آن ملاطفه
 شریفه مشرفه متیفه سرمفاخرت و مباهاات بر اوج سماوات رسانید.

بیت

تو یاد هر که کنی درجهان عزیز شود
 مگر که دیگرش از یاد خویش بگذاری
 می خواند و نصّ «انی لاجد ریح یوسف» بر زبان جان و جان زبان می-
 راند و به اضعاف اصناف الطاف [و] اعطاف آن ملاذ اشرف اطراف
 و اکناف (ع): بندگی هائی کزو بوی وفاداری وزد، به معرض عرض
 و موقف انهاء رسانیده می گوید:

بیت

لیس الفؤاد محل شوتک انما
 کل الجوارح فی هواک فؤاد
 چون شرح اشواق سعادت ملاقات آن کریم الاعراق از قبیل مالایطاق
 است در آن خوض نمی نماید و بر بیت دعا ختم می نماید و می گوید:

بیت

تا چرخ را بقا بود و دهر را ثبات
 هر روز باد حشمت آن آستان فزون

بمن لانی بعده.

علی حاشیته - اگر به سمع اشرف جناب الطف^۲ افضل و اکمل ایران، سبحان زمان^۴، نادره دوران، شمس الملة والدين محمد، که جریده فصاحت را در میدان بلاغت و مضمار براءت جولان داده و به صولجان بیان گوی تبیان از اقران ربوده، برسد که دعاگوی دولت اویم (ع): دولت آن دولت است و کار آن کار. چون به شرف قبول موصول گردد

بیت

کارم چنان شود که سپهر و ستاره را

از خساك آستانه من تاج سر شود

همواره را کب میدان دولت و فارس ساحت فضیلت باد الی یوم المعاد.
اقل مخلص ترین یوسف اهل

۱- در اصل: اکرم ۲- در اصل: زن ۳- در اصل: لطف ۴- در اصل: زبان.

۱۹۷- رقعہ من انشاء الفاضل المرحوم خواجه کمال الدین ایناق
الی سلطان وزراء العراق خواجه نظام الدین الکرمانی^۱

(توس پط)

مددالله تعالی ظلّاله^۲ العالی نظاماً علیاً^۳ و للمخلصین استظهاراً و
ولیاً بندهٔ دولت خواه صادق العبودیة و الاخلاص (بندگی و خدمات
مخلصانه)^۴ منبعث از کمال اخلاص و دولت خواهی^۵ ابلاغ و ارسال
گردانیده به وظیفهٔ دعای جان درازی که موجب استظهار (جاودانی و
سعادت دوجہانی)^۶ است قیام می نماید (ومی گوید:

بقیت بقاء الدهر یا کھف اھله و هذا دعاء للبریة شامل)^۶
و در شرح آرزومندی که چون عدم التفات جناب خداوندی (ع): حدی
و نہایتی ندارد، شروع نمی نماید^۷ (ع): کان قصه جو زلف دلبران است
دراز^۸. دولت ملاقات علی احسن الحال و ایمن الفال میسر باد بالنبی و
آله الامجاد. مأمول کہ برخلاف گذشته (ع): فراموشی ما جایز ندارند،
و بہ رجوع خدمات لائقہ منت فرمایند^۹ چه^{۱۰} (ع): بہ ہرچہ حکم
رود نافذ است فرمانت، تا مزید استظهار گشته در دعا گوئی دوام دولت
حضرت کیوان رفعت آسمان مرتبت افزایشد. دولت و دوستکامی بردوام
بمحمد علیہ الصلوٰۃ والسلام^{۱۱}.

- ۱- س: من انشاء الفاضل العامل خواجه کمال الدین ایناق الی سلطان الوزراء العراق خواجه نظام الدین صاحب المرحوم خواجه ناصر الدین احمد الکرمانی نورالله تعالی مرقدهما ۲- پ ط: ظلله ۳- س: عالیاً ۴- پ ط: بندگی هائی کزو بوی وفاداری وزد ۵- پ ط: دولت خواهی و اخلاص ۶- توپ ط:- ۷- پ ط: نمی نماید و می نماید که ۸- توپ ط: آن قصه در این عهد پایان نرسد ۹- س: ندارد ۱۰- س: فرماید ۱۱- تو: + والسلم؛ پ: بمحمد علیه السلام والکرام آمین رب العالمین.

۱۹۸- من انشاء صاحب الفاضل خواجه تاج الدین السلمانى الى
سلطان الوزراء خواجه غياث الدین پير احمد^۲ بالتماس الفاضل
المستعد خواجه كريم الدین مرشد^۳

(ص تو س پط)

هو الملك المنان

اعلى الله تعالى فى الدارين شأنه و اعان اعوانه.
قوافل عبوديات زاكيات با امتعه و اجناس دولت خواهى و
اخلاص و رواحل ضراعت طبيبات با نفايس^۴ و اصناف^۵ خدمتكارى و
اختصاص ابلاغ و ارسال گرداننده از بارگاه حضرت آله عز سلطانه و عظم
برهانه دوام ابام عمر و شوكت و جهان كامى و حشمت آن اعلى جناب وزارت
مآب ليلاً^۶ و نهاراً^۶ سرّاً و جهاراً^۶ مسألت مى نمايد.

بيت

که در بقای وجودت هزار مصلحت است
مرا ز رفعت قدردت علو^۷ مرتبت است
شرح نیازمندی به تقبیل انامل فیاض، که مفتاح ابواب سعادات^۸ است،
از آن مرتبه تجاوز یافته که طایر خامه سریع الطیران اگر چه به صفت
«اولی اجنحة مثنی وثلاث و رباع» متصف است، پیرامون حوالی و

حواشی^۵ (اقرّب ارباع)^۵ آن تو اند^۹ گشت (ع): فیالها^{۱۰} قصه فی شرحها طول. در این بعد مسافت که قوت آفت آرامش حاشا که خلاصه حشا^{۱۲} را موجب ضعف و نحافت^{۱۱} شده^{۱۲} طاقت بکلی^۶ طاق است^۶ و صبر و قرار مطلقاً روی به فرار آورده،

بیت

نه صبر آن که دارم پای دوری نه برگ آن که سازم با صبوری
حصول دولت ملازمت، که اعظم مأمول است، علی احسن الحال و
ایمن القال مقدر و میسر باد، و ما ذلك علی الله بعزیز.

شعر

حق تعالی که مالک الملک است لیس فی الملک غیره مالک
برسانادمان^{۱۳} به خدمت تو انّه قادر علی ذلك
درت بر کاته از بلده محفوظه سمرقند صانها الله عن العاهات خویش را
به رفع این دولت خواهی و خدمت کاری بر ضمیر منیر خورشید پر تو
کیمیا خواص^{۱۴} اعلی جناب وزارت مآب جلوه می دهد و معروض می-
گرداند که نزد رای روشن ارباب تجسرت و اصحاب خبرت محقق و
معین و مدلل^۶ و میرهن شده^{۱۵} که نهال دولت از سرچشمه افاضت تربیت
در باب ارباب استحقاق موشح^{۱۶} گردد و جمال سعادت از لمعات افادت
عنایت نسبت با اصحاب استبهاال منور شود، لاسیما درباره وجودی که
به اصالت و استعداد متعین البلاد است، و تخلص این اطرا^{۱۷} توجه به ذات
چا کر کامل الاعتقاد و خدمت کار شامل الاعتماد آن اعلی جناب وزارت
مآب اعنی مولانا و صاحب اعظم، مجمع الفضائل و مستجمع حسن-
الخصائل، سلیل^{۱۸} اکبر الوزراء^{۱۹}، زبده اعظم الوری خواجه کریم الدین
مرشد هداه الله تعالی علی جنابکم سبل السداد^{۲۰} و رزقه من مآثر اسعاد کم

خیر المعاد دارد که اجداد و آبادی ذوی الاقدارش علی سبیل الاستمرار صاحب اختیار با اعتبار معظمت‌های مهم و جلایل اشغال کرام بوده‌اند و فضل و کمال و حسن خصال این خلف به موجب فحوای.

بیت

کمال‌الشیخ یرویه ابن شیخ کما الوردی روی روح ورد
از سموّ مراتب سلف، طیب‌الله ثراهم و جعل الجنّة مثوالم، اخبار و
اظهار می‌کند و همواره شرف اختصاص در ملازمت حضرت سلاطین
کام کار، بر دالله بشأیب الغفران مضجعهم، داشته و در هر عصر مشارالیه
کلیات امور بوده،

بیت

چنین که آینه روشن است سیرت او^{۲۱}
یقین که صورت این حال نیک بنماید
بنابر آن گستاخی کرده بر حسب آن که خبرت و وقوف بدان مترتب^{۲۲}
بود انهای رای ازین وزارت شعاری گردانید تا نظر رأفت کافی و عاطفت
وافی فی کلّ الوجوه شامل حال آن امیدوار فرمایند به نوعی که در این
غموم غریبی افراح^{۲۳} اقداح^{۲۴} الطاف آن اعلی جناب وزارت مآب^{۲۵}
مزیل هموم مشارالیه گردد و از سراطمینان خاطر و سلوت ضمیر به
شرائط ادای دعای^{۱۹} ایام عظمت و کامرانی اشتغال تواند نمود و از
هیچ جهت نگرانی و پریشانی به حال وی راه نیابد، و این کمترین
دولت خواهان جانی تاج السلمانی، که در ازای این جسارت آمل^{۲۵}
عفو است، به بذل هر دو ملتمس کلی مباحی و مسرور گردد و مستلزم
تزاید^{۲۶} منت‌های بی‌منتهی شود^{۲۷}.

شعر

الطاف تو حامی افاضل بادا اعطاف ترا بدان دلائل بادا
 و زشیوه نیک خدمتی در نظرت ما را همگی حسن و سایل بادا
 والله یسبح^{۲۸} ظلال عنایتہ و شفقتہ علینا^{۲۹}.
 علی حاشیته۔ هر شفقتی و رأفتی که درباره جناب مشارالیه سمت ظهور
 خواهد یافت موجب مزید بنده نوازی و منن بی حساب خواهد بود.
 سرورا لطف کن غنیمت دان^{۳۰} این حسیب نسیب را به کرم
 تا ز جودت برسد غنیمت‌ها ای وجودت غنیمت عالم^{۳۱}

- ۱- تو: ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه؛ س: من انشاء الصاحب لفاضل الدستور
 المعظم الکامل یاقوت عصره و ابن مقلة دهره... ۲- تو: الی سلطان الوزراء
 اعقل الکبراء و اکبر العقلاء غیاث الحق والدين خواجه پیر احمد اعلی الله تعالی
 شأنه وطیب مرقدہ و برد مضجعه و مشهده؛ س: الی سلطان سلاطین الوزراء
 الآفاق الموصوف بمکارم الاخلاق المخصوص بمواهب الملوک (کذا) الخلاق
 غیاث الدنیا والدين خواجه پیر احمد بن اسحاق اعلی الله تعالی شأنه و افاض بره
 واحسانه ۳- تو: بالتماس... الخرا ندادد؛ س: بالتماس لفاضل الموحد
 خواجه مرشد من بلده سمرقند الی هراة صانها الله عن الآفات و المخافات
 ۴- ص: س: بانفاس ۵- ص: پ: ۶- س: ۷- ص: پ: ط:
 هزار ۸- س: سعادت ۹- ص: پ: ط: توان ۱۰- تو: لی
 ۱۱- ط: نحاوت ۱۲- ص: ؛ س: شدت ۱۳- ص: پ: ط: برسانادما
 ۱۴- س: خاصیت ۱۵- س: است ۱۶- ص: پ: ط: موضح و موشح
 ۱۷- جای این کلمه در س سقید است مثل این که کاتب نتوانسته آن را بخواند
 و در درستی آن تردید داشته است ۱۸- س: سلاله ۱۹- پ: -
 ۲۰- ص: پ: ط: الرشاد ۲۱- پ: تو ۲۲- ص: مرتبت ۲۳- تو
 ۲۴- س: پ: - ۲۵- تو: جریر ۲۶- ط: نیت‌ها ۲۷- ص
 پ: ط: گرشود ۲۸- ص: اسبغ ۲۹- ص: پ: ط: + و علی جمیع الناس
 ۳۰- س: کن ۳۱- س: + بمائی جاودانی یا غایة الامانی.

۱۹۹ - من انشاء سبحان^۱ الزمان نادرة الدوران جمال الملة
والدين ملك^۲ اخستان (عليه الرحمة من الملك المنان)^۳
الى صاحب الاعظم والدستور المكرم
خواجه جهان^۴

(توسپط)

هماره^۵ اطراف و اکناف عالی مسند سپهر آسای فرقد فرسای
آصف عهد وزمان اعظم همایون خواجه جهان بسط الله ظل رأفته الی
انقراض^۶ الدهور علی مفارق اهل الايمان، که دارالامان صناید ربع
مسکون بل اوج بیت الشرف سعود گردون است، به مزید الطاف عواطف
سبحانی و فسور موجبات عظمت و کامرانی و حصول اغراض و ظهور
امانی محفوف باد و دست حوادث ملوان از دامن جناب معنسر تراب
جنت مآب و پسای طوارق حدثان از پیرامن سده سدره ارتفاع کیوان
امتناع برجیس اصطناعش بعید و مصروف بالملک الرؤف.

به واسطه کثرت استماع فضائل جناب فلک درگاه جهان پناه از
واردان اطراف و فاضلان اشراف و اختصاص ذات ملکية الصفات به
مآثر اخلاق الهی و کرائم ملکات نامتناهی و فرط عنایت مسند اعلی به
رعایت ارباب دین و تقویت اسلام و مسلمین بنده مخلص فقیر در اکثر
اوقات و مظان اجابت دعوات به قراءت صحائف دعا و تکرار وظائف

ثنا، که بر کافهٔ برابری از لسوازم و فرائض است، دائماً رطب اللسان عذب الیبان بود، واجب شناخته شمه‌ای از مکنون ضمیر از محض خلوص عقیدت و صفای طویت به حکم جاذبهٔ طبع و جبلت به عرض رسانیدن و خود را در عداد دیگر مخلصان و دولت خواهان منخرط گردانیدن و امتثال اوامر و نواهی آن جناب را کسر اطاعت بر میان مستحکم داشتن تا اگر وقتی^۲ در زمرةٔ جمعی از بندگان و مخلصان آن دیار، که به بنسدها^۳ مأمور و مشارالیه می‌گردند به التفات خاطر اشرف مشرف گردد (ع): از این طرف شرف روزگار ما^۴ باشد.

این عبودیت در شهر محرم رقم^۵ عرض یافت. چون احوال این جانب در عرضه داشت معروض شده بود در تکرار آن، که موجب ملال باشد، ترک ادب^۶ دید. بردعا اختصار کرده شد:

بیت

وقال الله فی اکناف عز^{۱۱} منیع لیس یهدمه^{۱۲} زوال^{۱۳}
والحمد لولیه والصلوة علی نبیه محمد وآله^{۱۴}.

۱- س: من انشاء المولی الاعظم والی اقالیم فنون الفضل والحکم سبحان...؛
پ ط: العلامة سبحان. ۲- پ ط:- ۳- س پ ط:- ۴- س:
الی سلطان وزراء الزمان خواجه جهان‌الوزیر بهندستان علیهما الرحمة * من الملك
المنان؛ پ ط: الی سلطان‌الوزراء خواجه جهان من هراة الی هندوستان علیهما
(پ: علیه) الرحمة من الملك المنان ۵- س پ: همواره ۶- س پ ط:
اتقضاء ۷- پ ط: بندگی ۸- تو ط: + او ۹- پ ط: +
از هرات ۱۰- س: آن ۱۱- ط: عزاً؛ پ: اعز ۱۲- پ:
یهدیه ۱۳- پ ط: زوالاً ۱۴- تو:-؛ س: + اجمعین الطیبین -
الطاهرین.

٢٠٠- من انشاء المولى الاعظم سلطان الائمة فى العجم استادالجن
والانس قوم الحق والدين والتقوى و الشريعة الشيبانى
عن لسان سلطان شيوخ العالم حجة الله على قاطبة الامم
شهاب الحق والدين الجامى الواقف بجام السى
سلطان وزراء الانام خواجه نجيب الملة
والدين من جام السى آذربيجان^٢

(سريبط)

الله ولاسواه^٣

بيت

الله ابقاك للدنيا والدين ولايخليك^٤ عن عز^٥ وتمكين
عنايت ربانى و دولت آسمانى و حصول اسباب صاحب^٥ قرانى قرين
و نديم مجلس على و سدة^٥ معالى صاحب صدر بلند قدر ملك ملوك
الوزراء، عمدة السلاطين والامراء، افتخار الزمان، نادرة الدوران، آية
امان اهل الايمان، ملجاء الضعفاء، ملاذ اشراف الورى، مربى اهل الصدق
واليقين، نجيب الحق والدين، مقرب الملوك والسلاطين ضوعف جلاله،
باد.

چون متواتراز و رآد و صدآران^٦ بلاد و ديار (اخبار سارمزى داقتدار
و حشمت اعوان و انصار آن يگانه ادوار^٧)^٥ الذى^٨ لم يسمع بمثله الادوار

مادار الفلك^۹ الدوار استماع می افتد دعای مزید آن تمکین و تأیید و دوام آن داد و دیدد (ارحضرت ملک حمید مجید)^۳ به تجدید تقدیم و تمهید کرده می آید. اگر چند که^{۱۰} در این مابین از مخلصان دعا و اهل صدق و ولا سبب کثرت احتشام و فسور احترام^{۱۱} و دوری مقام جسام یاد نفرموده اند اما درویشان مزار این دیار در اطراف لیل و نهار از دعای دولت نامتناهی و سعادت آگاهی غایب و غافل نبوده اند و آن وظیفه مهممل نگذاشته و نخواهند گذاشت،

بیت

دعای دولت بر خویش دیده ثنای حضرتت را برگزیده

حامل این دعا شیخ زاده آزاده^{۱۲} حسیب^۵ نسیب ایران زمین^۵ فخرالدین^{۱۳}، که از جمله اولاد خاندان مبارک^{۱۴} شیخ شیوخ الاسلام، سلطان اولیاء الله العظام^۳ الکرام، لیطفه صنع رب العالمین، معین الحق والدین ابی نصر احمد الجامی قدس الله روحه و (زاد فی جنانه المقدس فتحه و فتوحه)^{۱۵} است، عزیمت توجه حرم کرم چون مقرر و مصمم کرد^{۱۶} جهت عرض حال پریشان خویش، مگر بر او از نامساعدتی روزگار غدار^{۱۷} حیفی رفته و می رود. اگر بعد^{۱۸} از آن که حقیقت حال بر رای ملازمان مخیم اقبال مکشوف گرداند در رفع آن ظلم و دفع آن حیف^{۱۹} نظری فرمایند و او را از (معدلت جلّ و علا و رضای روح مقدس آن حضرت)^{۲۰} معونتی نمایند جزای آن امروز و فردا از خلق و خدا (جلّ و علا)^{۲۱} طمع توان داشت. توفیق آن است که امروز مظلومه ای دفع کنند تا در عرصات به مؤاخذه مبتلی نگردند و به دقت در ماندگی^{۲۲}، که همه را در پیش است، از غیب مدد یابند.

شعر

مراد خلق بر آور چنان که ۲۳ بتوانی

ز بهر آن که ترا هم امید مغفرت است

اگر ز پای در آئی بدانی این معنی

که دستگیری در ماندگان چه مرحمت ۲۴ است

(بناء علی هذه المقدمة.)

بیت

کار درویش مستمند بساز که تو را نیز کارها باشد^{۲۵}

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ۲۵ «ان الله فی عون العبد مادام العبد

فی عون اخیه المسلم».

توفیق اعانت ملهوفان و اغاثت مظلومان رفیق طریق باد و مرادات

و سعادات محصل بالنبی الامتی المرسل ۱۰.

۱- س: + والدین ۲- پ ط: من انشاء سلطان سلاطین العلماء قدوة -

الفقهاء خلاصة الفصحاء امام الحق والانس قوام الملة والدين الشيباني عن لسان

سلطان شيوخ الانام رحلة الارض فی الايام خواجه شهاب الحق والدين اسمعيل -

الواقف الجامی الی سلطان الوزراء نجيب الدولة والدين علی شاه ابن محمد

۳- پ ط: - ۴- س: بحانك (؟) ۵- س: - ۶- س: ورد

اصداران ۷- پ: دوران ۸- س: ان الذي ۹- پ: الملك

۱۰- پ: - ۱۱- س: و احترام ۱۲- ط: - ۱۳- پ ط: +

بگو محمد و بگذر که دین و دولت را تفاخر است بنامش چه جای القاب است

۱۴- پ: + و دودمان متبرک ۱۵- پ ط: روح ضریحه ۱۶- س: گردد و

۱۷- پ ط: ایام لیام و لیام ایام ۱۸- پ: چه ۱۹- پ ط: عزم

۲۰- پ ط: راه معدلت و مجری رضای ارواح اولیاء ۲۱- پ ط: بدعا

و رضا ۲۲- پ ط: + و مستندی و بیچارگی ۲۳- پ ط: که

۲۴- پ ط: مرتبت ۲۵- پ ط: علیه السلام.

۲۰۱- من انشاء مولانا نظام‌الدین عبداللہ المنشی فی تهنیة قدوم^۲

شهر رمضان الی واحد من وزراء الزمان (علیهما الرحمة

من الملك المنان)^{۳/۲}

(کوس پط)

شعر

ایا کرده نثار از گنج اقبال سعادت گنبد فیروزه برتسو
چو دیدار تو بر احرار عالم مبارک باد ماه روزه برتو
در ادای مراسم تهنیت این ماه مبارک، که میامن و برکات آن به روزگار
همایون (حضرت آصفی اسلام پناهی اعلیٰ الله تعالی شأنه و افاض بره
واحسانه)^۴ عاید باد، صدق اخلاص و فرط اختصاص به ظهور می رساند.
بحمد الله تعالی که ترنم اوتار مثنوی به زمزمهٔ سبع المثنوی مبدل است
و صدای ارغنون^۵ نغمه سرای به صدای صیت حفاظ^۶ روح افزای^۵
مفوض. چنگ چون پیران عمر به باد داده روی در دیوار ضحرت آورده،
و کار چنگی چون^۵ زلف چنگ پریشان و درهم شده، و هاتف دولت ندا
می زند که:

شعر

چه روزها به شب آورده ای به راحت نفس
چسه باشد از به عبادت^۶ شبی به روز آری

که پیش اهل دل آب حیات در ظلمات

دعای زنده دلان است در شب تاری

رجای صادق^۶ که به میامن همت عالی همواره^۵ منهج رشاد مسلوک افتد
و کاری پیش نهاد خاطر وهم خوابه ضمیر باشد که به صلاح دنیا و نجات
آخرت مفضی شود و به امداد توفیق الهی به طاعات^۸ و عبادات مؤفق
گردد .

میامن دعوات صائمان و برکات ایام ایشان به ایام مبارک

متواصل^۹ باد^{۱۰} .

۱- پ ط: الفلامه مولانا
۲- پ ط: -
۳- تو: من انشاء واحد
۴- تو: ؛ پ ط: و اوقات و ساعات
۵- س: -
۶- پ ط: نیازی
۷- س: رجای و اتق و ثوق صادق
۸- س: طاعت
۹- پ ط:
۱۰- س: + بمحمد و آله الامجاد الی یوم التناد.

۲۰۲- ایضاً منه الی واحد من الوزراء فی تهنیه العید^۱

بیت

طلوع کو کبہ عید برتسو میمون باد

کہ سست طلعت تو بر جهانیان مه^۲ عید

لله الحمد^۳ کہ از مقدم عید^۴ مجلس انس و خرمی^۵ بسان بهشت برین
آراسته و مزین است و اسباب شادمانی و ابواب کامرانی^۶ آماده و گشاده،
رایت سرور و خرمی به ذرۃ افلاک رسیده و اطناب سراپردہ عیش و
عشرت به اوج ثریا پیوسته. مقصود آن بود کہ اقبال^۷ صفت روی به
در گاہ جهان پناه آورد به مشافہه و ظائف تهنیت به تقدیم رساند و عروس
طبع را به زیور ثنای دولت مزین گرداند و به رسم خدمت گلہای طری
و نوباوہای تازہ بدان مجلس ارم صفت تحفه آورد. اما ضعف مزاج^۸
و کفالت اطفال و عیال و عدم استعداد مانع و وازع آمد^۹، (ع): و کیف
یطیر مقصوص الجناح . رجاء صادق کہ امیدواران جود و افضال و
تشنگان عذب ذلال کرم و نوال^{۱۰} به حسب نصاب استعداد و نصب رشاد^{۱۱}
از مشرب مسرت^{۱۲} آفتاب تربیت و تربیت آفتاب خاصیت محظوظ شوند.

بیت

چو چشم صبح در هر کس که دیدی

پالاس ظلمت از وی در کشیدی^{۱۳}

زیادت مجال جسارت ندارد و بردعا اختصار می کند:

بیت

عیدت خجسته باد و بر این ختم شد سخن

باقی دعا به عادت خود در سحر کنم^{۱۴}

- ۱- ص تو: من انشاء العلامة مولانا عبداللہ المنشی فی تهنیة العید (تو: + العید)؛
 س: ایضاً من انشاء العلامة الشریفه فی تهنیة قدوم عید رمضان الی واحد من
 وزراء الزمان علیهما الرحمة من الملك الدیان ۲- س: بتا ۳- س:
 + والمنة ۴- س: + صیام ۵- س: + سلطان وزراء الانام
 عضد السلاطین والملوک فی الاسلام اعلى الله تعالى شأنه وعن انصاره واعان
 اعوانه ۶- ص پ ط: + حضرت صاحب قرانی ۷- س: آفتاب
 ۸- س: + واختلال احوال ۹- س: ... استعداد توجه بدان قبله امصار
 وکعبه ملاذ مانع آید ۱۰- س: توان ۱۱- س: وتناد ۱۲- پ:
 ۱۳- تو: بر کشیدی ۱۴- ص پ ط: + والسلام.

۲۰۳- من انشاء المولى الاعظم^۱ فصيح الملة^۲ والدين اللاتى الى
سلطان الوزراء (اعقل الكبراء و اكبر العقلاء)^۳ غياث الدين
والدنيا خواجه پير احمد اعلى الله تعالى شأنه فى
الشكوى عن الاداور و شرح الغبار عن الاغيار^۴

(توس پط)

هو المعز^۴

بيت

ای به ظلّ جاه تو ارباب حاجت را پناه

وی به ذیل لطف^۵ تو اهل هنر را اعتصام^۶

بعد از تمهید قواعد دعا گوئی و تشیید مبانی دولت خواهی به عز^۷ عرض
نواب کامیاب وزارت مآبى^۸ خلدت ظلال عاطفته و عمّت آثار مرحمته
ورأفته می رساند که در چنین وقت که در چنین حالت^۹، که اسباب فراغت
و حضور و وسائل راحت و سرور از میان ارباب فضل بکلی مهجور
است، هر کامل، که در دیوان فضائل بر کار است، سرگردان تر^{۱۰} از
پرگار است، و هر فاضل، که در این زمان^{۱۱} باقی است روزگار بر وی
باغی^{۱۲} است، و از ادیب بی مهر سپهر جز این ندا که: ^{۱۱}

بیت

دلا چو گرد گلستان فضل می گردی

به جان کشی ستم خار و محنت خواری

مسموع^{۱۲} فی.

بیت

فریاد از این زمان که خردمند را از او

بهره به جز نوائب و احزان نمی رسد

همواره خفاطر دردمندان و باطن مستمندان را مطلوب آن می بود که سه سعادت بیگانه از روی آشنائی مساعدت نماید و پنج روزه حیات چهره فراغت و طلعت موافقت^{۱۳} در آئینه موافقت^{۱۴} دیده شود، و آیت رفاهیت^{۱۵} از صحیفه خاطر فاتر^{۱۲} خوانده آید. فاما چندان چه صحائف ایام را به انامل تأمل^{۱۶} این مرام می گردانید و اوراق بی وفائی لیل و نهار و اطباق روزگار ناسازگار را مطالعه و مشاهده می نمود و روز را به زور^{۱۶} در آرزوی این مراد به شب می آورد و شب را به تعب^{۱۶} در تمنای وصول بدین مأمول به روز می رسانید به هیچ باب رقم بهبود بر صفحه سود نمی دید، بلکه از بعضی جهله ناهموار روزگار^{۱۷} و سفله بی عقل مردم آزار،

بیت

که گر گردد یکی از سفلگان کم الهی عاقبت محمود گردان
که واقعا چون زر قلب کم عیار و در بازار فضائل بی اعتبار و به درد
حسد و عداوت گرفتار بودند، اینذاء می رسید. و حالا امر غریب^{۱۸}
بی بدیل و قصه عجیب طویل آن که مولانا محمود زر گر، که به بی انصافی
در این شهر است مشتهر، در مجلس قضا به حضور اکابر و علماء الحاق
قیدی در فتوی ائمه دین بعد از جواب بدین فقیر مسکین نسبت کرد و

به جنگ مشغول شد. اول مظنه شد که مگر جنگ زر گری است و ندانست که:

بیت

والله ار برمن تسوان بستن بسه مسمارقضا

جنس این بد سیرتی یا نوع^{۱۹} این بد گوهری

وهم چون معاند^{۲۰} مشتت از این مکابره ممتنع نگشت

بیت

ای روزگار عاقبت آخر کجا شدی

باری بیا ببین که جفای که می کشم

چون او را در آجام جام با این فقیر مستهام در هیچ مقام^{۲۱} راه این نوع

حکایت و این ضعیف را معارضه با امثال او در این مقالت متصور و

معهود نبود بادل حزین و خاطر غمگین گفت که

شعر

ای دل جهان به کام تو گرنیست گو مباش

منت خدای را که جهان هست منقلب

ور دور روزگار نه بروفق رأی^{۲۲} تست

خود را مدار از پی این کار مضطرب^{۲۳}

(ع): شاید که نکو شود چه دانی ای دل.

بیت

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است

و به زبان فصیح و بیان ملیح بدین ابیات مترنم می گشت:

شعر

گر شکست تو کند حاسد بدگوی کمال

دلت از جسا^{۲۴} نرود دانم و درهم نشود^{۲۵}

سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکنند

قیمت سنگ نینفزاید وز^{۲۶} زر کم نشود

تا ناگاه به عنایت حضرت آله بهخت خواب آلود گشته آگاه حصول
مطالب داعی درگاه را به الطاف نوآب حضرت وزارت^{۲۷} پناه،

بیت

آن سروری که زمره ارباب فضل را

نجح امل ز فیض ضمیرش میسر است

دلالت کرد^{۲۸}. لاجرم بدین ابرام اقدام^{۲۸} لازم باشد. امید آن که خاطر
فیاض حضرت بزرگوار، لازالت آثار ریاض المجده باقیه الی آخر
الادوار. ملتفت انتظام مرام این فقیر مستهام گشته در باب دفع^{۲۹} و منع آن
بی انصاف، که وصف^{۳۰} او طولی دارد، آثار عنایت و مرحمت و الطاف
به ظهور رسانند.

بیت

کی روا باشد که باشد زیر بار^{۳۱} هر خوری

آن که چون گوید سخن گوئی مسیح مریم است

تابنده کمینه و خادم دیرینه

بیت

آن که نابود بود بنده تو را و آن که تاباشد این چنین باشد

به وفور عاطفت خسروانه مخصوص گردد، ان شاء الله تعالی.

شعر

چون کار ساز ضعیفان توئی به لطف و کرم

تالطفی کن و یکدم به حال من پرداز

نیاز باطن ما^{۳۲} را به گوش جان بشنو

شکسته خاطر ما را به لطف خود بنواز

و من الله التوفیق.

دراز نفسی^{۳۳} از حد^{۳۴} گذشت اما (ع): از بزرگان عفو باشد و از

فروستان گناه. درگاه وزارت پناه دیرگاه ملاذ^{۳۴} و ملجاء عالمیان و

منجیح اوطار حاجت مندان باد بمحمد و آله الامجاد.

- ۱- تو: + والنحریر الاعلم؛ پ ط: من انشاء مولانا ۲- پ ط: -
 ۳- پ: الاختیار ۴- س پ ط: - ۵- س پ ط: عفو ۶- س:
 جناب وزارت مآب ۷- پ ط: هنگام ۸- تو: در این دور سرگردان تر
 ۹- س: روزگار ۱۰- س: یاغی ۱۱- اینجا پایان ورق ۱۳۱ چپ نسخه
 طهران است و از این سپس چند برگ افتاده است و نسخه مزبور از اواسط
 نامه شماره ۲۰۶ دوباره ادامه می یابد ۱۲- س: - ۱۳- پ:
 رفاغت ۱۴- پ: + و موافقت ۱۵- س: رفاغت و رفاهیت ۱۶-
 پ: - ۱۷- س: از بعضی چند روزگار ناهموار و ناهمواری روزگار
 ۱۸- س: غائب ۱۹- س: بانواع ۲۰- س: معاندان ۲۱- س: +
 عندالخواص والعوام ۲۲- س: مراد ۲۳- پ: + خوش باش
 اگر دو روز به شهر این چنین گذشت آخر نه شام را سحری هست در عقب
 ۲۴- س: جان ۲۵- پ: نرود ۲۶- پ: تو: و ۲۷- تو:
 امارت؛ پ: آمالت ۲۸- س: اقلام ۲۹- پ: رفع ۳۰- س:
 ذکر وصف ۳۱- س: کی روا باشد زیر بارم ۳۲- س: من:
 ۳۳- پ: گستاخی (کاتب تو نیز نخست گستاخی نوشته و بعداً بالای آن به خط
 ریز دراز نفسی را افزوده است ۳۴- س: ملازم.

۲۰۴- من انشاء شيخ الاسلام سلطان السلاطين مشايخ خواجه
قطب الحق والدين محمد المعروف به خواجه گي خواجه
احمد الي صاحب الاعظم والدستور المكرم
خواجه قوام الملة والدين الشيرازي نور الله
مرقد هما وبرد مشهدهما^۱

(سپ)

ممالك عزت و اقبال و مسالك مرتبت و منزلت و جلال در تصرف
خدام و مرام^۲ حضرت صاحب اعظم، مدبّر امور العالم، ملاذ طوايف
اهل الاسلام، كفيل مصالح الانام، ناصب رايات العدل بين المسلمين،
(مهر سپهر وزارت، قوام دولت و دين، ادام الله ظلال دولته على مفارق -
المؤمنين سيّما المخلصين)^۳ باد، و اعراض و مطالب دوجهانى بروفق
مراد و متمنّى حاصل، و امداد الهام ربانى و توفيق يزدانى بر عموم
امانى متواصل و شامل^۴ بالملك العادل.

فقير نياز مند كه دائماً دست در دامن دعای بى ریا زده از سر
اخلاص زبان جان^۵ بدین دعا گردان دارد كه لازمت^۶ فى العزّ والعلیاء
والدّول، و چون وارد و صادر و شهرى و مسافر^۷ به تخصیص فقرا و
درویشان، كه منظور نظر عنایت ایشان شده اند، از مكارم اخلاق و میامن
اشفاق ایشان اخبار می رسانند موجب زیادتى اعتضاد و محبّت و اتحاد

ومودت^۳ و وداد^۴ می گردد، و در تمهید آن قوانین و تشیید آن مبانی به رفع این دعا، که منبعث است از کمال صدق و صفا، ابرام نظر مبارک^۵ می دهد، و از حضرت و اهب العطیات انتظام امور دارین و قرب و سعادت^۶ منزلین می طلبد، و آثار اجابت این دعوت بر ناصیه ایام دولت ایام حضرت^۷ روز به روز مشاهده می کند، ربّ کما انعمت فزد^۸.
در این وقت چون خدمت^۹ مولانای اعظم، مجمع مکارم - الاخلاق و محاسن^{۱۰} الشیم جلال الدولة^{۱۱} والدین را متوجه آن حضرت گردانیده شد تا رسوم اختصاص مجدد گرداند این دعای بی ریا بدان دیار اصدار افتاد. چون الطاف و اعطاف ایشان بی^{۱۲} نهایت است اگر در اتمام آن مهام، که مولانا مشارالیه متوجه شد، مساعی جمیل مبذول فرمایند لواحق آن کرم به سوابق نعم متصل گردد (ع): و از حضرتش غریب نباشد چنین کرم.

بیت

ظلّ عدلات در جهان پاینده باد آفتاب دولت تابنده^{۱۳} بساد
بمحمد و آله الامجاد^{۱۴}.

(الفقیر المخلص المشتاق احمد بن احمد الجامی)^{۱۵}

-
- ۱- پ: ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الوزراء (نامه پیش از این در نسخه پاریس به قلم همین نویسنده یعنی خواجه قطب الدین محمد است که در نسخه اسعد افندی مؤخر آمده است) ۲- پ: جلال و تصرف مراد ۳- پ: المخصوص یعنی رب العالمین قوام الحق والدین ۴- پ: ۵- پ: + و جان زبان ۶- س: لازالت ۷- س: مسافرها ۸- پ: نظر خدام مخدوم انام ۹- س: قرب سعادت ۱۰- پ: ربنا نعمت فزد در تنقص (؟) ۱۱- پ: الملة ۱۲- پ: گسترده ۱۳- س: پاینده ۱۴- پ: بمحمد و عترته الامجاد الانجاد الی یوم المعاد آمین.

۲۰۵- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی صاحب الاعظم سلطان
وزراء العجم خواجه کمال الملة والدين الكرمانی
نورالله مرقد هما وبرد مشهدهما

(ص س پ)

بیت

ای در بقای ذات تو بسته بقای ملک

بر قامت تو دوخته دولت قبا۱ ملک

مفاتیح حل^۱ و عقد امور عالم^۲ به قبضه تصرف حضرت مخدوم اعظم،
صاحب صاحب قران، آصف سلیمان مکان، مهتد قسوا عدل
والاحسان، شیّد مبانی الامن والامان، المخصوص بعناية الملك الدیان،

بیت

آن که ذاتش^۳ دهد اجرام کواکب را نور

و آن که کلکش^۴ کند اشکال حوادث را حل^۱

کمال الحق والدين منوط و مربوط باد، و تبدد احوال گیتی و تجدد امور
جمهور به نوك خامه منشیان دیوان اعلى اعلاه الله مضبوط. والله الحمد
والمنه^۵ که آثار اجابت^۶ این دعا بر صفایح^۷ دولت و صحایف^۸ اقبال
آن حضرت لائح و لامع^۹ است، وصیت معدلت آن حضرت در اقطار
عالم سایر و شایع،

شعر

در زبان خلق افتادست ذکر خیر تو

صیت^{۱۰} عدلت چون زبان پیوسته^{۱۱} درافواه باد

هر کجا روی آورد لشکر کش اقبال تو

بالوای دولتت فتح و ظفر همراه باد

فقیر نیازمند که به سوابق اختصاص، که در باره فقراء می فرموده اند، متذرع بوده و به لواحق اختصاص مستذرع، در صبح و مساء به ذکر و ثنا و دعا و شکر الطاف و اعطاف^{۱۱} آن برگزیده برایا رطب اللسان عذب البیان بوده و از حضرت و اهب العطا یا استدامت دولت آن حضرت مسألت نموده، در این وقت خدمت مولانای اعظم، بحر الفضائل و الحکم،^{۱۲} جامع المعقول و المنقول، (حاوی الفروع و الاصول)^{۱۱} جلال الملة و الدین را متوجه آن حضرت گردانیده شد تا وظایف^{۱۳} دعا و ثنا به اقامت رساند و عذر مکرم و الطاف (ع): وان کان ممّا لایحیط بها الوصف، به ادا رساند.

زیادت مباسطت نمی نماید و بردعای مزید دولت مواظبت می نماید و می گوید^{۱۴} (ع): الدهر خادمکم و الخلق انصار. کامرانی و دولت و اقبال و جریان امور در همه حال بر نهج ارادت حضرت سالهای بسیار پاینده^{۱۵} باد، بمحمد و آله و صحبه الامجاد الانجاد (و یرحم الله عبداً قال آمینا، آمین رب العالمین.

الفقیر المشتاق حقاً محمد بن احمد الجامی^{۱۱})

۱- ص پ: من انشاء سلطان شیوخ الاسلام خواجه قطب الدین محمد المعروف

به خواجه گئی خواجه احمد السی سلطان الوزراء خواجه کمال الدین الکرمانی

۲- ص: بقای ۳- س: علم ۴- س: رایش ۵- س: گلشن

- ۶- ص پ:- ۷- ص پ: استجابت ۸- ص: صحایف ۹- پ:-
۱۰- پ: چیست ۱۱- س:- ۱۲- س: الکریم ۱۳- ص پ:
وظیفه ۱۴- س: + اللهم ۱۵- س: باقی.

۲۰۶- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه (الی صاحب الاعظم
سلطان الوزراء فی العالم) ^۱ خواجه عز الملة ^۲ والدين
ظاهر الفري بومدی (نور الله مرقد هما وبرد
مشهدهما) ^۲ *

(سبب)

هو المعز ^۲

بيت

به سوی سدره زمن مرغ طاعتی نبرد

که نامه‌ای نبرد از دعوات در منقار

به يك ساعت مصاحبت که باجناب صاحب اعظم، جامع مكارم الاخلاق
ومحاسن الشيم (ع):

وصفش نگنجد در بيان نامش نيابد در قلم، المخصوص بعناية -

المثلک الاعلم، (بر گزيده حضرت قادر، ذی الحسب الطاهر والنسب -

الظاهر) ^۲، خواجه عز الدولة والدين طاهر ^۳ (اعلی الله تعالی شأنه) ^۴ دست

داده وبه اوصاف حميده وخصال پسندیده خدمتش رسیده نه چند ان

خاطر ملتفت احوال (آن عديم المثل صاحب کمال است که

قلم شرح^۵ آن تواند گفت^۶ یازبان^۷ شرح آن تواند داد^۸
 و در مجالس و مجامع و محافل و جوامع به تذکر آن رطب اللسان عذب
 اللسان^۹ است و خواهد بود ان شاء الله المعبود^{۱۰} (ع): همه ثنای تو گویم
 به هر کجا که رسم، و از حضرت عزت استدعا نموده (ع): کاتصالی
 باشدش با مجلس عالی به کام^{۱۱}.

در این وقت که مولانای اعظم، جامع المعقول والمنقول، حاوی
 دقائق الفروع و الاصول جلال الملة والدين را (زیدت فضائله کما
 طابت ایتامه و لیلایه)^{۱۲} جهت مهماتی، که به خدمت رفع خواهد کرد،
 متوجه گردانید دعای او را از (توشه دعائی، که به حلیه صدق و صفا
 محلی است)^{۱۳} خالی نگذاشت و به حضرت سلطنت و وزراء^{۱۴} و ارکان
 دولت و اعیان حضرت نیز کتابت^{۱۵}ها^{۱۶} رفته، عنایت شامل^{۱۷} احوال او^{۱۸}
 فرمایند و مکتوب حضرت سلطنت را به عز^{۱۹} عرض رسانند و الطاف
 بی دریغ فرمایند و یقین فرمایند:

بیت

کز همه باشد به حقیقت گزیر و از تو نباشد که نداری نظیر
 چون یقین است که اهتمام تام خواهند فرمود به تأکید مصدع نشد.
 سعادت و عزت^{۲۰} لایزال^{۲۱} بالملك الوالی.

❖ نسخه طهران از کلمه «المخصوص» (سطر ۱۱) در این نامه ادامه می یابد و
 در عوض نسخه پاریس فقط بیت آغاز نامه را که در پایان ورق ۲۴۵ چپ است
 وارد و دنباله این نامه و چهارنامه بعد تا اواسط شماره ۲۱۱ از آن ساقط شده
 است. ۱- پ: الی اعقل الوزراء اکرم الوری ۲- پ: ۳- ط: ۴- ط: لا زال معظماً ۵- س: ۶- س: داد ۷- س: زمان
 ۸- س: کرد ۹- س: تعالی ۱۰- س: کارم ۱۱- س: این
 دعا ۱۲- ط: ۱۳- ط: کتابتی (نسخه اسعد افندی در این نامه

غلط و افتادگی بسیار دارد و از این رو بعید نیست که در این مورد هم «کتابتی»
نسخه طهران درست باشد و «کتابت‌ها» (خطا) ۱۴- س: شاهد ۱۵-
ط: دولت.

۲۰۷- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه اللى سلطان الوزراء اعقل
الوزراء خواجه علاء الدنيا والدين محمد نورالله
تعالى مرقد هما وبرد مشهد هما^۱

(سط)

(تاجهان هست در اوحا کم وفرمانده باش)^۲
قوافل تحيات^۳ و دعا و رواحل محمديت و ثنا عدد الرمل والحصى
بل اکثر من ان يعدي ويحصي به جناب معلّ و سدة^۴ والاي مخدوم الاعظم،
صاحب السيف والقلم، جامع اصناف^۵ المكارم بعلو^۶ الهمم، الفائز
بالقدح المعلى، اعقل الكبراء، اكبر العقلاء، (اعلم الورى)^۷، ناظم مناظم
امور جمهور المسلمين (خواجه علاء الدولة والدنيا والدين)^۸ دام علاء ووه^۹
(و زاد بقاؤه)^{۱۰} مبلّغ^{۱۱} ومهدى گرداننده مى گويد:

بيت

بقيت ملاذاً للانام باسرهم وعزك موفور ودهرك طائع
مشارب عزت (وسعادت سابق^{۱۲} و) صافى وملابس مكنت ورتبت
واسع و^{۱۳} صافى بالملك الوافى.
فقير مشتاق^{۱۴}، كه دائماً طريقة محبت و مودت ارثاً واكتساباً
ورزيده وبر ادعية صالحه واثنية فائحه مواظبت نموده، شرح اشواق،
كه باعتناق^{۱۵} آن يگانة آفاق كريم الاعراق دارد، نمى كند وشيوه «انا

و اتقیاء امتّی بر آء من التکلف» را اختیار کرده بردعای دولت و ازدیاد
حشمت حضرت کیوان مرتبت اختصار می نماید و می نماید که در این
وقت خدمت مولانای اعلم اعظم، علامّة العجم جلال الملة والدين دام
فضله را متوجه آن دیار^۲ گردانید این رقعہ مصحوب او گشت و عهد^۳
مؤاخات و عقود مصافات مجدد گردانید^۴. توقع که پیش از اتفاق
سعادت مواسلت و دولت مشافهت و مکالمت طریقهٔ مراسلت مسلوك
می دارند^۵ و به مهمّی که بدان طرف مجدداً فرستاده شده مساعی جمیله
مبذول داشته لطف می فرمایند.

زیاده ابرام نداد، دولت^۶ لا یزالی بالملك الوالی (آمین ربّ

العالمین)^۷ (الفقیرالمشتاق محمدبن احمدالجامی)^۸

- ۱- ط: ایضاً منه الیه نورالله تعالی مرقدہما وبرد مشہدہما ۲- ط:۔
۳- ط: تحیت ۴- س: سدرہ ۵- ط: انصاف ۶- ط: بمعالی
۷- ط: عزالدولة والدين ۸- ط: عزه ۹- س:۔ ۱۰- در اصل:
شامع (شایع؟) ۱۱- س: مسارق (کذا) ۱۲- س: باعشاق
۱۳- س: عنود ۱۴- ط: شد ۱۵- س: داشته ۱۶- ط: سعادت.

۳۰۸- من انشاء المولى الاعظم افضى قضاة العالم عز الملة والدين
المشهدى العدنى الرضوى فى تهنية وزارة الصاحب الاعظم
والدستور المكرم خواجه وجيه الملة والدين السمنانى
اعلى الله تعالى قدرهما ونور على فلك الامارة
بدرهما^۱

(س ط)

شعر

از نکھت این مزده جهان گشت منور

کارایش نو داد صبا صحن چمن را

و آمد خبر از روضه که در بزم ریاحین

برمسند خوبی بنشانندند^۳ سمن^۴ را

صیت این بشارت، که منشور پرنور وزارت در دیوان رحمت الهی
از عنایت^۵ شاهنشاهی به توقیع رفیع «وکان عندالله وجیهاً»^۶ موشح و
به طغرای دلگشای «وجیهاً فی الدنيا و الآخرة و من المقربین» موضح
گشت، زمانه را موجب ابتهاج و ارتیاح و ایام را واسطهٔ فوز و نجاج
شد و به میامن آن انضباط به مجاری امور متلاصق و ارتباط به مساعی
جمهور متلاحق گشت، و روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه
و جانها مسرور و شادان و دلها معمور و آبادان گردید.

شعر

زینی^۷ دگر به مجلس انجم پدید شد
 دی شب هلال عید چو بنمود کاس تو
 خوش سایه نجسته و خوش پایه بلند
 پاینده باد تا به ابد این اساس تو

زهی نیازمند که پیوسته از عمال^۸ ولایت اخلاص و مباشران شغل
 اختصاص خواهد بود. ظرایف طرایف ادعیه به رسم پیشکش وزواهر
 جواهر ائیه برسبیل نثار ایشار مجلس رفیع الدرجات کثیرالبرکات
 می کند، و اگرچه ظاهراً به حصول وصول در آن موقف همایون سعادت
 با او مساعدت نفرموده و دولت مرافقت و موافقت ننموده و لیکن
 حکایت مکارم موفور و روایت^۹ عواطف نامحصور از آن عتبه علیّه از
 مشاهیر^{۱۰} جمهور^{۱۱} به صورتی انتشار و اشتها^{۱۲} دارد که همواره به
 هوای فضای آن سده^{۱۳} سنیه، که همیشه جای التجای نیازمندان باد،
 این نیازمند را دل مجروح در سیران^{۱۴} و مرغ روح^{۱۵} در طیران است.

شعر

هرچند غارض گل سوری^{۱۵} ندیده ایم
 بویش بسی ز بساد سحر گه شنیده ایم
 خورشید را ندیده ولی دیده ایم نور
 در آرزوی دیدن آن نور دیده ایم
 ایزد متعال دولت اکتحال علی اسرع الحال و ایمن القال به غبار آن
 آستان جلال^{۱۶} میسر گرداناد بمنّه و کرمه.
 تطویل به درجه تثقیل رسید،

بیت

برخاطرت ز دور فلک هیچ غم ۱۰ مباد
 وز روزگار سایه عالیت کم مباد
 بمحمد و آلہ الامجاد (الی یوم المعاد) ۱۲
 الداعی بالابتہال عبدالوہاب العدنی

- ۱- ط: من انشاء اقصی القضاة اعلم الولاة عزالدین عبدالوہاب المشہدی الی
 اکرم الوزراء خواجہ وجیہ الدین السمنانی فی تہنیتہ وزارتہ ۲- س: چنان
 ۳- س: بنشانند ۴- س: چمن ۵- ط: عنایات ۶- در س: این
 آیہ (سورۃ احزاب ۶۹) با آیہ بعدی (سورۃ آل عمران ۴۵) ترکیب شدہ و
 عبارت میان آن دو (موشح وبہ طغرای دلگشای) از قلم کاتب افتادہ است
 ۷- س: فیضی ۸- س: اعمال ۹- ط: روایات ۱۰- س:-
 ۱۱- ط: جماہیر ۱۳- ط:- ۱۳- س: ط: سدرہ ۱۴- س:
 سینہان ۱۵- س: بوی ۱۶- ط: جاہ و جلال

۲۰۹- من انشاء العبد المحرر الي صاحب الاعظم صاحب اذبال
المجد والكرم خواجه تاج الدين احمد السنجاني بعد العتابة^۱
والتهديد بترك خطابه لاهمال الفقير الحقير في ارسال
هذا الكتاب بحضرة الوزير الكبير اعلى الله شأنه
غياث الانام ومغيث الاسلام

(س)

بيت

وجهك لا يبلى ويزداد جمده لدى واشواقى اليك كما هيها

بيت

گر زمن ياد کند ورنکند مخدوم است

محتشم را چه تفاوت که گدا محروم است

هر چند خاطر عاظم و ضمير منير خبير جناب عنبر تراب اعظم مآب
اعالى ايباب صاحب اعظم، مربي العلماء و مقوى الفضلاء فسى العجم،
ثقة الامراء والوزراء فى العالم رفع الله قدره تاجاه^۲ زمخلصان قديمى
فراغتى دارند و بر قاعده مستمرة معهوده بعد از ارسال مکتوبات کرة بعد
اخرى به سلامى و ياپيامى بل به دشنامى مخلص نوازی و حاسد گدازى^۳
نمى فرمايند و مى فرمايند که (ع): سعدى تو کيستى که دم از دوستى

زنی، اما شکر خداوند بی مانند که رهی نیازمند و مخلص مستمند (ع):
آن که چون صبح از هوا داری او دم می زند، علی الدوام در صبح و شام
بر سر روضه شیخ الاسلام ابی نصر احمد الجام علیه الرحمة من الملك -
العلامة دعای دولت دوام و فاتحه مزید احتشام و احترام آن جناب سعادت
انجام را به اخلاص تمام گفته و می گوید:

بیت

این توانی که نیاری از سعدی یاد

لیک بیرون شدن از خاطر او نتوانی

هذا باب الی حدیث الكتاب: انهای رای عالم آرای که (ع): يك ذرة
نورش آفتاب است، می گرداند که در این مدت و زمان مبادت به
موجب فرموده و اهتمام آن حضرت آصفی غیاث الاسلامی ملاذ الانامی
اعلی الله شأنه و افاض برّه و احسانه،

بیت

که گر به چرخ رسد رغبه^۴ شود طائع

و گر به دهر رسد رهبة^۵ برد فرمان

به کتابت و ترتیب و^۵ تنقیح و ترکیب کتاب^۶ فرائد غیائی مشغول بود
تابه فر دولت و یمن بخت سعادت بندگی حضرت در اوائل سرالنبی
علیه الصلوة والسلام به اتمام رسید، کتابی دید که «لم یسمح بمثله
الادوار مادار الفلک الدوار»، حالا در شکنجه مولانا علاء الدین علی مجلد
گرفتار است، می گوید يك ماه بر جلد و غلافش کار است. بیتی، که
در تاریخ کتاب و مدیح جناب وزارت مآب و کیفیات جمع ابواب کتاب
گفته شده، این است که نوشته آمد و به نظر انور عالی اثر خواهد رسید
ان شاء الله وحده العزیز. اگر به عز عرض خدام حضرت آصفی رسانند

ضمیمهٔ اعطاف گردد و هی‌مذه: بفضل خداوند ما خسرو ... الی آخره.

-
- ۱- دراصل: العانه ۲- چنین است در اصل ۳- دراصل: کرای
۴- دراصل: ببت ۵- دراصل:- ۶- در اصل: کتابه.

۲۱۰- من انشاء الملك الاعظم مالك رقاب الامم شمس الملة والدين
 محمد كرت الي صاحب اعظم سلطان سلاطين وزراء العجم
 سبحان زمان خواجه شمس الدين صاحب ديوان بعد
 استدعائه الي حضرة هلاكو خان جواباً لكتابه
 و خطابه^۲

(س ط)

بيت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آئینه تصور ماست
 چون ایام و لیالی متواتر و متوالی در آن می کوشند که هیچ آفریده به کام
 نرسد و هر آفریده^۳، که دل بر آن نهاده باشد، تغییر و تبدیل کنند پس
 سعی و جهد مفید و منجیح نیست و کوشش و کشش نافع و مریح نی^۴.
 سالها بود تا به نماز و روزه و استمداد هم و در یوزه خواست^۵ تا باز
 لقای صاحب اعظم، دستور اعدل اکرم مبارک القدم^۶ و میمون القلم^۷
 (مستخدم ارباب العلم والعلم)^۸ شمس الملة والدين بیند و غمهای دیرینه
 باز چینند. امّا

شعر

با دشمن من چو دوست بسیار نشست
 با دوست نشایدم دگر بار نشست

پرهیزم از آن عسل کہ بازهر آمیخت

بگریزم از آن مگس کہ برمار نشست

از عنفوان جوانی وریعان شباب و کامرانی، چنان کہ دانی، بنیان اتحاد و اساس مودت و وداد بین الجانبین مؤکد و بنیاد یگانگی مرصوص و از سموم^۹ بیگانگی مصون و محروس بوده و روی به قبله حق آورده، و از آن جانب هر دو روز^{۱۰} مکتوبی صادر و حادث می گردد^{۱۱} کہ داعی را داعی^۴ به خلاصت کفتار و اشرار فجّار، علیهم لعائن الله تتری الی دارالقرار، می شود، (ع): از تو نپسندم کہ چنین بپسندی. اما از راه عقول سلیمه و ازهان مستقیمه.

شعر

آن به کہ خردمند کناری گیرد یا گوشه قلعه وحصاری گیرد
می می خورد و لب بتان می بوسد تا عالم شوریده قراری گیرد
در این چند روز فرزند امجد محمد می رسد، آنچه اصوب و به صواب
اقرب باز نماید قلمی خواهد شد، ان شاء الله وحده العزیز

بیت

(قلمی لوکان یسدری المی لبکا من طول شوقی قلمی)^۴

۱- س: گورخان ۲- ط: من انشاء ... شمس الدین کرت الی سلطان
وزراء الزمان خواجه ... هلاکوخان ۳- س: هرگاه که آفریده
۴- س: - ۵- س: خواسته ۶- ط: المقدم ۷- ط: المقدم
۸- ط: - ۹- س: رسوم ۱۰- ط: هرروز ۱۱- ط: گردد و
می گردد.

٢١١- من انشاء المولى الاعظم قدوة فصحاء العجم حسان الملة
والدين عبدالله الكوسوى الى صاحب الاعظم الاعلم
والمرتضى المكرم خلاصة العلماء في العالم ركن الملة
والدين نور الله مرقد هما وبرد مشهدهما ويصف
المدرسة الرفيعة التي بناها لاجله^٢

(سريط)

موقف مقدس مطهر وميقات حج اكبر اعنى عتبة سيادت جناب
وسدة سعادت مآب مولانا الاعظم (المرتضى الافخم)^٣، سلطان سلاطين
نقباء والسادات، بنيان اساطين كعبة المكارم والسعادات، مقتدى صنابير
الحاج والحرمين، سلالة افلاذ الاكباد من اولاد رسول الثقلين، قهرمان
نواصي السلطنة، مرزبان افاصي المملكة، حارس اقاليم العدل والانصاف،
سالك مسالك^٤ الانتقام والاسعاف، مجهز انصار الاسلام، مطرز اعطاف
الانعام^٥، حامى حوزة معالى الامور، حافظ بيضة رياسة الجمهور،

شعر

توئى كه ازغرف اشكوى طارم عرش

نزول يافت به ايوان جدّ تو تنزيل

حداي قافله صيت راه تو تورية

صداي سلسله كاروان تو انجيل

ز سر طویله اصطبل تومیبت براق

ز فوج غاشبه داران موکتب^۶ جبریل

ز فرّ تو شده تا انفلاق آب کلیم

زیمن تو شده برد و^۷ سلام نار خلیل

رکن الحق والدين، نظام الاسلام^۸ والمسلمين، مولی نتائج سید المرسلین،
ناظم مصالح الخاقین، جامع شتات الثقلین اعزّ الله انصار دولته (وضاعف
جلال حشمته)^۹، مهبط آیات بینات ملک ومصعد کلمات تامات نازل از
بام فلک باد. ربقة آن حاکم^{۱۰} مطاع را رقبه گردن کشان نرم و ازصیت
مکارم اخلاق و محاسن اشفاق چهارسوی جهت فلک گرم، معتکف
زاویه دعای نبوی شعار، و متجلس صومعه ثنا ومدحت عالی خدمت
مصطفوی دنثار^{۱۱}، گوشه نشین حدیقه انس جان سپاری، آستانه دار حظیره
قدس روان گذاری (ع): آن که از دیرگاه کعبه اوست،

شعر

بنی زهراء من غرّ فحول^{۱۱} نفضلهم^{۱۲} علی کل البرایا

فهذا دین آبائی لعمری ومن بعدی لابناء^{۱۳} الوصایا

از میان دل و جان «جعل اللیل والنهار خلفه»،

بیت

(به روز درس ثنای تو می کند تعلیق

به شب وظیفه مدح تو می کند تکرار)^{۱۴}

بیت

فلالیل الا بالدعاء متمسک ولایوم الا بالثناء متیمن

اعنی بنده کمتر، که طرازنده دیوان اهل البیت و قصیده اطراء دیوان
سیادت را شاه بیت است، نافه های عبودیتی، که تو بر توی آن بوی

اخلاص دهد، در آن حضرت می گشاید و اصداف بندگی به غرر درر
 هواخواهی^{۱۵} می شکافد و اوراق آن مکارم اخلاق من الفلق الی الغسق
 به سرانگشت نحرصیت می گرداند و دفاتر آن لطف جلی و کرم غریزی
 (ع): من غرة الصباح الی طرۃ^{۱۶} الرّواح در محافل افاضل عن اخرها
 برملاء می خواند، چه امروز ذکر احدوثة جمیل وصیت لسان صدق
 و دبدبۀ آوازه کوس آن بزرگی از دروازه هفت^{۱۴} کانه اقالیم بیرون
 رفته، و غلغله آن مهابت فضیلت^۳ و ابهت ایالت^۲ از بسیط صحن مسدّس
 به محیط سقف مقرنس افلاک رسیده،

بیت

(جائی است کله گوشۀ قدرش که فلک

گر درنگرد کله بیفتد ز سرش)^۲

آینده و رونده صبا و شمال خبر گیران آن حس شمایل و وفور فضایل اند،
 مسافران شب و روز حمّالان اعباء و ائفال بیّاع خانه نام نیک اندوزی
 و ذکر فیروزی آن جناب اند، قوافل اقطار جهان^{۱۷} و کاروان سالاران اقصی
 قیروان قطار هفتۀ ایام را مهار^{۱۸} کرده (ع): بارها بر بارها و پشته ها بر
 پشته ها^{۱۹}، جهت انتشار آن صیت و اشتهار آن آوازه در اقصی مطالع
 و مغارب ندا در جهان می دهند که:

بیت

از برای خلق عالم قاصدان صبح و شام

ارمغانی می برند از صیت او تا مصر و شام

(هان پیاموزید ای جویندگان آب و جاه

رسم و آئین بزرگی ذکر ناموس کرام)^۳

هان در آموزید ای ورزندگان نام و ننگ

از سپهر جاه و رفعت رکن دین ابن^{۱۴} نظام
سلسله این نوع سخن بی انقطاع گشت^{۲۰}، یعنی شب رفت و حدیث ما
به آخر رسید، اما به کرم عمیم که «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، معذور
فرمایند که (ع): پیل را هندوستان یاد آمده است. ذکر مفاخر و مناقب
و مکارم و مآثر آن خاندان جلالت حدث عن البحر،

بیت

دلَم را عاشقی^{۲۱} فرمود و من بروفق فرمائش
در افتادم به دریائی کسه پیدا نیست پایانش
عنان فلم باز گیرم که میدان سخن از فراخی عرصه مجال نمیدهد.

این بنده مدتی است تا برفرجه دريچه غیب و منظر عالم لاریب
نشسته و در پس زانوی فکر منظر مراقبات^{۲۲} تباشیر صبح دولتی است
که لطیفه‌ای از تحف و ارادات که متضمن ادراك تقبیل حواشی مسند
سیادت باشد، در کنار او نهد و سالها در مطبخ دماغ دیک این سودا پخته،

بیت

هم بر سر عهد اولین است غمت هم خوابه روز و اسپین است غمت
و دست آرزو اسطراب^{۲۳} تیر^{۱۴} این مراد در شست رصد کیوان طالع
نهاد تا از دریچه ارتفاع آفتاب حصول این امنیت بشارت دهد^{۲۴}، تا این
زمان که چشم خفته بخت شکفته در دیاجیر^{۲۵} بی طالعی در خواب آشفته
وبه اضغاث و احلام تغییرات روزگار و انقلاب احوال لیل و نهار گرفتار
بود، هنگام تباشیر صبح نجح بیدار شد و دماغ طالع شوریده، که از
بی ضبطی مختل و منخبط بود، باهوش آمد و افاقت یافت و از آن حضرت
مثالی در تصریف^{۲۶} رای این بنده و تصمیم عزیمت حرکت بر توجه به

خطة فاخترة بزد صادر گشت،

بیت

فقلت له اهلاً وسهلاً ومرحباً بخير مثال عن جنابك صادر

بیت

این که می بینم به بیداری است یارب یا به خواب

(خوبستن رادر چنین نعمت پس از چندین عذاب)^{۱۴}

بیت

منبئی^{۲۷} که منهی اسرار عالم غیب است

خبردهی^{۲۸} که ملهم اخبار علم لاریب^{۲۹} است

گفت «ذلك ما كنتا نبغ فارتما علی آثارهما»^{۳۰}، (ع): آنچه از خدای
خواستہ بودم به من رسید، عزیمت را اصلاً و رأساً تصمیم مستحکم
باید گردانید و از عقده فسخ و نسخ بیرون آورد. اما به حکم «ابتغوا الیه
الوسيلة» سرا در این قصه پایمردی باید کرد و به موجب «اذا ناجیتم
الرسول فقدتموا بین یدی نجویکم صدقة»^۳ مایه دست آویزی به کار
شود، اگر^۲

بیت

لاخیل عندك تهدیها ولامال فلیسعد^{۳۱} النطق ان لم یسعد الحال

شعر

دستت نمی رسد ز تکلف به خدمتی

(الا به گنج خسانه اشعار و منشآت)^{۱۴}

گر هست در خزینه صنعت دفينه ای

از بهر کی نهاده ای آن را؟ تعال و هات

بنابر این قضیه طبع در امتزاز و نشاط آمد و قریحه منقبض را انبساط

هرچه تمامتر روی نمود و این رساله چون وحی صادق بر زبان قلم، که گوئی حیّ ناطق است، روان شده املاء یافت، مؤید توفیق آسمانی بشارت داد^{۳۲}: «واذیرفع ابراهیم القواعد من البیت»، و ملهم تأیید ربانی آوازه «انّ اول بیت وضع للناس للذی ببکّته» در خیبات خفافین و عظمت مشرقین افکند که مؤسس تدبیر سرای^{۳۳} اعلی به اشارت مهندس تقدیر عالم بالا جهت مدرّس تقریر و تکریر علم والا به فرط حداقت و مهارت در قیاس هندسه اساس مدرسه‌ای نهاد تا اساتذّه مرشد باتلامذّه مستعد در مسند تدریس آن، که باب بیت‌المعمور است، لباب کتاب مسطور و اوراق رقّ منشور را مذاکره فرمایند و حشاشه^{۳۴} و رمق فضل را، که در زمانه مدرّس^{۳۵} آثار و مظموس اخبار گشته، «قد انقضت ایّامها و ناحت علیها اصداها و همائمها^{۳۶}» سعی فرمایند. ولاغر و چه چون مدارس مطرح مسند مجالسه مذاکرات علمی و مناقشات و مباحثات و عطارحات دینی است و علق^{۳۷} نفیس علم شریف، که میراث حضرت نبوت [است] و طبقة علمای امت که امناء ملت اند به حکم «العلماء ورثة الانبیاء»، صاحب وراثت صفة رسالت را مناسب^{۳۸} این باشد که مخیّم اصحاب وحی و تنزیل «وقرّآناً فرقناه لتقرّأه علی الناس علی مکّث»، که انوار مصباح آن از مشکوة نبوت مقتبس است، و محفل ارباب تفسیر و تأویل، که غرر درر مستطاب معالی ایشان مستخرج از اصداغ الفاظ حضرت رسالت رسان «بلتغ ما انزل الیک» است، موضعی باشد و تصرف در آن میراث که «انسی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» جایی رود که قرّة العین رسول و فلذة کبدة البتول اشارت فرمایند، تامیان این در فرقه آسمان نبوت و دو قوم^{۳۹} حجر حجرة رسالت اعنی کتاب الله و میان عترت طاهره فترت را مدخل نیابند و این را از آن فرقت و نفرت

نیفتد، تا چشم جهانیان از یک طرف به مطالعه غره هما یون قره العین -
 المصطفی و فلذة كبدة المرتضى که «اذهبت^{۴۰} عنهم الرجس» روشن و
 مزین گردد و دل و جان امت ناجیه از دیگر طرف به استماع تقریر مسائل
 علمی علیم و خبیر شود. قدتم^{۴۱} سیاق النثر و نبدأ بنظم مرتب علیه مصدق
 لما بین یدیه .

قصیده

- ۱ مقرر است که سعی کسی بود مشکور
 در این سرای فریب و مقام لهو و غرور
- ۲ که مطرح نظر و مرتقی همت اوست
 بر اقتنای ثنوبات اخروی مقصور
- ۳ هر آن که طالب احراز این فضیلت شد
 همیشه موقع^{۴۱} اعمال او بود مبرور
- ۴ علی الخصوص کسی کالتفات خاطر او
 در این قضیه گراید به معظمت امور
- ۵ هم از فضائل نفس است قسم او اوفی
 هم از سعادت کلی است حظ او موفور
- ۶ چو مرتضی صنا دید مجتبی الاعظم
 که بر کمال جبلی است طینتش موقور
- ۷ پنجاه فرقه طاهما و زمرة یاسین
 ملاذ و مرجع سادات وزبده جمهور
- ۸ سلیل^{۴۲} صاحب معراج و سوره والنجم
 که ناطق است به اطراء جد او والطور

- ۹ بیگانه سرور آفاق رکن ملت ۴۳ ودین
- که هست دور فلک بر مراد او محصور
- ۱۰ خدیو دست امامت شکوه مطرح جباه
- زهی عمامه تو رشک افسر فغفور
- ۱۱ زهی وجود تو مطلوب از آفرینش خلق
- خهی بقای تو مقصود از امتداد دهور
- ۱۲ کسی که عادت این پیر زال سفله شناخت
- به ترهات فریش کجا شود مفرور
- ۱۳ علاقه ۴۴ نظر از تن فرو گشای که هست
- سراچه ۴۵ دلت ارواح قدس را منظور
- ۱۴ تو خود به روی در آورده ای معجن و محن
- و گرنه نیست مقام تو جز سرای ۴۶ سرور
- ۱۵ نشسته بر سر گنجی در این خراب آباد
- کلید گنج به دست تو و توئی گنجور
- ۱۶ مراد تو به تو نزدیک تر ز تست و لیک
- از این حکایت خود را همی نشانی دور
- ۱۷ مکن مطاوعت نفس دون که حیف بود
- که در مصاطب ۴۷ شیطان ملک بود مزدور
- ۱۸ کرانه کن ز نعیم ۴۸ جهان که زشت ۴۹ آید
- که طعمه سازد عنقای مغرب از عصفور
- ۱۹ تو در شبانگه عمری خراب از آن ترسم
- که بامداد قیامت سرت بود مخمور

- ۲۰ زصوب مجلس عالی اشارت علیا^{۵۰}
- به وضع طرح بنای رفیع یافت صدور
نه مدرسه است بگویم چنین مقام شریف
- ۲۱ کجا نشیمن عنقا و کلبه زنبور
- ۲۲ کنون که می شود اطلال ربع دین مدروس^{۵۱}
- کنون که^{۵۲} می شود آثار علم حق مهجور
- ۲۳ خراب می شود اطلال کشور دانش
- زبس تخلل ارکان و انهدام امور
- ۲۴ چو رای اشرف عالی کزو کند خورشید
- بر اوج قبه چرخ اقتباس خلعت نور
- ۲۵ بدید دست تعدی فرقه جهال
- که روز علم فکنند در شب دیجور
- ۲۶ برای رونق آب رخ مسلمانی
- به گرد بیضه دین در کشید حفظش سور
- ۲۷ زهی بلند پناهی که قصرهای بهشت^{۵۳}
- ز رفعت تو شدستند معترف به قصور
- ۲۸ برید قاضی صدرششم سپهر^{۱۴} که هست
- به علم و فضل در اقطار آسمان مشهور
- ۲۹ پیام داد سوی منشی دوم دیوان
- که از جماعت اصحاب بادوسه مذکور
- ۳۰ عزیمت است که حاضر شوم به حلقه درس
- توقع است به خدمت موافقت به حضور^{۵۴}

- ۳۱ جواب داد که سمعاً و طاعة حکم تراست
همیشه آمر من بادی و منت مأمور
- ۳۲ در او شکوه مدرس میان مسند درس
چنان بود که کلیم الله و معارج طور
- ۳۳ نوای پردهٔ طلاّب^{۵۵} علم در تکرار
چنان که نغمهٔ داود در ادای زبور
- ۳۴ خدایگانا بعد از مشیت یزدان
به اهتمام تو این بقعه شد چنین معمور
- ۳۵ اگر به عمر جز این خود ذخیره^{۵۶} ننهادهی
برو که سعی تو افتاد اندر این مشکور
- ۳۶ و رای این چه که^{۱۴} تاریخ نیک نامی تو
همیشه ماند بر^{۵۷} اوراق آسمان مسطور
- ۳۷ زمانه تا نشود طی سجد دور فلک
ز ذکر خیر تو خواند صحایف منشور
- ۳۸ ز شرم جود تو زر آب گشت تا کردی
به آب زر همه دیوار بام او معمور
- ۳۹ اگر چه ز حمت حضرت همی شود سطری
به عرض می رسد^{۵۸} از حال این دل رنجور
- ۴۰ شد از توزع قلب و تسقّم خاطر
دلّم ضعیف و تنم ناتوان و طبع نفور
- ۴۱ به نظم و نثر اگر چند ذواللسانیم
به صد زبان متشکیم^{۵۹} از سپهر^{۶۰} غرور

- ۴۲ منم که در طبقات افاضل دوران
مراسم منصب فصل الخطاب بر^{۱۴} جمهور
- ۴۳ ز عشق ناطقه من درون پرده غیب
مخدرات معانی کنند هتک^{۶۱} ستور
- ۴۴ چو ارغنون بنوازد صریر خامه من
زدست زهره زدهشت دراو فتد طنبور
- ۴۵ از آن به حضرت آورده ام سخن که نبرد
مگر به نزد سلیمان کسی زبان طیور
- ۴۶ همیشه تا نبود آیت و فسا منسوخ
هماره^{۶۲} تا که بود رایت بقا منصور
- ۴۷ فنای دشمن جباه تو باد بی مهلت
بقای دولت تو متصل به نفخه صور
- ۴۸ ز ذیل حشمت و از جباه و رفعت دایم
بریده دست زوال و شکسته پای فتور
- بحرمة الحسن و اخه و امّه و اویه و جدّه و بنیه^{۶۳} و صحابه و ذویه و صلّی الله
علیهم اجمعین لایتم مدائح اهل البيت ولو جئنا بمثله بل بامثاله مددا
بیت
تو فرض کن که چو سوسن همه زبان کردم
کجا ز عهده تقریر آن شوم آزاد؟
کلی عزیمت دل و همگی نیت خاطر منطوی است بر آن که اگر آن
جناب (سیادت مسآب وزارت ایاب)^{۶۴} سرقبول در جنباند «فلن ابرح
الارض».

بیت

تاجام اجل در ندهد ساقی عمر (دست من و دامن تو تا باقی عمر)^{۶۵}
و اگر عنان از صوب حال در نیچانند،

بیت

زین سپس دست ما و دامن دوست بعد از این گوش ما و حلقه یار
من بعد خود را به طالع سعد برفترک جنیبت آن خدمت بندد و باصبا به^{۶۶}
ذریاء بقا مانده بر خاک آستان نبوی ریزد تا^{۶۷} روز حشر هم از آنجا بر خیزد
که «وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارةً اخرى»

بیت

هم بر سر کوی تو بمیرم که در اصل

خاکم ز سر کوی تو برداشته اند

و اگر طول اهداء^{۶۸} ایشان عمر را طول باشد، و ذلك فضل الله، صفحات
در و دیوار روزگار و اوراق لیل و نهار به نقوش تصاویر دعا و ثنا و اشکال
و تمائیل مدحت و اطرای حضرت رسالت به کلمات مرتب و الفساط
مهدب^{۶۹} و عبارات بلند و استعارات ارجمند و الفاظ مرشح و معانی
منفح و منظومات ممتلح و منشورات متروح^{۷۰} مزین^{۷۱} به آیات بینات
مستعذب^{۷۲} به آیات^{۷۳} و اشعار عجم و عرب بدان وجه که «فامشوا فی
مناکبها»،

بیت

فسار مسیر الشمس فی کلّ بلدة

و هبّ هبوب الريح فی البرّ و البحر

بدان نسق که لطیف طبعان^{۷۴} روزگار «من کلّ حدب ینسلون»، (ع):
همچون بر آب شیرین غوغای کاروانی، و ظریف^{۷۵} پیشگان ادوار «من

بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً» و «المشرب العذب كثير الزحام» یعنی (ع): سر کوی ماهرویان همه ساله فتنه باشد، بر آن ازدحام نمایند و در آن تنافس کنند.

بیت

همچو گل در بهار و مل در جام می برندش ز لطف دست به دست
متوقع از جمع امثال و فوج^{۶۴} افاضل چنین که^{۶۶} این تصدیع دراز
دامن را شایستگی آن دانند که به نظر عالی اثر ایشان مشرف گردد آستین
عفو و اغماض پوشانند و غور و نجد آن را به گام تانی و تثبت پیموده و
به قدم تفکر و تدبر بسوده به نظر رضا ملحوظ و از عین السخط محفوظ^{۶۷}
ظهر الباطن گردانند بعد از آن که در سر آیت «و کایین من آیه (فی السموات
و الارض)^{۶۸} یمرون علیها وهم عنها معرضون» توغل و تغمر^{۶۹} فرمایند
حاصل این معنی^{۶۴} را که منبئ^{۸۰} است از فحوای:

شعر

هر که بر شعر من نظر فکند^{۸۱} آن براسب سخن سوار یهاست
گو بزرگی کن و میازار آن کاندرا آن زیر خرده کاریهاست
کار بند شود و در مداحض خلل و مزالق زلل^{۸۲} اگر پای^{۸۳} سخن از سمت
صواب به مدحض سهو و غلط انحراف یافته باشد قضیه لطف و کرم
معمول داشته اصلاح فرمایند، و بنده را صنیع^{۸۴} خدمت و رهین^{۸۵} منت
دانند. یاد^{۱۴} استعجال^{۸۶} که در آتش خانه کانون^{۸۷} دل بنده دمیده بودند
خدای آن حضرت به حکم «فانتها لظی نزاعة للشوی» حرمت طامت
را بسوخت و دود^{۸۸} بی قراری از تابخانه^{۸۹} دل به روزن دماغ بیرون رفت،

بیت

در حال زخویشتن برجستم پیغام تو می دادو کمر می بستم

نیم استعدادی طالب علمانه و تهیه^{۹۰} ریزه‌های باحفظانه^{۹۱} يك دو روز مانع شد و دارنده نعل عجلت در آتش و خار اضطراب در مضجع و مفرش داشت، ان شاء الله العزيز بر عقب (ان عزیز باتمیز)^{۹۲} حذ و النعل بالنعل فلق الحرام مرخی الزمام متوجه شود، (بعد از آن (ع): به هر چه حکم رود نافذ است فرمانت،

بیت

اگر به^{۹۳} مدرسه خواهی به فرق سر کنم خدمت

و اگر به^{۹۴} دیر نشینی من آن فراش رهبانم^{۹۴}

طال الكلام و غال^{۹۴} الابرام. و اطالة التصديع يستوجب التفريع، اما آیت «لتفد البحر قبل ان تنفد» شفیع^{۹۵} و عذر خواه ارست.

بیت

اللیل مضی و ما انتهت قصتنا ما الذنب لنا حدیثا طاب و طال

ایام و ایالی بل سنین و شهور آن مفاخر و معالی از عقد^{۹۶} خناصر حصر و ضبط ضمایر حفظ و استقصا^{۹۷} بیرون باد بمحمد و آله^{۹۷} الامجاد و الانجاد .

* نسخه پاریس که چندنامه اخیر از آن افتاده بود بابیت ۲۲ قصیده موجود در این نامه (ورق ۲۴۶ الف) ادامه می یابد ۱- س: الموالی ۲- ط: من انشاء مولانا حسام الدین عبدالله الكوسوئی الی الموالی الاظم المرقتی المکرم سلطان وزراء المعجم رکن الملة والسدين ويصف المدرسة الرفیعة التي استهان من خالص ماله ووجه حلاله ۳- ط: ۴- س: سائس مما لك ۵- س: الانام ۶- س: مرکبت ۷- س: بردل ۸- ط: + والدولة ۹- س: حکم ۱۰- ط: دیار ۱۱- ط: حجول ۱۲- س: بفضلهم ۱۳- س: لاساهی ۱۴- س: ۱۵- ط: به در غرد دولت خواهی ۱۶- س: بکرة ۱۷- س: جنان

- ۱۸- س: نثار ۱۹- س: پشته برپشته ۲۰- س: است ۲۱- ط: عاشق شدن ۲۲- س: مراقبت ۲۳- س: اصطربلاب ۲۴- س: دهند ۲۵- س: دیارحر ۲۶- س: تصرف ۲۷- ط: نبی ۲۸- ط: خرد ۲۹- ط: عالم ربیب ۳۰- ط فقط، کلمة نبیخ را دارد ۳۱- س: فلیقل ۳۲- ط: مؤید آسمانی توفیق داد ۳۳- س: رای ۳۴- س: ح-اس ۳۵- س: مدرس ۳۶- س: خوانا نیست؛ ط: سماها ۳۷- س: علم ۳۸- س: وامنأ مناصب مناسب ۳۹- س: قوام ۴۰- ط: اذهب الله ۴۱- س: موقوف ۴۲- س: سبید ۴۳- ط: دولت ۴۴- ط: علاوه ۴۵- س: دولت ۴۶- ط: سریر ۴۷- س: مصاحب ۴۸- س: نسیم ۴۹- س: شب ۵۰- س: عالیہ ۵۱- پ: ط: روشن ۵۲- پ: از این که ۵۳- س: قضا نبشت ۵۴- پ: محصور ۵۵- س: گوی برده ز طلاب ۵۶- س: فرخنده ۵۷- س: برسر ۵۸- س: می رساند ۵۹- س: می کنم ۶۰- س: سر ۶۱- پ: مشک ۶۲- س: همواره ۶۳- پ: ط: نبیه النبیہ ۶۴- پ: ط: ۶۵- پ: ۶۶- س: و باد؛ ط: سبابہ ۶۷- س: تاچو ۶۸- س: اسعداد؛ پ: امتداد ۶۹- پ: معذب ۷۰- پ: ط: مستروح ۷۱- س: شمر ۷۲- س: + ومصیب ۷۳- س: آیات ۷۴- س: لطیف جهان طبعان ۷۵- س: ظریف تر ۷۶- پ: ط: آن که ۷۷- س: پ: محظوظ ۷۸- س: پ: ط: ۷۹- پ: ط: تعمق ۸۰- پ: نهی ۸۱- س: کند ۸۲- س: دل؛ پ: زمل ۸۳- س: بادپای ۸۴- س: منبع ۸۵- س: زمین ۸۶- س: استجلال ۸۷- س: کافور ۸۸- س: دودلی و ۸۹- س: آن خانه ۹۰- س: سعه؛ پ: تهنیہ ۹۱- پ: باحضانه ۹۲- پ: ط: او ۹۳- در (تصحیح از نگارنده است) ۹۴- پ: عال؛ ط: عادل ۹۵- س: باروی کار آورده شفیع... ۹۶- س: عقل ۹۷- س: عمرته

۲۱۲- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفة في تهنية وزارت الصاحب
الاعظم سلطان وزراء العجم غياث الدنيا و الدين محمد
(بن رشيد)^۱ نور الله تعالى مرقد هما و برد مشهد هما^۲

(سپت)

«و عدالله الذين آمنوا [منكم و عملوا الصالحات] ليستخلفنهم
في الارض كما استخلف الذين من قبلهم».

بعد از آن كه قوة ناطقه، كه طوطی شكرشكن قمطره دهبان
است^۳ به دست افتتاح بحمدالله (رب العالمين^۱)، كه هادی السبل است،
می شكند و برقع از چهره مخدرات بنات فكر به سرانگشت مشاطه
درود بر سيد المرسلين، كه خاتم الرسل است، بر می افكنند در مساق
این تشبيب و سياق این تركيب مشرع نكته تهنيت و محرر^۴ اطراء^۵ و
مدحت، كه مقصد اعلى و غایت قصوى است^۶، نص كلام مجيد، كه
«تنزيل من حكيم حميد» است، اعنى نفثة روح الامين، كه طاوس ملايك
و ناموس سبع ارايك^۷ است^۱، می آغازد و سحر هاروت در شعر
ناسوت می پردازد:

قصیده

۱ از جناب سلطنت بخش «قل اللهم» باز

شد ز «توتى الملك» تشریف وزارت را طراز

- ۲ منشی^۸ دیوان حکم مالک الملکیتش
- می کشد^۹ طغرای عزت بر مثال اعتزاز
- ۳ نوبت این مملکت را کوس محمودی زدند
- زانکه ملک آراسته است امروز چون حسن ایاز
- ۴ اصطکاک این بشارت در حدود خاقین
- قاف تا قاف ممالک این نوید دل نواز
- ۵ ملک راشد روح بخش و فتنه راشد جان گداز
- ظلم راشد خانه^{۱۰} سوز و عدل راشد چاره^{۱۱} ساز
- ۶ صبح گاهی می شنیدم کز بشارت در نهان
- آسمان در گشوش دولت گفت این معنی به راز
- ۷ کز حریم مرغزار جاه موروئی اگر
- مدتی شیر^{۱۲} عرین منقبت کرد احتراز
- ۸ در خرامید این زمان با یال و برز شیر نر
- سوی بیشه و از تبختر عطفش^{۱۳} اندر اهتزاز
- ۹ هم به جوی سلطنت آب وزارت شد روان
- ور چه چندی بود از مجری خویش افتاده باز
- ۱۰ مملک گفت الحمد لله الذی عن فضله
- استقر الامر فی مشواه غب الاحتجاجاز
- ۱۱ تابه دستوری شه دردست دستور است نیست
- این وزارت را دگر از سلطنتها امتیاز^{۱۴}
- ۱۲ صاحب دوران غیاث دولت و دین و ملل
- آن که جودش^{۱۵} محو کرد از ران حاجت داغ آرز

- ۱۳ فیض قدسیات انفس عقل فعال ملك
آن^{۱۶} دعایش فرض بر طور خلایق چون نماز
- ۱۴ آن^{۱۷} نظیرش در طبیعت از امور مستحیل
وان^{۱۸} خلافش در شریعت از قبیل لاجمواز^{۱۹}
- ۱۵ آن که تا در مسند دست وزارت فر او
ملك سلطان السلاطین راست از تو کار ساز
- ۱۶ تخت^{۲۰} را گفت از ترفع پایه برتر نشین
تاج را گفت از سر افزای سوی عیوق تاز^{۲۱}
- ۱۷ (تا لوای خسروی در هزت آید^{۲۲} رقص را
کوس^{۲۳} را گفت از نوای خسروانی نغمه ساز)^{۲۴}
- ۱۸ تا همای آسا لوای این وزارت گاه عدل^{۲۴}
بیضه آفاق را در زیر بال آورد باز
- ۱۹ می کند در دشت آهو بچه اندر کام شیر
می نهد در کسوه تیهو آشیان در چشم باز
- ۲۰ يك قدم در خطه ملك قدر نهد قضا
تا که نستاند ز دیوانش اجازت را جواز
- ۲۱ بخت با اقبال گفتا در لباس التماس
از جنابش یا غیاث المستعین مسی طراز
- ۲۲ تا دهد بر باد بخشش آشکارا جود او
از ضمیر خاک بیرون افکند راز رکاز
- ۲۳ شمع روم روز همچون شمع موم شب شود^{۲۵}
گر نه از رای تو باشد اقتباسش در گداز

- ۲۴ ور عطیت را به توقیعت روان گردد برات
 خط بیزاری نویسد^{۲۶} بسی نیازی را نیاز
- ۲۵ دوستان گردشمنت را مرگ خواهند از خدای
 بنده می گوید مبادش مرگ بل^{۲۷} عمر دراز
- ۲۶ باد از قهر تو چون عصفور در چنگال چرخ^{۲۸}
 باد از خشم تو چون دینار در دندان گاز^{۲۹}
- (جهان و جهانیان را) تجدید عهد جهانیانی و نظریه^{۳۰} دیباچه شیوه
 هیبت^{۳۱} صاحب قرانی^{۳۲}، فیض عطیت^{۳۳} آسمانی، صورت عاطفت
 رحمانی، آصف اعظم، صاحب اعلم، حارس البرایا، سائس^{۳۴} الرعايا،
 صاحب الزمان، مهدی الدوران، مشید ارکان دولة السماء، مؤسس بنیان^{۳۵}
 العزّة القعساء، كهف الخافقين، غوث المشرقین، غیث الدنیا و الدین،
 ملاذ الاسلام و المسلمین، عضد^{۳۶} اعظم السلاطین، ناصر الملة^{۳۷} الزاهره،
 معین الدولة الباهرة، حافظ بیضة السلطنة، حامی حوزة الملكة رفع الله
 تعالی لواء مناقبه الغراء الی^{۳۸} قمة العیوق و كواكب^{۳۹} الزهراء در
 مستقر عزّ و جلالت موروث عظامی و مرکز نقطه رفعت و اقبال مكتسب
 عصامی فرخنده و مبارك، و تصدی تیسیر (اسباب معدلت و تقویم)
 اسباب نصف و مرحمت آن حضرت را توفیق حق سبحانه و تعالی به
 حرمت «لذی بیکة مبارکاً» رافع قصه دعا و ناشر مدحت و اطراء
 طالب علمی پیر ضعیف است^۱ بسا جمعی عیال و اطفال^{۴۰} که دست
 دوران^{۴۱} زمان^{۴۲} او را از مطموره کرمان، که حفرة شقاوت و حرمان
 است، از عاج کرده و اخراج نموده و با معموره یزدش راهنمون بوده
 و مسافت پیموده^{۴۳}، الحق آن خطه به یمن اهتمام آن خانواده دولت
 صفت «بلدة طيبة و ربّ غفور» گرفته، الحق از امارات و علامات آن

بیت

ان آثارنا تدلّ علینا^{۴۳} فانظروا بعدنا الی الآثار

از در و دیوار معهد^{۴۴} امن و مقصد خیر مشاهد و مابین است، به حکم
اشارت حضرت^{۴۵}

بیت

که گر به چرخ رسد رغبه^{۴۶} شود طائع

و گر به دهر رسد رهبة^{۴۷} برد فرمان

عصا و رکوه در آن صفا^{۴۸} و مروءه مروت و فتوت فرود افکند، و هذا
من برکة البرامکة.

هذه جمعی از طلبه علم بل از طبقه اشراف آغاز مذاکره و
مباحثه و مناظره و مجادله کرده اند،

شعر

بقعه‌ای کائنات خیر آن شهید اعظم است

راستی را نزهت آبادی فسیح و خرم است

و این زمان از یمن فرط اهتمام آصفی

جای درس « علم الانسان ما لایعلم » است

خلد الله دولته الباقی، قدس الله مهجة الماضی.

میان خیرات^۱ و مبررات و برکات و ایادی اصطناعات شامل

احوال جناب حضرت باد و روح پاک آن سعید شهید در فرادیس قدس
به ادراک لذات مشاهد^{۴۹} اخروی شاد بالنبی و آله الامجاد الانجاد.

۱- س: - ۲- پ ط: ایضاً من نتایج انفاسه الشریفه الی سلطان الوزراء

خواجه غیاث الدین محمد بن رشید فی تهنیة وزارته ۳- س: که طوطی

است قمطره دهانست؛ پ: ... دهان بسته ۴- پ ط: تحریر میحث و

- تشخیص مطلب ۵- س پ: اطرار ۶- س: از ۷- س:
- عرائك ۸- پ: منهی ۹- ط: می کند ۱۰- س: چاره
- ۱۱- س: کار ۱۲- پ: شیل ۱۳- س: سوی پیشه ور پنجه
- غضنفر ... ۱۴- س: این وزارت را ز دیگر سان امتیاز ۱۵- پ:
- بودش ۱۶- س: از ۱۷- س: از ۱۸- س: و از
- ۱۹- س: لاجورد (روی کلمه را در نسخه خط زده و به جای آن در حاشیه
- نوشته اند: از قبیل اعتزاز) ۲۰- پ: بخت ۲۱- س: تاجرا گفت
- از نوای خسروانی نغمه ساز ۲۲- پ: اندر؛ ط: آمد ۲۳- پ:
- گوش ۲۴- پ: ... وزارت پای بوس ۲۵- س: همچون موم
- شب باری شود؛ پ: شوم (بجای: شود) ۲۶- س: نویسا ۲۷- س:
- بر، پ: بی ۲۸- پ: چرخ ۲۹- پ: بالنبی و عترته وصحابته
- ۳۰- س: طریه؛ پ: تطرید ۳۱- پ: جهانبانی؛ ط: جهاهیت (?)
- ۳۲- پ: ۳۳- پ: عظمت ۳۴- س: من ۳۵- پ: جنان
- ۳۶- س: معتضد ۳۷- س: الملة و الدین ۳۸- س: مستقر الی
- ۳۹- س: کواکبه ۴۰- س: انهال ۴۱- س: روان
- ۵۲- پ: نموده ۴۳- س: علامات و آثار فانرل علینا ۴۴- س:
- معد ۴۵- س: عزوجل ۴۶- پ: مشاهدات.

۲۱۳- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الوزراء
نورالله تعالی مرقد هما و برد مشهد هما

(بط)

ختامه مسک

بیت

هر چند به آخر است ذکرش فهرست مفاخر است ذکرش
اشارت عالی به تقدیم نویدی صادر گشته بود و بشارت اعلی به تحقیق
امیدی فرموده منببی از ان معنی که همایون مرکب همای آسا و فرخنده
کو کبه گردون سای مولانا السائس الاعلی، الوالی الارفع الاسمی،
وارث المناصب الاصفیه فی المملکه السلیمانیه، مالک اعنة الحكومة فی
السلطنة الخانیه، علامة اعظم السوالة فی عظمت المشرقین، مستعبد
صنادید القضاة فی جبهات الخافقین، الطود الاشم و البحر الخضم،

بیت

حارس دولت، حافظ ملت، سائس امت، حامی ملکیت
سَد سکندر، والی سرور، حاکم داور، زبده آدم
ضاعف الله بسطة ملکه و احرزها فی حوزة ملکه، تجشم نموده نزول
خواهند فرمود. الحق در این عطیه کبری «ذهب عن ابراهیم الرّوع و

جاءته البشری». بنده را ارتجالاً^۱ در خاطر فائز گذشت که:

بیت

بر این مژده گرجان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
لا ادری بأیّهما اسرّ بفتح خیبرام بقدوم جعفر

بیت

روزی مگر که طوطی^۲ جانم بر لب

بر بوی پسته آمد و بر شکر اوفتاد

انشاء الله فی احسن الحال و ایمن الفال این امید مقرر و محقق و این بنده
به ادراک آن دولت مشرف و مؤفق گردد بحق من لانبی بعده.

۲۱۴- ايضاً من نتائج انفاسه الشريفه في استيصال اهالي كرمان و
رفع الحاجة الي سلطان وزراء الزمان فخر الدولة و الدين
احمد^۱ نورالله مرقد هما (و برد مشهد هما)^۲

(سب ط)

ديوانيان حضرت سلطان وزراء زمان (اعلى الله شأنه الى انقضاء
الدوران)^۳ چون قفل درج اين درج بگشايند و به دست عرض مهر
طبله اين حجله بردارند در فرصتي كه همايون ضمير انور را از غبار
ملالت صافى يابند و گوشه خاطر اشرف از وسمت سامت خالي باشد
اين عبوديت را به تدريج در مجالس مختلفه به عز عرض رسانند و
از القاء آن بر مسامع عليه دفعه واحده احتراز نمايند، چه مطاوى آن
بسر حكاييت ممل مشتمل و فحاوى آن از سر تا قدم اوقار درد دل را
محتمل^۴ است و سميع مبارك به حكم آن كه (ع) : لطيف زود پذيرد
تغيير احوال، از اصغاي آن در يك مجلس ابتي (و ضمير منير راتاني)^۵
تواند بود، هر چند

بيت

مطلع حسب حال بنده دعاست وز دعا طبع را ملال نخاست^۵
لايسام الانسان من دعاء الخير، اما از تطويل به ثقيل كشيده است، به

سمع رضا و شرف قبول^۶ موصول باد.

شعر

- ۱ هر دعائی که در صوامع قدس
- هر ثنائی که در مجامع^۷ انس
- ۲ هست ورد مقربان فلک
- هست تسبیح قدسیان ملک
- ۳ هر چه اندر سرادق گردون
- هست از لطف^۸ امر کن فیکون
- ۴ هر چه از فیض عقلی و نفسی
- هست و اصل به جنی و انسی
- ۵ نفعه‌های^۹ ریاض^{۱۰} فردوسی
- مستعار از حظایر^{۱۱} قدسی
- ۶ یمن تعویذ شهر جبریل
- گوهر تاج فوق میکائیل
- ۷ نورفائض ز ساق^{۱۲} عرش مجید
- تحفه شاخسار طلع نضید
- ۸ پرتو شمع جمع علیین
- قَرّ پر خاص^{۱۳} بال روح امین
- ۹ میوه شاخ طوبی و سدره
- فال سعد عطارد و زهره
- ۱۰ نزل قدوسیان^{۱۴} روحانی
- هدیه واردات رحمانی

- ۱۱ حضرت خواجه را مهیّا بساد
آستانش بدان مهتّا بساد
- ۱۲ آن کز ۱۴ القاب ملک آرایش
مملکت راست زیب و آرایش
- ۱۳ فخردین آن که دست مقدرتش
بر فلک برد پای مقخرتش^{۱۵}
- ۱۴ کرده دست سعادت او حلّ
عقدۀ نحسی از جبین زحل
- ۱۵ طالع سعد او از این تاریخ
بزداید شامت از^۲ مریخ
- ۱۶ رایش از ماه را دهد مایه^{۱۶}
پیش خورشید تفکنند^{۱۷} سایه
- ۱۷ چرخ والی اساس عالی طاق
مرتفع طارم بلند رواق
- ۱۸ تا نگردد قواعدهش مختل
تا بماند معاهدش مفجّل
- ۱۹ باد با گرد^{۱۸} خیمۀ ممدود
بسته اطناب دولتت معقود^{۱۹}
- ۲۰ طالعت را فلک گرفته رصد
کرده هیلاج^{۲۰} عمر تو به ابد^{۲۱}
- ۲۱ غایتش انقضای غرۀ دهر
آخرش انعدام عروۀ عصر^{۲۲}

- ۲۲ در گهت را فلك دعا کرده
سر خصمت ز تن جدا کرده
- ۲۳ بر سر خصم شد^{۲۴} بریده کلام
مقطع نيك يافت شعر حسام
- ۲۴ باد فرخنده مقدم این ماه
بر تو و بر حواشی درگاه
- ملهم تأیید ربانی و منهی تسدید آسمانی ابواب توفیق افاضت^{۲۵} عدل۔
پروری و سلوك منهج داد گستری بر همایون رای حاکم علی الاطلاق،
والی به استحقاق، مدبر امور المملکة، مهتد قوانین السلطنة،

شعر

- ۱ مقصد اقصی، خواجه اعلی
آصف اعدل، صاحب اعظم
- ۲ کمال افضل، فاضل اکمل
عالم اعدل، عادل اعلم
- ۳ صورت حشمت، معنی رفعت
عنصر رحمت، پیکر دولت
- ۴ حاصل دوران، زبده اکوان
حاکم ابدان، قده عالم
- ۵ ذات مقدس، عقل مشخص
علم ملخص، روح مطهر
- ۶ نفس مجترد، فضل مکتف
نور منزّه، لطف مجسم
- فخر الدولة والدين، تاج الامراء^{۲۶} و عضد السلاطين مد الله تعالى في

عمره مدداً و جعل بینه و بین الحوادث سدّاً گشاده داراد تا^۲ امتثال مثال^۲
«فاحکم بین الناس بالحق»، که به طغرای «ان الله یأمر بالعدل والاحسان» موشح
است، فرموده از مضیق «کلتکم راع و کلتکم مسؤول عن رعیت» تفسی^{۲۷}
نموده باشد، و رقبه طاعت رعیت در ربقه طواغیت احکام باد تا ار تسام^{۲۸} منشور
«واطیعوا اولی^{۲۹} الامر منکم»، که به تویح «واطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر» مرشح است، به جای آورده در مقسام «لا یجدوا^{۳۱} فی
انفسهم حرجاً ممّا قضیت» ثابت قدم باشد. آن نور بصیرت، که از
مشعل^{۳۲} قبه قدسی بخشی و از لمعات برق الهامات درخشی است به
حاق^{۳۳} وسط جهانبانی رسیده و بر نقطه دایره صواب اندیشی و دوربینی
اطلاع یافته که «المؤمن ینظر بنور الله^{۳۴}» (بحرمة النبی و عترته الطاهرین)^۳
چون ناولك آن عزما صائبه، که از شست «وما رمیت اذ رمیت ولكن الله
رمى» گشاده است، به هدف حصول اغراض کلیات مهام طبقات ایام
پیوسته است و تیقظ^{۳۵} آن حزم ثاقب، که نایب مناب آراء اولوا العزم
است، راه طوارق هو ان^{۳۶} و شوارح بوائق دوران را به سدّ «فانفذوا
لاتنفذون الا بسطان» بر عقاریب طغیان بسته، و ثبات آن عزیمت^{۳۷} علی
فطرة^{۳۸} الرسل بر جاده قویم «وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لاتتبعوا
السبل» راسی و راسخ وهم و نیات به مرققات «او سلماً فی السماء» به
اوج «معارج علیها یظهرون^{۳۹}» سامی و شامخ خلیل وار که «ان ابراهیم
لحلیم او آه» و یعقوب وار که «انما اشکوا بثی و حزنی الی الله» علی
محمد و علیهما السلام.

نفثه المصدوری خامه جامه سیاه پوشیده و قصه بر سرنی خامه
کرده تادر آن حضرت کسوت کاغذ برسینه چاک^{۴۰} زند و معروض گرداند
اگر به حکم قضیه «استماع کلام الملهوف صدقه» شرف اصغاء ارزانی

افتد «ذلك ما كنا نبغ».

بیت

سوزی که مرا ز درد او حاصل شد

دل داند و من دانم و من دانم و دل
 حال کرمان و کرمانیان، که «ضرب الله مثلاً قرية كانت آمنه مطمئنة»
 یأتیها رزقها رغداً من كل مكان» صفت آن بود، گذشت که «وید لناهم
 بجنّتیهم جنّتیمن ذواتی اکل خمط وائل وشیئی من سدرقلیل»، بیای ۴۲
 استفاضت «اذا قها الله لباس الجوع والخوف» در اقصای صیاصی طوف
 کرد و به قدم اشتهار در بلاد و امصار «جاسوا خلال الدیار» و به واسطه
 غلاء غله علاء علیه ۴۳ «فكلا» ۴۴ اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه
 حاصباً ومنهم من اخذته الصيحة و منهم من خسفنا به الأرض» صورت
 حال همگنان گشت ۴۶، یعنی اصحاب نعمت و نعمت و مال ۲ متوسط الحال ۴۷
 شدند، و آنان که متوسط حال بودند به درویشی رسیدند، و درویش
 دل ریش به استیصال و احتیاج پیوست، و مستأصل دریای فقر و مسکنت
 مستهلك گشته به ابتلای جلای وطن و خلای مسکن گرفتار گشتند، و آن
 طایفه که در کربت غربت و محنت فرقت «فمنهم من قضی نجبه و منهم
 من ینتظر»، و علی التخصیص حال طلبه علم، که این بنده است منهم فی
 شیئی، صورت حال انکس گرفت،

بیت

خواجه ما خود در این شمارنه ایم در دو گیتی به هیچ کار نه ایم
 محقر اداری «لم یکن شیئاً مذکوراً» دو سال گذشت ۴۸ که واصل نشد
 و مقرر اوقاف، که اقل من القلیل بود «ع»: از هر دو نام ماند چو سیمرخ
 و کیمیا، لاجرم در این مدت

بیت

بنده آن سرخ ریش مظلوم است

که از این^۳ هر دو وجه محروم است

اگر لطف حضرت اسلام پناهی بروفق سنت الهی که «ان الله یحیی الارض بعد موتها» اموات ادرار، که رمیم ورفات گشته است^{۴۹}، احیاء فرمایند و اشارت در ایصال وظیفه اوقاف، که بنده حجت و سجد^۱ واقفه، تممدها الله بغفرانه، در دست دارد^۲ و هیچ آفریده غیر او بدین وسیله متمسک نیست، صادر شود آن معنی در صحیفه حسنات اعمال و ابقای ذکر جمیل در جریده آمسال هر آینه مثبت گردد، و غرس نهال وجود بنده، که پانزده ساله^{۵۰} مربوب نعمت دودمان و پرورده و بر آورده^۱ مصطنع آن خانواده سروری است، ترشیح فرموده شود. بنده جز سابقه خدمتی، که چندین عام به وظایف قیام بدان اهتمام^{۵۱} نموده است، در آن حضرت وسیلتی ندارد. بحمد الله تعالی که آثار مساعی جمیله بر روی روزگار چنان باقی است که به تبدیل احوال و تغییر مساه و سال از صحیفه ادوار و جریده اعصار محو نشود، (ع): بتغیر الدنیا ولایتغیر،

بیت

گویند مگو سعدی چندین سخن عشقش

می گویم و بعد از من گویند به دورانها^{۵۲}

امروز در بسیط غربا وساحت سراچه دنیا افاضل جهان و اماثل زمان^{۵۳} رسایل مخدوم زاده، که از نصاب فضائل نفسانی و کمالات انسانی ممتع است و جنبش از وصمت امکان مبارات اقران «و قلیل ماهم» و معرفت مجازات اخوان و ماینبعی له مرفح و ممنع، به سواد حدقه^{۵۴} ناظره^{۵۵} بر بیاض حدیقه باصره می گمارند و نتایج آن ابرار افکار را

فروتر از معجزه و برتر از سحر می‌دارند و باهر یکی از صدر نشینان محافل بلاغت در محاوره این بیت است.

بیت

مرا اگر تو ندانی عطاردم داند
که من کی ام ز سر کلک من چه کار آید
در قسم نظم اشعار در صد آن است که

بیت

چو زهره وقت صبح از افق بسازد چنگ
به شعر دلکش او تیر می‌کند آهنگ
والحق بنده این معنی را بر حسب تصور خود^۳ جبل متین بل جبل الوتین
سایر ذرایع می‌داند. اگر درباره بنده^۳ خود، که پانزده سال رضیع آن
حضرت و ربیب آن نعمت است، توقع فضل و عنایتی دارد، که علاوه
انعامات و اصطناعات سالف و تتمه کرامات سابق باشد، این را چه توان
گفت؟ (ع): ما را بر آستان تو بس حق خدمت^{۵۶} است. امسال غره ماه
رجب، که بر حضرت آصفی همایون باد، موسم اطلاق وظیفه بود،

بیت

(هر سال مرا وظیفه‌ای بود ز وقف

امسال وظیفه چیست؟ چونم یابی؟)^۱

و چون حال مشقت مشاهده افتاده است خوف و استفسار خلق به واسطه
تلون اسعار زیادت است^{۵۷}، اگر اشارت عالیه نافذ گردد که بی‌تسویف
و توقیف محقر^{۵۸} وظیفه متعلقان بنده اطلاق یابد آن خدمت را ترویج
این میرت^۳ منتج^{۵۹} حصول مآرب دو جهانی و وصول به مطالب و مقاصد
نیل‌امانی باشد، «وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله».

بیت

اذا المرء في تقديم خیر لغيره لیسعی صار ایضاً للمثوبه واحد
 وحقیقت استفاضت^{۶۰} این حق بر مصب استحقاق دری در کوی «الدال»
 علی الخیر کفاعله» دارد و توقیر ابن عارفه^{۶۱} راه به دیه^{۶۲} «ادخال السرور
 فی قلب المؤمن یوازی عمل^{۶۳} الثقلین» می کشد.

شعر

اذا ما كنت تنفق مال غیر بامر منه فی وجه یطیب
 له^{۶۴} القدح المعلى من ثواب الذى^{۶۵} قدمته ولك الرقیب

شعر

آن را که یسار است یمین او باش
 او جیب بود تو آستین او باش
 ز اقران زمانه تو قرین او باش
 در خاتم خیرات^{۶۶} نگین او باش
 والحق وضع سنت الهی بر مقتضای «خلق لكم ما فی الارض» چنین رفته
 است که حق جلّ جلاله وعمّ نواله به هر که علم^{۶۷} داده است هر چه
 در عالم است بدو داده است، امامقابله الجمع بالجمع^{۶۸} یقتضی انقسام^{۶۹}
 الآحاد بالآحاد، (یعنی «فی کلّ فلك یسبحون»)^{۷۰}

شعر

بها ما شئت من دین و دینی و جبران بافواق المعانی
 فمفتون بآیات المثانی^{۷۰} ومشعوف بریات^{۷۱} المعانی
 ومصطنع بتلخیص المعانی ومطلع علی تلخیص عانی^{۷۲}
 «ولهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون»، (ع): آن کند آهنگری این
 درزی آن برزیگری^{۷۳}، و بر موجب این معنی قضیه ارباب دول با اصحاب

فضل و هنرچنان اتفاق افتاده است که:

شعر

اصبحت قد خلقت لها اخلاقکم من منحة و تفضل و سخاء
 و غدوت قد فطرت لكم الفاظنا من مدحة رأفت^{۷۴} و حسن ثناء
 فيفسد ناذاکم رفاغ معيشة و ينيلکم هذا خلود دعاء
 فتعيش^{۷۵} في جدواک اربع عيشة و يدوم من مدحی امد^{۷۶} بقاء
 ديوان «نحن قسمنا» بروجوه مختلف و اسباب نامؤتلف اطلاق کرده اند

شعر

احيلت على الخلق ارزاقنا و فرق^{۷۷} في العاش^{۷۸} اسبابها
 فمن غرس عثمان رماننا^{۷۹} و من كرم عمران اعنابها
 فان اطلق القيد من رجلها سيلحق بالكل اربابها

بیت

چون خرقة درویش ز برجیده هر کوی

چون لقمه زنبیل ز دريوزه هر در

(زیاده چه نویسد، ظلال عنایت مخلص باد بالنبی وآله الامجاد)^۱

- ۱- پ: ط:- ۲- ط:- ۳- س:- ۴- س: اوبار در دل محتمل؛
 پ: اوقار در دل را محتمل ۵- س پ: ط: نخواست ۶- س: رضا
 وسمع قبول ۷- س: محاسن ۸- س: تحفهای ۹- س: رضای
 ۱۰- س: ط: حضایر؛ پ: صغایر ۱۱- پ: ط: فایض رسان ۱۲- پ: ط:
 پرخاش ۱۳- س: قدسیان ۱۴- پ: که ۱۵- س: مفاخرتش
 ۱۶- س: پ: پایه ۱۷- س: بفکند ۱۸- س: باکرد؛ پ: ط: باد باکرد
 ۱۹- س: مغفور ۲۰- س: چنداسحه (کذا) ۲۱- پ: ط: تابه ابد
 ۲۲- س: پ: عروه ۲۳- پ: ط: دهر ۲۴- پ: شه ۲۵- س:
 رفاهیت ۲۶- پ: ط: الاسلام ۲۷- س: بعضی؛ پ: تفضی

- ۲۸- س: نام از قام (کذا) ۲۹- پ ط: اولوا ۳۰- س پ ط:
 اولوا ۳۱- س پ ط: تجدوا ۳۲- س: مصقله ۳۳- س پ ط:
 محاف ۳۴- پ ط: الرب ۳۵- س: سقص(?)؛ پ: سر نقطه
 ۳۶- س: هوا ۳۷- پ: جریمت ۳۸- س: فترة ۳۹- س پ ط:
 ينظرون ۴۰- س پ: نحاك ۴۱- س پ ط: كانت قرية ۴۲- س پ ط:
 بنای ۴۳- س: بواسطه علاء علا (کذا) ۴۴- س: وکل؛ پ ط: فکل
 ۴۵- س پ ط: ارسل ۴۶- س: گذشت ۴۷- س: متوسط درحال
 ۴۸- پ ط: شد گذشت ۴۹- س: شده ۵۰- س: سال ۵۱- پ ط:
 ایستادگی ۵۲- پ ط: بدستانها بدورانها ۵۳- پ: زبان
 ۵۴- س: وحده؛ پ: صدقه ۵۵- س: ناضره؛ ط: وناظره ۵۶- پ:
 نعمت ۵۷- س: بواسطه زیادتی اسعار است ۵۸- س: مهر
 ۵۹- س:؛ ط: مفتح ۶۰- پ: استعانت ۶۱- س: عارف
 ۶۲- پ: بدید ۶۳- پ: عجل ۶۴- س: و ۶۵- پ ط:
 لذی ۶۶- س: خیر تو ۶۷- پ ط: عالم ۶۸- س: بالجمع؛
 پ: ۶۹- س: الامام (کذا) ۷۰- س: المبانی ۷۱- س:
 برایات ۷۲- س: غانی ۷۳- س: بود مکری (کذا)
 ۷۴- س: راقب ۷۵- پ ط: فنعید ۷۶- پ ط: امة ۷۷- س: فرش؛
 پ ط: قرق ۷۸- پ: العاشق ۷۹- س پ: زماننا.

۲۱۵- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرت العالیة الآصفیه
فی الاستیذان والاستعطاف کرة بعد اخری وثانیه بعد
اولی بالتماس تلامذة الاشراف وموالی الاطراف^۱

(سربط)

قال الله تعالى «لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا ما استجابوا لکم»^۲

شعر

- ۱ یارب چرا امید دل من وفانشد
مقصود بر نیامد و حاجت روانشد؟
- ۲ از آسمان عطیه کبری همی رسید
مارا از آن عطیه نصیبی چرا نشد؟
- ۳ خورشید نور فیض بر آفاق می فکند
یک ذره بنده خانه منور چرا نشد؟^۴
- ۴ رفتم سحره^۵ و غوطه زدم در بحار طبع^۶
طالع نگر که هیچ امیدم وفا نشد
- ۵ سلطان در خزینه^۷ بخشش گشاده بود
زان جمله یک قراضه نصیب گدا نشد^۸
- ۶ رفتم بر طبیب^۹ ندانم که^۴ تا چرا
این درد مستعد قبول دوا^{۱۰} نشد

- ۷ ای سروری که از سم رخشت به خاصیت
گرد از حضيض روی زمین برهوانشد
- ۸ کان در دماغ^{۱۱} چرخ برین غالبه نگشت
وان در دو چشم اخترومه توتیا نشد^{۱۲}
- ۹ با آفتاب روی تو کسی بود کآفتاب
چون ذره در هوای تلاشی هبسا نشد؟
- ۱۰ با آسمان قدر تو کی بود کآسمان
پهلوی نسود و همچو زمین زیرها نشد؟
- ۱۱ در هر غرض که تمشیت تیغ بر کشید
از جمعیه کفایت سوئی خطا نشد
- ۱۲ ای آصفی که قامت گردون سرفراز
الآ^{۱۳} ز بهر خدمت خاصیت دوتا نشد
- ۱۳ بی یاد حضرت تو وفود دعای من
سوی جناب بارگه کبریا نشد
- ۱۴ بیک دعای بنده^{۱۴} سوی آسمان نرفت
کالقب عالی تو دلیل دعا نشد
- ۱۵ از یمن یاد خدمت تو در شبان تار
«والشمس» را که خواند شبش^{۱۴} «والضحی» نشد؟
- ۱۶ در من یزید رسته بازار دولت
کانجا سخن متاع فضایل روا نشد
- ۱۷ از طالع است این که اگر چند سحر بود
بک جو بضاعت سخنم بر بها نشد

- ۱۸ چون آصفی تو ملک سلیمان عهد را
هدهد چه موجب است که سوی سبا نشد؟
- ۱۹ جای تو باد اوج ثریا که جای خصم
الا که قعر ۱۵ حفرة تحت الثرى نشد
- ۲۰ گردورم از جناب هوادار حضرت تم ۱۶
ذره ز ۴ آفتاب به دوری جدا نشد
- چون يك نوبت در قضیه نفثة المصدور اقدام بر اطالت ۱۷ نموده و
اعمال ادخال السرور نا کرده ابرام ملالت افزوده است و خود را هدف ناوک
تیر «وللکرام من التطویل تصدیع» گردانیده و علف تیغ بلارک ۱۸ «جواب
الاحمق سکوت ۱۹» کرده آیت ۲۰ «صموت ۲۱ کالحوت» بر خواند و مهر
«امسک بین ۲۱ قلبک» بر درج ناطقه نهاد تا ۲۲ از تصدیع جناب خدم
حضرت رسالت مآب سیادت جناب (وزارت انتساب) ۲۳ مولانا الاعظم،
المرتضی الافخم، معنی المعانی، المستودع اصناف حسب ۲۴
الشریف بالدرر ۲۵ الفخر المعاصی، المشحون اخلاف نسبة ۲۶
الصمیم من ۴ درر الغرر العظامی، المعنون صحائف القابه
بمناقب نقباء السادات والمفذلک ۲۷ خطابه فی محاسبات
جرايد السعادات، مهبط واردات القدسیه فی مصالح المملكة،
المختص بالهامات ۲۸ العرشیه فی مناجح السلطنة، مطرز اعطاف
الخالع فی تفویض المناصب، مفروز اعطاف الخلیع فی تقلید
المراتب، شمس الحق والملة ۴ والسدين، (شهاب الاسلام
والمسلمین) ۲۹، ابر فیض ۳۰ کرم، (بحر فیاض نعم) ۲۹، مفتاح
مغالبیق بست ۳۱ وگشاد، مصباح دیا جیر گفت و نهاد، فروغ
آفتاب ملک «هل اتی»، شوکت فارس «لافتی»، نقش مهر نبوت،

نگین خاتم رسالت، عرق عریق^{۳۲} علو نسیب، شاخ وریق
 سموحسب، کلید در شهرستان «علی بابا^{۳۳}»، جگر گوشه
 ابوتراب، اعلى الله قباب مناقبه الی قمة الجوزاء و کوکبة^{۳۴}
 الزهراء،

اجتناب نماید و دامن آن اوقات شریفه، که به تهیه^{۳۵} اسباب ملک و ملت
 و تمشیت اصحاب دین و دولت مستغرق است، از شوائب غبار مزخرفات و
 وصمت ملابست آثار خرافات صیانت واجب دانسته احتراز کند.
 جمعی موالی زید ارتقاء هم فی مدارج^{۳۶} المعالی^{۳۷} به زبان تحریض به
 تصریح و تعریض فرمودند:

بیت

اعد ذکر نعمان لنان ان ذکره هو المسک ما کررته يتضوع^{۳۸}
 یعنی «ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون»^{۳۹}.

بیت

يك بار نوشتیم و نفرمود ترحم

تا بو^{۴۰} که کند رحم^۴ دگر بار نوشتیم

و به ارتکاب این محذور و عدم اجتناب از این محذور مؤاخذ و معاتب
 مباد، «والله رؤف بالعباد». (ع): عفو این روز را^{۴۱} به کار آید، «لو
 لا المعاصی لضاعت^{۴۲} رحمة الله». (ع): از بزرگان عفو باشد و از فرودستان^{۴۳}
 گناه، عرض صورت این احوال چون دیوانیان حضرت را از مطاوی^{۴۴}
 قصه اول مطمح نظر شد به تکرار «فاقص القصص» تکرار نمی نماید^{۴۵}
 اگر خریطه دار حافظه، که لوح محفوظ کائنات است، قص این احوال
 (ونص^{۴۶} این اقوال)^{۴۷} از طی جریده عمل التفات در خلوت گاه مطالعه
 عرض فرمایند تا وکیل در آن عنایت دامن التفات رعایتی به حال شوریدگان

مطارح^{۴۸} غربت و آوارگان مشارع و مسارح^{۴۹} کربت باز زنند، «ذلك ما کتائبغ».

بیت

بنده غریب شهرتست ای تو غریب در^۴ جهان
از تو غریب کی^۴ بود^{۵۰} رسم غریب پروری
«اللیل مضی وما انتهت قصتنا».

بیت

چون زلف یارقصه^{۵۱} من بس دراز بود
بر کم زهیچ چون دهننت اختصار رفت^{۵۱}

-
- ۱- پ ط: ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الوزراء فی الشکوی عن
ضعف طالعه ۲- س ط: ان؛ پ:- ۳- س: لهم ۴- س:- ۵- ط:
بیحر ۶- پ ط: درمخاطره ۷- پ ط: خزانه ۸- س: ارزان
راحله یک قراضه نصیب مانشد ۹- س: حکیم ۱۰- س: دعا
۱۱- ط: دباغ ۱۲- س: و ان در دورچشم اخترتوتیا نشد ۱۳- س: من
۱۴- س: که ۱۵- س: فقره ۱۶- س: خدمت ۱۷- پ:
اطالب ۱۸- س: تدارک ۱۹- س: بالسکوت ۲۰- پ: است
۲۱- س: صورت ۲۲- س پ:- ۲۳- پ ط:- ۲۴- پ: حسب
۲۵- س: بالدار ۲۶- پ:- ۲۷- س: معدک ۲۸- س:
بالالهامات؛ پ: الالهامات ۲۹- پ ط:- ۳۰- پ ط: فیاض
۳۱- س: بسط ۳۲- پ: غرق غریق ۳۳- پ: باب ۳۴- پ ط:
کواکبه ۳۵- پ ط: تهینه ۳۶- س: معارج ۳۷- پ:
معانی ۳۸- ط: يتضو ۳۹- س پ ط: ولقد وصینا الیهم...
۴۰- س: یاد تو ۴۱- س: عفوت این روزگار ۴۲- ط: تضاعت
۴۳- س: دوستان ۴۴- س: مطامی ۴۵- پ: می نماید ۴۶- پ:
نقص ۴۷- ط:- ۴۸- پ: مطارع ۴۹- س: آوارگان
شارع مشارع ۵۰- س: نبود ۵۱- س: کرد.

۲۱۶- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیة الآصفیه
جواباً لکتابه الشریف و خطابه المنیف^۱

(سپط)

مغرس احکام آسمانی و مؤسس تأیید توفیق رحمانی اعنی
موقف خطاب^۲ حضرت رسالت ابهت^۳ و سده وزارت شکوه عظمت،
المولی الاعظم والمرتضی الاعلم، آصف سلیمان مرتبت،
روشن روان نوشین^۴ روان^۴ معدلت، خلاصه خاندان رسالت،
نقاوه دودمان جلالت، آفتاب آسمان فیروزی، آسمان آفتاب
بهروزی^۵، مهتد بساط عدل وانصاف، مشید قسطاط اکرام
والطاف اعلی الله تعالی شأنه وافاض علی العالمین^۶ برّه و
احسانه

مطاف ملایک مصعد اعلی و مصاف جنود سکن سبغ ارائک عالم بالا
باد، و آراء علیه در استقامت امور و استنابت^۷ جمهور به تلقین قدسیات^۸
نفوس و ملکیات عقول ملقن و ملهم، ارکان کاخ مملکت به اسادت^۹
مهندسان اشارت مشید و محکم، افلاک و انجم در کارخانه آن تدبیرات
صائب از جمله حمله^۹ پیشکاران^{۱۰} قضا و قدر، در تفویض مناصب
اشغال و تقلید مراتب اعمال از زمرة سدنة^{۱۱} دست قدرت، در اعانت
مظلوم و اغاثت^{۱۲} محروم^{۱۳} به موجب «و نریدان نمن علی التّٰذین استضعفوا»

مطلق رای و رویت، در تدارك حال ضعفاء رعیت و عجزه^{۱۴} بریت مؤید و موفق باشد، (ع): باشد^۶ که در آن میان یکی من باشم.

بنده کمینه و دولت خواه دیرینه در دارالضرب عبودیت نقد صره^{۱۵} اخلاص را به اخلاص آورده سکه^{۱۵} عرض می‌نهد و در کارخانه خدمت آستین کسوت دعای^{۱۵} دولت به کتابه علم صدق می‌طرازد و در آن وقت که اهل دل سر حقه^{۱۶} راز گشایند^{۱۶}

بیت

در نیم شبان که درد دلها گویند

مصدوقه^{۱۷} حال خویش آنجا گویند^{۱۷}

اطراد امور بر ایا و اتساق قضایای رعایا در ضمن حسن کفالت آن اهتمام و حصن حصین ایالت آن حسن قیام به ضراعت و^{۱۸} مسألت شتی و تتری^{۱۸} کرّه بعد اخیری از درگاه قیومیت^{۱۹} و بارگاه صمدیت درمی‌خواهد.

شعر

یارب پناه دولت و دینش تو کرده‌ای

در صدر ملك دست نشینش تو کرده‌ای

مهر نبوتش که به میراث یافته است

در دین و شرع نقش نگینش تو کرده‌ای

از وصمت زوال نگه‌دار دولتش

یارب چنان مکن که چنینش تو کرده‌ای

عطیه انعام، که بر مطیه رام اکرام تحفه آن را در محفه کرم و لطف

گستری ارزانی فرمودند، (به من رسید چو صحت به قالب بیمار)^{۲۰}؛ شربت

آن کأس، که از شراب خانه «ویسقون من رحیق مختوم^{۲۰}» چاشنی داشت،

نوشید و خلعت آن لباس، که به طراز ثياب سندس^{۲۱} و استبرق معلّم

بود، پوشید و الحق (ع): عقل از مستی آن جام سراندازی کرد، و آستین^{۲۲} افشانند.

بیت

شربت بکأس الحب فی المهد شربة^{۲۳}

حلاوتها حتی القيامة فی حلقی^{۲۳}

زبان طوطی وار شکر قمطره^{۲۴} شکر را شکستن گرفت و طاوس کردار در جلوه خرامیدن آمد.

بیت

همین می کن که جاویدان مدد بادا ز توفیقت

که هرگز کس پشیمانی ندیدست از نکو کاری

هرچند فرط احتیاج و کمال اضطرار او به زبان توقع فریاد

می کند «لینفق ذوسعة من سعته»،

بیت

دخلم^{۲۵} تمام ده که مسرا وجه خرج^{۲۶} نیست

عمرم دراز کن که مسرا برگ مرگ نیست

اما زبان «لئن شکرتم» به ضمان «لازید نکم» برخاست^{۲۷} که کمال

مرحمت و وفور^۲ عاطفت آن جناب در همایون مثال عالی به غمزه چشم

التفات و کرشمه ابروی عنایت فرموده بودند و بشارت داده که «وعد-

کم الله مغانم کثیره تأخذونها فجعلکم هذه»، یعنی:

بیت

اول الفیث کان ینسکب کان اثرها نتیجة سحر است

وبدین نوید پر امید بیت

چشم ما گشت روشن و دل شاد که دلت شاد و چشم روشن باد

بیت

وصان الله عن عين الكمال

وقاه الله من عشر الليالي

بالنبي وعترته و صحابته^{۲۸}

- ۱- پ ط: ایضاً من نتائج انفاسه الشريفه الى واحد من الصواحب العظام والوزراء
الكرام ۲- پ ط: ۳- پ: است ۴- پ: ۵- س: ۶- س: ۷- ط: استیابت ۸- س: قدسیان
۹- پ: حملة عمله ۱۰- س: پیشه کاران ۱۱- س: + خادمان
۱۲- س: اعانت ۱۳- پ ط: مرحوم ۱۴- س: عجوزه ۱۵- س:
عالی ۱۶- س پ: گشاید ۱۷- س: + (میان دو مصراع بالا) که
آن زمان نبود در ره دعا پرده ۱۸- س: + وشفاعه ۱۹- س پ:
قومیت ۲۰- پ ط: مخدوم ۲۱- پ ط: + خضر ۲۲- پ ط:
آستینها ۲۳- س: الحلق ۲۴- س: قطره ۲۵- س: حکم
۲۶- ط: طرح ۲۷- پ ط: برخواست ۲۸- پ: بالنبي وآله وعترته

۲۱۷- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم
عماد الملة والدين خواجه عبدالله الكرمانی*

(س)

شعر

ای مرا روح و راحت دل	روح ثانی عماد ملت و دین
آنچه دارم ز شوق تو حاصل	به هزار [ان] زبان نشاید گفت
منهدم من ز هرم لایعقل	گشت دور از تو خانهٔ عقلم
خجلام از تو [و] عظیم خجلم	ورپی آن که زنده ام بی تو
راستی حالتی است بس مشکل	دوری از روی ^۲ عالم آرایت ^۳
از [غم و] ذکر و فکر تو غافل	حاش الله که بوده ام ^۴ یکدم
هست جان هم عنانت هر منزل	هست دل در رکاب تو همه جا
نشود در وفات مهر گسل	تاتن از جان وفات نگسلدم
خط پیوند ^۶ و نامه را مگسل	گر توانی تو نیز از بنده

سبب^۲ آن که روزگار دراز و مدت دیر و دراز بود تا از جناب کنعان
معالی^۸ بدین بیت^۹ حوالی^{۱۰} بشیر خبری و سفیر اثری از آن یوسف
مصر کامرانی به مشتاقان بادیهٔ فراق نمی رسید و نسیم ملاطفت از آن دیار
نمی وزید یعنی از منبت (؟) تذکار^{۱۱} آن تذکره^{۱۲} ابرار، جامع انواع
الالطاف و الاحسان، حسان البیان^{۱۳}، سبحان الزمان، سلطان الوزراء و

اشرفهم، نقاوة العظماء و الطفهم، ملك مالك الفضل و الاقبال رزقه [الله]
 جميع المطالب و الآمال نسيم صباي و صبای و فايي براي مسموم مسموم
 فراق و مخمور نوایر اشواق نوزیده^{۱۴} و طایر قدسی، که عبارت از آن
 نامه و کتاب و بریدانس، که مراد^{۱۵} از آن پیغام و خطاب باشد، نرسیده^{۱۶}،
 یعقوب دل در بیت الاحزان هجران^{۱۷} و زاویة هـاویة اشجان بر بوی
 پیراهن جانان جامة صبر و سکون چاک و آه و او یلاه و اسفا علی یوسف
 بر افلاک رسانیده، ناگاه از مکتوب مرغوب از ایراد ایوب^{۱۸} (؟) معلوم
 شد که فتح و نصرت بر یسار به یمین عزت دولت پیشوا و رهبر به مرکز
 مراد و شادمانی و مفرح شمت و کامرانی نزول کرده و عنان تفقد بر صوب
 این مکتوب معطوف گردانیده. اگر [چه] به هیچ تأویل

بیت

دیده راضی نمی شود به خیال دل قناعت نمی کند به خبر
 و هر يك از این مشتاقان، که در طریق محبت یگانه زمانه اند، از گلبن
 وصال نصیب خویش را جوینان و در تمنای آن هوس بویان و به ترك
 این آرزو نمی توانند^{۱۹} گفت، مع هذا سلوتی تمام ولذتی به کمال از
 این بشارت به جمیع حواس مدرکات راه یافت، (ع): رحم آر بر آن
 که شگر گوید، بحر (کذا بی نقطه) این چند سطر تحریر افتاد، ادا العرون
 من سمان و لب^{۲۰} چه گاه گاهی به واسطه مجاوره تجارب^{۲۱} راحت رسان
 روح را ارتیاحی می بود، (ع): و آن به بخت خفته در باقی شد. و الحالة
 هذه همان است که بود، خدمت و دعایی به طراوت ایام شباب و لطافت
 بادشمال و صفاوت آب زلال ارسال می رود و نزاع التیاح به مشاهده
 حیوة بخش زیادت از آن است که مهندسان خیال را مجال ادراك آن
 تواند بود،

بیت

شکایت شب هجران به شرح ممکن نیست

مگر مشافهه آشنا (؟) رود به روز وصال

مأمول از حضرت عزت آن است که «من حیث لایحسب» اجتماع کلی روزی کند (ع): و آنکه پس از آن اگر نمانم شاید. از حکایت شکایت روزگار غدارچه نویسم و قصه کربت و شدت هجرت چگونه بیان کنم؟ اگر چه از بخت نامساعد و طالع متقاعد^{۲۲} طالع محمودی و عاقبت مسعودی متوقع است، و این شب هجران را سحری و صبح سعادت موصلت را اثری نمی توان دید اما:

بیت

امیدوار چنانم که کار بسته سر آید

وصال چون به سر آمد فراق هم به سر آید

* در این نامه و چند نامه بعد که فقط در نسخه س هست موارد ناخوانا که متأسفانه عددش کم نیست در حاشیه نموده شده است که خواننده میزان و کیفیت تصرف نگارنده را بداند. جای کلماتی که مطلقاً خوانده نمی شود با سه نقطه نشان داده شده است. نیز هر جا که به گمان نگارنده نقصی در عبارت هست یا سه نقطه گذارده شده یا کلمه (یا کلمات) پیش نهادی این جانب در میان دو قلاب آمده است. ۱- عم (؟) ۲- طلعت ۳- آرای ۴- بوده باشم ۵- عنان تو ۶- سعمد (؟) ۷- سب (؟) ۸- شاید «معانی» ۹- بب (؟) ۱۰- حوال (کذا) ۱۱- منت ندکار (؟) ۱۲- ندکره ۱۳- الثانی (؟) (در اصل بی نقطه است) ۱۴- نور دیده ۱۵- مرد ۱۶- وسید ۱۷- حجران ۱۸- ابوب ۱۹- می توانند ۲۰- چنین است در اصل بدون نقطه که پیداست عبارتی عربی است و شاید قبل و بعد از آن چیزی از متن ساقط شده باشد ۲۱- بحاوره بحارب (کذا) ۲۲- متعاعد (کذا).

۲۱۸- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الوزراء
نورالله معالی مرقدہما

(س)

قوافل عواطف الہی و رواحل مراحم پادشاهی، کہ حوامل فضایل نامتناہی است، وفد بارگاہ جلال و متوجہ حضرت فلک مثال باد، و مصالح دین و دولت بہ اقتضای رأی جهان آرای، کہ مہمّد مبانی معالی است، در سلك حصول منتظم، و مناجح ملک و ملت بہ استدعای ضمیر منیر، کہ منبع فضل و افضال و مطلع انوار دولت اقبال است، بر حسب مأمول مبتسم^۱ بحق الحق و ذویہ. الوف خدمت و دعا و صنوف محبت و ثنا، کہ نسیم آن از نسائم جنان حکایت کند و روائح آن دماغ ارواح را مغطر گرداند، ہر یک از صمیم اخلاص و محض اختصاص انبعاث یافته و از شوائب سمعہ و ریا خالی و بہ زیور صدق و صفا حالی، بہ معرض عرض و موقف انہاء می رسد. بواعث نیاز و لواعیج اشواق درجہ^۲ قصوی و مرتبہ^۳ علیا گرفته است. ضمیر منیر، کہ مظهر عقل فعال و مظهر سعادت و اقبال است، بر صدق این دعوی شاهد عادل است و کافی بہ شہیداً. ایزد تعالی اصابت این مطلوب، کہ منتہای امنیت و قضا رای منیت^۴ است، عنقریب کرامت کناد و شکایت نکایت روزگار غدار و مکارہ زمانہ^۵ مکار، کہ مجمل آن مفصل و سر دفتر آن مجموع حرمان

از ملازمت بارگاه وزارت پناه است، به عجز عرض می‌رساند. (ع):
 حاشای ان اشکو الزمان وانت من حسناته، (ع): جائی که کسی نیست
 چون [تو] هستی همه هست. بیت القصیده زندگانی و فهرست ابواب
 آمال و امانی ایام ملازمت خدام حضرت دامت [...] است، جعلنا من
 تاریخ اللیالی و عنوان المسرة و الامانی^۲

تا انقضای مدت اجال خمار آن حال از خزانه جنان زائل نخواهد شد

بیت

مازاد^۴ هذا العیش الا سكرة رحلت لذاتها وحلّ خمارها

شعر

مرا خیال تو از سر به در نخواهد شد

شمایل تو ز پیش نظر نخواهد شد

اگر سرم برود گو برو مراد از سر

خیال تو ست مرا آن ز سر نخواهد شد

در تصور ایام وصال و تمنّای خیال جمال با کمال روزی به شب و شبی
 به روز می‌آرد و در تمنّای معاودت آن سعادت دائم این دو بیت ورد و
 حرزجان دارد

شعر

الا [انّما] رند الحمی و عراره

بنجد لنا بعد النزول صعود

و هل لعاطی (؟) الدار حول دیار هم

قیام لآخوان الصفا و قعود^۵

«فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون». اما حاکم عقل، که قاضی عدل
 است، آن خلاف را از میان برمی‌دارد و می‌گوید قل کان عند الله^۶

«وما تشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين»، ماكان لهوالخير^۲ را نصب العين ضمير می باید داشت و آنچه در عالم کون و فساد از کوائف و حوادث مشاهده می افتد به فلک و ملک حواله نمی باید کرد .

بیت

گر چرخ به کام تو نگرود تو مرنج

کونیز چنان رود که رانند او را

امید به فضل واجب الوجود، که مبدع غرایب و واهب رغایب است، این می باشد که به میامن آن دولت و همت عالی آن حضرت دعا گوی را از این ورطه هائله مخرجی به خیر کرامت کند و اسباب حصول سعادت ملازمت عتبه منیفه، که محط رحال رجال فضلائی عالم و مقبل شفاه صناید عرب و عجم است، من حیث لایحتسب کرامت گرداند، ولله الامان ینیل الامانیا^۸.

۱- در اصل: مسم (بدون نقطه) ۲- درست خوانا نیست و در اصل شبیه به بعیت نوشته شده است ۳- در اصل: امالی ۴- در اصل: ذاك ۵- افزودن [انما] در مصراع اول و حذف الف که در اصل پیش از «لاخوان» آمده پیش نهاد آقای هتقاری است. ۶- ظاهراً صورت محرف آیه ای قرآنی است ۷- در اصل: الخیره ۸- کذا.

۳۱۹- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الوزراء
جواباً لکتابه الشریف

(س)

از مقام

شعر

- ۱ از وصول مقدم دارنده عالی مثال
واز مثال بی مثال صدر واجب امتثال^۱
- ۲ حاکم گم گشته فکرت را نظر شد مستقیم
اختر آشفته طالع را همایون گشت فال
- ۳ بامدادی بود و من مخمور و او جام شراب
گرم گاهی بود و من عطشان و او آب زلال
- ۴ خط^۲ جان بخشش به خوبی در جهان بود از در^۲
لفظ شیرینش به پاکی عقده^۴ بود از زلال
- ۵ بی رعونت نثر غم فرسای او آب حیات
بی تکلف نظم روح افزای او سحر حلال
- ۶ جویباری بود کافوری بیاض کاغذش
وازالف بالیده بر اطراف او مشکین نهال

- ۷ یابتی کز غیرتر برهمن کردی نگار
 یامهی کز مشک بستنی بر سپهر نقش هلال^۵
- ۸ از فصاحت زیب و زینت [واز] بلاغت رنگ و بوی
 از عبارت زلف و عارض و از اشارت خط و خال
- ۹ یافتم ذوقی که اعمی یابد از ادراک چشم
 لذتی دیدم که مفلس بیند از تحصیل مال
- ۱۰ درس و^۶ در چشم در دل در مقابل در حضور
 در ضمیر [و] در نظر در فکر در جان در خیال
- ۱۱ ناظر چشمی^۷ الی دیدار کم فی کل وقت
 حاضر گوشی الی گفتار کم فی کل حال
- با کوره چمن فکرت و گلدسته بستان ضمیر منیر وزیر کبیر خبیر، که
 چون شمال دلاویز و چون شمول طرب انگیز بود
- شعر
- رسید و دیده مرمود را مکحل کرد
 نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم
- بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن
 سواد آن چو سر زلف دلبران پر خم
- چنان که خاک تیره از فروغ نیر اعظم تابان شود و فضای مظلم به پرتو
 شمع خاوری روشن شود از آن اهتزاز و استبشار حاصل شد و به وصول
 آن تباشیر فوز و نجاج مشاهده افتاد.
- بیت
- پیش لطف سخنش گرد رخ آب از شرم
 عرق آن شد که بر او نام نهادند سحاب

تفضلی که نموده بودند و الطافی که فرموده از آن جبلت غریزی غریب و بدیع نمود، چه همواره تقدم در تقدیم مراسم کرم آن جناب را بوده و در اهتمام به مصالح این دعا گو پیش از التماس و استدعا جاده سابقه مسلوك داشته و او را ممنون منت و رهین نعمت گردانیده. حسق تعالی توفیق شکر گزاری عشری از معشار و اندکی از بسیار آن حقوق کرامت کناد «والله رؤف بالعباد». سبب حرمان از خدمت و امتداد زمان مفارقت (ع): باریست بردلم که نیاید به شرح راست، اگر عمر وفا کند [و] روزگار به تیسر مرام مسامحت نماید غایت جهد در استشعار به شرف حضور خدمت خواهد داشت، باشد که تلافی عمر گذشته کرده آید، ان شاء الله وحده العزیز.

زیادت بر بساط قدم به امید عفو و کرم نتوان نهاد،

بیت

تاجهان هست در او حاکم و فرمانده باش

تابه جاهت ز فلک در گذرد ربت من

بحق من لانیّ بعده والسلام.

- ۱- الامثال ۲- حظ ۳- دور (مفهوم روشن نیست و متن ظاهراً فاسد است) ۴- از عقدها (معنی این مصرع نیز مبهم و روایت متن فاسد است. ظاهراً خواسته است بگوید که لفظ شیرین او در زلالی بپاکی رشته‌های مروارید است) ۵- . . . بر قهر . . . (در حاشیه این مصراع را دوباره نوشته و به جای «قهر» «مهر» آورده اند. مهر علاوه بر این که معنی درستی ننهد مخل وزن هم هست، «سپهر» حدس نگارنده است) ۶- در سری ۷- جسمی.

۳۲۰- من انشاء العلامة تاج الملة والدين ابى الفضل محمود بن
الواحد البوزجاني مشتكياً عن صاحب الفاضل المكتوب
اليه عن عدم المكتوب اليه، وهو غياث الدين
محمد بن رشيد

(س)

یاد میدار که [از] مات نمی آید یاد
اگرچه نزد کتاب و ارباب القاب جواب کتاب نادیده و پاسخ خطاب
ناشنیده نوشتن و گفتن بدیع و عجیب و بعید و غریب است،

بیت

با که گوید، چه گوید، از غم که؟

درد نادیده کم کرا باشد

اما به نزدیک اهل معانی که بعد معانی یعنی مکانی معنی مشاهده روحانی
و مطالعه روحانی نباشد شاید،

بیت

انا من اهوی ومن اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا

(ع): زان سوی حرف و صوت مقامات دیگر است. اقتدا به ارباب ولا
چون مخاطبه دلگشا و مفاوضه غم زدای آن عنوان کتاب اخوان الصفا

فذلك حساب (كذا) «والله يؤيد بنصره من يشاء»، سلطان سلاطين الوزراء اعقل الكبراء، اكبر العقلاء، اعلم الفضلاء، افضل العلماء، غياث الحق والدين لازال مخصوصاً بعناية رب العالمين، «انتك [اليوم] لدنيا مكين امين»، براين نمط انشاء می كنم:

الا يا صبا نجد نفحت من نجد

لقد زادني ذكراك وجداً على وجد

بوی . . . ۱. نامه ناگشاده و سر بر سر صحیفه ناخوانده مشام مسام مخلص مستهام جام را مبخر و معطر گردانید، و نقش ملطفه^۲ نادیده دیده سر را منور ساحت گردانید، و بالاف عدم الطاف و اعطاف آن ملاذ اشرف اطراف دعوات سامیات نامیات^۳ از اکیات متوجه جناب ذات ملک صفات فلک سمات می گرداند، اگر به شرف قبول موصول گردد

بیت

کارم چنان شود که سپهر و ستاره را

از خاك آستانه من تاج سر شود

شرح غلبه آرزومندی و نزاع به بازوی قلم و یراع راست نمی آید،

بیت

سالها گسر بنویسم سخن مشتاقی

باشد از شوق تو صد ساله حکایت باقی

لاجرم از آن اعراض کرد و به تقریر فصیح حواله رفت، بردعا اختصار اولی تر. حضرت آفریدگار آن صاحب صاحب وقار را در ضمان امان مغبوط اکفاء [و] اقران و محسود همه جهان داراد و به زودی محمود مجهود را به شرف صحبت ایشان برساناد، ویرحم الله عبداً قال آمینا،

آمین رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.

۲- در اصل: ملاطفه

۱- در اصل: بوی فوی (بدون نقطه) ؟

۳- در اصل: + سامیات.

۲۲۱- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه فی الشکوی عن واحد
من الوزراء

(س)

گر زمن یاد کند ور نکند مخدوم است

از کرم جبلی و لطف غریزی که مخدوم صاحب اعظم، ولسی اصناف
الایادی و انواع النعم، عالم^۱ الکریم و کریم العالم اعلی الله تعالی شأنه و
افاض برّه و احسانه، مطموع آن بود که حقوق صحبت مخلصان قدیم
را فرو نگذارند [و] به حکم «ان حسن العهد من الایمان» محافظه قواعد
مخلص نوازی حاسد گدازی^۲ امری جسیم پندارند.

بعد از آن که این فقیر بی نوا

اندر بیابان سها^۳ کرده عنان دل رها

در دل نهیب ازدها در سر هوای اهر من^۴

باشد تا باشد که شرف تقبیل کف باسطه دریابد و بدان دولت کبری
مستسعد گردد، خود التفاتی ننموده اند و ذکر او را بعد از آن که «کان
ذلك فی کتاب مسطورا» «لم یکن [شیئاً] مذکوراً» انگاشتند لاجرم
بادل حزین و خاطر غمگین روی به راه آورد. اگر این آیات مطالعه
فرمایند و بدان واسطه نام او به زبان رانند زهی سعادت دولت که هم

میسر گردد، و اگر برقراری بی‌غایتی نمایند، فکرم من حسره تحت التراب،
و اگر این دل ماندگی را اصفا نفرمایند (ع): آخردم ماست هم به ما
باز آید.

شعر

التفاتی نکرد دلبر ما
به غم شادگشت غم خور ما
هیچ قیمت نداشت بر در او
اشک چون لعل و روی چون زرما
دید ما را و کرد نادیده
آن‌که چون دیده بود در سرما
خار در راه دوستان انداخت
یاسمین روی یاسمین بر ما
راستی قدر دوستی شناخت
سرو بالای روح پرور ما
متحیر شدم نمی دانم
کاین جفا ماه مهر پرور ما
از چه موجب از [...] زمانه‌ء دون
یار مخدوم بنده پرور ما
افتخار جهان نظام‌الدین
زینت شهر و زیب کشور ما

مع هذا

بیت

چنانست دوست میدارم که خاطر ز مهرت بر ندارم تا قیامت

توقع که به خلاف ماضی بنده نوازی و حاسد گذاری را عادت سازند
 و طریقه العود احمد مسلوک دارند، (ع): ترا نبود زیان ما را بود سود.
 بدین تجاسر انبساط امید عفو است، ظلال عنایت بر مفارق اعمالی لایزالی
 باد بالنبی و آلہ الامجاد.

۱- عام ۲- حاسد گذری ۳- در اصل: بهی، بدون نقطه (رك).
 دیوان معزی، چاپ عباس اقبال، ص ۵۹۸ ۴- در اصل: برم، بدون نقطه

۲۲۲- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه فی الشکوی عن بعض الوزراء

(س)

گرترا ذره‌ای وفا بودی درجهان مثل تو کجا بودی

جناب اعظم ایاب وزارت مآب صاحب اعظم عمده وزراء العجم
خواجه جلال‌المله والدين اعلى الله تعالى شأنه وافاض برّه و احسانه،
من ليس لي من حبه الا جفاء، اگر مزاج غریزی را از جاده اعتدال [؟]
داده وقانون محبت قدیم را از نامه^۱ خاطر عاطر اواره کرده وبه زیور^۲
مزور زخارف نعیم دنیا، که شراب ناب آن سراب و حباب و حباب آن
عذاب و خاتمه آن خطاب «هذا ما كنزتم لانفسكم» «فذوقوا العذاب»
در عقب است، مغرور شده و فرعون وار^۳ کلاه ناهموار تکبر و
تجبر بر سر نهاده و از غایت حماقت دم «انّا ربکم الاعلی» می زند
باده^۴ جفا کاری نوشیده و جامه بی وفائی پوشیده، بساط مجادله و زمین
بی مروتی بوسیده و دست از آستین وقاحت بیرون کرده و در جمع حطام
و کسب حرام خود را قارون روزگار و نمرود نابکار و شداد بی داد ایام
نافرجام ساخت و در بی التفاتی ید بیضا می نماید و از مخلصان قدیم و
دعا گویان بی زر و سیم و محبان ندیم یاد نمی آرد و سلامی که از نسیم
گل و دل کل متبسم^۵ گردد و بر هوای آن هزار دستان جان به الحان.

اراه عیاناً وهذا انا

ابطحاء مكة هذا الذى

مترنم شود تشریف نمی فرماید

بیت

آخر نه من وتو یار بودیم در مدرسه‌ها به کار بودیم؟

لله الحمد والمنة که از این جانب بنیان مرصوص محبت این مخلص
قوی وقواعد اتحاد و داد این متخصص چنان محکم است که به هوای
عدم التفات جناب صاحبی اعظمی تبدلی و تزلزلی بدان راه نیابد،
یتغیر الدنيا ولا یتغیر

این دوستی نه است که گردد خلل پذیر

لو بستت الجبال و انشقت السماء

شعر

بر صفحه دلسم چو ز^۶ پیمان مهر تو

خطی نبشت کاتب تقدیر در ازل

از حادثات^۷ دهر نیابی در او خلاف

واز روزگار هجر نبینی در او خلل

خدمت به اخلاص فراوان از صمیم سینه سوزان و مرکز دل پریشان
تبلیغ می کند و گرد شرح آرزومندی نمی گردد، (ع): کان چون جفا
وجور^۸ تو غایت ندارد، ولکن:

بیت

تو خود دانی که من بی تو چه گونه تنگ دل باشم

مبادا کانسدر این معنی ز روی تو خجسته باشم

دولت باقی و جام جهان نمای ساقی حق عزوجل از کل آفات واقعی،
بمن لانی بعده والسلام.

-
- ۱- ارز نامه ۲- بعد بور ۳- در اصل: فرعون واری فرعون
۴- بلا ۵- مسم (بی نقطه) ۶- ز در اصل نیست ۷- حادثان
۸- جفای جور.

۲۲۳- من انشاء شيخ الاسلام خواجه صدرالدين حموى الى واحد
من الوزراء

(س)

ای باد سلام سر به مهر از سرمهر

از قطره به دریا بر و از ذره به مهر

دولت و عظمت تا دامن قیامت مستمر و ملک [و] دولت [به] سنن استقامت
مستقر به روزگار، بزرگوار و عهد استوار آن یگانه اعصار، بر گزیده
«وربك يخلق ما يشاء و يختار»، خلاصه ادوار، خدایگان افاضل وزراء
زمان و زمین، خلاصه الماء والطين، معدن الفضل و الرأفة، خیرمواریث
دارالخلافة الی آخر القابہ العالیه، متواصل باد و کمالات و سعاداتی، که
مغبوط کان جبروت^۲ و محسود خطه اهالی ملکوت تواند بود، نفس
مبارک را حاصل و چهره آمل و امانی از نظر حرمان معجوب و دست
طلب حمایل کردن مطلوب و رخسار زیبای معانی به زیور بیانش آراسته
وزلف دلاویز معالی به واسطه آرایش مشاطة تدبیرش پیراسته بحق الحق
و ذویه.

و فور ورود ثنا و امداد عبودیت و دعا به جناب والا [و] سده

معلّا روانه می گرداند و بر وظایف دعا گوئی و مراسم دولت خواهی

بر موجب قضیه مرضیه «من بورك له في شيبه فليز مه» مواظبت می نماید. حشاشه نفس در انتظار سعادت معاودت تقبیل^۲ انامل بار که، که مفاتیح ابواب مکارم و مقبل شفاه اعظم و اکارم است، به موئی آویخته دارد. در لواعج اشواق و شکایت ایام فراق و مایضاف وی^۳ السی هذه المشاق شروع نمی نماید، چه آن شیوه به رعونت اهل تکلف منسوب شده محققان اخوان صفا و خرده بینان خلان وفا به نظر بصیرت و باصره بصارت هر ررقم، که منشی تقدیر بر صفحه وجود می کشد، می دانند و نانوشته می خوانند.

بیت

برون عالم حسن است جان خرده بینان را

به غمزه سوی یکدیگر اشارت های پنهانی

ناحی^۴ ضمایر^۵ و شاهد^۶ سرایر در این باب شاهد عدل است و کفی به شهیدا.

زیادت ابرام نمیدهد.

بیت

عمر دولت ابدالدهر مخلصدبار

ساغر عیش تو از جام طرب مالا مال

بمحمد وآله خیر آل.

۱- «به روزگار» مکرر آمده ۲- موازیت دار الخلافه ۳- + است
۴- کذا در اصل بی نقطه ۵- صفا بر ۶- شاهد.

۲۲۴- من انشاء العلامة معینی الجوزی الی بعض الوزراء
مستغیثاً عن الاقرباء اللئام و مشتکیاً عن الفسقة
العوام كالانعام

(س)

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، والصلوة
على نبيّه محمد وآله اجمعين

اما بعد محرّر این بیاض و مصوّر این ریاض بر آرای نیّره
صواحب عظام و وزراء کرام اعزّ الله انصارهم عرضه میدارد که در
سوالف دهور و غوا برسین و شهورهم عالیّه جمهور از امیر و شاه [و]
دستور و اکابر و اعیان و صدور بر ترتیب و تمشیت امور ارباب دین و
اصحاب یقین، که قدم برجاده شرع قویم و طریقه انیقه حدیقه صراط
مستقیم اعنی «ملتّه ابیکم ابراهیم حنیفاً» ثابت و راسخ داشته اند، مصروف
و مقصود بوده است، و خداوندان دولت و نعمت و ارکان ملک و ملت از
ابناء روزگار که به علّو مناصب و سموّ مناقب مخصوص بوده اند و به
مقتضای قضیه «و تلك الايام نداولها بین الناس» سابقه حکم ازل زمام
عقل و حل در قبضه کف کفایت و شهامت ایشان نهاده و به زور بازوی
قهر و سر پنجه نفاذ حکم و امر سرگردنان و گردن سران در ربه طاعت

و فرمان ایشان آورده، چون به عنایت ازلی، که کفایت ابدی در ضمن آن حال است، از گردش ایام و تأثیرات اجرام به تقدیر ملك العلام به موجب کلمة المحدود محفوظ^۴ و مقتضای آیت «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا»^۵ به حظوظ و افره و حدود متوافره از انصاب انعام عام و اکرام تام مدبر^۶ لیبالی و ایام صاحب نصیب گشته اند، دواعی درون و بواعث ضمیر و طبع موزون هر يك از ایشان بر فحوای رضای درویشان از اجانب و خویشان باعث و متوفر بوده، و در حال شدت و رخاء و زمان^۷ و عتبت^۸ و رجاء به یمن برکت همت فقیران، که امیران و وزیران اسیران بارگاه عظمت و جلالت ایشان اند، التجاء کرده، و به حکم فتوی و فحوای کلمة عبید [و] احرار و غیب و حضار و ملوک اطهار «صدور هم قبور الاسرار» منصب شریف ایشان را معتبر دانسته و هر جسم شریف و جوهر لطیف، که محتد کریمش از روضه مجد و بزرگی و جرثومه سیادت و سروری به انواع اصطناع الهی و اصناف الطاف پادشاهی اختصاص یافت و از منشأ کرم طینت [و] جبلت به حسب استعدادی که ذات او را در اصل فطرت و بدو خلقت به محض عنایت بی علّت حاصل بوده انتشاء و انتماء^۹ پذیرفت، بعد از ایشان چون ماده صورت عنصر پاکش به تصرفات و تأثیرات اجرام علویه فلکی و امتزاجات و ترکیبات اجسام سفله به تدبیرات معدات روحانیان قدسیه ملکی به حکم^{۱۰} «مالکم لائر جون لله و قاراً وقد خلقکم اطواراً» در اطوار نشأت و ادوار خلقت از حالی به حالی انتقال کرد، کما قال عزّ من قائل «ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین» الی آخر المراتب السبعة المذكورة فی الآیة، و بعد از تعدیل مزاج و تکمیل بنیت جسمانی به واسطه ارادت شامله بالغة کامله ربانی و تسویه و تحلیه جسمانی قالب هرمانی به محض

تربیت و عنایت سبحانی، که خلاف وجود فیاض جود حضرت جمال و عتبه جلال اوست، از واهب صور، که اهل حکمت عقل فعال خوانند، مستحق نفس ناطقه دراکه علامه فعاله مدیره، که پادشاه به استحقاق و معطی علی الاطلاق در کتاب کریم و کلام قدیم بدان اشارت می فرماید

«فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی»، گشت، و در حالت^{۱۱} حصول شرایط حدوث و وجود آن امر ربانی، که «قل الروح من امر ربی» عبارت از آن و اشارت بدان است، یعنی فواید و استعدادات جسد هرمانی^{۱۲} و جنه انسانی، که تحقق و تقرر آن روح نورانی موقوف و مشروط است بر آن شرایط و اسباب آن نفس شریف از آن جوهر لطیف یعنی عقل مفارق محض مجرد از علایق ماده و صورت و فرد فارغ از تعلق تصرف به طریق حلول و تدبیر در وجودات و ماهیات اجسام ذوات الابعاد و الاجساد^{۱۳} و المقادیر بی توقف و توسط زمان صادر و فائض شده و در آلات و ادوات حواس ظاهره و باطنه و قوای^{۱۴} جسمانی و روحانی ابدان^{۱۵} کثیف ظلمانی، که مملکت خاص و محل اختصاص اوست، بر رسم و عادت ملوک و حکام به استعمال و استخدام ممالیک و خدام در تحصیل مباحی و مرام تصرف آغاز نهاده اند و به مرور روزگار و ترادف و تعاقب لیل و نهار این معنی که در حقیقت انسان اوست و لطیفه ذاکره عارفه مدبره نام او شیخ منصور محمدی^{۱۶}، که متعاقب و متصرف تصرفات و تدبیرات اوست، در مصایب علوم حقایق بلکه در عموم دقایق حلقه رشته و سلسله^{۱۷} دام او بر طریقه سالکان سیار و مرتاضان صومعه ابرار و معتسفات^{۱۸} طلاوه انوار به اقدام ابتکار افکار اثناء اللیل و اطراف النهار منازل مراحل طریق تحقیق قطع کرده و از اسفل مراکز حسیض مصطبّه عقل هیولائی، که جوامع علوم حقیقی

قطعی و کسبی نظری بالقوه در او مذکور است، بر اوج بقاع مدارج و معارج و مراقی درجات مدارك و معارف انسانی گذر کرده و چون سیاحان گرم رو از مسالك ممالك عقل بالملکه در گذشته و [به] ناشئه اقدام^{۱۹} کثرت اولیات و ضروریات و به سرعت انتقال از مبادی به مطالب و غایات و زوائد^{۲۰} فوائد طوامیر عقل بالفعل را تمام نوشته و خیمه طلب فضل و فضائل و کسب حنین^{۲۱} شمائل در عرصه بارگاه مخیم سلطان عقل مستفاد، که حقائق نتایج مقدمات صحیحه جلیه^{۲۲} صادق و سفر معاد را خیر الزاد است، طناب در طناب کشیده و چون بدان مقام رسیده یعنی [به بصیرت^{۲۳} در مفاخرت و مآثر حسن سیرت و جمال طلعت بقا سریرت نظر کرد و فتح هیأت رذیلت و بهاء و بهجت صورت فضیلت رأی العین معاینه و مشافهه دریافته و بر نفاست و حساست هر دو نوع از اخلاق یعنی از فضائل و رذائل و لوازم و عوارض آن مطلع و دیده و ر شده و سطح آینه فکر و رویه او به نقوش تمثال و اشکال خیال قبائح افعال و محاسن اعمال رجال مرتسم و منتقش^{۲۴} گشته تقبل و اقتداء در انتها و ابتدای ایام دولت و اوان بسطت به سیر گزیده پسندیده و خصال حمیده افراد اشراف عالم کرده و در اجتنای ثمره نیکنامی و امتداد^{۲۵} (۲) ذخیره ذکر باقی، که اهل سعادت کبری و عطیت^{۲۶} (۳) عظمی عمر باقی و حیات جاودانی آن را دانسته اند و مال و جان از بهر اکتساب آن در باخته و این ابیات را دستور حال خود ساخته:

بیت

فذكر الفتی بالخیر بعد وفاته

حیوة له باق^{۲۷} وای حیاة

شعر

آن خسروان که نام نکو کسب کرده‌اند

رفتند یادگار از ایشان جز آن نماند

نوشین روان اگرچه فراوانش گنج بود

جز نام نیک عادل^{۲۸} نوشین روان نماند

و در جمع و حفظ مال، که در معرض زوال و انتقال است، و ذکر جمیل و حسن فعال، که ابدأ و سرمدأ مقید به قید بقاست، شظاف طرفه^{۲۹} (؟) افتاده است.

هذا ذخایر محمود قد انتهت^{۳۰}

ولا انتهاء^{۳۱} لباقی ذکر محمود

و در آن باب سعی بلیغ نموده و در تحصیل آن مراد به اقصی الغایه کوشیده و به مال و منال دنیا مغرور نگشته و به حصول اعراض و اعواض او، که عرضه نشانه سهام انصراف و انخزام^{۳۲} است، التفات نکرده و از سفله متاع مستعار او ننگ و عار داشته و کلمه «العاریة مذمومة مؤدآت»^{۳۳} را بر صفحه صحیفه دل و جان نگاشته و وجود لذات و شهوات خالی و خیالی او را، که محصور به عدمین است و از مبدأ تامقطع همه عیب و شین است، حالة الکلون عدم انگاشته، و این معنی خاصیت نفسی تواند بود سعید و رشید که به مدد توفیق ربانی و معاونت تأیید آسمانی به اکتساب کمالات عقلی روحانی و احاطه به حقایق معقولات اولی و ثانی عالمی عقلی شده باشد و بر شکل مرآت مجلو در محاذات و مقابله صداها^{۳۴} (؟) خطاب قدس و مشاهد انس عوالم ملک و ملکوت محل [و]^{۳۵} مرتبه عالمی یافته و مدرکات کلتی و جزوی عقلی و حسی و بدیهی و کسبی به مجرد روحانی و توسط آلات جسدانی ادراک و تعقل کرده

و به ریاضات شاقه عویصه از عیب و نقیصه صافی و منصفی شده و به سبب اتصاف به صفت عدالت و عفت و سخاوت و شجاعت، که اصول و ارکان امهات فضائل اند، اهل کمال و سداد و رشاد گشته و با اجتناب تتبع هر طرفی طریقه افراط و تفریط در اخلاق متضاده معانده بهیمی و سبعی و ملکی بنا بر قاعده مسلوک جاده قصد و اقتصاد به موجب کلمه «خیر الامور اوسطها» و مقتضای آیت «والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلك قواماً» بر وسط حقیقی، که ملزوم لازمه فوز و نجات و مستلزم ترفع و ترقی درجات است، ملازمه نموده و به تزکیه و تصفیه و تجلیه و تخلیه از ۳۶ کدورات خبیث اخلاق و اوصاف ردیته ۳۷ و سیئات ۳۸ و ملکات دنیه مدنیه بازرسته و به وسیله اعتقادات حق و اعمال صالح به فلاح و نجاح آید، توصل و توصل جسته و از مهلکه و مضیعه و مـغه ۳۹ (کذا) امّارگی یک بارگی خلاص یافته و از ورطات آفات و مخافات مکاید نفس لوامه به سلامت عبیره کرده و به مساعدت سعادت ازلی به درجه مطمئنگی رسیده و مستحق خطاب «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» گشته و به مخالفت هوی به نعیم ۴۰ مقیم حیات طیبه ابدی روضات جنات پیوسته که «وامّا من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فانّ الجنة هی المأوی» و ملکه ملکیه «حیّ فی ذاته محیی لغیره» نعمت و صفت صاحب او شده و ارشاد خلق را به حق در عالم امر و نهی متعین گشته و آثار یمن و انوار بر و برکات انقباس نفیسه شریفه او بر صفحات صحایف روزگار جهانیان پیدا آمده، چنان که سیّد کونین بدان اشارت فرموده است، قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «انّ الله عبادا فی العالم هم السبب الاصلی فی اهل العالم فبهم یطرون و بهم یرزقون»، و قال علیه السلام: «انّ الله عباداً امجاداً

بحادا(۴) مثلهم مثل المطر ان وقع على البحر اخرج الدر وان وقع على البر انبت البر». و چون اغلب و اکثر خلق از نبل این دولت و میل این سعادت بی نصیب و بی بهره اند و فروشندهٔ دَر و گوهر به خر مهره اند و از حسرت و خسارت این صفت خاسره را، که «فما ربحت تجارتهم» ملائم و مناسب آن است، اختیار کرده و این ملک مخلص سرمد را به هوای نفس و اغسوی دبو نفس بروفق آیهٔ «و شروه بئمن بخس دراهم» فروخته اند و دیدهٔ بصارت عقل هادی در اقطار^{۴۱} تیره و مظلم این وادی به سوزن شهوت نفس امّارهٔ مکارهٔ بدکاره^{۴۲} غدار دوخته، و آتش حرص و امل در ارجای زوایای سواد سویدای دل خراب غائل بی حاصل که معشش بیضهٔ و سوسهٔ دیو / جیم [است] بردم تلبیس ابلیس افروخته، و به دلالت [....] تبه^{۴۳} جهالت و ضلالت حیران و سرگردان مانده و نشان صادق لهجه (کذا) عقل دانا، که وزیر عالم مشفق نفس گویا است، آیهٔ «کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران له اصحاب یدعونه الی الهدی اثنا» برایشان خوانده و این فوج همج هوج را از طریق خیر و صلاح و نهج رستگاری و فلاح^{۴۴} در صباح و رواح به منزلهٔ اقدام در مضلهٔ اوهام انداخته کما قال الله تعالی: «وان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخربون»، و چون منع این طایفه و فرقهٔ هالکه از تمادی طرق خذلان از فروض اعیان است و قیام نمودن بدان حدود شرعی و وظیفهٔ خداوان حکم و فرمان شطری و حرفی از مجاری امور و رواندگی و شمه‌ای از فسق و فجور سگان^{۴۵} و قطان خرابه^{۴۶} و عصابهٔ عصیان و فساد و مجمع اصحاب شر و عناد^{۴۷} به حکم «ابداء نفسک ثم لمن یقول» و بر قضیهٔ «الاقرب فالاقرب» بر مسامح شریفه انهاء می کند و معانی و فحواوی این آیات و کلمات را حجت و مستمسک خود

می سازد و ابتدا بدین آیه می کند، قال الله تعالی: «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد» الآیه. ومولانا سلطان العلماء الامام العلامة العقاب (کذا) الالامعی والمعاب (؟) اللوذعی افضل المتأخرین اکمل المتقدمین فخر الملة والسیدین الرازی اکساه الله جلابیب غفرانه وسقاه شآیب^{۴۸} رضوانه در تفسیر کبیر خود آورده است که معنی این آیه به حسب احتمالاتی که در این ذکر قایم است و این فصل خطاب که روشن تر [از] آفتاب جهان تاب است بدان موهم ومشعر آن مرفوع عنه در این^{۴۹} نص جلی وخطاب ازلی محتمل^{۵۰} است که سروری (کذا) بود که تعلق به وظایف واحکام شرعی اسلام داشته باشد، و نیز تواند بود که حکم آن راجع وعاید باشرور (کذا) عاجله دنیایوی باشد. چه . . .^{۵۱}، و نیز ممکن است که هر دو قسم را شامل و متناول باشد عاجلاً و آجلاً. اما قسم اول، و آن آن است که مرفوع عنه سروری بود که فساد و نقصان آن در دین ظاهر گردد و مرجع ومصیر آن با کفر باشد یا با فسق یا بر هر دو. احتمال اول معنی تقدیر^{۵۲} است چنین باشد که «ولولا دفع الله الناس من الکفر بسبب البغض»، و بنا بر این وجه فالدافعون هم الانبیاء و ائمة الهدی، فانهم يمنعون الناس عن الوقوع فی الکفر والفسق باظهار الدلائل و البراهین و البینات، كما قال تعالی: «کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور». و بعد از انبیاء علیهم السلام بندگان خالص صادق، که اقدام ایشان بر منهج قویسم و سنن و قواعد [که] صراط مستقیم است اعنی تمهید الایضاح الشریعه و تشیید مبانی الاحکام الملیه ثابت و راسخ باشد و در دفع محرمات و رفع محظورات و منکرات به واسطه امر معروف و نهی منکر دست قوت و قدرت ایشان به حکم «یا ایها الذین آمنوا ان

تنصروا الله ينصرکم و یثبت اقدامکم» قوی و مطلق بود. و قسمت خیره در این آیه که «کنتم خیر امّة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»، که ظاهر کلام خالق انام و رازق اناس و انعام بدان اشارت فرموده، موسوم و مخصوص پادشاهان دین و حکام باجاه و تمکین، که دانی و قاصی و مطیع و عاصی در اوقات طاعات و معاصی سر از خط فرمان ایشان نتوانند پیچید، و مرتبه و درجه ایشان در مقام و مراتب به غیر منکرات و منع از ارتکاب منہیات مرتبۀ اول باشد که در حدیث صحیح مصابیح و نص صریح و لفظ شیرین ملیح امام دین^{۵۳} . . .^{۵۴} رسول الثقلین و نبی الحرمین صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین فرموده است، قال علیه السلام «من رأى منکم منکراً فلیغیره بیده و ان لم یستطع فلیسانه فان لم یستطع فقلبه و ذلك اضعف الايمان الی اضعف اهل الايمان»، و احتمال دیگر یعنی «لولا دفع الله الناس عن الهرج و المرج و امارة الفتن در دنیا بسبب البعض و بدین تقدیر اصحاب دفع فضائح و قبائح که احوال و نبعات آن عاید و راجع با امور^{۵۵} دینی و دنیاوی عامۀ خلایق بود پادشاهان دین دار و سلاطین کامکار [و] وزرای صاحب رأی زیرک هشیار صادقه عز از^{۵۶} از طرق و صمت اختلال و تعرض صدمت استیصال تازیانه قهر و سیاست و تیغ بی دریغ ایالت و ریاست به طریق حمایت و حراست مصون و محروس دارند، و هم چنان که در قطع خصومات و دفع منازعات اهل عالم را از فیصلی که آن شرع و قرآن است چاره نیست هم چنان در تنفیذ احکام ملک و ملت و رونق نظام امور دین و دولت از پادشاه عادل و وزیر منصف عالم خلق را گزیر نبود، و لهذا قال النبی علیه السلام: «الملك و السدین اخوان توأمان لا یصلح احد^{۵۷} منهما الا بصاحبه»، و قال علیه السلام: «الاسلام

اسّ و السلطان حارس فما لا اس له فمنهدم و مالا حارس له فضائع»،
 وقيل «لولا السلطان لأكل الناس بعضهم بعضاً»، وعن عمر رضی الله عنه:
 «ما یزع [الله] بالسلطان^{۵۸} أكثر مما یزع بالقرآن^{۵۹}».

و آن چه در این رساله از تشبیب (کذا) این کلمات و ترتیب این
 مقالات مراد و مقصود است و بر تلفیق و تدمیق این عبارات و استعارات
 محرّص و مهیج، آن است که احوال خلل پذیرفته و کار از رونق و نظام
 رفته مقام نامعلوم خود را برخاسته [بر] ضمیر منیر مخدومان اعزّ الله
 انصارهم و ضاعف اقتدارهم عرضه دارد و طرفی^{۶۰} از قصه روزگار خود،
 که حصه او از تصرف تصاریف ادوار و اکوار زمانه ناسازگار و تربیت
 بزرگان و سروران نامدار همین مقدار بوده که شاعر گفته است:

بیت

تنعمی^{۶۱} که من از عمر در جهان دیدم

همان جفای پدر بود و سیلی استاد

به مسامع شریفه زادهما الله کرامه^{۶۲} و شرفا برساند و شکایت نکایت
 حکایت آن قوم شوم ملوم منحوس که از بخت بد و حظّ منحوس و از
 غلبه بلاهت و بلاد در حضيض مرتبه هوش^(؟)^{۶۳} اند و جاموس، و از
 اصلاح حال و علاج داء عصال ایشان طب جالینوس و حکمت بطلمیوس
 بل معجزه مسیحا مایوس، و کلمه لن یصلح العطار ما فسد^{۶۴} الدهر مطابق
 و موافق آن جمع لصوص مجوس^{۶۴} شطری به واسطه سطری معروض
 آرای نیره ایشان گرداند و به طریق استغاثه^{۶۵} و وجه استعانه^{۶۶} و استمداد^{۶۷}
 از خدمت ایشان به حکم «تعاونوا علی البرّ و التقوی و لاتعاونوا علی
 الاثم و العدوان» از جناب صدارت و صدر مسند وزارت ایشان مددی
 می طلبد، باشد که به حکم «تخلقوا باخلاق الله» آیه «آمن ینجیب المضطرّ

اذا دعاه» برخوانند و حدیث «انصر اخاك كان ۶۸ ظالماً او مظلوما» بر گوشه خاطر بگذرانند، چه کار اقامت و سکونت او در آن دیر بی خبری ۶۹ و منزل ظلامه و حیز یربوع ۷۰ نامطبوع، که اهل او بر خوض و شروع در کارهای باطل نامشروع ۷۱ صاحب حرص اند [و] ولوع، با حقیقت و تحقیق کلمه «حب الوطن» به غایتی رسیده و نهایتی انجامیده که طبیعت از آن مسکن بی حاصل چنان متبرم و متنفر گشته که دست زاری در شب‌های تاری به حضرت جلال باری به تضرع و ابتهال و ندای یا ذاالجلال به این دعا که «ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهله» از حسیض عالم سفلی به ذروة طاق و طارم خطه ملکوت عالم اعلی رسانیده. و چون امروز به مساعدت ایام همایون و مطاوعت دولت روز افزون در این اقلام رابع یعنی کدر ۷۲ نواحی جزری ۷۳، که چشم و بیضه ۷۴ اقلیم سبعة جهان است، اهتمام مهمام و تنفیذ احکام خاص و عام دین و دنیا به رأی ثاقب و تدبیرهای ۷۵ صائب ایشان مفوض، بر ذمه عصیبت و زمام حسن عقیدت و صفای خلوص طوبیت ایشان جهت دین اسلام ۷۶ لازم و واجب است در تربیت و رونق شعار دین و منابر اسلام و شرع که رقوم رسوم اخلاق ۷۷ آن به حکم «الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً» مندرس و منمحنی گشته و روی به تراجع و انحطاط ۷۸ نهاده و زمرة فجره و طبقه فسقه به فسوق و فجور و شرب خمور و تبدیل حقوق به عقوق و مواظبت نمودن در صباح و رواح بر صبوح و غبوق و آواز دهل و نعره رسانیدن به دبران و عیوق دست تعدی و تجاوز از حد مطلق گردانیده و از هر کناری خماری و رندی و سر هر بازاری طرّاری ۷۹ و مرتدی ۸۰. هر گوساله‌ای بر کف پیاله‌ای و هر ۸۱ هندوئی در بغل ۸۲ کدوئی. پیر و جوان فساد آشکارا چون پیاله میان در بسته و چون جام و قدح دهن پهن بازمانده و گردن

چون صراحی از بهر جرعه‌ای که برخاک ریزند ازهرسو دراز کرده، رطل و پیمانہ بازان^{۸۳} و جام خماران درخمنه دیوانه شده وساغر و سبوی از کشاکش می‌فروشان به نعره آمده^{۸۴} (؟) و از غلبات مآثم^{۸۵} و مناهای و نعمات معازف^{۸۶} و ملاهی ارکان شرع و دین سست و واهی شده و در ورطهٔ فساد و تباهی بی‌تساهی^{۸۷} و حقیقت کلمهٔ «لم یبق من القرآن الا الاسم ومن الاسلام الا الرسم» مقرر و محقق گشته و در سواد و بلاد اسلامیان در مساکن و اماکن علم و ایمان از قمامهٔ حاشیهٔ عرفان و ایقان^{۸۸} رمقی بیش نمانده و آن بقعهٔ عز نقیه را هم زیادت نسقی و رونقی نه. سعی بلیغ فرمودن و در اصلاح آن جهد جمیل نمودن و نقصان و فتوری را که بدان راه یافته است به حال نصاب و کمال خود باز آوردن در کل مواضع، به تخصیص در ضبط احوال اهل دادیان^{۸۹} که گوئی مقیمان آن بقعهٔ نقیه^{۹۰} اند از نمودیان و عادیان. پیش از این در ایام حیات مدام (کذا) شیخ سعید معین الدین حسن سجزی طاب ثواه ان خرابه صومعهٔ جوین پاکیزه‌تر از ارزیز خالص و . . .^{۹۱} بوده و آیهٔ «ضرب الله مثلاً قرية كانت آمنة مطمئنة يأتيها رزقها رغداً من كل مكان» ملایم و موافق حال این مقام نموده، و امروز اولاد و اعقاب ناخلف ناجنس ایشان که از آن آباء صالح در وجود آمده گفته (کذا) چندان چه «لئن فخرت بابائهم^{۹۲} شرف^{۹۳} لقد^{۹۴} صدقت و لکن بآءیم^{۹۵} (؟) ولد» و از غایت بد گوهری و نهایت شوم اختری و ابتری آن قلاشان نرود مردود، که چون ابلیس لعین مطرود و چون اتباع و اشیاع فرعون و نمرود از سوء خاتمت و عاقبت نامحمود احقراند از یهود و هنود بل هم اضلّ و اذلّ من خنازیر و فرود و یستهحقون^{۹۶} «کاصحاب الاخذود النار ذات الوقود»، بامعبود به حق و مسجود مطلق به طغیان و عصیان «فکفرت بانعم الله» بیرون

آمده و نکال انتکاس^{۹۷} را سزاوار گشته و از خبائثت و خساست نفس پلید و رذالت و دناءت عرض لثیم و خسیس بافرقه شیاطین ملاعین و طبقة مردوده عفاریت قرین^{۹۸} و دمساز و هم راز و هم آوز شده که «ومن اعرض عن ذکر الرحمن نقیض^{۹۹} له شیطاناً فهو له قرین» و چون این امر فظیح^{۱۰۰} و فعل شنیع را تدارک و تلافی و این درد عقام را دوا و مرهم شافی الّا به بازخواست و سیاست ارباب حکم زیست قدرهم نه، احوال این رندان مباحتی که چو ملحدان صباحتی از صباح تا رواح با پیاله و صراحی بر در مسجدها و خانقاهها بساط نشاط گسترده و زمام عقل، که ندارند، به دست شیطان سپرده و مجلس خمر و مزمار آراسته و چون موی از سر صوفیان یک بارگی از سر اسلام و مسلمانی برخاسته و در انواع سرور از ابنای جنس خود چون موی عارفان بر سر آمده و از شراب آب انگور و شور و شغب ناله نای و طنبور، که گلوی نایشان دریده و نای گلویشان بریده باد و کاسه طنبور چون خانه زنبور سوراخ سوراخ شده و بر کاسه سر بر مقرر خورشان^{۱۰۱} شکسته باد، در معابد و مساجد مسلمانان آواز ذکر و تسبیح از فسقهای آشکارا و دشنامهای صریح از ایشان^{۱۰۲} از میان برخاسته و به سبب دور مستان در زمستان و تابستان دور قرآن از نوشانوش ساقی در باقی شده، واجب بود بل فرض به عزّ عرض رسانیدن تا صدور عظام چنان که جناب کریم ایشان [۰.۰.] منصب حکم و امارت و صدارت و وزارت به یقین^{۱۰۳} به زجر و تأدیب و قهر^{۱۰۴} و . . . ۱۰۵. آن مشتئی خناس نسناس را، که «اشباه^{۱۰۶} الناس و لیسوا بالناس» برایشان صادق است، به حکم «الضرب انفع احیاناً من الضرب» مثال فرمایند و در آن باب مبالغه اشارت نمایند تا بالضرب و الاثلام لا بالوعظ و الکلام آن طغام لثام بی نتگ و نام را ادب کنند و محتسبان

و قائدان هريك را از ایشان کلاه میلی بر سر نهاده و گردن و قفا به زخم سیلی نیلی کرده پیش از آن که دیگر ۱۰۲ باره مادر زمانه دختر رز را، که ام‌الخبائث نام اوست، و شوهر خمار می فروش، که اکنون به زبان حال پیمانان و کوزه و سبوش مثل «واصبح فواد ام‌موسی فارغاً»^{۱۰۸} به گوش خلق فرو می خواند، از ارحام زنان^{۱۰۹} حامله به جنین مشمشه حمراء عرضه دارد^{۱۱۰} و به شیرشیره عصیر از سرپستان قمع در دهان طفل کدو چکیدن گیرد و اصهار خمر و خمار و ابناء و اخوان قهوه و عقار دیگر بار با عشق و مهر آن نابکار در آمیزند و عاشق وار با خطبه و خطبه^{۱۱۱} آن محرمه مطلقه غیر محله بر خیزند و مشاطه شیطان آن اشقر شوخ^{۱۱۲} تلخ را، که به علت عبوس مدتی در کنج خم خانه منحوس، که ناووس مجوس و دیس^{۱۱۳} ترسا با صلیب و ناقوس بر آن فخر و شرف دارد، مأیوس و محبوس مانده، در انجمن مستان و بزم و مجلس می پرستان بر منصفه زرینه^{۱۱۴} و سیمینه یعنی جام و قدح و قنینه^{۱۱۵} عروس وار جلوه کند، مالش داده [. . .] ستانده به زخم چماق و دبوس توبه به صلاح از شرب غبوق و صبوح در گردن بندد و مجلس همایون هريك از بزرگان عهد، که امروز در این قطر و نواحی حقن دماء و حفظ نوال سگتان و قطان این بلاد سوار و نهب و اهراق آن به زبان تیغ و تیغ زبان ایشان باز بسته، در فحوای معنی این حدیث نبوی به معان فکر و نظر تأمل و تفکر فرمایند، قال رسول الله صلی الله و سلم «مامن قوم يعمل فیهم بالمعاصی ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیروا الا ان عمهم الله بعقاب» و بسبب مراعات^{۱۱۶} و رعایت جوانب و خواطر ایشان، که اهل نفاق اند و شقاق، از منهج عدل عدول و از طریقه انصاف انحراف جایز نشمرند، و از تهدید و وعید حدیث طاووس یمانی رضی الله عنه، که از حضرت

فلک بسطه نقطه دایره ولایت ومحیط مرکز علم ومعرفت اسدالله الغاب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه [روایت کرده اند، اندیشه فرمایند: قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم «ان فی جهنم لحيات كالبغال وعقارب كالحبال تلدغ كل امير لم يعدل في رعيته». و کدام عدل و انصاف [به قانون] عقل و نقل فاضل تر و نافع تر از منع شرب سکر^{۱۱۷} و فسق مترتب بر شرب خمر خواهد بود که اقبح و افحش فجور و شرور است و بر اجناس انجاس و انواع ارجاس معاصی محتوی و مشتمل؟ به حکم حدیث «الخمر جماع الاثم» - و این حدیث مشهور است - بلکه جرثومه شریک و کفر را اعدل و عدیل و باعبادت او ثان در بیک سلك و از آن قسم و قبیل کما قال خلیل الملك الجلیل «شارب الخمر کعابد الوثن». و فی قانون^{۱۱۸} الحکمة و اصل الحکیم مذمه^{۱۱۹} الخمر امر حسن و صلاح مستحسن کما ورد فی کلمات ارباب الخیره و مقالات اصحاب الحکمة: لا تشرب المسکر فانته عدو العقل والعقل خلیفة الله فی الباطن، فمن سلط علی خلیفة الله عدو الله و ذهب عقله فلا دین له و لا مروءة له و لا حیا و لا مراقبه من عدم هذه الخصال، فموته صلاح عام».

و اگر بعد از تقدیر این اقوال و تحریر تعریف این احوال در تعریک و گوشمال این جهال^{۱۲۰} ضلال تهاون و تقصیری رود ادب همه جماعت حوالت از حضرت الهی است، و نیز اگر موالی مکتهم الله و فقهم لا بتغاء مرضاته و بلبغهم اقصی درجات الکمال فی کمال مدارج قرباته در^{۱۲۱} این بیت^{۱۲۲} شاهزاده سلغورشاه شیراز رحمه الله نظر فرمایند به همه حال بد را از بد کرداری حذر نمایند، بیت این است:

بیت

ای شاه چه گوئی چو پیرسند ۱۲۳ از تو

آن را که بترسی و نترسند ۱۲۴ از تو

و هذه الكعبة و رب الكعبة اخرما في الجمعه. والحمد لله رب العالمين
والصلوة على رسوله المنتجبين ۱۲۵ واصحابه الممتحنين ۱۲۶. اللهم نصر من
نصر الدين و اخذل من اخذل الدين بفضلك وكرمك و لطفك و نعمك يا
كريم يا رحيم.

تمت رسائل الصواحب والوزراء بتأييد خالق البرايا .

این نامه طولانی ترین و دشوارترین منشآت مجموعه فرائدغیائی است که متأسفانه فقط در نسخه س هست و نسخه س نیز طبق معمول سرشار از انواع غلطها و افتادگی‌ها و تحریرهای ناخواناست. نویسنده غالباً عباراتی بسیار طولانی با جمله‌های فرعی پیچ‌اندرپیچ آورده و چه بسا که سرنخرا گم کرده و اندیشه‌ای را نا تمام گذارده است و بهر حال یافتن را بطنه‌ای منطقی و حتی نحوی میان بسیاری از عبارات آن دشوار و باخود محال است.

۱- ترکیبی است از دو آیه یکی در سوره حج ۷۸ که سه کلمه اول را دارد و دیگر بقره ۱۳۵ که کلمات اول و سوم و چهارم را دارد ۲- او ۳- در اصل درست خوانا نیست ۴- محظوظ ۵- + والآخره ۶- ومدبر ۷- زبان ۸- عبت (کذا) (عتبت یعنی شدت و سختی) ۹- انتشار انتمار ۱۰- حاکم ۱۱- حاله ۱۲- حرمانی ۱۳- الاحبار ۱۴- قوالی (قوا؟) ۱۵- بدان ۱۶-؟، این کلمه را محسد و مجرد (مجرد) هم می‌شود خواند ۱۷- سله (بدون نقطه) ۱۸-؟، در اصل: معشان (کذا)، (معسف یعنی طالب) ۱۹- در اصل: و ماشنه اقلام (؟) ۲۰- زاید ۲۱-؟، حبتین (کذا) ۲۲- حلیه ۲۳- بصیرت دوبار ۲۴- منتعش ۲۵- در اصل: افتدا ذخیره (؟) ۲۶- عطب (بدون نقطه) ۲۷- بان ۲۸- عدل و ۲۹- در اصل: سطا ف طرفه (کلمه اول بدون نقطه، طر بالای ف و متصل بدان نوشته شده و هر

- دو کلمه ناخواناست؛ شظاف یعنی تنگی و سختی زمدگی، رك. فرهنگ نفیسی)
- ۳۰- انهیٔ ۳۱- انتهاب ۳۲- انحرام (انخرام یعنی غارت شدن)
- ۳۳- در اصل: . . . مضمومة حوادث (كذا)؛ ظاهراً ترکیبی است از دو عبارت «عاریة اكسبت اهلها ذمًا» (مجمع الامثال میدانی، قاهره ۱۳۷۹، جلد دوم، ص ۳۱) و «العاریة مؤداة» (رك. احادیث مثنوی از بدیع الزمان فروزانفر، ص ۲۱۸) ۳۴- دراصل: صدانای (بدون نقطه) ۲۵- محلی ۳۶- او
- ۳۷- روت ۳۸- هیهات ۳۹- شاید: متعبه (؟) ۴۰- بصم (بدون نقطه) ۴۱- + او ۴۲- بدرگاه ۴۳- سمه (بدون نقطه)
- ۴۴- فلاح را ۴۵- درسكان ۴۶- حرابه (خرابه جمع خراب است به معنی دزد) ۴۷- عنا ۴۸- شاب ۴۹- در این فصل
- خطاب که روشن تر آفتاب نص ۵۰- متحمل ۵۱- حنوب (؟)
- ۵۲- و تقدیر ۵۳- اما این ۵۴- سه کلمه ناخوانا تقریباً بدین صورت: دسجن و جدصحن (؟) ۵۵- در اصل: بالغور (؟) ۵۶- عزار
- ۵۷- واحد ۵۸- السلطان ۵۹- القرآن ۶۰- طری
- ۶۱- درحاشیه: تمتعی ۶۲- در اصل: مرتبة جالینوس هوس هوس اند (اثر خط خوردگی روی جالینوس دیده می شود و تکرار هوس ظاهراً اشتباه است) ۶۳- اسد ۶۴- محوس ۶۵- استمانه ۶۶- استمانه
- ۶۷- استداد ۶۸- ولوکا ۶۹- دیری بی خبر ۷۰- ویربوع
- ۷۱- نامشروع در کارهای . . . ۷۲- کدد (شاید کور جمع کوره درست باشد. بنا به فرهنگ نفیسی کدر نام موضعی نزدیک مدینه) ۷۳- دراصل: حرزی (؟) (طبق نفیسی جزر نام موضعی در بادیه و ناحیه ای در حلب است. ولی مسلم است که موضعی در نزدیکی مدینه و موضعی در بادیه یا حلب منظور نگارنده نیست و این دو کلمه در اصل نامه چیز دیگری بوده است) ۷۴- دراصل: حثم روصبه (كذا) (کلمه دوم شاید روضه باشد؟) ۷۵- ندرسهای
- (كذا) ۷۶- اسلام را ۷۷- اطلاق ۷۸- انحاط ۷۹- طرازی
- ۸۰- دراصل: بریدی (كذا بدون نقطه) ۸۱- هرچند ۸۲- نعل
- ۸۳- از ان ۸۴- دراصل: سمرافده (بدون نقطه) ۸۵- ماتم
- ۸۶- معارف (بدون نقطه) ۸۷- تباهی ۸۸- افای (كذا)

- ۸۹- دادمان ۹۰- بقیه ۹۱- واژه‌ای غیرخوانا که به صورت
 محمی نوشته شده است ۹۲- بایابهم (کذا) ۹۳- سرف ۹۴- لصد
 ۹۵- دراصل: بیما (؟) ۹۶- سحغون (کذا بدون نقطه) ۹۷- انتکال
 ۹۸- جزقرین ۹۹- دراصل: نعبض ۱۰۰- فضیع ۱۰۱- کاسه سریر
 مقرحشان ۱۰۲- انداشان (کذا) ۱۰۳-؟ دراصل: سفتن (کذا)
 ۱۰۴- قر ۱۰۵- تاسب (کذا) ۱۰۶- اشتباه ۱۰۷- پیش‌از
 «دیگر» چهارپنج کلمه مکرر زائد ۱۰۸- فاصبح (سورة قصص، آیه ۱۰)
 ۱۰۹- زبان ۱۱۰- میدارد ۱۱۱- دراصل: حطه (بدون نقطه)
 ۱۱۲- دراصل: شیوخ ۱۱۳- در ۱۱۴- وزیرینه ۱۱۵- دراصل:
 قهینه ۱۱۶- مراعات ۱۱۷- دراصل: منع شراسر (کذا بی نقطه)؛ دو
 سطر از متن نیز تکرار شده است ۱۱۸- چهارسطر گذشته در اصل بسیار
 آشفته و بعضی کلمات و عبارات آن مکرر و درهم نوشته است ۱۱۹- دراصل:
 مذمن ۱۲۰- حمال ۱۲۱- و ۱۲۲- نیست ۱۲۳- پرسند
 ۱۲۴- در اصل: نترسی و پرسند (حروف اول کلمه اخیر بی نقطه است)
 ۱۲۵-؟ (منتخبین نیز خوانده می‌شود) ۱۲۶- در اصل: المسحس
 (مطلقاً بدون نقطه).

الباب الثالث

في رسائل السادات والنقباء

۲۲۵- من انشاء شيخ الاسلام خواجه معين الدين الجامي الـ
سلطان السادات خداوند زاده علي اكبر الترمذي*

(سخ)

الله حسبي والنبي وآله

شعر

تألق من صنعاء برق فاشرقت
وجوه عرفناها على البعد فانجلي
وكنّا على الاعراف نعرف كلّهم
بسيما هم بعد التوسم بالحيمي
بدأنا بتسليم رجاء تواصل
اذا ما تعارفنا بداعية^۲ الهوى

شعر

باخم زلف^۲ چو چوگان تو پیش از من و تو
سالها بود که دل گوی محبت می باخت
در ازل طوطی جان بالب تو همدم بود
در خیالش به شکر خنده خوش باز شناخت^۴
هر چند دیده ظاهر در عالم ناسوت به مشاهده طلعت میمون و مطالعه

غرۀ غرّای همایون حضرت مخدوم زادۀ عالمیان^۵ سلطان سادات زمین
و زمان، خدایگان عالم فضل و احسان،

شعر

هو ابن نبی الله وابن وصیه له مفخر تربی علی کل مفخر
همام طلیق الوجه ابلج باسم^۶ اشم طویل الباع من آل حیدر
علاء الحق والدين، صریح عنایت رب العالمین مدّ الله تعالی سرادقات
جلاله الی یوم الدین، شرف اکتحال نیافته اما در عالم لاهوت

بیت

نحن اللذان تعارفت ارواحنا من قبل خلق الله طینه آدم

بیت

با آن نگار کار من آن روز اوفتاد
کادم میان مکّه و بطحا فتاده بود
چون آن محبت و وداد و آن اخلاص و اتحاد ازلی است بی شک ابدی
خواهد بود. از آن سبب،

شعر

خرد را با خیال او تماشائی است روحانی
که آن جا در نمی گنجد خیال روح انسانی
برون پرده غیب است جان خرده بنیان را

به غمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی

تحقیق آن که این دعا گوی کمینه خود را حد^۱ و پایه اظهار^۲ آن اخلاص
نمی دانست، اما بنا بر^۳ اشارت و فرمان آن خلاصه^۴ نوع انسان مخلص
ترین دعا گویان و صادق ترین هـ و اخواهان صحائف تحف تحیات و
وظائف طرف^۵ ثنا و دعوات مقتبس از شرایف اوقات «ان لربکم فی

ایام دهر کم نفحات»، که بضاعت مزجاة ساکنان بیت الاحزان کنعان
حرمان تو اند بود، مرقوم و معروض می گرداند و از حضرت معبود سعادت
و بهبود آن^۱ زبده و خلاصه وجود مسألت می نماید و چون از شائبه ریا
(میراست امید اجابت داشته می گوید

شعر

من ارچه از شرف خدمت تو محرومم
به تن که هست اسیر^۱ عذاب و جفت ملال
ولی ملازم آن در گهم به دل همه روز
ولی مجاور آن حضرتم به جان همه سال
و آن معنی از عالم غیب بی عیب^۱ به ظهور آمده و محقق گشته،

بیت

(از دیدن دیده گر شود دل عاشق
دل عاشق تست دیده نادیده ترا)^۱
لاجرم دیده و نادیده بمثابه نور دیده است

بیت

(و آن کس که به جای دیده باشد مارا
نادیده بجای دیده باشد مارا)^۱

باز می اندیشم که هر چند اتصال روحانی و مشاهده قلوب در دارالملك
معانی که (ع): نحن بقلب^{۱۱} العین نلتقیان، اصل معتبر و قاعده مقرر است

بیت

ولکن للعیان لطیف معنی لذا سأل المشاهدة الکلیم
با این همه (ع): ولست بآیس من فضل ربی، که به فضل شامل و عنایت
کامل و لطف عمیم و طول جسیم^{۱۲} حضرت الوهیت (ع): لکان لنا بالوادین

مطاف (ع): یا بھر گوشہ کہ باشد کہ تو خود جان منی . یارب ۱۳ کدام سعادت بالای این تواند بود کہ شاه باز «سبحان الذی اسری» و ہمای آشیان خانہ «قل لا اسألكم علیہ اجرأ الا المودة فی القربی» سایہ بر سر اهل این دیار اندازد؟ و چه دولت از این قوی تر باشد کہ در شاهوار صدف بحار «الم یجدك یتیمأ فأوی» و لعل آبدار معدن یاسین و طاها بازار محبان آل عبا را بیاراید؟ و چه شادمانی بیش از این ۱۴ در تصور آید کہ صاحب دراعه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهر کم تطهیرأ» دامن عصمت و آستین حشمت بر سر مساکین امت بدر افشانند؟ و کدام بخت از این بلندتر و چه پیش نهاد به جهت زاد معاد از این بیشتر کہ صاحب فتوتی از بار گاه «لا فنی الا علی» و بلند همتی از تخت گاه «انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاء ولا شکوراً» آفتاب وار بر سر ایشان تابد

بیت

والارض ملکک والوری ۱۵ لك غلمة

والدهر عبدك والعلی لك دار

(ع): خوش آمدی همه لطفی و مردمی و کرامت، «ترکت فیکم الثقلین

کتاب الله و عترتی» بازی نیست و «مثل اهل بیتی کسفینة نوح من دخلها امن ومن ترکها غرق» مجازی فی .

بیت

فردا کہ هر کسی به شفیع ز نند دست

دست معین و دامن اولاد مصطفی است ۱

بیت

وكان ودی للصحابه حلة طرزتها بولاء آل محمد

اگر در این باب شروع نماید و کمیت تیزرو قلم را در میدان قرطاس جولان دهد^{۱۶} (بعد از سالهای بسیار و قرنهای بی‌شمار شمه‌ای از بزرگی و کمالات سادات در بیان بنان نیاید)^۱

بیت

بیش از این در نامه^{۱۷} نتوانم نوشت^{۱۸}

این حکایت را بیاید دفتری

و باز آنکه به حکم «الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» دست عنایت ملک غفور گریبان وقت ایشان گرفته از وحشت جای آن دیار به خلد آباد معدلت و نصفیت و نور حضور سلطنت، که همت مبارک ایشان بر تعظیم و تربیت سادات و مشایخ^۱ و علما و صلاحا^۱ و اعانۀ ضعفا و فضلا «وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء» مشعوف و موقوف است، آورده^{۱۹} تا مطالب دنیوی و مآرب^{۲۰} اخروی (ایشان را چنانچه صلاح دارین)^{۲۰} و نیکو نامی منزلین ایشان است مهیا و مهنا گرداند (ع): لیسعد ملهوف و یظفر طالب . شکر این نعمت عظیم بجای آورند^{۲۱} و قدر این دولت جسم بدانند^{۲۲} و خاطر عزیز خود را به هیچ وجه نگران ندارند «ولله الالطاف تینل الامانیا»،

بیت

ز حق امید میدارم که هرچ امید میدارم

ز اسباب جهان‌داری همه بهتر از آن گردد

امید از کرم آن خلاصه آل‌عبا و مخدوم زاده هردوسرا همین که^۱ در اوقات خلوات و اعقاب صلوات (ع): که آن زمان نبود در ره دعا پرده، از ارواح آباء عظام و اجداد کرام به تخصیص از روح^{۲۳} پرفتوح سید کائنات، که سلسله نسب پاک^{۲۴} ایشان بدان حضرت صورت جبل متین

گرفته، از خادم^۱ و خادم زاده^۲ جانی جامی معین جامی فراموش نفرمایند
و در یوزة شفاعت آخرت نمایند.

بیت

بهر خدا حسینی روزی که باریابی

از دست خو برویان انصاف ما طلب کن

حالا نور شیب بر ظلمت شباب غلبه کرده وضعف بر مزاج^{۲۵} غالب گشته،

بیت

دندان لقمه خای چو در کام من نماند

بهر غذای من فلك از سر گرفت شیر

لاجرم ناله

بیت

اعصر الشباب سلام عليك الی این تمشی ال اهل تعود

میکنند و می گوید^{۲۶}

بیت

نخورم چو خضر از این پس دمی آب زندگانی

چو ز آتش جوانی نفسی نمانده بیشم

با وجود زحمات روزهاست که به زحمت وجع المفاصل مبتلاست،

بیت

ز^۱ روز گار خوش است این همه جز آن که لیم

ز دست بوس خداوند روز گار جداست

مع ذلك كله

بیت

آن بخت کو که عاشق رنجور قوتی

با این دل ضعیف و تن ناتوان دهد

اشارت رفته بود که فلانی^{۲۷} از نتایج طبع سقیم چیزی فرستد،

بیت

همی ترسم از ریش خند ریاحین

که خسار مغیلان به بستان فرستم

اما به حکم مقدمه «المأمور معذور» و قضیه مرضیه^{۲۸} «طاعة الامیر واجبة»

دعائی درویشانه در بار یاری، که عازم آن دیار بود، بست

شعر

ورنی کدام عاقل دانا شنیده‌ای

کو در به بحر برد و فرستاد گل به باغ؟

یا از کدام زیرک هشیار دیده‌ای

کامد^۱ به پیش چشمه خورشید با چراغ؟

توقع از آن حضرت آن که از کمال بزرگی خرده نگیرند و عذر بپذیرند.

شعر

مکن بر من ای دوست عیب و ملامت

اگر حشو گویم و گز بد نویسم

(ملامت چنان در سرم راه دارد

که بی خود کنم فکرو بی خود نویسم)^{۲۹}

اگر فی‌المثل پشه باید نوشتن

شتر مرغ بر روی کاغذ نویسم

اگر شرف قبول یابد^{۲۸} (ع): از این متاع فراوان بود در این بازار.

من بعد خدمات و دعوات به عزت عرض رسانند^{۲۹} و خود را پروانه وار
 بر ضمیر منیر (خبیر امیر کبیر روشن ضمیر بی نظیر)^{۳۰} گذرانند.^{۳۰}
 اطناب از حد گذشت، اختصار بر دعا اولی است:
 تاجهان گیر بود فاتحه فکرت صبح
 تاشب افروز^{۳۱} بود شعشعه طلعت ماه
 باد چشم خرد از پرتو رایت روشن
 باد دست ستم از دامن ملکوت^{۳۲} کوتاه
 آمین رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین^۱.

* خ: ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة الی المرتضی الاعظم والمجتبی الاکرم
 سلطان السادات والقیاء خلاصة آل الطاهرا مظهر الطاف السرمدی علاء الحق
 والدين علی اکبر الترمذی نور الله تعالی مرقدهما.

- ۱- س: ۲- س: بداعت ۳- س: زلفت ۴- س: به شکر خنده
 شیرین بشناخت ۴- س: جهانیان ۶- س: فاسم ۷- س: و
 استظهار ۸- س: به ۹- س: طرق ۱۰- س: به بود اولیاء حضرت آن
 ۱۱- س: قلب ۱۲- س: حسیم ۱۳- س: آیا ۱۴- س:
 بیش از این چگونه ۱۵- س: الوا ۱۶- س: در میدان بنان بتازد
 ۱۷- س: نسخه ۱۸- س: نیش ۱۹- س: آورد که ۲۰- س: خ:
 ۲۱- س: خ: آوردن ۲۲- س: خ: دانستن از واجبات است ۲۳- س: از و اح
 ۲۴- س: خ: پاک نسب ۲۵- س: + ضعیف ۲۶- س: می گویند
 ۲۷- س: + بود ۲۸- س: فرمایند ۲۹- س: رسانند ۳۰- س:
 گذرانند ۳۱- س: شب و روز ۳۲- س: جاهت.

۲۲۶- من انشاء واحد من الافاضل الي واحد من السادات
والنقباء

(س)

ذات شريف وعنصر لطيف مخدوم مرتضى كبير سيد روشن ضمير،
ملك السادات والاشراف، زبده آل عبد مناف، مجمع المكارم والالطاف،
مفخر آل طه ويس لاسلب الله ظله عن المسلمين، مهبط وفود اسرار
رباني باد ومخزن نفوذ انوار سبحاني، وآثار انوار ازهار «شجره
طيبه اصلها ثابت وفرعها في السماء» درجین مبین او لائح، ودلائل حسن
شرف «سیماهم فی وجوههم» از مهر چهر او واضح (ع): چنین خود
هست و تا بادا چنین باد.

مخلص است معتقد که به وسیله اخلاص^۲ و اعتقاد و رابطه
اختصاص و اعتضاد خود را در سفینه ارادت و محبت «مثل اهل بیتی
کمثل سفینه النوح» الحدیث، جای کرده و بدان واسطه امید نجات و
ارتفاع درجات داشته به وظایف دعای ذات ملک صفات قیام می نماید
و می گوید:

شعر

رهی نمی برم و چاره ای نمیدانم

به جز محبت مردان مستقیم احوال

مگر که صدر نشینان بارگاه قبول

نظر کنند به بیچارگان صف نعال

بیش از این جرأت مجال ندارد، ظلال عنایت و سایه سیادت ممدود
بالمملک الودود.

۲۲۷- من انشاء شيخ الاسلام خواجه قطب الدين يحيى النيشابورى
الى واحد من السادات

(ج)

جناب سعادت مآب سيادت معاد مولانا مولى العباد العباد و
المرتضى الاعظم والمجتبى المكرم الاعلم، سلطان نقيب العرب والمعجم،
ناصر الملوك والساطين، اكرم اشرف اخلاف آل طه^۱ ويس^۲، مطلع
افواذ انوار^۳ يقين، ومطمح ابصار انصار دين، و مرجع احبار اخيار
زمان وزمين باد، و ديدة سران [و] سر ارباب ديسه به كحل الجواهر
«فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد» روشن و دل آن اخلاف
تخت نشين «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين» به انوار اسرار معرفت
گلشن^۴. فقير حقير به نسبت نعم^۵ والى آن زبده آل عبا فراموشى خویش
رابه تجديد اين دعای حضرت عليا يادمى دهد، و از استدامت و استقامت خود
بر قدم وفادارى آن بر كشيده حضرت كردگارى اين ابیات اثبات عمى كند

شعر

فيما مضى من سالف عيشنا

وبسابق الباست (؟) فى الخلوات

ان الغرام كما عهدتم زايد

متجدد بدوامع الانات^۶

بیت

گر صحبت ما تو را فراموش شده

مارا حق صحبتت به یاد است هنوز

«فات ذا القربی حقہ والمسکین وابن السبیل» از نیشابور مسطور است،
«ولیتنی کنت سطرأ فی مطاویها».

احوال این دیار به نسبت گذشته بهتر است و حکام حالی بر رعایای
این ملک و حوالی از ولایة سابقه پر خیر تر و مشفق تر اند، والحمد لله که
اوقات درویشان و ساعت^۸ ایشان به فضل الله و فردولت پادشاه و همت آن
مقوی اهل انتباه به نفعات قدسی و نفعات انسی مشرف است و یاد
ایشان در اوراد شبانگه و بامداد بگناه (ع): وظیفه ای است که تقصیر آن
روا نبود. و اگر ایشان نیز به هروقت بر نیت صدق در وظیفه جیره^۹ از
این فقیر یادی^{۱۰} فرمایند و به واسطه قدم قلم خدم را تقفدی نمایند
حاکم اند، (ع): ورا نبود زیان ما^{۱۱} را بود سود. ز کوة نعمت حیوة
به رعایت و ظایف طاعات و تعرض اسرار . . . عنایات «ان لربکم
فی ایام دهر کم نفعات» و صدقه جاه به مساعدت ضعفای حاجت خواه
و محافظت اشاره «وقضی ربک ان لاتعبدوا الا ایاه» بگذرانند.
بیش از این درد^{۱۲} سرت می ندهم، عمر و دولت مخلص باد بمنّه
وسعه جوده^{۱۳}.

۱- طها ۲- یاسین ۳- انوار افوار ۴- کلین (۹)

۵- (۹) کلمه اول مطلقاً نقطه ندارد و کلمه دوم در حقیقت نمره خوانده می شود

۶- ابیات (حرف دوم نقطه ندارد) ۷- مصراع اول در اصل چنین است:

فیما سالف ماضی من عیشنا. در مصراع دوم در اصل «سابق» است نه «سابق»

و کلمه دوم روشن نیست که چیست، در بیت دوم کلمات «زاید» و «متجدد» در

اصل بحالت نصب و بصورت «زایدا» و «متجلدا» نوشته شده است.

- ۸- بساعة ۹- دراصل بی نقطه وناخوانا شبیه به: جیره (؟) ۱۰- دراصل
ناری (بدون نقطه)، شاید تقاضای یاری در تعیین جیره منظور باشد ۱۱- وما
۱۲- يك کلمه بدون نقطه وخوانا شبیه به مرات یا مرار (؟) ۱۲- در
۱۳- وجوده.

۲۲۸- من انشاء العلامة حسام الدين عبدالنہ الكوسوى الى
سلطان السادات شمس الملة والدين الكرمانى

(س)

از معتكفان صوامع ملكوت بالا ومستخلصان جبروت اعلى كه
به حكم «ارباب الدول ملهمون» به نغمات^۱ الهامات^۲ روحانى ومبشرات
تلويحات تأييد آسمانى سعادت خسواه روشن روانان دولتيار مملكت
بخش نوشين روانان بختيارند تحيات ارحمات^۳ بجناب والى مخدوم
اعظم على الاطلاق، خليفة العجم بالاستحقاق، قاضى مطاع^۴ السلطنة،
والى ولاة بيضة المملكة، سلطان نقيب شمس الحق والملة والدين، ركن
الاسلام والمسلمين، مرشداعظم الملوك والسلاطين، مدير امور الخواقين،
عطارد خريطه كش ديوان افادتش، مشتري خريدار بازار^۵ سعادتش،
عزت انصار دولته واستفاضت^۶ اخبار هيبته وصولته، متواصل باد.
طبقات مطيعان خدمتش، كه سگان بهشت^۷ وفاقاند، بر ذرؤة جاه «ثم
اجتبا» مترقى، فرقة بدسگالان حضرتش را، كه سگان^۸ گلخن كنشت
شفاق اند، جان در حفره چاه «ثم رددناه»، «بلغت التراقي». طراز نده
ديباى ادعية صالحه . . . فرط اخلاص در ساحت^۹ نبوت پناه خانزاده
مرتضوى وفراز نده لواى اثنية فائحه مزين به ماهجة صدف اختصاص
در كوكبة شكوه و ابهت مولوى يعنى:

بیت

آن که نامش حسام کوسوئی است

کاتب الوحی مدح مولوی است

که امر اول «فلنحییته حیوة طيبة» دیباچه کتاب مباحات و مفاخرت و قضیه دویم را که «واللاخرة خیر لك من الاولی» فذلك الحسنات آخرت می‌دارند و این معنی را به حکم «وجعلنا ذریته هم الباقین»،

بیت

اندر زمین عاقبت اعقاب^{۱۱} خویش را

تخمی است که از برای شرف می‌پراکنم

در آن سده^{۱۲} علیاصدق^{۱۲} تبلیغ به تیغ عبودیت می‌شکافد و نافه^{۱۳} عرض بندگی می‌گشاید. در این وقت که دست تغیر احوال جمعیت خاطر اهل کرمان را دامن برافشانده کتبت علیهم الجلاء

بیت

ز خانمان به طریقی^{۱۳} جدا فکند که چشم

در آن بماند زحیرت سپهر^{۱۴} اعلی را

و آیه «فجعلنا^{۱۵} عالیها سافلها» بر آن اطلال و دمن خوامل مرکز...^{۱۶} آن فطرت و نقصان آن فتنه جهود و گبر و ترسا و مسلمان که از دست و بای ظاهره^{۱۷} کبری بجست، و از بطش شدید آن مطموره بوار و حفرة خار به دست اعتصام به جبل [. . .] عزیمت طرفی از اطراف کرد، و استمساک به عروة و ثقیای توجه به خدمت شریفی از اشراف «وقلیل ماهم» نمود به دلالت «هو^{۱۸} خیر» که زبان^{۱۹} «اهبطوا مِصرأ فان لکم ما سألتم» میدارد به جمعی

بیت

که از بی دولتان بگریز چون تیسر

وطن در کوی صاحب دولتان گیر

اولئك قوم اهل العطله عليهم ولم سعب باعظافهم عجب مسافت بعید را به هوس محل^{۲۱} جدید در می نوشتند «لیشهدوا منافع لهم» تا چرخ هر نادره را بنهد آنجا عذری و آسمان هر کس را کند استغفاری^{۲۲} بنده را به حکم مثال جهان مطاع واجب الاتباع، که رقم زده کلك سحر- نگاری وحی آثار حصرت زکی کعبه سادت وسعد اکبر سعادت، مولی صناید الخاقین، سلطان نقباء المشرقین، مستخدم و لاه العراقرین، یگانه آفاق عزت انصار دولته بود، جاذبه موافقت وداعیه موافقت ایشان زنجیر طمع راحت «یجد^{۲۳} فی الارض مراغماً [کثیراً] وسعة» در جنبانند، «تغرب عن الاوطان فی طلب العلی»، [ع]: سفرم پی مرد است و آستان^{۲۴} هنر، و بر موجب املائی زمان بحث و تلقین لفظ سعادت احرام جناب والا گرفت والحق «ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین».

بیت

گزیدم درت را که فرخنده بادا

مرا این سعادت که نیکو گزیدم

چه «ومن دخله کان آمناً» خود را از حادثات فلك در پناه [. . .]، و چون احرام این کعبه سیادت بست و در عرفات عرفان. سدی^{۲۵} الیه بیده لبیک زنان عصا^{۲۷} و رکوه سفر در صفا و صفوه و مروه مروت رکن اعظم، که مهندس نظام کار دنیا و رصد بندی قوام حال عقبی و «جعلنا الشمس علیه دلیلاً» به یمن کفایتش مضبوط و به جستن آن عنایت و رعایت منوط و مربوط است، از دست مقاسات طی منازل و مراحل و بعد سته مسالك

و مهالك بنهاده فرمان شد (كذا) «وأتونى باهلكم اجمعين» بی توقف امتثال حکم جزم نموده شخصی نصب شد که رفعاً بالابتداء ضعفاء عیال را به جراثیل اطفال با ایشان بیع (۴) ۲۸ کاللم ۲۹ علی وضم وشم بلاد سم نقل کند. اکنون به توقع «ثم بدلنا ۳۰ مکان السیئة الحسنة» ۳۱ جمعی در تبدیل منزل که محط رحال محمل اقامت است سعی می کند (ع): کاین جای نه جای تست برخیز و برو، اما بنده در جواب می گوید «السجن احبّ الیّ ممّا يدعوننی الیه»، چه پیوسته او «متجلس اجلس حیث تجلس» بوده و طریقه او علی الحقیقة آن است که پای وقت در دامن خمبول کشد نه سر به گریبان فضول بر کند. مع الحدیث برامید «ان لی عنده للحسنی» «اسکنت من ذریمتی بواد غیر ذی زرع»

بیت

اتیناک من شرق البلاد وغربها حفاة عراة ركبنا ۳۲ رحالنا
(ع): سرورا ما از ره دور و دراز آمده ایم، چه جمعی متعلقه را معیشت در مقامی بوده که به روع شمال و عذب زلال و طیب هوا و فسحت فضا منوعت و موصوف است. در این مسکن که بنیت ۳۳ ان احرج من التابوت و اضیق من بیت العنکبوت است گذر تعمذر ۳۴ دارد. «والامر الیک فانظری» انی اقول یارب انزلنی بلطفک انزلنی فی المنازل «انت خیر المنزلین» ۳۵ كما یقول . . . ۳۶ «حیث نشاء فنعم اجر العالمین»
و هذا باب

بیت

ناکسی سخن محال گویم
وقت است که حسب حال گویم
بروفق سافروا تصحوا تغنموا غنیمتی بزرگ و انتها الکبیرة، که در این

نهضت دست داده است، در دولت جوار و جار للزخار (کذا) النجوم شرف حیازه خدمت مولانا صدر معظم امام مکرم، قدوة افضل المعجم، منبع زلال الفضل والنعم، اکمل وافضل صیاصی العراق، مجمع محاسن الاخلاق، فیصل الخصومات، مرجع الحکومات، قاضی اذا شبه الامران عرض له^{۳۷} برأیه^{۳۸} یمیز بین الماء واللبن، لزال صاعدا فی مرقی مراتب الکمال، عابراً حد^{۳۹} مناقب الخصال . . . ۴۰، والحق نفسی مستجمع ذاتیات مفاخر و اوصاف ماهیات محامد، طبعی آبدار، ذهن آتش بار، خاطر صافی، حدیث وافی، هویتی معجز آثاروشیمی سحرشعار، شطری ازهر روز در خدمتش به مذاکره و مباحثه مصروف است و با کمال استعداد و وفور داعیه و فرط [۰۰۰] جد و اجتهاد را براقبتاس او ابد و اقتناض شوارد^{۴۱} مقتصد داشته امید است که عما قریب پای ترفع بر ذروه معارج ملکیات نهسد و به یمن آن اقبال در ظلال جلال مولوی به منتهای اقصای نهایت الکمال در رسد^{۴۲} ان شاء الله تعالی و حده العزیز.

جرثمه^{۴۳} اطناب و اسهاب^{۴۴} و خبائث (کذا) تثقیل^{۴۵} و تطویل را هر چند مستوجب تشریب و تأنیب^{۴۶} و مستحق انواع التزام (کذا) است نسیاً منسیاً به میامن انگشت عفو و اغماض فرو گذاشتن و به نظر صفح و اعراض ملحوظ داشتن از آن الطاف و لوازم آن کرم متعدی است، (ع): از بزرگان عفو بودست از فرودستان گناه، و امور ممالک را در نصاب آن تدبیرات صائب و استقرار قضایای خافقین را بر وتیره آن رأی ناقد استمرار، بمحمد و آله اجمعین.

- ۱- سعاع (بدون نقطه) ۲- المهامات ۳- دراصل: بحاب (کذا)
- ۴- نطاح (؟) ۵- دراصل: بازار بارار ۶- اسفاضت ۷- بمنت
- ۸- سکان (سگان برای احتراز از تکرار سکان که در سطر پیش آمده و نیز به

- ملاحظه جناسی که با «سگالان» دارد، درست به نظر میرسد) ۹- دو واژه ناخوانا و بدون نقطه بدین صورت: بوس و مم ۱۰- ساخت ۱۱- اعقاب را ۱۲- صدق ۱۳- بطریقی و مان ۱۴- سپهر را ۱۵- جعلها ۱۶- يك كلمه ناخوانا شبیه: عطات، بوطات یا عطات (فقط حرف آخر نقطه دارد) ۱۷- طاهره ۱۸- دراصل: ثم ۱۹- دراصل: ران (زبان؟) ۲۰- اسل ۲۱- دراصل: امجل ۲۲- ارتباط عبارات چندسطر اخیر روشن نیست و مسلم است که نسخه موجود بکلی فاسد است ۲۳- تجد ۲۴- دراصل: آشیان ۲۵- دراصل: سده (بی نقطه) ۲۶- دراصل: این عبارت متن پیش نهادی است بدون اطمینان به صحت آن) ۲۷- عصار ۲۸- ناخواناست و معلوم نشد که مستقل است یا جزء عبارت عربی بعد ۲۹- کالحم ۳۰- بدنناهم ۳۱- بالحسته ۳۲- رکیبها ۳۳- (؟)، دراصل: نیست ۳۴- (؟)، دراصل: کدر معذر (کذا) ۳۵- در قرآن (مؤمنون ۲۹) آمده است: «وقل رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین»، عبارات پیش از نص آیه یا اقتباس نویسنده است از اصل آیه مزبور یا تحریف و تخیل کاتب است ۳۶- يك كلمه شبیه به: احلها (؟) ۳۷- دراصل: عرله (؟) ۳۸- دراصل: رأی ۳۹- دراصل: حسد (؟) ۴۰- يك كلمه به صورت: تت یا لت (؟) ۴۱- سوارد ۴۲- دراصل: در رسید ۴۳- ؟، دراصل: حرعه (بدون نقطه) ۴۴- سباب ۴۵- دراصل: بقل (کذا) ۴۶- تأنیث.

۲۳۹- من انشاء خواجه معين الدين الجامى السى خانزاده
على اكبر الترمذى جواباً لكتابه

(س خ)

سعد الزمان وساعد الاقبال و دنا المنى واجابت الآمال

بيت

اثر صبر بود اين دولت ان صبرى مبارك الاثرى
صحيفة مجد واقبال ولطفة عز وجلال كه عبارت از كتاب كريم وخطاب
واجب التعظيم حضرت مخدوم اسلام، سلطان سادات انام، زبدة نجباء
الخاقين؛ خلاصة نباء المشرقين، والى ولاية المكارم والمعالي، حاكم
ولاة الايام والليالى، كهف الثقلين، ملاذ اولاد الحسين، صاحب مقامات
المتقين، وارث موارث الانبياء والمرسلين،

بيت

علاء دولت ودين معجز زمان وزمين

که بخت بر در عالیش از مقیمان است^۳

لا زالت سماء الجلالة^۴ مزينة بنجوم سيادته وكواكب الدولة سائرة
بدوام سعادته، تواند بود مخلص ترين دعا گويان وصادق ترين هوا -
خواهان را فالى بود كه از مصحف اقبال بر آمد وسعادتى نمود كه به
درجه طالع در آمد.

بیت

ورد الرسول من الحبيب بکتابه

نفسی فداء کتابه و رسوله

گاه دیده^۶ در سواد آن خط لطیف نگران و احياناً عقل درحسن عبارت
 شریف حیران، و علی کل حال بدین دو بیت طنّان:

ای سواد خط تو در چشم دانش تو تویا

وی زلال لفظ^۲ تو در خلق جان آب حیات

یافت از بوی سر زلف بتان فکر تو

هم دل از محنت شفا و هم روان از غم نجات

معروض رای جهان آرای خداوندی، که از عز^۷ و علا برخوردار باد،
 می گردد که چون به دستبوس حضرت مشرف شد و آن سعادت، که
 آرزوی دیرینه مخلصان بود، دست داد ارادت و اخلاص و محبت و
 اختصاص یکی در هزار گشت. (ع): دیدم رخت از غم سرمویی بنماند.
 اما بواسطه اشتغال ایشان و ازدحام خلقان ملازمتی نتوانست کرد و
 ترددی^۸ نتوانست نمود، القصة

بیت

آنچ آمدست بردلم^۹ از هجر نامدستاز دوده معاویه^{۱۰} بر آل بو تراب

والا

بیت

گر دسترسی مرا میسر بودی

آنجا که ترا پای مرا سر بودی

انشاء الله که دولت ملازمت و سعادت منادمت^۶ دست دهد، چه

بیت

آرزو می‌کندم باتوشبی درستان

یا به هر گوشه که باشد که تو خود بستانی

اما این کار از این پیرضعیف (وفقی‌رحیف) ^۶ نمی‌آید و از او در این قضیه کاری نمی‌گشاید،

بیت

آن‌جا که تویی مگر بسازی کاری

پیدا است که این‌جا که منم چتوان کرد

هر چند عمر به شست و آند رسیده و زحمات متعاقب شده و مقام ^۶ «الشیب کله عیب» (را دیده دیده) ^۶ مع‌هذا اگر از روزگار چند روزی مهلتی باشد و در عمر تأخیری افتد

بیت

از زلف دراز تو کمندی فکنم

در گردن عمر رفته تاباز آید

والا^۷ که برخلاف آن باشد (ع): تو شاد باش و جهان را به خرمی گذران. خدمت مرتضی معظم^{۱۱} (ومجتبی مکرم) ^۶ غیاث‌المله وال‌دین سید مدآح دامت سیاده، که همگی اوقات او به دعا و ثنای شما مصروف است، تشریف فرمود (دوسه روزی به خدمت او بسپردیم^{۱۲}) ^۶

بیت

تابه افسوس به پایان نرود عمر عزیز

همه شب ذکر تو میرفت و مکرر میشد

چون بر حال مخلصان و اعتقاد دعاگویان واقف بود کتاب اطناب را، که سبب ملال عالی جناب گردد، طی کرده گفت^۶:

بیت

ترا بادا به عالم عمر جاوید

که ما هستیم باجان پر امید

خاندان امت ومهتری و دودمان سیادت و سروری به وجود شریف و
 عنصر لطیف حضرت (از ماه تاماهی) ۱۳ مفتخر ومباهی باد بمحمد وآله
 الامجاد (الانجاد وصحابته خیار العباد العباد) ۶.

- * خ: . . . الی سلطان السادات والنقا خلاصة آل یاسین وطاهاء، نتیجة دراری
 خیر البشر والشفیع المشفع یوم المحشر خداوند زاده علی اکبر الترمذی . . .
- ۱- س: اثری؛ خ: آن ۲- خ: الحسین ۳- س: عالیش آشیان گیرد
 ۴- خ: ایستاده ۵- س: الفلکیه ۶- س:- ۷- س: از حدای عز
 ۸- س: + و آمد شدی ۹- س: تنم ۱۰- س: معاينه ۱۱- خ: اعظم
 ۱۲- خ: بسر دیم ۱۳- خ:-

۲۳۰- ايضاً من انشائه على جريدة سلطان السادات والنقبا
خاند زاده على اصغر الترمذى*

بسم الله تيمناً بذكره

اللهم انت الموفق والمعين. عليك توكلت وبك استعين. الحمد لله
الازلى بغير زوال، و صلوته على سيدنا محمدا النبي الامى، وعلى آله
خير آل.

بعداز حمد و درود بى کران چنین گوید بنده ضعیف ناتوان
معین الجامی عفا الله عنه وثبت قدمیه فی الاسلام والایمان^۱ که در غره
محرم سنه ثمان وستین وسبعمائنه بر سر روضه مقدسه و قبه مؤسسه^۲
سلطان اقطاب الشیوخ با سرهم، قطب الاله و حجة الاسلام ابی نصر
معین الحق والدين احمد البجلي محتداً و نجاراً و النامقى مولداً و و جارا
والجامی مقاماً و داراً قدس الله روحه و زاد فی جنانه المقدس فتحه و
فتوحه، دستبوس حضرت مخدوم مرتضى اعظم، (مجتبى اکرم)،^۱
سلطان نقباء العرب والعجم، مالک ملوک السادات، شمس فلک الجود
والکمالات^۳، اصل شجرة مبارکه صاحب قرب «دنى فتدلى»، ثمره
دوحة^۴ «لافتى»، شاهزاده تخت گاه «فاوحى الى عبده ما وحي»، نتیجه

صاحب جاه «انت منی بمنزلة هارون من موسى»، شمع شبستان مهتری،
شکوفه بوسنان سروری،

بیت

هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب
کو سلیمان تا در انگشتش^۵ کند انگشتی
هو ابن رسول الله اضحت خصاله، لجبهة دين الله اوضح غرة، وسدته
العليا ارفع سدة، وحضرته السماء اشرف حضرة، علاء الحق والسدين
نصر الله لواء الاسلام بوجوده ونصر رياض المجد والكرم بوجوده، که
متمنای کاملان زمان ومنتهای همت فاضلان جهان است، دست داد.

بیت

رزقت لقاءه فبقيت حياً كان لقاءه ماء الحياة

بیت

خجسته روز کسی کز درش تو باز آیی
که بامداد به روی تو فال میمون است
راستی را حضرتی دیدم که از جهانیان به شرف نفس و مکارم اخلاق
وطیب اعراق و وفور عقل و محاسن شیم و کمال فضل و جلال قدر و
کرم ذاتی و خلق جبلی بر سر آمده،

بیت

اراك سماء للسيادة والعلی
وانت احق الناس بالمدح والحمد

بیت

چه حاجت به آراستن ماه را
به پیرایه خورشید دلخواه را

آثار اصالت و نجابت در جبین مبین ایشان ظاهر و پیدا، به حقیقت تاج
سرسادات بزرگوار و یارۀ مرصع ساعد روزگار است.

بیت

چنین جایی من مسکین چه گویم

سخن قطع و زبان کند و بیان نی

نسب شریف، صورت لطیف، ذات کریم، خلق عظیم، فضل ظاهر، علم
وافر، خطی که ابن مقله درو^۶ حیران شود^۷، عبارتی که روان ابن عباد برو
رشک برد، فصاحتی که سبحان پیش او^۸ لال ماند، سخاوتی که ذکر
حاتم طی گرداند، شجاعتی^۹ که رستم روز و غاغاشیه^{۱۰} او کشد، قدی که
سرو آزاد بنده^{۱۱} او شود، رویی که آفتاب از او جمال عاریت خواهد،
محاسنی که محاسن از او منشعب گردد، (ع) : و ما محاسن شیء کله^{۱۲}

حسن

بیت

(سرتاپایش ز یکدگر خوبتر است

حیران شده ام که بر کجا گویم مدح

بیت

هر کجا صاحب حسنی است دعا گفتم و مدحش

تو چنان صاحب حسنی که ندانم که چه گویم

القصه

بیت

هر فضل و هنر که مررد را آراید

این جا نتوان گفت که در می باید

بیت

فظاهره یغینک عن وصف باطن
و منظره ینیک عن حسن مخبر

بیت

درتو نرسد ثنا ولكن
خوش کردم از این سخن دهان را

خاطرفاتر می خواهد که مدح لایق حضرت به ادا رساند چون دست
فکر به دوحه آن شجره مبارکه، که طوبی خار آن بوستان و سدره
المنتهی خاشاک آن آستان تواند بود، نمی رسد لاجرم نیازنامه «العجز
عن درك الادراك ادراك» بر جهان می خواند و می گوید:

بیت

هبنی بلغت من البلاغة کنهها
من این یبلغ مدحك البلاء

شعر

نی مهرتو در دل حزین می گنجد
نی مهرتو بر هیچ نگین می گنجد
جانم خوانم اگر چه بیشی، چه کنم
در قالب گفتار همین می گنجد

بنابر آن

بیت

وما اخترت حتی اخترت حبك مذهباً
فوا حیرتا لولم یکن فیک حیرتی
چه محبت آن خاندان نبوت و دودمان ولایت و کرامت (ع): فرورفت

باشیر و باجان بر آید.

بیت

ز جام مهر تو در خساك مست خواهم رفت

ز بوی توبه قیامت خراب خواهم خاست^{۱۱}

هذا (باب جئنا الی حدیث الاحباب)^{۱۲} اشارت عالیہ و فرمان نافذہ آن سلطان سادات، که از آسمان وحی و معجزات است، نفاذ یافته بود که معین الجامی احسن الله الیه (و غفر لوالدیه)^{۱۳} بر مجموعه ایشان از کلمات نامضبوط و منشآت نامربوط چیزی بنویسد و چند ورق از آن کتاب شریف، که چون نامه اعمال بی گناه سفید و در صفا مانند ماه و خورشید است، به خط مشوش^{۱۴} و عبارت ناخوش^{۱۵} خود بر مثال خیال دلبران عنبرسان و بر صفت زلف شاهدان مشک افشان سازد تا به هنگام خلوت انیسی و به وقت جلوت خیر الجلیسی باشد.

بیت

یاطالب الحسنات (فی شرع الهوی

حفظ المودّة اشرف الحسنات)^{۱۶}

همانا بر ضمیر منیر، که عکس (پذیر نقوش)^{۱۷} عالم غیب است، پوشیده نباشد که ابوالمکارم معین الجامی تیب علیه^{۱۸} را بواسطه بی تمیزی روزگار غدار ناسازگار و بد مهری فلک دو آرمکار^{۱۹} تاجه غایت اوقات مشوش و احوال ناخوش بوده

شعر

ولو حلّ ما قاسیت^{۲۰} يوماً بصخرة

یصیرها والله عنها^{۲۱} منقشا

ولو سمع الافلاك بعض مصائبی

لصارت من الاشفاق نجماً مرعشاً^{۱۹}

بیت

(قصهٔ درد دل خویش چو خوانم بر کوه

با همه سنگ دلی چشمه پراز آب کند)^۱

نی دل را درسینه نشاطی و نه زبان را در مطایبه انبساطی و نه فکر را قوتی
و نه دماغ را سلامتی و نه دست را حرکتی و نه اماکن را نوری و نه
سواکن را سروری، نی نی را دم سازی و نی دف^{۲۰} را هم آوازی، نه
قوال^{۲۱} را ترانه ای^{۲۲} و نه سمّار را فسانه ای^{۲۳}، القصه

شعر

دل فکارم کسره این دور سپهر

چرخ باد از دست دوران دل فکار^{۲۴}

کار و بارم از فلک برباد رفت

شرم بادت ای فلک زین کار و بار

ای گردون دون نواز وای چرخ بدساز

بیت

باری بدانمی که چو^{۲۵} بفکنده ای^{۲۶} مرا

از روی اختیار که را بر گرفته ای

لله الحمد که عالمیان را مرتبه و پایه و استعداد حسّاد بی بنیاد معلوم است

بیت

گیرم که مار چو به کند تن به شکل مار^{۲۷}

کو زهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست^{۲۸}

(ع): لیس التکحل^{۲۹} فی العینین کالکحل^{۳۰}. نه همانا که ساعیان بی هنر

و غمازان بد اختر در دار الضرب روزگار بر محک امتحان تمام عیاسر
بیرون آیند و در رسته^{۳۱} بازار مردان و رسته^{۳۱} جواهر هنروران بهایی آرند.

شعر

روز عروسی شود شانه حکایت کند

تا که زموی دروغ زلف نهد بر عذار

هیچ کسی را بدو باز نخوانند اگر

دایه به جان پرورد طفل کسان در کنار

(هذا باب جئنا الی حدیث الاصحاب، هات الحدیث عن بطحائها هات)^{۳۲}

شعر

تانسیمی بوزد از سر کویت همه شب

چشم بسر ره گذر بساد صبا داشته ام

باطنم باتسو و ظاهر به رقیبان مشغول

تو بین دل به کجا دیده کجا داشته ام

همت من همه با همت شاهانه تست

تا چه طالع من درویش گدا داشته ام

با وجود بی استعدادی به امر و فرمان آن مخدوم و مخدوم زاده جهان

و جهانیان بعد از استمداد از ارواح کامله و نفوس مطمئنه آباء و اجداد

ایشان علیهم (سلام الله الملك المنان)^{۳۳} و نیاز به حضرت^۱ ملهم الصواب،

که اللهم ایدنی بروح القدس، به کتابت آن شروع کرد، اگر نه قوت

و مدد از آن کارخانه باشد^{۳۴} (ع):

من کیستم چه ام چه بر آید ز دست من؟. بنده ضعیف را در این کار

بر وفق مراد چه اختیار؟

بیت

کاغذ و خامه گسر بدستم هست

چه کنم نیست اختیار به دست

فی الجمله مکتوب چند از خواص خاطر مشوش و ذهن سرکش به موجب
فاردت ان اعیبها و کان، ثبت افتاد

بیت

اگر نهره بود گوی نظم و نثر کسی است

و گر ستوده بود کوی شعر شاعر ماست^{۲۵}

درخت^{۲۶} وجود آن صاحب وجود پر جود، که صورت «اصلها
ثابت و فرعها فی السماء» دارد، بر مفارق عالمیان^{۲۷} عموماً و بر این کمینه
خصوصاً سایه گستر باد، بمحمد (و آله الامجاد)^۱ و عترته الانجاد.

* خ: . . . علی جریده المرتضی الاعظم و المجتبی الاکرم، سلطان سلاطین
السادات والنقباء، مرجع اهل التقی علاء الحق والدين علاء الملك الترمذی
نور الله تعالى مرقدهما و برد مشهدهما فی التربة المقدسة العلیه و الروضة المطهرة
الاحمدیه. ۱- س: - ۲- خ: + شعر ۳- س: الکرامات
۴- س: شجره ۵- س: انگشت ۶- س: در آن ۷- س: شده
۸- س: آن ۹- خ: سخاوتی ۱۰- س: شیبی، کل شیبی ۱۱- تمام
این قسمت که میان دو ابرو آمده است یعنی از بیتی که با «سرتا پایش» آغاز
میشود تا آخر بیتی که با «خواهم خاست» تمام می شود درس نیست ۱۲- خ: -
۱۳- س: والی من احسن الیه ۱۴- خ: مخشوش ۱۵- خ: مغشوش
۱۶- س: الله علیه ۱۷- س: قلت ۱۸- س: عننا (کذا)
۱۹- س: کمام عیسا (کذا) ۲۰- س: وفا ۲۱- س: اقوال
۲۲- س: طرواتی ۲۳- س: ونه سمارا انسانی ۲۴- س: دوران
وده داد (کذا) ۲۵- س: چون؛ خ: چه ۲۶- س: فکنده
۲۷- س: بر آید بشکل یار ۲۸- س: کو زهر سردشمن و کومهر دوست

- ۲۹- سن: التکمل ۳۰- سن: کالکمل ۳۱- سن: رشته ۳۲- سن: از
 معترض اعتراض کن وبه سرسخن خویش آی ۳۳- سن: السلام ۳۴- سن:
 مگرقوت از آن کارخانه باشد ۳۵- سن:
 اگر پسند بودگوی نظم ونثر فلان است
 وگرنه بهره (در اصل: سره) بودگوی شعری از شعر است
 ۳۶- سن: در ۳۷- سن: خلایق.

۳۳۱۔ من انشاء العلامة مولانا محمد الترمذی عن لسان
سلطان السادات خاندزاده علی اکبر الی خاندزاده
علاء الملک

(س)

مطلع انوار سعادت و منبع انواع سیادت اعنی حضرت جنت
حضرت امامت مآب کرامت ایاب مخدوم اعظم مرتضی معظم مجتبی
مکرم اعلم، سلطان سریر اللطاف، قهرمان ممالک العدل والانصاف،
ناصر اعلام البذل والاحسان، خافض رایات البغی والعدوان، قدوة
الاکابر والاعاظم، اسوة ارباب المفاخر والمکارم، مفخر اصحاب
الکرامة، زبدة حدیقة الرسالة والامامة، علاء الحق والدين، بهاء الاسلام
والمسلمین، هلال بن بدر واهل ابن عمامة، وفیض بن بحر بل شعاع بن
شارق اعلى الله تعالى قدره وصاف عن المحاق بدره، به اضواء غسرة
میمون واشعة طلعت همايون مخدومی محلی و مزین باد بمنته.

اشتیاق و آرزو مندی سعادت محاوره و دولت مجاوره مخدومی
چون مکارم اخلاق آن خلاصه آفاق و محامد اوصاف آن زبده آل
عبدمناف بیرون از حدود و غایات است. فیما ربّ ان المالکة (کذا)
حاجتی وانت علی ان تجمع الشمل قادر.

برکات خاندان بزرگوار و دودمان عالی مقدار غایت الادوار و
نهایة^۳ الاعصار مدام و مستدام بمحمد علیه السلام.

٢٣٢- من انشاء سلطان المطاع جلال الدنيا والدين شاه شجاع الى
المرضى الاعظم الاكرم الشريف الحسب [و] النسب قدوة السادات
والاشراف، ثمرة شجرة عبدمناف اسوة العترة الطاهرة وزبدة
الدوحة الظاهرة، نقيب النقباء فى العالمين، رضى الملة والدين
زاد الله قدره الى يوم اليقين، من ايراد المرضى المعظم
والمجتبى المكرم، ملك افاضل السادات الكرام ملاذ
اعاظم اولاد الرسول عليه الصلوة والسلام

(س)

فتلقيناه بالقبول والاقبال وراعينا له مراسم الاكرام والاجلال و
قابلنا اخلاص بانواع العناية، وحفظنا حق الحرمة و الرعاية^١، وزادت
مواد المودة و الاعتقاد، و تضاعفت امداد المحبة و الوداد، و نحن
بحمد الله تعالى و منته فى كنف^٢ عنايته و كهف عاطفته و رأفته سالمين
غانمين و بمن بدوعه (كذا)^٣ الجسيمة و منحه العظيمة شاكرين راغبين^٤
ولسه الحمد على تكاثر نعمائه و ترادف آلائه. عرض المرضى الاعظم
الينا قريب المشهد المبارك الغروي^٥ على ساكنها التحية و الرضوان من
الملك المنان و ارسلنا فى عجلة الوقت فى صحبته اقطاع و امرنا بترتيب
تمامه ارسلنا بعد اليوم ان شاء الله وهو ولى التوفيق و الاتمام^٦ و بتأييده
الحول و القوّة و الاعتصام، والمسئول ان يذكرنا فى اوقات الخلوات

ويدعوا لنا بالخير عقيب الصلوة والتي من مظان اجابة الدعوات و
يلتمس ما سئله من المصالح والمهمات ليحكم فيها بالاسعاف والانتجاح
ولله الحكم في الخير والصلاح . وقد صدر في الاول من ربيع الاخر
سنة تسع وستين وسبعمائه، والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على خير خلقه ومظهر لطفه محمد وآله الطيبين الطاهرين وخلفائه -
الراشدين وصحبه المهديين ربّ اختتم بالخير والحسنى
مخلصه ومعتقه حقاً شاه شجاع

- ١- دراصل: الدعاءة ٢- كيف ٣- اين دو واژه بهمين صورت
است وخوانده نشد ٤- دراصل: راعنين ٥- العروى ٦- دراصل:
الامام (بدون نقطه).

۲۳۳- من انشاء (شيخ الاسلام) ۱ خواجه (جلال الدين) ۱
اسحاق القاضي الجامي ۲ عن لسان (سلطان المشايخ) ۱
خواجه شهاب الدين اسمعيل ۱ الجامي الي واحد
من السادات ترمذ ۳ (نورالله تعالى مرقدهما) ۲*

(س تو)

مدتها بود تا از افواه طایفه ۴ اردان ۴ از آن درگاه سیادت پناه (پناه
اهل الله) ۲ اعنی حضرت آسمان رفعت مشتری سعادت کیوان مکان سحاب
فیضان فلك قدر وسیع صدر المؤید من السماء، «والله یخص برحمته
من یشاء»،

شعر

جلال قدر ترا پایه ای معین نیست
که در صفات کمالت قرار گیرد رای ۱
به پایه ای که رسی تا اساس مدح نهم
فراز پایه دیگر نهاده باشی پای

لا زالت رایات سیادته خافقة العذبات بالنبی وآله المیامین (آثار مآثر
اشادت ابواب جهان داری «و علی بابها» هیئات جل ۵ هذا المورد ان
یردها الا واحد بعد واحد، نعم (ع): ان المعانی افراد لافراد، واحادیث
سنن و آیت ادخال اعناق اعیان و رقبات سروران جهان طرأ و قاطبة

شمیم مکارم اخلاق و خفص جناح و فیضان اشبال و اذاعت رأفت در ربقة طاعت و فرمان برداری و هذا امر لا یسع فیه مقدرة البشر، آری (ع): این آن سعادت است که بروی حسد برند، «وفی ذلك فلیتنا فس المتنافسون» اشقات ثواقب مناقب کام کاری،

بیت

محاسن تبدیها العیان کماتری وان نحن حدثنایها دفع العقد

که علی الیقین این عطیه کبری مظهر حکمت بالغه «واما ما ینفع الناس فیمکت فی الارض» تواند بود، یعنی (ع): جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز، البیت «ان هذا کان لکم جزاء» و کان سعیکم مشکورا، (ع): گو بیاموزید شاهان جهان این رسم را، «ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب»، به عنعنه و تواتر به مسامع مجامع این مملکت می رسید، (ع): عباراتهم شتی و حسنک واحد، و از این راهگذر بازار اخلاص- پروری آن حضرت روز به روز مضاعف می بود، «اذا جاء، و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا»، یقین (ع): هر که رویت دید یا بویت شنید، «قد شغفها حباً»، سیما این^۶ خادم مخلص که^۱ در عالم معنی بارها از صمیم صدق و خلوص طویت دم «انا لکم شتم ام ایتم» زده و نعره^۷ (ع): گرنیک و بدیم و [یا] گرید و نیک، و مالی الا مشعب الحق مشعب به منجوق عیوق رسانیده، چنانچه در همه شهر این حدیث مشهور است و در آن وقت که علم الیقین به عین الیقین فضلاً من الله و نعمة تأکد شد آشوب و گریبان گیری^۱ سعادت افتقار نظم در سلك «امم ممتن معک» به غایت استیلا یافت و عزیمت، توجه تلقاء آن مدین یمن یوماً فیوماً متضاعف می گشت «عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل»،

بیت

اگر زمانه مساعد شود که روی تو بینم
 دگر ز کوی تو نبود سفر به هیچ زمینم
 اما العوايق لا يقبل^۹ ابدائها
 الا^{۱۰} الا ماجد من الاحرار الى يومنا
 هذا آن دولت میسر نشد،

بیت

نرود بر مراد ما^{۱۱} کاری بنده بودن چنین بود آری
 به حکم ضرورت فتح الباب این کتاب واجب دید والا^{۱۲} (ع): ومن انما
 حتی یخرج النطق من فمی.
 ظلال عنایت بر مفارق عالمیان عموماً و بر مخلصان خصوصاً پاینده
 باد بمحمد و عترته الامجاد الانجاد^{۱۳}.

* انشای این نامه بسیار مغلق است و ظاهراً به همین سبب کاتب نسخه‌ساز بیش از
 نیمی از متن آن را در اواسط نامه عملاً^۱ (و البته با احتمال بسیار ضعیف شاید سهواً)
 از قلم انداخته است. ۱- س: - ۲- تو: - ۳- تو: السادات
 العظام والنقباء الکرام ۴- س: از او دان ۵- دراصل: حل (؟)
 ۶- تمام قسمت طولانی میان دو هلال که بیش از نصف نامه باشد در س نیست
 ولی دراصل بودن این قسمت تردیدی نیست و بدون آن عبارات اولیه نامه ناقص
 می ماند ۷- تو «نعره» را پس از مصراع فارسی بعدی قرار داده است
 ۸- س: و آشوب گریبان گیری ۹- دراصل: لعوايق لا یصل (یصل؟)
 ۱۰- س (بجای عبارت عربی اخیر): بموانع متنوع.

۲۳۴- من انشاء مولانا حسام‌الدین الکووسی الی واحد
من السادات جواباً لکتابه*

(سبب)

شعر

موسی‌ام برطور سینا یاد کرد

عیسی‌ام برافق^۲ اعلی یاد کرد

صاحب معراج «سبحان‌الذی»

از من اندر لیل اسری یاد کرد

از کهن^۳ موری سلیمان^۴ نام برد

وز کمینه موری عنقا یاد کرد

یعنی از من درجناب سلطنت

مقتدای دین و دنیا یاد کرد

«و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین». موقف مقدس مطهر و میقات حج اکبر یعنی^۵ سجاده گاد ولایت پناه مخدوم و مربی حقیقی^۶ سیدنا^۷ الاعظم الاعلی و من هو بالافتداء احرى و اولی، افتخار آل طاها، سرّ الله فی الارض^۸، (محبی مراسم السنة و الفرض)^۹، ترجمان الحق، لسان الصدق، علامه صید^{۱۰} علماء الفریقین، متبوع صناید سلاطین المشرقین، یگانه و مقتدای جهان، المؤید بتأییدات^{۱۱} الرحمن، (سلطان اعظم الاولیاء

والحاج والحرمین) ۱۲، قدوة الوالیهین، اسوة العارفين، جلال الحق والدين جعله الله واسطة سعادة عباده الصالحين، «وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو فضل على العالمين»، كه مهبط آيات بينات حقانى و منشأ الهامات انوار ربانى است، كعبة ارباب حاجات ۱۳ دارين وقبلة كمالات منزلين باد.

بيت

بزمزم بالبطحاء بالخيف بالمنى

بحجاج بيت الله فى كل منزل

كه كميته بنده صادق الاخلاص واثق الاختصاص،

بيت

آن كو زميان دل و جان بنده تست

در آرزوى لقائى فرخنده تست

نافهائى ضراعت و عبوديتى كه از توى آن بوى صدق و اخلاص به مشام اهل عرفان رسد در آن حضرت عليا مى گشايد ۱۴ و به دعائى دوام ايام آن خلاصه انام، كه بى شائبه تصلف استظهار عامه اسلام است، عوده به بازوى حيات و تمهيد سفينه نجات مى داند.

بيت

فلا ليل الا بالدعاء متمسك ولا يوم الا بالثناء ميمّن

بيت

به روز درس ثنائى تومى كنم تعليق ۱۵

به شب وظيفه مدح تومى كنم تكرر

تا به حرمان سده والا ابتلا یافته است ۱۶ جز آن كه در تذكار نوازش و الطاف و تكرر مراحم و اعطاف آن حضرت عليا بوده با حاضر و باده

نفس نمی زند

بیت

اذا تكلمت لم الفظ بغيركم
وان سكت فانتم^{۱۷} عقد اضمارى

بیت

باهر که سخن گویم^{۱۸} ، اگر خواهم و گرنی
اول سخنم ذکر تو اندر دهن آید
نیاز و افتقار به تقبیل انامل مبارکه آن مقتدای آفاق، که به حقیقت در تحمل
اعیای سورت قراق طاقتها طاق شده و ماه اصطبار به درجه محاق رسیده،

بیت

زهرچه وهم تصور کند فزون باشد
زهرچه عقل قیاسش کند از آن بیش است^{۱۹}
الشوق اعظم ان یختص جارحة
کلی الیک علی الحالات^{۲۰} مشتاق^{۲۱}

دولت الثام^{۲۲} انامل شریفه (که)

بیت

قبّل انامله فلیس اناملا لکنهن مفاتح الارزاق^{۲۳}
علی احسن الحال و ایمن الفال میسر و مقدر بباد بمن لانبی بعده. عشر
شهر التوبه به عرض این رقعه عبودیت^{۱۲} مصدع حضرت جلال می شود
من حال البهجة والسلامة و رجاء الامن والاستقامة و عون عناية المخدم
العلامة و بفيض فضل حق تعالی و میامن تربیت و عنایت مخدمی امداد
عود نعسم ربانی^{۲۴} متوقع بل حاصل، و عواطف و مراحم خسروانی
ظاهر و شامل، و (تکسر ضمیر و پریشانی خاطر فقیر)^{۲۵} من کل الوجوه

در کمال انحطاط بل منحسم وزایل است، «وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا وینشر رحمته وهو الولی الحمید».

مدتی مدید است تا از این (حفرة السباع)^{۲۶} بر حسب حکم مطاع مشتمل بروفور مرحمت واصطناع، که از حضرت سلطنت پناه در باب استدعای بنده دولت خواه و دولت خواه بی اشتباه شرف نفاذ^{۲۷} یافته بود، به امل فسیح^{۲۸} داعیه^{۲۹} «یضربون فی الارض یتغون من فضل الله» عنان عزم توجه به صوب حضرت شیخ الاسلامی ملاذ الانامی انعطاف^{۳۰} داده بود و چشم ترقب بر راه احراز سعادت ملازمت سجاده گاه مقدسه (سیادت پناه)^{۳۱} گشاده، چون تصمیم عزیمت را به صحرا برون آمد، بعیداً عن الحضرة العالیه، انحراف مزاجی طاری شد (وضعف قوت گرفت و قوت ضعیف...)^{۳۲} و (قرب بیست روز)^{۳۱} ضجیع القراش در تداوی به سر برد، در اثنای آن خود رایات ظفرنگار سلطنت شعار و اعلام عالم آرای کشور گشای جمشید آثار بندگی حضرت خلد ملکه (ع): قائد یمن بریمین هادی یسر بریسار، به طالع سعد بدین دیار نزول فرمود. والحالة هذه به ملازمت خدم و عبید^{۳۲} و تدارک تقصیرات طارف و تولید مشغول است. مع هذا به حکم «لاتیأسوا من روح الله» دست به دعای «ربنا افتح بیننا» برداشته و همگی همت^{۳۳} و جملگی نهمت بر آن مصروف^{۱۲} داشته که به اقرب الاوقات به شرف تقبیل کف باسط فائز گردد، ان الله علی ذلك قدیر و بالاجابة جدیر. صنوف بنده نوازی که در مقام حفظ الغیب خدام ارزانی فرموده بودند به کدام زبان تمهید عذر آن توان کرد،

بیت

توفرض کن که چوسوسن همه زبان گردم

کجا زعهده تقریر آن شوم آزاد

تربیت و بنده نوازی حضرت علیسارا حقیقی است نه مجازی، والله نعم
المکافی و المجازی، ارجو که برقرار و وظیفه بنده نوازی دریغ نفرمایند.

شعر

انّ البرامکة الکرام تعلموا

فعل الملوك و علموها الناسا

قوم اذا عزموا سقروا^{۳۴} و اذا بنوا

لم يهدموا لبنيانهم اساسا

بیت

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای

برداشته‌ای (چرا که برداشته‌ای)^{۳۵}

امیدوار است که حروف این صفحه^{۳۵} به آب عفو و اغماض نصارت
یابد و از صحیفه خاطر عاطر و ضمیر منیر خبیر، که جام جهان نمای عالم
ملکوت عبارت از آن است، صورت امحا پذیرد،

گرتو نکنی محوم از آینه خاطر

کس در دو جهان دیگر گو یاد میار از من^{۳۶}

طال الکلام و غال الابرار، والله یخذل ظلالک بمحمد و آله^{۳۷} علیه افضل
الصلوة^{۳۳} و السلام.

* پ ط (باعطف به نامه شماره ۲۱۶): ایضاً منه الی واحد من السادات العظام

جواباً لکتابه. ۱- س: سینان ۲- س: وافق ۳- چنین است

درهر سه نسخه؛ ظاهراً «کهن» درست تر است ۴- س: سلیمانی

۵- پ ط: اعنی ۶- پ: ضعی (کذا) ۷- پ ط: سندننا و سیدنا

۸- پ ط: الارضین ۹- پ ط: مقتداء الخلاق اجمعین ۱۰- س: پ: سید

۱۱- پ: بتأیید الهامات ۱۲- س: ۱۳- س: حاجات ارباب

۱۴- س: پ: می کشاند ۱۵- س: تعایم ۱۶- پ ط: یافت

- ۱۷- س: فانت ۱۸- س: کتم ۱۹- س: زهرجه عقل قیاس کند
 بود زآن بیش ۲۰- پ: الحاجات ۲۱- س: مساق ۲۲- س:
 اسام ؛ پ: التیام ۲۳- پ ط:- ۲۴- س: زمانی ۲۵- پ ط:
 نفاذ پریشانی ضمیر کسیر و خاطر فاتر ۲۶- فقط در س هست و آن نیز
 به صورتی ناخوانا (حفر الساع یا چیزی شبیه بدین) و من مطمئن نیستم که حفره السباع
 درست باشد ۲۷- س پ ط: نفاذ ۲۸- پ: فتح ۲۹- پ:
 وادعه ۳۰- پ: التصاف (کذا) ۳۱- س: در وقت و ۳۲- س: و وعید
 ۳۳- پ: نیت ۳۴- پ:- ۳۵- س پ: صحیفه ۳۶- چنین
 است در هر سه نسخه بایک هجای اضافی و نادرست در مصرع دوم.

۲۳۵- من انشاء العبد المحرر الی المرتضی الاعظم سید علی
کمان گر و فقه الله لما رضاه و رزقه ما یتمناه

(س)

هو العلی

(ع): چه مبارک سحری بود و چه فرخنده دمی، که دولت مرافت
نمود و سعادت موافقت فرمود یعنی

بیت

در آمد از در ارباب شوق ناگه دوست

بر آمد از دل درویش خسته الله دوست

بلبل بال فارغ البال رافع الحال در گلستان وصال جمال آن صاحب کمال

حمیده خصال به مزار آواز دلنواز غم پرداز آغاز کرد،

بیت

صبح السعادة من افق العلی طلعا

یا نفس بشری بما املت قدوقعا

شعر

این که می بینم به بیداری است یارب یابه خواب

خویشتن را در چنین نعمت^۲ پس از چندین عذاب

این منم در خدمتت بازو به کف جزوی غزل
وان توئی یارب در آن مسند به کف جام شراب^۳
لابق حال خود از شعر معزی يك دو بیت
شاید ار^۴ تضمین کنم کان هست تضمین صواب
اندر این مدت کسه بودستم ز دیدار تو فرد
جفت بودم با شراب و با کتاب و بارباب
بود اشکم چون شراب لعل در زرین قدح
نالاه چون زیر رباب ودل بر آتش چون^۵ کباب
مضی هذا،

ما را به فراق خود رها کرد و گذشت
ما بنده آن کو بکنند رو ناد بدشت^(۶)
حالا طاوس مانوس مایوس^۷ مراد در چمن ودایه گلشن اتحاد بدین
انشاد رطب اللسان وعذب البیان است که:
یارب آن دولت و آن بخت کجا بینم باز
تابه خلوت نفسی پیش تو بنشینم باز
یارب آن بخت مساعد به سوی من نگرد
که به رویت نگرد چشم جهان بینم باز
اللهم استجب دعائی ولاتخب رجائی . فی الجملة چون آرزومندی
ومستمندی به سعادت مصاحبت ودولت مواصلت خداوندی اعنی سلطان
السادات والنقباء، ملاذ الفضلاء والفصحاء، غرة آل طاها و یاسین، مقصود
آیات حوامیم و طواسین، قدوة ارباب الالباب، المستغنی عن الاطناب
والاسباب فی الالقاب،

آن که خوانندش سلاطین جهان گاه خطاب

مرتضی اعظم اعلم علاءالدین علی

و آن که بر دور افق قوس و قزح درقرنها

بی کمان^۸ از سهم قوس او نگرود منجلی

رفع الله قدره^۹ العالی [و] دام فی دولته و اقباله^{۱۰}، نه در آن درجه است که کمیت تیزرو و اسطی نژاد عربی بنیاد در درمیان میدان آن مجال جولان باشد و یاطایر خامه^{۱۱} سریع الطیران، اگر چه به صفت اولسی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع متصف است، پیرامون حوالی آن تواند گشت. لاجرم در آن باب خوض نمی نماید و می نماید که عجب که در این مدت مابینت و زمان مباحثت در این چند ماه بعد از تشریف قدوم مولانا فتح الله سلمه الله و ابقاه به هیچ وجه من الوجوه مخلص دولت خواه را به سلامی یا پیامی بل به دشنامی مخلص نوازی و حاسد گدازی نفرمودند و از فحوای دلآرای (ع): تو یاد هر که کنی در جهان عزیز شود، تجاهل نمود. و بحمد الله و المنته که از این جانب طریق محبت و وداد و وظیفه دولت خواهی و اتحاد در ترقی و ازدیاد می باشد و خواهد بود.

شعر

بر صفحه دلم چو [ز] پیمان مهر تو

خطی نوشت آیت^{۱۱} تقدیر در ازل

از حادثات دهر نیایی درو خلاف

وز روزگار هجر نبینی درو خلل

در این وقت که مولانا اعظم علاء الملة و الدین علی مجلّد (ع): که از شکنجه اش اوراق چرخ در بیم است، عزم آن صوب کریم و خلق عظیم تصمیم یافته بود واجب نمود خود را بر خاطر خطیر خطور دادن تا در

سلك منسیان منتظم نباشد، یالیتنی کنت معہم می خواند و بہ عزّ عرض
می رساند کہ من بعد بہ خلاف من قبل فراموشی ماجایز ندارند^{۱۲} و از
کیفیت^{۱۳} احوالات و صحت و سلامت ذات ملک صفات فلک سمات انعام
اعلام فرمایند تا موجب تسلی خاطر کلیل و ذہن علیل گردد

بیت

کو تہ منویس کاندوہ^{۱۴} دلم کوتاہ ز نامہ^{۱۵} دراز شود
زیادت ابرام چندان ننمود. بیت

عمرو دولت ابدالدرہر مخلد بادا

ساغر عیش تو از جام طرب مالامال

بمحمد وآلہ خیر آل

رقعہ فی اثناء مکتوبہ: طاسی کہ بہ رسم سوغات فرستادہ بودند
رسید، اما میان بند قصب را فلانی غصب کردہ نیاورد، اکنون بدان
طرف آمد غضب نفرمایند کہ منت آن بہ قبول موصول است و نیز توقع
کہ بہ روی او نیاورند (ع): کہ روی مردم خائن ہمیشہ باد سیاہ، و آن
ظرف ظریف سیاهی کہ از سواد تبرزیر (کذا)^{۱۶} دست آویز آورده
بودند [و] بدولطف فرمودہ بہ تمام نرسید^{۱۷} اما بہ اتمام رسید، و در
این ولایت ہر چند مردم رمہ دیدہ بہ پای خیال سیاهی بہ سیاهی گردیدہ
در ہیچ سہای^{۱۸} نیک ندیدہ و باز گردیدہ، متوقع کہ از آن خیر البلاد
و بہ مدد مداد اہل و داد را امداد فرمایند کہ سیاهی روان براق مطلوب
مخلص بجان مشتاق بی نفاق است چہ در سواد جام مداد^{۱۹} و اقلام میسر
و سرانجام نمی شد. تصدیع خدام نمود و سرشیشہ ابرام گشود، عاقبت
محمود بالملک الودود

تمت رسائل التّسادات والنقباء بتأیید خالق الارض والسّماء

- ۱- طالعا ۲- نعمت و ناز ۳- این ابیات که از یک قصیده مشهور انوری است (دیوان انوری، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول، ص ۲۹-۲۵) در نسخه حاضر اشتباهات بسیاری دارد و من فقط اصلاحاتی را جایز دانسته و معمول داشته‌ام که از نظر وزن و قافیه و مفید معنی بودن ناچار بدان بوده‌ام. بیت حاضر، مصراع دوم: در تویی (کذا) در مسندت باز و کف جام شراب ۴- شامل از ۵- خون ۶- چند کلمه اخیر خوانا نیست. در اصل: آن که ... بدست ۷- در اصل هر دو کلمه بی نقطه است که یکی احتمالاً «مأنوس» است، دومی شاید «مأیوس» باشد (۲) ۸- بکمان ۹- قدوه ۱۰- اقبال ۱۱- کایت ۱۲- نباشد ندارند ۱۳- لفته (کذا) ۱۴- اندوه ۱۵- زنامه ۱۶- چنین است در اصل؛ شاید «تبریز» درست آن باشد ۱۷- رسید ۱۸- چنین است در اصل بدون نقطه، شاید «سیاهی شفایی» درست باشد ۱۹- مداد.

تمت رسائل السادات بفيض فضل واهب العطيات

الباب الرابع

في رسائل القضاة والولاة

۲۳۶- من انشاء خواجه معين الدين الجامى السى (اقضى القضاة
و اعدل الولاية جلال الدين القاضى بمدينة هرات
صانها الله تعالى عن الآفات والمخافات)^{۱*}

(سپ‌طخ)

توقمى است ز لطف تويك نظر مارا

همى رسد ز قضا نيز اين قدر مارا

نايبان دارالقضاء، که عبارت از ساکنان ملاء اعلى و قدوسيان^۲ قبه خضراء
و کاتبان ديوان انشاء^۳ عالم بالانند، سجل محبت (خدمت مولانا)^۴ ملك
القضاة والعلما را در بيت القديم ازل بر لوح محفوظ و ساق عرش (به
دست بارز)^۵ «ن والقلم وما يسطرون» و به تقدير «جف القلم بما هو كائن»
نوشته اند.

شعر

آن روز که بر ثور ثريا بستند^۶

و اين منطقه بر میان جوزا بستند

در^۷ کتم عدم بسان^۸ آتش بر شمع

عشقت به هزار رشته بر ما بستند

چون اخلاص ایشان ازلى است بى شك^۹ ابدى تواند بود. اگر جناب
صدارت مآب^{۱۰} خواهد که آن جبل متين، که عبارت از سلسله اخلاص قدیم

معین^{۱۱} است، به حسد ساعی و نماز و به حقد^{۱۲} جهال و لثام منصرم^{۱۳} گرداند همانا میسر نگرود^{۱۴} و این قضا نافذ نشود، «انّ او هن البیوت لبیت العنکبوت»، (ع): باما نشود مگر که با او بشود. اما نزدیک معین جامی مقرر^{۱۵} و معین آن که

بیت

گر حاسد بدخواه بسی بخروشد

یک موی ترا به عالمی نفروشد

باقی حکم تراست. فضایل و معالی لایزال باد بمحمد و آلّه الامجاد^{۱۶}.

* درخ ادامه نامه‌های معین جامی است ولذا با «ایضاً من انشائه» شروع می‌شود
 ۱- س: الی قاضی جلال الدین هروی ۲- س: قدسیان ۳- س:
 انشاء دیوان ۴- پ: ط: خدمه ۵- س: است با ۶- خ: بسته‌اند
 ۷- پ: بر ۸- پ: میان ۹- س: پ: ط: ۱۰- س: اعظم آیات
 ۱۱- س: + الجامی ۱۲- س: ط: بجهت؛ پ: بجهت ۱۳- پ: منصرف
 ۱۴- پ: گردن ۱۵- پ: ط: ۱۶- س: و عترته؛ پ: بالیبی...؛ ط: -

۳۳۷- من انشاء العلامة صدر الشريعة^۱ الى واحد من القضاة
نورالله تعالى مرقدهما وبرد مشهدهما*

(سوپ طخ)

تائفحات نسیم گلزار سعادت و قطرات تسنیم جو بیار سیاق ت به
تدبیر قوای طبیعی و تأثیر هوای ربیعی در گلستان معانی و بوستان امانی
شبنم سحری را بر رخسار گلبرگ طری^۲ طراوت بخشد حدایق حقایق
سعادت ازلی نزهت گاه و^۳ منظر بارگاه ایالت پناه سلطان سلاطین القضاة^۴.
اعدل اساطین الحکام والولایة، ملک الائمة المجتهدین، مکمل علوم الاولین
والآخرین، کھف ولایة العالمین، رافع الویة الشرع والدين، قامح الفسقة
والمتمردين، الحافظ علی اقامة حدود الله، المتعفف عن كل ما حرم الله*
و نهاه

بیت

تویی آن کس که نکر دی به همه عمر قبول

در قضا هیچ ز کس جز که شهادت ز گواه

علاء الحق والدين، نظام الاسلام وملاذہ المسلمین مدّ الله اطناب سرادقات
دولته بین المؤمنین^۶ باد. تحیت ودعایی، که از قوی آن بوی محبت ازلی
به مشام اهل قبول رسد، معروض و مرفوع گردانیده می شود و پیرامن

حدیث شوق، (که صفت طوق دارد) ۷، نمی گردد، (ع): کان حدیثی است که چون لطف تو پایانش نیست^۸. در این وقت که^۹ موصل^{۱۰} متوجه حضرت بود لازم دید خود را بر باطن اشرف ملازمان عتبه^{۱۱} مولویه گذر دادن^{۱۱}، شاید که به الطاف خاطر گرانمایه این مخلص را مشرف گردانند، اعنی بر ضمیر منیر^{۱۲}، که مرآة عالم غیب (بلکه نسخه^۴ صحیفه «ذلک الکتاب لاریب» است)^۵، بگذرانند، چه این مخلص دانسته و اعتقاد چنان داشته که سعادت دوجہانی بدان منوط و مربوط است^{۱۳}.

ذات شریف جهت نشر احکام و کفایت امور جمهور^{۱۴} تأقیام ساعت و ساعت قیام باقی و مستدام^{۱۵}. ملازمان (عتبه^{۱۱} عالیہ از طلبہ و حفظہ، کہ جلاوت^{۱۶} ملازمت)^۴ دارند، بہ قبول تحیت منت نهند.

بیت

سایه دین پناه باقی باد بالنبی و آله الامجاد^{۱۷}

* این نامه در خمسین عبادی نیز آمده و به معین الدین جامی نسبت داده شده است. نسخه ط فقط پنج سطر اول آن را تا «حرم الله» دارد. ۱- پ ط: سعدالدین کالونی ۲- پ ط: طبری ۳- س: در ۴- س: ۵- پ: ۶- خ: المسلمین ۷- خ: کان چو الطاف تو بی پایان است ۸- این مصرع در خ نیست ۹- س: چون ۱۰- س: + در ۱۱- س: گذرد ۱۲- پ: + خیر ۱۳- پ: + تو باد هر که کنی در جهان عزیز شود مگر که دیگرش از یاد خویش بگذاری ۱۴- خ: احکام امور و کفایت جمهور ۱۵- س: + باد؛ خ: + بمحمد علیه افضل السلام ۱۶- در اصل: جلاوت ۱۷- پ (بجای سه سطر آخر از «ملازمان» به بعد): باقی بدوامی که در آحاد سنینش ساعات شمارند الوف دوران را آمین.

بیت

وجودك^۱ فينا نعمة الله بيننا فنحن^۲ باو في شكرها نستديمها
 ملازمت جناب حكومت مآب مخدوم مولانا و مولی الموالی، (مرجع
 المكارم والمعالي)^۲، سلطان القضاة والحكام^۴، الفاضل الفاضل^۵ بين الحلال
 والحرام، مبین مبانی الاحكام، ذی الحسب الظاهر و النسب الظاهر،
 شریح العصر، نعمان الدهر^۶ (شافعی الدوران)^۷، (مالك رقاب افاضل
 الزمان)^۸، پیشوای^{۱۰} علما، خسرو دانشمندان، شمس الاسلام و المسلمین
 بسط الله تعالی ظلّه علی المخلصین^{۱۱} الی یوم الیقین^{۱۲}، در دل و جان
 مخلصان نه چنان راسی و راسخ گشته است که بواسطه تحریر و تقریر
 شرح آن در کتاب و خطاب توان آورد^{۱۳} و پروانه ضمیر کسیر پیرامن
 شموع جموع آن تواند گشت. (ع): این لطافت که توداری همه دلها
 بیری. اشتیاقی که به تقبیل انامل شریفه^{۱۴} دارد چون (باطن ظاهر کرامت)^{۱۵}
 به الهام دولت بر مکیّت و کیفیت آن و قوفی تمام دارد^{۱۶} چه شرح دهد،
 (ع): چو می دانم که می دانی چه گویم. فلاجرم خدمتی، که از نسیم
 بهار حکایت کند، و تحیتی، که از نعیم خوشگوار دارالقرار خبر دهد،

به محل عرض^{۱۷} می‌رساند و بردعایی، که وظیفه معهود است، اختصار
اولی می‌شمارد. (ع): دولت تابه ابد روز به روز افزون باد^{۱۸} بمنته و
سعه جوده^{۱۹}.

* س باقید «ایضاً من انشائه» این نامها را به نویسنده مکتوب قبل یعنی صدر الشریعه
(سعدالدین کالونی؟) نسبت داده است؛ پ و طبعاً خ آن را از آن معین‌الدین
جامی دانسته‌اند. نام گیرنده نامه در پ قاضی شمس‌الدین اصفهانی یاد شده
است.

۱- س پ: بقاءك ۲- س پ: ونحن ۳- خ: موئل الاعاظم
والمعالی ۴- س: فی الاسلام؛ پ: تمام عبارت اخیر را ندارد
۵- س پ: ۶- پ: الزمان ۷- پ: ۸- پ: الدوران
۹- خ: ۱۰- س: پادشاه ۱۱- خ: المسلمین ۱۲- س:
الدین ۱۳- پ: داد ۱۴- س: مبارکه ۱۵- س: ۱۶- پ: حاصل است
۱۷- پ: + وموقف انها ۱۸- پ: دولت تابه ابد
روز افزون ۱۹- پ خ: بالنبی (خ: بمحمد) وآله الامجاد.

۲۳۹۔ ایضاً من انشائه الى واحد من القضاة*

(سب)

بيت

لك الغاية القصوى من المجد والعلی

فما نحن نستدعی مزيد علاكا^۱

جهان معانی و معالی به مکان مجلس عالی مخدوم مولانا الاعظم، مالک
ازمة القضاة فی العالم، حامی حوزة الاسلام، ناظم امور الدين باجراء
الحدود والاحکام، جامع او ابد الفضل^۲ والفضائل، طیب الاعراق و
الشمایل، العالم العامل باحكام الكتاب^۳، المستغنی عن الاطالة^۴ فی الالقاب،

شعر

ان فلك قدری كه شاه طارم چارم كنده^۵

در گه عرض عبودیت خداوندش خطاب

گفته رايش را فلك من عقده^۶ شمس الضحی

خوانده كلکش را خرد من عنده علم الكتاب

مد^۷ الله میا من ظله علی العالمین، مزین باد، وریاض امانی جهانی به اقطار
امطار حسن اخلاقش گلشن و عیون اعیان گیتی به مطالعه جمال جهان۔

آرایش روشن.

کمترین بندگان تحیت و دعایی که از توی آن بوی شوق به مشام
 مستمشقان نفس رحمن رسد، ومدحت و ثنایی، که از مطاوی فحاوی آن
 خلوص عقیدت و صفای سریرت بر قلوب ارباب قبول وزد^۸، مبالغ
 و معروض^۹ می گرداند و همواره خود را بر عتبه موالات معتکف و به
 صفت مصافات متصف می دارد. والحق نسیم مکارم اخلاق^{۱۰} آن (جان
 و جهان دماغ)^۵ جان جهانیان را چنان معطر گردانیده که عشایر^{۱۱} و
 اقارب به محبت و ولای آن حضرت مایل و به ذکر خیر آن جناب
 قائل اند، (ع): ترا خود هر که بیند دوست دارد.
 زیادت ابرام نمودن شرط ادب نیست. سایه عالی مبسوط باد،
 بمحمد و آله الامجاد^۲ الانجاد.

* پ این نامه را به خواجه فضل الله المهنی نسبت داده است. ۱- س:
 علاقه ؛ پ: نستدعی ومدعلاکا ۲- پ:- ۳- پ: بالاحکام فی
 الکتاب ۴- پ: الاطباب ۵- س:- ۶- چنین است در پ؛
 س: عدده (حرف دوم غیر منقوط) ۷- س: امد ؛ پ: و ۸- س:
 ظاهر گردد ۹- پ: مودی ۱۰- س: اخلاص ۱۱- س:
 احابت (حرف دوم نقطه ندارد).

هماره مناشیر دین و دولت و تباشیر صبح ملک و ملت به ارقام
 اقلام شرع آرای و اضوای رأی مشکل گشای خداوند^۱ مولانای اعظم،
 سلطان اعظم علماء العالم، ناظم مکونات^۲ درر^۳ المنقول، ناشر مطویات
 دقایق^۴ المعقول، افضی قضاة (الممالک و حکامها)^۵، مالک ازمة الشرائع
 و احکامها، رافع الویة الدولة القاهرة الشماء^۶، محیی^۵ مراسم الشریعة -
 البیضاء، نظام الحق و السدین، قوام الاسلام و المسلمین، هادی اعظم
 السلاطین، المؤید بتأیید المتین فی اعلاء کلمة الدین المبین الی ما یلیق
 بمناقبه الی لاتحصی، مستند باد، وطوالع انوار اقبالش در مطلع خلود و دوام
 و صفحات زمان و زمین به نفحات مکارم و مفاخر و مأثرش^۷ معطر، و جناب
 شرع سید المرسلین به یمن مساعی جمیلش منور و دوحه عز^۸ و شرفش
 نامی و ناضر^۸ و باری عز اسمہ در عموم احوال ناصر^۵ و ناظر بالنبی و آله.
 فاتحة عبودیتی، که روائح اخلاص از سطور آن فائح بود و آیات و فور
 اختصاص در مطاوی و ادراج آن لائح، مرقوم به مداد هواخواهی و
 مقرون به امداد ثنا گستری بدان حضرت سماء رفعت و جناب جنات
 صفت حیات بخش مرفوع می گردد، و اگر چند سابقه حضوری بدان

حضرت نبوده که سبب این مسابقت و جرأت رفتی فاماً مواصلت حقیقی و فرط خلوص^۶ و دولت خواهی به حکم رابطه دین و ملت و جاذبه طبع و جبلت و اختصاص آن ذات مآثر صفات به اخلاق الهی و کرائم ملکات^{۱۰} نامتناهی و رعایت و عنایت اهل^{۱۱} علم و فضل، خاصه اثبات حقوق^{۱۲} برزیه اهل اسلام و عامه اسلامیان، قوی ترین^{۱۳} و سیلنی و استوارترین ذریعتی بود^{۱۴} بدان حضرت. لاجرم^{۱۵} این رقعہ گستاخانه در^{۱۶} قلم آمسد منبی از کمال نیاز به دریافت خدمت و وفور شغف^{۱۷} به استفادت^{۱۸} و استفاضت از فیض آن خاطر نوربخش، که ینوع حقایق علوم است و لوح محفوظ عالم اسرار قدس. ان شاء الله تعالی که زودتر این سعادت، که قصارای امانی^{۱۹} و قصوای^{۲۰} مطالب است، دست دهد، انّہ یسمع و یجیب.

* پ نام نویسنده را «علامه مولانا صدر الشریعہ» یاد کرده کہ مؤید صحت س در چند مکتوب پیش از این است. گیرنده بر طبق پ قاضی نظام الدین اصفهانی بوده است. ۱- پ: حضرت خداوند ۲- س: مکونات (بدون نقطه در حروف سوم و پنجم) ۳- س: در ۴- س: دقیق دقایق ۵- س: ۶- س: السما ۷- پ: ۸- س: ناظر ؛ پ: ناصر ۹- س: خصوص ۱۰- س: المکارمات ۱۱- س: اعلم ۱۲- س: حقوق خاصه اثبات ۱۳- س: قرین ۱۴- س: کہ در ۱۵- س: شعب ؛ پ: شفقت ۱۶- پ: امالی و مآرب ۱۷- پ: اقصای.

۳۴۱- من انشاء خواجه معين الجامي على جريدة اقضى القضاة
شرف الملة و الدين عبدالرحيم الاسفزاری *

(س ط)

به حکم مقدمة عنناية الازليه كفاية الابديه چون نقش بندان
بيت العمل اول درکارخانه «سبقت رحمتی» به تقدیر سابقه ازل به دستیارى
«جف القلم بما هو کائن» صورت محبت و وداد و دوستی و * اتحاد فرزند
نیکو نهاد پاکیزه اعتقاد، سلالة القضاة و الحکام، خلاصة العلماء العظام،
(اعدل القضاة و اعلم الولاة فى الانام) ۱، نور حدقة الاکابر و الافاضل،
نور حدیقة الاماجد و الامائل، کریم الطرفین، حسیب الابوین، شرف الملة
والدين، ناصر^۲ الاسلام و المسلمین^۳، که به انواع فضائل و کمالات
موروثی و مكتسبى آراسته است و به اخلاق حمیده و صفات پسندیده
پیراسته،

شعر

له^۴ حسن خلق فى کمال مروة

و بسطة کف^۳ فى ضیاء جبین

شفیق على الاحباب اکرم مشفق

امین على الاسرار خیر امین

بر لوح ضمیر منیر^۱ فقیر حقیر کسیر^۱ ثبت فرموده اند^۵ و به مسامیر خلود^۶
محکم گردانیده چنانچه به مرور زمان و انقلاب دوران فتوری بدان
راه نیابد. (ع): یتغیر الدنیا ولایتغیر.

شعر

آن روز که بر ثور ثریا بستند

و این منطقه بر میان جوزا بستند

در کتب عدم به سان آتش بر شمع

عشقت به هزار رشته بر ما بستند

هر چه ازلی است ابدی خواهد بود، (ع): با خود آوردم از آنجا نه
به خود بر بستم. لاجرم آن محبتی است روز افزون خالی از شائبه چرا
و چون^۷،

بیت

و حیک لایلی ویزداد جدّة^۸ لدی واشواقی الیک کما هی

راستی در شدت غربت و کربت هجرت به زلال وصال و مفرّح افضال
آن نیکو خصال (صاحب کمال)^۱ (ع): در میان ناخوشی خوش روزگاری
می گذشت. ناگاه در میان مباحثه و اثنای مذاکره گفت:

بیت

خبرت هست که من بار سفر می بندم

زار می گریم و بر گریه خود می خندم؟

از استماع این حکایت خاطر متألم و ضمیر منقسم و عیش ناخوش^۹
(زحمت مکرر)^۹ گشت، و دست روزگار غدار و قضای بی وفای
ناهموار سنگ تفرقه در آبگینه خانه جمعیت دوستان انداخت، و صورت
«مع الحمی دمّیل ومع الجرب^{۱۰} قمل» روی نمود.

بیت

هنوز سرو روانم زچشم ناشده دور
دل از تصور دوری چو بیدلرزان است

بیت

از بادصبا طره مشکین بتان
هرگز نبود شکسته تر زین که منم
وای نعیم لایکدره الدهر، سبحان الله^۴،

بیت

هرجام مرام را که بردست نهم
گردون زخسی خسی در آن اندازد
ترك صحبت یاران همدم و رفیقان بی غم و دوستان (بادل و همگنان)^{۱۱}
بادل،

بیت

حلقه زلف بتان رشک همی برد از ما
که ز دلداری در بند دل هم بودیم
عظیم مشکل می نماید.

بیت

باری دل ما زبیم هجران خون است
آیا دل نازنین ایشان چون است
می دانم که اگر آدمی^{۱۲} را اختیار بودی و رقم تکلیف برجبین او
نکشیدندی^{۱۳} از صحبت خلان وفا و دوستان^{۱۴} صفا جدا نشدی. چون
مفارقت صوری ضروری افتاد^۴، (ع): دل را به تو و تورا سپردم به خدای.
آری چتوان؟ «ما شاء الله کان».

بیت

هرجا روی و آبی همراه تو سعادت

هرجانزول^{۱۵} سازی اقبال یار غارت

بیت

الله یجمع بیننا فسی عیسه رغسد

فذاك اعظم حاجاتی و اوطاری

انشاء الله آن فرزند ارجمند^۴ به منتهای همت پدر بزرگوار، که یگانه
روزگار و فسانه^{۱۶} روزگار است، برسد، (وما ذلك على الله بعزيز)^۱.

بیت

بگویم و نکند رخنه در مسلمانی

تویی که نیست ترا در همه جهان ثانی

لارال الوالد قریر العین بلقاء ابنه النبی و الولد ممتعاً ببقاء سید و ابیه،
بمحمد و آله^۱ و اهل بیته و ذویه و صحبه الاکرمین الطاهرین.

فی محرم الحرام^۴ سنه سبع^{۱۷} و خمسين و سبعمائه حامد الله مصلياً

علی نبیه

* عنوان فقط در س هـ است و از ط چند سطر آغاز تا کلمه «دوستی» افتاده است

۱- ط: ۲- ط: شهاب ۳- ط: شمس المسلمین ۴- س: -

۵- س: فرمودند ۶- س: حاو ۷- شائبه ریا و مظنه چون و چرا

و حالی بزبور صدق و صفا ۸- ط: منقص ۹- س: روزگار مشوش

۱۰- س: جراب ۱۱- ط: وهم نشینان ۱۲- ط: آدمی بچه

۱۳- س: نکشیدی ۱۴- ط: اخوان ۱۵- ط: مقام ۱۶- س: نشانه

۱۷- ط: تسع.

٢٤٢- ايضاً من انشائه الى قاضي القضاة مجد الملة والدين
الاصفهاني روح الله تعالى روحهما*

(سطح)

ايضا من حوى دون الانام مآثرا

بشمس الضحى^١ ازرت سنا و سناء

لقد صرت عن تعداد وصفك عاجزاً

لذلك^٢ لا احصى عليك ثناء^٣

به حضرت آسمان رفعت^٤ خدمت مولانا اعظم، خليفة العرب والعجم^٥،
سلطان سلاطين القضاة، (اعدل اعظم)^٦ اساطين الحكام والولادة، قدوة
جماهير العلماء والافاضل، جامع كمالات الاواخر والاولئ، كشاف
حقائق مشكلات التنزيل، مفتاح دقائق معضلات التأويل، قدوة علماء
الآفاق، مالك ازمة العلوم بالاتفاق^٧، كاشف اسرار غوامض^٨ المعقول و
المنقول، نائر درر لطايف الفروع والاصول، واسطة عقد الملك والدين
توأمان، (ع): پيشواى علما خسرو دانشمندان،

شعر

علامة الدهر والاقوام كلهم

حبر كبحر له موج كاعلام

جلّت مآثره عن ان یحیط بها

فهم البریة او غایات اوهام

مجد الحق والملة والدين،

بیت

آن که آب و آتش از در مجلسش حاضر شوند^۹

از میان هردو بردارد شکوهش داوری^{۱۰}

مد الله على الخافقين ظلال جلاله واید جیوش الاسلام بتأیید اقباله^{۱۱}
 دعاگوی مخلص و هواخواه متخصص^{۱۲}، که بر صدق دعوی هواداری
 و اخلاص در شیوة خدمتکاری^{۱۳} (ع): از ضمیر روشنت^{۱۴} دارد^{۱۵} گواه
 معتبر، نفحات نسیم اخلاص و فوحات شمیم اختصاص مقرون به سوانح
 دعوات، مشحون به صوالح تحیات از شائبة ریا خالی و به زیور وفا^{۱۶}
 حالی ارسال می نماید (و چون مکنون ضمیر بر خاطر خطیر، که عکس-
 پذیر نقوش^{۱۷} عالم ملکوت است، به واسطه تشاهد محقق گشته است در
 آن باب از تکلف اطناب، که لایق حال ارباب رعایت آداب نیست،
 اجتناب اولیتر است)^{۱۸} و همیشه محبت و ولای حضرت آن سلطان عرصه
 غیرا معتکف زوایای خاطر مخلصان و مجاور خجایای سینه مشتاقان بوده،
 تا در این وقت که خدمت مولانا^{۱۹} و سیدنا و استاذنا علم الهدی علامه الوری،
 محیی^{۲۰} السنّة و ماحی^{۲۱} البدعة^{۲۲}، مرشد^{۲۳} الخلائق، منقذ الطالبین عن
 مضایق الغواية و المزالق^{۲۴}، مبیین دقائق آثار النبویّة، کاشف غوامض
 الاخبار المصطفیّه^{۲۵}، مولانا سعید الملة و الدین الکا زرونی متع الله المسلمین
 بطول بقائه و رزقنا قریباً^{۲۶} سعاده لقائه به قدوم مبارک همایون و وفود^{۲۷}
 میمون این دیار را مشرف گردانیدند^{۲۸} مسامع اهل اسلام از خواص و
 عوام به فرائد فوائد و موائد عوائد آن خلاصه ایام^{۲۹} متحلی گشت،

(وهمگی علما)^{۳۰} و اعیان این دیار به سعادت اجازت خدمتش^{۳۱} مستعد گشتند (ع): و کنت رقیماً فصرت المکاتبا، و منت این دولت جز از حضرت آن یگانۀ آفاق و ممالک رقاب مناصب باستحقاق نداشتند^{۳۲}، و الحق امثال این احوال بی مثال جز از فکر عقده گشای و رای جهان آرای آن یگانۀ روزگار (و مرد روزگار)^{۳۳} نتواند^{۳۴} بود، (ع): چنین کنند بزرگان چو کرد باید کرد. يعلم الله تعالی که همگی همت و جملگی نهمت مصروف آن است که تقبیل انامل گوهر نثار مولوی اعظمی مدظله عن قریب میسر گردد، انّ علی ذلك قدیر و بالاجابة جدیر. و چون به سبب عوائق روزگار و موانع لیل و نهار چهرهٔ این مراد در حجاب حرمان مستور ماند،

بیت

فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود

که پیش آرزوی مخلصان کشد دیوار

این سطور مسطور گشت و یار عزیز سلالة المشایخ و العلما جمال الملة و الدین دام فضله را، که از یاران^{۳۵} این ضعیف است، بدان جناب افاضل مآب فرستاد تا از سرائر ضمائر مخلصان شمه‌ای به عرض رساند و از سلامتی ذات ملک صفات خبر خوش باز رساند.

شعر

سواد این شب و وحشت ز پیش دیدهٔ من

برون برد خبری ز آفتاب باز آرد

(ز شوق در جگرم آتشی است بنشانند

به روی کار من خسته آب باز آرد)^{۳۷}

سایهٔ عالی آن حضرت بر سر عالمیان پاینده باد و آفتاب عاطفتش بر جهانیان تابنده بالنبی و آله و صحبه الاخیار الاطهار^{۳۶} آمین رب العالمین.

* ط: . . . مجدالملة والدين العراقي .. ؛ خ: . . . اقضى القضاة العالم والسی
اقالیم فنون الفضل والحکم علامة علماء العجم مجدالملة والدين عبدالله . . .
(درخمسین عبادی دو ورق پیش از همین نامه مکتوب دیگری هست خطاب به
ناصرالدین نصرالله حلاوه که تقریباً تمام عبارات قسمت اول آن به جز اصل
مطلب که در این نامه با جمله «تادر این وقت که خدمت مولانا الخ» شروع
می شود مطابق است با همین نامه). ۱- ط: ضحی ۲- س: كذلك
۳- خ: + تویی آن کس که نکردی به همه عمر قبول در قضا هیچ زکس جز که
شهادت زگواه ۴- خ: + کیوان مرتبت خورشید افاضت مشتری افادت
۵- خ: + آن که مثلش در این سرای وجود ننهاده قدم زکتم عدم
۶- خ: + واعدلهم برهان ۷- ط: بالاستحقاق ۸- ط: غوامض
اسرار ۹- ط: شود ۱۰- ط: + قاض اذا اشتبه الامران عن
له رأی یمیز بین الماء واللبن ۱۱- خ: + وشید قوائم الدین بمكانه ومهد
دعائم الاسلام بقوة بنانه ۱۲- خ: + آن که چون صبح دم از صدق ولای
توزند ۱۳- خ: + واختصاص ۱۴- س: روشن ۱۵- خ:
نگیرد ۱۶- ط: صدق وصفا ۱۷- ط: ۱۸- خ: و در شرح
اشواق به سعادت ملاقات آن مخدوم کریم الاعراق که از قبیل تکلیف مالایطاق
است خوض نمی نماید (ع): کان چو الطاف تو پایانش نیست، بخدا و بخدا و بخدا
که چنین است و چنین است و چنین ۱۹- خ: + ومن هو بالدعاء اولانا
۲۰- ط: عنی (کذا) ۲۱- ط: خ: قانع ۲۲- خ: + قانع الظلمة
۲۳- س: عون ۲۴- ط: المذايق؛ خ: المذائق ۲۵- خ: +
مطاع الملوك والسلاطین ناصح الخواقین ۲۶- خ: دائماً ۲۷- خ:
طلعت ۲۸- س: + فرخنده کشوری که تو آنجا کنی مقام ای زبده اعظم
وای قدوة کرام ۲۹- خ: + وزبده اماجد کرام ۳۰- خ:-
۳۱- خ: + در انواع علوم و اصناف مفهوم و معلوم سیما در فن حدیث
۳۲- س: ندانسته اند ۳۳- س: وربك یخلق ما یشاء ویختار ۳۴- خ:
نیست و نتواند ۳۵- س: + ودوستان ۳۶- س: وآله الاخیار و
صحابه الاطهار الی یوم القرار.

٢٤٣- ايضاً من انشائه على جريدة خواجه جلال الدين اسحاق
القاضي في اجازته*

(س ط خ)

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين

اكمل الحمد على كل حال والصلوة والسلام الاتمّان على
سيد المرسلين كلّما ذكره الذاكرون وكلما غفل^١ عن ذكره الغافلون.
اللهم صلّ عليه وعلّى آله (وسائر النبيين)^٢ وآل كلّ وسائر الصالحين
نهاية ما ينبغي ان يسأله السائلون. بعد الحمد^٣ الجميل والثناء الجزيل و
الصلوة على النبي الامي المكتوب في التورية والانجيل (يقول الواثق^٤
رحمة ربه الجليل)^٥ ابو المكارم^٦ معين بن مطهر بن اسمعيل: اخبرني جدّي
شيخ شيوخ الاسلام، قدوة اولياء الله العظام، صاحب المقامات العلية و
الكرامات الجلية اسماعيل قدّس الله روحه سماعاً عليه غير مرة بالمشهد
المقدس بجام على الحاليين^٧ بها السلام قال اخبرني والدي شيخ الاسلام
سلطان ارباب الكشف والالهام، المخصوص بمواهب الملك العلام،
قطب الحق والدين ابو الفتح^٨ محمد بن شيخ الاسلام^٩ شمس الحق والدين
مطهر بن (شيخ شيوخ الاسلام)^{١٠}، قطب الاقطاب في الانام، حجة الحق^{١١}
على الخلق في الشهور و الاعوام، معين الحق والدين ابي نصر احمد بن

ابى الحسن النامقي (ثم الجامي)^٥ قدس الله ارواحهم وعطر بروائح الانس اشباحهم قال اخبرني والدي وعمّاي شيخا الاسلام ظهير الدين عيسى وشهاب الدين اسمعيل قراءة عليهم قالوا اخبرنا (اخونا الكبير شيخ - الاسلام برهان الدين نصر المدفون بقناة صاعد قراءة عليه قال اخبرني)^٥ والدي شيخ شيوخ الاسلام مصنف كتاب مفتاح النجات قراءة عليه قال قدس الله روحه قرأت معتقدي هذا مع الاحاديث المدرجة فيه على رسول الله صلى الله عليه وسلم عن آخره ثلث مرآت وسمعت عنسه عليه السلام في المنام هذا مذهبي في الكرّة الثالثة وذلك بعد اشارات نصّ عليها في التصحيح لفظاً ومعنى، وقد قرءه عليّ عن آخره مع جميع مفاخره الولد الاعز الاكيس والفاضل المقدام الاليس^{١١} نور حدقة عين القضاة ونور حديقة العلماء^{١٢} و المشايخ والولاة، (الموصوف بمكارم الاخلاق)^٢ جلال الدين اسحاق بن الصدر الامام والحبير الهمام، اعدل^{١٣} القضاة واعلم الحكام والولاة^٥ سراج الملة والسدين محمد الجامي لازال الوالد^{١٤} قرير العين بلقاء ابنه النبيه والولد ممتعاً ببقاء سيده وابيه، قراءة جامعة بين تصحيح الفاظها وتدقيق معانيها. ثم استجاز منّي، فاجزت له (ادام بقاءه)^٢ ان يروي عنّي احاديث المفتاح وجميع مسموعاتي ومقرّواتي ومجموعاتي في كل فن (من التفاسير والاحاديث وما يجري فيه العنونة والاسناد عن مشايخي رحمهم الله، والمرجو)^٥ عنه ان يخطرني بباله في عزيز وقته و شريف حاله حال حياتي ومماتي. وذلك في الثالث من شوّال^{١٥} سنة ثمان و ستين وسبع مائة بحضرة المقدسة بجام على المستريحين بها سلام الملك العلام. و انا العبد المحتاج الى رحمة^٩ ربّه الحامي معين بن مطهر بن - اسمعيل الجامي عفا الله تعالى عنه بكرمه وخصّه بمزيد لطفه و نعمه آمين ربّ العالمين^{١٦}.

- * خ: ... خواجه اسحاق القاضى فى اجازة مفهوماته و معلوماته فى انواع العلوم
 واصناف المفهوم... ١- ط خ: ذكر ٢- ط: ٣- س: الوصف
 ٤- ط: عبدالمواثق ٥- س:- ٦- ط: والمكارم ٧- س:
 ٨- الساكنين ٨- ط: + ابوالمعالي ٩- خ:- ١٠- س:
 الاسلام الحق ١١- س: الاكيس ١٢- ط: الحديقة للعلماء
 ١٣- خ: اعلم ١٤- س: الولد ١٥- خ: + نخته الله تعالى بالخير
 والاقبال ١٦- خ: + صلى الله على محمد وآله اجمعين الطيبين الطاهرين.

٢٤٤- من انشاء خواجه غياث الدين هيبة الله البحر آبادى الى
اقضى القضاة اعدل الولاة جلال الدنيا والدين القاضي
بمدينة هرات صانها الله تعالى عن الآفات*

(ص س ط)

الا يا جلال الحق يا افضل الورى

ببايك افراس المعالى تسرج

ومن رأيك الوقاد فى كل حندس

مصاييح انوار الهدى يتسرج

حضرت جلال مولانا الاعظم الاكرم، قدوة سلاطين قضاة العجم، اسوة
اساطين ولاة العالم، مرجع ارباب الفضل والكرم، ملاذ اصحاب العلوم
والحكم، رافع اعلام الاسلام بعوالى الهمم، جلال الحق والدين، عمدة
سلاطين قضاة المسلمين، المخصوص بعناية رب العالمين سالهاى بسيار^٢
مطلع انوار انوار ومطمح ابصار انصار ومحط^٣ رحال رجال احبار^٤
اخيار ومهبط وفود الطاف كردگار باد^٤ بالنبي^٥ وآله^٦ وعترته الاجواد
الامجاد، ومصاييح ايام ومناجح خواص وعوام به ميامن ارقام اقدام^٣
اقلام (اقاليم گشاي)^٢ آن سلطان سلاطين قضاة^٥ و حكام^٦ منور وميسر
ومحصل^٣ بالنبي^٥ الامى المرسل^٧.

مخلص نيازمند و داعى مشتاق مستمند كه دائماً به وظايف دعا

وثنای جناب والا رطب اللسان و عذب البیان و طلق الجنان است،

بیت

به روز درس ثنای تو می کند تعلیق

به شب و طیفه مدح تو می کند تکرار

خدمات محلتی به حلیه اخلاص و دعواتی معطر به عبیر اختصاص ابلاغ
و ارسال می گرداند و از حضرت لایزال به تضرع و ابتهاج مزید جاه و جلال
آن ملجاء ارباب فضل و افضال^۸ مسألت می نماید^۹.

بیت

هیچ شك نیست که مقرون به اجابت گردد

هر دعایی که به صدق از سر اخلاص رود

(هذا باب جینا^{۱۰} الی حدیث الاصحاب والاحباب، والسلام^{۱۱})^{۱۲}

* عنوان این نامه در ص و ط عیناً یکی است ولی س آن را به خواجه قطب الدین
یحیی نیشابوری نسبت داده است. ۱- س: القضاة ۲- ص: -؛
س: - و قرنهاى بی شمار ۳- س: - ۴- ص: - ۵- س: آن
سلطان القضاة ۶- س: والحکام ۷- س: خیر البشر ۸- س:
جلال افضال ۹- س: نموده و می نماید ۱۰- چنین است در هر دو
نسخه، ممکن است بجای آن جینا درست باشد ۱۱- ط: - ۱۲- س:
زیاده چه نویسد،

عمرت از هر چه هست افزون باد دولتت یار و عاقبت محمود
بالمملك المعبود.

۲۴۵- من انشاء العبد المحرر (يوسف اهل) ^۱ الى واحد من قضاة
الاسلام ^۲ مشتكياً عن حساد اللئام و لئام الايام لازل
برهاناً للعالمين وملاذاً للعالمين *

(س ط تو)

مخلص مشتاق تو دانی که کیست

بعد^۳ رفع الخدمة و دعاء الدولة^۴ (معروض رأی انور، که مرآة
عالم غیب بلکه صحیفه «ذلك الكتاب لاریب» است، می گرداند)^۵ که بعد
از مدتها که در زاویه انزوا و خیابای خفایا^۶ جمعی از فضلاء و علما و حفاظ
و ندما^۷ و فقرا و رفقا فقیر بی نوا را به موجب آن که (ع): از لطف بود
شکسته را پرسیدن، به طلعت میمون و مقدم همایون معزز و مفتخر^۸ و ممنون^۹
گردانیدند^{۱۰}. ساعتی در قدم ایشان بیاسودیم و زمانی با ایشان گفتیم و
شنودیم.

شعر

هر یکی عالمی از علم و هنرمندی و باز
فارغ از نیک و بد گردش عالم بودیم
از^{۱۱} لطافت همه چون باد صبا سست عنان
در وفا کوه صفت ثابت و محکم بودیم
حلقه زلف بتان رشک همی برد از ما
که ز دلداری در بند دل هم بودیم

دریگانه شب^{۱۲} ناگاه (ع): چون رزق نیک بختان بی منت سؤالی (ع):
خواننده^{۱۳} ناخوانده بدان جفا افتاد، و به اشارت اصحاب اتحاد و اهل
وداد بنیاد انشاد شعری نهاد و از ذوق و شوق صوفیان به نقشی افتاد، از
برای سرود دف خود حلقه بگوش بود^{۱۴}، (جهت ارباب هوش)^{۱۵}،
نی انگشت بردیده بنهاد و گفت کمر بسته ام در قبول نفس
همانا ایام لثام و لثام ایام^{۱۶} را تحمل این تجمل و مرام در این مقام نبود. از قضا
تیغ حسد بر جسد شخص فراغت و ذات رفاهیت^{۱۷} آمد (و از ید حسودی^{۱۸}
حقودی کمودی^{۱۹} بی هنری شوم اختری شتردلی بی حاصلی بومی ملومی
غمازی بی نمازی خبیثی خسیسی ابلیسی بدنامی بی آرامی لثیمی نمّامی
سیاه کلیمی بی سرانجامی، «هماز مشاء بنمیم* منع للخیر معتسد ائیم»،
(ع): خود کدام آیت قبح^{۲۰} است که در شأنش نیست،

شعر

بی شرم همچو فاحشه بی عاقبت چومست

بد نفس همچو کودک و بی عقل چون مصاب

بازنده همچو یوز^{۲۱} و شکم بنده همچو خرس

درنده همچو گرگ و رباینده چون کلاب

علیه اشد العذاب من الکریم الوهاب^{۲۲}، سنگ تفرقه در آبگینه خانه
جمعیت موالی معتبر و اهالی فضل و هنر افتاد^{۲۳}، (ع): آری زمانه دشمن
اهل هنر بود، (پس از آن)^{۲۴} از قرع باب به شتاب و اضطراب به طریق عتاب
و عقاب اصحاب و احباب را صورت مهابت و صلابت^{۲۵} «ان زلزلة الساعة
شیء عظیم» و معنی آیت «ان هذا لشیء عجاب» پیش آمد. پس عزیزی^{۲۶}
در آمد که:

بیت

سر تا به پای او همه مطبوع طبع ماست
گویی برای خاطر^{۲۴} ما آفریده‌اند
استغفر الله مما جری قلمی:

شعر

شب محتسب عامی آمد به در خانه
در دست عصایی کوه^{۲۵}، ریشک ز ختیو گندا
آن سبلتک و ریشک^{۲۶} دانی به چه می‌مانست؟
با پشت کس بیسوه هر چه دوسه مو گندا
(از بس که به کون زرد ریش بر کند به موچینه
پیرا مرد ناخوش شد لب ماند به سو گندا)^{۲۷}
آن کله^{۲۸} پر عجبش ماند به کدوی خشک^{۲۹}
کز دردی می‌باشد^{۳۰} آن خشک کدو گندا
گندا شده این شعرم چون یاد ازو کردم^{۳۱}
کردیم ردیف شعر از شومی او گندا^{۳۲}

و به قول مخالف اصحاب^{۳۱} غرض «السذین فی قلوبهم مرض» از عمل
بارد به افراط او^{۳۲} نقش بساط نشاط و صوت^{۳۳} عشاق به انبساط در پرده
نهفت فرود آمد و او چون عذال غیر موافق ترك عشیران گرفت^{۳۴} و خوش
رفت که (ع): نادیدن او ملک جهانی^{۳۵} ارزد، (و چون حوادث و نوائب)^{۳۶}
از باب ارباب الباب به سعادت معاودت نمود و کرم فرمود [و گفت که
(در این مزار)^{۳۷} از دست آواز و آواز دست شما^{۳۸} قرآن نمی‌توانستم
خواند. پس عزیزی بر او خواند که:

بیت

گرتو قرآن بدین نسق خوانی

بیری رونق از مسلمانی^{۳۸}

از حدیث^{۳۹} «ان الله يحب الرفق فی الامر^{۴۰} کله» مرد عاقل غافل نباشد، تحقیق آن که «لکل عمل رجال» قضیه مرضیه معتبر است و نظم «فارسل حکیماً و لاتوصه» قاعده مقرر و «للعاقل یکفیه الاشارة»^{۴۱}، چه احتیاج به تصریح خود نکودانی

که نی شکر بنروید ز بیخ اشترغاز^{۴۲}

زیادت (ابرام نمی نماید)^{۴۳} و عذر اصناف الطاف (و اعطاف آن ملاذ اشراف اطراف و اکناف)^{۴۴} را حواله به کرم عمیم (ولطف جسیم مخدوم کریم)^{۴۵} کرده می گوید:

بیت

بقیت ملاذاً للانام باسرهیم و عزک موفور و دهرک طائع

والسلام علی من اتبع الهدی و لله الآخرة و الاولی^{۴۵}. قد رقم هذا فی آخر جمادی الآخر لسنة ست و ثلاثین و ثمان مائة الهجرة النبوية عليه افضل الصلوة و اکمل السلام^{۴۶}.

* متن این نامه به کامل ترین صورت در نسخه ط هست و قسمتهایی از آن هم در س و هم در تو عمداً یا سهواً حذف شده است. تو دو قسمت بالنسبه طولانی را در حاشیه اضافه کرده یعنی در اصل نداشته یا انداخته بوده است، و آشفتگی متن هنگامی بیشتر می شود که چند سطر از اواخر نامه در تو دو بار و با اختلافات فراوان آمده است و من صورتی را که به س و ط نزدیک تر بود اختیار کردم.

۱- س تو: ۲- س: انام؛ ط: اقضى القضاة خواجه برهان الدین جامی
 ۳- ط: بعد از ۴- س: الوفیه ۵- ط: منها می گرداند ۶- س: خفاء
 خیایا ۷- س: صلحا ۸- ط: ۹- س: ۱۰- س: +

وسرمباهات را به اوج سماوات رسانید ۱۱- س: در ۱۲- س:
 درشبانگاہ ۱۳- ط: خواننده ۱۴- ط: دف خود حلقه بگوش بود
 از برای سرود، پس؛ تو چندسطر بعدرا دراصل نداشته‌است وکاتب آن را به
 خط ریز درهامش افزوده است. قسمتی از این هامش درنسخه من بیرون ازحد
 کاغذ عکس مانده است ولذا استفاده از آن فقط جا به جا میسر است ۱۵- س:
 لثام ایام وایام لثام ۱۶- ط: رقاغت ورفاهیت ۱۷- ط:-
 ۱۸- ط: کبودی ۱۹- ط: فتح ۲۰- ط: بوم ۲۱- ط:
 التواب ۲۲- س: به جای تمام چندسطر گذشته (واژ ید حسودی الخ)
 فقط این بیت را دارد:

هرجام مرام را که بودست نهم گردون زخسی خسی درون (کذا) اندازد
 ۲۳- س: شخصی ۲۴- س: «خاطر . . . عصائی کسو» را ندارد
 ۲۵- س: بد ۲۶- س: آن سبب و ریش او ۲۷- س: آن کلبه
 پرعجیبش باشد چو . . . ۲۸- س: بایست ۲۹- س: نامش نبرم زیرا
 گنده شود این شعرم ۳۰- تو این قطعه شعررا نیاورده (شاید نظر به رکاکت
 آن) ۳۱- س: ط: واصحاب ۳۲- س: صورت ۳۳- س: +
 و فرود نیامد؛ تو (در ادامه متن بخلاف هامش): واو ازعمل فرود نیامد و خوش
 رفت،

که يك شربت آب از پی بدسگال بود خوشتر از عمر هفتاد سال
 ۳۴- س: جهان می ۳۵- س: ومانند جهل و حماقت و کولی و بداهت
 ۳۶- تو:- ۳۷- تو (در متن): از آواز دف ونی ۳۸- س (به جای
 سه سطر سابق):

که يك شربت [آب] از پی بدسگال بود خوشتر از عمر هفتاد سال
 بیش از این انبساط نتوان کرد ۳۹- س: حدیث صحیح مصابیح؛ ط: حدیث
 صحیح ۴۰- ط: امر ۴۱- تو (متن بخلاف هامش): . . .
 «وللعاقل یکفیه الاشارة» خیرمعتبر است و «لکل عمل رجال» قاعده مقرر، (ع):
 فارسل حکیمان لاتوصه، (ع): که از وکیل در بند تباہ گردد کار. بیش از این
 در دست می ندهم. . . ۴۲- ط: - عزل عسانی نادانی که بقول فاسق
 حیوانی کند اولی ۴۳- س: چه نویسد ۴۴- ط: مخدومی

۴۵- س: . . . و لطف جسیم می کند، کرمت عذر خواه خود باد، والسلام؛
ط: . . . می گوید:

توبمان از برای من به جهان که من اندر جهان تو را دارم
۴۶- س: ط:۔

۲۴۶- نجیب عبدالکریم شاگردی داشت که به جهت شاگرد در
 دکان او را جمعی سوخته بودند و قاضی جام نیز او
 را طلب می کرد که جهت بد معاشی تعزیر زند
 و تشهیر کند در سفارش او به قاضی
 نوشته شد^۱

(سر نو)

بیت

(توقعی است ز لطف تویک نظر مارا

همی رسد ز قضا نیز این قدر مارا
 بعد از رفع دعای دوام دولت و ازدیاد حشمت جناب شریعت مآب
 افاضل انتساب ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفة الی قیام الساعة و
 ساعة القیام زیناً للانام وملاً ذلاً للاسلام)^۲ انهای رأی ملک آرای عقده-
 گشای مولوی اعظمی اقصی القضائی، که (ع): یک ذره ز نورش آفتاب
 است، می گرداند^۳ که نجیب^۴ غریب^۵ در مقام «التائب من الذنب کمن
 لا ذنب له» در آمده می گوید به موجب فرموده (اقصی القضائی)^۶،

بیت

که گسر به چرخ رسد رغبه شود طائع

وگر به دهر رسد رهبة برد فرمان

بیت

گرد شاگرد خود نمی‌گردم

کاتش عشق‌خان و مانم^۶ سوخت

حدیث «لو دنوت انملة لاحترقت» را نصب‌العین داشته سوزان و
گریبان می‌گوید:

بیت

باتوجه وقت بود که من^۸ آشناشدم

کز روزگار صبر و سلامت جداشدم

از اعمال سیئه پشیمان است و از تردد و آمدشده محتسب^۸ پریشان، پیش
از این

بیت

گر دمی می‌زده از واقعه معذورش دار

چه کند سوخته است سوخته است سوخته است

اکنون متمنای او آن است که بعد‌الیوم در خلوت و وحدت^۹ فارغ‌البال
رافع‌الحال بنشیند^{۱۰}، [و پس از این (ع): دامن از عشق‌یار چیند. امید
آن که ذیل عفو و اغماض بگسترانند]^{۱۱}، و نیز (ع): کس سوخته را
دوباره بریان نکند، و الباقی معلوم و الحکم للحاکم المخدوم.

۱- س: ایضاً من انشائه الی واحد من القضاة بالتماس الشخص الذی احرق
بابه لاجل تلمیذه والقاضی یطلبه للتأدیب والتعزیر ومنع التلمیذ بعد... (یک کلمه
ناخوانا) یدیم الله تعالی برکات انفاسه الشریفه الی قیام الساعة وساعة القیام زیناً
للانام وملاًذاً للاسلام ۲- س: مخلص دولت خواه، آن‌که چون صبح
دم از صدق و لاء توزند ۳- در متن تو یک سطر اخیر چنین است: ... عقده
گشای که مرآت عالم غیب بلکه صحیفه «ذک الکتاب لاریب» است می‌رود؛
آنچه در متن حاضر گذارده‌ام علاوه بر سی در حاشیه تو نیز آمده است ۴- س:

- تحت ۵- س: + کتیب ۶- س: مولوی و اشاره عالیة مخدومی
 ۷- س: خانه مانم ۸- س: - ۹- س: وحدت قانع به خیال حال
 کمال فارغ . . . ۱۰- تو: تواند بود ۱۱- تو: -

۲۴۷- من انشاء العلامة منصور بن محمد الشیرازی الی
(اقضى القضاة سراج الملة والدين الاصفهانی)^۱

(س ص پ ط)

بیت

تویی آن کس که نکردي بهمه عمر قبول

در قضا هیج ز کس جز که شهادت ز گواه

به عالی جناب شریعت مآب فتوی ایاب مخدوم مولانا ی اعظم اعلم^۲،
سلطان قضاة الاسلام، برهان هدایة الانام، ینوع زلال معانی و بیان، فیاض
سجال حقایق کشف و تبیان، وارث علوم المرسلین، سراج الملة والدين،
افتخار و مقتدای ایران زمین خلد الله ظلالة المعالی علی^۳ مفارق المسلمین
بنده کمتربین بندگان زمین بارگاه شریعت پناه به لب ادب بوسیده کما
هو عادة المعهود و غایة المقصود مراسم دعا گوئی و ثناخوانی موظف
می دارد. تعطش و نزاع و تحنن و التیساع به شرف دستبوس حضرت
شریعت پناهی از مطامح عیون بیرون و از مطارح ظنون افزون است.
استسعاد بدان مراد، که اشرف مطالب و انجح مآرب است، علی احسن
الحال و ایمن الفال روزی باد بالنبی الابطحی و آله الامجاد.

در عشر او اخر^۴ شوال ختمه الله بالیمن^۵ و الاقبال رفع^۶ ابن

اخلاص، که منبئی است از کمال اختصاص^۷، اقسام می نماید. در این وقت که جناب مولانای اعظم، ملک العلماء والافاضل، قدوة الامجاد و الامائل، افتخار ایران (تاج الملة والدين على دام علوة)^۸، احرام سده شریفه بسته بود واجب نمود خود را باز یاد^۹ خاطر خدام حضرت (مولوی اسلام پناهی دادن)^{۱۰} تا برقرار معهود عنایت و مرحمت دریغ نرموده^{۱۱} علی الدوام به تشریفات علیسه مطاع مفتخر و سرافراز فرمایند و به خدمتی، که لایق شناسد، مخصوص و مأمور گردانند تا در اتمام آن مراسم^{۱۲} غایت^{۱۳} جسد و جهد و اهتمام صرف گردانیده وظیفه بندگی و اخلاص به تقدیم رساند، (ع): والامر ممثّل والقول مقبول، (ع): به هر چه حکم رود نافذ است فرمانت^{۱۴} زیاد گستاخی مجال ندارد. سایه عالی بر سر اسلامیان ابدالدهر مخلص و مبسوط بمحمد و عترته الامجاد والانجاد^{۱۴}.

-
- ۱- س: واحد من القضاة ۲- س: اعظم قدوة علماء العالم ۳- پ: فی
 ۴- س: آخر ۵- س: بالخیر واليمن . . . ۶- س: به رفع
 ۷- س: از خلوص اعتقاد ۸- س: عمادالدين عبدالرحمن ادام الله
 فضائله ۹- پ: باز یافت ۱۰- س: اسلام پناه دارد ۱۱- س:
 نفرماید و ۱۲- س: مراسم ۱۳- س: - ۱۴- س: مبسوط باد
 ومبسوط باد بمحمد وآله الامجاد

۳۴۸- من انشاء سلطان شیوخ الاسلام قطب الدین محمد المشهور
بخواجگی خواجه احمد الی اقضی القضاة شهاب الدین
محمد نور الله تعالی مرقدہما وبرہ مشہدہما

(ص پ ط)

چون^۱ پیوستہ جنان جنان بہ نفعات نسائم فضائل و کمالات و
فوحات شمائم شمائل حضرت^۲ مولانا الاعظم، مولی سلاطین العلماء
فی العالم، بحر اصناف العلوم والحکم، مہتد قواعد الاسلام، سلطان
القضاة فی الانام۔

بیت

کفتہ رایش بر فلک من دونہ شمس الضحی

خواندہ فضلش را خرد من عندہ علم الکتاب

شہاب الملة والدين، شمس الاسلام و المسلمین مد الله ظلالہ و افاض
على العالمین افضالہ، کہ انواع واجناس مآثر و مفاخر^۳ و خواص فواضل
و فضائل ایشان از حد قیاس و رسم تمثیل متجاوز شدہ و تصورات اوہام
و تصدیقات افہام^۴ بہ جزئیات آن فضلاً عن کلیات محیط نمی تواند شد
و در رفع لوای عزت و نصرت رایت سعادت و جرّ اذیال مکنّت درہمہ
حال بہ انواع تمییز مستثنی شدہ اند، دماغ جان مشتاقان را شیفتہ ہوا

و ولای ایشان کرده و حالیا اتفاق سعادت اعتناق را از زمانه فرصتی و از روزگار مسامحتی نمی یابده^۵، به ضرورت هم به ارسال رسل و رسائل متوسل به وسائل^۶ اخلاص و مستدرع به ذرائع اختصاص می شود تا اگر از فرائد فوائد انفاس متبرکة شریفه اقتباس دست نمی دهد به شرف خطور بر خاطر خطیر مشرف گردد، «ومن لم یجد ماء یتمم بالتراب» بنا بر آن خدمت مولانای معظم، جامع الفضائل و المحکم جلال الملة و الدین را عازم آن جناب گردانیده شد. امید آن که چهره امانی او را بیش از استعداد^۷ دولت موصلت به زیور شادمانی مزین گردانند. ظلّ عالی بر مفارق اهل اسلام ممدود (بالمملک الودود)^۸

الفقیر المخلص المشتاق محمد بن احمد الجامی

۱- ص: - ۲- ط: نصرت ۳- ط: مناظر ۴- پ: الهام
 ۵- ط: نمی باید ۶- پ: رسائل ۷- ط: پ: استعداد ۸- پ: -

۲۴۹- من انشاء سلطان الفضلا مولانا حسام الدين عبدالله
الكوسوي الي واحد من القضاة جواباً لكتابه الشريف
وخطابه المنيف^۱

(س ص پ ط)

شعر

در خواب همی بینم^۲ یانه که به بیداری
مستی است که می گویم^۲ یانه که به هشیاری
می مالم چشم خود در خود غلط افتاده^۳
کاین غفلت خوابستی یا حسالت بیداری
ای طالع فرخنده یارب چه همایونی
وای اختر تابنده یارب که چه مختاری
ای دولت باد آورد از مات که یاد آورد
انصاف که شاد آورد یارب چه سزاواری
بنسده مخلص هر چند انس وار ملازمت جناب حکومت مآب مخدوم
علی الاطلاق نبوی الاخلاق مرتضوی^۴ الاعراق

شعر

ابن الذی بلسانه و بیانہ
و بفضلہ نطق الكتاب و بشرتہ
هدی الانام و نزل التنزیل
بقدمه التوریه و الانجیل

فاروق الحق والباطل، ناظورة^۵ دیوان الحالی والعاطل،

شعر

قاض اذا اشتبه الامران عن له رأى بيميز بين المساء واللبن
شيد الله قوائم الدين بمكانه ومهد دعائم الاسلام بقسوة بنانه، نموده
است اما اويس وار در غيبت على شحوط الدار وشطوط المزار آن خدمت
را من «الذين يؤمنون بالغيب» است،

بيت

لم يكتحل عيني بنور لقائه فالقلب مفتون بحسن بهائه

بيت

اگر چه سابقه خدمتی^۶ مههد نیست

وليك باتو مرا عشق بازی هم بد نیست
و هر چند کمال ذات ملک صفات (فلك سمات)^۷ مولوی ملکه او نشده
و علو آن همت و سمو آن منقبت را حق المعرفة دانسته، «او تینا العلم من
قبلها و کنّا مسلمین».

بيت

فلم تحف من واش ولاج^۸ وحاسد

رسيس هوی فی ساحة الصدر کامن

بيت

تویی که برجیهای زمانه مرقوم است

همه فضائل نفس و خصائل پدرت

و اگر بدان آستان جلالت و آشیان فراغت نرسیده،

بيت

انتی وان لم التی نجداً واهله لمحترق الاحشاء شو قالی نجد

نقد عبودیتی بر محک صیرفی اخلاص آزموده در بوتهٔ محبت آن خدمت به صدق آورده تمام عیار بیرون آمده در صرّۀ تبلیغ بسته بردست کمال حرقت فرقت^۱ معروض می‌گردد. صحیفهٔ بنده پروری چون «صحف مکرّمه مرفوعة مطهره» مرقوم انامل کرام الکاتبین از دست مسرعی (ع): چون بر گنگ گل که به باد هوا در آویزد، (ع): رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کرد، «فمحونا آية اللیل و جعلنا آية النهار مبصرة»، تاحدی که فحوای «آية لهم اللیل نسلخ منه النهار» وصف آن گشت یعنی

بیت

زلفظ آن سوی معنی آن گذر کردم

چنان که از شب هجران رسی به روز وصال

هیزم ترغیب^{۱۱} و تحریرص، که به دست اشارت خدمت بر آتش تصمیم عزیمت دل این بنده نهاده بودند، «الموقدة التي تطلع على الاثدة» شوق را بالا داد^{۱۲}، «ترمی بشرر کالقصر» زبانهٔ تشویق به عیوق رسانید، «کاته جمالات صفر» دیک سینه را به جوش آورد، «یغلی فی البطون کغلی الحمیم»، ولاغرو

بیت

فقی فؤاد المحب نار هوی احرّ من نار الجحیم ابردها

بیت

هزار جهد بکردم که سرّ عشق پوشم

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

واجب آن بود که نتیجهٔ امثال حکم مولوی بر مرتبهٔ اشارت همان مرتب بودی و ساقهٔ انقیاد فرمان مطاع از طلیعهٔ تقدم فرخنده متجلف^{۱۳} نشدی، اما دودفتنهٔ تشویش راه، که از جمع بولهب صفت که «حمالة^{۱۴} الحطب»

فساد بودند، صفای هوای آن عزیمت را تیره گردانید و خوف ملاعین
 قطاع الطريق آب « ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة » برسورت شرر آن
 اندیشه زد. ان شاء الله که بر فسور انطفای شرر شریر آن اشرار^۹ فجار
 بی تسویف و تأخیر کالبرق الخاطف والريح العاصف (ع): جان کمروار
 بر میان بسته،

بیت

مبارك صباحی که رویت^{۱۵} بینم

خجسته زمانی که پشت نشینم

بر حضرت حکومت شعار خسواند. «یانوح اهبط بسلام منا وبركات
 عليك وعلى امم ممن معك»، یعنی

بیت

ملازمان درت را و خواجه تاشان را

زمن دعا وزمین بوس بی کران برسان

(ع): خنک همسایگان را در آن کوی، طوبی لهم وحسن مآب. از
 گریبان امروز تادامن قیامت آستین جاه وحشمت به طراز دوام مطرز،
 بحیب الله وعترته (آمین رب العالمین)^۷

۱- من انشاء العلامة حسام الملة والدين الكوسوی لواحده من القضاة
 جواباً لكتابه ۲- ص پ ط: + این ۳- س: دل خود غلط افتادم
 ۴- ص ط: وقضوی (كذا) ۵- س: ناظوره ۶- س: معرفت
 ۷- س: - ۸- پ: ولا یبع ۹- پ: - ۱۰- ص پ ط: در
 ۱۱- ص: - ۱۲- س: دارد ۱۳- ص: مختلف ۱۴- پ: قاله
 ۱۵- پ: رویش.

۲۵۰- من انشاء العلامة مولانا رکن الدین محمد الخوافی
فی استهداء بعض الفواکه عن اقضى قضاة الزمان فخر
الملة والدين القاضی بمدينة اصفهان^۱

(ص ۳۳ پط)

لازال فخر^۲ المعالی ساطعاً بدوام ظلّه فخرأً لكفاة القضاة
باكوره ای، كه ثمره شجرة اخلاص است، برطبق عرض نهاده به موقف
ادا می‌رساند و منها^۳ می‌گرداند كه نائره نارانتظار از حد گذشت و
تاغایت از بوستان الطاف مولوی بوی بهبودی به مشام جان مخلصان^۴
نرسید و از جو یبار اشفاق اقضوی آبی برجگرتشنگان نچکیده^۵. سبب
اصفهان به اتفاق طالع مخالف عشاق راست چون ثمره الخلاف در کام^۶
حرمان نهفته ماند و ملتجی^۷ (یعنی امرود)^۸ از بی برگی به بی نوایان^۹
(نیپوست. مشر این حرمان جز عدم التفات آن جناب سدره انتساب
نتواند بود. امید)^{۱۰} نه این بود و متوقع^{۱۱} نه چنین. معذک امداد اخلاص
چون فواکه جنان بی انقطاع است و مواد خیرخواهی^{۱۱} چون اوراق
سدره و اغصان طوبی در نهایت طراوت و ارتفاع. (ع): بردعا اختصار
باید کرد،

بیت

هر که اوچون دانه انگورشد باتودو روی^{۱۲}

ریخته خونش چو خون خوشه انگور باد

بمحمد و عترته الامجاد الانجاد^{۱۳}

- ۱- س: . . . رکن الدین الخوافی الی اقصی القضاة فخر الملة والسدين
 الاصفهانی . . . ۲- پ: فجر ۳- س: انهاء ۴- س: +
 ناتوان ۵- س: نیچکیست ۶- پ: . . . ثمره بخلاف وکمال
 ۷- س: محی (کذا بی نقطه) ۸- س: - ۹- س: بی وایده (کذا
 بدون نقطه) ۱۰- پ: ط: توقع ۱۱- پ: خرابی ۱۲- س:
 دو دل ۱۳- س: بمحمد وآله الامجاد.

۲۵۱- من انشاء خواجه معين الدين الجامي الى العلامة قاضي
القضاة جلال الملة والدين القاضي بمدينة هرات صانها الله
تعالى عن الآفات*^۱

(سپت)

وصل الكتاب فمرحباً بوصوله اهلاً به وبخطه وخطابه^{۲/۳}
طاير ميمون فال وهماي همايون بال^۴ يعني مثال اخلاص آميز شوق انگيز
که از حضرت مولاناى اعظم بىلى مولى سلاطين قضاة العجم، عطاردى
الكتاب والقلم، برمكى الاخلاق والشيم، مستخدم ارباب العلم والعلم^۵
متبوع^۶ اصحاب الحكم والحكم جلال الحق والدين، معين اهل الصدق
واليقين، مد الله ظله^۷ على المخلصين، که در تسويد آن بديضا فرموده
بودند و در تحرير آن سحر حلال به کار داشته، به مخلص ترين دولت-
خواهان و صادق ترين دعا گويان رسيد^۸. جسم را قوت و چشم را قوت
وتن را جان و جان را روان بود^۹، و به ادعية صادقه، که دائماً موظف
بوده، مقابل^{**} گشت و بر فرط الطاف و اعطاف^{۱۰} ثناها و دعاها گفته
شد، و آن شفقتها از آن يگانة زمانه غريب و بديع نمود. «لاغرو
من المسك ان يفوح و من البدر ان يلوح». خدمات فراوان و دعوات

بی پایان مستعار و مستنار از ارواح پاکان و صدیقان علیهم سلام الله الملك
المنان به جناب آن یگانه زمان معروض می گرداند و می گوید:

بیت

ترا بادا به عالم عمر جاوید که ماهستیم با جان پر امید

چون مولانا فخرالدین احمد متوجه بود صحبت^{۱۱} او را از رفع دعائی
و عرض ثنائی خالی نگذاشت. یقین که فراموش نفرمایند و همت عالی
باز دارند، باشد که از علایق و عواین دنیای دون دنی پرور بر کران
رفته به حلقهٔ ارباب صدق و اصحاب حق در آید و از روی^{۱۲} معنی (ع):
ببیند آنچه می جوید بیابد آنچه می خواهد، و مستحق قبول «الحقنا بهم
ذریاتهم» گردد، و ماذک علی الله بعزیز.

اطناب و اسهاب از حد گذشت. دولت و جلالت و کامرانی در
رضای حضرت یزدانی مستدام بساد و توفیق نیکوکاری رفیق جان آگاه
آن نکونام، بمحمد و آله^{۱۳} علیه الصلوة والسلام.

* پس این نامه را سهواً چندین ورق بعد آورده است ولی کاتب اشتباه خود را
دریافته و در عنوان قید کرده است که «وقع هیئنا بالسهو من الناسخ». بنده نیز
سهو ناسخ را تکرار کرده آن را در جدول کامل نامه‌ها (مقدمهٔ ج اول ص ۴۸)
به شمارهٔ ۲۶۹ ضبط کرده‌ام و این سهو طبعاً در نامه‌های بعد (شمارهٔ ۲۶۸)
منعکس است و باید هر کدام را يك شماره بالابرد (رك. مقدمهٔ همین جلد دوم).
قسمتی از این مکتوب (از کلمهٔ «گشت» که با علامت دو ستاره مشخص شده
است از پ افتاده است و در عوض در خ کامل است).

۱- س: ایضاً من انشائه من اسفزار الی هرات من رسائل القضاة الی اعدل
الولاء قاضی جلال الدین الهروی وقع هیئنا بالسهو من الناسخ جواباً لکتابه
۲- س: خطا ؛ پ: خطاب

۳- س: خ: + مکتوب مبارک تو آمد مانند گوهر شب افروز
خطش چو سواد طرهٔ شب لفظش چو بیاض غرهٔ روز

- ۴- خ: اقبال ۵- پ: القلم ۶- پ: منبع ۷- س: ظلالة
۸- خ: رسید و دیده مرمود را مکحل کرد نهاد بر دل مجروح خسته صلبرهم
بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن سواد آن چو سر زلف دلبران پر خم
۹- پ: داد ۱۰- س: الطاف ۱۱- خ:- ۱۲- س: راه
۱۳- خ: + و صبحه .

تمت رسائل القضاة بتأييد واهب العظيات

الباب الخامس

في رسائل الموالي العظام والاهالي الكرام

۲۵۲- من انشاء شيخ الاسلام خواجه معين الدين الجامى على
جريدة المولى الاعظم عز الملة والدين عبدالوهاب
النيشابورى (لواعظ)^۱ نور الله تعالى مرقدهما^۲

(ص ۳۳ طخ)

صباحی از روزها در وقت طلوع آفتاب عالم تاب فرزند هنرمند^۳
صاحب نصاب، عزیز مصر و آئیناه الحکمة وفصل الخطاب عز الملة والدين
اصيل الاسلام و صدر المسلمين عبدالوهاب،

شعر

هم خجل در پيش ذهنش ذهن تيز

هم به رشك از طبع رادش آفتاب

بر سپهر حكمت او صاحب^۴ قران

در جهان دانش او مالك رقاب

و افاه يوم الجزاء والحساب خزائن رحمة ربك العزيز الوهاب، كه به
اخلاق حميده وسير پسندیده و اوصاف ملكی و كمالات جبلی آراسته
و پیراسته^۵ است و به جميع فضائل در جهان مشهور و در حدیث^۶ سن
به خیر در السنه (اهل خیر)^۷ مذکور،

بيت

حدث يوقره الحجى فكانه اخذ الوقار من المشيب الشامل^۸

پاکی نفس عطائی است خدایی که به جهد

ندهد دست کسی را و مسلم نشود

تشریف حضور پر نور داد و دری از سعادت بر روی^۹ مخلصان بگشاد.

به زبان جان و جان زبان بدین بیت مترنم گشتم که:

بیت

شاد آمدی مرحبا و اهلا ای بخت سعید مقبل من

چه آثار نجابت در جبین مبین او ظاهر و علامات فیروزی و بهروزی^{۱۰}
در ناصیه او واضح و لائح است.

بیت

له حسن^{۱۱} خلق فی کمال مروءة

و بسطة^{۱۲} کف فی ضیاء جبین

اقصه از فقیر حقیر معین الجامی عفی الله عنه التماس کتابت سطری چند
نمود و در آن باب مبالغه فرمود. هر چند انحراف مزاج و ضعف پیری
و قلت بضاعت شامل حال بود مع ذلك کله بنا بر التماس و اشارت آن
بزرگ زاده صاحب فضیلت خواستم که در ساعت و زمان که و ما امرنا
الا واحده کلمح البصر او هو اقرب آن را به اتمام رسانم. اما حکم حکم
انداز برید و ارید و لایکون^{۱۳} الا ما یرید بالاست، و سر^{۱۴} عرفت الله بتغییر
الامور و فسخ العزائم^{۱۴} هادم الاشیاء.

شعر

گر زمانه جزیه حکم حق مداری^{۱۵} داشتی

ممکنستی آن که ما نیز اختیاری داشتی

گر^{۱۶} فلك بر منهج تقدیر راهی یافتی

در سلوک خویشتن آخر قراری داشتی

ورنه در دست قضا بودی زمام کارها
 عزم هر کاری که کردیم اعتباری داشتی
 ایمنستی^{۱۷} مردم از شست سهام قوس چرخ
 گر فلک نی از زمین دردل غباری داشتی
 کار دنیا گر چنان بودی که بودی استوار
 از پی دفع خلل نیز استواری داشتی
 گل بچیدی^{۱۸} هر کس از باغ جهان عمر دراز
 گرنه از دست اجل در پای خاری داشتی
 فخر کردی چرخ اگر امروز در میدان فضل
 همچو فکر صائب من شهسواری داشتی
 ای فرزند عزیز، چون حق تعالی کیاست و فراست و اعتقاد صافی، که
 بالای همه عطاهاست، به تو ارزانی فرموده است شکر این نعمت عظیم و
 موهبت جسیم را به جای آر و استعداد را در مالایعینیه صرف مکن.

بیت

شکر کن شکر که در معرض خلقی^{۱۹} که تراست

مال قارون چه بود مملکت خاقان چیست

حق علیم است و کفی به شهیدا که همیشه آن فرزند منظور نظر
 دیده دل و جان بوده و صحبت او را پیوسته خواهان، اما (ع): تجری
 الریاح بما لاتشتهی السفن.

بیت

نرود بر مراد ما کاری بنده بودن چنین بود آری^{۲۰}

فی الجملة چند ورق از معلوکات^{۲۱} طبع سقیم و ذهن نامستقیم ثبت افتاد،
 اما به قضیه مرضیه (ع): وعین الرضاء عن کل عیب علیلة، استظهار تمام

حاصل است و دل به صحبت خدمتمش^{۲۲} بیش از پیش مایل.

الله یجمع بیننا^{۲۳} فی عیسه رغد

فذاك اعظم حاجاتی و اوطاری

انشاء الله که آن فرزند به منتهای همت پدر^{۱۳}، که علامهٔ زمانه^{۲۳} است، برسد. لازل الوالد قریر العین بقاء ابنه النبیه والولد ممتعاً ببقاء سیده و ابیه بمحمد و اهل بیته و ذویه^۱ آمین رب العالمین، (و یرحم الله عبداً قال آمینا)^۵

- ۱- ص پ ط: ۲- میان عناوین و القاب در پنج نسخه اندکی تفاوت‌های
بی‌اهمیت هست ۳- س: + ارجمند ۴- س: صاف ۵- س: -
۶- خ: بحداثت ۷- س خ: ۸- پ: السائل ۹- ص پ ط:
بروی بر روی ۱۰- س: سروری؛ خ: و امارات بهروزی ۱۱- س:
حسین ۱۲- س: بسیط ۱۳- ط: - ۱۴- س: -؛ ص پ ط:
الهمم ۱۵- ص: مدارا ۱۶- ص پ ط: و ر ۱۷- س: ایمنی
۱۸- س ط: نجیدی ۱۹- خ: فضلی؛ س: علمی ۲۰- ط: باری
۲۱- س: معلومات ۲۲- ص: - ۲۳- ص پ ط: نامدار.

۲۵۳- من انشاء شيخ الاسلام خواجه ضياء الدين يوسف الجامي
الى العلامة شمس الحق والدين الكراتي^۱ جواباً
لكتابه الشريف

(ص ۵۷)

شعر

اتانی کتاب فی اللطافة تابع^۲

الی حیث یدی فی الجمال تکلمنا

ولا انا الا ان تمنی للثمه

و تقبیلہ کل العقول تحشما

بیت

بودم نشسته منتظر آن که ناگهان

باشد که آفتاب سعادت کند طلوع

و بنا بر مقتضای قضیه «ان الله^۲ فی ایام دهر کم نفحات» مترقب^۴ نفعه ای از

نفحات الهی و مستشرق لمعه ای از لمعات ربانی می بود، و استاد طبیعت

این معنی را بر منوال آن عبارت می پیچید، و غواص خاطر آن در^۳ نفیس

را در سلك این نظم منتظم می گردانید که :

شعر

شمس الافاضة^۵ لابقیت فیادروا و استشرقوا یا قوم من لمعاته

ز کوا بئوسکم^۶ بماء معارف

فترقبوا و تعرضوا نفعاته

ناگاه کتابی، که شوق تقبیل او^۷ ملاقات مدارج عالم صیاصی را منتهی مطالب و قصوی مآرب انوار قدسی گرداند و فیض انوار الطافش جمادات عالم اجسام را برسکّان لاهوت ترجیح دهد،

بیت

چنان ز فیض جمالش جهان منور شد

که گشت عالم سفلی منور ملکوت

از خدمت مولانا الاعظم، علامة العلماء فی العالم، مفتی القریقین، امام الحرمین،

بیت

نیست همتای تو در حیز امکان موجود

بارها کسرد خرد رخت جهان زیر وزیر

شمس الحق والدین انجح الله اوطاره وبقی علی صفحات الایام آثاره، بدین فقیر رسید، (ع): بسان روح که باقالبی بر آمیزد، وبه واسطه آن ورود خطاب شریف (ع): جانم که چو غنچه بود چون گل بشکفت، و بر استعداد قبول فیض الهی و قابلیت کمالات سرمدی استدلال گرفت. پس مرغ روح فریاد بر آورد و بدین بیت مترنم گشت:

شعر

که از مهتّب سعادت نسیم لطف وزید

بشیرفتح و ظفر از مقام قدس رسید

رسید مژده که از مشرق عنایت حق

هزار صبح سعادت به لمحهای بدمید

اما حدیث اشتیاق و قصه شدائد فراق

بیت

کانت کصدغ الغانیات تطاولا

و کلیلة العشاق عنه یهاجر

از آن چه گویم، چه خوض در آن تطویل ایس تحتہ طائل، فانه بحر
لا ساحل له ولکل بحر ساحل،

بیت

شروع در غرضی کان به آخری نرسد

هزار بار به از کردن است ناکردن

هر چند این فقیر را به واسطه تعارفی، که پیش از علائق اجسام با خدمت
آن خلاصه انام وزبده ایام بوده است، اتصالات روحانی و مشاهدات
حقیقی حاصل است و ساعتی بلکه طرفه العینی از خدمتش خالی نیست و
ضمیر منسیر مولوی بر این معنی خیر الشاهدین^۸، امید به فضل الله تعالی
وائق است که عنقریب خود را از ظلمت آباد بی خبران به صبح لقای آن
خلاصه دوران خلاص دهد و دیده ظاهر را نیز از مشاهده جمال جهان
آرای بی نصیب نگرداند.

بیت

حرمان نصیب دیده غم دیده بیش^۹ نیست

دل را چه غم که دل ز مقیمان کوی اوست

اگر چه مفارقت ضروری در غایت صعوبت است اما چون دائماً به اکتساب
کمالات مشغول اند و در سلك «الذین اوتوا العلم درجات» منخرط و اوقات
به اقتناء معارف و تحقیق حقایق مصروف، منتهای همت بر آن مقصور
است که یوماً فیوماً بل ساعة فساعة ترقی در مدارج کمال تجسس^{۱۰}

باشد و اهل توصّف و تمدّح را جز «العجز عن درك الادراك» ادراك»
دستگیری نباشد. والسلام على اهل السلام.

-
- ۱- پ: الکرمانی ۲- کذا صرط؛ پ: مانع (تابع؟) ۳- ص پ
 ط: الله ۴- پ ط: مترقبه ۵- پ: الاخاضه ۶- ص پ ط:
 بیوسکم ۷- پ: از ۸- المشاهدين ۹- پ: - ۱۰- پ: تحسین.

۲۵۴ - ایضاً من نتائج انفاسه الشريفه عن لسان الملك الاعظم
 (ملك غياث الدين)^۱ پير علي كرت في استدعا العلامة
 مولانا (جلال الدين)^۲ سلطان شاه (سقى الله ثراه
 و جعل الجنة مثواه)^{۳/۲}

(سپط)

چون مفاتيح خزائن « ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده» در قبضه قدرت و تصرف مشيت يکي از جمله «فاجتبه ربّه» در آيد و انوار آفتاب عنايت رباني و آثار عواطف حضرت يزداني بر چهره روزگار^۲ او واضح و لايح گردد اساس استقامت آن مباني و رابطه انتظام دوام آن معاني جز اقتفاء آثار «ائمة يهدون بامرنا»^۴ و «يسارعون في الخيرات»، که مستحقان در ايت و مقتبسان انوار معرفت از مشكوة نبوت اند، و اتباع صاحب نفسي، که نقش «يبدل الله سيئاتهم حسنات» بر صحيفه «ما يكون لي ان ابدله من تلقاء نفسي» ثبت فرمايند، نتواند بود و بر مقتضاي «ان العلماء في الممالك»^۵ كالمصباح في دارك» برين عرصه مملكت به طايفه اي، که به اقصى مراتب كمال رسیده باشند و از مدار ج نظر و استدلال^۶ گذشته و قدم در وادي مقدس «فاخلع نعليك انتك بالواد المقدس طوى» نهاده مظهر سرت «و علم آدم الاسماء كلها» آمده و در دبيرستان «و علمك ما لم تكن تعلم» از مقدمه «هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشداً»

نتیجہ «وعلّمناه من لدنا علماً» رسیده (واجب و لازم) ۲. بنابر این معنی محب به جان ۱ مشتاق ۲ (و مخلص بی نفاق) ۱ تحیاتی، کہ ورد معتکفان صوامع جبروت و ذکر مآلہان زوایای خطہ ملکوت تواند بود، بہ جانب جناب مولانا الاعظم، سلطان الائمه فی العجم،

بیت

علامة العلماء واللاجّ الذی لا یتہی وکلّ لاجّ ساحل
جلال الملة والدين سلطان شاه^۱ ادام الله فضائله وایقاه، کہ جامع کمالات
انسانی است و مظهر

بیت

تجلّی لسی^۱ المحبوب فی کلّ وجهه
فشاهدتہ فی کلّ معنی و صورة
مؤدی می گردد و چشم امید بر مرصد انتظار می باشد کہ ناگاہ مبشر
«قد^{۱۰} اوتیت سؤلک یا موسی» بشارت «ولقد مننّا علیک مرّة اخری»
به مسامع عالمیان رساند و ندای:

بیت

ای زلالی کہ حیات همه دلها از تو ست
چہ شود گربہ سر تشنه دگر ره گذری
با اقطار عالم در میدهد. رجا بہ فضل الہی واثق است کہ عنقریب محبان
را بہ صحبت شریف ایشان استیناس کلی حاصل آید و مستفیضان این دیار
را از مشرب زلال معرفت نصیب کامل بہ ظهور رسد^{۱۱}.

بیت

بود کہ باز بینم ز مسجد آمده بادیر
نشسته در صف زندان بہ صد هزار کرامت

مقرر^{۱۲} و محقق شناسد^{۱۳} که مقصود اصلی حضور ایشان است. اگر خاطر عاطر^۱ مولوی را از فحواي «ماطلبنا في العباد^{۱۴} وجدنا في القبا^{۱۴}» از کثرت مباحثه و مذاکره ملالی باشد تکلیفی^{۱۵} نه،

بیت

تکرار و بحث و گوشه مسجد خوش است لیک

در بزم دوست نعره مستانه خوشتر است

فضائل و کمالات مستدام باد^۱ بمحمد علیه السلام^{۱۶}.

۱- پ: ط: - ۲- س: - ۳- س: من انشاء... الى العلامة مولانا سلطان شاه فی استغلابه عن لسان... ۴- در اصل: بامرہ (قرآن، انبیاء ۷۳ و سجده ۲۴) ۵- س: الممالیک ۶- س: استدراك ۷- ط: + ۸- پ: - ۹- س: فی ۱۰- س: پ: ط: لقد ۱۱- پ: ط: رساند ۱۲- س: مکرر ۱۳- ط: شناسند ۱۴- پ: العباد ۱۵- پ: تکلیفی ۱۶- پ: ط: افضل السلام والسلام.

۲۵۵- من انشاء مولانا^۱ عزالدین الکاشی الی العلامة مولانا^۲
شمس الملة والدين محمد البیهقی^۳ نورانته تعالی
مرقدہما^۴

(سہ مط)

بیت

دوش چون شد بہ سان پشت پلنگ
روی این بارگاہ آینه رنگ
در کلبہ احزان تنہا بودم و پریشان^۵ و بہ رسم غریبان سر بہ گریبان.

شعر

نہ مرا یار و مونس و ندیم	نہ مرا شمع و شادی و شراب
نہ مرا نقل و مطربی و حریف	نہ مرا نان و سبزی ای و کباب
دل ز جور سپہر پر آتش	و ز جفای زمانہ دیدہ پر آب

گاهی دل مستمند کہ (ع): «وکلّ نار فمّن انفساسہ قدحت» در فراق
دوستان می نالید (و چون چنگ می سرائید)^۶، و زمانی دیدہ درد مند کہ
(ع): «وکلّ ماء فمّن اقداحہ^۷ جاری» از اشتیاق اشک می بارید^۸. بہ
حکم آیت «ما یفتح اللہ للناس من رحمۃ» بخت بیدار یاوریم نمود، زنگ
از آیینہ دلم بزود، یعنی (ع): بایساد تو افتادم از یاد برفت آنها،
«الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن» گفته شد.

بیت

تابه افسوس به پایان نرود عمر عزیز

همه شب یاد^۹ تو می‌رفت و مکرر می‌شد

آری هماره^{۱۰} باغبان چون آب بگشاید در وصف باغ غزل خواند و
بلبل بیچاره چون^{۱۱} از وصل^{۱۲} گل محروم ماند روزگار به یاد محبوب
گذراند.

بیت

دستم نرسد که زلف مشکین بویم

باری به زبان حدیث او می‌گویم

به کرم (اعراق و حسن)^{۱۳} اخلاق متوقع است که طریقه «اوفوا»^{۱۴} گیرد
وجاده «ولانتقضا» سپرد و به وصال ضنّت روا ندارد، و اگر دارد
خیال را چه تواند .

بیت

این توانی که نیایی ز در سعدی باز

لیک بیرون شدن از خاطر اوتوانی

ایزد تعالی همیشه یار باد و در جمله احوال نگهدار، والله المستعان والیه
الاستعانه من تصاریف هذا الدهر والزمان وتشویش الخواطر فی الاسرار
والاعلان .

۱- پ ط: العلامة ۲- پ ط:- ۳- ط: السرسقی (کذا)

۴- پ ط:- + وبرد مشهدهما ۵- پ ط: تنها و پریشان بودم ۶- س:-

۷- س: اراحه ۸- س: از اشتیاق دوستان می‌نالید و زاشک می‌بارید

۹- پ ط: ذکر ۱۰- س، همواره؛ ط: همان ۱۱- س: چون لب

بگشاید از... ۱۲- پ ط: وصف ۱۳- پ:- ۱۴- پ ط: اوفرا.

٢٥٦- من انشاء مولانا شمس الملة والدين البيهقي الى المولى
العلامة استاد الجن والانس قوام الملة والدين الشيباني

(ص)

بيت

بقيت بقاء السدر يا كهف امله

وهذا دعاء للبرية شامل

برمعتكفان جناب قبلة اقبال وكعبة امانى وآمال ومحط رحال رجال وملاذ
اهل فضل وكمال ومطاف الطاف وحرم كرم و عرفات بركات ومنى منى
اعنى حضرت مولانا الاعظم، قدوة فقهاء العجم، استاد الائمة فى العالم،

بيت

اى نظير تو در جهان علوم ننهاده قدم زكتم عدم

علامة العلماء، اللجة السدى لاينتهى ولكل بحر ساحل، مظهر سر ابداع،
مكمل نوع الانواع، مركز دايرة [...] بينى، عروة وثقى خدا پرستى،
مبين دقايق شريعت، مهده قواعد حقيقت، كريم الطرفين، حسيب الابوين،
العالم الربانى، مظهر الطاف السبحانى، قوام الحق والتقوى والشريعة
والدين الشيباني متع الله المسلمين بطول بقائه ورزقنا قريباً سعادة لقائه،
مخفى مباد كه بنا بر آن كه نقش بندان بيت العمل اول يعنى شاگردان

کارخانه ازل به رقم قدم قلم «جف القلم بما هو كائن» و به پایمردی
«السعيد من سعد في بطن امه» و دستیارى «الله ولى الذين آمنوا يخرجهم
من الظلمات الى النور».

شعر

آن روز که برثور ثریا بستند

و این منطقه بر میان جوزا بستند

در کتم عدم به سان آتش بر شمع

عشقت به هزار رشته برپا بستند

بی منت دیده، که امروز حاسی (کذا) آن حضرت چون دل
اعداء ایشان تنگ و چهره حساد بی رنگ، و توسط عبارت و کتابتی،
که اکنون، بعدت عن الاسوار، پای لنگ و مجال آن نیک تنگ است،

شعر

عمری است که باغم تو در ساخته ایم

پنهان ز تو با تو عشق در ساخته ایم

زان با تو نگفته ایم که هرگز خود را

شایسته خدمت تو نشان ساخته ایم

ماللتراب ورب الارباب، بیت

من کیستم که دعوی سودای او کنم

یا آرزوی روی دلآرای او کنم؟

والحق این سره به تعظیم و اکرام . . . وار تصدیع و ابرام می نمود،

بیت

کمال لطف بود بی توسط نظری

که خاطری به دیگر خاطر آشنا گردد

(ع): بی زحمت دیده هر دم می بینم. لاجرم سلوک آن طریق و لزوم آن شیوه را الی آخر العمر عازم شده بود و از عادت اهل عادت اعراض نموده. تا در این وقت که فرزند هنرمند ارجمند مظفر عماد الدین مطهر زید فضله را به انسك مهمی عازم آن دیار گردانید، به حکم «ادعونی استجب لکم» غرض از این ضراعت از کار دور ندید، اگر احياناً به بذل مهمی یا اشارت خدمتی به سلامی یادشنامی این بی نام را مشرف گردانید و او را بر مقتضای آن که :

بیت

همان بسم که به فترک خویش بر بندی

که گرسمینم و گر لاغرم شکار توام

از زمره بندگان دانید (ع): زهی سعادت و دولت که یارما باشد.

بهر کاکت عبارت و سماحت استعارت و خط مشوش و لفظ ناخوش

معذور فرمایند که مدت‌ها شده که به سبب قوت جسم و فرت چشم از آن شیوه محروم است.

بیت

قلم و کاغذ اربه دستم هست چه کنم نیست اختیار به دست

پیوسته کهتر نواز و بنده نواز باد بمحمد و آله الامجاد.

بنده کمینه، که دائماً سواد حدقه او از حدیقه فضائل و روضه بستان
 فواصل^۲ اعنی کتابت و عبارت و استعارت^۳ آن ناسخ آیات مفاخر اوائل
 و او اخر به افتخاف «و فاکهه کثیره لامقطوعه و لاممنوعه» معروف و دل
 شکسته و خاطر فاتر خسته^۴ او^۲ به حکم «ولکل وجهه هو مولیها» از توجه
 به جانب هوا و ولای آن مظهر سر^۵ ابداع و مظهر اجناس کمالات نوع
 الانواع به صفت احراز قصب^۶ السبق^۷ در میدان^۸ «فاستبقوا الخیرات»
 موصوف است، بندگی ها عرضه میدارد. (ع): آنجا که رنگ و بوی بود
 گفتگو بود. شکیب از صورت زیبا نازیباست. (ع): جان ندارد هر که
 جانانیش نیست. و فور فضائل قید صید دل است. (ع): تورا هر کس^۹
 که بیند^{۱۰} دوست دارد. حربا از مشاهده جمال آفتاب نشکیند. نیلوفر را
 جز صحبت آب زلال نزیبد. شکر به شکر ابر مطیر را در نیابد، ثنای بلبل
 بر جمال گل بدیع ننماید. آیا در آن کوی از این حال خبری و از این
 آتش شرری هست یانی؟ باری (اشتعال نوایسر افکار ضمیر بزرگوار
 به تو اثر اقطار غیم مدرار بر فرط)^{۱۱} فراغ (خاطر ایشان)^{۱۲} از حال شکستگان
 غریب و مخلصان از نصاب فضائل بی نصیب دلیل روشن و برهان مبین

است. اگر موجب تخلف از تطف ثلج است نه تلخ، غمی نیست، و اگر سبب تقاعد از تفقد صورت حالی است نه ملالی^{۱۰}، المی نه.

شعر

آن بت که چنو به دهر چالاکی نیست
 بر باد غمش رفته^{۱۱} چومن خاکی نیست
 روزی دوسه^۹ شد که کمترم می پرسد
 گرنیست ملسول دیگرم باکی نیست

مشتاق یاران از صدمت باران نپرهیزد، و محرم کعبه از زحمت بیابان نگریزد. بوینده گل را دل بر محنت خار نباید نهاد، و جوینده مل را تن در آفت خمار باید داد. و جل^{۱۲} و حل عذر این حال را نشاید و از غموم عام شاهد این دعوی نیاید. (ع): لوصح منک الهوی ارشدت الخبل. هذا واستغفر الله من فرطات اللسان وهفوات الجنان. با آن که زبان حال ابر در فشان هر زمان در میان کلبه احزان مخلصان آیت «الم تروا اننا ناتی الارض ننقصها من اطرافها» به گوش هوش می رساند، و به شاهد^{۱۳} تداعی ابطال و وهن^{۱۴} تبیان «ان اوهن البيوت لبیت العنكبوت» می خواند.

بنده کمترین خود را در تخلف از قیام به فرائض خدمت آن خلاصه ایام معذور نمی دارد و ملوم (در این قضیه نه خداوند بل این بنده خود را)^۳ می دارد. چه^۳ قطب آسمان حرکت نکند. سرو بوستان پای از چمن بیرون نهد. راغب طاوس هر آینه رنج سفر هندوستان را بر راحت نفس بگزیند. طالب علم اگر به چین نرود خطا نبیند (بلکه خطا بیند)^۳. بانطق بیان شکر بار التفات شکایت روزگار پسندیده نیفتد، و بامدح آثار آن یگانه ادوار^{۱۵} و اعصار در نگنجد.

شعر

وان زماناً انت من حسناته

حقيق بان بهوى ويطرى ويمدح

وكيف يذم العقل دهرأ لصفه^{١٦}

بمثلك ياخير الخلايق يسمع

وهذا وان ختم الكتاب يشعر بخير من صدق الاخلاص ويشهد بفرط
الاختصاص وينبىء بصفاء الود ويحكم بصدق العهد.

- ١- پ ط: من انشاء العلامة سعد الملة والدين الكالونى السى حضرته العالیه
(يعنى به شمس الدين محمد بيهقى) ٢- س: فضائل ٣- پ ط: ٤- س: قصبات ٥- پ: الصبق ٦- پ ط: مضمار ٧- پ: تن هر كس ٨- پ ط: باشد ٩- س: ملامى ١١- پ ط: رفت ١٢- س پ ط: وحل ١٣- س: تشاهد ١٤- س: ذهن ١٥- پ ط: روزگار ١٦- پ: ؟ س: صروفه.

۴۵۸- من انشاء العلامة سعد الملة والدين الكالوني الى شمس الملة
والدين داود البيهقي نور الله مرقد هما جواباً لكتابه الشريف^۱

هو المشكور في كل حال

بیت

علم دوات نوروز به صحرا برخواست زحمت لشکر سراز سر ما برخواست
مدهاست که تا اهل نیشابور را، که به واسطه تواتر امطار و هجوم برف
ناهموار^۲ نایوسان «غشیتهم موج کالظل»^۳ حالی که دیروز واقع شد در
مخزن خیال نیفتاده است^۴.

(ع): آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا. محبوبان درک
اسفل را از نسیم جنة النعیم چه بهره؟ ساکنان ولایت حرمان را از نصیب
ارباب مساعدت چه فایده؟ مگر هنوز قوای طبیعی را از وصول موکب^۵
خسرو سیارگان به نقطه اعتدال ربیعی خبر نیست؟ (آری چه توان؟
ما شاء الله کان. مقرر آن که)^۵ بی یاوری بخت کوشش و کشش^۵ سود ندارد.

بیت

(من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش

از بهر دیدن تو هو اخواه غربتم)^۵

و بی اتفاقات حسنه، که دولت عبارت است از آن، اجتهاد را فایده روی
نماید^۶ (واگر نه (ع): آن که باشد که نخواهد که توجانش باشی)^۵.
در این وقت روی زمین می‌بایستی که چون چهره معشوق به سفیده شکوفه
و گل گونه لاله مزین بودی. که را در حساب بود که بر مثال دل عاشق
مرکز ذبول^۷ و محل آثار نحول گردد (ودائماً:

بیت

می کند باد به رفتن حرکتهای خنک

مگر این شیوه ز ازهار ریاحین^۸ آموخت

و از خنکی برف خود دم نمی‌توان زد

شعر

هر گز کسی نداد بدین سان نشان برف

گویی که لقمه ایست زمین در دهان برف

مانند پنجه دانه که در پنجه تعبیه است

اجرام کوههاست نهان در میان برف

گرچه سفید کرد همه خان و مان ما

یارب سیاه باد همه خان و مان برف

خورشید را که پیکر زربود از خواص

بگرفته است جوهر سیماب سان برف^۹

«حتی اذا اخذت الارض زخرفها»، و از نیت «وطن اهلها انهم قادرون
علیها ایّتها امر نالیلاً او نهاراً». بنده را ارادت آن بود که متوجه جناب
همایون گردد که مفرح احزان هر اندوهی^۵ و مکروهی است و بر مثال
جان عزیز به نزدیک هر کسی محبوب آید. اما

بیت

آن بخت کوه عاشق رنجور قوتی

با این دل ضعیف و تن ناتوان دهد

و حل ابتلا به زحمت و حل مانع شد. به کرم مکرم معذور دارند.

همواره کهنتر نواز و بنده پرور^{۱۰} باد (بالتبسی و آله الامجاد)^{۱۱}.

-
- ۱- پ ط: ايضاً منه اليه (يعني از سعد الدين كالوني به شمس الدين محمد - نهداود -
 بيهقي) ۲- پ ط: امطار ناهموار و هجوم برف بسيار ۳- ه ر سه
 نسخه: تغشيم (رك، قرآن، لقمان ۳۲) ۴- پ ط: در اين جا سه بيت دارد
 بارديف برف كه س آن را بايك بيت چهارم پائين تر قرار داده است. رك. ح ۹
 ۵- پ ط: - ۶- پ ط: چه فايده روي دهد ۷- پ: دنول
 ۸- در اصل: ربابي (كذا) ۹- از تمام اين چند سطر ميان دو هلال فقط سه
 بيت اول قطعه مردف «برف» در نسخه هاي پ ط آمده است. رك. ح ۴
 ۱۰- پ ط: حاسد گداز ۱۱- پ ط: الي يوم المعاد.

۲۵۹- من انشاء العلامة سعد^۱ الملة والدين الكالوني الى
شمس الدين محمد البيهقي جواباً لكتابه^۲

(سرپط)

شعر

کتابک جد^۳ فی تقریب^۴ انسی وابعد عن حشاشتی الکروبا
فلا زالت^۴ ديارك مشرقات ولا دانیت یا شمس الغروبا
خطاب مشکین طراز مسکین نواز مخدومی مولوی اعظمی عز^۵ نصره،
که از مطلع تامقطع مخزن نفایس الطاف و گنجینه جواهر^۵ مکرمت و
رعایت و شرایط حسن اشفاق و اعطاف بود، رسید. بنده مخلص آن را
بوسید^۶ و فاتحه ورود سعادات و خاتمه هجوم کرامات شمرد و فنون
تربیت را به صالحات دعوات مقرون گردانید. عبودیتی مسکینه النفعات^۷
که از طیب اوقات جمعی، که «بشرهم ربهم برحمة منه و رضوان
وجنات»^۸ حکایت کند، ارسال می رود. شوقی که به ادراک تقبیل انامل
شریفه دارد تقریر^۹ از احاطت به بعضی از آن در موقف احالت است.

بیت

فی کلّ عشیتتی و فی اشراقی یزداد الی لقائکم اشواقی

بیت

نه آن چنان به تو مشغولم ای بهشتی روی

که یاد خویشتم در ضمیر می آید

مدتهاست تا آرزوی آن که نفثات این مصدور را دولت استماع حاصل آید در ساحت سینه تمکین یافته است و تاغایت لطیفه‌ای، که این^۸ امنیه را مترقب باشد از حجاب غیب به عالم شهادت نرسیده^۹، آری (ع): من عادت بخت^۸ خویش نیکو^۸ دانم. دلخواه آن بود که اگر مرکب همایون^{۱۱} سبزواری را به مقدم خویش مشرف گرداند به هر نوع که تواند گذری کند. علو سن و تعاقب اعراض امراض متلون و زحمت سرما^{۱۲} از پیش رفتن مانع^{۱۳} است، (والادل به خیال که قانع است)^۵ یقین که لطف جبلی در اوقات صلوات و خلوات تمهید عذر بندگان صادق الاخلاص^۸ کرده باشد. اگر در اجل تأخیری باشد (و در عمر مهلتی)^۵ چون به مبارکی در او ان بهار به حدود شترکوه تشریف فرمایند توجه را ارقبیل مفترضات داند (وبه هر نوع که باشد خود را بدان دولت رساند)^۸ و انّه الموفق هذا وان العبد مقصر فی شکر نعم المولی والمخدوم الاعلی^{۱۴} حالیا چون عزیمت فرموده اند و به استعدادی مشغول گشته اتمام آن از واجبات است هر چند این معنی از زحمتی خالی نیست، اما چون یمن حضور و اجتهاد در امور کافل و کافی مصالح جمهور است زحمت را رحمت باید شمرد. واللہ بکرمه یجعل التوفیق رفیقہ ویسهّل السی اقصی الخیرات طریقہ. توقع آن که تفقد کریمانه^{۱۵} فرمایند که استظهار و اعتضاد به ورود آن است.

سایه عالی پاینده باد والسلام^{۱۶}.

- ایضاً من انشائه الیه ۳- پ: تقرب ۴- ط: فذالت ۵- پ: ط:-
 ۶- پ: ط: به بنده مخلص رسید بوسید و آنرا ۷- پ: ط: + وردیه القوحات
 ۸- س:- ۹- پ: ط: از تقریر ۱۰- س: برسد ۱۱- پ: ط:
 موکب میمون ۱۲- پ: ط: + برسرما ۱۳- پ: ط: + آن دولت
 ۱۴- پ: ط: نعم المخدوم المولی عز نصره ۱۵- ط: گرانمایه
 ۱۶- پ: ط: سالهای بسیار و قرنهای بی شمار سایه عالی مستدام بمحمد علیه
 افضل السلام.

۴۶۰- ایضاً منه الیه فی صدر مکتوبه نورالله مرقدہما

(س)

نفسی فداء کتابه و خطابه فیاضه لیباضه و سواده لسواده
یادداشت گرامی مخدومی مولوی اعظمی افضل شمس الاسلامی ملاذ
الانامی عز نصره و شد بنطاق التأيید خصره، که مفرح روح و مروح
سینه مجروح بودا مزیل کسربات نوائب متعاقب شد و موجب انقشاع
و انتزاع غمام غموم متراکم گشت کبرد الشراب و برد الثياب و
وصل الغوانی و نیل الامانی. فله الحمد رب السموات و رب الارض
[و] رب العالمین.

۲۶۱- من انشاء شيخ الاسلام (صاحب الكشف والالهام مرشد الانام)^۱
خواجه قطب الملة^۱ والدين يحيى النيشابورى (جواباً لكتاب
واحد من المشايخ العظام عليهما الرحمة من الملك العلام)^۲

(س.بر)

تا از سواد خط توام نوریافت چشم

روشن شد این حدیث که النور فی السواد

از ورود شمیم نسیم و رود جبال خیال جمال نعیم معموره مطموره
حضور و ظهور نور «و یزیدهم من فضله انّه غفور^۳ شکور» و از تجلی
انوار اسرار انوار اشجار و لطایف تذکار و ظایف اسرار آن ثمره شجره
مبارکه «لا شرقیه ولا غربیه یکاد زیتها یضیء و لولم تمسه نار نور علی
نور» فوائح روائح صباى صفا به خیا شمیم^۴ دلهاى سلیم مخلصان قدیم
رسید .

بیت

شکفته شد گل دولت به بوستان امید

نشست باز سعادت بر آشیان امید

از قسم حکمت قسم حضرت قدم سر مکنون «نون والقلم وما یسطرون»
بر لطائف مخزون ایشان ظاهر گشت.

بیت

عقلم به تو داند، ار بدانند، همه چیز

چشمم به تو بیند، ار ببینند، همه کاره^۵

و به پرتو نور لطائف نامحضور^۶ کتاب مسطور آن سرور اهل حضور
(و بهتر و مهتر صدور و سرور صدور)^۷ ار باب حضور روشن شد که
وجود معطر^۸ و جسم مطهر محسود آن مظهر انوار «و ربك یخلق ما یشاء
ویختار» و مظهر اسرار «و سبح^۹ بالعشی و الالبان» امروز به صورت و
معنی میراث دار و قائم مقام سجاده بر جاده قطب دائرة شرع مطهر
سعید بن المطهر است، الولد سرآبیه،

بیت

مهوری را اثر همین باشد کان پدر را پسر چنین باشد

حق تعالی نفس مقدس و ذات بی دنس آن شیخ عیسی نفس موسی قیس
را به صحبت خواجه کائنات علیه افضل الصلوات در درجات عالیات
به مزید قربات نواخته ممد^{۱۰} و معاون آن نور حدقه صدیقین و نور حدیقه
صدق و یقین، ستمی من «یجعل له من قبل سمیاً» «یا یحیی خذ الکتاب
بقوة و اتیناه الحکم صبیاً» گرداناد، و خاک بساک ماوراء النهر را، که
مشاهد اخیر اخبار و معاهد^{۱۱} ناقدان اخبار و آثار و جوامع و مجامع
انصار^۱ اولی الایدی و الابصار بوده و هست^{۱۱} به دم و قدم^{۱۲} و کرم آن
برگزیده حضرت قدم هر روز معمورتر دارد، و یرحم الله عبداً قال آمینا.
آنچه از وفور و داد و خلوص اتحاد و عزم فرستادن فرزند اعز
قره عیون الامجاد و الاوتاد^{۱۳}، لازال للدين والدنيا برهاناً، بدین دیار
و بلاد از راه کرم به رقم قلم^{۱۴} مرقوم گردانیده، هذا من فضل ربی.

بیت

(پیغام همی دهی که می آیم زود

مارا سر آن که دیر می آیی نیست

زیادت چه نویسد.

بیت

جهان ز فیض علوم تو آن چنان پر باد

که هیچ اشعری دعوی خدا نکند

بمن لانی بعدہ) ۱۵

-
- ۱- س: - ۲- س: الی واحد من الموالی جواباً لکتابه ۳- س: بر: لغفور
 ۴- س: يك كلمه اضافی ناخوانا دارد ۵- بر: چیز ۶- س: ما
 محصول؛ بر: نامحصور نامحصور ۷- بر: سرور صدور صدور ۸- بر:
 یسبح ۱۰- بر: معاهد ۱۱- بر: هست و بود و خواهد بود
 ۱۲- بر: + وندم ۱۳- بر: الانجاد ۱۴- بر: قدم ۱۵- بر:
 عمر بادولت وسعادت مساعد باد .

۲۶۲- من انشاء شيخ الاسلام خواجه معين الدين الجامي الى مولانا
(اکمل الفضلا افضل الندما) تاج الدين شتی^۲ (نور الله تعالى
مرقد هما و برد مضجعهما)^{۲*}

(سپ طخ)

شعر

شمه‌ای باز ز درد دل اگر بنویسم
ای بسا نامه که از خون جگر بنویسم
آن چه از دیده به روی من^۳ مهجور آمد
دفتری باید آن را که ز سر^۴ بنویسم
(چون شفق غرق شود دیده به خون دل اگر
قصه رنج شب و آه سحر بنویسم)^۲
هر چند توزع بسال و تشتت احوال و انقسام ضمیر و تردد خاطر کسیر
مخلصان^۵ (ع): از آن گذشته که در حیز بیان آید^۶،

بیت

فالله هذا الدهر^۷ کیف ترددا
تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتی^۸
(ع): تو خواب آلوده‌ای از چشم بیداران نه اندیشی. اما چون رابطه
محبت^۸ و واسطه مودت^۹ با برادر مولانا خلاصه^{۱۰} الکبراء، قدوة ارباب

السير والسلوك، ناهج^{۱۱} مناهج ملازمی عتبه الملوک، مفرّج القلوب و
مفرّج الکروب، جامع الاخبار بالتحقیق والتدقیق، مرشد اصحاب السفر
وارباب^{۱۲} الطريق، المطلع «علی کلّ ضامر یأتین من کل فج عمیق»،
یگانة زمان، الفائق بالکیاسة علی الاقران،

بیت

عباراتنا شتی وحسک واحد

وکلّ الی ذاک الجمال یشیر^{۱۳}

تاج الملة والدين، معتقد اولیاء الله^{۱۴} الصالحین،

بیت

شفیق علی الاخوان اکرم مشفق

امین علی الاسرار خیر امین

ادام الله عزّته بین المسلمین، که به واسطه فراست و کیاست و دیانت و
امانت^{۱۴} و اعتقاد صافی و رعایت وافی و همت بلند و نظری گزند^{۱۵} در
بارگاه خدایگان عالم پناه راه یافته و به صحت ارباب عزّ و جاه مشرف
گشته و به اوج کیوان و فرق فرقدان رسیده،

بیت

خلیلی قطاع الفیافی^{۱۶} الی الحمی

کثیر و اما الواصلون قليل

بیت

غلام وچا کرشنگولیان خوش باشم

ز زاهدان برون صادق و درون کذاب^{۱۷}

مستحکم تر از آن است که تقلّب لیل و نهار و گردش دوآر رشته آن را
واهی تواند کرد، بتغییر دنیا و لا بتغییر^{۱۸}. لاجرم (فحوای «ان سعیکم

لشتی» را ملتزم گشته این چند سطر نامربط چون نظام) ۲ حال روزگار
وضبط کار احرار بر صحیفه تذکار مرقوم گردانید، احوال حواله زبان
موصلاں^{۱۹} است، (به تکرار تصدیح نداد، عمر دراز باد آمین)^{۲۰}.

* سخ در عنوان نامه توضیح داده که «مولانا تاج الدین شتی ندیم ملک معز الدین
حسین کورت بود» ۱- پ ط: ۱- پ ط: ۲- س: ۳- خ: دل
۴- پ: به بر ۵- پ ط: ۱- بی نظیر ۶- پ ط: خ: از آن پایه گذشته
و از آن مرتبه تجاوز و عبور کرده که در حیز بیان و تقریر زبان آید
۷- س: الدم ۸- خ: ۱- ووداد ۹- خ: محبت و اتحاد ۱۰- پ ط:
مولانا اعظم اعقل الوری خلاصه... ۱۱- پ: ناصح ۱۲- پ
ط خ: ۱۳- پ ط: بشیر ۱۴- پ: ۱۵- خ: ارجمند
بی گزند ۱۶- پ ط: الخ طریق ۱۷- پ: کاذب ۱۸- خ: ۱- شعر
این آن اساس نیست که گردد خطل پذیر لو بست الجبال وانشقت السماء
۱۹- خ: موصل همه دان ۲۰- پ ط: خ: به تکرار آن زحمت نظر
اشرف نمیدهد، شعر: عمرت از هر چه هست افزون باد
دولت از قیاس بیرون باد
بمحمد وآله الامجاد وصحابه الانجاد آمین رب العالمین.

۲۶۳- من انشاء خواجه^۱ قطب‌الدین یحیی‌النیسابوری الی
شمس^۲ الدین محمد درود البیهقی^۳ (نورالله مرقدہما)^۴

(س ص پ ط)

شعر

هل الدهر يوماً بليلي تجود و ايامنا باللوى هل تعود
عهود قبضنا وعيش مضى بنفسى والله تلك العهود
يعلم الله که پیوسته یاد وصال راحت افزای و تذکرایام ملاقات غم زدای
مولانا صدره^۵ الامام^۶ الهمام، بحر القمقام، علامة الانام، قدامة^۷ الافاضل
الکرام، ملجاء الفقراء فی هذه الايام، شمس^۸ الملة والدين، یگانة زمان
و زمين،

شعر

آن که باتاب خاطر صافیش سرکشد مهر در نقاب حجاب
نسپرد مسرع سر کلکش در فضائل به جز طریق صواب
راستی آن که قلم از تحریر فضائل و مفاخر ذات او عاجز، و چون او را
به واسطه تعداد القاب (و تحریر انساب^۹)^{۱۰}، که دأب (و عادت اهل)^{۱۱}
عادت است، فخری نمی افزاید اطناب در آن باب نیکو نمی نماید.

بیت

ولیس یزید الشمس نوراً و رفعة^{۱۱}

اطالة ذی مدح و اکثار مادح

مد الله تعالی ظلال جلاله^{۱۲}. چون از آن چند روزی، که سعادت وصال آن صاحب^{۱۳} کمال^{۱۰} بی مثال دست داده بود و به سبب مصاحبت شریف او دولت و اقبال روی بدین مخلص نهاده، برمی اندیشم غم برغم و الم برالم می افزاید و آن چه از مفارقت جان سوز مولوی^{۱۴} به من رسیده و می رسد و اندوهی که در مباحثت و هجران دل گداز آن سرافراز به خاطر شکسته من راه یافت و می یابد، به پامردی بیسان و به دستیاری خامه سیاه جامه^{۱۵} سرگردان راست نیاید.

بیت

مرا به داغ فراق تو روزگار بسوخت

که کردگار مکافات روزگار کناد

اگرچه به ظاهر به غیر اختیار از آن سرآمده روزگار جدا مانده ام و بی ارادت از سعادت استسعاد^{۱۶} به ملاقات روح افزای او مهجور گشته، حقا و ثم حقا که به دل و جان جناب افاضل مآب را ملازمم.

بیت

عشق تو بتسا در دل مسکین حزین

باشیر فرو شدست و باجان برود

اگر سعادت مساعدت نمودی و دولت مرافقت^{۱۷} و موافقت فرمودی و تقدیر ربانی موافق تدبیر انسانی بودی و زمام اختیار در دست این مخلص جانی آمدی^{۱۸}.

بیت

از تو غایب نبودمی^{۱۹} یک دم

وز تو دوری نجستمی یک روز

بیت

فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود

که پیش آرزوی مخلصان کشد دیوار

از آن مدت باز که از خدمت جدا گشته ام^{۲۰} و به داغ دوری مبتلا مانده
و به اضطرار اختیار مفارقت کرده و ناکام از نیل مراد و مرام محروم مانده،
از مشاق فراق دید آنچه دید و از شربت ناخوشگوار هجر^{۱۰} چشید آن
چه چشید و این دو بیت که:

بیت

فسراق تو الله اکبر چه گویم

چه کاری است مشکل چه خطبی است هائل^{۱۰}

تو خورشید فری و من سایه کردار

اذا غابت^{۲۱} الشمس فالظل زائل

حسب الحال گشته^{۲۲}، پیوسته می خواسته ام که خود را به یاد خاطر شریف
دهم و شمه ای از اشتیاق و نزاع و افتقار و نیازی، که به طو امیر تحریر آن
دست ندهد و به مجلدات اثبات آن صورت نبندد، شرح دهم و دل مجروح
را بدان واسطه مرهمی نهم. خود به سبب پریشانی زمان و تشاویش
روزگار بی سامان، (که وصف آن)^{۲۳} در خیال نمی آید و شرح شمه ای
از آن محال می نماید.

بیت

جفای گنبد گردان به پایه ای برسد

کز آن فراز تر اندر ضمیر می ناید^{۲۴}

تا این غایت تقصیر کرده ام و اهمال جایز^{۲۵} داشته. بعد الیوم بعد ما که خدا
عمر بخشد، اگر دور باشم و اگر نزدیک (و اگر با ترک و اگر با تاجیک)^{۱۸}

مطولاتی (مشمول بر حکایات) ۱۸ خواهم نوشت (و بساط تکاسل در خواهم نوشت) ۲۲ (و هر جا که باشم خواه در سفر و خواه در حضر در دسر خواهم) ۱۹ داد و ابرام بنیاد خواهم نهاد. توقع از کرم عمیم و طول جسم مولوی آن که این ضعیف را از جمله دوستان جانی و مخلصان آشکار و نهانی خود شمارند، به گاه و بی گاه ۲۶ از او اشارت عالی به دریغ ندارند.

ابرام از حد گذشت، فضائل و معالی لایزالی بالملك الوالی ۲۷.

-
- ۱- ص پ ط: سلطان شیوخ الاسلام خواجه . . . ۲- س- العلامة
 شمس . . . ۳- پ ط: والی مولانا جلال الدین العتیقی ۴- ص:-
 ۵- س: صدرالدین ۶- پ ط: الانام ۷- س: قدوة ۸- ط: جلال
 ۹- پ: اسباب ۱۰- س:- ۱۱- س: بهجة ۱۲- س: فضائله
 ۱۳- س: جناب ۱۴- س: مولی ۱۵- ص پ ط: قلم سیاه روی
 ۱۶- س: استعداد ۱۷- پ ط:- ۱۸- ص پ ط:- ۱۹- ص:
 نگشتمی ۲۰- س: مانده ۲۱- پ: قایت ۲۲- پ:-
 ۲۳- ط:- ۲۴- ص پ ط: پایه نماید ۲۵- ص پ ط: روا
 ۲۶- س: به گاه گاه ۲۷- س: . . . معالی بر سر اکابر و اعالی لایزالی
 باد بمحمد وآله الامجاد الی یوم التناد

۴۶۴- ایضاً من درر^۱ انقاسه الشریفه الی مولانا جلال الدین^۲
عتیقی (نورالله تعالی مرقدہما)^۳

(س ص پ ط)

کتبت الیک من قلب حزین وعینی عن فراقک لاینام
بارہا درخاطر کسیر وضمیر این^۴ فقیر^۵ می گذشت کہ شمه ای از مودت
ومحبت حقیقی حضرت مولوی اعظمی جلالی عتیقی ضاعف اللہ الکریم
جلال جلالہ (وحلال خلالہ)^۶ و من علی المخلصین^۷ بمیامن قبولہ و
اقبالہ عرضہ دارم. (ع): باز می گفتم چه قدر آن هوس باشد مرا، و
باخود اندیشہ می کردم کہ اگر بہ زبان آید (مبادا کہ بہ زبان آید)^۸.

بیت

آن بہ کہ نظر باشد و گفتار نباشد

تا مدعی اندر پس دیوار نباشد

تا اکنون کہ (یار نیکو)^۹ کار، رضی الاحرار، مفخر^{۱۰} التجار، لزال کاسمہ
محمودا والی اهل الخیر مودودا، متوجہ آن دیار گشتہ بود، استمدادی
می نمود. او را بہ تبلیغ خدمت در آن حضرت وصیت (میرفت).

بیت

انت الرسول عنتی لکننتی اقول

بالیتنی اتخذت سیلاً مع الرسول

برزباننش رفت که اگر این معنی از بیان به بنان^۱ و از تقریر به تحریر آید به^{۱۰} آید. بنا بر قضیه مرضیه^۲ «استفت قلبک» بادل علیل و باطن غلیل^{۱۱} رجوع افتاد. خاطر این جواب داد که: فاکتبوه اذا احب احدکم اخاه فلیعلمه. بنا بر آن این حرف نوشته شد، (ع): تابدانی که زجان دوسترت میدارم، مگر از این معنی در آن طرف نیز چیزی باشد، القلوب الی القلوب تتشاهد. اگر از آن جانب نیز همین معنی به ظهور آید (ع): زهی فتوح که در روزگار ما باشد^{۱۲}. توفیق رعایت حقوق و وداد و وثوق اتحاد روزی باد^{۱۳}.

-
- ۱- ص پ ط: نتائج ۲- س: ن- ۳- ص: ن- ۴- ص پ ط: ن-
 ۵- ص: حقیر؛ پ ط: فقیر حقیر ۶- پ: ظلاله ۷- ص پ ط: ن-
 المسلمین ۸- ص پ ط: و ۹- ط: ن- ۱۰- پ: بد
 ۱۱- ط: قلیل ۱۲- س: این عبارت را اضافه دارد: وایشان را نیز بشارت
 از اشارت. حنت مهجتی للمتحابین (للمجانین) فی والمتبادلین فی (کذا)
 ۱۳- س: + بمحمد وآله الامجاد.

۳۶۵- ایضاً من انشائه (الی قدوة العلماء و زبدة الفصحاء
 والبلغاء جلال الملة والدين عتيقي جواباً لكتابه الشريف
 وخطابه المنيف)^۱

(س ص پ ط)

مکتوب مبارک تو آمد مانند^۲ گوهر شب افروز
 خطش چو سواد طره شب لفظش چو بیاض غره روز
 ملطفه^۳ مشکین طراز و مشرفه مسکین نواز (ومفاوضه غم پرداز حاسد
 گداز)^۴ که از جناب^۵ مولانا اعظم، علامه علماء العالم (قدوة فصحاء
 العجم، جلال الملة والدين، صدر صدور المدققين مع مايناسب)^۶
 بالقابه و انسابه متعنا الله الكريم باحسانه بر سر راه بيت الله (الحرام بدین
 مخلص مستهام از ایراد مولانا عبد السلام (ع): رسید و دیده مرود را مکمل
 کرد. بوسیده)^۷ خواننده آمد و بر صحت و سلامت بدن و رسیدن آن
 یگانه زمانه^۸ به وطن آیت «الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن» بر زبان
 رانده شد و از نسائم کرائم عزائم عظام آن قدوة اعظم مسام مشام
 فقیر مستهام معطر گشت. ان شاء الله که آن داعیه ثابت^۹ گردد و از قوت
 به فعل آید. «اذا اصبت فالزم». اگر این فقیر را آن دولت میسر شود که
 باز زیارت حجاز در یافته شود و انوار تجلی اسرار احجار روضه بزرگوار
 نخواجه^{۱۰} مختار^۹ بر ما^۴ تافته شود (ع): زهی سعادت و دولت که یار ما

گردد. و نیز مکتوب شریف از بعضی اشراف اطراف^۴ آورده بودند^{۱۰} که اگر چنانچه عزیمت حضرت مولانا صدرالوری جلال الحق والدین العتیقی دامت میامن جلاله و مکارم اخلاقه مصمم است که باجمعی دیگر از بزرگان امسال به حج گذری کنند مرافقت و موافقت^{۱۱} فرمایند که مانیز بر سر راهیم. این معنی محرک دیگر شد و طایفه اعزه بر مواضع تربیتی دادند و وداع رباع و بقاع کرد. داعیه همت آن که در این سفر به حسب زلزله رفع زلّت از سفره زیارت نازنین^{۱۲} تخت نشین «هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین» بردارند و از آن جا برنجیب و جیب از خلیل به حبیب علیهما^{۱۳} السلام روند.

بیت

من مکّه و قدس می ندانم دانم که مرا هوای شام است
برای^{۱۴} این ترتیب سه روزی توجه به راه امثال مثال «فاذا عزمت فتوکل علی الله» نموده آمد، و طائفه ای اعزه دیگر از منازل دورتر آمده اند،

بیت

(وعارضة وصلا تصاممت اذدعت)

واخت بنی و رقاء تدعو فاسمع^۴)

بدین سبب توقف^{۱۵} متعذر بود، (ع): عفو فرمای که عجز است نه نافرمانی. پیشتر اعلام خدمت رفت تا ایشان به هیچ بازنگرند.

شعر

خیز تا قصد کوی یار کنیم وز غمش ناله های زار کنیم
هجر او را که جان ما خون کرد به کف وصل دست یار کنیم

الخیر لایؤخر. اگر به طفیل رجال به کعبه وصال رسیم ذلك هو الفوز العظیم، و اگر در بادیة حجاز به نیاز فرورفتیم فقد وقع اجره علی الله.

(ع): مرد را مزد تمام است در این ره رفتن.

بیت

ز کعبه روی نشاید به ناامیدی تافت

کمینه آن که بمیریم در بیابانش

اگر گذر^{۱۶} بر زمین میردین به سبب عارض دشوار باشد پیشتر اعلام
فرمایند تاروی به صوب بغداد تا بیم و نخست زیارت آن^{۱۱} بقعه متبرکه
دریابیم. باری^{۱۶} به هیچ رای و به هیچ روی^۸ از ما مخالفت مجوی.

بیت

خونم چو گریبان تو در گردن توست

گسر در کشی از من پریشان دامن

به هیچ بهانه آن یگانه را در تحرز بهتر از سفر حجاز نیست.

بیت

روزی به زمین برزنم این هفت مهار

اشتر بر ساریان رود من بر یسار

باقی آنچه از نگرانی خواطر عواطر اکابرو سلاطین و اساطین روزگار^۴
و وزراء و کبراء^{۱۶} و اعیان عالی مقدار^{۱۷}، (ایدهم الله بالعدل والاحسان)^۴
بدین فقیر ناتوان باز نموده اند (ع): دانم که هم از تو بیت عام شماست
اثر معتبر «تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه» بر خواند.

بیت

فحن بحمد الله لاشیء عندنا

فلا خیرنا یرجی ولا شرنا یخشی

(ع): با این همه هم رنج شما گنج شما باد.

می خواستم که بنا بر اشارت به خدمت هر یک دعائی عرضه دارم، فاما

اگر من بعد بُعد کمتر گردد تصدیع دهم. حالا تمهید اعذار و تبلیغ ادعیه و نگرانی دل افکار به مزید اقتدار آن مختار از حضرت کردگار^{۱۸} حواله خدمت ایشان است. (ع) : بر کرمتم نوشته ام عذر گناه خویش را. توفیق همگنان در رعایت فرمان «وتعاونوا علی البرّ والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان» بر مزید باد .
بمحمد و عترته^{۱۹} الامجاد.

-
- ۱- ص پ ط: جواباً لواحد من الموالی العظام والاهالی الکرام ۲- س: مانده چو ۳- س: ملاطفه ۴- س:- ۵- ص: جانب ۶- ص پ ط: مفخر الائمة فی المعجم . . . صدر صدور المتقین قدوة الحکما المدققین مع ما یلیق بالقباه وانسابه ... ۷- س: رسید ۸- ص:- ۹- س: اخبار علیه الصلوة وسلام الملك الجبار ۱۰- س: آوردند ۱۱- پ:- ۱۲- س: نازنین زیارت ۱۳- پ: علیه ۱۴- س: بدین ۱۵- س: توقع ۱۶- ص پ ط:- ۱۷- س: اعیان زمان ۱۸- ص پ ط: آفریدگار ۱۹- س: وآله الانجاد والامجاد.

۲۶۶- من انشاء العلامة مولانا رکن الدین محمد الخوافی الی
مولانا عبدالعزیز الاندا جردی الخوافی فی اوان صبابه
وعنفوان مودته و ولاته

(پط)

بیت

تحیتی به غریبان مبتلا ننویسد

به هر که هست نویسد ولی به ما ننویسد

هر چند خاطر عاطر جنایی، که وجه توجیه بادیه پیمایان کعبه محبت و صفا
و قبله اقبال معتکفان مقام مروت و وفاست، آن عزیز مصر افضال، که
ماه کنعانی خوشه چین خرمن آفتاب شمایل اوست، و آن شکوفه گلستان
جمال، که آب زندگانی رشحه ای از سرچشمه چمن فضائل او، نوری
است که جز بر سپهر جان ننابد، و نوری است که رضوان نظیرش در
جنان نیابد .

بیت

دری است گر انمایه که در بحر نکتجد

مساء فلك پایه که بر چرخ نباشد

صفاوه اظهار اسرار کمال جمال لاهوت، و نقاوه افاضه انوار جمال کمال
جبروت، مستور قباب غیرت جانهای پاک، و منظور انظار قدوسیان

صوامع افلاك،

بیت

آن صورت زیبای نگاری به لطافت

و آن قطره باران بهاری به نظافت

که لایزال در کنف عنایت ازلسی و حمایت لم یزلی ملحوظاً کرشمة
الطاف ذی الجلال بباد و مشرب مسرت و دوستکامیش از زلال بهجت
و عزت مالا مال، سر به هوای مخلصان جانی فرو نمی آرد و وجود غم
فرسود خاکبان جهانی را کالعدم می انگارد. از این طرف طریقه کمال
دوستاری و فرط حق گزاری^۱ با ترادف اسباب نکایت و توالی موجبات
حکایت شکایت مسلوک است و دل در جوش و دهان خاموش.

بیت

بر سر آتش تو سوختم و دود نکرد

آب بر آتش تو ریختم و سود نکرد

مشعله شوق باطن و نایره حرقت دل نه آن اشتعال و التهاب دارد که به
علت خوف بعد و رجای^۲ قرب با تعلق لعل^۳ و عسی قابل تسکین باشد.

بیت

آزمودم دل خود را به هزاران حيله

هیچ چیزش به جز از وصل تو نشنود نکرد

مع ذلك یالیت که نسیم سحری را مجال لفته ای^۴ بل نفحه ای از حرارت
باطن مستهام به خدایک آن کوی، که رشک رشحه آب خضر و غیرت
رایحه روضه رضوان است، سر از جیب امکان بر کردی تا خاک نشینان
آن آستان را معلوم شدی.

بیت

کآنچه از عشق کشید این دل من کس نکشید

و آنچه در آتش تو کرد دلم دود نکرد

و عجب از طالع پریشان و بخت خواب آلود این آشفته آن که نصیبش
از آن گل چمن ملاحمت و ریحان گلستان صباحت و سماحت، که آب و
گل از رنگ و بویش محظوظ اند، جز خار حرمان و آزار هجران نیست.

بیت

گرچه آن لعل لبث عیسی رنجوران است

دل رنجور مرا چاره بهبود نکرد

مع ذلك كله چون به عنایت الهی و افاضت وسایل نامتناهی مستظهر
است و آثار کرشمه رعایت سوابق حقوق خدمتکاران^۵ جانی و التفات
به جانب دوستان نهانی، که از شمایل آن کریم الاخلاق مشاهده می نماید،
دل پریشان و خاطر آشفته را از این روی به نوعی سلوئی حاصل می شود.

جانم از غمزه تیر افکن او خسته نشد

زانکه جز زلف کوش را زره و خود نکرد

و ضمائر دل دردمند منقلب را حواله باشواهد ظواهر احوال می کند
و به زواید اطناب مصدع نمی گردد.

بیت

همان خممش باش که گنجی است غم یار و کسی

و صف آن گنج جز این روی زر اندود نکرد

سرو بوستان کامرانی و گل چمن جوانی از آفت انقطاع آب زندگانی
و مخافت التهاب باد خزان محروس و مصون باد^۶.

۱- پ: محوط ۲- پ: ط: گذاری ۳- پ: درجات

۴- پ: للجه ۵- ط: خدمتکاری ۶- ط: + والسلام.

٤٦٧- من انشاء خواجه معين الدين الجامى الى المولى العلامة
شمس الملة والدين محمد الامام ببلدة خوارزم بالتماس
العلامة مولانا (شهاب الدين)١ شمس كراة في استطلاب
ابنه النبيه (بمدينة هرات)١ وهو مولانا
شهاب الدين بن شمس كراه*

(س خ)

سلام عليك اى جهان فضائل سلام٢ على طيب تلك الشمائل
سلام كرشف رضاب الغوانى ونيل الامانى بغير الوسائل٣
تحفة محبوبه دعا وهديه مرغوبه ثنای بی ربا، كه بضاعت مزجاة ساكنان
بيت الاحزان كنعان هجران و سرمایه مفلسان صدق و صفای عارفان٤ است،
بر دست نسیم اسحار و شمیم اشجار موجّه جناب معلّا و سده و الاى
(آن عزیز مصر «و آتیناه الحكمة و فصل الخطاب» و آن سلیمان تخت گاه
«نعم العبد انّه او آب» اعنى)١ مولانا الاعظم، اعلم علماء العالم، امام
ائمة الانام، مبين الحلال و الحرام، مفتى الفریقین، مقتدى المذهبین،
نعمان الزمان، الفائق بالکمالات على الاقران، (ع: پیشواى علما خسرو
دانشمندان،

بيت

علامه العلماء واللجّ الذى لاينتهى ولكل لجّ ساحل)١

شمس الحق والدين (يديم الله ظلال فضائله على مفارق المسلمين)^۵ می‌گرداند و در اوقات خلوات، که مظان اجابت دعوات است^۶، مزید عزّ و علا و کمالات دین و دنیای آن بر گزیده حضرت کبریاء مسألت می‌رود.

بیت

هیچ شك نیست که مقرون به اجابت گردد

هر دعائی که به صدق از سر اخلاص رود

هر چند به دستبوس آن جناب، که جاوید عمر^۷ باد، مشرف نگشته است اما به حکم «الارواح جنود مجتده فماتعارف منها ایتلف»، (ع): باتوام هر جا که هستی باتوام، همیشه ارادت آن بوده است که به خدمت مشرف گردد و به قدر استعداد از موافد فوائد حضرت مولوی اعظمی امامی (ملاذ الانامی)^۸ بهره گیرد. امّا

بیت

هست از ادراك ذات عقل کل قاصر بلی

هر گدایی را نگردد قرب سلطان یافته^۹

لاجرم تازمان دولت مواصلت به دعای دولت و ثنای حضرت مشغول می‌باشد و خواهد بود.

بیت

گه ذکر تو می گویم و گه فکر تو دارم

خالی نه‌ام از خدمت تو در همه حالی

هذا معروض می‌گردد که خدمت مولانا و استادنا اعلم الوری، علامة الدنيا مقتدای زمان، المخصوص (بمواهب الملك المستعان)^۹ شمس الحق والدين متّع الله المسلمين بطول بقائه یگانۀ روزگار است و از مخلصان

ودعا گویان آن خلاصه ادوار، و پیوسته به دعای آن حضرت رطب اللسان عذب البیان است، به واسطه کبر سن و ضعف مزاج به درس و فتوی مشغول نمی تواند گشت. اگر از غایت لطف کامل و نهایت شفقت شامل فرزند هنرمند خلاصه العلماء، عمده الفقهاء، صاحب الذهن الوقاد و الطبع النقاد شهاب الملة و السدین ادام الله انواع فضائله را اجازت درس و فتوی فرمایند (و فرمایند که بدین ناحیت معاودت نماید و در معاودت فرماید (کذا))^۶ تا به برکت آن حضرت در این دیار اثری از آثار کمالات ایشان به ظهور رسد، (ع): دولتی باشد عظیم و منتهی باشد تمام. توقع این ضعیف آن است که او را به تربیت مخصوص گردانند و قضیه مرضیه «العود احمد» براو خوانند تا زیارت پدر بزرگوار دریابد و مسلمانان از نفس او آسوده گردند و ثواب این خیر به روزگار عزیز ایشان برسد. (ع): بیش از این تصدیع دادن شرط نیست. فضایل و معالی لایزالی باد^۱ بحق الحق و ذویه^{۱۰}.

* عنوان نامه در خ باقتضای آن که کتابی است مستقل اندکی تفاوت دارد و آنچه در آن مفید مطلبی است در متن ما میان دو ابرو آورده شده است.
 ۱- س: ۲- س: سلام الله علی... ۳- س: الرسل ۴- خ: عاشقان ۵- خ: المتمسک بحبل الله المتین جعله الله تعالی واسطة سعادة عباده الصالحین «و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو فضل العالمین (کذا)
 ۶- س: + که آن زمان نبود در ره دعا پرده ۷- خ: ۸- س: یافتن ۹- خ: بغناية الرحمن ۱۰- خ: بمحمد و عترته الامجاد.

۳۶۸- من انشائه الى مولانا بهاء الدين استاد بادی^۱ بعد فتح
باخرز^۲ (علی‌ی‌دالملك الاعظم مالک رقاب الامم
معز السلطنة والدنيا والدین ابوالحسین
محمد گرت)^{۳*}

(سپ‌ط:)

طلح الفجر من کتابک عندی فمتی باللقاء يبدو الصباح
چون نظر فقیر ضعیف^۴ علی فتره من الرسل بر مشرفه شریف و نامه
لطیف^۵ مولانا افضل العقلاء اعقل الفضلاء علم الهدی الذی شرف بالبيت
والحجر والصفاء لزال بهاء للدين والدنيا، «وذلك فضل الله يؤتیه من یشاء»
افتاد، گفت:

شعر

ای باد ز طائف و یمن می آیی
یا از برِ عطّار چمن می آیی
زین سان که سر زلف تو مشک افشان است
گویی که ز کوی یار من می آیی^۶

چون مبنی بر سلامتی آن یگانه زمانه بود شکر حق^۷ به تقدیم رسانیده
آمد. تحیت و دعاء^۸ و محمّدت و ثنا^۹ موجّه و مؤّدا گشت^{۱۰}. اشتیاق
صحبت باراحت بسیار است، اما به واسطه نامساعدتی روزگار غدار^{۱۱}،

که هر لحظه سنگ تفرقه در آبگینه خانه مراد مخلصان اندازد، از آن سعادت محروم مانده والا

بیت

و کیف الصبر عنك وای صبر لعطشان من الماء الزلال
 اللهم یسر و یسر. هذا معلوم خدمت باشد که (ع): دیر گاه ۱۲ است
 که من یار وفادار توام. در این وقت که زحمتی به متعلقان خدمت رسید
 حق علیم است که به غایت نگران و پریشان شدم و مقرر کرده ام که به
 هر چه ممکن باشد و به هر جا که در وقت گنجد و میسر شود سعی نمایم
 که آن تدارک شود. شفقت و عنایت حضرت خلد ملک در باره ایشان
 هست، حالا محقری از ذخیره قلعه به جهت مدد اخراجات متعلقان ۱۳
 نوشته شد. خاطر مبارک فارغ کند ۱۴ که در رعایت او و سایر مسلمانان
 به قدر وسع و امکان کوشیده خواهد آمد ۱۵، به هیچ باب نگران نباشند.

بیت

حاشاك من ظفر اللثام وانما

ظفر الكرام ۱۶ سعاده للمذنب

وهذه كفايه، والسلام على من اتبع الهدى ولله الآخرة والاولی.

* عنوان نامه در پ و ط عیناً یکی است و با خ و س اختلافاتی دارد و از این اختلافات آنچه را که مفید مطلبی باشد در متن گذاشته ایم.

- ۱- پ ط خ: استاد ۲- پ ط: ؛ خ: استاد باخرز ۳- خ س پ ط: ن
- ۴- پ ط: ؛ خ: حقیر ۵- پ ط: منیف ۶- س: فقط مصراع اول بیت اول را دارد
- ۷- پ ط: ؛ عراسمه ۸- خ: دعائی بی ریا
- ۹- خ: ثنائی از کمال صدق و صفا ۱۰- پ ط: می گرداند ۱۱- خ: ن
- ۱۲- پ: دیر گاهی ۱۳- پ ط: متعلقه ۱۴- پ ط: خاطر عاطر جمع دارند
- ۱۵- پ ط: شد ۱۶- پ ط: الملوك.

۲۶۹- ایضاً من انشائه الى المولى الاعلم وجيه الملة
والدين حاجي شاه سقى الله ثراه^۱

(سحب طخ)

مخلص مستهام وداعی^۲ جام به جناب^۳ (مولانا الامام الهمام قدوة
الفقهاء و خلاصة العلماء فى الانام، حافظ كلام الله و ناصح اهل الله
وجيه الملة والدين حاجي شاه سلمه الله و ابقاه)^۴ (ع): عرضه میدارد
هزاران خدمت باشتیاق، و می گوید:

بیت

نسیت صديقاً كنت تعرف صدقه

ونسیان عهد الاصدقاء ذمسم^۵

(ع): نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی. مع ذلك کله از راه
معنی (ع): باتوام هر جا که هستی باتوام، اما از طریق^۲ صورت^۶ (ع):
و کیف اطیر مقصوص الجناح. جمال اعتقاد بدو آراسته است و رخ
شرع از خال سواد خط او پیراسته . (ع): ولكن از وفا خالی بر آن
رخسار بایستی، چه محقق و مقرر است که (ع): فانا عطاش وانتم ورود.

بیت

من ز تو دور و دلم بسته به موی سر زلف^۷

بین که کار سر زلفت ز کجا تابه کجاست

چون^۸ موصل یافتم از رفع رقعهٔ اخلاص روی نتافتم. فهومنا، رعایت او واجب شناسد^۹ (و مهم شرعیه که داشته نگذارند که بر او حیفی رود که طرف‌گر (کذا) بسیار و حامی^{۱۰} بی‌شمار در آن جانب هست اما الحق معلوم (ع): چسو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید. مهمات او را به تمام از خود گیرند^۸ که مرد (تمام است و معتمد و کارآمده)^{۱۱} و برسختن او وثوق^{۱۲} (ع): لیک به شرطی که گوشوار^{۱۳} نداند. باقی نظر ارباب نظر بر آن دوست معتبر است با آن که (ع): عشاق تو ای دوست همه معتبرانند، اما از آن محبت اثری ظاهر نشد.

بیت

بر جمله بیارید سحاب کرم^{۱۴}

(باران بادا)^۲ اگر چه برمانچکید

برخلاف این‌متصور^{۱۵} بود چه از بسیار ما به کمی^{۱۶} مسامحت توان نمود

بیت

چه زیان دارد اگر سایهٔ خورشید رخت

شب اندوه من^{۱۷} خسته به پایان آرد^{۱۸}

موصل خبیرست و بصیر و^{۱۹} از تکرار گزیر. (تمامی احوالات و کلّ حکایات و شکایات معروض خواهد داشت.

بیت

گفتگو آیین درویشان نبود ورنه باتو ماجراها داشتیم^۸

فضائل و معالی بر اشراف و اعالی لایزال^۲ بادا^۲ والسلام (علی اهل السلام)^۲ اگر فرصتی باشد و مجال مقالی افتد (در حضرت تقوی (؟) مآبی ارشاد ایابی شیخ الاسلامی ملاذ الانامی)^۸، (ع): آفرین گوید^{۲۰} بر آن حضرت که مارا بار نیست.

- ۱- ص پ ط: الی مولانا علی القهستانی ؛ خ: الی المولی الاعظم وجیه الملة
والدین علی من هرات الی قهستان ۲- س:- ۳- ص ط: به جانب
- ۴- ص پ ط: مولانا علی عبدالسلام ؛ خ: افاضل مآب مولانا وجیه الملة و
الدین علی ذکرة السلام ۵- ص پ ط خ (به جای بیت متن): انسیت
یامسکین عهدالمربع ۶- خ: ظاهر ۷- خ: بهموی زلفت
- ۸- ص پ ط خ:- ۹- ص پ ط خ: باشد ۱۰- دراصل: جامی
- ۱۱- ص پ ط خ: مجرد (خ:-) ومجرب و معتمد و مؤدب و کاردیده (خ:-)
وکارآمده است ۱۲- ص پ ط خ: + تمام ۱۳- ص: گوشکوار
- ۱۴- س: مددت ۱۵- خ: مقصود متصور ۱۶- پ: یکی
- ۱۷- ص پ ط خ: یکی ۱۸- ص پ ط: + یقین آن که، شعر: هر که شاه آن
کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید ۱۹- ص پ ط: ولاجرم...
- ۲۰- خ: گویی

۲۷۰- ایضاً من انشائه الى مولانا جمال الدين نصرالله حلاوه^۱
(من اسفزار الى بلدة فراه)^۲

(ع): حق تعالی به منت باز رساند روزی^۳ «انته علی رجعه لقادر»

بیت

ای جان زتن رفته به تن باز کی آیی

وای سرو خرامان به چمن باز کی آیی

هر چند زحمت و شدت مفارقت و انتظار بسیار به معاودت مولانا خلاصه العلماء بقية العظماء، افضل زمان، الفائق بالکمالات^۴ علی الاقران، حسیب و نسیب خراسان، جمال الملة والدين نصرالله نصره الله و ابقاه و بلّغه بعون عنایته^۵ مایتمناه، صورت «مع الحمی دمّی و مع الجرب قمل» داشت و آن بی رحم محبّان را در کوره آتش غربت بگذاشته (ع): فراغتی زمن و روزگار من دارد، مع ذلك کله (ع): يك دم نمی رود که نه در خاطر منی. خبر سلامتی آن یگانة زمانه رسید. مرغ دل در طبران و حبة القلب در خفقان آمد و عشاق^۶ و احباب در اضطراب و محبّان در هیجان شدند و انتظار جمال جمال نور گل به چمن و نور جان به تن نمود.

بیت

صبا آمد ولی بویی از آن دلدار بایستی

چه باشد بوی گل، مارا^۶ نسیم یار بایستی

زمانهٔ دون و فلک بوقلمون به هجران او قناعت ننمود. بعد از مفارقت خدمت فرزند عین القضاة و قلب الولاية شرف‌الدین محمد^۸ لازال فی عنایة الملك الاحد^۹ را اتفاق سفره‌رات افتاد. دل ضعیف پریشان و تن نحیف ناتوان (ع): بین که چون بود اندر محل بخشایش، (اذا غاب عن بطحاء مكة عامر)^{۱۰}، یقین که به حکم «علیک اصلاح الفاسد»^{۱۱} تدارک دل شکسته^{۱۲} و ضمیر کسیر و شخص اسیر نماید و بدین طرف مایل و متوجه شود.

بیت

اگر تو بردل زار معین نبخشایی

بود تورا صنما از خدا گرفتاری

(ع): اغثنی فمالی عنک بالصبر طاقه . در این مدت هجرت به کرات و مرآت از امیر بی نظیر باقلی الفصاحة هبنقی التمدیر استخبار آن یگانة روزگار کردیم، کانه لم يعرف الکی من الدی ولا اللی^{۱۳} من الغی^{۱۴} ولا الجرجان من الرئی. از خدمتش بعد از مبالغهٔ بسیار و تفتیش بی شمار جز «حرکت الحمار مشاهده» مشاهده نیفتاد، (ع): از میر ماچه پرسی غولی است خواب برده^{۱۴}. یالیت که امیرزادهٔ ماجزو علت و ضمیمهٔ حماقت و جلیس صحبت و ندیم خدمت^۴ او نگشتی.

بیت

دویار جهان دیدهٔ پره‌نر^{۱۵}

دو صاحب بصیرت دو صاحب بصر^{۱۶}

سبحان من يطعم ابن شارب ويترك الكلب وهو جائع^{۱۷}. ناگاه در راه^{۱۸}
فراه^{۱۹} موصلی یافتیم، از ارسال این رقعہ روی نتافتیم. «سارعووا الی مغفرة
من ربکم»، (ع): بیا بیا کہہ دلم در غمت بہ جان آمد. ہر چند تأکید
آن کہہ «من اصحاب النار» مقرر است، بہ جهت ما انار خوش خوار و
خرمای بی خار (و شراب بی خمار و از برای آن یار سقنقور بسیار با آن
کہہ (ع): کافور چہہ سود دارد آن کافر را)^{۲۰} بفرستد، والا میسر نشود
روزگار ناهنجار. مسامحت ننماید بہ حکم آن کہہ (ع): مرا لبان^{۱۹}
تو باید شکر چہہ سود کند^{۲۰}. زود زود بیاید.

بیش از این اطناب را مجال نیست و قلم شکستہ و دوات مستعار
را زیادت از این مجال مقال نہ. فضائل و معالی لایزالی باد،
بمحمد وآلہ الامجاد الانجاد^۶.

-
- ۱- خ: اسفزاری ۲- ص پ ط خ: - ۳- خ: + وزستم های
فراقت برہاند روزی ۴- ص پ ط: - ۵- پ: عنایت ۶- س: -
۷- س: چندین ۸- س خ: - ۹- س خ: عنایة رب العالمین
۱۰- س: عام؛ خ: عابر ۱۱- خ: + وانجاح الکاسد ۱۲- ص پ ط:
+ فقیر ۱۳- ۱۴- خ: + وزشغل اوچہ گویی است برقی
است آب بردہ ۱۵- س ص پ ط: نازنین ۱۶- پ: بصیر
۱۷- خ: + شعر:

سگہ آن بہ کہہ خواہندہ نان بود چوسیرش کنی دشمن جان بود
ہذا باب فیہ مضماریان و اکثر البیان عیان والعیان لایحتاج الی البیان
۱۸- س: صحرا ۱۹- خ: مرا کہہ روی ۲۰- خ: + مرا کہہ لعل
تو شاید شکر چہہ سود کند.

۲۷۱- ایضاً من انشائه الى العلامة اكمل الفضلاء اعقل الندماء
مولانا بهاءالدين الاستادى نازلاً في منزله بعد فتح
باخرز و انهزام عن الملك وهو معز الدين
ابوالحسين محمد كرت^۱

(سپ‌طخ)

در منزلی که جانان روزی رسیده باشد

با ذره‌های خاکش داریم ماجرائی^۲

مخلص ناتوان چون به قریهٔ سوران^۳ رسید به منزل انیس و ربع نفیس
مولانا و صاحبنا و مونسنا اعقل الوری، (ملك ملوك الندماء افضل
الفضلاء)^۴ بهاء‌الملّة و السّدين متعّ الله المسلمين بطول حياته و بقائه و
رزقنا قریباً سعادة لقاؤه المام^۵ نمود. هر چند ازهار و اثمار آن بقعهٔ نامدار
(چون کلبهٔ عطار)^۶ و ریاحین او چون نافهٔ تاتار بود (ع): صحن بستان
زسبزه همچو^۷ بهشت، اما (ع): چو تو در چمن نباشی چکنم بنفشه و
گل. انحراف مزاج و مفارقت بی‌علاج صورت (مع الحمی دمّل و مع
الجرب قمل) داشت و ثمار آن اشجار بار خاطر افکار می‌گشت و غنچه-
آسا خار دیدهٔ یار وفادار می‌آمد و از سر حیرت و ضجرت^۸ با خود این
ترانه^۹ می‌سرایید که:

بیت

صدپاره شد از باد هوا غنچه دل

این است گلی کز تو شکفتست مرا

چون نصیب بی نصیب این باشد چه توان^{۱۰}، ماشاءالله کان. اگر اختیار^{۱۱} بودی (ع): از تو دوری نجستمی يك دم^{۱۲}. القصه به هر جایگاه و مقام در استاد که استادی آن استاد خاطر قرار نگرفت^{۱۳}، (ع) مرا لبان تو باید شکر چه سود کند. چون به سرای اورفت از شر آن مفسد^{۱۴} شریر نقیر و قطمیر^{۱۵} ندید، «فهی خاویة علی عروشها». فریاد^{۱۶} «ایا منازل سلمی و این سلماک» از نهاد همگنان بر آمد.

بیت

درباغ شدم بی تو زهرچ آنجا بود

جز آب روان نیامد اندر^{۱۷} دیده

اخلاص خدمتش^{۱۸} بمثابه ای است که «بتغیر الدنیا ولایتغیر». هر چند اکثر اوقات مقابله و مقاتله و محاربه بود مع ذلك کله (ع): فرامش نبودی دمی از ضمیرم^{۱۹}. ز نهار که صحبت پنجاه ساله را فراموش نفرمایند^{۲۰} که «ان حسن العهد من الایمان»

شعر

ایا حسن ایام تقضت بذی القضاء

سراعاً و عین النائبات نیسام

و طیب لیل من شمس کؤوسنا

تضیء و قد مدّ الرواق ظلام

«ربی اعدالدولة ربی اعد». اخلاص بی حد^{۲۱} و نیاز بی حد^{۲۲} به جای خود است.

شعر

باز آی کز آنچه بودی^{۲۲} افزون باشی
 ورتا به کنون نبودی^{۲۳} اکنون باشی
 اکنون که به گاه^{۲۴} جنگ جانی و جهان
 بنگر که به وقت آشتی چون باشی
 زیادت چه نویسد^{۲۵}، فضائل و کمالات^{۲۶} مستدام بمحمد علیه افضل السلام^{۲۷}.

- ۱- خ: ایضاً من انشائه الی مولانا ملک الندما... بهاء الدین الاستادی الباخری
 مریضاً فی منزله وقت فتح استاد باخرز الی خواف؛ پ: ط: ایضاً منه الی مولانا
 بهاء الدین الاستادی بعد فتح قلعها ۲- خ: خاک رهش بیوسم بروی
 و دیده مالم کانجا رسیده باشد روزی نشان پایی ۳- س: ستوران؛ پ
 ط: سواران ۴- پ: ط: خ: ۵- پ: الهام ۶- س: س: ۷-
 س: خ: هم چون ۸- پ: ۹- پ: ط: نغمه ۱۰- س: ثعبان
 ۱۱- پ: ط: اگر در کار اختیار ۱۲- پ: ط: + و ز تو غایب نگشتمی یک
 روز ۱۳- پ: گرفت ۱۴- پ: ط: مفسدان ۱۵- پ: فظیر
 ۱۶- س: پ: ط: ۱۷- س: از ۱۸- پ: ط: با خلد منش ۱۹- پ
 ط: بسودی همه دم به پیش چشم؛ خ: یک دم نمی رود که نه در خاطر منی
 ۲۰- خ: + و از خواف بی خوف پیش حضرت خلد الله ملکه و سلطان تشریف
 فرمایند و حق نمک فراموش نفرمایند ۲۱- خ: ۲۲- س: پ: ط
 خ: بود ۲۳- خ: نباشی ۲۴- پ: ط: خ: وقت ۲۵- س: ؛
 پ: ط: بیش از این درد سرت می ندهم ۲۶- خ: معالی ۲۷- س: محمد و آله علیه السلام.

۲۷۲- ایضاً من انشائه الى مولانا شمس الدين جلال
 الاسفزاری في استنطاب الرسالة الشريفة (من
 مصنفات) ۱ حکیم الدین ناموس القریومدی ۲
 للاستکتاب ۳

(سب‌خط)

به حکم نص ۴ «ثمّ اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم
 لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات» امید آن است که آن دوست از
 قبیل سابق الخیرات باشد نه از زمره نخست. سبحان الله باچندان محبت و
 و داد که فقیر ضعیف و دعاگوی نحیف را باخدمت مولانا الاعظم افضل
 العجم لازال شمس جلاله عن فلك الاقبال طالعة و کسوکب کماله ۵ عن
 برج الافضال ۶ ساطعة ثابت است چرا به جزو لایستجزی در مقام حرمان
 باشد، و صورت موحش ضنّت ۷ از آئینه ۸ مکدر ۱ بی مروتی چهره بی مهربی ۲
 نماید، و ناموس درویشان به کلمات پریشان ناموس شکسته گردد، و به
 امثال چنین جزویات مضایقه رود و از سر حکمت:

بیت

فمن منح الجهّال علماً اضاعه ومن منع المستوجبین فقد ظلم
 غافل گردد و زبان طعن مولانا جمال الدین حلاوه را به حلاوت کام رساند
 و دوستان ۲ و محبتان را در تهمت خساست و خام طمعی نهد؟

بیت

والله ار برمن توان بستن به مسمار قضا

جنس این بدسیرتی یا نوع این بد گوهری

چنان دوست مشفق^۱ از چنین^۲ مختصر محقر رساله^۳ پارسی چگونه منع
کند؟ الله الله،

بیت

برعارض او زلف و بر آن زلف گره

سبحان الله چه بر چه افتاد نگر

(ع): نی نی به از این باید با مات^۴ وفا کردن. «واعلموا ان الله يعلم ما
فی انفسکم فاخذروه».

مطایبه و اتحاد پای از دایره اعتدال بیرون نهاد با آن که (ع):
گویند حدیث راست بازی ناری^{۱۰}. کلتی مجملات علوم مفصل و کتب
اولین و آخرین مجموع و محصل بالنبی الامی^{۱۱} المرسل^{۱۲} آمین
(رب العالمین و صلی الله علی محمد^{۱۳} و آله اجمعین الطیبین
الطاهرین)^۲.

-
- ۱- پ ط: ۲- پ طخ: ۳- س پ ط: ۴- پ: حق
۵- پ ط: الکیمال ۶- پ ط: افضاله ۷- س: ۸- پ ط:
مرآت ۹- پ ط: دوست ۱۰- چنین است درخ پ ط: س؛ باری
بازی (حرف اول کلمه دوم بدون نقطه؛ شاید «بازی بازی» درست باشد (؟)
۱۱- س: و آله؛ خ: الهاشمی ۱۲- پ: المرسلین ۱۳- پ ط:
خیر خلقه محمد.

٢٧٣- ايضاً من انشائه الي العلامة^١ ضياء الملة والدين
الكافي وقت ظهور مولانا نظام الدين (بمدينة هراة و
اليه رجوع الحكام والولة)^٢

(س خ)

الحمد لله الذي^٣ جعل الضياء نوراً مبيناً يستضيء بانواره المقتبسون
و يستفيد من اثماره المقتبضون، فيضرب في المحاسن بالقدرح المعلى
وسمعى منها الي الشرف الاعلى، ولم يجعل فيه موضعاً للولاء ولا مجالاً^٤
ومحالاتاً^٥ للآء^٤، فذاته مستغن عن الاستغناء مع انه مستغن بفضل من افاضل
العلماء، وكيف لا (فالمعترف الحقير من بحار فوائده يصير نحريراً كبيراً)^٦،
والمعترف بالانقطة فرايده يعد^٦ الكبير صغيراً، «وكان ذلك على الله
يسيراً». وقد علم ان قشر^٧ الصدفة يكون قطرة ضعيفة^٨، ثم يصير جوهرة
كريمة و درة يتيمة، وان ابن آدم يكون نطفة علقة ومضغة، ثم يخرج
منه العالم الاصغر بالطوار والعالم الاكبر الذي من اجله خلقت الجنة
والنار. فاما من كان من ارباب الايمان والتسليم «فروح وريحان وجنة
نعيم»، والآن «فنزل من حميم و تصليه جحيم»، نعوذ بالله العظيم من
الشيطان الرجيم.

هذا يا سيدي نحن في مجلس غنى الاعنك غير شاكر الامنك.

قد تفتحت فيه عيون نرجس الفضل وتوردت حدود بنفسج العلم والعدل^٩

وفاحت اترج المروة و الصفاء وفتقت نارنج الشفقة و الوفاء و نفعت
سوق الانس و كسدت خان التعب و قام منادى العيش و الطرب، فهرب
من الفضلاء الرزايا و البلايا و ادرّ اخلاف^٩ الزمان عليهم العطايا.

بيت

تغنم صحبتى يا صاح انى انا ابن جلا وطلاع الثنايا
امّا ملك الزمان بل مالك^{١٠} الدوران و ينبوع العدل و الاحسان و وجهه
وسيم و ريحه نسيم و لطفه جسيم و خلقه عظيم، لمارأيتَه قلت «ما هذا بشراً
ان هذا^{١١} الاّ ملك كريم»، اعزّ الله انصار دولته و اذلّ اضداد حضرته.
وامّا الحجاب و الاصحاب و النواب طوبى لهم و حسن مآب. و مع هذا
اذا تأملنا^{١١} فى عدم التفانك الينا ما وجدنا الى سبيه سبيلاً الاّ احدى
الامرین دليلاً و احدى المقدّمتين تمثيلاً، و هو امّا مفهوم بيت الناهى^{١٢}
حيث قال:

بيت

من كان آدم جملاً فى سنّه

هجرته حواء (السنين من المدى)^{١٣}

وامّا منطوق من نطق بقوله^{١٤} و اعجز^{١٥} سحر البيان بفضله^{١٦}

بيت

وانّ قرين السوء يعدى^{١٧} و شاهدى

كما شرقت صدر القناة من الدم

وانّ هذان البيتان مع صدق القائل فى قولهما^{١٨} ان هذان لساحران، وان
كان كليهما بحسب المفهوم دليلنا لكن لانعرف^{١٩} الى شرح كنهه سبيلاً^{٢٠}
فالمأمول من ذكاء قريحته و سرعة خاطره و شرف^{٢١} طبعه و صفاء ذهنه
وقوّة فهمه^{٢٢} و كمال عقله ان يشرح هذين البيتين و يكتب بشريف خطّه

معناهما. فوالله لقد خاض فيهما (الخائضون واطنب المحصلون فمازالت العلة ولم يشف الغلّة، و تأمل فيهما)٢ اعلام المدارس فعجزوا عنهما عجز اعلام الدوارس.

بيت

تأمل منه تحت الصدغ خالاً

لتعلم كم خبايا فى زوايا

ومن تكلم^{٢٣} فيهما فلم يحصل على جواب موافق و معنى^{٢٤} يليق بقائلهما ويطابق رزقنا الله الملك الوهاب ببركة علمه وحلمه فصل الخطاب، انه هو ملهم الصواب واليه المرجع والمآب.

اما حديث الاشواق الى احراز سعادة لقاء الاحباب واصحاب الدرس والآداب كل منهم عماد دين الله فى عنفوانه، والادب والفضائل ركن من اركانه وشهاب سماء الفضل فى زمانه، والشمس لا تخفى بمكانه، والفخر فخر فى اقرانه، هذا خمسة سادسهم كلهم فى اثبات القبائح ونفى المدائح، ايجابهم سلبهم، اعنى الحسام الذى هو ثمرة الغراب وجغد الخراب ان هذا لشيء عجاب، فاكثر من ان يعد ويحصى ويحد بالحساب ويستقصى رزقنا الله عن قريب لقائهم وادام فى العالمين بقائهم، وسلام الله وسلامنا على من هو امامنا وآماننا. والحمد لوليّه والصلوة على نبيّه محمد وآله الطيبين الطاهرين.

١- خ: الى المولى الاعظم والى اقاليم فنون الفضل والحكم علامة علماء العالم استاده واستاد ائمة المتبحرين مولانا... ٢- س: ٣- خ: ٤- س: لا ٥- س: بايقاط (؟) (درهيج يك از دونسخه درست خوانده نمى شود) ٦- س: بعهد (بدون نقطه) ٧- س: حسو ٨- س: صحيفه ٩- س: اخلاق ١٠- س: ملك ١١- س: مسع هذا

- ما فلما (كذا) ١٢- س: مفهوم التواهي ١٣- س: سحر البيان من
 الدمى ١٤- س: يقول ١٥- س: + بي (يا في) ١٦- س:
 + السنين ١٧- س: بعدى (بي نقطه) ١٨- س: قائلهما
 ١٩- س: لا يعرف ٢٠- س: سبيلنا ٢١- خ: شرق ٢٢- س:
 نفسه ٢٣- س: كلم.

٢٧٤- ايضاً من انشائه اليه (وقت توجهه الى هرة راغباً لصحة
الاصحاب و الاحباب و طالباً للجواب عليهما الرحمة
من الملك الوهاب)^١

(س خ)

سلام كرشف رضاب الغواني

و نيل الامانى بغير الوسائل

على حضرة مولانا الاعظم، المولى المعظم^٢ الذى طلع بحدثة طبعه على
صعوبات جبال مطالع الانوار و انقاد بسرعة ذهنه شموسيات قسطاس
الافكار، فالعميدى يوم جداله^٣ عميد الجنان^٤ والخاصى^٥ عندسؤاله من
عوام الانسان، ضياء الحق والدين متعنا الله بطول بقائه و شرفنا قريباً
ببركة لقائه، بعد الخدمة والعبودية يقول الخادم المستفيد الجانى معين
ابن المطهر الجامى،

بيت

الاليت شعرى و الامانى كثيرة

متى نلتقى يوماً ولولمحة البصر

والى الله سبحانه وتعالى نبتهل و نتضرع فى اعادة ايام اللوى وعشيات
الحمى (ع): ولاسيما يوم بدارة جلجل^٦، والله لو كان زمام اختيارى بيدي
كما فى^١ يدك، وليس لنا مقصود الا اليك، ما فارقت عنك ساعة^١، لان

الوفاء^٧ منى عادة.

شعر

كمال تو گر زانکه من دارمی
به جای تو گر زانکه من بودمی
به بیچارگان رحمت آوردمی
به درمندگان بر^٨ ببخشودمی

هذا وبعد فان محن (الزمان اكثر)^١ من نايبات الارض، لا ينقضى خدايعه وعجائبه ولا ينقطع بدايعه ونوايبه، وكل يوم يزيد ولا ينقص، ومنشأها معلوم غير محتاج الى البيان. ونحن مرّة بناء على قضية «حب الوطن من الايمان» صابرون في البلوى و تارة على عكس القضية ونقيض المقدمه عازمون الى المن والسلوى. والحكماء قائلون بقول من قال^٩:

بيت

المرء ليس يبالح في ارضه كالطير ليس بصائد في وكره^{١٠}
وقد امر الله تعالى به حيث يقول «فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله». الم تقرأ الخبر^{١١} المأثور والحديث المشهور «سافروا^{١٢} تصحوا تغنموا»، والشاعر غير نائم من هذا المعنى لقوله:

بيت

اذا لزم الناس البيوت رأيتهم
عامة عن الاخبار خرق المكاسب

وكما قال واجاد^{١٣} في قوله:

تغرب عن الاوطان في طلب العلى

وسافر ففى الاسفار خمس فوائد

تفرج بلد و اكتساب معيشة

و علم و آداب و صحبة مساجد

بناءً على دلائل المحكم والحجج المبرم رجح التالي على المقدم
فحينئذ^{١٤} العبد ينتظر الى مقدمك الميمون ولقائك المأمون ويقراء

بيت

تمتع من شميم عرار نجد فما بعد العشيّة من عرار

ويقول «انجز حرّما وعد»، ونسيت ما عرفناك، اريد أراك لا اريد سواك.

لا زالت بركات تبرات حياء حياته دائمة و ثمرات اشجار رياض فضله قائمة،

و هذا دعاء قد تلقاه ربنا

بحسن قبول قبل ان يرفع الصوت

آمين (آمين يا رحمن امينا)^{١٥} والحمد لوليّه والصلوة على نبيّه محمّد

وآله وصحبه (الاخيار الاطهار)^{١٦}

١- س: - ٢- س: الاعظم ٣- س: جلاله ٤- س: الحنان

(بدون نقطه) ؛ خ: الجبان ٥- س: الحاصي ٦- س: بداره حجل

٧- س: الغاء ٨- س: نيز ٩- خ: فائلون بهذا القول ١٠- س:

ذكره ١١- س: الم تقرؤا بخير ١٢- س: خ: تسافروا ١٣- س:

اجدد ١٤- س: فح ١٥- خ: رب العالمين ١٦- خ: اجمعين

الطيبين الطاهرين.

٣٧٥- ايضاً من انشائه الى المولى الاعلم^١ العلامة (السيد الشريف مولانا)^٢ سيف الملة والدين الغزنوى (استاد ابنه النبيه و هو شيخ الاسلام سلطان حكماء الانام برهان علماء الايام خواجه ضياء الدين يوسف الجامى)^٣ عليهم الرحمة من الملك الحامى^٤

(س خ)

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اطال الله بقاء مولانا و سيدنا، صدر صدور الاسلام، علامة علماء الايام، مالك رقاب الافاضل بالكمال و التمام، المويّد بفضل فصل الخطاب، المخصوص بعناية الملك الوهاب، سيف الحق^٤ والدين اعلى الله تعالى درجته فى العلم الى اعلى العليين. بعد اليأس و طول المدة و تقادم زمان البعيد وصل التى سلام شريف فى حاشية كتاب شرف به العبيد الذى لا ياتيه الباطل من بين يديه و لامن خلفه تنزيل من حكيم حميد. و حمدت لرب الارباب و قابلته^٥ بدعاء صالح مستجاب

بيت

احن الى تلقائه و تشوقى نسيم اتى من نحوه يتضوع
فلما سمعت الطافكم العميم و نفرست اشفاقكم القديم و استنشقت نسيم
خلقكم العظيم قلت «ما هذا بشراً ان هذا الا ملك كريم».

هذه الخصال الراقية والخلال اللايقة من الاصل الظاهر والنسب الطاهر (والشرف الزاهر والكرم الباهر)^٢ غير بسديع، فانه ادام الله ظله اذا حضر منه النوادي ذكر منه الابدادي، وان شهد المحافل نشرعنه القضايل. الغريق في بحرا كرامه^٣ والحريق بنار غرامه يريدان يطير بجناح الشوق الى فنائه^٤ ويستفيد من لطائف كلامه، ولكن ابت^٥ المقادير وسخت دون المراد^٦ المعاذير.

بيت

وكم هم نضوان يسير مع الصبا

الى الشام لسولا حبسه بعقال

بعد رفع الخدعة والدعا وعرض المدح والثناء يعرض الفقير المخلص والداعي المتخصص على عالي جناب المولى الاعظم و الحبر المكرم والسيد الكامل الشريف والسند الفاضل اللطيف كـريماً عاملاً فاضلاً فاضلاً برآ جواداً ومن لا يتعد اعداد مناقبه وفضائله ولو كان البحر لها مداداً

شعر

ليث^{١١} المحافل حلال^{١٢} معاقدها

بمعول كلسان السيف مقتضب

لقد غنينا بما املاه من^{١٣} كتب

والسيف اصدق انباء من^{١٤} الكتب

لازال سيف كماله طالعة مسلولة، و رمح افضاله عالية مصقولة. انى سمعت ان الفاضل التحرير والعلامة الكبير علاء الملة والدين الجرنخي ادام الله افضاله وصان عن عين الكمال كماله كتب اليكم كتاباً كثيراً فوائده عظيماً موائده و جناب المولى الاعظمى السيفى الذى طلع شمسيات طبعه على جبال مطالع الانوار و انقاد ذهنه صعوبات

قسطاس الافكار و جمع همته من الفروع و الاصول و حصل نهيمته^{١٤} لطائف المعقول و المنقول و صار العميدى يوم جداله^{١٥} عميد الجنان^{١٦} والخاصى عندسؤاله من عوام الانسان شرفه بلطيف جواب و سلك فيها صوب الصواب و قرأ عليه « كتاب انزلناه اليك مبارك ليبدبروا آياته و ليتذكر اولوا الالباب»، حتى قرع كئائب اسماع فضلاء الآفاق بحدثة سيفه و ذكر فيها من المنى و مخافة خيفه المرجو من عميم كرم صدر الافاضل و كريم نعم بدر الامائل حرس^{١٧} الله همته عن الاشتغال بالامور النوازل ان ينعم الجواب السيفى مع الكتاب القلاسى ادام الله مهجة مولانا و زاد بهجته و اوضح حجته مع حل مشكلاته و كشف معضلاته و بيان تركيباته و تحقيق حقائقه و تبين دقائقه، ليقرأ عيننا بخطه الشريف و عبارته اللطيف و يحصل لمخلصيه زبدة الاحقاب و تمرة الغراب و يكون لتلا مديه جليسا^{١٨} مع كرامة و حريفاً من غير^{١٩} سامة و نديماً بلاندامة و قريباً بغير ملامة، الاستظهار فى الدارين والرجاء فى المنزلين بجده السديد و جدته السعيد، والله على ما اقول شهيد، وقد خاب من استشهده آجلا^{١٩} و بات عن حسن الجزاء عاجلا^{٢٠}.

كل اللسان عن الثناء والآن وقت الدعاء،

بيت

بقيت مدى الدنيا لناخير عالم

وللناس فى نهج الهدى خير قدوة

والله الهادى للرشاد ومنه المبدء واليه المعاد، وعلى جناب المولى^{٢١} السيفى اصلاح الفاسد و انجاح الكاسد. سلام الله و بركاته عليكم اهل البيت و يطهركم تطهيراً. كتب اخلص مخلصيه و احب معتقديه معين الجامى اصلح الله امورداريه و اكتحل باثم الدلحقايق ناظريه فى ذى-

القعدة سنة تسع و خمسين و سبعمائه بمقام اسفزار (صانها الله)^{٢٢} عن
الاططار.

على حاشيته: الولد الاعز يوسف اطال الله عمره بعد المطالعة والتدبر و
الاصلاح والتفكر والاتقان و الامعان يعرض على حضرة علامة الزمان
مع انها كالتركي عند البغراخان والهندي مع الاخستان^{٢٣} والله المستعان
وعليه التكلان نحمده ونشكره ونستعينه والسلام.

-
- ١- خ: - ٢- س: - ٣- س: نورالله مرقدهما ٤- خ: الملة
٥- س: قابله ٦- س: هذا ٧- س: الكرامة ٨- خ: خيامه
٩- س: انت ١٠- خ: المرام ١١- س: ايت ١٢- س:
جلال ١٣- س: عن ١٤- س: بهمه ١٥- س: جلاله
١٦- س: خ: جبان ١٧- س: حرص ١٨- س: جليا ١٩- س:
باطلا ٢٠- س: عاطلا ٢١- س: المولى ٢٢- خ: صينت
٢٣- خ: + والكرفسى مع المتان

۲۷۶- ايضاً من انشائه الى العلامة^۱ منور الدين الخوارزمي
نور الله تعالى مرقدهما جواباً لكتابه

(سپ طخ)

وصل الكتاب فمرحياً بكتابه

اهلاً به وبخطه وخطابه

طايرميمون فال وهماي همايون بال اعنى كتاب اخلاص آميز و خطاب
شوق انگيز كه از جناب افاضل مآب (مولانا علامه الدنيا)^۲ افضل العلماء
واعلم الفضلاء، علم الهدى، نظام الزمان^۳ الفائق بالكمالات على الاقران،
منور الملة والدين شمس الاسلام وضياء المسلمين لازالت عيون الفضائل
باثمد فضله منوره و وجوه الآداب بقلم لطفه مصوره، كه درتسويد آن
يدببضا فرموده بودند و درتحرير سحر حلال به كار داشته، به مخلص ترين
محبان و صادق ترين دعا گويان، كه به زبان جان و جان زبان بدين
دوبيت طنآن است: شعر

ايامن غذا طرف الفضائل والهدى^۴

بانوار لقيهه قريراً منوراً

لقد فقد ارباب الفصاحة كلهم

فلازلت بين العالمين منوراً

رسیده^۵. جسم را قوت و چشم را قوت و تن را جان و جان را روان بود. هر چند دیده^۶ جفا دیده^۷ به جمال آن صاحب کمال منور نشده، اما مردم دیده کمال جمال بل جمال کمال آن یگانه نیکو خصال^۸ از نور^۹ دوده^{۱۰} آن منور، که صدر هر انجمن^{۱۱} باد، مشاهده کرده.

بیت

وقت است اگر سینه فرازد اسلام

چون کرد قوی پشت^{۱۲} به صدر چو تویی

بیت

لله الحمد^{۱۳} که چون او خلف صدق هست

نسبتش چون به تو کردند همین مایه بس است

خدمات فراوان و دعوات بی پایان مستعار و مستنار^۹ از ارواح^{۱۴} پاکان و صدیقان علیهم سلام الله الملك المتان معروض می گرداند و می گوید:

شعر

ان قسرب الله اللقاء و ضمنا

شعب هناك على يمين الوادي

لا قبلن يد المطى كرامة

ولا خلعن على البشير فؤادي

چه خدمتش یگانه زمان و استاد جهان است.

بیت

فكل من فيه لطف عنك يأخذه

كالزهر^{۱۵} من فضل نور الشمس يكتسب

هذا باب جئنا الى حديث الاصحاب، چون خاطر فاتر را در ولایت^{۱۶} خراسان ملالتی و ضمیر کسیر را سآمتی بود به مملکت محروسة نیمروز،

که صاحب^{۱۷} آن براعدا^{۱۸} فیروز باد، اتفاق نزول افتاد. چون حضرت
 ملك اسلام اعظم، مالك رقاب الامم، مولی سلاطین^۲ ملوک العرب^۶
 والمعجم عز الحق والسین خلّد الله ملكه واجرى فی بحر المرادات
 فلکه نه چندان^{۱۹} الطاف واعطاف^۶ فرمودند که در خاطر دانا واندیشه
 توانا گنجد.

بیت

گرخامه هزار سال تحریر^{۲۰} کند

در لطف جهان پناه تقصیر کند

لاجرم از سر اخلاص آیت دولت ایشان می خوانم وقصه^{۲۱} نزلنا علی
 آل^{۲۲} المهلب بر زبان میرانم وبه نظم:

بیت

چه دعا گویمت ای سایه میمون همای

یارب این سایه بسی بر سر اسلام بیای

نظام حال ومآل ایشان می خواهم^۶. توقع آن است که مخلصان را
 پیوسته بر خاطر عاطر می گذرانند و در اوقات خلوات واعقاب صلوات
 ومظان^{۲۳} اجابت دعوات (ع): که آن زمان نبود در ره دعا پرده، ملتفت
 حال دوستان شوند (و فراموش نفرمایند)^۲ و یقین شناسند،

بیت

کز همه باشد به حقیقت گزیر

وز تو نباشد که نداری نظیر

ریاض دین و دانش از جو یار فضل و افضال آن صاحب کمال نیکو
 خصال ناضر و نامی باد^۶ بمحمد وآله الامجاد الانجاد^{۲۴}.

علی حاشیه کتابه^{۲۵}: فرزند مولانا ملك الاثمه، صاحب النفس

القدسیه و الکمالات الانسیه صدر الملة والسیدین ادام الله تعالی بر کته
 بین المسلمین به تحیت ودعا و محمادت و ثنا عدد الرمل والحصی (بل
 اکثر من ان یعدّ و یحصی)^۶ مخصوص و منصوص است. باجهسان
 آرزومندی اگر تقدیر موافق تدبیر افتد زمانه را گو چه غلطی داده
 (ع): روی تو ببینیم به هر روی که هست، والا

بیت

ترا بادا به عالم عزّ جاوید (که ما هستیم باجان پر امید)^۶
 فضائل و معالی لایزالی باد بمحمد و آله الامجاد^۶

۱- پ ط: الی مولانا علم الهدی؛ خ: الی المولی الاعظم والسی اقالیم فنون
 الفضل والحکم علامه علماء العالم خواجه ... ۲- پ ط: ۳- پ ط: خ:
 زمان ۴- س: ایامن علی طرق ... ۵- خ: (ع) رسید و بر در دل
 خیمه زد به سلطانی،

سعادت می که همی جستم از خزانه غیب

همان زمان که خط اشرف رسید رسید

۶- س: ۷- خ: + فراق کشیده ۸- خ: صاحب کمال نیکو خصال
 ۹- خ: ۱۰- س: دیده ۱۱- ط: چمن ۱۲- پ ط:
 پشت قوی کرد ۱۳- پ ط: + والمنه ۱۴- خ: روح ۱۵- س: کالدهر
 ۱۶- خ: مملکت ۱۷- خ: مالک ۱۸- پ ط: + همیشه
 ۱۹- س: چندان که ۲۰- پ: تقریر ۲۱- خ: قضیه ۲۲- خ: ماء
 ۲۳- ط: مضان ۲۴- س: بالنبی الامی الهاشمی؛ پ: بمحمد و آله
 الطیبین الطاهرین ۲۵- س: علی حاشیته ۲۶- حاشیه در پ ط نیست

۲۷۷- من انشاء شيخ الاسلام صاحب الكشف والالهام قطب الحق
والدين محمد بن المطهر بن احمد جام في الاستفتاء من
علماء الاسلام كثرهم الله تعالى في دار الاسلام
بعد تصنيف كتاب حديقه الحقيقه*

(س)

فصل: اساس اين مسوده في غرة ذى الحجة سنة احدى واربعين
وستمائه اتفاق افتاده بود واتمامها في الرابع عشر من صفر ختم الله
بالخير والظفر سنة ثلاث واربعين وستمائه، در چهارده ماه و چهار
روز بعون الله وحسن توفيقه تمام شد. و در اين مدت اين ضعيف بي سرمايه
اگرچند اين محل قابل نداشت به قدر وسع و طاقت خود در بحار معاني
غو آصي كرد و ازهر بحري صدفی پردرر^۲ و لآلي و ازهر معاني جواهرهاي
هر گونه و هر رنگ حاصل كرد، و از دار الضرب شريعت و بياع خانه
طريقت و بحار حقيقت و كنوز علم و حكمت نفود مایه دار تمام عيار به
صحرا آورد و برالواح علم و حكمت صرافان بازار شريعت و ناقدان
رشته طريقت و جوهریان اسواق عالم حقيقت، كه علماء علم اليقين
وامناى عين اليقين و صادقان حق اليقين اند متعنا الله بطول بقائهم و اقر
عيون اهل الارض بيمن لقائهم، ريخت تا بر محك معنى زنند و حق از
باطل و صدق از كذب و سره از قلب جدا كنند و بر راست و سره آن^۳

به صدق حکم کنند و به خطوط مبارکه خود مسجّل گردانند که نقود بی سکه ضاربان دارالضرب وقت، اگرچه تمام^۴ عیار و بی خیانت بود، بس رواجی نداشته باشد و به وقت خرج کردن کاسد ماند و مقصود تمام از وی حاصل نیاید. و چون در دارالضرب شریعت به مهر مهر ضرابان وقت مشرف و مزین گردند شهر روان هر دو^۶ عالم گشت. پس مفلسان زمانه آخر الزمان به سبب سکه ضرابان و قبول آن صرافان هر کس از این نقود به حدّ سرمایه خود بهره توانند گرفت بی شک و شبهت، تافوائد دین و دنیا حاصل آید شاء الله تعالی.

بیت

این ضعیف این سخن نه‌نسو آورد

کرد او کهنه را مطرانی^۷

اما صدقهای^۸ سیر ناگشاده است، هر که می‌توان گشاد و آلت گشادن آن دارد اورا مبارک باد، و چون گشاید ببند^۹

بیت

اگرچه من سخن خویش مختصر کردم

تو نیز مختصر ای دوست اندر این منگر

اللّٰهُمَّ ثَبِّتْنَا وَ سَدِّدْنَا عَلٰی دِيْنِكَ وَ سَبِيْلِكَ وَ صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيْمَ بِفَضْلِكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا رَحِيْمَ الرَّاحِمِيْنَ. این بیت در بدیهه^{۱۰} در این مقام در خاطر آمد،

شعر

اینجا ثبت افتاد:

کان و دریا پر جواهر، کان کن و غواص باش

تا ز کان جوهر، ز دریا در به صحرا آوری

چون شدی غواص بحر و عارف^{۱۱} هر معدنی

آن گهی گردی تو مستغنی و از خود بر خوری

وبالله العون والتوفيق في هذا الجمع والتفريق^{۱۲}.

شعر

جزى الله خيراً من تأمل صنعتي

وقابل ما فيها من السهو بالعضو

و اصلح ما اخطأت فيها بفضله

و فطنته^{۱۳} و استغفر الله من السهو^{۱۴}

* كتاب حديقه الحقيقه باهتمام آقاى دكتر محمد على موحد در سلسله انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر كتاب در ۱۳۴۳ به طبع رسيده است و متن نوشته حاضر در پايان
آن كتاب ص ۹۵-۱۹۴ مندرج است. ميان متن مزبور كه بر اساس يك نسخه
خطى مکتوب به سال ۷۰۶ هجرى تهيه شده است و متن حاضر كه فقط در نسخه
س آمده پاره اى اختلافات ناچيز هست كه ذيلاً ضبط مى گردد. ۱- س:
يك سال و چهارده ماه ۲- حديقه: در ۳- س: ... سره به صدق آن
۴- حديقه: ۵- حديقه: بود رواج نداشته اند ۶- حديقه: ۷- س:
مطرا ۸- حديقه: صدن ۹- حديقه: + والله اعلم بالصواب
۱۰- حديقه: بهديه ۱۱- س: ... بحر در عرفان ۱۲- حديقه: والله
المعين والموفق في هذا الجمع والتفريق وهو حسينا ونعم الوكيل ونعم المولى
ونعم النصير وهو الهادى للصواب ۱۳- س: فتنه ۱۴- س: سهوى.

۲۷۸- من انشاء خواجه معين الدين الجامى الى المولى العلامة
سعد الملة والدين التفتازانى (من سجستان الى خوارزم
مقيداً محبوساً وعن الاهل والمال ما يوساً)^۱

(سرپ طصخ)

شعشعہ آفتاب ساطعه و کوكبہ^۲ انوار لامعه ذهن دوربين و خاطر^۳ نازنين
حضرت مولانا.

شعر

علامة الدهر والاقوام كلهم

جبر^۴ كبحر له موج كاعلام

جلت مآثره عن ان يحيط بها

فهم البرية او غايات او هام

مقتداى زمان وزمين سعد الحق والدين^۵ مد الله ظلال افضاله على مخلصين
المخلصين^۴، كه مقتبس از نص^۶ «قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين»
است، مشارق و مغارب عالم^۶ ببيضاء لامع «الله نور السموات والارض
مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجة كانتها كوكب
درى» گردانیده و طنطنه درس و فتوى و دبدبه علم و تقواى آن جامع
علوم اولين و آخرين ميسرات دار «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين»
دريانوش «وعلمتناه من لدنا علماً» دراعه پوش «انما يخشى الله من عباده

العلماء» مستجاب الدعوه «هیتیء لنا من امرنا رشدا»

بیت

فسار مسیر الشمس^۷ فی کل^۸ بلدة

وهب^۹ هبوب الريح فی البر^{۱۰} والبحر

ومصنفات^۸ بدیعه جهانگیر آن مفتاح دقایق مفاتیح الغیب و کشف حقایق مشکلات «ذلك الكتاب لاریب»، که معانی آن در بیان هیج سخن دان نیاید، «یکاد زیتها یضییء ولولم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء»

بیت

لولا عجایب صنع الله ما نبئت

تلك الفضائل فی لحم ولا عصب

بیت

بادا مرصع از گهر اختران سعد

چتر سپهر پیکر خورشید سای فضل

خدمتش بحمد الله در روزگار فارس میدان انواع حقایق و شهبوار بساط اصناف دقایق است، بل مشتری آسمان فضایل و عطارد فلک جلال. معانی جزل ایشان رشک حکمت لقمانی گشته و الفاظ عذب غیرت فصاحت سبحانی شده. قبای دبیای^۹ نسبت رفیع عبّادی بر بالای آن حبیب و نسیب جهان چست آمده

شعر

امروز در فنون فضایل زمانه را

از روزگار صاحب و کافی تویی خلف

اندیشه در صحیفه اوصاف کائنات

در آیت کمال تورا دید قد وقف

بیت

رأیت سعوداً من شعوب كثيرة

فلم ار سعداً مثل سعدبن صاحب

(یقین و تحقیق آن که)^۴

بیت

دریای فضل را به حقیقت کنار نیست

ور هست نزد عقل^{۱۰} حقیقت کنار اوستچه مبینان منقول و محققان معقول^۴ از فروع و اصول به نسبت شاگردانآن خلاصه^۴ زمان و زمین در مرتبه اسفل السافلین «ان هذا لهو حق اليقين» اند

بیت

هنر چگونگی نه توان گفت کز صفات وی است^{۱۱}

چو ذات وی به حقیقت مرکب از هنر است

مخلص قدیم و دعاگوی برجاده دولت خواهی مستقیم معین الجامی

جعله الله لصلاح اهل الحق معینا ولنجاح عطاش الدین معینا وفتح مغالقی^{۱۲}

اموره بفتح «اننا فتحنا لك فتحاً مبیناً» خدماتی به عبیر اخلاص مخمّر

و دعواتی به مسك اختصاص معطر معروض می گرداند و ریاض محبت

و وداد را به رشحات اتحاد سیراب^{۱۳} میدارد و از اهیر چمن یگانگی را

به نفحات ریاح عقیده صافی عنبر افشان می سازد تا معلوم رأی آن خلاصه

وزبده دودمان صاحب ری^{۱۴} گردد که حسن اعتقاد و کمال اعتضاد و

وفور محبت و شمول مودت با خدمتش برقرار بلکه یکی در هزار است،

چه^۴

بیت

پیش مارسم شکستن نبود عهد و وفارا

الله الله تو فراموش مکن جانب مارا

شمه‌ای از قصه غصه فراق و تکلیفات مالایطاق به حکم ۱۵ آن که:

بیت

چشم ز تو دور ماند خونش بچکید

شک نیست که از بریدنی خون بچکد

بر طبق عرض می نهد (ع): تابشناسد که عاشقان در چه غم اند.

بعد از حدوث (زحمات بی کران و وقوع مصادرات بی پایان باد بی نیازی این ضعیف)^۴ نحیف را به جبال شامخات و اعلام راسیات انداخت و کوه والا، که سر بر ۱۶ بالای آسمان و اوج کیوان داشت، [چون احد گرد مدینه وجود او درآمد و مارسیاه بیجان پیچان (خبیث پلید)^{۱۶}، که]^۴ از اصل نسل ۱۷ بلارک «انزلنا الحديد فيه بأس شدید» بود، بر پای فلک فرسای او پیچید و در سلسله عنایت بی غایت «عجبت من اقوام یقادون الی الجنة بالسلاسل» در آمده به قید محبت حضرت جلّت گرفتار شد و نظم «انّ خلاخیل الرجال قیودها» می خواند و می گفت:

بیت

فال آن مرغ که در دام تو آید میمون

بخت آن صید که در قید تو ماند مقبل^{۱۸}

القصة بطولها^۴،

شعر

در حضرت شاه چون قوی شد رایم

گفتم که رکاب خود ز زر فرمایم

آهن چو شنید زین سخن تافته شد

پیچید چو مار و حلقه زد بر پایم

شعر

تلتف حیة ضحاك على قدمی
 وکنز جمشید قدیحمی برقشاء
 اللعل یخرج من صخر^{۱۹} فما لکم
 طرحتم لعلکم^{۲۰} فی صحر قعساء
 قیسد و سجن و سجن و اعظمها
 رحم العدی^{۲۱} و جفاء من احباء

شعر

دست آهنگر مرا در مار ضحاکی کشید
 گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من
 تا که لرزان ساق من بر آهین کرسی نشست
 می بلرزد ساق عرش از آه صور آوای من
 غصه هر روز یارب یارب هر نیم شب
 تاجه خواهد کرد^{۲۲} یارب یارب شبهای من
 نایفه مشکم که گر بندم کنی در صد حصار
 سوی جان پرواز دارد^{۲۳} سیب جان افزای من
 نه مجاری امور بر وفق مراد می بود و نه اختر سعادت از فلك بخت طالع
 می شد. ماه رجا در محاق و کوکب مراد در احتراق^{۲۴}.

بیت

آن بخت کو که عاشق رنجور قوتی
 با این دل ضعیف و تن ناتوان دهد

شعر

سألت الله ان تعلقو سریراً
 کطول الارض فی عرض السماء

فلما ان^۶ علوت صدوت عنى

فصار اذاً على نفسى دعائى^{۲۵}

بیت

من بگيرم عنان شه^{۲۶} روزى

گويم از دست خوب رويان^{۲۷} داد

بیت

(بهر خدا حسینی روزی که باریابی

از دست خوب رويان انصاف ما طلب کن)^۴

اما به عون عنایت حق جلّ ذکره کوه والا، با آن که سریر بر بالای فلک کشیده بود به پایه حصار ثبات و کوه تحمل مانرسید.

بیت

گرچه زاین مرتبه يك پوست بیفزود فلک

از خداوندی ما هم سرموئی بنکاست

بیت

(فضل الفتى يغرى الحسود بسببه

والعود لولا طيبه ما احرقا

والحالة هذه كما قلت فى قصيدة)^{۲۸}:

شعر

آن کس که بود خواجه و مخدوم مملکت

از ننگ روزگار همه ساله در عناست

و آن کس بدی مفاخر ایة الجلا^{۲۹}

از گردش زمانه بی مهر در جلاست

و آن کس که بود پایه قصرش فراز چرخ

قانع به کلبه‌ای که در او وهم رانه جاست

در این سیصد و اندی سال مرحم جراحات سهام ایام نافر جام جز از
دار الشفای مخادیم^{۳۱} جسام علیهم سلام الله^{۳۲} الملك العلام نبوده و بنسد
محنتیان دهر را مفتاح فرح و گره گشای فرج انامل مبارکه ایشان بوده
و نخستگان حوادث جهان جز در گاه عالم پناه ایشان ملجأ و ملاذی
ندانسته اند^{۳۳}، هیهات هیهات^{۳۴}،

بیت

(انی وان کان قوی فی الوری علما

فانننی علم فی ذلک العلم)^{۳۸}

شعر

۱ طاوس قدسیم که بر افلاک می‌برم
سیمرخ قاف قرب که از عرش برترم
در پیش خلق سوره نورم که واضحم
در دین حق چو آیت کرسی مصدرم
هر چند آفتاب رفیع است و روشن است
لیکن کجاست پایه قدرش برابرم
۲ جام جهان نمایم از آن وجه روشنم
فخر همه قبایل از آن روی سرورم
من شمع عالمم که از او دهر روشن است
وای زمانه گر بوزد باد بر سرم
در فضل و در فضایل فائق ز عقل کل
در لطف و در لطافت از روح خوشترم^{۳۵}

- ۷ پیرایهٔ عروس فضائل همین بود
 کز علم و عقل و اصل^۴ معالی است زیورم
 ز اولاد زنده فیلم از آن فخر عالمم
 برفرق تاج داران چون تاج بر سرم
 گر نسبتم به سنجر سلجوق می کشد
 هستم شهی که خواجه و مخدوم سنجرم
 چون هست نسبتم به جریر بجل درست ۱۰
 می دان کریم زاده بتول پیمبرم
 حاسد ز حقد سینهٔ بریان^{۳۶} در آتش است
 تاجان فضل را چو دل و دیده در خورم
 کامل منم بجمله فضائل در این جهان
 نقصان دهر بین که به نزدش محقرم
 چون کلک را به نظم^{۳۷} معانی کنم روان ۱۳
 گردد بیاض زهره و خورشید دفترم
 در گوش خود کشد سلاطین ز روی فخر
 هر در که من ز حقه^{۳۸} خاطرم بر آورم
 در لطف همچو آبم و در حلم همچو خاک
 نی سر سبک چو آتش و چون باد صرصرم
 گفتند هر کسی به تفاخر از این نمط ۱۶
 دانند عاقلان که از آن فرقه برترم
 سلطان اهل فضل و برهان اهل فقر
 هستم ابوالمکارم و ابن مطهرم
 به حکم «وامّا بنعمة ربک فحدث» از قبیل شکر نعم الهی تواند بود نه

از تهمت جای «من حمد نفسه»

بیت

با این همه فضائل و انواع مهتری

هستم معین حضرت فرزانه سعددین

اگر خدمتش را به حال مخلصان جانی التفاتی بودی (ع): فلك شدی
به بزرگی و مشتری به سعادت. چون قضیه برخلاف مراد است لاجرم
آن شکایت‌ها بر زبان میراند و این ابیات می‌خواند:

اما لك يا مولای علم بما بیا ولست تری ما باننی من ما بیا
الی آخر الفصیده.

تا از جناب افاضل مآب مفارقت صوری ضروری افتاده به هیچ
نوع از عمر لدنی نیافته و بکلی از تحصیل کمالات عدول نموده^{۳۹} و از
حدوث صورت آن^{۴۰} وضع حملها بر جان ثابت گشته، با^{۴۱} هیچ موصل
قریب فصلی نمی‌پرداخته^{۴۲} و با هیچ ناجنسی^{۴۳} قول شارحی نمی‌شناخته.
لاجرم در دیاری که جهل عرض عام شده چنانچه تصور از تصدیق و عدو
از صدیق نمی‌شناسد، اما^{۴۴} (ع): رأیت امور الدهر عکست، مزاج
منحرف نمیداند که سبب اهمال چیست^{۴۵} و موجب قضای امر محال کدام
چون مدت العمر از هیچ مساوی التماسی ننموده و با هیچ منافی عنادی
نبوده، همانا این شکل محصور بر آن است که از فراید^{۴۶} فواید عقلی و
نقلی و خراید قلابد نظمی و نثری مولوی^{۴۷} اعظمی (سعدالحق والدین
متع الله المسلمین بطول حیاته و بقائه و رزقنا قریباً)^{۴۸} سعادت لقائه محروم
مانده.

بیت

چو گویم^{۴۹} که دورم ز روی خوشت

همه رنجهای جهان گفته شد

لاجرم باخود ترانه :

بیت

عدوا عن الفضل ان الفضل منقصة

بندی العلاء فهاتوا المجد والحسبا

می سزایید، و چون حسب را در بازار نسب^{۴۶} روزگار رواج و مقداری نمی دید به رمم یابسه، که عبارت از نسب محض است، میلی می نمود^{۴۷} و به نظم:

بیت

واجد^{۴۸} سعدك سعد جدك فابتهج

بکمال جد سعادة الاجداد

فرح و قانع می شد. خود گردون دون و سپهر بوقلمون تمصباً للاراذل فریاد.

بیت

وشبه الشيء منجذب اليه و اشبهنا بدنيانا طعام

بر آورد، و چون مقدمتین ممنوع گشت،

بیت

هر عاقلی به زاویه ای گشته ممتحن

هر فاضلی به دایه ای گشته مبتلا

و دست به دعای «ربنا اخرجنا» برداشته که هر چند زودتر سببی، که متضمن دولت حصول ادراك جناب روح پرور باشد، میسر گردد، و الله لایخبثه^{۴۹} من رجاه و یجیب دعوة المضطر اذا دعاه. بیش از این طاقت فراق آن خلاصه آفاق نیست چه در مفارقت خدمت^{۵۰} آن یگانه ملك و ملت،

بیت

ولیس الذی تجری من العین ماءها
ولکنّها نفس تذوب وتقطر

بیت

در فراق زچشم خون ریزم
اشک چون آب چشمه سار بر رفت
هر چند آفتاب روز جوانی و ایام عیش و شادمانی،

بیت

جوانی مگو، اصل شادی و دولت^{۵۰}
جوانی مخوان، مایه کامرانی
به حدّ زوال در آمده و شاهباز پیری بر آشیانه^{۵۱} خانه غراب^{۵۲} شباب^{۵۳}
نشسته و ندای:

بیت

اعصر الشباب سلام عليك السی این تمشی الاهل تعود
متواتر شده، و تسلیة الاخوان:

بیت

رأيت الشيب لاح فقلت اهلاً
و ودعت الغواية و الشباب
باخون دل بر آمیخته، مع ذلك كله

بیت

زمانی باتو در ایام پیری
بسی خوشتر ز دوران جوانی است^{۲۸}
(ع): ولست بآیس من فضل ربی، که عن قریب (ع): روی تو ببینیم

به هر روی که هست.

هذا می نماید که در این مدت پانزده سال سلطان اسلام اعظم جلال الحق والدين فيروز شاه، خلدالله سلطانه واعلى امره وشأنه، و سلاطين وملوكعراقمكّتهمالله في الآفاق^{۱۶} به کرات و مرآت مکتوبات پادشاهانه باتفقدات کریمانه به استتلاب این ضعیف به مبالغه هر چه تمام تر نوشته فرستادند، از حسد روزگار متمشی نشد. حالا از جام احرام بیت الله الحرام به صوب عراق و فارس و بغداد و شام گرفته. اگر ارادت حق باشد و عمر وفا کند و تدبیر موافق تقدیر^{۱۶} افتد اول^{۱۶} بهار^{۵۴} روانه ایم. علی ای حال (ع): بیچاره دل خسته تورا می طلبد، (ع): تا ببیند آنچه می جوید بیابد آنچه می خواهد. اگر زودتر کتابتی فرمایند و از حرکت و سکون و مزاج مبارک اعلام دهند بردست موصل همدان که اگر در خراسان نباشیم تا به کرمان و فارس و عراق و اصفهان بیاید و ما را از حقیقت حال خدمت اعلام دهد چون ارادت الهی باشد از آنجا تدبیر اجتماع بهتر دست دهد.

شعر

یارب آن روز بینم که ترا بینم باز

یا به خلوت نفسی پیش تو بنشینم باز

یارب آن بخت مساعد به سوی من نگرَد

که به رویت نگرَد چشم جهان بینم باز

تحقیق آن که تمامت سلاطین نامدار وملوك روزگار به دل و جان طالب صحبت آن خلاصه ادوار و زبده اعصار^{۵۵} (ع): که باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار^{۵۶}، گشته اند^۴ که (ع): سرو زر هردو ببازند و دعا نیز کنند. باقی (ع): تا چه اندیشه کند رأی جهان آرایت^{۵۷}. ارادت آن بود

که از آن طرف بر آه سرای^{۵۸} به شام در آید، تشویشی نشان دادند، و نیز از طرف حکام^۴ آنجا، مکنّتهم الله تعالی، کشتی نبود و برادر صاحب معظم دستور مکرّم تساج الحق والستین خواجه حسن^{۵۹} دام معظمّما ارشادی و معاونتی نمود^{۶۰}، آری «الخیرة فیما فعل^{۶۱} الله».

اطناب از حدّ اعتدال تجاوز نمود، بر کلمات پریشان^{۶۲} از غایت بزرگی خرده نگیرند و عذر بپذیرند (ع): کاشفته حال را نبود معتبر سخن. بدین نفثه^{۶۳} المصدور هر چند درازی است جای ملالت و ملامت نیست. با وجود این دراز نفسی و ابرام

بیت

هنوز قصه هجران و سرگذشت فراق

به سر نرفت و به پایان رسید طومارم

فضایل و معالی لایزالی باد بمحمد و آله^{۶۴} الامجاد. مخلصه حقاً معین
الجمامی^{۶۵}

علی حاشیتته: دعوات مخلصانه و تحیات صادقانه به جناب صدارت مآب (وزارت ایاب)^{۶۶} دستورالوزرا نظام ایران المخصوص بعنایة الرحمن تاج الحق والستین خواجه^{۶۷} حسن ستورج لازال معظمّما برساند با کمال اشواق و یقین شناسد که اخلاص آن دوست جانی (ع): تسا روز پسین ملازم سینّه ماست، و ایزد براین جمله گواست، و هسذه کفایه. هر دو جهان به کام بحق محمد علیه السلام^{۶۸}.

- ۱- ص پ طن-؛ خ: . . . التفتازانی الی بلدة خوارزم نورالله تعالی مرقدهما وبرد مشهدهما ۲- س: کوکب ۳- خ: نظر ۴- س: -
۵- پ: الدنيا ۶- ص: - ۷- ص: العیر ۸- س: مصنفان
۹- خ: + زیبا ۱۰- خ: اهل ۱۱- س: کز کمال تست
۱۲- س: مغلق ۱۳- خ: تازه ۱۴- س: رای ۱۵- س: بهم

- ۱۶-خ:- ۱۷-س: +نصل ۱۸-خ: +چه: (شعر)
 برپای بازبند نه بهرمذلت است ناج ازبئی شرف نبود برسرخروس
- ۱۹-پ: خنجر ۲۰-پ: بهلکم (بدون نقطه) ۲۱-س: العدو
 ۲۲-خ: + آخر ۲۳-خ: پروارد ۲۴-س: احراق
 ۲۵-دویت عربی درپ نیست ۲۶-س: تو ۲۷-س: ماهرویان
 ۲۸-پ:- ۲۹-س: الحلال ۳۰-پ: نه ۳۱-پ ط:ص:
 +عظام ۳۲-ص پ ط: عليهم الرحمة من... ۳۳-س: ملجأ و
 مأوی نداشته اند ۳۴-ص پ ط: +هیئات (۳ بار) ۳۵-ص پ ط:
 برترم ۳۶-ص پ ط: سوزان ۳۷-خ: بنزد ۳۸-س: لجه
 ۳۹-خ: +وروی بتافته ۴۰-س: انسان ۴۱-خ: که با
 ۴۲-س: نمی پرداخت ۴۳-خ: جنسی (به جای نا جنسی) ۴۴-س:
 مولای ۴۵-خ: گفتم ۴۶-س خ:- ۴۷-پ: نمی نمود
 ۴۸-پ: زبند (کذا) ۴۹-پ: والله یجیب ۵۰-س: عشرت
 ۵۱-س: آستانه ۵۲-پ: خراب ۵۳-ص پ:- ۵۴-ص پ ط:
 +بدین کار ۵۵-س: اعصارند ۵۶-س: تاباد ابد از علم وجاه
 برخوردار ۵۷-س خ: آرایش ۵۸-ص س ط: براه سرای
 (شاید براه آق سرای؟) ۵۹-پ ط: +سورج ۶۰-خ: ننموده
 بودند ۶۱-س: قابل ۶۲-خ: +درویشان ۶۳-س: بقیت
 ۶۴-ص پ ط: +وصحبه ؛ خ: عترته الامجاد وصحبه الانجاد ۶۵-خ:
 +عفاالله تعالی عنه ۶۶-س:- ؛ ص ط: وزارت مناب ؛ پ: وزارت
 ۶۷-س: سید ۶۸-ص خ پ ط: بمحمد علیه وعلی آله السلام.

۲۷۹- ايضاً من انشائه الى المولى العلامة صدر الملة والدين
السجستاني الخطيب (قبل الملاقات)^۱. (هذه خطه المباركة)^۲
(سپ طخ)

الله بجمع بيننا ويرفع بيننا

(ع): الاذن تعشق قبل العين احياناً، دليل است بر آن که هر چند میان دو دوست اتفاق اعتناق صوری به واسطه موانع دوری صورت نبسته باشد و دیده فراق کشیده یکی به جمال دیگری منورنگشته، اما شاید که به سبب^۲ اخبار سار، که آن را عیون الاخبار گویند، از دوستان شنوده باشد شجره طيبة محبت او در دل^۴ راسخ و نامی گشته. بنابراین مقدمات هر چند مخلص مشتاق به خدمت مولاناى اعظم، اسوة علماء العجم، اخطب الفضلاء، افضل الخطباء: یگانة (زمان، اکمل ایران)^۵، الذى لم یسمح بمثله الأدوار مادار الفلك الدوار،

بيت

با ادب دل پسند با سخن جان فروز

با خرد بسی کران با هنر بی شمار

صدر الملة والدين اعلى الله قدره و شرح بانوار اسرار الحقیقة^۶ صدره^۷
بهره مند نگشته^۸، اما در عالم معنی يك لحظه غایب و غافل نبوده.

بیت

هر چند ندیده‌ام بدین دیده تو را

نادیده ز دیده دوستر داشته‌ام

در این وقت مولانا‌ی اعظم، علامه‌العجم^۹ سیف‌المله وال‌الدین‌الغزنوی^{۱۰} متع‌الله‌المسلمین بطول بقائه، مراجعت فرمودند. از مکارم اخلاق و محاسن اعراق و صفات پسندیده و عادات گزیده ایشان بسیار تقریر کردند، محبت و اخلاص زیادت گشت.

بیت

نه من تنها گرفتارم به دام زلف زنجیرت

که هر کس با سر زلفت سری دارند و سودایی

من بعد به هر مجمع که حاضر گردد و از هر محفل که غایب شود به نشر^{۱۱} فضایل آن خلاصه‌علماء و اواخر^{۱۲} و اوایل رطب‌اللسان خواهد بود و بدین بیت طنآن،

بیت

وقت است اگر سینه فرازد اسلام

چون کرد قوی پشت به صدر چو تویی

در این وقت برادر اعز^{۱۳} اکرم امجد رکن‌الدین احمد ابقاه‌الله‌تعالی الاحد متوجه آن دیار بود. یار عزیز فخر‌الدین را مصاحب او گردانید تا دعای مخلصان به حضرت سلطان ملوک عهد و زمان خلدالله زمانه به عز^{۱۴} عرض رساند^{۱۴} و اخلاص به جناب افاضل مآب تقریر نماید. چون راه اخلاص مفتوح و سینه و صدر به ولای ایشان مشروح گشت^{۱۵}،

بیت

من بعد تو را ز دست نگذارم من

با زلف و رخ تو کارها دارم من

درباز گردانیدن برادر اعزّ اکرم سعی فرمایند و اگر صدرزاده فخرالدین به مهمی رجوع نماید در آن باب اثر شفقت به ظهور رسانند^{۱۶}.
اطناب، که موجب ملال خاطر بزرگوار باشد، از حدّ اعتدال تجاوز نمود. فضائل و معالی بین الاشراف و الاعالی مدام و مستدام باد^{۱۷} محمد و آلہ الامجاد^{۱۷}

- ۱- س پ ط:- ۲- پ ط خ:- (در اصل الخطه) ۳- پ ط:
بنسبت ۴- خ:- ۵- پ ط: روزگار ۶- س:- ۷- خ: +
و نور علی فلك الكمال بـدره ۸- پ ط: گشته ۹- خ: + مقبول
الترك والدیلم ۱۰- پ ط:- ۱۱- س: نیشته ؛ پ: به نشر ۱۲- پ:-
۱۳- س:- ۱۴- س: رسانید ۱۵- س: است ۱۶- پ ط:
ظاهر گردانند ۱۷- پ ط: بمحمد علیه فضل السلام ؛ خ: + الانجاد.

۲۸۰- ایضاً من انشائه الى العلامة بدرالملة والدين السجستاني^۱
جواباً (لکتابه الشريف)^۲

(سرپ طخ)

هو الله الذى لا اله الا هو

سرمایه شادمانی و چشمه آب زندگانی اعنی کتاب کریم و خطاب واجب
التعظیم، که از جناب شریعت مآب خدمت^۲ مولانا الاعظم مرتضی
المکرم^۳، افضل و یگانه زمان^۴ (ع)، پیشوای علما خسرو دانشمندان،

بیت

علامة العِلْمَا وَاللَّحِّ الَّذِي لَا يَنْتَهِي وَلِكُلِّ لَجِّ سَاحِلِ
(ذی الحسب الظاهر والنسب الطاهر)^۵

بیت

نعمان زمان مالک ارباب حقیقت

برهان جهان سالک اطراف شریعت

بدرالحق والدين متع الله المسلمين بطول حياته وبقائه و شرفنا قريباً
بشرف لقاؤه نامزد مخلص دولتخواه و دعاگوی بی اشتباه شده بود،
از ایراد خدام آن سرور علمای انام چون روز وصال جانان خوش و
چون نور جمال دلبران دلکش رسید^۶. وصالش^۷ سبب انفصال نوائب
و انقطاع مصائب گشت.

بیت

بیاض نظم لطیف^۸ سواد چشم ادب

سواد نثر شریف^۹ بیاض روز طرب^{۱۰}

دیده ستمدیده به مطالعه آن سرمایه زندگانی و محصول جان و جوانی
روشن شد. تحفه تحیاتی، که پرتو صفای آن عرصه دل و جان را منور
گرداند، معروض گردانیده می گوید (ع): خرم ولایتی که تو آنجا کنی
نزول

بیت

والارض تزهی^{۱۱} بکم اطرافها فمتی

تمل^{۱۲} الی الشام تحسدها بك الیمن

موقع العلماء فی الدنيا کموقع الشمس والقمر فی السماء. آنچه از واقعه
برادر به جان بر ابر سعید مرحوم مغفور^۲ علیه الرحمة والرضوان فرموده
بودند

بیت

آها ولو نفع^{۱۳} التاوه مغرماً لملات بیداء الهراة^{۱۴} تاوها

راستی جگر سوز آن برادر تقصیری ننمود، خانه دل این فقیر را خراب
کرد و باطن او را در حرقت و اضطراب انداخت. اما با تقدیر تدبیری
نیست

بیت

باقضا بر نمی توان آمد باقدر در نمی توان آویخت

هر چند آدمی زاد در این مصائب ضعیف و ناپرواست حکم حکم انداز
«ارید و پرید و لایکون الا ما پرید» بالاست.

شعر

به دست ما چو از این حل وعقد چیزی نیست
 به عیش ناخوش و خوش گز رضادهیم رواست^{۱۵}
 هزار نقش برآرد زمانه و نبود
 یکی چنان که در آئینه تصور مساست
 (کسی چه داند کین گوژپشت مینا رنگ
 چه گونه مولع آزار مردم داناست)^۵
 توقع از مکارم اخلاق آن کریم الاعراق آن است که همت مبارک^۶ بار^۷
 دارند و به دعای خیر مدد فرمایند. انتظام فرایند و اجتماع فواید، که
 ذخیره حیات و وسیله نجات است، به زودی روزی باد. اوقات و ساعات
 به نشر^{۱۶} علوم و حفظ مفهوم و حل مشکلات و کشف معضلات مصروف
 بالملك الرؤف، والسلام^{۱۷}.

- ۱- س پ ط:- ۲- پ ط:- ۳- س: الاكرم المكرم؛ خ: + مجتبی
 الاكرم ۴- پ: الزمان ۵- س:- ۶- خ: + بیت
 خواستم سعادتتی که همی ز عالم غیب همان زمان که خط اشرفت رسید رسید
 ۷- خ:- ۸- پ ط: لطیفش ۹- پ ط: شریفش ۱۰- س:
 شرف ۱۱- س: ندهبکم (کذا) ؛ پ: ترسی ۱۲- ط خ: تمیل
 ۱۳- س: انفع ۱۴- پ: سدالهراته (کذا) ۱۵- خ: رضاست
 ۱۶- س: نبشته ۱۷- س:-؛ خ: + علی من اتبع الهدی ولله الآخرة والاولی.

۲۸۱- ایضاً من انشائه الى المولى العلامة ناصر الملة والدين
الكافي (من سجستان الى هرات)^۱

(رحم الله معشر الماضين که به مردمی قدم سپردندی)^۲

بیت

از عمر چه لذت چو نیابم وصلت

وز دیده چه راحت چو نبینم رویت

مگر عنایت بی غایت حضرت ربوبیت سپاه^۳ بیداد موانع^۴ را به امیرداد
تقدیر گوشمالی دهد و شحنة بی خرخشه^۵ عقل را دست قوی گرداند و
اسباب وصال را مهیا سازد تا فقیر حقیر روزگار غدار ناسازگار را
کسوچه^۶ غلطی داده و از اشغالی که «لاطائل تحتها»، دامن درچیده به
جناب افاضل مآب آن خلاصه نوع انسان، مقتدای اهل عرفان^۷، (ع):
پیشوای علما خسرو دانشمندان، المشهور بین الجمهور به سلطان الندماء
وندیم السلطان، (یگانه زمان وزمین)^۸، ناصر الحق والدين، حافظ الاسلام
ومعین المسلمین (متع الله المسلمین)^۹ بطول بقائه و رزقنا قریباً سعادة
لقائه، مشرف تواند گشت (ع): و این نباشد مگر آن وقت که رأی تو بود.
چون همت مبارك آن استاد مشفق و حکیم محقق خاصیت مقناطیس^{۱۰}

دارد و تدبیر ایشان با تقدیر موافق،

بیت

آنجا که تویی مگر بسازی کاری

پیداست که اینجا که منم چتوان کرد

همین که در اوقات خلوات، که مظان اجابت دعوات باشد، (ع): که آن زمان نبود در ره دعا پرده، بر سر روضه سلطان الاولیاء^{۱۰} به دعای آن یگانه بی همتا مشغول تواند بود لاجرم خدمات و دعوات معروض می گرداند و می گوید:

(ع): امیدوار چنانم که کار بسته بر آید، و عنقریب،

بیت

دستی که ز هجران تو بر سر دارم

در دامن دولت وصال تو ز منم

چه مضمون «ان مع العسر يسراً» مقرر و محقق است و مقتضی، (ع): اذا تم امر دنانقصه^{۱۱}، یقین و معین. اما این مراد، که متمنای^{۱۲} دل و جان و مبتغای^{۱۳} خردمندان جهان است، نه همانا که بی التفات و اشارت^{۱۴} بندگی^{۱۵} حضرت سلطنت دست دهد.

بیت

ز سعی من چه گشاید؟ تو ره به خویشتم ده

که چشم سعی ضعیف است بی چراغ هدایت

چه بی ارادت فرمان ده «ارید و یرید و لایکون الا ما یرید» (ع): به دست جهد نشاید گرفت دامن دولت، «ما شاء الله کان». این جا دقیقه ای هست: آفتاب عالم تاب به حسب^{۱۶} قابلیت نور از حضرت نور بخش اکتساب^{۱۷} نماید و اثری از آن نوره جمیع ذرات موجودات عالم^{۱۸} رساند. اگر

خواهد که ضنّت نماید نتواند.

بیت

ولاعذر للوادی اذا هولم یطب

ومجرّاه من ارض الحیب قریب

بیت

آفتاب از جام جودش جرعه‌ای خوردست از آن

بسر در و دیوار می‌افند چو مستان خراب

پس به حکم آنکه:

بیت

یک نظر از لطف چو پیدا کنی

کار جهانی همه زیبا کنی

هان تا چه کنی که نوبت دولت تست، وهذه کفایه.

اطناب از حد گذشت، زیادت زحمت نظر مبارک نمیدهد و براین دو^{۱۸}

بیت ختم می‌نماید،

شعر

قد كنت قدماً مترباً متمولاً مستحلاً متعقلاً متديناً

انآن صرت وقد عدت تمولی مستحلاً متعقلاً متديناً

عمرت چو نتیجه خرد باقی باد^{۱۹} (بمحمد و آله الامجاد الی یوم

المیعاد^{۲۰})^{۲۱}

۱- س پ ط:- ۲- پ ط خ:- ۳- پ ط: سپا ۴- س:

موانع بیداد ۵- س: شحنه بی خرد خسر خشه ؛ پ ط: شحنه خور خشه

۶- پ ط: گرچه ۷- س: عارفان ۸- س:- ۹- چنین است

در هر چهار نسخه باقی ۱۰- پ ط: + و برهان الاتقیاء ۱۱- پ

- ط: ... + توقع زوالا اذا قبل تم ۱۲- هر چهار نسخه: مثنوی ۱۳- پ
 طخ: مبتغی ۱۴- پ:- ۱۵- س پ:- ۱۶- س: نسخست
 ۱۷- س: آفتاب ۱۸- خ:- ۱۹- پ ط: ظلال عنایت مخلص باد
 ۲۰- خ: الامجاد الانجاد ۲۱- پ ط:-.

۲۸۲- من انشاء شيخ الاسلام ذوى اللسانين كريم الابوين
 خواجه معزالدولة والدين على اكبر حفظه الله العلي
 الاكبر الى صدرالممالك ملجاء الخلايق عن المهالك
 مولانا جلال الدين لطف الله فى خروج اهالى جام
 على ساكنيها السلام على شيخ الاسلام خواجه
 خليل الله حسين ابادى و لزوم التعدى
 بناحيته و ولايته

(س)

فقير دولتخواه و دولتخواه بى اشتباه به عرض قوافل دعواتى، که از
 مصر جامع «امن يجيب المضطر اذا دعا» باشد، روى به كعبهٔ نیاز آورده
 و به رفق دواحل خدماتى، که از جويبارتوفيق «ان الله لا يضيع اجر من
 احسن عملاً» تحفهٔ معمور بيت الاخلاص گشته، مصدع مى گردد، و
 همواره از ارواح مقدسهٔ آباء عظام واجداد كرام عليهم الرحمة من
 الملك العلام به استدعای مزید دولت روز افزون استمداد نموده
 مى گوید:

همیشه تا [که] جهان در کمی^۱ [و] افزونی است

حسود جاه تر کم باد و جاهت افزون باد

به روز معرکه سؤالمزاج حاسد را

ز خون خصم تو مطبوخ...^۲ باد

احوال اینجایی^۲ آن که قرب سیصد کس از ارباب و مشایخ در کار خود ثابت و راسخ به واسطه شر و فساد دجال و یا جوج و مأجوج آخر الزمان یعنی فصیح بی زبان و لزوم تعدی آن حقیر المحرم کثیر الجرم بد زبان به استغائه متوجه در گاه عالم پناه شاه جهان گشته يك منزل از تربت عالی رتبت روان آمده بودند، امیر علی آقا و (کذا) همه را به باد و بروت بازگردانید، و مردم مصلحت خود را ندید که:

بیت

ریش و بروت بیش نیند اهل سیستان

زینهار تکیه برنمد و ریسمان مکن

و او به ریسمان آن شریران به چاه خدعت ایشان فروشد به مظنة آن که شاید ظلمه و فجره تقاعدی نمایند و به تصور آن چون معنی «الا ان حزب الله هم المفلحون» متصورست صورت «الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون» دیده با فقیران، که نتیجه «الفقر فخری» و شکسته دلان که «اناعد المنكسرة قلوبهم» در حق ایشان است، به طریق رفق و مدارا پیش آمد. بعضی را درخواست کرد، بعضی را به زجر و قهر که (ع): «گر به خوشی نیاید او کشمکشانش آورند»، به مراجعت تکلیف نمود، و از زحمت باران به رجمت^۴ ناودان انداخت و ندانست که در حقیقت با آن ظالمان بساخت و از حمیت (۴) آیه^۵ «ولهم اعین لایبصرون بها» غافل بود. لاجرم نتیجه الصلح خیر به ظهور رسید و هر کسی از این فقیران دید آنچه دید و کشید آنچه کشید، و همه يك کلمه به زبان حال این مقال مترنم آمد که «یالیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً». و برادران عزیز که به مفتاح عهد و موافق صورت فتح ابواب جنان می نمودند و بسه و سوسه بی زبانی که «انتی لکما لمن الناصحین» با علو قدر و جلالت شأن در آن

مقام تمکن نورزیدند و کار و اندیشه فاسد پیش گرفته، و ندانستند که:

بیت

اذا كان الغراب دليل قوم سيهد بهم سبيل الهالكين
با مضمون نظم

بیت

چو تیره شود مرد را روزگار

همه آن کند کش نیاید به کار

در حق ایشان ثابت شد. القصة «فاز لهما الشيطان عنها فخرجهما مما كانا فيه» می خوانم و کلمه لاحول بر زبان میرانم و می گویم (ع): ما بماندیم و خیال توبه يك جای مقیم. فی الجملة به تکلیف و به عنف دوسه روزی ارباب [...] در قید توقف اند و به وعد و وعید و خوف و تهدید فرعونیان مسوأخذ و معاتب. اما به هیچ وجه ساکنین در مساکن و اماکن خود تسکین نخواهند یافت و متفرق هر قسومی به تصدیع خواهندش یافت. و چون این فقیر به سعادت ملازمت و شرف مصاحبت خدا ام مشرف خواهد گشت زیادت از این ابرام را مفضی به ملالت و منجر به خجالت میداند، لاجرم بر این دعا اختصار کرده می گوید:

بیت

جناب قصر جلال بلند باد چنان

که اوج ذرّه افلاکش آستان باشد

بمنته وسعة جوده.

این نامه متأسفانه فقط در نسخه اسعد افندی هست و طبق معمول کاتب این نسخه که گاهی کلمات و یا حتی يك یا چند سطر را از قلم می اندازد در متن این نامه

هم مبهمات و مشکلاتی هست که بعضی را ذیلاً نقل می‌کنیم و پاره‌ای را در متن نشان داده‌ایم

- ۱- در اصل: یکی (بی نقطه) ۲- واژه‌ای که باید با «افزون» هم قافیه باشد در متن نیست ۳- در اصل: اینجا بی یا اینجا پس (۴) ۴- در اصل: برحمت ۵- در اصل: حمص (بی نقطه)

۲۸۳- من انشاء العلامة مولانا رکن الدین محمد الخوافی الی
مولانا فصیح الدین الالازی جواباً لکتابه

(ص ص ۵۷)

عقد درر معانی و قلاده لآلی الفاظ، که به انامل سحرنگار در
سلك تحریر مولوی افضلی اکرمی ضاعف الله الکریم بضایع فضایله
فصیحاً للملة والدين انتظام یافته بود، موجب توشیح صدر صفای مودت
وتزین جید ارادت گشت.

بیت

تزين^۲ معانيه الفاظه والفاظه^۱ زينات المعاني
اصناف الطاف را به ارسال رسایل سلام و تحیت و انهاء وسایل شوق
و محبت مقابل گردانیده به سعادت مطالعه و دولت قبول موصول باد،
بمنته^۲. ساعت وصول رقعۀ دلگشای ضحوه کبری چهارشنبه تاسع -
عشرین شوال ختم بالخیر و الاقبال بنا بر استعجال موصول بدین^۴ مباسطت
اقدام^۵ لازم شد. اشتات حالات، که سر به سر^۶ اسباب^۲ تفرقه ضمائر اهل
عقل و نقل است، اگر چه،

بیت

از آن چه کلك قضا می کشد به دست قدر
زمانه يك سر مو بیش^۱ و کم نمی آرد

معلوم شد. خاطر از واقعه‌ای، که دفع آن در خزانه خیال نمی‌گنجد و وقوع آن در آئینه فکر نمی‌آید و طایر تدبیر^۱ خرده بین^۲ با وجود قوت حرکت تخطی به سرحد علاج آن نمی‌تواند نمود، به اختیار خود را موزع و منقسم داشتن آهن سرد کوفتن است.

بیت

شیثان یعجز ذوالریاضة عنهما^۱

رأى النساء و امرة الصبيان

«انتهن صواحبات يوسف»، (ع): زن واژدها هر دو در خاک به، والی الله المشتکی، (ع): چاره‌ای نیست در این مسأله الاتسليم، (ع): باقضا بر نمی‌توان آمد. خاطر را با آن که (به تحقیق مقرر و)^{۱۱} محقق شده که (ع): جز به خلاف اهل دل میل^{۱۲} نمی‌کند فلک^۱، وفي المثل

بیت

به نادر اگر بازی راست بازد

نباشد که در وی دغائی ندارد

واز فسخ^{۱۳} عزیمت توجه آن جانب

بیت

كما ابرقت قوماً عطاشاً غمامة

فلما رأوها اقصعت و تجلّت

حرمان مشر احزان زاید از حد^{۱۴} مقدرت و امکان روی نمود. (ع): وعده به سال میدهد يك دم امید عمر کو،

شعر

ابی^{۱۴} دهرنا اسعافنا فی نفوسنا

واسعفنا^{۱۵} فیمن نحب^{۱۵} ونکرم

فقلت له نعماك فيهم ائمة^{۱۶}

و دع امرنا انّ اللهم المقدم

کلمه‌ای که در قضیه مرضیه تحصین دین و تحصیل خلف صدق و یقین نوشته، چه توان گفت؟ هر چه از باب^۱ علم و عقل و اصحاب اشفاق و حلم صلاح دانند بر آن مزیدی متصور نباشد، به تخصیص در سلوک سنتی که از اعظام سنن انبیاست و پسندیده حکما و اصفیاست. امید از عنایت الهی آن که از هر جا و به هر نوع، که مستدعی حصول مقاصد کلیّ این امر خطیر است، مقدور و میسر گردد، و به موجب استصواب و التماس مختصر رقعته‌ای از^{۱۷} الهام وقت و املاء خاطر بر سیبیل ارتجال^{۱۸} قلمی شد، منجح و نافع باد. آن چه در باب ترک قضا و تصدی و امضای آن قلمی کرده در روز وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ابوسفیان به نزدیک علی مرتضی سلام الله علیه رفت و التماس قبول بیعت خلافت نمود. حضرت امیر^{۱۹} رد فرمود. از آنجا به نزدیک عباس رضی الله عنه رفت و اظهار همین معنی^۱ کرد. فرمود که علی رد کند و عباس قبول؟ این از غرایب باشد.

بیت

عین لرجلك قبل الخطو^{۲۰} و وضعها

فمن علا^{۲۱} زلقا عن عزّه زلجا

باقی و هو القاهر فوق عباده لامعقب لحکمه ولا راد لقضائه. (ع): چه حاجت است به شمشیر قتل عاشق را؟ فقد ذبح بغير سكين. اللهم احینى مسکیناً و امتنى مسکیناً و احشرنى فى زمرة المساکين و هو يتولى الصالحين. عواقب باحماد دارین مقرون بالنبی و آله الامجاد^{۲۲}.

- ۱- س:- ۲- پ: ازین ۳- س: + وجوده ۴- س: بوین
 ۵- س: اقلام ۶- س: سراير ۷- ص:- ۸- س: نابر
 (بی نقطه) و تدبیر و تدبیر پیر ۹- ص پ ط: تدبیر خرد پیر ۱۰- پ:
 ذوالرجاضة عوننا ۱۱- ص پ ط:- ۱۲- س: سیر ۱۳- س: قبیح
 ۱۴- ط: الی ۱۵- ص پ ط: اشعقنا ؛ س: اشعقنا ۱۶- س:
 ائمه ؛ ص: ائمة ؛ پ ط: ائمه ۱۷- س: ازرقعه ۱۸- هر چهار
 نسخه: ارتحال ۱۹- پ: امیر المؤمنین ۲۰- س: این ارچک قبل
 الحطوط مواضعها ۲۱- س: عدا ۲۲- ص پ ط: بمحمد وآله
 وصحبه الامجاد والانجاد.

۲۸۴- من انشاء الفاضل امير محمود بن يمين الفري بومدى الى
واحد من الموالي جواباً لكتابه

(سپ ط)

الحمد لله الذى انزل على عبده الكتاب وشرفه بمطالعة فصل
الخطاب اعنى المفاوضة الشريفة والمراسلة المنيفة الصادرة عن مجلس
مولانا وسيدنا الامام الفاضل والهامم الكامل، زبدة افاضل العجم، قدوة
قراء الامم، صاحب النظم السرايق والنثر القايق واللفظ الانيق والمعنى
الدقيق والخط المحبّر و التركيب المعبّر،

شعر

عبارتى زلفاقت بدان صفت كه شدست
نهان ز حجلتش آب حیات در ظلمات
خطی چو شکر شیرین و خود چنین باشد
هر آن نتیجه که حاصل شود ز شاخ نبات
حافظ کلام رب العالمین علاء الملة والدين اسمیغ الله ظلّه ولا یبلغ هدی
عمره محلّه،

بیت

عمرش دراز باد که اوتاد علم را
بی فاصله بیان وی اسباب دانش است

فصادفت منه روضاً مطوراً^۲ ورزقت به ارباً^۳ منشوراً.

شعر

سواد خط تو گویی سیاهی چشم است
 که اهل فضل جهان را بدو همی بینند
 عبارت^۴ چه توان گفت آب حیوان است
 که زندگی دل و جان را بدو همی بینند^۵
 فقبلته ثم قبلته وبالحمد والشکر قابلته.

بیت

رقعه‌ای کان به خط تست حیات دل ماست
 پرده آسا به دل^۶ انبدر کشمش تابزیم
 الطاف مولوی را به اضعاف آن حمد و دعا و مدح و ثنا مقابل کرده آمد^۷
 و عجاله الوقت را باخاطر مشوش و دلی از نوایر نوایب^۸ پر آتش از
 راه اخلاص این دوسه بیت عرضه داشته شد به امید آن که به نسیم قبول
 متنسّم و به رقم ارتضا متنسّم گردد و هی^۹ هذّه

شعر

سرافاضل عالم علاء^{۱۰} دولت^{۱۱} و دین
 تویی که دایره فضل را شدی مرکز
 عروض^{۱۱} طبع تو گرنیستی گرفتندی
 سخن و روان همه میزان شعر خویش ز گز
 فراز صفحه کافور خط مشکینت
 چون نقش خامه مانی است بر صحیفه خز
 به نفس نامیه بویی ز خط شیرینت
 اگر رسد شکر آید به جای شوره ز گز

حیات بی‌تو حرام از ندارد ابن‌یمین
 حلال داشته باشد نکاح دختر رز
 پدید باد ترا برسیط خاک بقا
 همیشه تا که شمارند از بحور رجز
 (بحق الحق وذویه)^۱

۱- پ ط:- ۲- پ ط: محظورا ۳- پ ط: ازیا ۴- س:
 عبارتی ۵- س: که زندگانی جهان را بدو همی بینند ۶- س: بلبل
 ۷- س پ: کرده‌اند ۸- س:- ۹- ط: معین ؛ پ:-
 ۱۰- پ ط: ملت ۱۱- س: عروس.

۲۸۵- ایضاً منه الی مولانا قطب الدین الحیدری

(سپط)

سلام علیکم والعهود بحالها وقد بلغ الاشواق حدّ کمالها
بعد از تبلیغ دعوات صادقانه و خدمات عاشقانه، بر رأی مولوی اعظمی^۱
که به انوار لوا مع قدسی منور است، انهاء کرده می شود که:

قطعه

شنیدم که در ملک آزاد گیت

رسیدند جمعی ز آزادگان^۲

همه پادشاهان معنی و لیک

به پیش تو ایستاده چون بندگان^۳

ز سر حلقگان بسته دیوان نفس

و شاقان ایشان پری زادگان

به اخلاص گفتم هنیئاً لکم

حضور عزیزان و آن سادگان

در این راه چون پیش بردی قدم

نظر کن سوی واپس افتادگان

تحریر اشواق^۴ (و تقریر فراق)^۱ چون از قبیل مالایطاق^۵ است پیرامن آن

نمی‌توان گشت^۶. همت عالی باز دارد و این ضعیف را از خاطر عاطر،
 که مرآة عالم غیب^۷ است، فرو نگذارد.
 (ع): باتوام هر جا که هستی باتوام، دل خود برتست باتو تقریر^۸
 کند^۹

-
- ۱- پ ط:- ۲- س: رسیدند بلی (کذا بی نقطه: اندی؟) ۳- س:
 بصورت به پیش تو ایستادگان ۴- پ ط: شرح اشواق ۵- س: تکلیف
 مالا یطاق ۶- پ ط: بشتن ۷- پ ط: ونسخة ذلك الكتاب لاریب
 ۸- فقط در س: بربر (بدون نقطه) ۹- بجای سطر اخیر پ ط: ...
 نگذارند و یقین فرمایند که استظهار کلی بدان است. شعر
 گر تو نکسی محوم از آئینه خاطر
 کس در دو جهان دیگر گوید میاردا زمن (کذا)

۲۸۶- من انشاء سلطان الوزراء فخر الملك بن نظام الملك الى
سلطان الائمة شيخ الانام وحجة الاسلام امام محمد
الغزالي في استدعاء اجلاسه بالمدرسة الرفيعة
النظامية ببغداد صيت اهلها عن الفساد

(س)

خواجه امام اجل حجة الاسلام اطال الله بقائه ورزقنا قريباً لقائه
میدانند که عرفان قدر نعمت های ایزدی و ادای شکر آن بر همه بندگان^۱
واجب است، و استمداد فیض آن جز به نثار نتوان کرد، چنان که حق
تعالی در محکم تنزیل خویش یاد کرده که «لئن شکرتم لازیدنکم». و
چون از نعمت ها که حق تعالی بندگان خویش را کرامت کند و موهبتها
که ارزانی دارد هیچ چیز بزرگوارتر و شریف تر از علم [نیست]^۲ و
هیچ چیز عظیم تر از آن [نه، چنان]^۳ که ایزد عزّ ذکره می گوید «یؤتی
الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً» آن کس که
بدین حکمت مخصوص شده باشد و به پیرایه علم و عقل آراسته گشته
بر وی فریضه است شکرانه گزاردن، و شکر آن نیست مگر افادت
مستفیدان و افاضت علم بر مستفیضان. و ایزد تعالی حجة الاسلام را از
این نعمت بهره هرچه وافرتر داده است و به مزید فضل موسوم گردانیده
و او را در علم، که بزرگترین منقبت ها^۴ است، به درجه ای رسانیده که

قدوة جهان و یگانة وقت و زمان شده است. هم چنان که بدین مآثر عظیم المثل و منقطع النظیر است بروی متیقّن است اوقات خویش بر تزکیة آن مقصور گردانیدن، و آن زکوة نیست جز شرع علم و ارشاد مقتبسان. و هر چند ایام [وی پیوسته]^۲ بدین خیر آراسته است و همیشه بوده است و هر جا که او باشد مسلمانان از خیر او خالی نمانند اما معلوم است که هم چنانکه او فریاد زمانه است، باید که مأوای [او]^۳ مقدم ترین و بزرگترین بساط اسلام باشد تا مقصد جملة متعلمان [روی زمین]^۴ گردد، و در واسطه بساط مسلمانان قرار گیرد، چه نیکوترین جواهر را باید که در واسطه فلابه آرند. و کلمتهای (کذا)^۵ اسلام بر آن متفق است که مدینة السلام حماها^۶ الله تعالی مرکز عالم و قطب ممالک محروسی است از آن جهت که مقر خلافت معظم و منشأ امامت مقدس مکرم است ادام الله جلالها. و مدرسه نظامی، که آنجاست، بزرگترین مدرسه‌هایی است که مخدوم شهید قدس الله روحه العزیز در جملة بلاد اسلام بنسب فرموده است و به حکم مجاوره سرای عزیز نبوی ظاهر الله مجدها رحلت علمای عصر و محط الحال ایشان بدانجاست و مقصد متعلمان و قبله مستفیدان آن بقعه مبارک است. و چنان که آن جایگاه معظم ترین همه جایهاست مدرّس و تیمار دارنده آن نیز باید که متقدم ترین علمای روزگار باشد و مبرز ائمة دین صان الله اقدارهم، و این صفت به جز حجة الاسلام را لایق نیست. و این مدرسه امروز از مدرّس خالی مانده و کیا امام هراسی برّد الله مضجعها، که بدین منصب منصوب و موسوم بود و به مکان او کار این بقعه بارونق و بازار علم نافق، حکم ایزد تعالی چنان بود که به جوار رحمت او جل ذکره رسید، و ماده این خیر حالی بریده شد، و عراق از مثل او خالی است و متفقه و اصحاب

مدرسه جز متابعت حجة الاسلام را انقياد نمی نمایند. و فرمان اشرف امجد نبوی امامی اعلاه الله [...] اسماؤه وانفده شرقاً و غرباً به ما رسیده است به استحضار او و تزئین این بقعه شریفه به مکان او، و بروی محرم^۲ که در مسارعه هیچ توقف ننمایند و هیچ عذری پیش نیارند، و این مسرع را با این خطاب فرستاده تا در حال بسیج آمدن کنند و هیچ تعلل ننمایند چه این مدرسه عاقل است تا آمدن و رسیدن او، و بروی متعین که به تدارک این خلل شتابد و فرمان سرای عزیز را حرس الله عزها امثال نماید و آنچه به تربیت علم باز گردد تقدیم کند و یقین شناسد که روزگار [او]^۳ گرامی است و انفاس او عزیز، و چنان روزگار جز به چنین جای و به نشر^۴ چنین^۵ خیرگی گذرانیدن و مانند آن انفساس را جز در این بقعه مبارکه ممجده، که قبله عالمیان است بهزینه (؟) کردن شرط نیست و صورت نبندد. اگر هیچ گونه اعتلالی کند او را به خویشتن باز خواهند گذاشت، به استحضار او رضا خواهند داد. پس چنان اولی که هر چند زودتر ممکن شود مساعدت نماید و این جایگاه شریف را بیاراید و این توفیق را غنیمت شمرد و رضای امیر المؤمنین و محمدمت ما و ثنای مسلمانان خویش را حاصل آرد. و مقرر شده که به قدر میسور از اسباب که ما را به خراسان است. مددی دهند که تهیه^{۱۰} سفر او بود، و از جانب مانوس (کذا). صدوری آنچه شرط ارعاء و افتقاد^{۱۱} او بود به وقت بسیج تقدیم کند، و چون به سلامت آنجا رسد بدانچه واجب آید از اکرام مورد و اسباب مراعات و احسان تیمار داشت به همه انواع او را مبذول باشد، و منزلت او در تقریب و اختصاص مقدمترین همه منزلت‌ها بود، و خویشتن را منقبت‌ها ادخار کند دینی و دنیاوی که ذکر آن بر صحیفه روزگار مادار الفلك الدوار مخلد ماند وصیت جمیل او مؤبد. و

انتظار آمدن حجة الاسلام را ساعة [فساعة] شمرده می آید و هیچ مهم بر خاطر برابر این مهم نیست. چنان سازد که بدل جواب این خطاب خویش باشد، انشاء الله تعالی.

متن این نامه در مکاتیب فارسی غزالی بنام فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام (به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۳۳، ص ۳۹-۳۷ کاملاً و در چاپ دیگر همان مجموعه (بامقدمه و حواشی و تصحیح آقای مؤید ثابتی، ۱۳۳۳، ص ۴۳) بطور ناقص نقل شده است و نگارنده مواردی را که متن موجود در فرائد غیائی مغلوپ بود یا افتادگی داشت با استفاده از چاپ مرحوم اقبال تصحیح و تکمیل نمود. ۱- دراصل: استدعانه و ۲- دراصل: زیرکان؛ چاپ مؤید ثابتی: روزگار ۳- دراصل نیست، از چاپ اقبال استفاده شد ۴- دراصل: منصبها ۵- چنین است دراصل و در هیچ يك از دو طبع مذکور موجود نیست ۶- دراصل: جاها ۷- دراصل: محزوم ۸- دراصل: نیز ۹- دراصل: + به چنین جای ۱۰- در چاپ اقبال: اهبه ۱۱- در چاپ اقبال: اقتضاء (افتقاد یعنی دلجویی و تفقد).

۲۸۷- من انشاء العبد المحرر الى ياقوت عصره و ابن مقلة دهره
مولانا جعفر التبریزی عن لسان الحافظ احمد بن
مولانا محمود الجامی

(بط)

بیت

ای بادسلام سر به مهر از سرمهر

از قطره به دریا بر و از ذره به مهر

اعتی جناب عنبر تراب هنرمآب فضائل انتساب مولانا الاعظم، مزین
مجالس ملوک العجم ادام الله ظلال کمالاته علی مفارق الامم الی حشر
الرمم نظاماً جعفر او الله علی ما اقول شهید که در این مدت مدید و عهد
بعید مخلص مستهام جام در صبح و شام در سفر و مقام دعای دولت دوام
آن خلاصه و زبده ایام را سادس صلوات خمس به سماوات سبع
مرفوع گردانیده ومی گفته :

بیت

کای بر سر کتاب ترا منصب شاهی

فتوای خرد داده بر این حرف گواهی

و به هر مجلس که درون آمده و از هر محفل که بیرون رفته به نشر مآثر
و نشر مفاخر آن ناسخ مفاخر اوائل و اواخر رطب اللسان عذب البیان

بوده و خواهد بود (ع): به از این خود چه کار خواهد کرد.

هذا چنین استماع افتاد که در آن اوراق، که مخدوم کریم الاعراق مد الله ظلّه جلّالاً به رسم سلام سایه سریر سلطان زاده انام خلدّ زمانه الی قیام القیام^۲ رسانیده بودند، میان مولانا شمس حسام و آن برگزیده و معتقد سلاطین ایّام نزاعی واقع شده و لطف مقال به قبح جدال^۳ انجامیده و نهال خلاف^۴ معتلی^۵ و هلال اختلاف ممّتی^۶ گشته و او گفته که این خط من است و ایشان می فرموده اند که این خط خوب یا قوت است، و حضرت سلطنت را در این سخن ترددی واقع است. زنهار که جعفر وار بر این قول صادق ثابت^۷ باشند و یقین دانند که (ع): چراغ کذب را نبود فروغی. تتمه آن اوراق که مشرف است به اسم شریف یا قوت عن قریب فقیر غریب به حضرت سلطنت خواهد رسانید تا ارکان دولت و اعیان حضرت و ملازمان مخیّم اقبال و ملتزمان عتبه جاه و جلال را چون صبح روشن و چون خورشید معین گردد که^۸ (ع): جعفر صادق که می گویند در عالم تویی، و خار از سمن و سیر از سوسن مبین شود، و مولانا شمس حسام به^۹ حضرت پادشاه اسلام بعد از این ایام سخن لا واقع به معرض عرض و موقف انهاء نرساند. زیادت چه نویسد،

بیت

عمرت دراز باد کز الطاف کردگار

هر روز دولتی رسدت نو ز شهریار

بمحمد وآله الاطهار و صحابته الاخیار.

۱- پ: -	۲- ط: اللیام	۳- پ: جلال	۴- پ: خلان
۵- معلی	۶- پ: منکی	۷- پ: وثابت	۸- پ: از؛ ط: و.

٢٨٨- من انشاء سلطان الصدور والمشايخ والعلماء في الآفاق
الموصوف بمكارم الاخلاق خواجه نظام الدين يحيى
ابن شيخ شهاب الدين^١ تاجر السمرقندى تذكرة
لكاتب الفقير ظهر كتاب اشعاره بعد التأمل
والتفكر في ابياته ونتيجة افكاره^٢

(سب طص)

هو الملهم الصواب

صاحب الكتاب، صاحب^٣ اذبال الفضائل والآداب، المولى الاعظم
والنحرير الاعلم الاكرم^١، ذو الطبع الوقاد والذهن النقاد، افصح
المتأخرين، اكمل المتقدمين، جلال الملة والدين يوسف اهل الذى
احلّه الله محلّه وهو امله، ادام الله ظلّه والله هو حقيق بأن يقال فى مدحه
وان يكتب فى وصفه.

بيت

دروصف تو اى دوست خرد گمره شد

مانند توهم تويى، سخن كوته شد

شعر

لا يعرف ذا الفضل كذى^٤ الفضل ومن ذا

تفضيلك يا يوسف قدصح^٥ لدينا

اخوان صفاءه لك لانکتم سرّاً

تالله لقد آثرک الله علينا

از ابن فقیر حقیر^۶ یسر الله علیه کلّ عسیر الذی یزید منه کالصفر اعداد^۷
الفضلاء^۸ والشعراء ولا یعدّه المحاسب فیهم اصلاً،

شعر

من آن صفرم به جمع شاعران در

که بنویسد مهندس برکتایی

زمن اعداد ایشان برفزاید

ولسی هرگز نیایم درحسابی

از کس نفس و کمال فضل التماس کتابتی فرمود و اقتراح حکایتی نمود
جریاً علی موجب نفسه و ایجاباً لملمتسه (وقت الاستعجال للارتحال)^۹
از سرملاّت و از غایت کلالّت عجالّة الوقت را،

شعر

ملالت چنان در سرم راه داشت^{۱۰}

که بی خود کنم فکرو بی خود نویسم

اگر فی المثل پشه بایسد نوشتن

شتر مرغ بر روی کاغذ نویسم

این سطرّی چند^{۱۱} ازدل پر الم بر سر قلم آورد تذکرة و تبصرة^{۱۲} للناظرین،
رفع الله ظلالهم حیثاً بعد حین.

وانا الواثق بعناية الملك الهادی یحیی بن^{۱۳} ابی الفتح الخالدى

شکر الله مساعیه و اصلح دواعیه و یحیی قلبه و بدّل بالایجاب سلبه فسی

سلخ شهر الله الاصب^{۱۴} الاصب^{۱۵} رجب المرجّب لسنة اربع و ثلاثین و ثمان-

نمائے بمقام تربت جام^{۱۶} (علی الحالین)^{۱۷} بها التحية والسلام باسلام.

- ۱- س:- ۲- ص پ ط: من انشاء شيخ الاسلام قدوة العلماء في الانام
سلطان صدور الممالك برهان الموحدين في المسالك خواجه ... تذكرة للعبد
المحرر وتقوية وتربية للفقير الشاعر مكتوباً على ظهر كتاب اشعاره بعد اتمام
النظر والتأمل في ابيكار افكاره ۳- ط: صاحب ۴- س: لذي
۵- پ: ضياء ۶- س: بی نظیر ۷- پ ط: اعدا ۸- پ:
یافت ۹- س: این چند سطر ۱۰- ص:- ۱۱- پ: الی
۱۲- پ:-.

۲۸۹- من انشاء مولانا فصیح الدین اللاثری عن لسان خواجہ
قطب الدین الجامی الی اعلم الندماء واعقل
الفضلاء خواجہ عبدالقادر جواباً^۱

(سپہ طس)

شعر

لقد وافى مثال منك عالى ولكن كان ذاك بلا^۲ مثال
بالفاظ كمنظوم اللآلى ومعنى كان كالسحر الحلال
ملطفة دل كغشای ومشرفة روح افزای جناب اعلى مآب آن مظهر آثار
فضل الهى ومظهر انواع غرائب نامتناهى، محيط مركز عزت و اقبال
ومركز محيط رفعت وجلال

بيت

به فضل تونازنده جان او اخر^۳

هنر هات رشك روان او ايل^۴

مقبول الملوك والاسلاطين جلال الملة والدين خواجہ^۵ عبدالقادر رفع الله
تعالى معارج شأنه وخصته بوفور انعامه واحسانه مزين به جواهر لطايف
ومحلى به زيور نصايح وعواطف،

شعر

دل آرای هم چون گل نوشکفته
 طرب زای هم چون می ارغوانی
 چو باغ بهشت از فنون لطائف

فروزنده در وی چراغ معانی

در اعزّ اوقات و ایمن ساعات به درویشان صادق الاخلاص (ع): رسید
 و دبدۀ مرمود را مکحل کرد^۶، و موجب حصول انواع مسرت و شادمانی
 و سبب استحکام قواعد محبت دوجہانی گشت.

بیت

دل مجروح مرا مرهم راحت بخشید

جان پردرد مرا مایۀ درمان آورد

الطافی، که مستودع مطاوی^۵ آن کتاب مستطاب بود، از طوق تعرض
 شکرگزاری متعالی دید، لاجرم قدم للاحصی^۷ بیرون نهاده به اصناف
 الطاف و اعطاف (رسائل دعوات محبانه و مدحیات خادمانۀ درویشانه)^۲
 منبئ^۸ از صمیم محبت و وداد و مینبئ بر^۹ خلوص مودت و اعتقاد،

بیت

سلامی چو الطاف او روح پرور

سلامی چو اخلاق او عنبر افشان

اهداء می‌رود. شوق و نیازمندی به نیل مواصلت روح گستر نه چندان
 است که نطق احاطت آن تواند کرد و شغف و آرزومندی به ادراک
 مکالمت روح پرور نه بدان مثابه^{۱۰} که برید و هم به سرحد عد^{۱۱} آن
 تواند رسید. حصول آن مراد عمّا قریب میسر باد بمنته وجوده.

شکایتی که به زبان قلم در ربار گوهر نثار رقم یافته محقق آن که

هرچند به واسطهٔ مواعظ و عوارض ضروری درباب مکاتبات و مراسلات
صوری قصوری و فتوری راه یابد فامّا چون قواعد اخلاص و مودت
و میانی و داد و ارادت به نوعی استحکام یافته که به امثال این معانی انهدام
نخواهد یافت.

شعر

بر صفحهٔ داسم چو پیمان مهر تو
خطی نوشت کاتب تقدیر در ازل
از حادثات دهر نیابی در او خلاف

وز روزگار هجر نبینی در او خلل
پس به تمهید قواعد اعتدال محتاج نمی‌داند اگر چه همواره منتهای
ارادت و قصارای همت بر آن مصروف بوده که علی‌الدوام روی دل به
تمام متوجه تحصیل کمال و مراقب حسن اعمال و افعال گردد.

بیت

آخر چو به او^۱ نمی‌توان شد مشغول
افسوس بود به هر چه مشغول شویم
(امید آن که به یمن همت علیّهٔ آن جناب از حضرت مسبب^۲ حصول
سلوک طریق صواب میسر گردد ان شاء الله وحده العزیز.
زیادت تصدیع نمی‌دهد و بردعا اختصار اولی‌میداند و می‌گوید:

بیت

دام فی دولهٔ و اقبال حرس الله ظلّهٔ العالی

۱- ص پ ط: . . . السی وحید الادوار و فرید الاعصار مولانا عبدالقادر
عن لسان . . . ۲- س: ۳- پ: به فضل توزنده جهان او اخر

۴- س: + جز در آئینه و آبت نتوان دید نظیر

جز در اندیشه و خواش نتوان یافت بدل

۵- ص پ ط: - ۶- س: + نهاد بردل مجروح خسته صد مرهم

بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن سواد آن چو خم زلف دلبران درهم

۷- س: از حتی لا احصی ۸- س: منبعث ۹- س: از ۱۰- س: +

است ۱۱- ص: - ۱۲- س: تو.

۲۹۰- من انشاء شيخ الاسلام (ملاذ الانام) ۱ خواجه شهاب الدين
ابوالمكارم الجامي الي سلطان الائمة^۲ مولانا ركن الدين
محمد^۲ الخوافي مشتكياً عن بعض الاعيان و فرقة من
الاخوان و الخلان^۳ (وقت ذهابه^۴ الي بلدة سمرقند)^۵

(سپ ط ص)

اسبغ الله تعالى ظلال ولايته^۶ ركناً للاسلام والمسلمين. مراسم
عبوديات و لوازم ضراعات از مصاييح كاشانه دل و جان بر سرير خلوت
سرای مبارك، كه مهبط انوار فلکی و محط رحال ملكی تواند بود،
تقديم می نماید و خرقة عبوديت، كه به طراز ارادت جانی مطرز است،
چون طوق اعتقاد^۷ در گردن جان انداخته سجاده شريعت مآبی ملثوم
می گرداند و به عرض شريف می رساند كه چون تعدی و جفای سپهر
بی مهر و نوائب و مصائب روزگار ستمكار روی بدین فقير مهجور نهاده^۸
بود به غايتمی كه :

بيت

صبّت^۹ على مصائب لوانها

صبّت على الايام صرن لياليا^{۱۰}

از بی رفع حوادث يك چند تردد به اجنبه عالیّه نمودم كه هريك مظهر
لطف ذی الجلال و صدر ارباب جاه و جلال می نمودند. به هیچ باب از

ایشان تشفی صدری نشد و لطف و نوازشی مشاهده نه افتاد، بلکه در تقدیم شرایط موالات و اقامت مراسم مضافات رغبتی تمام می نمودند و حقیقه^۲ لطف ایشان قهر و (شربت زهر)^{۱۱} و نفاق^{۱۲} بود.

بیت

بامن دو زبان به سان مقراض

يك چشم به عیب خود چو سوزن

بیت

ذهب الوفاء ذهاب امس^{۱۳} الذهاب

فالناس بین مخایل و موارد

اما بحمدالله و حسن توفیقه که حسن و قبح اعمال به خداوند نیت راجع خواهد بود که «فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها». پس از آنجا (مأیوس شده روی به بزرگان نامدار و سروران رفیع مقدار، که از توسل)^۲ به اسم و رسم ایشان وصول به مدارج فیروزی و بهجت^{۱۴} متصور بود و از تمسک به نام و ناموس ایشان عروج به معارج شاهی و ثروت^{۱۵} متخیل [آورد]، و آن چه قانون صدق و وفا بود با ایشان به جای آورده شد. از آن بزرگان نیز جز شیمه^{۱۶} بی وفائی و ناشناسی چیزی به ظهور نیامد.

شعر

وفیت و فی بعض الوفاء مذلة لانسانة فی الحی شیمتها الغدر

تسائلنی من انت وهی علیمة وهل یفتی مثلی علی حالة نکر^{۱۶}

مع ذلك به عدم التفات ایشان التفات ننموده برقرار وظیفه اخلاص و طریقه اختصاص مرعی و مسلوك می بود، تا ناگاه در تأخیر مرتبه فقیران^{۱۷} و تقدیم ارادلی، که آباء علوی ایشان اسافل بوده اند، به نوعی اقدام

نمودند که

بیت

علی رأس عبد تاج عز یزینه
وفی رجل حرّ قید ذلّ یشینه
صورت حال شد^۳ بنا بر آن که

بیت

ونحن اناس لا توسط عندنا
لنا الصدر فوق العالمین او^{۱۸} القبر
از آن تردد والتجا نادم بوده روی به درگاه شاهبازان هوای سلطنت
آورده^{۱۹}

بیت

که در ظل همای آسای ایشان امید دولت بی منتها بود^{۲۰}
چون اوضاع و اطوار آن در گاه مشاهده افتاد در مجالس رفیعه و محافل
منیعه آن حضرات^{۲۱} جز ابناء السوق، کسه در زیّ اهل فسوق قباحت
وصفح^{۲۲} از قبیل لطف طبع «طبع الله علی قلوبهم» پنداشتند و سفاهت
و جهل را از کمالات خاطر خطیر شناخته، دیگری^{۲۳} را رتبتی و منزلتی
نبود بلکه هر کریم فاضل بر^{۲۴} آن در گاه بافته^{۲۵} دام محنت^{۲۶} بودند و
هر لثیم جاهل در آن بار گاه یافته کام نعمت.

(بیت)

فلك به مردم جاهل دهد زمام مراد
تواهل دانش و فضلی همین گناخت بس^۱

شعر

رایت الدهر یرفع کلّ وغد و یرفض کلّ ذی شیم شریفه

کمثل البحر یفرق کلّ در^{۲۷} ولا ینفک^{۲۸} تطفو^{۲۹} منه جیفه

پس بکلیّ معلوم شد که این طایفه را هدایت آن که با صاحب دلی همراهی
توانند نمود نیست. «قد ضلّوا وما كانوا مهتدین»، «انّ الله لایهدی
القوم الظالمین». لاجرم به موجب فحوای «کلّ شیء یرجع الی اصله»
ترک ایشان نموده به مجالست خویشان و مؤانست ایشان خرسند و قانع
می بود. بعد از تمکن و استقرار در مصاحبت اخوان و خلائان^{۳۰} این دیار^۳
چندانچه ترقب نموده شد از اشراقات کواکب قرابت^۴ و لمعات ثواب
اخوت چندان ظلمت بعد^۵ و کدورت بیگانگی^۶ ظاهر شد که شب
یلدای شاداید ایام در جنب آن صبح صادق و روز روشن نمود.

بیت

چو از خویشان خطا^{۳۲} دیدم همه عمر

من از بیگانگان دیگر ننالم

بیت

انّ الذین ترونهم اخوانکم

یشفی غلیل^{۳۳} صدورهم ان تصرعوا

(درشان ایشان است

من ناله زیبگانه ندارم که دلم را

هر^{۳۴} غم که رسیده است هم از خویش رسیده است)^۲

القصه با وجود آن که کبار و صغار اخوان با اسماء علیّه و صفات جلیّه
(مدعو^{۳۵} و موصوف اند صورت محبتی و معنی)^۲ خدمتی به ظهور نرسانیدند.
همانا تصور نموده اند که مصالح و مهمات ایشان به نصح مراد مقرون به
مجرد استحقاق ایشان است، با آن که از استحقاق مجرد اند و ندانسته اند
که ثمره آرزو و شجره مراد بی سعی صاحب دلان، که طوطیان باغ

هدایت و عندلیبان بستان عنایت اند، برومند و خرم نباشد.

بیت

ای ابر اگر چه مرتبه بالا گرفته‌ای

این شیوه هم زدود دل ما گرفته‌ای

اما خاطر بدین بیت تسلی می‌یابد که:

بیت

عماد رسم قدیم است و تاابد باشد

جفای دشمن گیتی و بی وفائی دوست

مقصود از این جرأت آن که، بنابر توالی مکروهاتی که شمه‌ای از آن در سلك عرض منتظم گردید و داعیه مهاجرت از این دیار به مدینه‌ای که «من کان هجرته الی الله ورسوله» مطابق وقت تواند بود، مصمم است. بعضی اعزه اشارت به شیراز می‌فرمایند و جمعی دیگر دلالت به سمرقند می‌نمایند^{۳۶} آن چه مقتضی صلاح حال است بر خاطر خطیر جناب فضایل مآب و ضمیر منیر حضرت کرامت ایاب^{۳۷} معلوم و مکشوف است، استجازه و استخاره می‌رود. (ع): به هر کجا که اشارت رود به سر بدوم^{۳۸}.

جرأت از حد گذشت. سایه ولایت گستر بر مفارق عالمیان پاینده

باد الی یوم المعاد^{۳۹}.

۱- ص پ ط:- ۲- ص پ ط: الی العلامه ۳- س:-

۴- پ: خصابه ۵- س ط:- ۶- ط: تعالی و لا ظلال ۷- پ:

اعتماد ۸- ص: روی داده؛ پ ط: داده ۹- پ: حقیقت

۱۰- ص ط: لیا لیاها ۱۱- ص پ ط: وفاق ۱۲- پ: اتفاق

۱۳- س:-؛ پ: امین ۱۴- س: + و بهروزی ۱۵- ص پ ط:

- سروت (۹) ۱۶- ص ط: النکر ؛ پ: المنکر ۱۷- ط:-
 ۱۸- ط: ابو ۱۹- ص پ ط: نموده ۲۰- ص پ ط: + بدان
 دولت بسی امیدها بود ۲۱- س: حضرت ۲۲- س: وضع
 ۲۳- س: طایفه دیگر ۲۴- س: که بر ۲۵- س پ: یافته
 ۳۶- پ ط: محبت ۲۷- س: خس ۲۸- ص پ ط: + منه
 ۲۹- هر چهار نسخه: يطفو ۳۰- س: خدان ۳۱- س: یگانگی
 ۳۲- ص: ستم ؛ پ ط: خود ۳۳- س: عليك ۳۴- ص: هم
 ۳۵- پ: وعود ۳۶- ط: می گویند ۳۷- پ:- ۳۸- ص پ ط: بروم.

۲۹۱- ايضاً من انشائه^۱ الی المولا الامام الهمام ناصر الدين
نصر الله الترمذي^۲ من جام الی سمرقند (قبة الاسلام)^۳

(سب طح)

برق عرض عبودیتی، که از مهبّ وجد نجد «انّ حسن العهد من
الایسان» لامع گردد، ونسیم صدق اخلاصی، که از روضه حجاز نیاز
فائح^۴ شود، متوجه صوب عتبه^۵ اعلى^۶ وسده^۷ والی حضرت^۸ صدارت
مآب ایالت ایاب شریعت شعار امامت دثار سلطان الصدور فی العالم،
ملاذ ارباب الدولة فی العجم، غوث الاسلام و منیث المسلمین ناصر الحق
والدين اعلى الله تعالى شأن الصدارة بوجوده العالی الی یوم الیقین،
می دارد و پیوسته از کمال اخلاص و غایت اعتقاد به دعای دوام دولت و
مزید^۹ حشمت آن حضرت اشتغال می رود.

شعر

حلفت بمن^۹ ادعسو رباً و من له

صلوتی و نسکی خالصاً و صیامی

نصلی و اتمام الصلوة اعتقادنا

بانک^{۱۰} عند الله خیر امامی

و چون ذات^{۱۱} عديم المثال آن حضرت را متصف به صفت «انا ارؤف

بعبادی من والدهم و والدتهم بهم» می‌دانم^{۱۲} احتیاج سفارش فرزند
معز الملک نمیدانم چه

شعر

(طریق نیست سفارش به آسمان کردن)

که سایه بر سر سگتان ربع مسکون آر

ویا به ابر گهر بار درفشان گفتن

که بهر نظم مصالح ز روی لطف بیار)^{۱۳}

(ع): آنچه از کرم تو می‌سزد آن می‌کن.

سایه عالی بر مفارق دولتخواهان لایزالی باد بمحمد و عترته^{۱۴}

الامجاد.

-
- ۱- س: من انشاء خواجه یحیی الجامی؛ بر: علی حاشیته (انشای قبلی در بر
نیز از شهاب الدین ابوالمکارم ولهمذا مؤید صحت عنوان در نسخه‌های دیگر
و ظاهراً خطای آن در س است ۲- بر: الامام المشهدی؛ ص پ ط:
الامام ۳- س پ ط ص:- ۴- بر: لایح ۵- ص:-
۶- بر: علیا ۷- ص پ ط: جناب ۸- بر: ازدیاد ۹- پ: این
۱۰- س: معاوه (کذا) ۱۱- س: دانست ۱۲- پ: میداند
۱۳- ص پ ط:- ۱۴- بر: بآله .

۲۹۲- من انشاء شيخ الاسلام مولانا الامام خواجه معز الدين
على اكبر الجامي الي صدر سلطان الاسلام مولانا نصر الله
الامام من جام السی سمرقند مدالله ظلال جلالهما

(س)

چون لمعات طوابع انوار محبت ازلی از مطالع آفاق مودت
لم یزلی در مبادی فطرت بر لوح باطن انعکاس نموده و پرتو اشعه آفتاب
«الله نور السموات والأرض» بر مشکوة وجود فائض گشته رابطه سوابق
عهد ازلی بالواحق تعارف «والاذن تعشق قبل العين احياناً» در عالم
بشریه ترکیب و اقتران یافت، سلسله محبت و مودت روحانی به محرکات
جواذب میثاق ازلی با صاحب دولتی روشن ضمیری، که عنوان سعادت
نامه او به توقیع «نصر من الله وفتح قريب» معنون است، و سرد فتر ماثر
فضائل و کمالاتش به رقم «اولئك الذين اتيناهم الكتاب والحكمة» موشح
و منشور ایالت دین پروری به اسم و رسم اودر دیوان قضا و دار الملک
قدر به تاریخ خلود و دوام مورخ در معاهد «و کنت علی اسرار حبک
واقفا و آدم بین الماء والطين» واقف، در حرکت آمد. داعیه آن محبت
در عالم شهود مقتضی گشت که خود را بر حواشی خاطر فیاض فیض بخش
به نوعی عبور دهد تا صورت آن معنی در مرآت ضمیر منیر حضرت

قدسی ما بی اسلام پناهی ارتسام یافته موجب زیادتى ارتباط و انتظام
«الف بین قلوبهم» گردد، و به عرض رقعه نیساز تصدیع داد رجاء بالله
که هم چنان که ظهور تابشیر صبح مصادقت ازلی رفع الحجاب انوار
آفتاب محبت ابدی آمد ظل همای سعادت محبت و مودت غیبی واسطه
وصول به دولت مشاهده جمال مواصلت سرمدی آید، بالنبی و عترته
الاکرمین.

۲۹۳۔ من انشاء واحد من الفضلاء الى واحد من العلماء
جواباً لکتابه

(س)

شعر

به پیش باد صبا جان همی کشم به نشاط
که مؤده ای به من از پیش آن نگار آورد
همه سلامت این باد روح پرور باد
که این سلام همایون از آن دیار آورد
به جمله خلق جهان وانمایم این شادی
که آفتاب جهان ذره در شمار آورد

شعر

چو آیات عنایات الهی
زمحض معجز عیسی کتایی
به لطف طبع میمون درج کرده
به هرفصلی ازو سحر مایی^۱
اعنی تشریف خطاب شریف و تحفه کتاب لطیف کالوحي المنثور و
الروض الممطور للعاشق المهجور مشحون به انواع الطاف واصناف

اعطاف، که خداوند مولانا صاحب‌الکمالات النفسانیه و الکرامات
الروحانیه، سبحان‌الثانی، خالق‌المعانی ادام‌الله فی‌المعالی بقائه وزاد
فی‌الدارین بهائه، بدین‌مخلص ارزانی فرموده بودند درحالتی که بحار
اشواق متلاطم بود و هجوم [...] متراکم،

شعر

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کرد

نهاد بردل مجروح خسته صدمرهم

بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن

سواد آن چو سرزلف دلبران پرخم

از نسیم درود آن مرغ روح در پرواز^۲ و دل مجروح در نشاط و اهتزاز
آمد^۳.

شعر

آنچه اسکندر درون تیرگی جست و نیافت

درسواد خط آن مکتوب مضمیر یافتم

ز اشتیاق دست گوه‌ربار آن مکتوب را

گاه بربل گاه بردل گاه برسر یافتم

برمضمون آن به‌قدر وسع و توان اطلاع افتاد.

شعر

نگه می‌کردم اندر روی شخصم

همی آورد جان و هوش می‌برد

در آن شادی زبیم رفتن جان^۴

خرد انگشت را در گوش می‌برد

به‌صحبت ذات شریف و دولت و انتظام امور برحسب ارادت حضرت

جهان آفرین را حمد فراوان^۵ به ادا رسانید. اضعاف آن الطاف را نفحات روحت عبودیات و تحیات به جناب حیات بخش معروض می گرداند. چون غلبات تو اثر اشواق و لهبات نواثر فراق سر از اوج بیان در گذرانیده پس خامه^۶ سودایی مزاج ضعیف نهاد را از مضامیر طوامیر عنان کشیدن و به مشوشات خطوط و عبارات نامربوط، که جز به ملالت خاطر خطیر و ضمیر منیر بدان منوط و مضبوط نباشد، تطویل ناجستن به صواب اولی و اقرب دید. رجا به الطاف یزدانی عمّت آلاؤه و ائق است که به اسرع الاوقات دیده رمد گرفته فراق را به مطالعه مشاهده جمال طلعت همایون مولوی مکتحل گرداند، والله الالطاف ینیل الامانی.

۱- این دوبیت بدو^۱ نشر به نظر میرسد خاصه که در یگانه نسخه موجود (س) هم علامتی بر منظوم بودن آن نیست (ظاهراً کاتب متوجه وزن عبارات نگشته است) اندکی دقت معلوم داشت که این عبارات در واقع دو خط نظم است و نویسنده عجب فشاری به خود وارد آورده تا آن را یافته است. واژه آخر بیت دوم بی نقطه است و مسلم است که نقصی دارد و خواننده نمی شود.

۲- در اصل: سوار ۳- آید ۴- در متن: زهرجان (رفتن جان) در حاشیه قید شده است ۵- فراوان را ۶- خانه.

۲۹۴- من انشاء العلامة وجیه الملة والدين النفسى الى مولانا
الامام همام الملة والدين التبریزی

(سپ طص بو)

ای نسیم سحرای نفست جان پرور

اگر این بار مقرر شودت^۱ عزم سفر

چون بدان کوی رسی از سراخلاص و نیاز

شعف بنده به در گاه همام‌الدین بسر

نیازمندی به بوسیدن بساط نشاط قدس و آرزومندی به نوشیدن شراب
انس حضرت مقدسهٔ محذوم مولانا^۲ الاعظم سلطان الطریقه و همامها^۳،
برهان الحقیقه و امامها^۴، قدوة الواصلین، زبدة الواجدین، مطاع الملوك
و السلاطین^۴، همام‌الملة و الدین، امام اهل الحق و الیقین لاسلب الله
ظله عن^۵ المسلمین

از مبادی و غایات و حدود و نهایات متجاوز است. حصول آن
مراد، که مقصد اقصای^۶ ارباب عقل و عروهٔ و ثقای^۶ اصحاب فرع و
اصل^۷ است، سببی به خیرباد. حق‌علیم است و کفی به شهید آکه در این
مدت مفارقت جسمانی هرگز مرغ نیازی در عقب هیچ نمازی^۸ پرواز
نکرده مگر طومار^۹ رازی در منقار داشته .

بیت

به سوی سدره زمین مرغ طاعتی نبرد

که نامه‌ای نبرد از دعوات در منقار

از حضرت و اهب الرحمه مجاورت آستان قدس آشیان مولوی^{۱۰} خواسته.

خود آن جناب^{۱۱} را از شدت نیاز مثل این مخلص چه کمال و آن استان

را از نقش جبین چنین^{۱۲} بنده چه جمال؟

شعر

از بس که سران سلطنت جوی

مالند بر آستان او روی

پیدا است ز افسر سلاطین

بر خاك نگارخانه چین

اما بیش از این نیست^{۱۳} که بنده شرف خود در غرت انتمای آن حضرت

می بیند و عزت خود شرف انتساب به اصحاب درگاه (ولایت پناه)^{۱۴}

می داند.

شعر

(و کم بلدة فارقتها متلهفاً

عليك غداة البين قلت همامه (۴)

و کادت نسیم الروح من نحو ارضه

یخبرنی عن وجده و غرامه)^{۱۴}

به زبان ضراعت، که بضاعت مزجاة^{۱۴} مقیدان راه ارادت است،

مسألت می رود تا، از آنجا که فیض غمام^{۱۵} انعام شامل و زمن بیان

احسان کامل آن حضرت باشد، در اوقات مرجوه بنده را به عین

عنایت ملحوظ فرمایند و به نظر شفقت و تربیت ملحوظ^{۱۶} گردانند^{۱۷}.

بیت

يك نظر ازتست وصد هزار عنایت

منتظرم تا كه وقت آن نظر آید

اوامر و نواهی را چشم انتظار گشاده و دل برامثال مثال^{۱۸} نهاده .
 ان شاء الله كه به برکت آن حضرت سفینهٔ حیات از غرقاب مهالك جسمانی
 به ساحل نجات جاودانی رسد. زیادت^{۱۳} ابرام نمی دهد^{۱۹}، (لوح خاطر
 اشرف مهبط افاضت انوار ربّانی باد)^{۲۰} بمحمد و آله الامجاد^{۲۱}.

-
- ۱- س: نشود ۲- ص بر: + و شیخ الاسلام ۳- ص پ ط بر: -
 ۴- بر: + ناصح الخواقین ۵- س: علی ۶- در رسم الخط همه
 نسخه ها: اقصی... و ثقی ۷- ص پ ط: اصحاب نقل ۸- ط:
 نیازی ۹- پ ط: طوماری ۱۰- ط: آستان قدس آستان حضرت
 مولوی؛ پ: آستان حضرت مولوی؛ ص: + شیخ الاسلامی مسلاذ الانامی
 ۱۱- بر: حضرت ۱۲- س ط: - ۱۳- ص: - ۱۴- س پ ط: -
 ۱۵- بر: عام غمام ۱۶- پ ط: ملحوظ ۱۷- ص: مسطور دارند
 ۱۸- ص پ ط: -؛ بر: + بی مثال ۱۹- پ ط: - ۲۰- پ ط:
 ظلال عنایت حضرت مخلص باد ۲۱- پ ط: بمن لائبی بعده.

۲۹۵- من انشاء قدوة السالكين اسوة المحققين شيخ فخر الدين
عراقى الى اخيه الشريف المولى الاعظم الاكرم شمس الحق
والدين جواباً لكتابه

(سپ ط)

سلام عليك ورحمة الله وبركاته

غریبی بادل حزین خود در شبی، که بهنای آن سی واند سال
تواند بود، رازی می گفت، نیازی می نمود، شکایتی تقدیم میداشت.

شعر

انسیت یا مسکن عهدالمربع

وسلوت عن سكان هذا الاجرع

تنسی العهود اذا تطاول عهدنا

فكانت انساك عهدالمربع

لا لامعاز الله ان تنسی اللوی

وعهوده فلسديه كل تمتع

العیش صاف والالیف مؤالف

والماء جار فيه لم يستنقع

از این نمط هر گونه سخنی می گفت. با آن که در نمی گرفت در این گفت

و گوی و جست و جوی می بود تا ناگاه سحر گاهی نسیم ریاض انس^۱
آن دیار وزیدن گرفت، شمه ای از آن نفحات به مشام دل رسید، حیران
ماند که*:

شعر

- ۱ یارب این بوی چنین خوش ز گلستان آمد
یا ز باغ ارم و روضه رضوان آمد
یا صبا بوی سرزلف نگاری آورد
یا خود این بوی ز خاک خوش کمجان آمد
یا صبا از دم عیسی نفسی بویی یافت
کز نسیم خوش او در تن من جان آمد
۴ شمس دین آن که بدو دیده من^۲ روشن بود
نور او در همه آفاق درفشان آمد
به جمالش سزد از چشم جهان روشن شد
که همه نور مه از مهر فروزان آمد
لطف فرمود فرستاد یکی درج گهر
که از آن هر گهری مایه صدکان آمد
۷ تا مرا در نظر آمد خط جان پرور او
ای بسا آب که در دیده گریان آمد
شاید از آب حیات ارسخن او بچکد
زانکه آبشخور او چشمه حیوان آمد
جان من در شکر آب و شکر اندر خط شد
که خطش چون لب یارم شکرستان آمد

- ۱۰ شکر گفتم که پس از مدت سی و شش سال
یادش از خسته دل بی سرو سامان آمد
ای برادر چه دهم شرح که دور از تو مرا
بر دل تنگ چه غم های فراوان آمد
چند سرگشته دویدم چو فلک تا آخر
حاصلم سوز دل و سینۀ بریان آمد
- ۱۳ آن چه بینی که ندارم ز جهان بر جگر آب
چشم من بین که چگونه گهر افشان آمد^۲
این همه هست و نه ام از کرم حق نو مید
گر چه جانم به لب از محنت هجران آمد
کاخر^۴ این تیره شب هجر به پایان آید
آخر این درد مرا نوبت درمان آید
- ۱۶ آخر این بخت من از خواب در آید روزی
روزی آخر نظرم^۵ بر رخ جانان آید
چند کردم چو فلک گرد جهان سرگردان
آخر این گردش من نیز به پایان آید
یافتم صحبت اوتاد مگر روزی چند
این گران سنگ محن بر سر من زان آمد
- ۱۹ نابود در خم چو گان هوی گوی دلسم
کی مرا گوی غرض در خم چو گان آید
یوسف گم شده چون باز نیابم ز جهان
لاجرم سینۀ من کلبۀ احزان آید

بلبل آسا همه شب تابه سحر نعره ززم

بوکوه بویی به مشامم زگلستان آید

۲۲ گوتمنّا نکند باغ و گلستان لیکن

تاخود^۶ از درگه تقدیر چه فرمان آید

به عراق از نرسد باز^۷ عراقی چه عجب

که نه هر خار و خسی لایق بستان آید^۸

مشرقة مهر آمیز و ملطفة فرح انگیز، که در تسوید آن ید بیضا نموده بود و در تحریر آن سحر حلال به کار داشته^۹، رسید. به اعزاز و اکرام ملتقی^{۱۰} گشت، و چون با چنان عذوبت و حلاوت معانی چندان جزالت الفاظ و لطافت خط مطالعه کردم گفتم اقر الله بك العیون و حقق فيك الظنون و نظمك في سلك اهله و لا قطع عنك مادة فضله. و چون استماع افتاد که آن عزیز در علم فکر و نظر نظری می فرماید عجب داشتیم با کمال کیاست و وفور حصافت^{۱۱} بروی^{۱۲} چگونگی پوشیده ماند که حاصل علوم کسبی جز بی حاصلی نیست بر غایت تحقیق این علوم بلکه هر علم، که به واسطه^{۱۳} درست حاصل آید جز اسباب لافجات نباشد تا عین را به غین کار ندارد. حدیث الهی است: «لا تقولوا العلم فی السماء من ينزل به ولا فی نجوم الارض من يصعد به ولا من وراء البحر من يعبر ویأتی به، العلم مجعول^{۱۴} فی قلوبکم تأدبوا بین یدى باداب الروحانيين (وتخلقوا باخلاق^{۱۵} الصدیقین)» اظهار العلم فی قلوبکم حتی يعطیکم و يعمرکم^{۱۶}. تأدب به ادب روحانیان به کسب علوم اینجایی حاصل نیاید. حصول آن مشروط است به تفریح دل. ای عزیز در تفریح دل کوش نه در تحصیل علم، فان العلم تعمّد منک ما طلبت^{۱۷} (ان تجلیه و نوعه لاطلاع الحق علیه فلا تتعلم لانک اذا علمت فتعلق عملک الحق او غیره تعلقه بالحق محال و تعلقه بالغير

حجاب فانت بعید علی کل حال^{۱۸} فما لك والعلم؟ در تزکیه نفس^{۱۹} و تجلیه دل سعی کن، «واتقوا الله یعلّمکم الله». به چنین علم این جا راه توان یافت^{۲۰} و این علم اینجایی آنجا پیدا نیاید. از جنید پرسیدند بعد از وفات که: ما فعل الله بک؟ گفت: طاحت الاشارات و فنیّت العبارات و ما نفعنا الا رکیعات کنت ارفعها قبل السحر. جایی که چنان اشارات را چنین^{۲۱} ثمره بود (ع): حال دیگر علوم را می بین، فانظر ماذا ترى. ای دوست، الحق ابلج و دین الله بسّ خفی ظاهر باطن عظیم الوجدان کثیر الفقدان الا لمن عبر البحار و نعمته الله بمتابعة النبی (المصطفی المختار)^{۱۸} صلی الله علیه و سلم اتمّ نعمة و اسنی نور، و ما یطلع علی الاسرار المصطفوی^{۲۲} الا من ذاق من مشرب متابعیه^{۲۳}. «قبل ان کنتم تحبّون الله فاتبعونی یحببکم الله». جعلنا من متابعیه و افنانا فی محبّیه و فیهِ صلوات الله و سلامه علیه. بر این خردگی خرده نگیرند که محض شفقت^{۲۴} بر این حسامل سی افتد، بود که نصیحت بی غرض مؤثر آید ان شاء الله تعالی و هو حسینا و نعم الوکیل. با خود گفتیم که^{۱۸} این ورق باز افکن.

* متن این قصیده با اختلافاتی از جمله در ردیف در کلیات عراقی چاپ استاد فقید سعید نفیسی آمده است (رک . ص ۷۸ و بعد).

۱- پ ط- ۲- ط: جان ؛ پ: ما ۳- پ: چشم من گرچه همه گونه . . . ؛ ط: چشم من آن که چگونه . . . ۴- س: آخر ۵- س: آخر این نظرم ۶- پ ط: تا که ۷- پ: بار ۸- این بیت اخیر در س نیست ۹- س: بروه ۱۰- ط: تلقی ۱۱- پ: جهالت ۱۲- س ط: پروری ۱۳- پ: مجهول ۱۴- س: باخلاص ۱۵- پ- ۱۶- ط- ۱۷- پ: باطلست ۱۸- س- ۱۹- پ ط: دل ۲۰- س: راه نتوان رفت ۲۱- س: از این ۲۲- س: المصطفی ۲۳- پ ط: متابعت ۴۴- پ ط: شفقتم.

۳۹۶- من انشاء العبد المحرر الي موئل الموالي في الزمان اعلم
علماء الدوران جليس حضرة السلطان مولانا شهاب الدين
عبدالله لسان في الاغدار ورفع الغبار

(س نو)

والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم

بيت

بقيت ملاذ الانام باسرههم وعزك موفور ودهرك طائع

شعر

(الا تا دامن افلاك هر روزی ز جیب شب

به دست صبح بگشاید خم کوی گریبان را

قبای قد جاه تو چنان بادا که گر خواهد

کشد بر تارک ایوان رفعت عطف دامن را)۱

بيت

مرا يوسف اهل گویند ومن

یکی بنده ام از غلامان تو

دعای دوام دولت خدام حضرت می خوانم و عریضهٔ مشتمل بر دعای را

به عزّ عرض می رسانم و می گویم که هر چند کمیت تیزرو واسطی نژاد

عربی بنیاد را (که به انامل سحر نگار مانوی آثار

بیت

به زین اندر آید که زین را نبینند

همان نعل اسبش زمین را نبیند)^۱

در عرصهٔ افصاح و مضمار ایضاح به تخصیص در صفات کمال و نعوت
جلال^۲ آن محیط مرکز (عزّ و اقبال و مرکز محیط فضل و افضال)^۳ اعنی
جناب عنبر تراب اعالی^۴ مآب (اعاظم ایاب افاضل انتساب)^۵ الذی
یستغنی عن الاطناب فی القاب،

بیت

هر کجا صاحب جاهی است دعا گفتم و مدحش

تو چنان صاحب جاهی که ندانم که چه گویم

شهاباً لفلک الاسلام و شمساً لسماء الانام^۵ عضد السلاطین و ملاذ الحکام
یدیم الله تعالی ظلال عواطفه و احسانه علی کافّة الانام الی قیام القیام^۶
مجال جولان و محال طیران نیست، فاما به موجب^۲ فحوای طغرای
دل گشای^۳ «خیر الکلام ما دلّ و قلّ»، که^۴ خبر معتبر و قضیهٔ مرضیهٔ مقرر
است،

بیت

در اندیشه بیستم قلم فکر شکستم

که تو بالاتر از آنی که کنم وصف کمالت

چه کلّ اللسان عن اوصاف کمالک و عجز البنان^۸ عن بیسان^۹ لطف^۱
جلالک^۲.

بیت

(به زیورها بیاریند وقتی خو برویان را

توسیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی)^۳

لاجرم صدای ندای «یوسف اعرض عن هذا» به اقطار امصار رسانیده به عزّ عرض می‌رساند که دوسه ماه باشد که پسر احمد حیّانی^{۱۰} بعد از آن که به شرف^۱ پای بوس خدّ آم مخدوم انام مشرف و مستعد گشته بود چنین نمود^{۱۱} که محمود غیر^۱ عاقبت محمود به اشاره یکی از حسّاد حقود، که اضلّ من الیهود واذلّ من الیهود بود، در حضرت آن برگزیده ملک معبود از تو^۱ شکوه بسیار نمود و ساحت خبثت^{۱۲} را به گام ضلالت^{۱۳} پیمود و آن صاحب کمال را فی الحال، به حکم آن که «ارباب الدول مله مون»، صورت آیت «ان جاء کم فاسق بناء فتبینوا» بر لوح خاطر عاطر (که ع: یلک ذره ز نورش آفتاب است)^۲ و ضمیر منیر خبیر، که مرآت عالم غیب بلکه صحیفه «ذلک الکتاب لاریب» است، معاینه گشت و معنی «لیمیز الله^۲ الخبیث من الطیب» روی نمود. فرمودند که یارب این بدبخت نامسلمان گمراه چه غرض دارد در حق آن مسلمان بی گناه، یمنکن که عرض غرض صاحب غرضی باشد.

بیت

قسم به جان تو خوردن طریق عزّت نیست

به خاک پات که آنهم عظیم سو گندی است

که این فقیر حقیر کسیر را که مدتی مدید است و عهدی بعید که تا بعد از ادای فرائض و سنن و مباحثه و مجادله در هر فن روزگار به مطالعه و کتابت مصنفات حضرت (شیخ بزرگوار ولایت شعار ملاذ الانامی)^{۱۴} احمد الجامی قدس الله روحه وزاد فی الجنان فتوحه مصروف است و دخل و خرجش به فوائد آن کتابت^۱ موقوف. به هیچ وجه من الوجوه سبب شکوه او را ندانسته و او را نیز به یقین نشناخته (که از متعلقه آن حضرت است)^۲ چه در جام و چه در هرات صانها الله عن الآفات بینهما^۱ ملاقات

ومقالات(ومضافات ومضافات)^۲ در هیچ وقتی از اوقات نبوده. چه شناسد طالب علمی فقیری، که متصف به صفت «لاخیره بر جی ولاشره یخشی»، شکوه کردن از او چه مناسب^{۱۵}؟ (ع): در حضرت سلطان که برد نام گدایی؟ اما به موجب نص قاطع و برهان ساطع که «ولایحیق المکر السییء الا باهله» و فحوای دلآرای «من حفر بئراً لآخیه وقع فیه» فارغ البال و رافع الجبال بوده^{۱۶} می گوید:

شعر

(گر شکست تو کند حاسد بد گوی کمال

دلت از جا نرود دانسم و^{۱۷} درهم نشود

سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند

قیمت سنگ نیفزاید و زر^{۱۸} کم نشود

لاجرم [...] خود را می داند و این رباعی بدیهه در شأن او می خواند:

شعر

محمود که مال و جاه بد زند گیش

وز چند تل^{۱۹} سیاه بد کند گیش

از غایت مفلسی چنان شد کامروز

کون پاك به خایه می کند بند گیش^۲

و از کمال کیاست و وفور حصافت^{۲۰} بندگی حضرت (ع): وقتی مرید

بود دل اکنون غلام شد. زیادت اسهاب نمی نماید و اطناب اطناب را

به تیغ آبدار اختصار قطع کرده می گوید^{۲۱}:

شعر

ز عمر بر خور و دل را نوید شادی ده

که بوی دولت از کاروبار می آید

همه بضاعت و اقبال کامرانی تست

که باقوافل لیل ونهار می آید ۲۲

۱- س: ۲- تو: ۳- تو: جمال جلال (در این موضع تو عبارتی را کم دارد که کاتب بعداً متوجه شده و آن را در حاشیه ضبط کرده است ولی عکس نسخه بنده پیش از ۲-۳ کلمه را نشان نمیدهد) ۴- س: اعلی ۵- تو: + شهاب الاسلام و شمس الانام ۶- تو: قیام الساعة وساعة القيام ۷- س: غرای جلیل ۸- س: الیان (تو در حاشیه نوشته و در عکس نسخه نیست) ۹- س: بنان ۱۰- س: حیاتی (تو این کلمه را واضح نوشته است با علامت تشدید بالای ن) ۱۱- س: بود ۱۲- تو: ضلالت ۱۳- تو: خبائث ۱۴- تو: بزرگوار شیخ الاسلامی ۱۵- س: مناسب نیست ۱۶- تو: می باشد و ۱۷- تو تمام بیت را و س «دانم و» را ندارد (رک. دیوان کمال خجندی، ص ۱۹۳). ۱۸- س: از زر ۱۹- در اصل بدون نقطه ۲۰- تو: کیاست و غایت فطانت و نهایت فراست ۲۱- تو: زیادت جرأت مجال ندارد لاجرم اطناب اطناب را می گشاید و بر اثبات آیات خشم می نماید و می گوید ۲۲- س: الانادامن افلاك ... الخ (هر دو بیت در آغاز نامه آمده است)

٢٩٧- من انشاء المولى الاعظم جلال الملة والسدين القائى
فى اجازة علم الحديث نائباً عن شيخ الجزرى وسائر معلوماته
ومفهوماته للفقير الحقير يوسف اهل اصلح الله شأنه^١

(سپه طو)

بسم الله الرحمن الرحيم

له الحمد فى الاولى والآخرة والصلوة والسلام الاتمان الاكملان
على رسوله محمد وصحبه وعترته الطاهرة.
وبعد فقد سمع منى الاخ الاعز الاكرام الاخص البارع الورع
المتقن المتقى، ذو الفضائل السنية و الاخلاق السميه، المولى الاعظم
الاعلم^٢، افصح المتكلمين جلال الحق والدين (يوسف بن الصالح العابد
الورع المتقى شمس الملة والدين)^٣ محمد بن الصالح العابد شهاب الدين
عبد الله الجامى زيدت^٤ ميامنه وبورك فى عمره وعلمه وعمله بعضاً^٥ من
صحيح البخارى، وبعضاً من صحيح مسلم، وبعضاً من كتاب المصابيح، وبعضاً
من كتاب المشارق، وتام الكتاب الحصن الحصين لشيخنا العلامة الجزرى^٥
وتام الرسالة المعينية ايضاً له، وبعضاً من كتاب ابن جماعة^٦ (قاضى مصر فى
علوم الحديث، وبعضاً من)^٦ خلاصة الطبيى وبعضاً من كتاب الحاكم ابى-
عبد الله النيسابورى رحمهم الله. فاجزت له زيد فضله ان يروى عن شيخنا

الامام الكبير الحافظ الجليل رحلة الارض مسند العالم مولانا شمس الحق
والشريعة والدين ابي الخير محمد بن محمد بن محمد الجزري سلمه الله
وابقاه، صحيح البخارى، وصحيح النيسابورى، وسنن ابي داود والترمذى
والنسائى والدارمى و السمرقندى وابن ماجة القزوينى، ومسند الامام
(الاعظم، ومسند الامام الشافعى، ومسند الامام احمد، و مؤطا الامام)^٢
مالك رحمهم الله، و سائر الكتب التى انتخب الحصن الحصين (منها
و كتاب المصاييح و مشكوته و كتاب المشارق و رياض الصالحين)^٢ و
كتاب الاذكار للامام النووى رحمه الله و سائر مروياته من مسموعاته
و مرقواته و مناولاته و مجازاته و مستجازاته و مصنفاة باسانيده العلية
التي لاتوجد اليوم اعلى منها بتخلل^٨ اسم الكاتب^٩ وبدونه، فاننى مجاز
عن الشيخ ان اجيز الرواية عن الشيخ. وايضاً اجزت له ان يروى مرويات
شيخنا العلامة قدوة المحققين برهان المدرسين العالم الربانى و
الحبر الصمدانى مولانا حسام الملة والدين محمد بن شيخ السالك جلال
العبدى رحمه الله من الكشاف والمفتاح والهداية والمواقف العضديه و
اصول ابن الحاجب و شرحه للقاضى و كتاب الطواع والتفيع والتوضيح
و التلويح^٢ وسائر الكتب الدرسيه، ومن مروياته مرويات الشيخ الامام
قدوة المحدثين ابن الزرندى محدث المدينة، ومن مروياته مرويات
الشيخ الامام مولانا سعيد الكازرونى رحمه الله، ومنها مرويات الشيخ
الامام محب الدين بن الشيخ الامام المسند القدوة فى الاقراء والتحديث
سراج الدين عمر القزوينى المقرء^{١٠}. فاجزت له زيد فضله رواية هذا
المجموع عن شيخنا العلامة العبدى بتخلل اسم الكاتب^{١١}. وايضاً اجزت
له زيد فضله ان يروى مرويات شيخنا شيخ الاسلام قدوة الانام، الحبر
المتين سلاله المشايخ الكرام العظام، قدوة اهل التحقيق، امام الائمة

خواجه عبدالاول بن شيخ الاسلام السمرقندي من الهداية وغيرها. واجزت له زيد فضله ان يروى عنى^{١٢} كتاب انوار المشارق ولعماته ولوامع الاصول، والله خير مسؤول^{١٣} ومأمول. واوصيه بتقوى الله^{١٤} وارجمه^{١٥} ان لا ينساني فى صالح دعائه .

كتبه الملتجى الى الله الغنى جلال بن (محمد بن)^٢ عبيد الله القائنى مولداً والبخارى محتداً عصمه الله عن سوء الخاتمة فى ذى الحجته حجة اثنى وعشرين وثمانمائة بتربت جام قدس الله روح ساكنها . اللهم صلنى على محمد وعلى آل محمد بعدد ذرات الكون والامكان وسلم . اللهم افتح بالخير واختم بالخير .

- ١- پ ط: من انشاء المولى الامام المهتم مبین الحلال والحرام ناصح الملوك و الحکام سلطان المدرسين برهان الواعظین جلال الحق والدين القائنى فى صورة الاجازة للعبد المحرر اصلح الله شأنه وصانه عما شأنه؛ تو: من انشاء الفاضل الفاضل العلامة قدوة المحققين سلطان المدرسين ناصح الملوك والسلطين جلال... فى اجازة علم الحديث وسائر العلوم المذكورة للفقير الحقير يوسف اهل اصلح الله شأنه وهده ٢- س:- ٣- س: زيد ٤- پ: بقضا ٥- س: الجوزى ٦- س: ماجه ٧- پ ط: رحمه ٨- س: يتحلل؛ تو: بتحلل ٩- پ ط: الكتاب ١٠- س: الغرا؛ ط: المقر ١١- س: المكاتب؛ پ: الكتاب ١٢- س: عن ١٣- در رسم الخط هر چهار نسخه: مسأول ١٤- س: بالتقوى ١٥- س: من الله.

۲۹۸- من انشاء خواجه تاج‌الدین السلمانی الی واحد من العلماء
الربانی^۱ هو المهیمن القدوس

(س نو)

بشری لقد ادركت ايامنا الاربا

و زف بیت الامانی ناضراً وربا

اذ وافت الدولة الغراء صاحبها

واحرخدا المعالی بعدها ماشحبا

عشنا الی^۲ ان رأینا ما نؤمله

قدماً وفي المثل المضروب عشر رجبا

زندگانی جناب فضائل مآب (تقوی ایاب زهد انتساب)^۳ در رفعتی،

که به نسبت قدر آن رتبت تدویر تزویر گردد (و ذکر حامل شامل نماید)^۴

و مراقد فراق دست شود، در از باد و به ذیل اقبال پیرا هن قیامت معقود،

و نیل آمال به موجب مرام موجود.

بیت

روزش خجسته باد^۲ و خزانش بهار باد

شادیش بی شمار (و طرب برقرار)^۲ باد

داعی بی اشتباه، اگر چه (در این مدت)^۲ به سبب هر گونه نوائب از

خدمت مولوی اعظمی^۳ فضائل شعاری محروم مانده بود، فامتا از دور عشق آن جناب می‌باخته و پنهان از این جانب خویش استعداد آن سعادت می‌ساخته،

بیت

وان الکثیر الفرد من جانب الحمی

الیّ وان لم یأتنی لحیب^۴

و بی تکلیف به تقبیل بساط عالی و انتظام در سلك عالی، که مقصود اصلی و مقصد کلی است، چندان نیاز مندی دارد که اگر پرده در آن باب از روی کار بردارد و اطناب سرا پرده اطناب بکشد از مواظبت دعای دولت بازماند.

(حقا که تابشارت رسید که کرد گار نمونه‌ای از آنچه غایت همت دوستان مخلص و کمال استحقاق مجلس مولوی اعظمی بود عطا فرموده است و روز گار از درشتی‌های ناهموار در موقف اعتذار و مقام استغفار ایستاده و مجدداً منصب معالی ببدان عالی، که مجمع کرم و منبع حکم است، متزین شده و اقبال مولوی که سبب آرایش جهان و آرامش جهانیان است، انجام امور جمهور را متعین گشته.

شعر

اتته الوزارة منقادةً الیه تجرّر اذیالها

فلم تک تصلح الا له ولم ینک ینصلح الا لها

ولو رامها احد غیره لزلزلت الارض زلزالها

بنده در اجابت دعوت و تأثر همت خود روی به شکر فضل ربّانی، که مستدعی این کامرانی شناسد، آورده، و اگر چه این شادی، که بردوام باد، خاص و عام را عام است، بنده به زیادت اخلاصی که دارد اختصاصی

می نماید و فرحت کثیر را نسبت بامسرت خویش قلیل می داند.

شعر

وردالبشیر بما اقرّ الاعینا

وشفی النفوس فنلن غایات المنی

فتقاسم الناس المسرة بینهم

قسماً وكان اجلهم حظاً انا

بیت

باش تا صبح دولتت بدمد

کین هنوز از نتایج سحر است

بیت

هدی القنایة التی شاهدت رفعتها

تعلو وتنبت انبویاً فانبوسا

(ع): پیوسته جهان به کام و اقبال غلام، وسعادت تابع مرام بمحمد

علیه السلام مخلص دولتخواه جانی تاج السلمانی)۴.

۱- تو: ایضاً من نتایج انفاسه الشریفه الی واحد من الموالی العظام والاهالی

الکرام ۲- س:- ۳- تو:- ۴- تمام این قسمت که بیش از

نیمی از این مکتوب است در سنی نیست و بجای آن خاتمه ذیل هست: زیادت چه

نویسد، بیت

جهان ز فیض علوم تو آن چنان پر باد که هیچ اشعری دعوی خدا نکند

۲۹۹- من انشاء شيخ الاسلام خواجه معين الدين الجامي الى
المولى الاعظم (جلال الدين)١ عبیدالله صدر (سلطان
الزمان امير تیمور گورکان)٢ من هرات
الى سمرقند في زمن الملك العادل
غياث الدين پير علي كرت

(سب ط نو)

هو الله الذي لا اله الا هو

سلام عليك اي جهان فضائل سلام على طيب تلك الشمايل
تحفة محبوبه دعای بی بها١ وهدیه مرغوبه ثنای بی ریا، که بضاعت
مزجاة ساکنان کنعان هجران و سرمایه مقلسان سبای صدق و صفای
عاشقان است، بردست نسیم اسحار و شمیم اشجار موجه٢ جناب معلا
وسده٣ والای١ خدمت مولانای اعظم، اقدم٤ علماء العالم، قدوة٥
جماهير الصدور و الافاضل، جامع کمالات الاواخر و الاوائل، کشف
حقائق مشکلات التنزیل، مفتاح دقائق معضلات التأویل، واسطة امان
اهل ایمان، (ع): پادشاه علما خسرو دانشمندان،

بيت

علامه الدهر والاقوام کلّهم حبر٦ کبیر له موج کاعلام

جلّت مآثره عن ان يحيط بها فهم البریة او غایات اوهام
 جلال الحق والدين مد الله على الخافقين ظلال جلاله و اید جیوش
 الاسلام بتأيید اقباله، می گرداند و در اوقات خلوات، که مظان اجابت
 دعوات است، مزید عمر^۲ و عزّ و جلال آن صاحب کمال مسألت می رود.
 و چون از روح پرفروش سلطان اقطاب الشیوخ باسرمه، سر آله و
 حجة الاسلام معین الحق والدين احمد الجامی قدس الله (روحه العزيز)^۲
 استمداد می نماید امید اجابت میدارد، (ع): یارب به اجابتش قرین دار.
 دائم محبت و ولای آن جناب صدارت مآب، که همیشه مقتدا باد،
 معتکف زوایای خاطر مخلصان و مجاور خیابای سینۀ مشتاقان بوده تا
 در این وقت انعامی که فرموده بودند و عنایتی که نموده رسید. مسامع
 اهل اسلام از خواص و عوام متحلی^۸ گشت و همگی علما و اعیان این
 دیار رطب اللسان عذب البیان به دعا و ثنای ایشان مشغول شدند بتخصیص
 این فقیر حقیر که ممنون منت تربیت ایشان، که درباره فرزند اعزّ اکرم
 ابقاه الله تعالی و طال عمره فرموده اند، گشته، جزاه الله تعالی بالاحسان
 احساناً. هر چند دیدۀ ظاهر در عالم صورت به مشاهده طلعت میمون
 و مطالعۀ غرّۀ غرّای همایون تا غایت مستسعد نگشته اما در عالم معنی
 از دریچۀ غیب مشاهده کرده،

بیت

از دیدن دیده گرشود دل عاشق

جان عاشق تست دیده نادیده ترا

هر چند آفتاب جوانی به حدّ زوال در آمده و شاهباز پیری بر آشیانه^۹
 خانۀ غراب نشسته و عمر به هشتاد رسیده، همت باز دارند و عذر بپذیرند
 و دعای بی ریا که^۲ به حضرت خسرو عهد و زمان، نشانه آیت^{۱۰} «ان

الله یا امر بالعدل و الاحسان» آیت ۱۱ نشانه «الملک و السدین توأمان»
قطب الحق و الدین امیر تیمور گورکان ادا الله دولته و صیر بسیط الارض
مملکتی نوشته شده است به عزّ عرض رسانند و بگویند:

بیت

امان خلق تویی پس دعای دولت تو

وظیفه ای است که تقصیر آن روان بود

همیشه عزیزان، که از آن طرف می آیند، محاسن ذات و مکارم صفات
آن حضرت به ادا می رسانند، دلها صید ایشان می گردد.

بیت

تو بدان دام سرزلف و بدان دانه خال

نه دل من که دل خلق جهانی ببری^{۱۲}

مملکت ماوراء النهر حالا در تحت تصرف اوست و به هر دیار نیز که توجه
نماید، (به تخصیص خراسان هراسان)^{۱۳} ندای «توجه حیث ما شئت
فانک منصور» به ملاء اعلی و ساکنان (قبه خضراء)^{۱۴} خواهد رسید، چه^{۱۵}

بیت

دیده ام در طالع آن شهریار

گشته محکومش شهان تاج دار

هر کجا روی آورد شاهی کند

گر به اهل الله همراهی کند

العاقل یکفیه الاشاره . زیادت^{۱۶} اطناب نمی نماید. ریاض دین و دولت^{۱۵}
از جویبار فضائل حضرت ناصر و نامی باد بمحمد و آله الامجاد (وصحبه
خیار العباد العباد)^{۱۶}.

- ۱- پ ط:- ۲- پ ط تو:- ۳- پ ط: متوجه ۴- پ ط:
 قدوه ۵- پ ط: اسوه ۶- س:- ۷- س ط:- ۸- پ ط:
 متجلی ۹- س: آستانه ۱۰- پ: ایست ۱۱- س: است
 ۱۲- س پ ط: برابری ۱۳- س تو:- ۱۴- س: عالم بالا
 ۱۵- س: بادولت ؛ پ: این دولت ۱۶- س: وصحه الخیار العباد
 آمین رب العالمین ؛ پ ط:-

۳۰۰- من انشاء سلطان شیوخ الاسلام مولی العلماء فی الانام
تاج الحق والدين حسين الخوارزمي متع الله المسلمين
بطول بقاءه الي العبد المحرر جواباً لكتابه
من خوارزم الي جام^۱

(سپط)

الله يجمع بيننا ويرفع بيننا

به حکم نص^۲ «انی لا جدریح یوسف لولا ان تغدون»

بیت

این زمان جان دامنم برتافتست

بوی پیراهان یوسف^۳ یافتست

اما یعقوب جان ناتوان را، که مبتلای بیت الاحزان «جران بود، از
جانب یوسف مصری (ع): بوی روح افزای راحتزای پیراهن رسید
یا حضرت حبیب را به حکم «انسی اجسد نفس الرحمن من قبل الیمن»
نسائم روائح اخلاص و شمائم فوائح اختصاص از جانب ویس قرن دمید.

شعر

بلبلی را نکهتی از گلستان آورده اند

(باتن فرسوده را پیغام جان آورده اند)

یانه^۲ خضر تشنه لب را در بیابان طلب^۴

از زلال چشمه دانش نشان آورده اند

یانه^۵ بیماران درد عشق را بهر شفا

نفحه انفاس عیسی زمان آورده اند

یانه^۶ از مصر حقیقت جانب یعقوب دل

بوی پیراهن یوسف^۷ ناگهان آورده اند

می خواستم دوسه کلمه در جواب نامه نامی مخدوم گرامی در قلم آرم
و همت بر تنقیح عبارات انبیه و توضیح^۴ استعارات رشیده بگمارم^۷ و
بعضی نقایس معانی را، که چون عرایس مخدرة غوانی در حجله جان
و پرده غیب پنهان است، در حلی الفاظ مستعذبه لطیفه و حلال کلمات
مستطابه شریفه جلوه دهم^۸ باز می گویم^۹ لقمه ای از خوان حکمت
به سوی لقمان بردن و بضاعت مزاجه را (به جانب یوسف کنعان آوردن
سبب شرمساری است و هر که قطره)^۴ به بحر عمان برد یا پای ملخی به
حضرت سلیمان کشد^۴ از حلیه هنر عاری است.

گر من سخن به چون تو سخندان همی برم

خرما به بصره زیره به کرمان همی برم

پیش تو نقد فضل اگر عرضه می کنم

از چشمه فطره ای سوی عمان همی برم

نادیده دجله همچو عرابی سبوی آب

سوی در خلیفه دوران همی برم

یا همچو مور بسته کمر بهر خدمتی

پای ملخ به خوان سلیمان همی برم

گلدسته بسته خار مغیلان طبع را
 سوی ریاض و گلشن رضوان همی برم
 چون قحطیان بضاعت مزجاة خویش را
 سوی بساط یوسف کنعان همی برم
 رساله شریفه مخدومی را به عرض همایون مخدوم زاده عالمیان (ناصرالدین
 ابراهیم سلطان خلدالله معدلته الی انقضاء الدوران)^{۱۰} رسانیده شد
 واصغاء به سمع قبول به حصول پیوست. امید آن است و یقین چنان که
 باقی ثمرات نیز عنقریب به ظهور پیوندد ان شاء الله وحده العزیز.
 اقبال مخلصد وسعادت موبد باد^{۱۱} بمحمد وعترته الامجاد^{۱۲}
 (حرره محبه)^{۱۳} المخلص الداعی حسین الخوارزمی (فی سنه ۱۸۳۶)^۴

۱- ص پ ط: من انشاء المساوی الاعظم سلطان ائمة المعجم قدوة المحققین
 ناصح الملوك والاسلاطین تاج الحق والتقوی والشریعه والدين... ۲- س:
 پیراهن زیوسف ۳- پ ط: یاز ۴- س:۔ ۵- س: یا به ؛
 پ: یاز ۶- پ: باز ۷- س: بنگارم ۸- س: دهد
 ۹- س: می گوید ۱۰- ص پ ط:۔ ۱۱- ص پ ط: بمحمد وآله
 وعترته .

٣٠١- من انشاء العبد المحرر الى حضرة العالمة المولوية الاعظمية
متع الله المسلمين بطول حياته (جواباً) لكتابه من جام
الى خوارزم

(سپ طص)

شعر

اقانى كتاب لوشريت وصوله

بحظي من الدنيا لكنت به ارضي

فقبلته^٢ و هو السماء جلاله

وقبلت تعظيماً لمرسله الارضا

بيت

روزي كه ز تو سلام آيد ما را

آن روز فلك غلام آيد ما را

منشور پرنور دلگشا و طغراى غرآى روح افزا كالحى النازل من السماء،
موقع به توقيع رفيع^٣ آن عزيز مصر «و آئيناه الحكمة و فصل الخطاب»
و آن سليمان تخت گاه «نعم العبد انّه او آب^٤» الذى فقد الاحزاب فى
الازمنة الماضية من سوائف الامم بل لا ينتظم فى سلك الامكان لظهور
اسمه من مظهر القدم،

شعر

علامة الدهر والاقوام كلهم

حبر كبحر له موج كاعلام

جلت مآثره عن ان يحيطه بها

فهم البرية اوغايات اوهمام

اعنى المولى الاعظم، والسى اقاليم فنون الفضل والحكم، امام الائمة
الانام، مبين الحلال و الحرام، مفتى الفريقين، مقتدى المذهبين، نعمان
الزمان، الفائق بالكمالات على الاقران، (ع): پيشواى علما خسرو
دانشمندان^۶، سلطان المحققين، قدوة المجتهدين.

شعر

مه سپهر کمالات تاج دولت^۷ ودين

چگونه فصل مديح تورا کنم ترتيب

تو آن رفيع جنابى که منشى گردون

در اين رواق زبرجد چو فاضلان اديب

مديح ذات تورا روز و شب کند انشا

۳

بر اين منابر افلاک و خواندش چو خطيب

عجب نباشد اگر پانهد بر اوج فلک

کسى که دست تورا بوسه داد در تر حيب

به يمن مدح تو گشتم امير کشور فضل

زدند نوبت اهليتم حسيب و نسيب

چو بيت مدح تو شد ثبت دفترم فلکش

۶

به نوك خامه خورشيد مى کند تذهيب

(چنین که مصالحت ملک بر تو مشعوف است

هزار منصب دیگر در آید از تعقیب)^۸

ظهور جلوۀ جاهت به سبیل حادثه‌ها

بنای عمر حسود تورا کند تخریب

۹ چو و او عمرو^۹ و الفهای جمع می بینم

حسود جاه تورا بی وجود در ترکیب

همیشه تا که بود مشتری ادیب فلک

بمان تو با ادب و دشمن تو در تأدیب

(وارث الانبیاء والمرسلین)^۶ جعله الله واسطة سعادة عباده الصالحین

«وذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو فضل علی العالمین»، که نامزد

بنده دولتمخواه و دولتمخواه بی اشتباه فرموده بودند از ایراد مرتضی

اعظم مجتبی مکرّم^{۱۰} نظام^{۱۱} الملة والسیدین عبدالله^{۱۲} (سلمه الله و ابقاه و

رزقه ما یتمناه فی دینه و دنیاہ)^۶

شعر

رسید و دیده مرمود را مکحل کرد

نهاد بردل مجروح خسته صدمرهم

بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن

سواد آن چو سرزلف دلبران پر خم

بیت

قبّلته و فتحته و وجدته

کقمیص یوسف اذاتی یعقوبا

چون موجب ابرای غلیل و اروای غلیل و قوت جان و قوت روان بود

(ع): جان رقص کنان نمود استقبالش. شرایط اجلال و تعظیم به تقدیم

رسانید و به لب ادب بوسید و کحل الجواهر دیده اشتیاق کشیده گردانید^۸.

شعر

نقش خط تو ز نامه^{۱۳} بردیم به چشم
از بس که حروف او شمردیم به چشم
بر دیده روشنش نهادیم و به اشک
شستیم و سواد آن سپردیم به چشم
سرمفاخرت و مباهات به اوج سماوات رسانیده می گوید:

شعر

یارب پناه دولت و دینش تو کرده ای
اندر پناه خویش بدار این پناه را
معمور خانقاه جهان از وجود اوست

معمور دار تا ابد این خانقاه را

دهم ربیع الآخر سنهٔ سبع و ثلاثین و ثمانمائه^۳ بندهٔ کمینه^۴ این جواهر
اخلاص را در سلك اختصاص از تربت عالی رتبت جام انتظام می دهد
و به اضعاف اصناف الطاف و اعطاف آن ملاذ اشراف اطراف و اکناف
ورد دعائی، که با و رد اخلاص امتزاج یافته باشد و گردد ربا گیرد آن
نگشته، به معرض عرض و موقف انهاء می رساند. اگر دولت مرافقت
نماید و سعادت مساعدت فرماید که به شرف قبول موصول گردد

بیت

کارش چنان شود که سپهر و ستاره را

از خالك آستانهٔ او تاج سر شود

امیدوار است که از فیض فضل حضرت عزت نسیم عنایتی، که رافع
و دافع محنت مباعدت و مبیانت^۶ و موجب دولت ملازمت و موصلت

خداام حضرت باشد، از مهبّ «لایأسوا من روح‌الله» وزیدن گیرد و آفتاب جلال وصال از روزن اقبال جمال باکمال نماید و مشتری سعادت از افق دولت طالع گردد و ماه حشمت شب وحشت فرقت را روشن گرداند^{۱۵} و کوکب سعداکبر از برج مراد به ظهور آید

بیت

چندان ز روزگار مرا مهلت آرزوست

کز خاك آستان تو چشمم شود قریر

چون موصل مستعجل را در نهایت ارتحال و غایت استعجال^{۱۶} دریافتم عجاله الوقت را در عرض دعائی و رفع ثنائی (ع): که آن وظیفه اوراد صبح و شام من است، بشتافتم. خللی، که در خط و عبارت واقع است، نه به موقع است. اما آورنده رقع^{۱۷} سوار و درانتظار بود و کمیت تیزرو واسطی نژاد عربی بنیاد درمیدان^{۱۸} قرطاس بی قرار. عیب نفرمایند بلکه عفو فرمایند و از کمال بزرگی خرده نگیرند و عذر پذیرند (ع): کز بزرگان عفو باشد از فرودستان گناه.

زیادت ابرام نمی نماید و طناب اطناب را می گشاید^{۱۹} و می گوید:

شعر

تا که خورشید بتابد تو چو خورشید بتاب

تا که ایام بپاید تو چو ایام بپای

تا نیاسود شب و روز جهان از حرکت

روز و شب در طرب و کام و هوای آسای

فلک از مجلس انس تو پراز هایبوهی

عالم از گریه خصم تو پراز هایبوهی^{۲۰}

بالتبئی الهاشمی^{۲۱} علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها.

(اقل خدمه بل تراب قدمه یوسف اهل)۶

- ۱- ص پ ط: . . . الی المولی الاعظم سلطان الائمه فی العرب والعجم تاج الحق والشریعة والذین عماد الاسلام والمسلمین مولانا حسین الخوارزمی جواباً لکتابه
- ۲- پ: فقلت
- ۳- پ ط:-
- ۴- پ: ابواب
- ۵- س: احیط
- ۶- ص پ ط:-
- ۷- ص پ ط: ملت
- ۸- س:-
- ۹- س: عمر
- ۱۰- ص: + المختص لمواهب الملك الاحد
- ۱۱- ص: شمس؛
- پ ط: فلان (در ص نیز نخست فلان بوده و کاتب بعداً در حاشیه شمس ضبط کرده است)
- ۱۲- ص: حاجی محمد؛ پ ط:-
- ۱۳- پ: زمانه
- ۱۴- ص پ ط: کمترین
- ۱۵- ط: کواکب
- ۱۶- س: ارتحال
- ۷- ص پ ط: دعا
- ۱۸- ص پ ط: مضماریاس
- ۱۹- ص پ ط:
- را به تیغ آبدار اختصار قطع می کند
- ۲۰- پ: هایاهوی
- ۲۱- ص پ ط:
- الامی الهاشمی.

۳۰۲- من انشاء العلامة سلطان سلاطين العلماء قدوة المشايخ
و الفقهاء مولانا تاج الملة والدين حسين الخوارزمي
الى مولانا فصيح الملة والدين اللاثرى
جواباً لكتابه^۱

(سپٹ)

شعر

لقد وافى مثال منك عالى ولكن كان ذلك بلا مثال
بالفاظ كمنظوم اللآلى ومعنى كان كالسحر الحلال

انموذج فيض^۲ اقدس الهى و نمودار رأفت نامتناهى، كه بر مقتضای
رحمت رحمانيت بى واسطه شرط قابليت براعيان سالكان مسالك وجود
وما لكان مما لك غيب وشهود از حضرت عنديت مفيض الجود فائض
است، اعنى مفاوضة شريفه وملاطفة لطيفه و كتاب مشحون به حكم متعالیه
و خطاب مقرون به انوار متلاليه^۳ و نامه نامى كه از جناب سامى مولى
الموالى، مفخر الاعاظم والاعالى، المتمحلى بحقائق العلوم والمعارف،
المتصدى للاحاطة بما فى علم البلاغة من الزنكت واللطايف، مظهر دلائل
الاعجاز فى الاطناب والايجاز، الذى اعجز الفصحاء بالتصنيف الغريب
وافحم البلغاء بالتأليف العجيب، مصداق اعجاز كلمة الله المسيح^۴ مولانا
افصح الفصيح^۵ ادام الله تعالى ميامن بركات انفاسه وجعلنا فى اسرع

الاقوات من المستفیده^۶ و جلاله، پیش از ملاقات اشباح و صور و استسعاد این مخلص به صحبت روح پرور و خدمت روح گستر و بیش از سابقه خدمتی لایق به نسبت با آن جناب فائق صورت اصدار یافته بود و سمت ابلاغ پذیرفته، به دست قاصد شریف (مرتضی منیف)^۷ به مطالعه این ضعیف رسید.

بیت

سعادتنی که همی جستم از خزانه غیب

همان زمان که خط اشرف رسید رسید

به مطالعه عبارات انیقه و مشاهده استعارات رشیکه «الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب» و شرفه بمصادقه فصل الخطاب خوانده شد و چون در مطاوی بیان بدیع آن مجمع معانی ثوانی^۸ دقائق حقائق سبع مثنائی مشاهده کرده آمد و تتبع خواص تراکیب و ملاحظه مزایای اسالیب آن کتاب رائق^۹ و خطاب فائق^{۱۰} معرفت اسرار غریبه^{۱۱} و ادراک نکات عجیبه به حصول پیوست، و شرح مختصری، که در تلخیص معانی و تصرفات بعضی اکلۀ نافر جام جام^{۱۲} از اوقاف^{۱۱} آن مقام^{۱۲} به ایضاح انجامیده بود، در قصر ایدی طغات^{۱۳} مفتاح فتوحات گشت. توقع آن که تا اوان ملاقات ابواب مراسلات مفتوح داشته خصاطر شریف به تبلیغ بعضی مقاصد^{۱۴} گماشته آید تا به قدر مجال قیام به امثال نموده شود. ایزد عزّ اسمہ آن ذات ملک صفات را تا انقراض عالم و انقطاع بنی آدم توفیق حصول کمال و وصول به مدارج جلال رفیق گرداناد بالنبی و آله الامجاد و صحبه الانجاد^{۱۴}.

حرّره محبه المخلص الداعی حسین الخوارزمی

۱- پ ط: ایضاً من نتایج انفاسه الشریفة مع الله المسلمین لاسیما المخلصین

بطول بقائه و رزقنا قريباً بسعادة لقائه الى المولى الاعظم فصيح الملة والدين
 اللاذى جواباً . . . ۲- پ ط:- ۳- س: مثاليه ۴- س:
 المصحح (كذا بي نقطه) ۵- پ ط: جلال الدين فصيح ۶- س:
 المستفيدين ۷- پ: شوانى ۸- س: رائقه . . . فائقه ۹- ط:
 عزيز ۱۰- س:- ۱۱- س: اوقات ۱۲- س. جام
 ۱۳- س: درقصر ادى طعاب ناسب . . . (كذا بي نقطه) ۱۴- پ ط:
 بالنبى وآله الاخيار وصحابة الايرار.

۳۰۳- من انشاء العلامة^۱ شمس الدین الکاظمی الی مولانا
نظام الدین^۲ عبدالله المنشی

(سپ)

به عالی جناب معالی مآب مخدوم مولانا اعظم مقتدای اورع
اعلم، قدوة العلماء الراسخين، زبدة الفضلاء المتبحرين، افتخار ومقتدای
ایران، (ع): پیشوای علما خسرو دانشمندان، نظام الملّة و الشریعة
والدین^۳، اعلى الله تعالى معارج قدره بین المسلمین، دعواتی، که نسایم
اخلاص آن ریاض صدق و مودت را تازه گرداند، تبلیغ می کند و در
شرح غلبات شوق به ادراک شرف دستبوس، چون از مدارک عقول^۴
واوهام ومدارج تحریریه کلام «ولو انّ ما فی الارض (من شجرة اقلام)^۵»
تجاوز نموده، خوض و شروع نمی نماید و از حضرت مسبب الاسباب
سببی، که احراز سعادت ملاقات را، که اعظم مطالب و انجح مآرب
است، ضامن و متضمن باشد، می طلبد و هو یسمع و یجیب. این عبودیت
خامس عشر ربیع الاول (از دارالملک شیراز لازالت اهلها معصومة
عن^۶ المعاصی بالاحتراز)^۷ مرقوم ارقام اخلاص می گردد. از حال
و جوب حمد ذی الجلال و الحمد لله المنعم المتعال، غرض از عرض این
تجاسر خسود را باز یاد خاطر کیمیا خاصیت فیاض^۸ آوردن است تا به
همت مبارک مدد فرموده فراموش نفرمایند. مستوثق و مستظهر است

کسه پیوسته از شرایف احوال و مخاطبات علیه منبى از سلامتی ذات
 عدیم المثال انعام اعلام فرمایند تامقتضیات خلوص عقیدت بدان مرتب
 گشته افتخار و مباحات نماید.
 سایه دین پناهی ابدآ مخلصه^۸ باد بمحمد وآله الامجاد^۹.

۱- پ ط: مولانا ۲- پ ط:- ۳- پ ط: + وارث الانبیاء المرسلین
 ۴- پ:- ۵- پ ط: تحریرات ۶- ط:- ۷- س:-
 ۸- پ ط: ممدود ۹- پ ط: بمحمد وعترته الامجاد الانجاد.

۳۰۴- من انشاء مولانا نظام‌الدین عبداللہ المنشی جواباً لکتابہ
الشریف وخطابہ المنیف

(سپط)

نفحات گلشن قدسی و فوحات^۱ مجلس انسی اعنسی خطاب
مستطاب، کہ از عالی جناب معالی شعار فتویٰ دثار مخدوم مولانای
اعظم اعلم، علامہ^۲ الزمان و ملجاء^۳ اہل ایمان، قدوة المجتہدین^۴ وارث
علوم الانبیاء والمرسلین، شمس الملة والدين (ادام الله معاليه)^۵ فائض
گشته بود، مشام دل مہجور را معطر کرد و رشحات اقلام گہر بار^۶ و
لمعات کلام سحر آثارش دیدہ دانش را منور گردانید، و چون از فحوای
آن عالی مثال^۷ سلامتی ذات عظیم المثل^۸ و انتظام امور دولت معلوم
و مفہوم شد مشرب مسرت صفای^۹ چشمہ حیوان گرفت. دعواتی، کہ
بواطن عباراتش موطن وجود اخلاص باشد، و تھیاتی، کہ^{۱۰} فوائد
اشاراتش روائع مودت و اختصاص بہ مشام جان رساند^{۱۱}، بردست
واردان و داد و منہیان حسن اعتقاد مرفوع می گردد و تعطش و نزاع بہ
بوسیدن انامل شریفہ کہ:

بیت

قبّل اناملہ فلیس اناملا لکنتھن مفاتح الارزاق
نہ در آن نصاب است کہ مهندسان ممالک و مسرعان مسالک بہ سرحد

ادراك آن توانند رسید. دولت مواصلت و سعادت ملازمت، که قصارای
امانی و قصوای^{۱۲} دوجہانی است، مهیا باد.

بیت

اللہ یجمع شملی من لقاؤکم و یرحم اللہ عبداً قال آمینا

امید واثق است و وثوق صادق که بندۀ مخلص معتقد را در اوقات مظان
اجابت دعوات^{۱۳} از خاطر عاطر فرو گذاشت نفرمایند تا موجب ازدیاد
امداد اعتقاد^{۱۴} و تضاعف مواد اخلاص و وداد گردد، چه استظهارها
بدان جناب تقوی مآب دارد^{۱۵}.

زیادت گستاخی نمی نماید^{۱۶}. سایۀ عالی^{۱۷} مخلص باد الی یوم المعاد.

-
- ۱- پ: فتوحات ۲- پ ط: علما ۳- پ ط: ملاذ و ملجأ
۴- پ: المتحدین ۵- پ ط: مد الله بركات انفاسه الشریفه الی یوم الیقین
۶- پ ط: + درر نثار ۷- پ ط: بی مثال ۸- پ ط: بی همال
۹- پ ط: + مزاج ۱۰- پ ط: که از ۱۱- پ ط: رسد
۱۲- پ: قصوری ۱۳- پ ط: + که آن زمان نبود در ره دعا پرده
۱۴- پ ط: ارادت و اعتقاد ۱۵- پ ط: است ۱۶- پ ط: مجال
ندارد ۱۷- پ ط: دین پروری.

۳۰۵- من انشاء العلامة استادی ومخدومی اعام الفضلاء افضل-
العلماء جلال الملة والسدين مولانا شيخ الابيوردي
في رانله مرقدوه ويرد مشهده الى العبد المحرر جوا بآ

(پط)

وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته

مفاوضة دنواز غم پرداز حاسد گداز، كه جناب فرزند هنرمند اعز
اتقى انقى، ملك المستعدين وزبدة المتقين، مولانا ومن هو بالدعا الصالح
اولانا جلال الملة والسدين يوسف مد الله فضائله ابلاغ گردانیده بود،
در اشرف اوقات واطيب ساعات (ع): به من رسيد چو صحبت به قالب
بیمار، و بر مضمون آن اصطناع اطلاع^۱ افتاد به تخصیص بر معانی شعری
بل بیان سحرى كه گوئيا اين مصراع در حق آن فرزند وارد گشته كه (ع):
فشین شعرك سين وعین شعرك حا، وبه اضعاف و آلف آن دعائی مقرون
به اخلاص اتحاف میرود، به حلیة اجابت محلی^۲ باد.

این تحیت از مقام سرخس محرر گشت. از حال خیر احوال
اینجایی به فیض فضل الهی ونعم نامتناهی پادشاهی موجب مزید حمد
است، فله الحمد و المنة وله الفضل و الطول و المنته. باقى احوال
حواله تقریر فرزند دلپذیر مولانا قطب الدین است زید توفیقه، عرضه

خواهد داشت.

فضایل لایزال^۱ بماناد الی یوم المعاد.

الفقییر المخلص شیخ الایوردی عفی عنه

۳۰۶- من انشاء مولانا العلامة^۱ حسام الملة^۱ والدين الكوسويي
الى (واحد من اعلى الموالى)^۲ لعدم التردد اليه من
ضعف قدميه

(سپ)

شعر

فديتك مولانا فانك طال ما^۳
حللت من العلياء كل مكان
بعدت^۴ عن الباب الرفيع ضرورة^۴
فليس لرجلى بالمسير يمدان
ولا استطيع المشى كالسهم مرسلا
اذا الدهر عن قوس^۵ الخطوب رمانى

مدتى استمدید، والله على ما اقول شهيد، كه بنده مخلص، كه در آن جناب
دم «ان لهم قسدم صدق عند ربهم» مى زند و در سلوك جاده رسوخ
«وليربط على قلوبهم^۶ ويثبت به الاقدام» صفت اوست، از طواف كعبه
شريعت پناه پناه اهل الله بازماند و زبان روزگار ناسازگار^۷ در شان او
آيت «والتفتت الساق بالساق» بر خواند، به واسطه آن كه دو^۸ صاحب
قدم با پنج رفيق همدم، كه موافق ومرافق او بودند و به اتفاق «يمشون
على الارض هوناً» مى خواندند^۹، اين زمان به تلاوت «احصروا فى سبيل الله

لايستطيعون ضرباً في الارض» مشغول اند. الحق دو رفيق بودند هم پای [و] دو صاحب طريق پای بر جای، دو^{۱۰} عمود خیمه تن، دو قائمه عرش بدن، این يك آن را در قطع مسالك شفيق مرحب. و آن يك این را در سلوك مناهج رفيق مشفق محب^۸، دو ستون خانه آب و گل، دو سنگ^{۱۱} حاکم^{۱۲} ولایت دل، هرگز يك سرناخن از يك ديگر تخلف نمودند و يك قدم از هم متخلف نگشتند و در تقديم يك ديگر سعی پیوسته با هم حدوا النعل بالنعل^{۱۳} خاسته^{۱۴} و نشسته اند. اگر از باد هوا در میان ایشان^۸ گردی (بر خاستی^{۱۵} هم از گرد راه از سر آن در گذشتندی، و اگر سnoch مهمی سرقباله ضرورت باز کردی)^۸ در حال کفایت آن را طومار راه در نوشتندی و در تمشيت قضايا بی راهی نکردندی و از طريق مستقيم انحراف نجستندی، در کفایت مهمات خطوتين و قدوصلت با هم راندندی، و در بساط^{۱۶} وادی قضای حاجات «فاخلع نعليك» با هم خواندندی. در سفر هم پای، در حضر هم زانو، در قعود هم نشست، در قیام هم پهلو. آن را سر بر قدم این و این را چشم بر پی آن. به اتفاق رای امر^۸ «فسيحوا في الارض» را مؤتمن^{۱۷}. به اجتماع کلمه نهی «ولا تتبعوا خطوات الشيطان» را منزجر. این در متابعت آن قدم نهادی، آن در مشایعت این دم زدی. این قدم از دایره پیروی^{۱۸} بیرون نهادی، آن سراز خط خطوات^۸ این نیچیدی. (در عزیمت هم سفر)^۸، در اقامت هم بستر^{۱۹} در صحت^{۲۰} با هم گشتندی، در مرض درد با هم کشیدندی. والحاله هذه پای هر دو از جهان رفته و هر دو با هم خفته. اگر نه دستیاری عصا^۸ بودی از پای در آمدندی، علی انّه ليس في العصا سير ولا في السير خير. في الجملة

بیت

به تن مقصرم از دولت ملازمتت ولی خلاصه جان خاک آستانه تست

لازالت دعائم دولتہ قائمہ علی شوقہا^{۲۱} (مادامت دول الایام
 نافقہ فی سوقہا)^۱ ولله الحمد علی کل حال (والیہ المرجع والمآل. اقل
 العبد والخدام حسام)^۱.

-
- ۱- پ ط:- ۲- پ ط: استادہ ۳- ط: طاسلام ۴- س: فدت
 (بی نقطہ حرف اول) ۵- س: قوسہ ۶- چنین است درہرسہ نسخہ
 (درقرآن، انفال ۱۱: قلوبکم) ۷- ط: ناپایدار ۸- س:-
 ۹- ط: می خواند ۱۰- س پ: و ۱۱- کذا پ ط ؛ س: بیک
 ۱۲- س: حکم ۱۳- پ:- ۱۴- پ ط: خواستہ ۱۵- پ ط:
 برخواستی ۱۶- پ ط: + نشاط ۱۷- پ ط: مؤثر ۱۸- س: آن
 ۱۹- س: + درسفرہم سفر ۲۰- س: صحبت ۲۱- پ ط: سوقہا.

۳۰۷- ایضاً من انشائه الى واحد من الموالى العظام والاهالى
الكرام فى المعذرة

(سپط)

«ان تدعوهم^۱ لا يسمعون دعاءكم ولو سمعوا ما استجابوا لكم»

بیت

شهری^۲ همه در زبان گرفتند مرا

کز من قلمت زبان چرا باز گرفت

میان خادم مخلص و جناب عنبر تراب فضائل مآب مولوی اعظمی افضلی^۳
اکرمی مدّ الله تعالی فضائله کما طابت شمائله سفیر مکاتبت^۴ از جانبین
در راه تردد^۵ بود و برید مراسلت^۶ ذات البین طریق آمد و شد را
مسلوک داشته^۷ بدان واسطه عقد تحیات^۸ از طرفین^۹ منتظم^{۱۰} و ماده
تعنت غراب البین از ارجاء و انحاء نواد^{۱۱} منحسم^{۱۲} . لاجرم شموخ
کاخ^{۱۳} مخالفت مشید و رسوخ بنیان طارم مصادقت و مرافقت^{۱۴} موکّد.
(ع): ناگاه چشم زخم زمانه فرارسید.

بیت

زان قاعده‌های وصل در کوی امید

تا چشم زدیم خشت بر خشت نماند

بیت

كان لم يكن بيني وبينك ليلة

تسامر والقمرء تنقص نورها

بیا تا کثُر رویم و راست گوئیم، اگر موجب اعراض و سبب انقباض عدم^{۱۵} مبالات و طی بساط موالات است از آن خدمت است^{۱۰}. (ع): نی نی به از این باید بامات و فاقا^{۱۶} کردن، و اگر نه العیاذ بالله که درمخیله این مخلص صورت تنکتری و رسم تغییرى متصور و مرتسم شده باشد.

شعر

بیایا که مرا با تو ماجراها^{۱۷} هست

درازی سخن امروز تا به فردا هست

در آى از در انصاف تا که باحشمت

نهیم بر طبق عرض هر چه مارا هست

گناه از طرف ما بود غرامت را

بجان و دل بگذاریم هر چه مارا هست

در ماجرای صوفیانه بهانه نباید آورد، مع ذلك علی کلنا الحالین بر گناه^{۱۳} ناکرده متقلد طوق منت شده و بر پای استغفار^{۱۸} ایستاده که (ع) به لطف خویش گناهی که نیست عفو کند، اگر در این باب از^{۱۰} عنایت مولوی رمقی و در قدح^{۱۹} آن لطف صیابه‌ای باقی است.

من الیسوم تاریخ^{۲۰} المودة بیننا

عفی الله عن ذاك^{۲۱} الحدیث الذی جرى

۱- پ ط: تدعهم ۲- پ ط: خلقی ۳- پ ط: اعلمی ۴- س: مکاتب

۵- پ ط: تودد ۶- س: مراسلات ۷- س: داشتند ۸- ط:

تحاب (۲) ۹- ط: طریق ۱۰- س: ۱۱- پ ط: تواد

- ۱۲- س: منجم ؛ پ ط: منجم
 ۱۳- ط: -
 ۱۴- پ ط: -
 ۱۵- پ ط: که فنا (؟) و علم
 ۱۶- س: خبر
 ۱۷- س: ماجرای
 ۱۸- س: استغفار کردن
 ۱۹- س: حرج (؟)
 ۲۰- پ: بتاریخ
 ۲۱- س: ذلك.

۳۰۸- ایضاً من نتائج انفاسه الشريفة في الشكوى^۱ عن
بعض الموالى

(سپط)

ما زياران چشم يارى داشتيم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتيم
خدمت^۲ مولوى صدرالافاضلى بحرالافاضلى، انواع الكمال، مستوعب
مستحسنات الخصال، المرتقى الى ذروة المعالى^۳، ابدت فضائله الى
انقراض الايام والليالى، از نصيب فضائل نفسانى و نصاب کمالات انسانى
ممتع باد، و آن مكارم اخلاقى حصنى مشدّد و آن بنيان طارم مخالفت
مشيد .

قواعد عذرالطاف واعطافى، كه متوالياً متواتراً فرموده اند

بيت

جان بيمار مرا مرهم راحت بخشيد

(دل پردرد مرا مایه درمان آورد)^۴

نفثة المصدورى سمت صدور مى يابد، منعماً به شرف اصغار سيده باد كه (ع):
هر چند من^۵ آنم و بتر زان صديبار، اما غير هذا بك اظن . مع ذلك يضيق
صدرى ولا ينطلق لسانى . (ع): چوغنچه تنگك دل بودم نه چون سوسن

زبان آور. به نکته^۶ «تحبها الاحشاء فی صخب»^۶ دامن التفات بدان باز نزد و سایه^۷ نظر عنایت بر آن نیفکند، تا آن خفی ظاهر گشته نص قاطع شد و آن^۸ آحاد به تواتر رسیده مشهور گشت، بل از مهمله آن جزئی به کلیه رسید، والله لایحب المعتدین. نائره^۹ «من استغضب» زبانه زد، و تیر «بعض العلم عند الجهل» بر نشانه آمد، زبان «لایحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم» برای این اقلام^{۱۰} تجربه نمود و قضیه «فاعتدوا بمثل ما اعتدی علیکم» باد تحریض در این آتش می دمید، تا سوابق حقوق عنان طبیعت باز کشید و داعیه^{۱۱} سوآلف قدیم به مجرد عتابی اختصار واجب دید و «یبقی الود مابقی العتاب» گفت، «فقولاله^{۱۱} قولاً لیئناً» التماس کرده بگو^{۱۲} (ع): گفتار تلخ از آن لب شیرین نه درخور است. آن خدمت را معلوم است که خادم «فأووا الی الکهف» اختیار کرده بود،

بیت

عافیتی داشتم و گوشه‌ای^{۱۳} عشق تو ناگه به سر آن رسید
همان خدمت و دیگر مخادیم خادم را به جرّ الثقیل (ع): چو^{۱۴} نیاید^{۱۵}
به خوشی کش مکشانش آورند^{۱۶}. مع ذلك^{۱۷} هذا «ربنا ظلمنا»^{۱۷}،

بیت

آن ره که بیامدم^{۱۸} کدام است
تا باز روم که کار خام است
(اما قصة)^{۱۹} «لکل مقام مقال» نیز متداول است، (ع): این جای نه جای
این حدیث است. فی الجملة

بیت

از تو گله‌ای نیست ولیکن ما را
گر بهتر از این داشتی^{۱۹} شایستی

اظهار این قضیه بنابر کمال اخلاص حمل فرمودن^{۲۰} رأی مولوی دانند
والسلام^{۲۱}.

-
- ۱- پ ط: مشککاً ۲- پ ط: حضرت ۳- س: المتعالی ۴- پ ط:۔
۵- پ: بان ۶- س: تجربه ؛ پ: تحسها ؛ پ ط: الاحساء صحت
۷- س:۔ ۸- س: وازآن ۹- پ ط: اقدام (۴) ۱۰- س ط:
تجربه ۱۱- س: فقولوا ۱۲- س: بودم ۱۳- س: گونه
۱۴- س: چون ۱۵- پ ط: نیامد ۱۶- ط: آوردند ۱۷- پ: در
۱۸- س: که من آمدم ۱۹- پ ط: داشتی ۲۰- س: فرمودند
۲۱- پ ط: فضایل بماناد بحق الحق.

۳۰۹- ایضاً من انشائه الي واحد من الموالي العظام والاهالي الكرام (عليهما الرحمة من الملك العلام)^۱

(سپط)

نتایج رعایت مقدمات جانب‌داری بندگان مخلص و تابشیر صبح
عنايت گستری^۲ باخادمان قدیم که لحظه فلحظه از جناب مولانا اسوة
جماهير نهارير الفضلا، ملکی الاخلاق^۳، (سامی الاعراق، اوحدی
العراق، زين الفصاحة و الاخلاق)^۴، مربی المخلص و الاغراق، سبحان
البيان، حسان^۵ الزمان، مالک ازمة الکلام، صاحب النظم والنثر فی ملک
النظام، زیدت امداد معاليه وطابت ایامه و لیاليه، بر صفحه^۶ احوال
اخلاص و رزان ظاهر گشته لایح^۷ می شود، به حکم «لا تجد لسنننا تحویلاً»
(ع): سجیتی است غریزی عطیتی است جبلی، که بروفق «قل لا اسالکم
اجراً» بی غرض می آید، از وی انواع^۸ این الطاف و اعطاف^۱ غریب
و بدیع نیست^۹ از آن که (ع): ذاتش اندر بدو^{۱۰} فطرت این چنین افتاده
است. پس آن خدمت را ستایش کردن و در اعمال این^۴ مسیر مرضیه
ستودن چنان باشد که آفتاب را به اشاعت انوار و سحاب را به افاقت^{۱۱}
ادراستایند، و ذلك تحصيل الحاصل وليس تحته طائل. لاجرم این بنده
خود را در معرض تمهید عذر الطاف نمی آرد و ذمه خویش را مستغرق

طوق آن منت می‌پندارد^{۱۲} و خود را در صدد این معنی نمی‌آورد^{۱۳}.

بیت

تو فرض کن که چوسوسن همه زبان‌گروم
کجا زعهدهٔ تقریر آن شوم آزاد

والفضل للمتقدم . پس

بیت

شروع در غرضی کان به غایتی^{۱۴} نرسد

هزار بار به از کردن است نا کردن

به تجدید دیباچهٔ خدمات و عبودیات معرّاً از رعونت تکلف و مبرّاً از شائبهٔ تصلف و سماحت استعارت مطرّاً می‌گرداند. رقعۀ مفاوضۀ شریف، که حرز بازوی سعادت و تعویذ گردن حصول مرادات بود، بر سر دستارچهٔ مفاخرت بسته و درپس دستار مباحثات نهاد تادل اهل و داد را به مطالعهٔ آن گرم کند و گسردن اضداد حساد را نرم دارد^{۱۵}. الحق گنج‌نامه‌ای بود که در خراب‌آباد دل پای آرزوی مخلصان بدان فرو رفت^{۱۶} و کام مراد همگان برآمد. استعجال مولوی را در باب توجه به خدمت کمر انقیاد بسته و زبان تأخیر و تسویف^{۱۷} گسسته^{۱۸} موقوف خبری است تا^{۱۹} از امن‌ترین و تفرق‌شمل^{۲۰} آن فریق شتت‌الله شاملهم برسد. جمع موالی (و فوج اهالی)^{۲۱} را که از این سراسیمۀ مبهوت یاد فرموده بودند، عن آخرهم دعا می‌رساند. چون بعد از خدمت ایشان واقع است القاب عالیه را فرو گذاشته و ترتیب هر یکی کماهی معلوم ندارد و تصدیع ننمود. توقع^{۲۲} که جاذبهٔ هم‌عالیهٔ موالی علاقهٔ^{۲۳} التفات این مخلص را منقطع نگردانند.

سالهای بسیار و قرن‌های بی‌شمار از عمر و جاه ممتع باندند^{۲۴}.

بیت

(طناب عمرشان اندر سلامت به هم پیوسته بادا تا قیامت)^۴
 بالنبی وآله وصحبه الامجاد الانجاد^{۲۱}.

-
- ۱- پ ط: نه
 ۲- پ ط: عنایت پروری
 ۳- س: + والاملاق
 ۴- س: نه
 ۵- س: حسام
 ۶- پ: صحیفه
 ۷- س: ظاهر
 ۸- پ ط: نوع
 ۹- پ: است
 ۱۰- پ: جود
 ۱۱- س:
 اضافه
 ۱۲- ط: می ندارد
 ۱۳- ط: نمیدارد
 ۱۴- پ ط:
 آخری
 ۱۵- پ: به دهان فروریخت
 ۱۶- س: تشویش؛ پ: تشویف
 ۱۷- س: + گشته
 ۱۸- پ: جمع شمل
 ۱۹- پ: علامه
 ۲۰- س: باد
 ۲۱- پ ط: بالنبی الامی الهاشمی وصحبه وعترته.

۳۱۰- ایضاً من انشائه الی واحد من الفضلا

(ص ۶ ط)

نسیم الصبا بلّغ سلامی الیهم

بفضلک وارفق بالهوب علیهم

وقل لهم انّی وان کنت غایباً

قلبی وروحی حاضران لدیهم

مصعد دعوات ومهبط برکات ومنسأط نشر مبرآت ومنشأ افاضت میامن
خیرات اعنی جناب مولانا قاطع قمم الکرّم باقدام عوالی الهمم، مقنن
اعجاز آیات خیر الکتاب، المستغنی عن مدّ اطناب خیام الاطناب فی
تعداد الاسامی والالاقاب، مشیوا الخواقین، مرشد السلاطین، ان هذا
لهو الفضل المبین، مقتفی سنن سنن سید المرسلین، مرجع ارباب الفضائل
اجمعین، مقصد طلاب الحق والیقین، اعلی الله تعالی رایة کماله ومن
علی المسلمین باسباغ ظلاله، کسه متعرض نفحات ربانی وموقف نجح
طلبات ارباب آمال وامانی است، تاغایت امکان ونهایت دوران مخزن
عقود جواهر ارتفاع درجات ومستقر نیل وسایل قضای حاجات ومستودع
شعب انواع واجناس مطایای نجات باد. متقلد طرق نعمت جسیم و
دعاگوی مخلص قدیم تحف هدایای خدمات و طرف تحایای دعوات

ابلاغ می کند. شعف و نیاز، که به ادراک دولت ملازمت سده عالیّه لازالت بالمناقب حالیه دارد، نه چندان است که عرصه فیحای آن به تخطی وهم فراخ میدان نهایت پذیر تواند بود. مدتهاست تاروض ذابل جان نیازمندان را از نسیم روح افزای تفقد نضارتی حاصل نگشته و شاخ درخت امید، که پیش از این به اصناف تربیت نضارت گرفته بود، به تجدد حصول اهتزاز مشمول نشده، و جنود مجنده حرمان از جوانب و اطراف متوجه تخریب حصن حصین مرادات گشته، واجبات ارباب کرم و اولیای نعم روی در حجاب تواری آورده، وضیاع و مواشی و عبید و حواشی در محل تفرقه و تلاشی افتاده. با آن که امداد مواد آسیب زوال و انقطاع ضعیف را دریافته است ضعف بنیت^۲ و شعور آثارشیت از ندای فحوای «الم یکن ارض الله^۳ واسعة فتنهاجروا فیها» مانع است و جمل و ناقه از تحمل بار فقر و فاقه قاصر و عاجز

شعر

قد كنت قدماً مترّباً^۴ متمولاً^۵

مستحماً^۶ متعففاً متدیناً^۷

فالآن صرت وقد عدت تمولاً^۸

مستحماً^۹ متعففاً متدیناً^{۱۰}

و چون به واسطه ارشاد و اهتمام تمام مولوی اکناف بسیط به صفت عدل و احسان خسرو سیارگان و پادشاه زمان، شهریار کامگار، دارای منصب جاه و اقتدار، اسکندر روزگار، حیدر روزگار،

بیت

خدا یگان سلاطین مشرق و مغرب

که باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار

خلدالله ایامه واتم علیه انعامه، که مانند تیغ آفتاب جهانگیر و برمثال مرغ سبا^۸ گیتی نورد است، تربیتی تمام یافته است و زبان خاص به ذکر مفاخر بی دریغش جاری شده، مقتضی کرم شامل چنان بود که این ضعیف را، که از زمره استحقاق معدود است، از آن نصاب بی نصیب نبودی و موجبات انتظام امور درحق او متواتر شدی.

بیت

شنودم عاشقان را می نوازی

مگر من زان میان بیرونم ای جان؟

اما (ع): گناه بخت من است این گناه دریا نیست. در این وقت که وجیه متوجه بود تقریر این مقال و عرض این حال واجب نمود. امیدوار است که به زیادت تربیت اختصاص یافته بزودی به سعادت معاودت نماید. ظللال فضایل و معالی بر مفارق عالی و اهالی لایزالی م.

۱- پ: فطرت ۲- ص: ط: نست؛ پ: بنشیت ۳- پ: ۴- ص: پ:
 مشربا؛ ط: مشربا ۵- پ: متانبا ۶- ط: ۷- پ: متدنیا
 ۸- ص: پ: صبا.

۳۱۱- ایضاً من نتائج انقاسه الشریفه الی واحد من الموالی (سحر ۷)

بیت

الا لا اری فی القلب شیئاً ممکناً

سوی حب مولایی و شوق لقائه

بیت

ذره ای در همه اعضای من خاکی نیست

که نه آن ذره معلق به هوای توبود

مع ذلك کلمه مدتی است تا حدیقه حدقه مرمود بنده مخلص مجهود به
خطوط سود مشک سود جناب فضائل مآبی مخضّر و منور نگشته . فامّا
بنیان مرصوص اخلاص نه چنان مستحکم است که به هوادم عدم التفاتش
تزلزل و تبدل بدان راه یابد، چه (ع): به عوارض متبدل نشود ما بالذات،
پس لاجرم دائماً بردست نسیم صبا در صباح و مساء نافه های نیاز خدمات
و تحیات، که از توی آن بوی صدق و صفا به مشام اهل و فارسد، فرستاده
و می فرستد.

بیت

منّی الیک مع الریاح تحیه

مشفوعه ومع الومیض رسول

بیت

ازمن آن؟ کز غم تو تابه سحر ناله کنم

گرتو از ناله من بی خبری من چه کنم

قلم خواست که قدم در میدان بیان نیاز و نزاع و تشوق^۳ و التیاع نهد بنا بر
قضیه مرضیه^۴ «اذا لم تستطع امرأ فدعه» از آن اغراض اعراض کرد.

بیت

چگونه شرح دهد شوق من زبان قلم

که عاجز است ز تقریر من بیان قلم

متوقع که در استقبال به خلاف ماضی و حال تشریف^۴ سلامی^۵ و انعام
اعلامی^۶ ارزانی فرمایند و بدان بنده مخلص را ممنون^۷ شناسند.

در از نفسی از حد گذشت. فضل و افضال و دولت و اقبال لایزال^۸.

بمحمد و آله الامجاد^۹.

۱- س: لاتری القلب ۲- پ: ۳- س: ۴- ص: ۱- ص: ۲

۵- ص: ط: سلام و پیامی ۶- س: پیامی ۷- ص: ۱- منت

۸- س: ۱- باد ۹- ص: پ: ط: آله و صبحه خیر صحب و آل:

۳۱۲- من انشاء العلامة مولانا زين الدين القدسي الي واحد من
الموالي^۱ (العظام جواباً لكتابه الشريف وخطابه المنيف)^۲

(سب ط)

به خدایی که فیض نعمت او	در فضای جهان نمی گنجد
که مرا آرزوی لفظ خوشت	معنی اندر بیان نمی گنجد
چه عبارت کند زبان چو مرا	سخن اندر زبان نمی گنجد

مفاوضة شریف موشح به غرر فضائل و آداب و مرشح و مرصع به درر
مکارم اخلاق سادات (ع): الذّٰ و احلی فی الفؤاد من المنی، بتعظیم و
تبجیل و ما بعد من هذا القبیل مقابل افتاد و به مطالعه آن مشرب مسرت
صافی گشت. مدتی بود که انتظار تجشم مقدم^۳ مبارک می نمود و نقد
حقوق مصافات^۴ را در اخلاص بندگی بر محک اعتبار می زد که مگر
از مهب سعادت نسیم انسی^۵ فائح و از وادی امید «آنس من جانب الطور
ناراً» برق وصال لائح گردد و صورت مطلوب، که در پرده غیب محجوب^۶
است، چهره نماید. خود از آنجا که سوء الخط حرمان بخت و نایافت
مطلوب است آن ملتمس مبدول نیفتاد و آن وعده به انجام نپیوست.

بیت

فما^۷ کلّ طلاب من الناس بالغ

ولا^۸ کلّ سیّار من المجد واصل

بیت

نی هر چه مراد دل^۹ و جان خواهد بود

آن کار همیشه هم چنان خواهد بود

تا اکنون که خطاب عالی رسید متضمن صحت ذات شریف. شکرها گزارده^{۱۰} شد و سوابق حقوق انعام به لو احق مزید شکر آراسته گردانید. پیوسته به مراسم دعا و وظایف ثنما و اظمت می نماید. متوقع از مکارم اخلاق آن کسه پیوسته ریاض اخلاص به آب عاطفت و اشفاق مرتوی دارند و به مخاطبات شریفه مخبر از مجاری امور^{۱۱} و احوال جمهور^{۱۱} ارزانی فرمایند تا مزید الطاف سابقه و اعطاف ماضیه گردد. ظلال فضایل گستر^{۱۲} بر موالی و اعالی لایزالی بمن لانیی بعده.

-
- | | | | |
|-----------------|-----------------|-----------|--------------|
| ۱- پ ط: العلماء | ۲- پ ط: - | ۳- س: - | ۴- س: مضافات |
| ۵- ط: امنی | ۶- پ: مخمر | ۷- پ: کما | ۸- پ: اذا |
| ۹- س: مرا در دل | ۱۰- پ ط: گذارده | ۱۱- س: - | |
| ۱۲- پ ط: عنایت. | | | |

۳۱۳- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الموالی
العظام والاهالی الکرام

(س ص پ ط)

بیت

اگر زمانه مساعد شود که روی تو بینم

دگرز کوی تو نبود سفر به هیچ زمینم

هر نسیم لطف، که از مهبّ ریاض قدسی وزد، و هر مثلث عطر و وفا، که از
معجر انفاس روحانی مشام جان را معطر گرداند، نثار روزگار آن خلاصه
روزگار و زبده اعصار (علامه علماء الادوار الذی لم یسمح مثله مادار الفلک
الدوار)^۱ باد. بنده کمینه و دولتخواه دیرینه، که به جبل دعاگویی معتصم
و در سلک هواخواهان^۲ منتظم است، چون خطیب عندلیب که بر سر^۳
منبر بستان دستان^۴ اشجان^۴ مثنی و مکرر می سراید و سجعات^۵ اصوات
مقفاً و مردف می راند^۶ خدمات از صمیم جان ابلاغ می کند. شعف و غرام
به ادراک خدمت و تعطش و اوام به سعادت طلعت قدس بهجت زیادت
از آن است که عشر عشر آن بر ورق ضمیر تحریر توان کرد و مستوفی
و هم و خیال غیضاً من فیض از آن در عقد^۷ اجتماع شمار^۳ تواند کشید.

شعر

شوقی که بنده راست به عالی جناب تو
فکرت به شرح آن نتواند قیام کرد
گزرانکه خامه را همه اعضا زبان شود
حقا که وصف شوق نیارد تمام کرد

هرچند شرح اشتیاق وصف پذیر نیست چسبون قواعد تودد بی توارد
مکاتبات تمهید نیابد^۸ بنا بر آن معنی این^۳ جرأت نمود. توقع به کرم
فیاض^۹ آن است که رقص عفو و اغماض بر این انبساط کشند. عمرو
دولت مغلد باد الی یوم المعاد.

-
- ۱- ص پ ط:- ۲- پ: هوا خواهی هواخواهان ۳- س:-
۴- س: اشجار ۵- پ: شجعات ۶- س: راند ۷- س: حقیده
۸- س: نیارد ۹- س: فیض.

۳۱۴- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الموالی العظام
والاهالی الکرام (جواباً لکتابه)^۱

(سحر پط)

بنفسی من اهدی الی کتابه

فاهدی لی الدنیامع الدین فی درج

کتاب معانیه خلال سطوره

جواهر فی درج کواکب فی برج

مدت مدید و عهد بعید بود که مرآت ضمیر و صفحه خاطر کسیر از مفارقت
خدمت غبار یافته بود، به مطالعه مفاوضه روح افزای^۲ و عبارات معنی-
آرای زدوده و منجلی شد. از هر لفظی هزار معنی (سر بر آورد و از هر
سطری شطری از معنی)^۱ روی نمود، نظم بدیعش آب کوثر^۲ برده نشر
لطیفش بازار گوهر شکسته.

شعر

عبارتی که نباشد ز نکتههای بدیع

بدیع اگر عرق از شرم بر جبین آرد

خطی چنان که اگر ابن مقله زنده شود

تراشه قلمش را به مقله بردارد

حمد لله تعالی که وعده امید به انجام پیوست و روزگار به اسعاف مقصود

از سر مضایقت برخاست و به سلامتی ذات شریف مشرب مسرت صافی گشت. توقع به الطاف عمیم آن که پیوسته نهال تفقد به زلال ارسال مکاتبات شاداب دارند.

بیت

انیّ الیک لمشتاق و فی خلدی

نار مسعرة^۴ من زند هجران

دولت ملاقات، که آینه طلعت امانی و آمال^۵ و طلیعة لشکر سعادت و اقبال^۶ است، علی احسن الحال و ایمن القال میسر باد، والله ولیّ التیسیر^۷. بنده مخلص از اطناپ شرح آرزومندی و وصف اشواق و نیازمندی، که به سمت ارباب تکلف و شیوه اصحاب تصلف موسوم است، اجتناب می نماید و رسم براءت سخن آرای، که صورت رعوت دارد، مدروس می کند و بردعا اختصاراً اولی میداند.

بیت

وجودت از حوادث بساد محروس

حسودت از سعادت باد مایوس

امید به فضل یزدانی عریض و دل در تحقیق آن امنیت به کرم او مستفیض که طریق موصلت ملاقات گشاده گردانند و این بنده بدان سعادت عظمی مشرف شود انه ولی الاجابة.

۳- پ ط: گوهر کوثر

۶- س: لشکر دولت آمال

۱- س: - ۲- س: روح پرور افزای

۴- س: موقده مسعره ۵- س: اقبال

۷- س: المرشاد.

۳۱۵- من انشاء العلامة مولانا حسام الملة والدين الكوسوي
الى واحد من الموالى العظام والاهالى الكرام

(س ص پ ط)

از مبداء فطرت، که نقش بند قدرت به قلم «وصوّرکم فاحسن
صورکم» نقش «انّی جاعل فی الارض خلیفة» بر لوح «انّی اعلم ما لا
تعلمون» ثبت کرد و واهب ارواح به مفتاح اشباح ابواب «ادخلوها
بسلام آمنین» بگشاد و دایره اخضر و محیط این بسیط اغیر، که مرکز^۲
ربع مسکون است، طوراً بعد طور دور کرد، چشم ملک و گوش فلک
نام و نشانی وجود پر جودی چون ذات بی همال و شخص با کمال دارای
ملک فصاحت، جمشید^۳ اقلیم بلاغت، اسکندر جهان علم، نوشین روان
مکان حلم،

بیت

نیست همای تو در حیز امکان موجود

بارها کرد خرد درخت جهان زیر وز بر

(جمال الملة والدين نعمان یدیم الله ظلال فضله و افضاله الى انقضاء الدوران)^۴
ندیده و نشنیده. حق تعالی سایه بزرگوار همای آسای (آن حضرت را)^۵
بر سر کافه اسلام عموماً و بر بنده مستهام خصوصاً پاینده^۶ دارد.

بیت

بر این سوز ارسا کنان حضرت^۷ قدس

کنند بهر صلاح جهانیان آمین

آمین رب العالمین^۸.

۱- ص پ ط: ایضاً من انشائه (یعنی زین الدین قدسی) الی واحد من الموالی
العظام ۲- س: مرکز آن ۳- ص پ ط: دارنده ۴- ص پ ط:
شجاع الملة والدين مظفردامت فضائله ما طلعت الشمس والقمر ۵- ص پ ط:-
۶- ص پ ط: مستدام ۷- ص پ ط: خطه ۸- ص پ ط: آمین
آمین یا رحمن آمینا.

۳۱۶- ایضاً من نتائج انشائه الى واحد من الموالى العظام
والاهالى الكرام^۱

(سپط)

خدمت مولاناى اعظم، عمدة اشراف العجم جمال^۲ الملة والدين محمود دامت فضائله كما طابت (ايامه ولياليه)^۳، (ع): من^۴ ليس لى من حبه^۵ الا جفا، اگر مزاج عزيزى را از جادة اعتدال انحراف داده وقانون محبت قديم را از روزنامه^۶ خاطر عاطر آواره^۷ کرده وبه غرور تمول مزور وز خارف نعيم دنياى ابتر، که شراب آن سراب و حباب^۸ آن عذاب و خاتمه آن را خطاب «هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا العذاب» در عقب است، مغرور شده وفرعون وار كلاه تجبر و تكبر^۹ بر سر نهاده و دم «انار بكم الاعلى» مى زند و قبای جفاكارى پرشیده (و جام بى وفایى نوشیده)^{۱۰} و بساط مجادله و زمين بى مروتى^{۱۱} بوسیده و دست از آستين وقاحت بيرون کرده و در جمع حطام و كسب^{۱۲} حرام خود را قارون روزگار و شداد عاد^{۱۳} ايام نافر جام ساخته^{۱۴} و در بى التفاتى يدبيضا مى نمايد و از مخلصان قديم و دعا گويان بى زروسيم و محبتان نديم ياد نمى آرد و سلامى، که از نسيم آن گل دل (ودل گل)^{۱۵} متنسم و مبتسم^{۱۶} گردد و در هوای آن هزار دستان جان^{۱۷} به الحان

بیت

ابطحاء^{۱۵} مکة هذا^{۱۶} الذىاراه عيانا^{۱۷} وهذا انا

مترنم شود، تشریف نمی فرمایند . (ع): آخر نه من و تسو یار بودیم؟
 لله الحمد والمنه که از این جانب بنیان مرصوص محبت این مخلص^{۱۸}
 وقواعد و داد و اتحاد این متخصص چنان مستحکم^{۱۹} است که به هوادم
 عدم التفات جناب^{۲۰} مولوی اعظمی^{۲۱} تبدلی و تزلزلی بسدان راه نیابد،
 (ع): بتغیر الدنیا ولایتغیر،

بیت

وین دوستی نه آنست که گردد خلل پذیر

لو بست الجبال او انشقت السماء

خدمت^{۲۱} به اخلاص فراوان از صمیم سینة سوزان و مرکز دل پریشان
 تبلیغ می کند و گرد شرح آرزومندی نمی گردد (ع): کان چون جفا
 وجور تو از حد برون بود^{۲۲}، ولیکن

بیت

تو خود دانی که من بی تو چگونه تنگ دل باشم

مبادا کاندترین معنی زروی تو خجل باشم

دولت باقی (وحضرت عزت وافی)^{۲۳} و جام جهان نمای ساقی، بمن
 لائستی بعده .

- ۱- پ ط: من انشاء العلامة تاج الملة والسیدین محمود بن الاوحد البوزجانی
 مشکياً عن بعض الموالی ۲- پ ط: جلال الدین ۳- پ ط: شمانه
 ۴- پ: منی ۵- پ: حسب ۶- س: ۷- پ: جناب
 ۸- پ ط: جباری وقهارى ۹- پ ط: بیدادی ۱۰- س: کتب

- ۱۱- س پ: عام ۱۲- پ ط: نام نهاده ۱۳- پ ن: ؛ س: گردد
گل متبسم ۱۴- پ ن: ۱۵- س: ابطا ۱۶- س: وهذا
۱۷- س: عینا ۱۸- پ: قوی ۱۹- پ ط: محکم ۲۰- پ ط: -
۲۱- پ: خدمت خدمت ۲۲- س: کان چون ز جفا و جور تو غایت ندادی.

۳۱۷- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الاطباء^۱

(س ص س ط)

به خدایی که خلق را جان داد

جان عاشق^۲ به دست جانان داد

که چنانم ز آرزو مندی

که به صد نامه شرح نتوان داد

مظهر رحمت رحمان، مظهر علم ابدان، مسیح زمان، قدوة افاضل دوران،
منبع ماء معین، مخزن سر^۳ «و اذا مرضت فهو یشفین»، مفرح ارواح^۴،
مروح اشباح^۵، علت تعادل کیفیات متخالف، موجب توافق قوای متجاذب،

بیت

(گل برگ نریزد چو تو آبی به تماشا

بیمار نمیرد چو تو آبی به عیادت)^۵

اعنی نفس^۶ مولانا الاعظم الاعلم^۶، قدوة الحكماء فی العالم، بقية اشراف
العجم، شمس الملة والدين محمد (آدم ادام الله معالیه وطاب ایامه و لیالیه)^۶
سالهای بسیار در کنف عنایت الهی محفوظ و سایه اطناب [سراذقات
قضاییش (کذا)]^۷ مبسوط و عمر به اوتاد اباد^۸ مربوط بمحمد و آله.

بنده حقیقی، که در ازل نطاق عبودیت بر میان جان بسته است،

وچاکر یقینی، که تا ابد براق^۹ مطاوعت در زیر ران آورده، فراوان دعا و عبودیت «کشجرة طيبة» اصول آن در روضه وفا پروریده، نهالش در چمن صفا بالیده، فروع آن در هوای ولا بالا^۶ کشیده، اغصان به نضارت اشواق آراسته، وافقان به طراوت اوراق پیراسته، سموم ریابر آن گذر نیافته، به جناب حیات بخش متواتر و مترادف می‌دارد و به جوامع دل و جان معتکف و ملازم آن جناب جنت مآب می‌باشد. فاطر السموات و الارض آگاه است و عالم السر و الخفیات گواه که تابه داغ مفارقت آن جناب همایون موسوم شده است و به وداع آن ملاحظه و مشاهده مظلوم و محروم (و مهموم و مغموم)^۶ گشته،

شعر

مردم دیده‌اش چو دال شده است

وز وجود خودش ملال شده است

بسه خیال جمال طلعت تو

همگی طالب خیال شده است

چند گویم حدیث القصة

زندگانی براو وبال شده است^{۱۰}

و در شرح اشتیاق یضیق صدری و لای نطق لسانی خواست تاشمه‌ای از التیاع، که در درون است، و بعضی از نزاع که حاصل، تقریر کنند. اما چون بر مقتضای خاطر منشرح نمی‌گردد و بر مستدعی ارادت^{۱۱} مبسوط نمی‌شود (ع): بر دعا اختصار اولیتر^{۱۲}. هر سعادت، که انسان را ممکن القبول، و هر دولت، که مستعد الحصول است^۶، بر ذات بی‌همال (آن صاحب کمال حمیده خصال)^۶ فائض باد و ایزد تعالی در کل احوال حافظ و ناصر. هر چند به سبب بعد مسافت آن مشرب زلال را در این مدت پارسال

خدمتی مکدر^{۱۳} گردانیده و آن منهل آمال را به اصدار عبودیتی اندکی^۶ تیرگی افزوده، صدق نیت و خلوص طویت این بنده نه بدان مثابه است که قصور^{۱۴} برتابد و فتور بدان راه یسابد، و بر صدق این معنی (ع):
از ضمیر روشنت دارم گواه معتبر، و همیشه مستخبر احوال بوده و از
کماهی حالات استعمال نموده.

زیادت اسهاب نمی نماید و اطناب اطناب می گشاید و می گوید
(ع): عمرت دراز باد و جهانت به کام دل^{۱۵}.

-
- ۱- ص پ ط: من انشاء العلامة مولانا حسام الدین عبدالله الکوسوی الی
واحد من الموالی و بعض من الاطباء الاعالی ۲- س: عاشقان
۳- ص پ ط: اشباح ۴- ص پ ط: ارواح ۵- ص پ ط: -
۶- س: - ۷- ص پ ط: بزرگوار ۸- س: داد ابد ۹- پ:
بران ۱۰- پایان نسخه پ ۱۱- ص ط: اشارات ۱۲- ص ط: -
۱۳- س: مکرر ۱۴- ط: تصور ۱۵- ص: -

۳۱۸- من انشاء خواجه قطب‌الدین یحیی النیسابوری الی
العلامة صدر الشریعة جواباً

(پط)

از مفاوضه دلاویز عنبربیز و ملاطفه شوق انگیز جناب عالی
مولوی صدری، لزال صدر صدور الشریعة، مبین دقائق حقائق الطریقة،

بیت

روح باروح آشنایی یافت دلم از بندغم رهایی یافت
برعدوبت الفاظ درر نثار شکر بار دعاها و ثناها نثار کرده شد و فرط
نیاز صادقانه را دندانه کلید در مزید اسرار توحید یافت. انشاء الله
تعالی که از این طریق جرعه‌های رحیق تحقیق نوش و خرقه‌های لباس
استیناس پوش کنند «و حلتوا اساور من فضة و سقیهم ربهم شراباً طهوراً»
احوال ظاهر و باطن فقرا هم بر آن منوال ما تقدم است، (ع): سودای
تومونس روان دارد دل، خاطر بساز دارد تا در خلاص اخلاص تمام^۲
عیار باشد و از سبیکه کار سکه دار بیرون آید.

شعر

گر به قیامت رویم بی‌خر (کذا) و بار عمل
به که خجالت بریم چون بگشایند بار

کان همه ناموس و رنگ چون درم ناسره

روی طلا کرده بود هیچ نبودش عیار

همت محبان را اثرهاست و دعای نیازمندان را هنرها، «واجعل لی

لسان صدق فی الآخِرین». زیادت نوشت، اذکرونی فی صالح ادعیتکم.

توفیق رفیق اهل طریق باد.

تم المجلد اول من كتاب فرائد الغياثي بالاشارة الصادرة
عن حضرة المخدوم الاعظم، سلطان المشايخ في العرب
والعجم، قدوة علماء الزمان، الفائق بالكمالات
على الاقران الذي قدرت في شأنه
بقدر الوسع والامكان*

قصيده

به دور روى تو چون قصد لاله زار كنند
تيمم است كه بر ساحل بحار كنند
اگر نه راه خطا كاروان رود پس ازين
به چين زلف تو آيند و مشك بار كنند
دو چشم شوخ تو با آن دوا بروى چو كمان
دو هندواند كه در روز و شب شكار كنند
ده است صفر و الف آن دهان و قدريك
شمار حسن تو در لطف صدهزار كنند
حديث نافه كه سر بسته است در عالم
كنايته است كز آن زلف مشكبار كنند

- خراب غمزه تو شد دل و نه روی بهیست
 ۷ مکن جفا و ستم بیش ازین که مردم شهر
 به داد روی به مخدوم کامکار کنند
 مه سپهر فضیلت شهاب دولت و دین
 که خسروان به بزرگیش افتخار کنند
 جهان فضل و کرم بوالمکارم آن مهری^۱
 که بحر و کان زدل و دست او فرار کنند
 ۱۰ همیشه دولت و بخت و سعادت و اقبال
 به اتفاق غلامیش هر چهار کنند
 ز شرم رای منیرش به روز و شب مه و مهر
 مقام خویش در این نیلگون حصار کنند
 مه ستاره چشم مه^۲ چشم زحشمت او
 به طوع و رغبت (کذا) غلامیش بنده وار کنند
 ۱۳ هنر پناها ورد دعای دولت تو
 به صبح و شام در این طاق^۳ ز رنگار کنند
 به جز مراد تو ناید ز دار ملک قضا
 هر آنچه عامل سیاره اختیار کنند
 کند قضا و قدر تاج دار یسار ترا
 اگر چه دشمن جاهت به تاج دار کنند
 ۱۶ ز جان حاسد مفسد که چون گل است دوروی
 سپاه حشمت تو دست لاله زار کنند

- زمین شودشش و افلاك هشت و کی شود این
 گهی که لشکر جود تو را سوار کنند
 اناملت که بود پنج شاخه چون قلمزم
 به هر مفاصل خود کار صد بحار کنند
 ۱۹ بزرگوار شها دارم حکایتی بشنو
 که گوش هوش به من شیخ و شهریار کنند
 در حدیث مرا گوش کن که در همه جا
 شهان به گوش خود این در شاهوار کنند
 چو مدح ذات سرا منشیان خاطر من
 بر این صحیفه ادوار آشکار کنند
 ۲۲ دبیر و تیر فلک خاک پایم از اعداد
 برای عزت خود تساج افتخار کنند
 کتاب خویش که آورده ام به حضرت تو
 تو آن کنی که بزرگان روزگار کنند
 و گر چنانچه تساهل^۴ رود در این معنی
 مرا هر آینه اضداد شرمسار کنند
 ۲۵ بود غریب که در دور حضرت چو تویی
 مرا ندیم غم یسار افتقار کنند
 منم چو یوسف مصری عزیز ملک هنر
 عزیز را به زمان چون تویی نه حوار کنند
 به صولجان فصاحت چو گوی معنی را
 برم به صورت گویم چه بیقرار کنند

۲۸ وگرچنانچه غریقی بحاره لطف شوم
 دُر حدیث مرا زیب گوشوار کنند
 زنند نوبت اهلیتم به کشور فضل
 طراز خلعت فضلم زاشتهار کنند
 به هر دیار که حرفی رسد زخامه من
 کبار چون الفش صدر اعتبار کنند

۳۱ همیشه تاگره زرنگار مهر سپهر
 به گرد دایره این مدار کنند
 مدار دور فلک بر مراد تو که مدام
 پناه خویش تورا خلق روزگار کنند
 مهار بختی دولت به دست بخت تو تا
 قطار هفتۀ ایام را مهار کنند

و هوسحبان البیان وحسان الزمان ذواللسان (؟) ۶ کسریم الابوین ذی
 العواطف والمراحم شهاب الحق والسیدین خواجه ابوالمکارم اعلی الله
 تعالی قدره وشرح بنور الکمالات صدره ونور علی فلک الکرامات
 بدره، فی اوائل ذی القعدة الحرام المنتظم فی سلك شهور سنه احمدی
 واربعین وثمانائة الهلالیه بالبقعة المقدسة العلیة والروضه المطهره
 الاحمدیه الموسوم بجام علی النحالین علیها السلام من الملک السلام ماسال
 سلام وطاق سلام. وانا العبدالمقتدر الی الملک العلام یوسف بن محمد
 شهاب الجامی المشهور عند الجمهور بیوسف اهل عفی الله تعالی عنه
 بکرمه وخصته بمزید لطفه ونعمه وغفر له ولو الیه واکتحل بائمه المعانی
 ناظریه، آمین رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین. تم.

* این قصیده و مقدمه و خاتمه آن که پایان نسخه اسعد افندی (ص) است فقط

در همین نسخه وجود دارد و ظاهراً پیش از پایان مجموعه برای شهاب‌الدین ابوالمکارم جامی نوشته شده و بدو اهداء گردیده است. نسخه پاریس (پ) که اندکی پیش از پایان آخرین نامه (شماره ۳۱۷) تمام شده است این قصیده را ندارد. در حاشیه همین ورق آخر س یادداشتی به قلم حسن بن حسین التالشی هست که در ذی الحجه سال ۹۲۵ هجری در مکه مالک آن شده است.

در نسخه پ، همان جا که قطع شده (دو بیت آخر آن در صفحه ۳۱۷ ب به خطی غیر از خط نسخه است که نشان میدهد که آخر آن افتاده و لهذا ممکن است که در اصل این قصیده را نیز شامل بوده است) این عبارت هست: تمت (كذا) الكتاب بعون الملك الوهاب و سپس تاریخی هست که محوشده و خوانا نیست.

۱- در اصل: جهری (؟) ۲- در اصل: ماه ۳- در اصل: در نطاق
 ۴- در اصل: تساهلی ۵- در اصل: کار ۶- چنین است در اصل
 که ظاهراً بی معنی است.

فہرست ما

آيات قرآن كريم

يوسف ٩٣	وأتوني باهلكم اجمعين
ص ٢٥	وأتيناه الحكمة وفصل الخطاب
اعلى ١٧	والآخرة خير وابقى
انبياء ٧٣	ائمة يهدون بامرنا
قصص ٢٩	آنس من جانب الطور نارا
كهف ١٦	فأووا الى الكهف
بقره ٢٨٢	واتقوا الله و يعلمكم الله
بقره ١٩٦	و اتموا الحج والعمرة لله
قلم ٥٥	فاجتبيه ربه
شعراء ٨٤	واجعل لى لسان صدق فى الآخريين
بقره ٢٧٣	احصروا فى سبيل الله لا يستطيعون ضرباً فى الارض
ص ٢٦	فاحكم بين الناس بالحق
طه ١٢	فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى
حجر ٤٦	ادخلوها بسلام آمنين
مؤ من ٦٥	ادعوني استجب لكم
بقره ١٩٨	فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عندالمشعرالحرام
نصر ٢ - ١	اذا جاء . . . و رأيت الناس يدخلون فى دين الله افواجا
حجر ٢٩	فاذا سويته ونفخت فيه من روحى
آل عمران ١٥٩	فاذا عزمتم فتوكل على الله
بقره ٢٥٥	فاذا قضيتن مناسككم فاذكروا الله كذاكركم آباءكم او اشد ذكراً
نحل ١١٢	اذاقها الله لباس الجوع والخوف
شعراء ٨٥	واذا مرضت فهو يشفين

١٢	مجادله	اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجويكم صدقةً
٤٢	يوسف	اذكرني عند ربك
٢٧	حج	واذن في الناس بالحج
١٢٧	بقره	واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت
٢٨	فجر	ارجعني الى ربك
٧٩	كهف	فاردت ان اعيبها وكان
١٥	زمره	ارض الله واسعة
١٤٨	بقره	فاستبقوا الخيرات
٣٧	ابراهيم	اسكنت من ذريتي بواد غير ذي زرع
٢٦٦	بقره	فاصابها اعصار فيه نار فاحترقت
١٥	قصص	واصبح فؤاد ام موسى فارغاً
٤ - ٥	بروج	اصحاب الاخذود النار ذات الوقود
٢٤	ابراهيم	اصلها ثابت وفرعها في السماء
٥٩	نساء	واطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر
١٩٤	بقره	فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم
٢٣٥	بقره	واعلموا ان الله يعلم ما في انفسكم فاحذروه
١٣	سبا	اعملوا آل داود شكراً
١٩	رعد	افمن يعلم انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو اعمى انما يتذكر اولوالالباب
٤٨	قلم	فاقبل بعضهم على بعض يتلاومون
١٧٦	اعراف	فاقص القصص
٢٢	مجادله	الا ان حزب الله هم المفلحون
١٩	مجادله	الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون
٢٩	قيامت	والتفت الساق بالساق
٢١	طور	الحقنا بهم ذريتهم
٣٤	فاطر	الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن
١	كهف	الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب
١٥	نمل	الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين

بقره ١٨٥	الذى انزل فيه القرآن
فرقان ٦٧	والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواماً
مجادله ١١	الذين اوتوا العلم درجات
مائده ٥٢	الذين في قلوبهم مرض
بقره ٣	الذين يؤمنون بالغيب
انفال ٦٣	الف بين قلوبهم
بقره ٢٥٧	الله رؤف بالعباد
بقره ١٩٥	الله لا يحب المعتدين
شورى ١٩	الله لطيف بعباده
	الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوه فيها مصباح المصباح في زجاجة
نور ٣٥	الزجاجة كانها كوكب درى
بقره ٢٥٧	الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور
بقره ١٥٥	الله يختص برحمته من يشاء
آل عمران ١٣	الله يؤيد بنصره من يشاء
نور ٤٦	الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم
الضحى ٦	الم يجدك يتيماً فآوى
نساء ٩٧	الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها
الضحى ١١	واما بنعمة ربك فحدث
رعد ١٧	واما ما ينفع الناس في الارض
نازعات ٤١-٤٥	واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى
نمل ٣٣	والامر اليك فانظري
ملك ١٥	فامشوا في مناكبها
هود ٤٨	امم ممن معك
نمل ٦٢	امن يجيب المضطر اذا دعاه
هود ٧٥	انا ابراهيم لحليم اواه
نازعات ٢٤	انا ربكم الاعلى
يس ٥٥	ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون
فتح ١	انا فتحنا لك فتحاً مبيناً

اعراف ٢٨	ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده
آل عمران ١٧١ وكهف ٣٥	ان الله لا يضيع اجر من احسن عملا
مائده ٥١	ان الله لا يهدي القوم الظالمين
نحل ٩٥	ان الله يأمر بالعدل والاحسان
حديد ١٧	ان الله يحيي الارض بعد موتها
آل عمران ٩٦	ان اول بيت وضع للناس الذي ببكة
مؤمن ٢٩	انت خير المنزلين
فاطر ١٤	ان تدعوهم لا يسمعون داءكم ولو سمعوا ما استجابوا لكم
جمعه ١٥	فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله
	وان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا الظن
انعام ١١٦	وان هم الا يخرسون
حجرات ٦	ان جاءكم فاسق بنباء فتبينوا
حج ١	ان زلزاله الساعة شيء عظيم
حديد ٢٥	انزلنا الحديد فيه بأس شديد
ليل ٤	ان سعيكم لشتى
روم ٥٥	فانظر الى آثار رحمة الله كيف يحيي الارض بعد موتها
حديد ١٣	انظرونا نقتبس من نوركم
يوسف ٥٤	انك اليوم لدينا مكين امين
اعراف ٢٣	وان لم ترحمنا ربنا وتغفرلنا لنكونن من الخاسرين
يونس ٢	ان لهم قدم صدق عند ربهم
فصلت ٥٥	ان لي عنده للحسنى
يوسف ٨٦	انما اشكوا بئى وجزنى الى الله
دهر ٩	انما نطمعكم لوجه الله لانريد منكم جزاء ولاشكورا
احزاب ٣٣	انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
انشراح ٦	ان مع العسر يسرا
انعام ١٥٣	ان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل
انسان ٢٢	ان هذا كان لكم جزاء وكان سعيكم مشكورا

٥ص	ان هذا لشيء عجاب
٩٥ واقعه	ان هذا ليهو الحق اليقين
٦٣ طه	ان هذان لساحران
٨ طارق	انه على رجعه لقادر
١٩٥ بقره	انه لا يحب المعتدين
٥٩ زخرف	ان هو الا عبدانعمنا عليه
٢٢ دخان	ان هو لاء قوم مجرمون
٢٣ نجم	ان هي الا اسماء سميتموها
٢٩ نمل	اتي القى الى كتاب كريم
٣٥ بقره	اني جاعل في الارض خليفة
٩٤ يوسف	اني لاجد ريح يوسف لولا ان تغندون
٢١ اعراف	اني لكما لمن الناصحين
٥١ قلم	ان يكاد
٤٢ نمل	اوتينا العلم من قبلها وكنا مسلمين
١٦ نمل	اوتيه من كل شيء ان هذا ليهو الفضل المبين
١٥ نجم	فاوحى الى عبده ما اوحى
٣٥ انعام	او سلما في السماء
٩١ نحل	اوفوا . . . ولا تنقضوا
	اولم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجرز فنخرج به زرعاً تأكل منه انعامهم
٢٧ سجده	وانفسهم افلا يبصرون
٤١ رعد	اولم يروا انا ناتي الارض ننقصها من اطرافها
٨٩ انعام	اولئك الذين اتيناهم الكتاب والحكم
١٥٧ بقره	اولئك عليهم صلوات
١٥٨-١٥٩ نحل	اولئك هم الغافلون لاجرم انهم في الآخرة هم الخاسرون
١ فاطر	اولى اجنحه مثني وثلاث ورباع
٦١ بقره	اهبطوا مصرأ فان لكم ما سألتكم

ب

وبدلنا هم بجنتيهم جنتين ذواتي اكل خمط وائل وشيء من سدر قليل	سبا ١٦
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين	فاتحه ٢-١
بلدة طيبة و رب غفور	سبا ١٥
بلغت التراقي	قيامت ٢٦
بلغ ما انزل اليك	مائه ٥

ت

ترمي بشر كالقصر	مرسلات ٣٢
تضع كل ذات حمل حملها	حج ٢
تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان	مائه ٢
وتلك الايام نداولها بين الناس	آل عمران ١٤٥
تنزيل من حكيم حميد	فصلت ٤٢
و تمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً ولا مبدل لكلماته	انعام ١١٥

ث

ثم اجتبيه	طه ١٢٢
ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه	
ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات	فاطر ٣٢
ثم بدلنا مكان السيئة الحسنة	اعراف ٩٥
ثم رددناه	نين ٥

ج

جاسوا خلال الديار	اسرى ٥
جعل الشمس ضياءً والقمر نوراً و قدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب	يونس ٥

فرقان ٦٢	جعل الليل والنهار خلفه
فرقان ٤٥	وجعلنا الشمس عليه دليلاً
صافات ٧٧	وجعلنا ذريته هم الباقين
هود ٨٢	فجعلنا عاليها سافلها

ح

يونس ٢٤	حتى اذا اخذت الارض زخرفها
انسان ٢١	وحلوا اساور من فضه وسقيهم ربهم شراباً طهوراً
لهب ٤	حمالة الحطب
زمر ٧٤	حيث تشاء فنعم اجر العاملين

خ

قصص ٨١	فخسفنا به وبداره الارض
بقره ٢٩	خلق لكم ما فى الارض

د

نجم ٨	دنى فتدلى
-------	-----------

ذ

ذاريات ٥٥	ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين
بقره ٢	ذلك الكتاب لا ريب فيه
بقره ١٧٨	ذلك تخفيف
مائده ٥٤	ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
كهف ٦٤	ذلك ما كنا نبغ فارتدا على آثارهما
آل عمران ١٠٦	فذوقوا العذاب

ذهب عن ابراهيم الروع وجاءه ته البشري هود ٧٤

ر

و ربك يخلق مايشاء ويختار
 ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها
 ربنا افتح بيننا
 ربنا ظلمنا
 رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله
 فروح وريحان وجنة نعيم
 قصص ٦٨
 نساء ٧٥
 اعراف ٨٩
 اعراف ٢٣
 نور ٣٧
 واقعه ٨٩

س

سارعوا الي مغفره من ربكم
 سبحان الذي اسرى
 سبحانك هذا بهتان عظيم
 وسيح بالعشي والابكار
 السجن احب الي مما يدعونني اليه
 فسيحوا في الارض
 سيماهم في وجوههم
 آل عمران ١٣٣
 اسرى ١
 نور ١٦
 آل عمران ٤١
 يوسف ٣٣
 توبه ٢
 فتح ٢٩

ش

شجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء
 و شروه بثمان بخس دراهم
 ابراهيم ٢٤
 يوسف ٢٥

ص

صحف مكرمه مرفوعه مطهره
 عبس ١٣-١٤

وصورکم فاحسن صورکم

مؤ من ۶۴

ض

ضرب الله مثلاً قریه كانت آمنه مطمئنه یأتیها رزقها رغداً من كل مكان

نحل ۱۲ له

ط

طبع الله على قلوبهم

توبه ۹۳

طلع نضید

ق ۱۰

طوبی لهم وحسن مآب

رعد ۲۹

ظ

وظن أهلها أنهم قادرون علیها اتبها امرنا لیلاً او نهاراً
ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس

یونس ۲۴

روم ۴۱

ع

عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل

قصص ۲۲

علم آدم الاسماء کلها

بقره ۳۱

علّمک ما لم تکن تعلم

نساء ۱۱۳

وعلمناه من لدنا علماً

کهف ۶۵

على كل ضامر یأتین من كل فج عمیق

حج ۲۷

غ

غشیهم موج کالظلل

لقمان ۳۲

ف

٢٨ روم	فات ذا القربى حقه والمسكين وابن السبيل
٣٦ بقره	فازلهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه
٣٢-٣٣ واقعه	فاكهة كثيرة لامقطوعة ولا ممنوعة
٢٦ مطفيين	وفي ذلك فليتنافس المتنافسون
٥٥ قمر	في مقعد صدق عند مليك مقتدر
٧١ زخرف	فيها ما تشتهي النفس وتلذذ العين
٥٥ طه	وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى

ق

٣٦ طه	قد اوتيت سؤلک يا موسى
١٥ مائده	قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين
٣٥ يوسف	قد شفها حباً
١٤٠ انعام	قد ضلوا و ما كانوا مهتدين
١٠٦ كهف	وقرآناً فرقناه لتقرأه على الناس مكره
٢٣ اسرى	وقضى ربك ان لاتعبدوا الا اياه
٨٥ اسرى	قل الروح من امر ربى
٣١ آل عمران	قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله
٩٠ انعام	قل لا اسألکم عليه اجراً الا المودة فى القربى
٤٥ هود	قلنا احمل فيها من كل زوج اثنين
٢٤ ص	وقليل ما هم
٤٤ طه	فقولا له قولاً لينا

ك

٧١ انعام	كالذى استهوته الشياطين فى الارض حيران لها صاحب يدعونه الى الهدى ائتنا
٣٠ احزاب	كان ذلك على الله يسيراً

احزاب ٦	كان ذلك في الكتاب مسطورا
احزاب ٦٩	وكان عند الله وجيهاً
مرسلات ٣٣	كانه جمالت صفر
يوسف ١٠٥	وكاين من آية في السموات والارض
ابراهيم ١	كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور
ص ٢٩	كتاب انزلناه اليك مبارك ليدبّروا آياته وليتذكر اولوا الالباب
حشر ٣	كتب الله عليهم الجلاء
ابراهيم ٢٤	كشجرة طيبة
ق ٢٢	فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد
نحل ١١٢	فكفرت بانعم الله
	فكلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا عليه حاصباً ومنهم من اخذته الصيحة
عنكبوت ٤٥	ومنهم من خسفنا به الارض
معارج ١٦-١٥	كلا انها لظي نزاعة للشوى
انبياء ٣٣	كل في فلک يسبحون
نور ٣٥	كمشكوة فيها مصباح
آل عمران ١١٥	كنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر آل عمران ١١٥

ل

يوسف ٨٧	لا تأيسوا من روح الله
بقره ٢٥٨	ولا تتبعوا خطوات الشيطان
مائدته ١٥١	لا تسألوا عن اشياء ان تبد لكم تسوءكم
بقره ١٩٥	لا تلقوا بايديكم الى التهلكه
بقره ١٩٧	فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج
نور ٣٥	لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها بضيء ولولم تمسه نار نور على نور
فصلت ٤٢	لا يأتية الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد
نساء ٦٥	لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت
فاطر ٤٣	لا يحق المكر السيء الا باهله

١٤ فاطر	لا يسمعون دعاءكم ولو سمعوا ما استجابوا لكم
٧ ابراهيم	لئن شكرتم لازيدنكم
٣٢ دخان	ولقد اخترناهم على علم على العالمين
١٢-١٣ مؤمنون	ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين
٣٧ طه	ولقد مننا عليك مرة اخرى
٥١ قصص	ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون
١٤٨ بقره	ولكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات
٤ ضحى	وللآخرة خير لك من الاولى
١ دهر	لم يكن شيئاً مذكوراً
٨٥ يوسف	فلن ابرح الارض
٩٧ نحل	فلنحيينه حيوة طيبه
١٥٩ كهف	لننجد البحر قبل ان تنفذ
٦٣ مؤمنون	ولهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون
١٧٩ اعراف	ولهم اعين لا يبصرون بها
٣٧ يس	لهم الليل نسلخ منه النهار
١١ انفال	وليربط على قلوبهم ويثبت به الاقدام
٢٨ حج	ليشهدوا منافع لهم
٢٩ حج	وليطوفوا بالبيت العتيق
٣٣-٣٤ مدثر	الليل اذا ادبر والصبح اذا اسفر
٣٧ انفال	ليميز الله الخبيث من الطيب
٧ طلاق	لينفق ذو سعة من سعته

٤

٧٧ نحل	ما امر الساعة الا كلمح البصر او هو اقرب
٢٩ تكموير	وما تشاءون الا ان يشاء الله رب العالمين
٢٥ زمزل	وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله
١٦ بقره	فما ربحت تجارتهم

انفال ١٧	وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى
نوح ١٤-١٣	مالكم لا ترجون لله وقاراً و قد خلقكم اطواراً
بقره ١٥٦	مانسخ من آيه او ننسها نأت بخير منها او مثلها
يوسف ٣١	ما هذا بشراً ان هذا الا ملك كريم
فاطر ٢	ما يفتح الله للناس
يونس ١٥	ما يكون لى ان ابدله من تلقاء نفسى
اسرى ١٢	فمحونا آيه الليل وجعلنا آيه النهار مبصره
زخرف ٣٣	معارض عليها يظهرهون
بقره ١٣٥ و حج ٧٨	مله ابراهيم (ابيكم) حنيفاً
نور ٣٣	مما ملكت ايمانكم
انعام ١٥٤	فمن ابصر فلنفسه ومن عمى فعليها
يس ٩	من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا
طلاق ٣	من حيث لا يحتسب
آل عمران ٩٧	ومن دخله كان آمناً
انبيا ٩٦	من كل حذب ينسلون
احزاب ٢٣	فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر
زخرف ٣٦	ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين

ن

انبيا ٧٦	ونجيناه واهله من الكرب العظيم
زخرف ٣٢	نحن قسمنا بينهم معيشتهم فى الحيوه الدنيا
قصص ٥	ونريد ان نمن على الذين استضعفوا
واقعه ٩٤-٩٣	فنزل من حميم وتمليه جحيم
صف ١٣	نصر من الله وفتح قريب
ص ٣٥	نعم العبد انه اواب
قلم ١	ن والقلم وما يسطرون

و

- وجيهاً في الدنيا والآخرة ومن المقربين
وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض
كما استخلف الذين من قبلهم
وعدكم الله مغامم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه
ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام
ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد حج ٤٥

هـ

- هذا ما كنزتم لانفسكم
هذا من فضل ربي
هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشداً
هل اتيك حديث ضيف ابراهيم المكرمين
هماز مشاء بنميم مناع للخير معتد اثيم
وهوالذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا وينشر رحمته وهو الولي الحميد
هو خير
فهى خاويه على عروشها
هيى لنا من امرنا رشداً
- توبه ٣٥
نمل ٤٥
كهف ٦٦
ذاريات ٢٤
قلم ١٢-١١
شورى ٢٨
بقره ٦١
حج ٤٥
كهف ١٥

ي

- يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضيه
يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمه الله عليكم
يا ايها الذين آمنوا ان تنصروا الله ينصركم ويثبت اقدامكم
يا ليتنى كنت معهم فافوز فوزاً عظيماً
يانوح اهبط بسلام منا وبركات عليك وعلى امم ممن معك
يا ويلتى ليتنى لم اتخذ فلاناً خليلاً
- فجر ٢٨-٢٧
مائده ١١
محمد ٧
نساء ٧٣
هود ٤٨
فرقان ٢٨

١٢ مريم	يا يحيى خذ الكتاب
٧٥ فرقان	يبدل الله سيئاتهم حسنات
٢١ توبه	يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات
١٥٥ نساء	يجد في الارض مراغماً كثيراً وسعة
٧ مريم	يجعل له من قبل سميماً
٣٥ فاطر	ويزيدهم من فضله انه غفور شكور
١١٤ آل عمران	يسارعون في الخيرات
٢٥ مطفيين	ويسقون من رحيق مختوم
٢٥ مزمل	يضربون في الارض يبتغون من فضل الله
٤٥-٤٦ دخان	يغلي في البطون كغلي الحميم
٦٣ فرقان	يمشون على الارض هوناً
٢٩ يوسف	يوسف اعرض عن هذا

احاديث و عبارات عربي

٢١٥	ابتغوا اليه الوسيله
٢٨٥	ابداء نفسك ثم لمن يقول
٣١١	اخرج من التابوت و اضيق من بيت العنكبوت
٩٣	واخوان حسبتهم دروعا
٢٤٢	ادخال السرور في قلب المؤمن من يوازي عمل الثقلين
٤٣٢، ٧٦	اذا احب احدكم اخاه فليعلمه
٤٣٣	اذا اصبت فالزم
٤٩٥	اذا تم امر دنا نقصه
٤٤٩	اذا غاب عن بطحاء مكة عامر
٥٩٤	اذا لم تستطع امرا فدعه
٥٣٢، ٤٨٨، ٥١	الاذن تعشق قبل العين احيانا
٢١٧	اذهبت عنهم الرجس
٥٤٧، ٣٥٨	ارباب الدول ملهون
ح٣٧٤، ٣٧٣	فارسل حكيمًا ولا توصه
٤٤١	الارواح جنود مجنده فماتعارف منها ايتلف
٤٩٢، ٣٩٦	اريد و يريد ولا يكون الا ما يريد
٤٣٢	استفت قلبك
٢٣٨	استماع كلام الملهوف صدقه
٢٨٢	الاسلام اس والسلطان حارس فما لاس له فمنهدم وما لاحارس له فضائع
٢٨٤	الاسلام بدأ غريبا وسيعود غريبا
١٦٦	اسلام الرجل على حب والديه
٢٨٦	اشباه الناس وليسوا بالناس
٥٤٧	اضل من اليهود و اذل من الهندوس

- ٤٤٩ اغثنى فمالي عنك بالصبر طاقه
٩٧ اقشاء سر الربوبيه كفر
٢٨٠ الاقرب فالاقرب
٥٩٥ الذ و احلى فى الفؤاد من المنى
٤٨٣ الله لا يخيب من رجاه ويجيب دعوه المضطر اذا دعاه
١٣٠ الله يجمع شملنا بجنابه وبزيل وحشتنا بقرب تلقائه
٥٠٤ اللهم احينى مسكينا وامتنى مسكينا واحشرنى فى زمرة المساكين
١٠٠ اللهم انت اعلم بالتدبير واقدر على التغيير فغير ما ترى الى خير
٣٢٤ اللهم ايدنى بروح القدس
٨٤ اللهم صبرا من بعد
١٣٨ اللهم يسر وبشر
١٥٤ وام امانى الكرام عقيم
٣٨٠ الامر ممتثل والقول مقبول
٢٤٧ امسك بين قلبك
٥٣١ انا اروؤف بعبادى من والدهم و والدتهم بهم
٤٤٥، ٨٥ فانا عطاش و انتم ورود
٤٩٩ انا عند المنكسره قلوبهم
٣٣٢ انا لكم شتم ام ابيتم
٢٠١ انا واتقياء امتى برآء من التكلف
١٨٣ ان الله فى عون العبد مادام العبد فى عون اخيه مسلم
٣٧٣ ان الله يحب الرفق فى الامر كله
١١٠ ان السفينه لاتجرى على اليبس
٤٠٣ ان العلماء فى ممالك كالمصباح فى دارك
٣٣١ ان المعانى افراد لافراد
١١٨ ان الهدايا على قدر مهديها
٣١٩ انت منى بمنزله هارون من موسى
٤٤٢ انجز حر ما وعد
٥٣٠، ٤٥٢، ٢٤٤ ان حسن العهد من الايمان

- ٤٧٧ ان خلاخيل الرجال قيودها
 ٧٣ وان دعاء المخلصين مجاب
 ٤٤٧ انسيت يا مسكين عهد المربع
 انصرا خاك كان ظالما او مظلوما . قيل يا رسول الله وكيف تنصر الظالم ؟ قال
 ٤٤ بمنعه عن الظلم فذلك نصره
 ٢٣٨ فانفذوا لاتنفذوا الا بسلطان
 ٢٨٨ ان في جهنم لحيات كالبنغال وعقارب كالحبال تلدغ كل امير لم يعدل في رعيته
 ١٩٤ وان كان مما لا يحيط بها الوصف
 ٣٩٩، ٣٠٤، ٢٩٤، ٧٩، ٧٣ ان لربكم في ايام دهركم نقحات
 ان نله عبادا امجادا نجادا مثلهم مثل المطر ان وقع على البحر اخرج الدر
 ٢٧٩ وان وقع على البرانبت البر
 ان لله عبادا في العالم هم السبب الاصلى فى اهل العالم فيهم يمترون وبهم
 ٢٧٩ يبرزقون
 ٤٧٥ انما يخشى الله من عباده العلماء
 ٤٠١ انه بحر لاساحل له ولكل بحر ساحل
 ٥٠٣ انهن صواحبات يوسف
 ٢١٤ انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى
 ٣١٠ اولئك قوم اهل العطله عليهم ولمت سعب (؟) باعظافهم
 ٤٥٢ ايا منازل سلمى واين سلماك
 ٩٣ ان ابناء الملوك عن هذه اللذات
 ٨٤ ايين له قرن واين له مثل
 ٣٥٩ و اى نعيم لا يكدره الدهر

ب

- ١٤٣ يشراك قدانجز الاقبال ما وعدا
 ٢١٤ بعثت لاتتم مكارم الاخلاق
 ٥٨٥ بعض العلم عند الجهل

بقية عمر المرء لاقيمه لها ٣٤

ت

التائب من الذنب كمن لا ذنب له ٣٧٦
تجرى الرياح بما لا تشتهي السفن ١١٠
تخلقوا باخلاق الله ٢٨٣
تركت فيكم الثقيلين كتاب الله وعترتي ٢٩٨
تسمع بالمعيدي خير من ان تراه ٤٣٥
تعس عبدالدينار تعس عبدالدرهم ١٦٠
تغرب عن الاوطان في طلب العلي ٣١٠

ج

وجار للازخار النجوم ٣١٢
جاور ملكا او بحرا ١٣١
جعلنا من تاريخ الليالي وعنوان المسره والاماني ٢٥٨
جف القلم بما هو كائن ٤٠٩٠٣٥٧٠٣٤٧
جواب الاحمق سكوت ٢٤٧
الجود بالموجود اقصى غايه الجود ١٥٤

ح

حاشا ان اشكو الزمان وانت من حسناته ٢٥٨
حب الوطن من الايمان ٤٦١
حركت الحمار مشاهده ٤٤٩
حقيير الجرم كثير الجرم ٤٩٩
حللت حلول الشمس في بيت سعود ١٣١
حي في ذاته محيي لغيره ٢٧٩

خ

٢٨٨	الخمير جماع الاثم
٢٧٩	خير الامور اوسطها
٥٤٦	خير الكلام ما دل وقيل
٤٨٦	الخير في ما فعل الله
٤٣٤	الخير لا يؤخر

د ، ذ

٢٤٢	الذال على الخير كفاعله
١٩٦	الدهر خادمكم والخلق انصار
٥٨٧	ذلك تحصيل الحاصل وليس تحته طائل

ر

٣٤	رأس المال عمر محشوم (؟)
٤٨٢	رأيت امور الدهر قد عسكت
	رأيتها من درر اللطائف بحرا زاخرا بل كالمطر النيسان لا يدري اوله خير
١٠٩	ام آخره
٤٥٢، ٤٦٨	ربي اعد الدوله ربي اعد

س ، ش

٤٦١ ، ٣١١	سافروا تصحوا تغنموا
٤٥٠	سبحان من يطعم ابن شار ويترك الكلب وهو جائع
٣٥٧	سبقت رحمتي
٣١٠	سدى اليه بيده
٤٠٩	السعيد من سعد في بطن امه
٣٤	سلام على اهل ناديكم

- ٢٨٨ شارب الخمر كعابد الوثن
 ٣١٦ الشيب كله عيب
 ٥٧٦ فشين شعرک سين وعين شعرک حا

ص، ض

- ١٥١ صبح السعاده من افق العلى طلعا
 ٢٧٥ صدورهم قبورا الاسرار
 ٧ فصرنا كما كنا والغباء زياده
 ٢٤٧ صموت كالحوت
 ٢٨٦ الضرب انفع احيانا من الضرب

ط

- ٣٥١ طاعه الامير واجبه
 ١٢٧ طلب الحلال فريضه بعد الفريضه

ع

- ٢٧٨ العاريه مذمومه مؤذاه
 ١٦٥ العاقل لا يحب الآفلين
 ٣٣٢ عباراتهم شتى وحسبك واحد
 ٤٧٧ عجبت من اقوام يقادون الى الجنه بالسلاسل
 ٤٥٢، ٣٢١ العجز عن درك الادراك ادراك
 ٣٩٦ عرفت الله بتغيير الامور وفسخ العزائم
 ٢١٦ العلماء ورثه الانبياء
 ٣٣١، ٢٤٨ وعلى بابها
 ٤٤٩ عليك اصلاح الفاسد
 ٢١٥ عليهم لعائن الله تنرى الى دار القرار

- ٢٤٨ العود احمد
٣٩٧ عين الرضا عن كل عيب كليله

ف

- ٢٦ الفتنه من ههنا ، و اشار الى المشرق
٢٩ الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين
٥٨٨ الفضل للمتقدم
٤٩٩ الفقر فخرى
١٥٥ وفوق تدبيرنا لله تقدير
٢٨ وفي كل بيت رنه و عويل

ق

- ٣١٢ قاض اذا شبه الامران عرض له برأيه يميز بين الماء واللبن
٢١٦ قد انقضت ايامها وناحت عليها اصداؤها وهما ثمها
١٤١ قد ثقلت كفه الحسنات
١٤١ قد ثقلت كفه السيئات
١٤٣ لقد زيد فى القوم الكرام الكريم
١٠٨ القصة بطولها
٩٧ القلب عندك فانظر ما ترى فيه
٤٣٢ القلوب الى القلوب تتشاهد

ك

- ٣١١ كاللحم على وضم و شحم بلا دسم
٤٤٩ كانه لم يعرف الكى من الدى ولا اللى من الغى ولا الجرجان من الرى
٨ كلام الملوك ملوك الكلام
٥٢٧ كل شىء يرجع الى اصله

٢٣٨	كلكم راع وكلكم مسؤؤل عن رعيته
٤٥٦	وكل ماء فمن اقداحه جار
٤٥٦	وكل نار من انفاسه قدحت
٢٤٧	فكم من حسره تحت التراب
٣٦٣	وكننت رقا فصرت المكاتبيا
٥٣٢	وكننت على اسرار حيك واقفا وآدم بين الماء والطين
٤٧٤، ٣٥٥، ١٦٦، ٥٨، ٣٨	كننت نبيا وآدم بين الماء والطين
٤٤٥، ١٨٦	وكيف يطير مقصوص الجناح

ل

٢٣٣	لاادري بايهما اسر بفتح خير ام بقدم جعفر
١٤٢	لا تشدوا الرحال الاالى ثلثه مساجد ، مسجد الحرام ومسجد الاقصى ومسجدى هذا
	لا تشرب المسكر فانه عدو العقل والعقل خليفه الله فى الباطن ، فمن سلط
	على خليفه الله عدوه وذهب عقله فلا دين له ولا مروه له ولا حياء و
٢٨٨	لا مراقبه من عدم هذه الخصال ، فموته صلاح عام
	لا تقولوا : العلم فى السماء من ينزل به ، ولا فى النجوم من يصعديه ، ولا من
	وراء البحر من يعبر و يأتى به . العلم مجعول فى قلوبكم تأدبوا
	بين يدي بآداب الروحانيين (وتخلقوا باخلاق الصديقين) ، أظهر
٥٤٣	العلم فى قلوبكم حتى يعطيكم و يعمركم (؟)
٥٤٨	لاخيره يرجى ولا شره يخشى
٤٦٥	ولا سيما يوم بداره جلجل
٤٩٤، ٢١٠، ٧	لا طائل تحتها
٣٨٩	لاغرو من المسك ان يفوح ومن البدر ان يلوح
٣١٨، ٢٩٨	لافتى الا على
٥٨٥	لا يحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم
٢٣٤	لا يسام الانسان من دعاء الخير
٢٨٥	لئن فخرت بآبائهم شرفا لقد صدقت ولكن بأيماء ولد

٢٩٧	لست بأيس من فضل ربي
١٣٢	لطف الله جابر كل كسير ومسهل كل عسير
٢٧	فلذلك لا يقال له القليل
٢٩٧	لكان لنا بالواديين مطاف
ح٣٧٤، ٣٧٣	لكل عمل رجال
٨١	ولكل كبد حرى اجر
٥٨٥	لكل مقام حال
٢٩٩	ولله اللطاف وتنبيل الامانيا
ح٣٧٤، ٣٧٣	وللعاقل يكفيه الاشارة
٢٤٧	وللكرام من التطويل تصديق
٦	وللمجالسه اقوام آخرون
٢٨٥	لم يبيق من القرآن الا الرسم ومن الاسلام الا الاسم
١٠	لم يسمح بمثله الادوار ما دار الفلك الدوار
٢٨٣	لن يصلح العطار ما افسد الدهر
٣٧٧	لودنوت انمله لاحترقت
٤١٢	لو صح منك الهوى ارشدت الخيل
٢٨٣	لولا السلطان لاكل الناس بعضهم بعضا
٢٤٨	لولا المعاصى لضاعت رحمه الله
٢٨٢	لولا دفع الله الناس عن الهرج والمرج واماره الفتن (?)
٣٠٦	ليتني كنت سطرًا في مطاويها
٤٠١	ليس تحته طائل
٣٢٣	ليس التكحل في العينين كالكحل
٢٩٩، ١٢٣	ليسعد مشتاق / ملهوف ويظفر غالب / طالب
٦٤	الليل حبلى
٢٤٩	الليل مضى وما انتهت قصتنا

م

- ٣٢ ما ادري بأى امر انت
- ١٥٩ ما ذئبان ضاريان
- ٤٩٥٠٣٥٩ ماشاء الله كان
- ٤٠٥ ما طلبنا فى العبا وجدنا فى القبا
- ٢٥٩ ما كان لهوا الخير
- ٣٣٢ مالى الا مشعب الحق مشعب
- ٣٢٥ وما محاسن شىء كله حسن
- ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصى ثم يقدرن على ان يغيروا ثم لا يغيروا الا
- ٢٨٧ ان عمهم الله بعقاب
- ٢٨٣ ما يزع الله بالسلطان اكثر مما يزع بالقرآن
- ٣٠١٠١٤ المأمور معذور
- ٣١١ متجلس اجلس حيث تجلس
- ٢٩٨ مثل اهل بيتي كسفينه نوح من دخلها امن ومن تركها غرق
- ٢٧٥ المحدود محظوظ
- ١٥٥ المستحق محروم
- ٢٥ المسلم اخ المسلم لا يظلم ولا يظلم
- ٢٢٣ المشرب العذب كثير الزحام
- ٤٥١٠٤٤٨٠٣٥٨ مع الحمى دمل ومع الجرب قمل
- ٢٤٢ مقابله الجمع بالجمع يقتضى انقسام الآحاد بالآحاد
- ١١٣ ملح على الجرح
- ٢٨٢ الملك والدين اخوان توأمان لا يصلح احد منهما الا صاحبه
- ١٦١ من احسن اليكم فكافئوه
- ٥٨٥ من استغضب ولم يغضب
- ٣٣٣ من انا حتى يخرج النطق من فمى
- ٧٧ من اليوم تاريخ الموده بيننا
- ٢٧٣ من بورك له فى شىء فيلزمه

- ٥٢٨ من حفر بئرا لآخيه وقع فيها
 ٢٨٢ من حمد نفسه
 من رأى منكم منكرا فليغيره بيده ، وان لم يستطع فبلسانه ، فان لم يستطع فبقلبه ،
 ٢٨٢ وذلك اضعف الايمان من اضعف اهل الايمان
 ٢١٢ من غره الصباح الى طره الرواح
 ٥٢٨ من كان هجرته الى الله ورسوله
 ٣٨٢ من لم يجد ماء يتيمم بالتراب
 ٤٥٣، ٢٤٩ من ليس لي من حبه الا جفا
 ١٢٨ من هوان الدنيا على الله ان لا يعصى الله الا فيها
 ٢٩٢ موقع العلماء في الدنيا كموقع الشمس والقمر في السماء
 ٢٣٨ المؤمن من ينظر بنور الله

ن

- ٥٨٥ نحبها الاحشاء في صخب
 ٢٩٧ نحن بقلب العين نلتقيان
 ٢٤٩ نزلنا على آل المهلب
 ١٣١ ونسيان عهد الاصدقاء ذميم
 ١٤١ النظر الى وجه الله تعالى

و

- ٨٢ وكلت امرى الى المحبوب كله
 ٢٢٢ الولد (على) سرايبه

هـ

- ٣٢٤ هات الحديث عن بطحائها هات
 ٣٣٢ هذا امر لا يسع فيه مقدره البشر

٨٨	هذا خط قابوس ام جناح طاووس
٢٨٩	وهذه الكعبه و رب الكعبه اخر ما في الجمعه
١٥٣	هي عزمه من عزمات الرجال
٣٣١	هيهاات جل هذا المورد ان يردها الا واحد بعد واحد (؟)

ي

٤٤	اليأس احدى الراحيتين
١٧٤	فيالها قصه في شرحها طول
٥٨٥	يبقى الود ما بقى العتاب
٤٠٤، ٤٥٢، ٤٢٥، ٣٥٨، ٢٧٠، ٢٤٠، ١٦٨	يتغير الدنيا ولا يتغير
٢٤٤، ١٠٤	يرحم الله عبدا قال آمينا
٩٢	يمضى الزمان فلا وصل اسر به

اشعار عربى

- ابطحاء مكه هذا الذى
 و تقاسم الناس المسره بينهم
 انا من اهوى ومن اهوى انا
 ايا من حوى دون الانام ماثرا
 لقد صرت عن تعداد وصفك عاجزا
 اتيناك من شرق البلاد وغربها
 اما العوائق لايقبل ابدائها
 فدكنت قدما متريا متمولا
 فالآن صرت وقد عدت تمولى
 لايعرف ذاالفضل كذىالفضل ومن ذا
 اخوان صفاء لك لانكتم سرا
 فلا زلت مأمونا و لازلت آمتا
 وهذا دعاء من عقيدة مخلص
 ان الذين ترونهم اخوانكم
 اساميا لم تزوه معرفه
 احييت على الخلق ارزاقنا
 فمن غرس عثمان رماننا
 فان اطلق القيد من رجلها
 ففي فؤاد المحب نار هوى
 ما زاد هذا العيش الا سكره
 كان لم يكن بينى و بينك ليله
 فلم تك تصلح الا له
 ولو رامها احد غيره
- اراه عيانا وهذا انا ٢٢٥، ٤٠٤
 قسما و كان اجلهم حظا انا ٢٣
 نحن روحان حللنا بدنا ٢٤٣
 بشمس الضحى ازرت سنا و سناء
 لذلك لا احصى عليك ثناء ٣٤١
 حفاه عراه ركبنا رحالنا ٣١١
 الا الاما جد من الاحرار الى يومنا ٣٣٣
 مستحملا متعففا متدينا
 مستحملا متعففا متدينا ٤٩٦، ٥٩١
 تفضيلك يا يوسف قد صح لدينا
 تالله لقد آثرك الله علينا ٥١٧
 و لا زلت فى بيت العلاء امينا
 اذا ما دعا قال الزمان آمينا ١٣٥
 يشفى غليل صدورهم ان تصرعوا ٥٢٧
 وانما لذه ذكرناها ٣١، ٧٣، ١٢١
 و فرق فى العاش اسبابها
 و من كرم عمران اعنابها
 سيلحق بالكل اربابها ٢٤٣
 احر من نار الجحيم ابردها ٣٨٥
 رحلت لذاذتها وحل خمارها ٢٥٨
 تسامر و القمرء تنقص نورها ٥٨٢
 ولم ييك يصلح الا لها
 لزلزلت الارض زلزالها ٤١، ٥٥٤

- سلام عليكم والعهود بحالها
انتته الزواره منقاده
ايا من غدا طرف الفضائل والهدى
لقد فقد ارباب الفصاحه كلهم
ان البرامكه الكرام تعلموا
قوم اذا عزموا سقروا واذ ابنوا
ولو حل ما قاسيت يوما بصخره
و لو سمع الافلاك بعض مصائبى
تلتفت حيه ضحاك على قدمى
اللعل يخرج من صخر فما لكم
قيد و سجن و سجين و اعظمها
فلسنا بحمد الله من فرقه سعت
صبح السعاده من افق العلى طلعا
هينى بلغت من البلاغه كنهها
الوارث المجد والعليا من شرف^١
لا يبلغ الواصف المطرى مناقبه
فضل الفتى بغرى الحسود بسبه
لك الغايه القصوى من المجد والعالى
تمام الحج ان يقفوا المطايا
وان حجوا ولم يقفوا بليلى
سألت الله ان تعلقوا سريرا
فلما ان علوت صددت عنى
اتانى كتاب فى اللطافه تابع
ولا انا الا ان تمنى للثمه
عليك سلام الله يا من وداده
عسى ربنا ان يجمع الشمل بيننا
- وقد بلغ الاشواق حد كمالها
اليه تجرر اذ يالها
بانوار لقيه قريبا منورا
فلا زلت بين العالمين منورا
فعل الملوك وعلومها الناسا
لم يهدموا لبنيانهم اساسا
يصيرها والله عهدنا منفشا
تصارت من الاشفاق نجما مرعشا
و كنز جمشيد قد يحمى برقشا
طرحتم لعلكم فى صخر قعسا
رحم العدى و جفا من احبا
بحظو المنى نحو المطامع شرعا
يا نفس بشرى بما املت قد وقعا
من اين يبلغ مدحك البلاء
حثوا بعلياهم فى وجه من سلفا
و ان يكن سابقا فى كل ما وصفا
والعود لولا طبيه ما احرقا
فما نحن نستدعى مزيد علاكا
على ليلى و يقرءها سلاما
فلمست ارى بحجهم تماما
كطول الارض فى عرض السماء
فصار اذا على نفسى دعائى
الى حيث يبدي فى الجمال تكلمنا
و تقبله كل العقول تحشما
تعانق روحي راحلا ومخيما
ولا يأس مما ارتجى و لعلمنا

۴۸۴	و ودعت الغوايه و الشبابا	رأيت الشباب لاح فقلت اهلا
۲۵	یدی ولسانی والضمیر المحجبا	افادتکم النعماء منی ثلاثه
	و زف بیت الامانی ناضرا و ربا	بشری لقد ادرکت ایامنا الاربا
	و احمر خد المعالی بعد ما شحبا	اذ وافت الدوله الغراء صاحبها
۵۵۳	قدما وفي المثل المضروب عش رجبا	عشنا الی ان رأینا ما نوءمله
۴۸۳	بذی العلاء فهاتوا المجد والحسبا	عدوا عن الفضل ان الفضل منقصه
۵۵۵	تعلو و تنبت انبویا فانبویا	هدی القناه الی شاهدهت رفعتها
۵۶۵	کقمیص یوسف اذ اتی یعقوبا	قبلته و فتحتہ و وجدته
	وابعد عن حشا شتی الکروبا	کتابک جد فی تقرب انسی
۴۱۷	ولا دانیت یا شمس الغروبا	فلا زالت ديارک مشرقات
۶۹	کرما و یبعث للبعید سحائبا	کالبحر یقذف للقریب جواهرا
	فاحس فیها فی الفواء (القلوب) و ثیبا ^۱	خطرات ذکرک تستثیر موتی
۹۹، ۹۶	فکان اعضائی خلقن قلوبا	لاعضو لی الا و فیه تشوق
۵۰۴	فمن علا زلقا عن عزه زلجا	عین لرجلک قبل الخطو موضعها
۸۰	یدا ولسانا واکتسابا و محندا	واحرز اسباب الکمال باسرها
۱۳۱	و الا فقد عشنا بها زما رغدا	منی ان تکن حقا تکن احسن المنی
	من منحه و تفضل و سخاء	اصبحت قد خلقت لها اخلاقکم
	من مدحه رأفت و حسن ثناء	و غدوت قد فطرت لکم الفاظنا
	و ینیلکم هذا خلود دعاء	فیفیدنا ذاکم رفاغ معیشه
۲۴۳	و یدوم من مدحی امد بقاء	فنعیش فی جدواک اربع عیشه
	نظمت نفیس الدر فیه اسطرا	ورد الکتاب انا الفداء بفکره
	نجاته مسکا و فاحت عنبرا	ففضضته عن جوفه فتارجت
۸۷	کیف استحال اللفظ فیه جوهرها	و اعدت فیه تأملی متحیرا
۳۵۱	فنحن باوفی شکرها نستدیمها	وجودک فینا نعمه الله بیننا
۲۳	رد الی الکوفه نعمانها	آب الی المسند برهانها
۴۹۲	لملأت بیداء الهراه تأوها	آها ولو نفع التأوه مغرما

	بنی زهراء من غر فحول	نفضلهم علی کل البرایا
۲۱۲	فهذا دین آبائی لعمری	ومن بعدی لابناء الوصایا
۴۵۷	تغنم صحبتی یا صاح انی	انا ابن جلا و طلاع الثنایا
۴۵۸	تأمل منه تحت الصدغ خالا	لتعلم کم خیایا فی زویا
۴۸۲	اما لك یامولای علم بمآبیا	ولست تری ما باتنی من مآبیا
۵۲۴	صبت علی مصائب لو انها	صبت علی الایام صرن لیالیا
۳۵۸، ۲۰۶	وحبك لا یبلی ویزداد جده ا	لدى و اشواقی الیک کما هیا

ب

۶۹	و فی النص حاجات و فیک بظاقه	سکونی بیان عندها و خطاب
۴۷۶	رأیت سعودا من شعوب کثیره	فلم ارسعدا مثل سعد بن صاحب
۱۳۰	فقلت له اهلا و سهلا و مرحبا	بخیر کتاب جاء من خیر صاحب
۵۲۵	ذهب الوفا ذهاب امس الذاهب	فالناس بین مخایل و موارد
۴۶۱	اذا لزم الناس البيوت رأیتهم	عماه عن الاخبار خرق المكاسب
۴۶۸	فكل من فيه لطف عنك يأخذه	كالزهر من فضل نور الشمس یکتسب
۴۷۵	لولا عجایب صنع الله ما نبتت	تلك الفضائل فی لحم و لاعصب
	لیث المحافل حلال معاقدها	بمعمل کلسان السیف مقتضب
۴۶۴	لقد غنینا بما املاه من کتب	والسیف اصدق انباء من الکتب
۱۲۶	بقیت مطاع الامر ماناح طائر	ودمت رغید العیش ما حج راكب
۴۴۴، ۱۰۴	حاشاک من ظفر اللثام و انما	ظفر الکرام سعاده للمذنب
۵۵۲	وان الکئیب الفرد من جانب الحمی	الی و ان لم یأتنی لحبیب
۴۹۶	و لاعذر للوادى اذا هو لم یطب	و مجراه من ارض الحبیب قریب
	علیک سلام الله یا افضل الوری	تباعد شخصانا و انت قریب
	خیالک فی عینی و ذکرک فی فمی	و مشواک فی قلبی فکیف تغیب
	و ما اسفی الا علی العمر ینقضی	و لیس لنا فی الاجتماع نصیب

- ومن يك في ظلالك عاش يوما
بقيت بقاء لا يزال و انما
١٦٦ فأى ظلال عيش يستطيب
ولا لصروف الدهر فيك نصيب
٨٣ بقاءك حسن الازمان و طيب
بامر منه في وجه يطيب
٢٤٢ الذى قدمته و لك الرقيب

ت

- ياطالب الحسنات فى شرع الهوى
فيما مضى من سالف عيشنا
٣٢٢ حفظ الموده اشرف الحسنات
وسابق البايب (؟) فى الخلوات
٣٥٥ متجدد بدوام الآتات
حيوه له باق و اى حيوه
٢٧٧ كان لقاته ماء الحيوه
٣١٩ فشاهدته فى كل معنى و صوره
٤٥٤ فلما رأوها اقشعت و تجلت
٥٥٣ وبخفض كل ذى شيم شريفه
٥٢٦ و لاينفك تطفو منه جيفه
٤٦٢ بحسن قبول قبل ان يرفع الصوت
٤٦٥ و للناس فى نهج الهدى خير قدوه
- بما ابرقت قوما عطاشا غمامه
رأيت الدهر يرفع كل وغد
كمثل البحر يغرق كل در
و هذا دعاء قد تلقاه ربنا
بقيت مدى الدنيا لنا خير عالم

ج

- بنفسى من اهدى الى كتابه
كتاب معانيه خلال سطوره
٥٩٩ جواهر فى درج كواكب فى برج
ببايك افراس المعالى تسرح
٣٦٨ مصابيح انوار الهدى يتسرح
- الا يا جلال الحق يا افضل الورى
و من رأيك الوقاد فى كل حنوس

ح

- ٤٤٣ فمتى باللقاء يبدو الصباح
طلع الفجر من كتابك عندى

- وليس يزيد الشمس نورا ورفعه
و ان زمانا انت من حسناته
٤٢٧ اطاله ذى مدح و اكثر مادح
حقيق بان يهوى ويظير ويمدح
٤١٣ بمثلك يا خير الخلايق يسمع
وكيف يذم العقل دهر الصرفه

د

- واجد سعدك سعد جدك فابتهج
ليس الفؤاد محل شوقك انما
٤٨٣ بكمال جد سعاده الاجداد
كل الجوارح في هواك فؤاد
١٧١ لمحترق الاحشاء شوقا الى نجد
انى وان لم الق نجدا واهله
٣٨٤ لفقذ زادني ذكرا كوجد على وجد
الايا صبا نجد نفخت من نجد
٢٦٤ اذا المرء في تقديم خير لغيره
ليسعي صار ايضا للمثوبه واحد
٢٤٢ شخص الانام الى كمالك فاستعد
من شر اعينهم بعين واحد
١٤١ ان يجمع العالم في واحد
٨٥ حسن الرياض و صوت الطائر الغرد
١٢٥ كماء الورد يروى روح ورد
لم يبق منهم شامت او حاسد
١٧٧ فهو المراد وانت ذاك الواحد
٩٣ فديتك زد لي من حديثك يا سعد
فليس له قبل و ليس له بعد
١١٤ و ان نحن حدثنا بها دفع العقد
٣٣٢ لكن مدحت مقالتي بمحمد
١٥ طرزتها بولاء آل محمد
٢٩٨ وانت احق الناس بالمدح والحمد
٣١٩ و اقبال على رغم الحسود
١٤١ الى اين تمشي الا هل تعود
٤٨٤،٣٥٥ و ايامنا باللوى هل تعود
و ايامنا باللوى هل تعود
٤٢٧ بنفسى والله تلك العهود
بنجد لنا بعد النزول صعود
قيام لاخوان الصفا و قعود
٢٥٨
- واجد سعدك سعد جدك فابتهج
ليس الفؤاد محل شوقك انما
انى وان لم الق نجدا واهله
الايا صبا نجد نفخت من نجد
اذا المرء في تقديم خير لغيره
شخص الانام الى كمالك فاستعد
ليس من الله بمستنكر
لم يضحك الورد الا حين اعجبه
كمال الشيخ يرويه ابن شيخ
ذهب الذين يعاش في اكنا فهم
فبقى على وجه البسيط واحد
تحدثت عن سعدى فزدت لي الهوى
هواها هوى لا يطلب القلب غيره
محاسن تبديها العيان كما ترى
ما ان مدحت محمدا بمقالتي
وكان ودى للصحابه حله
اراك سماء للسياده والعلی
سعادات تجدد كل يوم
اعصر الشباب سلام عليك
هل الدهر يوما بليلي تجود
عهود قبضنا و عيش مضى
الا انما رند الحمى و عماره
وهل لعاطى (?) الدار حول ديارهم

- سلام واهداء السلام من البعد
هذا ذخاير محمود قد انتهت
تغرب عن الاوطان في طلب العلي
تفرج بلد و اكتساب معيشه
من كان ينوي ان يفوه بمحمد
او رام تمييز الكلام بلفظه
او حاول الذكر الجميل لمن له
فليدر حقا ان فيما رأسه
سلام كالطاف الاله المجدد
- دليل على فرط الموده والود
ولا انتهاء لبافي ذكر محمود
و سافر ففي الاسفار خمس فوائد
و علم و آداب و صحبه ماجد
يحوى مراتب وصف كل سعيد
وضعت لمعنى النصر والتأييد
دون الورى رق القروم الصيد
يكفيه قول محمد بن رشيد
سلام كاخلاق النبى المؤيد

د

- ان آثارنا تدل علينا
والارض ملكك والورى لك غلمه
تمتع من شميم عرار نجد
كرام الناس تحت ظلال عسر
كايما ن عليها عقد عشر
فظاهره يغنيك عن وصف باطن
و نحن اناس لاتوسط عندنا
انى وجدت وفي الايام تجربه
كانت كصدغ الغانيات تظاولا
فسار مسير الشمس في كل بلده
هنيت امر العالمين وزاره
فاعلم بانك لست فيه باول
فاكتب بانمله المكارم اسطرا
هو ابن نبى الله وابن وصيه
همام طليق الوجه ابلج باسم
فقلت له اهلا وسهلا ومرحبا
- فانظروا بعدنا الى الآثار
والدهر عيدك والعلى لك دار
فما بعد العشي من عرار
و عند لثامهم ضوء اليسار
ومجموع الالوف على اليسار
ومنظره ينبئك عن حسن مخبر
لنا الصدر فوق العالمين والقبر
للصبر عاقبه محموده الاثر
و كليله العشاق عنه يهاجر
وهب هبوب الريح فى البر والبحر
وانلت كل مآثر و مفاخر
واعلم بانك لست فيه باخر
تتلى من العظم الرميم الفاخر
له مفخر تربي على كل مفخر
اشم طويل الباع من آل حيدر
بخير مثال عن جنابك صادر

- وفيت وفي بعض الوفاء مذه
تسائلني من انت وهي عليه
ان عاد جمع الشمل بعد تشتت
اعطيت اسودناظري لمبشرى
اجل من النعمي واحلى من المنى
سفينه لفنون الفضل جاريه
الا ليت شعري والاماني كثيره
وليس الذى تجرى من العين ماءها
بقيت مدى الدنيا ومجدك كعبه
والارض باقوته والجو لوء لوءه
العلم فيه مهابه و جلاله
يفنى الكنوز على الزمان واهله
عبارتنا شتى وحسبك واحد
عشق الورى عرض وعشقى جوهر
- ٥٢٥ وهل بفتى مثلى على حاله نكر
وصفت حياض الود بعد تكدر
١٣٨ بوصالكم و بياضه لمخبرى
١٢٩ و اعلى من الحسنى واغلى من الدر
١٥٩ بل فى البلاغه بحر كلها درر
٤٦٥ متى تلتقى يوما ولولمحه البصر
٤٨٤ و لكنها نفس تدوب و تقطر
١٤٨ تطوف الاكابر حولها والا صاغر
١٢١ والنبت فيروز و الماء بلور
والعلم انفع من كنوز الجوهر
٧ والعلم يبقى باقيات الادهر
٤٢٥ وكل الى ذاك الجمال يشير
٦١ يتغير الدنيا و لا يتغير

ع

- وعزك موفور ودهرك طائع ٤٨ ح ٢٥١، ٣٧٣، ٥٤٥
وسلوت عن سكان هذا الاجرع
فكانه انساك عهد المربع
و عهوده فلديه كل تمتع
٥٤٥ و الماء جار فيه لم يستنقع
٤٣٤ واخت بنى ورفاء تدعو فاسمع
٢٤٨ هوالمسك ماكررته يتضوع
٤٦٣ نسيم اتى من نحوه يتضوع
- بقيت ملاذا للانام باسره
انسيت يا مسكن عهد المربع
تنسى العهود اذا تطاول عهدنا
لا لامعاذ الله ان تنسى اللوى
العيش صاف والاليف موء الف
وعارضه وصلاتصامت اذ دعت
اعد ذكر نعمان لنا ان ذكره
احن الى تلقائه وتشوقى

ف

- و لولا زمان قيدتنا صروفه
لكان لنا بالواديين مطاف ٨٥

ق

۳۳۶	کلی الیک علی الحالات مشتاق	الشوق اعظم ان یختص جارحه
۵۷۴، ۳۳۶	لکنهن مفاتح الارزاق	قبل انامله فلیس انامله
	فعند غیرک محمول علی الحدق	ان کنت عندک یا مولای مطرحا

ک

۹۸	ولایلد لسانی غیر ذکرک	کیف السلو وقلبی لیس ینساک
۸۹	لان علیها لمعه من جمالك	احب طری الورد یا ام مالک
۱۰۰، ۶۹	تنسمت ریح الجود من آل برمک ^۱	ولو کنت من بغداد فی الف فرسخ

ل

	و لكن كان ذاك بلا مثال	لقد وافى مثال منك عالى
۵۶۹، ۵۲۰	و معنى كان كالسحر الحلال	بالفاظ كمنظوم اللآلى
۲۱۵، ۱۵۴	فليسعد النطق اذا لم يسعد الحال	لا خيل عندك تهديها و مال
۲۲۴	ما الذنب لنا حديثنا طاب و طال	الليل مضى و ما انتهت قصتنا
۲۶۴	الى الشام لولا حبسه بعقال	و كم هم نضوان يسير مع الصبا
۴۴۴، ۶۴	لعطشان من الماء الزلال	فكيف الصبر عنك و اى صبر
۳۱۴	و دنا المنى واجابت الآمال	سعد الزمان و ساعد الاقبال
۲۵۳	وصان الله عن عين الكمال	وقاه الله من عثر اللآلى
۱۸۰، ۸۲	منيع ليس يهدمه زوال	وقاك الله فى اكناف عز
	يجل عن التصور والخيال	وراء الحسن فى خديك معنى
۸۱	فانت كما وصفت من الكمال	فلا احصى الثناء عليك عجزا
۴۹۱، ۴۰۴، ۱۴۰	لا ينتهى ولكل لبح ساحل	علامه العلماء واللعج الذى
۳۳۵	بحجاج بيت الله فى كل منزل	بزمزم بالبطحاء بالخيف بالمنى

۱- در ص ۶۹ " آل هاشم " بدون شك یا خطای کاتبان هر سه نسخه است یا تحریف نویسنده نامه

٥٩٥	ولاكل سيار من المجد واصل	فما كل طلاب من الناس بالغ
٧٥	نسيم الصبا جاء تيريا القرنفل	سلام يحاكي عرفه و نسيمه
٤٠٨، ١٧٣، ٤٤	و هذا دعاء للبريه شامل	بقيت بقاء الدهر ياكهف اهله
٣٩٥	اخذا الوقار من المشيب شامل	حدث يوقره الحجى فكانه
٥٩٣	مشفوعه و مع الوميض رسول	منى اليك مع الرياح تحيه
٤٣١	يالي تنى اتخذت سبيلا مع الرسول	انت الرسول عنى لكننى اقول
٧٨٠، ٧٢	كنا لانفسنا ندعو و نبتهل	انا اذا مادعوننا بالبقاء لكم
٤٦٥	و نيل الامانى بغير الوسائل	سلام كرشف رضاب الغوانى
	هدى الانام و نزل التنزيل	ابن الذى بلسانه و بيانه
٣٨٣	يقدمه التوريه و الانجيل	وبفضله نطق الكتاب و بشرت
٤٢٥	كثير و اما الواصلون قليل	خليلى قطاع الفيافى الى الحمى

٤

٤٨٣	و اشبهنا بدنينا ناطم	و شبه الشئ منجذب اليه
	على ذلك الخلق العظيم سلام	عليك من الله الكريم سلام
١٥٧	سلام على عهد القديم سلام	سلام على الود الذى كان بيننا
	حبر كبحر له موج كا اعلام	علامه الدهر و الاقوام كلهم
٥٤٤، ٥٥٦، ٤٧٤، ٣٦١	فهم البريه و غايات اوها م	جلت ما اثره عن ان يحيط بها
٤٣١	و عيني عن فراقك لاينام	كتبت اليك من قلب حزين
٦٧	حكمت على بذلك الايام	والله ما اخترت الفراق وانما
	سراعا و عين النائبات نيام	ايا حسن ايام تقضت بذى القضاء
٤٥٢	تضىء و قد مد الرواق ظلام	و طيب ليال من شمس كؤوسنا
٢٥	زبدة الاعيان دستور العجم	برمكى الجود معنى الكرم
٩٣	هلال و لم يبدوا اذا مرحت نجم	لها البدر كاس وهى شمس تديرها
٢٩٦	من قبل خلق الله طينه آدم	نحن اللذان تعارفت ارواحنا
٤٥٧	كما شرقت صدر القناة من الدم	و ان قرين السوء يعدى و شاهدى
	واسعفتا فيمن نحب و نكرم	ابى دهرنا اسعافتا فى نفوسنا
٥٠٣	و دع امرنا ان المهم المقدم	فقلت له نعماك فيهم ائمه

۳۹	انظرونا نقتبس من نوركم	اطفأت ریح الصبا مصباحنا
۵	ولیلی و لاسلمی ولام سالم	فما العیش الا ذاک لا عیش غیره
۴۵۵	ومن منع المستوجبین فقد ظلم	فمن منح الجهال علما اذاعه
۴۸۰	فاننی علم فی ذلک العلم	انی وان کان قومی فی الوری علما
۵۳	انت المکرم فی الوری انت المعظم فی الهم	یا بانی المجد الاشم یا نانی البحر الخضم
	بفضلک و ارفق بالهبوب علیهم	نسیم الصبا بلغ سلامی الیهم
۵۹۰	فقلبی وروحی حاضران لیدیهم	و قل لهم انی وان کنت غایبا
۲۹۷	لذا سأل المشاهده الکلیم	و لكن للعیان لطیف معنی
۴۴۵	ونسیان عهد الاصدقاء ذمیم	نسیت صدیقا کنت تعرف صدقه

ن

۸۴	لعمر ایبک الا الفرقدان	و کل اخ مفارقه اخوه
۶۰۰	نار مسعره من زند هجران	انی الیک لمشتاق و فی خلدی
	حللت من العلیا کل مکان	فدینتک مولانا فانک طال ما
	فلیس لرجلی بالمسیر یدان	بعدت عن الباب الرفیع ضروره
۵۷۸	اذا الدهر عن قوس الخطوب رمانی	ولا استطیع المشی کالسهم مرسلا
	لعزه نفس او علو مکان	فلو کان یتستغنی عن الشکر ما جدا
۶۴	فقال اشکروا لی ایها الثقلان	لما امر الله العباد بشکره
۵۰۳	رأی النساء و امره الصبیان	شیئان یعجز ذوالریاضه عنهما
۳۸۴	رأی یمیز بین الماء و اللبن	قاضی اذا اشتبه الامران عن له
۳۸۴	رسیس هوی فی ساحه الصدر کامن	فلم تخف من و اش و لاج و حاسد
۳۹۲، ۳۰	نمل الی الشام تحسدها بک الیمن ^۱	والارض تزهی بکم اطرافها فمتی
۳۳۵، ۲۱۲	و لایوم الا بالثناء متیمین	فلا لیل الا بالدعا متمسک
۳۹۶، ۳۵۷	وبسطه کف فی ضیاء جبین	له حسن خلق فی کمال مروه
۴۲۵، ۳۵۷	امین علی الاسراء خیر امین	شفیق علی الاحباب (الاخوان) اکرم مشفق

۱- دره ۳ در تمام بیت بجای دوم شخص جمع اول شخص جمع بکار رفته است.

٦٦	لك الله في كل الامور معين	بقيت معينا للكرام و انما
١٨١	ولا يخليك عن عز و تمكين	الله ابقاك للدنيا وللدن
٥٠٠	سيهديهم سبيل الهالكين	اذا كان الغراب دليل قوم

و

و قابل ما فيها من السهو بالعفو	جزى الله خيرا من تأمل صنعتي
و فطنته و استغفر الله من السهو ٤٧٣	و اصلح ما اخطأت فيها بفضله

هـ

٤٦٧، ٣٨٩	اهلا به و بخطه و خطابه	وصل الكتاب فمرحبا بكتابه
	واستشرقوا يا قوم من لمعانه	شمس الافاضه لا بقيت فبادروا
٣٩٩	فترقبوا و تعرضوا نفحاته	زكوا بثوسكم بماء معارف
٤٢٥	فبياضه لبياضه وسواده لسواده	نفسى فداء كتابه و خطابه
٢١	واحسد ركبا سار نحو دياره	اعار على ربيع تهب بنحوه
٤٦١	كالطير ليس بصائد في وكره	المرء ليس ببائع في ارضه
١٥٤	ظليق محياه بسيط انامله	و نوت فقبلت الندى من يد امرء
٣١٥	نفسى فداء كتابه و رسوله	ورد الرسول من الحبيب بكتبه
	عليك غداه البين قلت همامه (؟)	و كم بلده فارقتها مثلها
٥٣٨	بخبر في عن وجدته و غرامه	وكاوت نسيم الروح من نحوارضه
١٣٤	و الحمد حمد لما اشتق منه اسمه	ان الوزاره باهت اذا به نسبت
	من غصن طوبى طاب عند جناحه	طالعه فرائت طالعا طالعا
٨٨	يا ليته لو دام في غفلائه	غفل الزمان فنلت منه نظره
٥٢٦	وفي رجل حر قيد ذل يشينه	على رأس عبد تاج عز يزينه
٥٩٣	سوى حب مولائى و شوق لقائه	الا لا ارى في القلب شيئا ممكنا
٣٨٤	فالقلب مفتون بحسن بهائه	لم يكتحل عيني بنور لقائه

ى

٣٢١	فوا حيرتنا لو لم يكن فيك حيرتى	وما اخترت حتى اخترت حبك مذهبا
٤٢٤	تحسبهم جميعا وقلوبهم شتى	فالله هذا الدهر كيف تردد ا
٣	و لا تردد ما بين مقلتي رقادى	خيال وجهك ما غاب عن مطارح عيني

- ٣ تحيه نشأتها عن الصميم فوادي
شعب هناك على يمين الوادي
- ٤٤٨ ولا خلعت على البشير فوادي
- ٤٥٧ هجرته حواء السنين من المدى
- ٣٩٨، ٣٦٥ فذاك اعظم حاجاتي واوطاري
- ٣٣٦ وان سكنت فانتم عقد اضماري
- ٥٨٢ عفي الله عن ذاك الحديث الذي جرى
- ٤٣٥ فلا خيرنا يرجي ولا شرنا يخشى
بحظي من الدنيا لكتبت به ارضي
- ٥٤٣ و قبلت تعظيما لمرسه ارضا
وهيج شوقا كما منا بين اضلعي
- ١٢٩ وحل محل الروح من حسن موقع
- ٤١٧ يزداد الي لقاتكم اشواقي
- ٢٥٢ حلاوتها حتى القيامه في حلقي
- ٥٢٢ حرس الله ظله العالي
وجوه عرفناها على البعد فانجلي
بسيماهم بعد التوسم بالحمي
- ٢٩٥ اذا ما تعارفنا بداعيه الهوى
صلوتي ونسكي خالصا وصيامي
- ٥٣٥ بانك عند الله خير امامي
- ٢١٥ لبكا من طول شوقي قلبي
- ٥٠٢ والفاظه زاينات المعاني
و جيران بافواق المعاني
و مشعوف بريات المعاني
ومطلع على تلخيص المعاني
- ٢٤٢ مسكا تنفس من جيوب غواني
- ١١٩ وشفى النفوس ولنلن غايات المنى
- ٥٥٥، ١٧٠ قسما وكان اجلهم خطانا
- من المبلغ عنى الي ديار سعاد
ان قرب الله اللقاء و ضمنا
لاقبلن يدالمطي كرامه
من كان آدم جملا في سنه
الله يجمع بيننا في عيشه رغد
اذا تكلمت لم الفظ بغيركم
من اليوم تاريخ الموده بيننا
فنحن بحمد الله لاشيء عندنا
اتاني كتاب لوشريت وصوله
فقبلته و هو السماء جلاله
كتابك وافي بعد طول تطلعي
فكان مكان العين من فرط عزه
في كل عشيتي و اشراقي
شربت بكأس الحب في المهد شربه
دام في دوله و اقبال
تألق من صنعاء برق فاشرقت
و كنا على الاعراف نعرف كلهم
بدأنا بتسليم رجاء تواصل
حلفت بمن ادعوربا و من له
نصلي واتمام الصلوه اعتقادنا
قلمي لو كان يدرى المي
تزين معانيه الفاظه
بها ما شئت من دين و دنبي
فمفتون بآيات المثاني
و مصطنع بتلخيص المعاني
واذا تنفست الرياح حسبته
ورد البشير بما اقر الاعينا
و تقاسم الناس المسره بينهم

اشعار فارسی

- درمیان جان فروشد بردرد دل خیمه زد
 الطاف تو حامی افاضل بادا
 ۱۳۰ از سر هرموی فریادی برآمد کاندرا
 اعطاف ترا بدان دلایل بادا
- وز شیوه نیک خدمتی در نظرت
 شب محتسب عامی آمد به درخانه
 ۱۷۸ مارا همگی حسن وسایل بادا
 در دست عصائی کز، ریشک ز خبوگندا
 ۳۷۲ (۵ بیت است با همین ردیف)
- پیش ما رسم شکستن نبود عهد و وفارا
 آن کس که به جای دیده باشد مارا
 ۴۷۶ الله الله تو فراموش مکن جانب مارا
 نا دیده به جای دیده باشد ما را
 ۲۹۷ آن روز فلک غلام آید ما را
 ۵۶۳، ۱۷۰ همی رسد ز قضایان قدر مارا
 ۳۷۶، ۳۴۷ دل عاشق تو ست دیده نا دیده ترا
 ۵۵۷، ۲۹۷، ۸۰ این است گلی کز تو شکفتست مرا
 ۴۵۲ که از آن خانه دل شد طرب آباد مرا
 ۱۴۰ به دست صبح بگشاید خم گوی گریبان را
- کشد بر تارک ایوان رفعت عطف دامان را
 ۵۴۵ ساعات شمارند الوف دوران را
 ۳۵۰ ح و این حال که نوگشت زمین را و زمان را
 ۱۱۹ خوش کردم از این سخن دهان را
 ۳۲۱، ۷۳ کارایش نو داد صبا صحن چمن را
 برمسند خوبی بنشانند سمن را
 ۲۰۳ کو نیز چنان رود که رانند او را
 ۲۵۹ اندر پناه خویش بدار این پناه را
 معمور دار تا ابد این خانقاه را
 ۵۶۶ به پیرایه خورشید دلخواه را
 ۳۱۹
- روزی که ز تو سلام آید ما را
 توقعی است ز لطف تو یک نظر مارا
 از دیدن دیده گر شود دل عاشق
 صد پاره شد از باد هوا غنچه دل
 نوری از روزن اقبال در افتاد مرا
 الا تا دامن افلاک هر روزی ز جیب شب
 قبا ی قد جا ه تو چنان بادا که گر خواهد
 باقی به دوامی که در آحاد سنینش
 باز این چه جوانی و جمال است جهان را
 در تو نرسد ثنا و لکن
 از تکبته این مژده جهان گشت منور
 و آمد خبر از روضه که در بزم ریاحین
 گر چرخ به کام تو نگردد تو مرنج
 یارب پناه دولت و دینش تو کرده ای
 معمور خانقاه جهان از وجود اوست
 چه حاجت به آراستن ماه را

- زخانمان به طریقی جدا فکند که چشم
هر عاقلی به زاویه ای گشته ممتحن
با کف دست در ربارتو دریای محیط
آن لثیمی است که صد غوطه خورد سائل او
التفاتی نکرد دلبر ما
- در آن بماند زحیرت سپهر اعلی را ۳۰۹
هر فاضلی به دایه ای گشت مبتلا ۴۸۳
گرتشابه کند از روی سخاوت اما
وین کریمی است که روزی بدهد صد دریا ۷۰
به غم شاد گشت غم خورما ۲۶۷
(۸ بیت است بار دیف ما)
- لو بست الجبال وان شقت السماء ۲۷۰، ۴۲۶، ح ۴۰۴
بود آفتاب و خط استوا
نبندد خیال تو نقش خطا
یکی اطلس کهنه کم بها ۷۹
می گویم و بعد از من گویند به دورانها ۲۴۰

ب

- خرد که راهنمای است مرد راه صواب
هم خجل در پیش ذهنش دهن تیز
بر سپهر حکمت او صاحب قران
گفته رأیش را فلک من دونه شمس الضحی
- وز اوست اهل هنر را همیشه فتح الباب ۱۴
هم به رشک از طبع رادش آفتاب
در جهان دانش او مالک رقاب ۳۹۵
- خوانده فضلش را خرد من عنده علم الکتاب ۳۸۱
آن که با تاب خاطر صافیش
سر کشد مهر در نقاب حجاب
- نسپرد مسرع سر کلکش
پیش لطف سخنش گرد رخ آب ز شرم
- در فضائل بجز طریق صواب ۴۲۷
عرق آن شد که بر او نام نهادند سحاب ۲۶۱
- این که می بینم به بیداری است یارب یا به خواب
خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب ۳۴۰، ۳۱۵
(۵ بیت از قصیده معروف انوری)
- غلام و چاکر شنگولیان خوش باشم
آنچ آمدست بردلم از هجر نام دست
- ز زاهدان برون صادق و درون کذاب ۴۲۵
از دوده معاویه بر آل بوتراب ۳۱۵

آفتاب از جام جودش جرعه ای خوردست از آن

بر در و دیوار می افتند چو مستان خراب ۴۹۶
 نه مرا یار و مونس و ندیم نه مرا شمع و شاهی و شراب
 نه مرا نقل و مطربی و حریف نه مرا نان و سیزی ای و کباب
 دل ز جور سپهر پیرانش وز جفای زمانه دیده پرآب ۴۰۶
 ای فلک قدری که شاه ظارم چارم کند
 درگه عرض عبودیت خداوندش خطاب

گفته رایش را فلک من عنده شمس الضحی

خوانده کلکش را خرد من عنده علم الكتاب ۳۵۳
 بیاض نظم لطیفت سواد چشم ادب سواد نثر شریف بیاض روز طرب ۴۹۲
 گوئی اعزم ندارد که شود روز امشب یا درآید ز در آن شمع دل افروز امشب
 گرمیرم به جز از شمع کسی نیست که او بر من خسته بگیرد ز سر سوز امشب ۱۳
 خوش باش اگر دو روز به شهر این چنین گذشت

آخر نه شام را سحری هست در عقب ۱۹۲ ح
 ای دل جهان به کام تو گر نیست گو مباش

منت خدای را که جهان هست منقلب

ور دور روزگار نه بر وفق رأی توست

خود را مدار از پی این کار مضطرب ۱۹۰
 مه سپهر کمالات ناج دولت ودین چگونه فصل مدیح تو را کنم ترتیب ۵۶۴
 (۱۰ بیت است با همین قافیه)

ت

دستت نمی رسد ز تکلف به خدمتی الا به گنج خانه اشعار و منشآت
 گر هست در خزینه صنعت دقینه ای از بهر کی نهاده ای آن را تعال و هات ۲۱۵
 عبارتی ز لطافت بدان صفت که شدست

نهان ز خجلتش آب حیات در ظلمات

خطی چو شکر شیرین و خود چنین باشد

هر آن نتیجه که حاصل شود ز شاخ نبات ۵۰۶

ای سواد خط تو در چشم دانش توتیا

وی زلال لفظ تو در حلق جان آب حیات

یافت از بوی سر زلف بتان فکر تو

۳۱۵ هم دل از محنت شفا و هم روان از غم نجات

با خم زلف چو چوگان تو پیش از من و تو

سالها بود که دل گوی محبت می باخت

در ازل طوطی جان با لب تو همدم بود

۲۱۵ در خیالش به شکر خنده خوش باز شناخت

صبا وقت سحر سوی چمن تاخت به سعی از روی گل برقع برانداخت

(غزلی است در ۵ بیت)

به دیده ندیده رخ فرخت

شنیدم صفات تو عاشق شدم

۷۶ چها خیزد آیا چوبینم رخت

به یاد تو برخاست صبر از دلم

۳۷۷ کاتش عشق خان و مانم سوخت

گرد شاگرد خود نمی کردم

می کند باد به رفتن حرکت های خنک

۴۱۵ مگر این شیوه را زهار ریاحین آموخت

۴۹۲ با قدر در نمی توان آمیخت با قضا بر نمی توان آمد

گوشه چشمی ز روی لطف بینی

۱۴۹ فلک شود به بزرگی و مشتری به سعادت

۱۴۱ میان عالم غیب و شهادت که جانش غوطه تسلیم خوردی

۶۰۶ بیمار نمیرد چو تو آبی به تماشا گل برگ نریزد چو تو آبی به تماشا

۸۰ آب حیات رمزی از لفظ در نثارت اوراق چرخ جزوی از دفتر کمالت

۳۶۰ هرجا روی و آبی همراه تو سعادت هرجا نزول سازی اقبال یار غارت

۳۸۴ همه فضائل نفس و خصائل پدرت تویی که برجیبات زمانه مرقوم است

ملک روحانی غنیمت می شمار از هر چه هست

زانکه برخوان جهان سیر آمدست و ناشناست

پیش بینان کمال آباد دور اندیش را

۵ بهترین نظاره گاهی بوستان انزواست

- من ز تود و رودلم بسته به موی سر زلف
بین که کار سر زلفت ز کجاناتا به کجاست ۴۴۵
- علم دولت نوروز به صحرا برخاست
ز حمت لشکر سرما ز سر ما برخاست ۴۱۴
- ز جام مهر تود در خاک مست خواهم رفت
ز بوی توبه قیامت خراب خواهم ساخت ۳۲۲
- مطلع حسب حال بنده دعاست
وز دعا طبع را ملال نخاست ۲۳۴
- ز روزگار خوش است این همه جز آن که لبم
زدست بوس خداوند روزگار جداست ۳۰۰
- اگر پسند بود گوی نظم و نثر فلان است
وگر نبیره بود گوی شری از شعر است ۳۲۶ ح
- گر چه زین مرتبه یک پوست بیفزود فلک
از خداوندی ما هم سرمویی بنکاست ۴۷۹
- اگر نبیره بود گوی نظم و نثر کسی است
وگر ستوده بود گوی شعر شاعر ماست ۳۲۵
- هزار نقش بر آرد زمانه و نبود
یکی چنان که در آیینۀ تصور ماست ۲۰۹
- آرزوها بود خلاق را
آرزوی دلم لقای شماست ۶۵
- بر این مژده گر جان فشام رواست
که این مژده آسایش جان ماست
- آن کس که بود خواجه و مخدوم مملکت
از ننگ روزگار همه ساله در عناست
- و آن کو بدی مفاخر ایبه الجلا
از گردش زمانه بی مهر در جلاست
- و آن کس که بود پایه قصرش فراز چرخ
قانع به کلبه ای که در او هم رانه جاست ۴۷۹
- به دست ما چو از این حل و عقد چیزی نیست
- به عیش ناخوش و خوش گرزاده میم رواست ۴۹۳، ۱۳۵
- هزار نقش بر آرد زمانه و نبود
یکی چنانکه در آیینۀ تصور ماست
- کسی چه داند کاین کوژ پشت میبارنگ
چه گونه مولع آزار مردم نانا ست ۴۹۳
- هر که بر شعر من نظر فکند
آن بر اسب سخن سوار بیهاست
- گو بزرگی کن و میبازار آن
کاندر آن زیر خرده کاریهاست ۲۲۳
- بگو محمد و بس کن که دین و دنیا را
تفاخر است به نامش چه جای القاب است ۴۱
- جان به عزم دست پوست پای دارد در رکاب
- گر تعلل می رود سستی ز ضعف مرکب است ۲۴
- منبتی که منهی اسرار عالم غیب است
- خبردهی که ملهم اخبار علم لاریب است ۲۱۵
- که در بقای وجودت هزار مصلحت است
- مرا ز رفعت قدرت علو مرتبت است ۱۷۵

- ارباب حاجتیم وزبان سؤال نیست
 مراد خلق برآور چنان که بتوانی
 ۶۹ در حضرت کریم تمنا چه حاجت است
 زبهرآن که ترا هم امید مغفرت است
- اگر ز پای در آیی بدانی این معنی
 چنان میانسه اصداد آشتی افتاد
 ۱۸۳ که دستگیری درماندگان چه مرحمت است
 ۴۲ که خوشدلی و هنر را به هم موافقت است
 ۱۹۵ در نومیدی بسی امید است
 پایان شب سیه سپید است
- تکرار و بحث و گوشه مسجد خوش است لیک
- در بزم دوست نعره مستانه خوشتر است
 ۴۵۵ باش تا صبح دولتت بدمد
 ۵۵۵ کاین هنوز از نتایج سحر است
 آن سروری که زمره ارباب فضل را
 ۱۹۱ نجح امل ز فیض ضمیرش میسراست
 داند معین که روی ترا هیچ عیب نیست
- لکن نظر ز دیدن خورشید قاصر است
 ۱۲۸ آن منعمی که از اثر فیض جود او
 ۸۱ آرز گدا چو همت عالی توانگر است
 در دل مسکین هر بیچاره‌ای
 ۸۱ شاه را گنج نهان دیگر است
 هنر چگونه توان گفت کز صفات وی است
- چو ذات وی به حقیقت مرکب از هنر است
 ۴۷۶ ای صاحبی که پرتو رای منیر تو
 ۱۱۱ مرآت عقل اول و مشکوه انور است
 (قطعه در ۵ بیت)
- جاوید زی که از دل صافی و جان پاک
 ۶۶ نی‌نی سفینه نیست جهانی است کاندرو
 داعی دولت تو معین مطهر است
- چندین هزار بحر پراز در و گوهر است
 ۱۰۹ لله الحمد که چون او خلف صدق هست
- نسبتش چون به تو کردند همین مایه بس است
 ۴۶۸ عمرش دراز باد که اوتاد علم را
 ۵۰۶ بی فاصله بیان وی اسباب دانش است
 ز هر چه وهم تصور کند فزون باشد
- زهرچه عقل قیاسش کند از آن بیش است
 ۳۳۶ گر به صد منزل فراق افتد میان ما و دوست
- هم چنانش در میان جان شیرین منزل است
 ۱۶۸ آن ره که بیامدم کدام است
 ۵۸۵ تا باز روم که کار خام است

- من مکه و قدس می ندانم دانم که مرا هوای شام است ۴۳۴
 بقعه ای گآثار خیر آن شهید اعظم است
 راستی را نزهت آبادی فصیح و خرم است
 واین زمان از یمن فرط اهتمام آصفی
 جای درس "علم الانسان مالا یعلم" است ۲۳۰
 گرز من یاد کند ورنه نکند مخدوم است
 محتشم را چه تفاوت که گدا محروم است ۲۰۶
 بنده آن سرخ ریش مظلوم است که از این هردو وجه محروم است ۲۴۰
 کی روا باشد که باشد زیر بار هرخری
 آن که چون گوید سخن گویی مسیح مریم است ۱۹۱
 از تو اذن رجوع می طلبد حاش لله ببین چه نادان است ۱۶۵
 هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور دل از تصور دوری چو بید لرزان است ۲۵۹
 علاء دولت و دین معجز زمان و زمین که بخت بردرعالیش از مقیمان است ۳۱۴
 باری دل ما زبیم هجران خون است آیا دل نازنین ایشان چون است ۳۵۹
 خجسته روزگسی کردرش تو باز آیی که بامداد به روی تو فال میمون است ۳۱۹
 گردمی می زده از واقعه معدورش دار
 چه کند سوخته است سوخته است سوخته است ۳۷۷
 فردا که هرکسی به شفیی ز نند دست
 دست معین و دامن اولاد مصطفی است ۲۹۸
 آن که نامش حسام کوسویی است
 کاتب الوحی مدح مولوی است ۳۰۹
 این زمان جان دامنم بر تافتست
 بوی پیراهان یوسف یافتست ۵۶۰
 ظلت ظلیل باد که گیتی به دولتت
 در سایه حمایت امن و امان تست ۵۷
 تدبیر ملک منصب رأی رزین تست
 چون روز روشن است که در آستین تست ۱۳۴
 به تن مقصرم از دولت ملازمت
 ولی خلاصه جان خاک آستانه تست ۵۷۹
 آن کوز میان دل و جان بنده تست
 در آرزوی لقای فرخنده تست ۳۳۵
 مردم دیده اش چو دال شد دست
 وز وجود خودش ملال شد دست
 به خیال جمال طلعت تو
 همگی طالب خیال شد دست
 چند گویم حدیث القصة
 زندگانی بر او وبال شد دست ۶۰۷

- هم چو گل در بهار و مل در جام می‌برندش ز لطف دست به دست ۲۲۳
- قلم و کاغذ از به دستم هست چه کنم نیست اختیار به دست ۴۱۰
- کاغذ و خامه از به دستم هست چه کنم نیست اختیار به دست ۳۲۵
- من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را هر غم که رسیدست هم از خویش رسیدست ۵۲۷
- گر به رغبت بشنوی یک روز بیتی از حسن تحفه آرد نزد تو هر هفته دیوانی درست ۴۳ ح
- بادشمن من چو دوست بسیار نشست با دوست نشایدم دگر بار نشست
- پرهیزم از آن عسل که بازهرآمیخت بگریزم از آن مگس که برمار نشست ۲۰۹
- دریای فضل را به حقیقت کنار نیست ورهست نزد عقل حقیقت کنار اوست ۴۷۶
- آن که بر لوح ضمیرش سوره اخلاص اوست و آن که پیش از تربیت از بندگان خاس اوست ۱۴۸
- حرمان نصیب دیده غم دیده بیش نیست دل را چه غم که دل زمقیمان کوی اوست ۴۰۱
- گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست ۳۲۳
- درآمد از در ارباب شوق ناگه دوست برآمد از دل درویش خسته الله دوست ۳۴۰
- عماد رسم قدیم است و تا ابد باشد جفای دشمن گیتی و بی وفایی دوست ۵۲۸
- بیا بیا که مرا با تو ماجراها هست درازی سخن امروز تا به فردا هست
- در آری از در انصاف تا که باحشمت نهیم برطبق عرض هرچه مارا هست
- گناه از طرف ما بود غرامت را بجان و دل بگذاریم هرچه مارا هست ۵۸۲
- گر آینه حیات باقی ماند روی تو بینم به هر روی که هست ۳۹ ح
- مشکل این است که ما را رخ و زلفت هوس است ورنه خود سنبل و گل در همه بستانی هست ۱۳۰
- شکرکن شکر که در معرض خلقی که تراست مال قارون چه بود مملکت خاقان چیست ۳۹۷

قسم به جان تو خوردن طریق عزت نیست

- ۵۴۷ به خاک پات که آن هم عظیم سوگندیست
- ۱۴۸ به آستان تو مشکل توان رسید آری عروج بر فلک سروری به دشواریست
دل شاد همی گشت و ندانست که چیست
- ۱۴۳ واین شادی ناگهانش از دولت کیست
- ۴۸۴ زمانی با تو در ایام پیری بسی خوشترزدوران جوانیست
- ۳۸۴ اگرچه سابقه خدمتی ممهد نیست ولیک باتومرا عشق بازی هم بدنیست
چه جای این حدیث که وهم جهان نورد
- ۸۴ بسیار جست و زین سوی امکان پدیدنیست
- ۲۵۲ دلم تمام ده که مرا وجه خرج نیست عمرم درازکن که مرا برگمرگ نیست
- ۱۴۵ چون من به دام محنت ایام بسته ام معذوردار گر به تو راهم گشاده نیست
آن بت که چنو به دهر چالاکي نیست
- برباد غمش رفته چو من خاکی نیست
- روزی دو سه شد که کمترم می پرسد
- ۴۱۲ گر نیست ملول دیگرم باکی نیست
- ۴۲۳ پیغام همی دهی که می آیم زود ما را سر آن که دیر می آیی نیست
- ۱۴۲ آن را که سر زلف چو زنجیر بود درخانه به زنجیر نگه نتوان داشت
- ۳۴۱ ما را به فراق خود رها کردوگذشت مابنده آن کویکند رو باددشت (?)
- ۴۹۱ نعمان زمان مالک ارباب حقیقت برهان جهان سالک اطراف شریعت
- ۴۳۸ آن صورت زیبای نگاری به لطافت و آن قطره باران بهاری به نظافت
- ۶۰۹ روح باروح آشنایی یافت دلم از بند غم رهایی یافت
- ۴۸۴ در فراق ز چشم خون ریزم اشک چون آب چشمه ساربرفت
- ۲۴۹ چون زلف یار قصه من بس دراز بود برکم زهیچ چون دهنه اختصاررفت
- ۵۸۱،۴ خلقی همه در زبان گرفتند مرا کز من قلمت چرا زبان باز گرفت
- ۶۴ یار ما را به هیچ برنگرفت هرچه گفتیم هیچ درنگرفت
- ۵۴۶ در اندیشه بیستم قلم فکرشکستم که تو بالاتر از آنی که کنم وصف کمالست
- ۵۸۹ طناب عمرشان اندرسلامت به هم پیوسته بادا تا قیامت

چنانست دوست می دارم که خاطر ز مهت برندارم تا قیامت ۲۶۷
 هم بر سر عهد اولین است غمت هم خوابه روز واپسین است غمت ۲۱۴
 بود که باز ببینم زمسجد آمده بادیر نشسته در صف رندان به صد هزار کرامت ۴۰۴
 چنان ز فیض جمالش جهان منور شد که گشت عالم سفلی منور ملکوت ۴۰۰

ز سعی من چه گشاید توره به خویشتم ده

که چشم سعی ضعیف است بی چراغ هدایت ۴۹۵
 از عمر چه لذت چو نیایم وصلت وز دیده چه راحت چو نبینم رویت ۴۹۴

ح

سر تا پایش ز یکدگر خوبتر است حیران شده ام که بر کجا گویم مدح ۳۲۰

د

عمرت اندر طرب مخلد باد طربت دم به دم مجدد باد ۱۴۵
 روزش خجسته باد و خزاننش بهار باد شادیش بی شمار و طرب برقرار باد ۵۵۳
 آفرین بر حضرت دستور و بر دستور باد

جاودان چشم بد از جاه و جمالش دور باد ۱۶
 هرکه او چون دانه انگور شد با تو دو روی

ریخته خونش چو خون خوشه انگور باد ۳۸۸
 صاحبها دور فلک امر تو را مأمور باد

عرصه عالم به عدل شاملت معمور باد
 چون ز لطف بی دریغت اهل دانش شاکرند

سعی تو در نظم احوال جهان مشکور باد ۱۸
 می فرستم به حضرتی که سپهر از نوائب نگاهدارش باد ۳۶
 (جمعا بیت است با همین ردیف)

بر خاطرت ز دور فلک هیچ غم مباد وز روزگار سایه عالیت کم مباد ۲۰۵
 چشم ما گشت روشن و دل شاد که دلت شاد و چشم روشن باد ۲۵۲
 خدایگانا روزت همیشه میمون باد فراز پایه قدرت فراز گروه باد
 دقایق کرمت از شمار بگذشته است تصاعد درجاتت ز وهم بیرون باد ۲۰

- عمرت از هرچه هست افزون باد دولتت از قیاس بیرون باد ۴۲۶ح
همیشه تا که جهان در کمی و افزونی است
حسود جاه تو کم باد و جاهت افزون باد
به روز معرکه سوء المزاج حاسد را
- ز خون خصم تو مطبوح ... باد ۴۹۸
در زبان خلق افتادست ذکر خیر تو
صیت عدلت چون زبان پیوسته در افواه باد
هرکجا روی آورد لشکرکش اقبال تو
- با لویای دولتت فتح و ظفر همراه باد ۱۹۶
ظل عدلت در جهان پاینده باد
- آفتاب دولتت تابنده باد ۱۹۴
عمرت چو نتیجه خرد باقی باد
- حق از همه زحمتی ترا واقعی باد ۱۱
تنعمی که من از عمر در جهان دیدم
- همان جفای پدر بود و سیلی استاد ۲۸۳
روزی نگر که طوطی جانم بر لب
- بر بوی پسته آمد و بر شکر افتاد ۲۳۳
سایه دین پناه باقی باد
- بالنبی و آله الامجاد ۳۵۰
که قلم شرح آن تواند گفت
- یا زبان شرح آن تواند داد ۱۹۹
به خدایی که خلق را جان داد
- جان عاشق به دست جانان داد ۶۰۶
که چنانم ز آرزومندی
- که به صدنامه شرح نتوان داد ۴۷۹
من بگیرم عنان شه روزی
- گویم از دست خوب رویان داد ۱۲۷
حاسدان را خدای عز وجل
- عمر قارون و گنج نوح دهاد ۵۸۸، ۳۳۷، ۲۲۱
تو فرض کن که چو سوسن هم زبان گردم
- کجاز عهده تقریر آن شوم آزاد ۴۲۱
تا از سواد خط توام نوریافت چشم
- روشن شد این حدیث که النور فی السواد ۴۲۸
مرا به داغ فراق تو روزگار بسوخت
- که کردگار مکافات روزگار کناد ۳۲۱
نی مهر تو در دل حزین می گنجد
- نی مهر تو بر هیچ نگین می گنجد ۵۹۵
جانت خوانم اگر چه بیشی چه کنم
- در قالب گفتار همین می گنجد ۴۲۱
به خدایی که فیض نعمت او
- در فضای جهان نمی گنجد ۴۲۱
که مرا آرزوی لفظ خوش
- معنی اندر بیان نمی گنجد ۴۲۱
چه عبارت کند زبان چو مرا
- سخن اندر زبان نمی گنجد ۴۲۱
۵۹۵

- کمال لطف بود بی‌توسط نظری که خاطری به دگر خاطر آشناگردم ۴۰۹
 ز حق امید می‌دارم که هرچ امید می‌دارم
- ز اسباب جهان داری همه بهتر از آن گردد ۳۹۹
 کمری بر میان جان بندد جان کمر وار بر میان بندد ۱۵۱
 تو درمیانه بحری و دُر گرفته به بر ترا چه غم که معینت ز دیده دُر یار د ۶۹
 به نادر اگر بازی راست بازد نباشد که دروی دغایی ندارد ۵۰۳
 نه قلعه این طارم نیلی مدور زنگار برآرد
 هرگه که برآید من مسکین گدا را در هجرتو آهی ۸۵
 سواد این شب محنت از پیش دیده من
 برون برد خبری ز آفتاب باز آرد
 ز شوق آدر جگرم آتشی است بفشانده
 به روی کار من خسته آب باز آرد ۳۶۳، ۱۳۱، ۲۹
 چه زیان دارد اگر سایه خورشید رخت
 شب اندوه من خسته به پایان آرد ۴۴۶، ۵۷
 عبارتی که نباشد ز نکته های بدیع
 بدیع اگر عرق از شرم بر جبین آرد
 خطی چنان که اگر ابن مقله زنده شود
 تراشه قلمش را به مقله بردارد ۵۹۹
 از آن چه کلک قضا می‌کشد بد دست قدر
 زمانه یک سر مو بیش و کم نمی‌آرد ۵۰۲
 نغمه می‌کردم اندر روی شخصم همی آورد جان وهوش می‌برد
 در آن شادی ز بیم رفتن جان خرد انگشت را در گوش می‌برد ۵۳۵
 موسی ام برطورسینا یاد کرد عیسی ام برفاق اعلی یاد کرد ۳۳۴
 (چهار بیت بار دیف یاد کرد)
 شوقی که بنده راست به عالی جناب تو فکرت به شرح آن نتواند قیام کرد
 گر زانکه خامه را همه اعضا زبان شود حقا که وصف شوق نیارد تمام کرد ۵۹۸
 یک چند فلک بی‌سر و سامانم کرد در ماتم شاه شرق گریانم کرد
 لکن چو زمام ملک و مفتاح نجات تسلیم تو کرد باز خندانم کرد ۶۸

- بر دعا اختصار خواهم کرد
آن جا که تویی مگر بسازی کاری
بی روی تو می رود به سر عمر عزیز
نه چون غنچه دهن درمی توان بست
بر سر آتش تو سوختم و دود نکرد
بر دعا اختصار خواهم کرد
آن جا که تویی مگر بسازی کاری
بی روی تو می رود به سر عمر عزیز
نه چون غنچه دهن درمی توان بست
بر سر آتش تو سوختم و دود نکرد
- وازدعا به چه گار خواهم کرد
پیدا است که اینجا که منم چتوان کرد
ضایع تر از این عمر به سر نتوان کرد
نه افغان هم چو بلبل می توان کرد
آب بر آتش تو ریختم و سود نکرد
(مطلع غزلی است که همه ابیات آن
در متن نامه ۲۶۶، ص ۴۳۸-۴۳۹
آمده است)
- کس دعای دولتت هرگز نگفت
به پیش باد صبا جان همی کشم به نشاط
همه سلامت این باد روح پرور باد
به جمله خلق جهان و انما ایم این شادی
هزار کوه و بیابان برید خاقانی
باد آمد و بوی وصل جانان آورد
دل مجروح امرا مرهم راحت بخشید
نشان هستی من زان جهان همی دادند
آن به که خردمند کناری گیرد
می می خورد و لب بتان می بوسد
هر جام مرام را که بر دست نهم
بنفشه را طمع خوش دلی کجا ماند
قیاس کن که به فرهاد کوه کن چهرسید
فریاد از این جهان (زمان) که خردمند را از او
- تا نخستین دولتش آمین نکرد
که مژده ای به من از پیش آن نگار آورد
که این سلام همایون از آن دیار آورد
که آفتاب جهان ذره در شمار آورد
سلامتش به سلامت به خانه باز آورد
و این خسته دل مرا به تن جان آورد
جان آپر دردم رامایه درمان آورد
امید وصل تو بازم بدین جهان آورد
یا گوشه قلعه و حصار ی گیرد
تا عالم شوریده قراری گیرد
گردون زخسی خسی در آن اندازد
در این دیار که شادی به زعفران نرسد
به هر کسی که کند قدم در وزن چهرسد
- بهره به جز نوائب و احزان نمی رسد
به هر که هست نویسد ولی به ما ننویسد

- وحي را کس جواب ننويسد
 با که گوید، چه گوید، از غم که
 به هيچ کار نيایم گرم تو نپسندی
 کار درويش مستمند بساز
 دراین ایام اگر دولت نیابد
 نخواهم رفت از دنیا مگر در پای دیوارش
- ور نويسد صواب ننويسد ۱۱۷،۸۹
 درد نادیده کم‌کرا باشد ۲۶۳
 ورم قبول کنی کار کار ما باشد ۸۲
 که تو را نیز کارها باشد ۱۸۳،۲۹
 به امیدکدامین روز باشد؟ ۴۲
- که تا در وقت جان دادن سرم برآستان باشد ۴۷
 که اوج ذره افلاکش آستان باشد ۵۰۰
 که نه پای تو در میان باشد ۱۵۷
 ماه فلک پایه که بر چرخ نباشد ۴۳۷
 تا مدعی اندر پس دیوار نباشد ۴۳۱
 کان پدر را پسر چنین باشد ۴۲۲
 وآن که تاباشداین چنین باشد ۱۹۱
 از احتراق مشتری اندر نقاب شد
 کان مصرمملکت که تودیدی خراب شد ۶۷
 شمایل تو ز پیش نظر نخواهد شد
 خیال توست مرا آن زسر نخواهد شد ۲۵۸
 مقصود برنیامد و حاجت روا نشد ۲۴۵
 (مطلع قصیده ایست دره ۲ بیت با
 ردیف "نشد")
- یک موی ترا به عالمی نفروشد ۳۴۸
 همه رنجهای جهان گفته شد ۴۸۲
 مانند تو هم تویی، سخن کوتاه شد ۵۱۷
 همه شب یاد تو می رفت و مکررمی شد ۴۰۷، ۳۱۶
 شک نیست که از بریدنی خون بجکد ۴۷۷
 یا زیباغ ارم و روضه رضوان آمد ۵۴۱
 (مطلع قصیده عراقی در ۲۳ بیت است)
- جناب قصر جلالت بلند بادچنان
 نرسد کار عالمی به نظام
 دری است گرانمایه که در بحرنگنجد
 آن به که نظر باشد وگفتار نباشد
 مهتری را اثر همین باشد
 آن که تا بود بود بنده تورا
 خورشید آسمان ممالک معز دین
 برطاقهای صفة بارش نوشته چرخ
 مراخیال توا سر به در نخواهد شد
 اگر سرم برود گو برو مراد از سر
 یارب چرا امید دل من وفا نشد
- گر حاسد بدخواه بسی بخروشد
 چو گویم که دورم ز روی خوشت
 دروصف تو ای دوست خرد گمره شد
 تا به افسوس به پایان نرود عمر عزیز
 چشم ز تو دور ماند خونش یکجکد
 یارب این بوی چنین خوش گلستان آمد

- زهی به ذیل تفاخر سپرده گوشه مسند
 نشان ذروه قدرت کجا طلب کنم آخر
 چه روزها به شب آورد جان منتظم
 زان طایفه گآرام جهانی بودند
 زان قاعده های وصل درکوی امید
 آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند
 نوشین روان اگر چه فراوانش گنج بود
 آن روز که بر ثور ثریا بستند
 در کتم عدم بسان آتش بر شمع
 شب و روزند به درگاه تو چون تخت به پای
- همه زان گوشه چشمی به نگاهی خرسند ۱۳۴
 زهی پای قدر تو برفرق فرقد ۴۴
 بنای جهان خواجه چرخ مسند
 (۱۸ بیت است مقفی)
- تا بود معلوم خاصان کاین طلسم آدمی
 ابتدا از خاک و باد و آب و آذر بسته اند
 دامن عمر تو گرد آلود یک ساعت مباد
- زان که در عمرت صلاح خلق بی مر بسته اند ۱۷
 هم بر سر کوی تو میرم که در اصل
 خاکم ز سر کوی تو برداشته اند ۲۲۲
 بلبلی را نکهتی از گلستان آورده اند
- یا تن فرسوده را پیغام جان آورده اند ۵۶۰
 (۴ بیت مردف)
- سرتابه پای او همه مطبوع طبع ماست
 قصه درد دل خویش چو خوانم برکوه
 گویی برای خاطر ما آفریده اند ۳۷۲
 با همه سنگدلی چشمه پراز آب کند ۳۲۳
 مرا که روی تو باید قمر چه سود کند
 برخیز و رو به درگه او آر تا فلک
 مرا که لعل تو شاید شکر چه سود کند ۸۵
 کارت از آن چه بود بسی نیک تر کند
 بر گلبن مراد گل عیش بشکفد
 در باغ دل نهال طرب بارور کند ۱۵
 خاشاک نیز بر دل دریا گذر کند ۵۷
 درکوی جان نسیم سعادت گذر کند ۱۳
 گریبگذرم به خاطر از کار دور نیست
 خواهی که بخت نیک به حالت نظر کند

- گرخامه هزارسال تحریرکند درلطف جهان پناه تقصیرکند ۴۶۹
جهان ز فیض علوم تو آن چنان پر باد
که هیچ اشعری ای دعویٰ حذا نکند ۵۵۵، ۴۲۳، ۸
به دور روی تو چون قصد لاله زار کنند
- تیمم است که بر ساحل بحار کنند ۶۱۱
(قصیده ۳۳ بیت)
- به زین اندرآید که زین را نبیند همان نعل اسبش زمین را نبیند ۵۴۶، ۱۵۱
سواد خط تو گویی سیاهی چشم است
که اهل فضل جهان را بدو همی بینند
عبارتت چه توان گفت آب حیوان است
- که زندگی دل و جان را بدو همی بینند ۵۰۷
در نیمه شبان که درد دلها گویند
مصدقهٔ حال خویش آنجا گویند ۲۵۱
که درظل همای آسای ایشان امید دولت بی منتها بود ۵۲۶
شاد بادی و شادمان بادا هرکه از دولت تو شاد بود ۷۲
تا ز دل در دو جهان نام و نشان خواهد بود
گرد سودای تو بر دامن جان خواهد بود
ور تنم خاک شود از سر هر ذره مرا
- دیده ام سوی جمالت نگران خواهد بود ۸۴
نی هرچه مراد دل و جان خواهد بود آن کار همیشه هم چنان خواهد بود ۵۹۶
از گلبن زمانه مرا بهره خار بود وز جام روزگار نصیب خمار بود ۹۴
درآسمان ستاره بود بی شمار لیک رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود ۱۰۸
سگ آن به که خواهند نان بود چو سیرش کنی دشمن جان بود ۴۵۰ ح
امان خلق تویی پس دعای دولت تو وظیفه‌ای است که تقصیر آن روان نبود ۵۵۸
ذره ای در همه اعضای من مسکین نیست
که نه آن ذره معلق به هوای تو بود ۹۷، ۱۰۰، ۵۹۳
با آن نگار کار من آن روز افتاد کادم میان مکه و بطحا فتاده بود ۲۹۶
عشق توبتا در دل مسکین حزین باشیر فروشدست و با جان برود ۴۲۸

هیچ شک نیست که مقرون به اجابت گردد

هر دعایی که به صدق از سر اخلاص رود ۳۶۹، ۴۴۱

کارم (کارش) چنان شود که سپهر وستاره را

از خاک آستانه من (او) تاج سر شود ۱۷۲، ۲۶۴، ۵۶۶

کوتاه‌نامه دراز تو شود ۳۴۳، ۸۵

پاکی نفس عطائی است خدایی که به جهد

ندهد دست کسی را و مسلم نشود ۳۹۶

گر شکست تو کند حاسد بد گوی کمال

دلت از جا نرود دانم و درهم نشود

سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند

قیمت سنگ نیفزاید وز زر کم نشود ۵۴۸، ۱۹۰

دولت یار و عاقبت محمود ۳۶۹ ح

تا زمین را بدو قرار دهد ۱۳۳

با این دل ضعیف و تن ناتوان دهد ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۷۸

که من کی ام ز سر کلک من چه کار آید ۲۴۱

کاری بدین شگرفی کی بی سخن بر آید ۱۲۸

ضایع آن عمر که بی دیدن رویت به سر آید ۹۸

وصال چون به سر آمد فراق هم به سر آید ۱۴۲، ۲۵۶

منتظرم تا که وقت آن نظر آید ۵۳۹

در گردن عمر رفته تا باز آید ۳۱۶

اول سختم ذکر تو اندر دهن آید ۳۳۶

بر جان و دل خسته ما می آید

پیدا نبود که از کجا می آید ۱۰۸

که بوی دولتت از کار و بار می آید

که با قوافل لیل و نهار می آید ۵۴۸

عمرت از هر چه هست افزون باد

تا زمان را بدو نظام دهد

آن بخت کو که عاشق رنجور قوتی

مرا اگر تو ندانی عطار دم داند

هان بیهقی نترسی زینهار از ملامت

خرم آن روز که یاری چو تو پیش نظر آید

امیدوار چنانم که کار بسته سر آید

یک نظر از توست و صد هزار عنایت

از زلف دراز تو کمندی فکنم

با هر که سخن گویم اگر خواهم و گرنی

هر تیر که از شست قضا می آید

چون روزی مقبلان غم و غصه ما

ز عمر برخور و دل را نوید شادی ده

همه بضاعت و اقبال و کامرانی توست

نه آن چنان به تو مشغولم ای بهشتی روی

که یاد خویشتم در ضمیر می آید ۴۱۸

اینجان نتوان گفت که درمی باید ۱۱۷،۸۸ ۳۲۰
 یقین که صورت این حال نیک بنماید ۱۷۷
 کز آن فرازتر اندر ضمیر می ناید ۴۲۹
 همان زمان که خط اشرفت رسید رسید ۴۷۰ ح ۴۹۳، ۵
 بشیر فتح و ظفر از مقام قدس رسید
 هزار صبح سعادت به لمحای بد مید ۴۰۰
 عشق تو ناگه به سر آن رسید ۵۸۵
 جام شراب داد که ذوقش به جان رسید ۹۴
 (۵ بیت است مردف)
 و این خوشدلی نگر که به من رایگان رسید
 کاینک رکاب خواه سوی صفهان رسید ۲۳
 که هست طلعت تو بر جهانیان مه عید ۱۸۶
 باران بادا اگر چه برمانچکید ۴۴۶
 که ما هستیم با جان بر امید ۳۱۷، ۳۹۰، ۴۷۰
 نشست باز سعادت بر آشیان امید ۴۲۱
 صد صبح دولت از افق طالعش دمید ۹۰
 در این خاک و آب و هوا می نروید ۲۶
 حیف باشد که جز نکو گوید ۴۴۷ ح

هر فضل و هنر که مرد را آراید
 چنین که آینه روشن است سیرت او
 جفای گنبدگردان به پایه ای برسید
 سعادت می که همی جستم از خزانه غیب
 که از مهیب سعادت نسیم لطف وزید
 رسید مزده که از مشرق عنایت حق
 عافیتی داشتم و گوشه ای
 ساقی عشق دوش به دل ناگهان رسید

این خرمی نگر که به من ناگهان رسید
 ناگه خبر شنیدم و یارب چه خوش خبر
 طلوع کوکبه عید بر تو میمون باد
 بر جمله ببارید سحاب کرمت
 ترا به عالم عمر (عز) جاوید
 شکفته شد گل دولت به بوستان امید
 آن دم که دید روی دل افروز تو معین
 هوایی است عشقت که جز تخم فتنه
 هر که شاه آن کند که او گوید

ر

که سایه بر سر سکان ربع مسکون آر
 که بهر نظم مصالح ز روی لطف بیار ۵۳۱
 به که خجالت بریم چون بگشایند بار
 روی طلا کرده بود هیچ نبودش عیار ۶۰۹
 ای گل مکن تو نیز فراموش عهد خار ۱۰۷
 گشته محکومش شهان تاجدار
 گر به اهل الله همراهی کند ۵۵۸
 که باد تاابد از عمر و جاه بر خوردار ۵۹۱

طریق نیست سفارش به آسمان کردن
 و یا به ابر گهربار در فشان گفتن
 گر به قیامت رویم بی خروبار عمل
 کان همه ناموس و رنگ چون درم ناسره
 عمری چو خار با گل روی تو بوده ایم
 دیده ام در طالع آن شهریار
 هر کجا روی آورد شاهی کند
 خدایگان سلاطین مشرق و مغرب

یارب تو خرد را به من ارزانی دار
تاج و کمر و تخت به سلطانان ده
روز عروسی شود شانه حکایت کند
هیچ کسی را بدو باز نخوانند اگر
ای سروری که رأی تو تدبیر ناکرد
زان روز باز کار ممالک نظام یافت
به روز درس شنای تو می‌کنم (کند) تعلیق

به شب وظیفه مدح تو می‌کنم (کند) تکرار: ۵۷، ۹۸، ۲۱۳، ۳۳۵، ۳۶۹
گر ملک این است ز بسی روزگار
ناطقه خوش سرای عاجز مدح توشد
به‌سوی سدره زمن مرغ طاعتی نپرد
جهان دانش و ابر سخا و کان گرم
دل فکارم کرده این دور سپهر
کار و بارم از فلک بر باد رفت
شاهنشہ سریر وزارت که هست و باد
جو تیره شود مرد را روزگار
عقلم به‌توداند، اربداند، همه‌چیز
آن کو بود به دانش پنهان و آشکار
با ادب دل‌پسند با سخن جان‌فروز
فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود

چرخ باد از دست دوران دل فکار
شرم بادت ای فلک زین کار و بار ۳۲۳
چون آفتاب فائض و چون چرخ کام‌کار ۱۳۴
همه آن‌کند کش نیاید به کار ۵۰۰
چشم به‌توبیند، ارببیند، همه‌کار ۴۲۲
برتر ز آفرینش و کم ز آفریدگار ۵۸
با خرد بی‌کران با هنر بی‌شمار ۴۸۸

که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار ۱۵۴، ۲۱۳، ۳۶۳، ۴۲۹
فصل گل و مل نوای مرغان بهار
حاضر همه و تو غایب ای زیبا یار

آنجا که تو نیستی از این‌ها چه سود
و آنجا که تو باشی خود از این‌ها به چه کار ۱۲۴، ۹۲
روزی به‌زمین برزیم این هفت مهار
اشتر بر ساربان رود من بر یار ۴۳۵

- تابخت مؤده داد که از فضل کردگار
 عمرت دراز باد کز الطاف کردگار
 زمین سپس دست ما و دامن دوست
 دیده راضی نمی شود به خیال
 نیست همتای تو در حیزا مکان موجود
 دل در هوس عشق تو خون اولی تر
 عمری که نه سرمایه وصل تو بود
 آن که تا از مادرامکان همی زاید پسر
 چون خرقه درویش ز برچیده هرکوی
 یا بر مراد بر سر نهمت نهیم پای
 دو یار جهان دیده پرهیز
 ای نسیم سحر ای نفست جان پرور
 چون بدان کوی رسی از سراخلاص و نیاز
 بر عارض او زلف و بر آن زلف گره
 اگر چه من سخن خویش مختصر کردم
 تا جام اجل در ندهد ساقی عمر
 همیشه تا که بروید ز خاکها زر و سیم
 مقر، است که سعی کسی بود مشکور
 وزیر مشرق و مغرب غیاث دولت و دین
 قریب دو صد کس ز ابنای دهر
 ز هر کشوری جمع این دفترند
 ای باد سلام سر به مهر از سر مهر
 تهمت طغیان نبندد هیچ عاقل بر قلم
 چندان ز روزگار مرا مهلت آرزوست
- با صد هزار دیدبه دستور شهریار ۱۴۶
 (قطعه در ۶ بیت)
- هر روز دولتی رسدت نوز شهریار ۵۱۶
 بعد از این گوش ما و حلقه یار ۲۲۲
 دل قناعت نمی کند به خبر ۲۵۵
 بارها کرد خرد درخت جهان زیر و زبر ۶۰۱،۴۰۰،۵۴۲
 واز رهگذر دیده برون اولی تر
 چون سایه در آب سرنگون اولی تر ۳۴
 یک پسر چون او ندید اندر فضلیل یک پدر ۱۴۴
 چون لقمه زنبیل ز در یوزه هر در ۲۴۳
 یا مردوار در سر همت کنیم سر ۱۴۲
 دو صاحب بصیرت دو صاحب بصر ۴۴۹
 اگر این بار مقرر شودت عزم سفر
 شرف بنده به درگاه همام الدین بر ۵۳۷
 سبحان الله چه بر چه افتاد نگر ۴۵۵
 تونیزه مختصر ای دوست اندرین منگر ۴۷۲
 دست من و دامن تو تا باقی عمر ۲۲۲
 هماره تا که برآید بر آسمان مه و خور ۱۵۲
 (بیت مقفی ۵)
- در این سرای فریب و مقام لاهو و غرور ۲۱۷
 (قصیده ایست در ۴۸ بیت)
- که باد رایت عالیش تا ابد منصور ۱۴
 که ناشی از ایشان است انشای دهر
 که در فضل والی صد کشورند ۱۵۲ ح
 از قطره به دریا برو و از ذره به مهر ۵۱۵،۰۲۷۲
 گریه تلقین ضمیرت کار فرماید دبیر ۱۲۳
 کز خاک آستان تو چشم شود قریر ۵۶۷

دندان لقمه‌خای چو در کام من نماند
بهر غذای من فلک از سر گرفت شیر ۳۰۰
سخن به پایه قدرت نمی‌رسد ورنی
به قدر قوت و قدرت نمی‌کنم تقصیر
اگر مقصرم اندر ثنات معذورم
که خاطر بیست پریشان و فکر تیسست قصیر ۵۴
ای ماه فضل را ز گریبان تو طلوع
وای ابر مکرمت ز سر انگشت تو مطیر
روشن شود ز پرتو رای تو چشم او
گر بگذرد خیال تو بر خاطر ضریع ۱۰۶، ۱۱۶
از همه باشد به حقیقت گریز
وز تو نباشد که نداری نظیر ۱۹۹، ۴۶۹
که از بی‌دولتان بگریز چون تیر
وطن در کوی صاحب دولتان گیر ۳۱۰

ز

ما بر امید عاطفت یار دل‌نواز
دادیم دل به دست غمان دراز باز ۶۵
یارب آن دولت و آن بخت کجا بینم باز
تا به خلوت نفسی پیش تو بنشینم باز ۳۴۱
یارب آن بخت مساعد به سوی من نگرد
که به رویت نگرد چشم جهان بینم باز ۳۴۱، ۴۸۵
یارب آن روز ببینم که ترا بینم باز
یا به خلوت نفسی پیش تو بنشینم باز ۴۸۵
چون کار ساز ضعیفان تویی به لطف و کرم
تلفی کن و یک دم به حال من پرداز
نیاز باطن ما را به گوش جان بشنو
شکسته خاطر ما را به لطف خود بنواز ۱۹۱
از آن شراب که اندر صفای دردی او
هلال عید توان دید روز سنگ‌انداز
مرا ز مشرق خم آفتاب برکشدا
پری رخی که ندارد نظیر در شیراز ۹۳
از جناب سلطنت بخش "قل اللهم" باز
شد ز "تو تهی الملک" تشریف وزارت را طراز ۲۲۶
(مطلع قصیده ای در ۲۶ بیت)
چه احتیاج به تصریح خود نکودانی
که نی شکر بنوید ز بیخ اشتر غاز ۳۷۳
سر افاضل عالم علاء دولت و دین
تویی که دایره فضل را شدی مرکز ۵۰۷
(قطعه ایست در ۶ بیت)

مکتوب مبارک تو آمد	ماننده گوهر شب افروز
خطش چو سواد طره شب	لفظش چو بیاض غره روز ۸۵ ح، ۳۹۰ ح، ۴۳۳
از تو دوری نجستی یک دم	واز تو غایب نبودمی یکروز ۱۲۴
از تو غایب نبودمی یک دم	واز تو دوری نجستی یکروز ۴۲۸
گر صحبت ما تو را فراموش شده	مارا حق صحبتت به یاد است هنوز ۳۰۶
بترس از آه مظلومان شب خیز	که از جانت بر آرد آتش تیز ۲۶

س

آن که از کنه کمالش قاصر است ادراک عقل

راست چونان کز کمال عقل ادراک حواس

عالم قدرش مجسم نیست ورنی باشدی

اندرون سطح او بیرون عالم را مماس ۴۰

فلک به مردم جاهل دهد زمام مراد

تواهل دانش و فضلی همین گناهت بس ۵۲۶

نی انگشت بردیده بنهاد و گفت

کمر بسته ام در قبول نفس ۳۷۱

هر دعائی که در صوامع قدس

هر ثنائی که در مجامع انس ۲۳۵

(۲۴ بیت مشنوی)

بر پای باز بند نه بهرمذلت است

تاج از پی شرف نبود بر سر خروس ۴۸۷ ح

وجودت از حوادث باد محروس

حسودت از سعادت باد مأیوس ۶۰۰

ش

آن را که یسار است یمین او باش

او جیب بود تو آستین او باش

ز اقزان زمانه تو قرین او باش

در خاتم خیرات نگین او باش ۲۴۲

سایه حق است یارب دولتش پاینده دار

زانکه فرض است از میان جان دعای دولتش ۴۸

جائی است کله گوشه قدرش که فلک

گر در نگرد کله بیفتد ز سرش ۲۱۳

هرچند به آخر است ذکرش

فهرست مفاخر است ذکرش ۲۳۲

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست

سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش ۶۹

- زگبه روی نشاید به ناامیدی تافت کمینه آن که بمیریم در بیابانش ۴۳۵
 دلم را عاشقی فرمود و من بر وفق فرمانش
 درافتادم به دریایی که پیدا نیست پایانش ۲۱۴
 محمود که جاه و مال بد زندگیش واز چند تل سیاه بد گندگیش
 از غایت مفلسی چنان شد کامروز کون پاک به خایه می کند بندگیش ۵۴۸

ع، غ

- بودم نشسته منتظر آن که ناگهان باشد که آفتاب سعادت کند طلوع ۳۹۹
 ورنه اندانی کدام عاقل دانا شنیده ای
 یا از کدام زیرک هشیار دیده ای
 کو دُر به بحر بر و فرستاد گل به باغ؟
 کامد به پیش چشمه خورشید یا چراغ؟ ۳۰۱

ف، ق

- هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف گویی که لقمه ایست زمین در دهان برف
 مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوههاست نهان در میان برف
 گرچه سفید کرد همه خان و مان ما یارب سیاه باد همه خان و مان برف
 خورشید را که پیکر زر بود از خواص بگرفته است جوهر سیماب سان برف ۴۱۵
 از من که می برد به جنابی که از شرف زبید ز ماه و مهر بر ایوان او شرف ۵۰
 (چهاربیت قافیہ دار)
 امروز در فنون فضائل زمانه را از روزگار صاحب وصابی اتویی خلف
 اندیشه در صحیفه اوصاف کائنات چون آیت کمال تورا دید قدوقف، ۴۷۵، ۱۲۱
 رسید رشحه کلک مسیح خاصیت به کمترین محبان مخلص مشتاق
 خبر ز صحت پیمان و حسن عهد تو داد هزار جان گرامی فدای آن میثاق ۶۰

۱- درص ۶ فقط بیت اول هست و بجای "صاحب وصابی" "ناصر کافی" آورده است؛

ک، گ

- حق تعالی که مالک الملک است لیس فی الملک غیره مالک
 برسانادمان به خدمت تو انه قادر علی ذلک ۱۷۶
 آن که ز رأیش شود مقتبس انوار مهر
 و آن که ز جاهش برد رشک زحل بر فلک ۱۴
 ای در بقای ذات تو بسته بقای ملک
 بر قامت تو دوخته دولت قبای ملک ۱۹۵
 بر دل تنگ است بی تو دنیای فراخ فریاد ز دنیای فراخ و دل تنگ ۹۷
 دوش چون شد بسان پشت پلنگ روی این بارگاه آینه رنگ ۴۰۶
 چو زهره وقت صبح از افق بسازد چنگ
 به شعر دلکش او تیره می کند آهنگ ۲۴۱

ل

- از وصول مقدم دارنده عالی مثال واز مثال بی مثال صدر واجب امتثال ۲۶۰
 (۱۱ بیت مقفی)
 که یک شربت آب از بدسگال بود خوشتر از عمر هفتاد سال ۳۷۴ ح
 آن که در دل غم سودای تو دارد شب و روز
 و آنکه در دیده تمنای تو دارد مه و سال ۱۲۹
 شکایت شب هجران به شرح ممکن نیست مگر مشافهه آشنا رود به روز وصال ۲۵۶
 ز لفظ آن سوی معنی آن گذر کردم چنان که از شب هجران رسی به روز وصال ۳۸۵
 من ارچه از شرف خدمت تو محروم به تن که هست اسیر عذاب و جفت ملال
 ولی ملازم آن در گهم به دل هم روز ولی مجاور آن حضرتم به جان همه سال ۲۹۷
 عمر و دولت ابدالدهر مخلص بادا ساغر عیش تو از جام طرب مالامال ۳۴۳
 رهی نمی برم و چاره ای نمی دانم به جز محبت مردان مستقیم احوال
 مگر که صدر نشینان بارگاه قبول نظر کنند به بیچارگان صف نعال ۳۰۳
 فال آن مرغ که در دام تو آید میمون بخت آن صید که در قید تو ماند مقبل ۴۷۷
 آن که ذاتش دهد اجرام کواکب رانور و آن که کلکش کند اشکال حوادث راحل ۱۹۵

۲۵۴	ای مرا روح روح و راحت دل (۹ بیت مقفی)	روح ثانی عماد ملت و دین
	جز در اندیشه و خوابش نتوان یافت بدل ۵۲۳ ح	جز در آئینه و آبت نتوان دید نظیر
۲۳۹	دل داند و من دانم و من دانم و دل خطی نیست کاتب تقدیر در ازل	سوزی که مرا ز درد او حاصل شد بر صفحه دلم چو ز پیمان مهر تو
۵۲۲، ۳۴۲، ۲۷۰	واز روزگار هجر نبینی دروخلل	از حادثات دهر نیابی درو خلاف
۴۷۵	چتر سپهر پیکر خورشیدسای فضل نزول یافت به ایوان جد تو تنزیل	بادا مرصع از گهر اختران سعد تویی که از غرف اشکوی طارم عرش
	صدای سلسله کاروان تو انجیل ز فوج غاشیه داران موکت جبریل	حدای قافله صیت راه تو توریه ز سرطویه اصطبل تو مبيت براق
۲۱۱	زمین تو شده برد و سلام نارخلیل	ز فر تو شده تا انفلاق آب کلیم
۵۲۰	هنرهای رشک روان اوایل	به فضل تو نازنده جان او آخر
۵۵۶، ۴۴۰، ۱۱۶	سلام علی طیب تلک الشمائل	سلام علیک ای جهان فضائل
۱۱۶	سلام علی من به القلب مائل	سلام علی من له الدهر خاضع
۴۴۰	ونیل الامانی بغیر الوسائل چه کاری است مشکل چه خطی است هائل	(سلام کرشف رضاب الغوانی) فراق تو الله اکبر چه گویم
۴۲۹	اذا غابت الشمس فالظل زائل	تو خورشید مری و من سایه کردار

م

ای زبده اعظم وای قدوه کرام ۳۶۴ ح	فرخنده کشوری که تو آنجا کنی مقام
ارمغانی می برند از صیت او تا مصرو شام	از برای خلق عالم قاصدان صبح و شام
رسم و آئین بزرگی ذکر ناموس کرام	هان بیاموزید ای جویندگان آب و جاه
از سپهر جاه و رفعت رکن دین ابن نظام ۲۱۳	هان در آموزید ای ورزندگان نام و ننگ
ولی به ظل لطف تو اهل هنر را اعتصام ۱۸۸	ای به ظل جاه تو آریاب حاجت را پناه
نه یک سلام که هر دم هزار بار سلام ۱۱۳	سلام می کنم از جان بر آن دیار سلام
که گر سمینم و گر لاغرم شکار توام ۴۱۰	همان بسم که به فتراک خویش بر بندی
به خبر فتنه خیال توام ۱۰	به صفت عاشق جمال توام

- گردمی می‌زنم از واقعه معذورم دار
تا نسیمی بوزد از سرکویت همه‌شب
باطنم با تو و ظاهر به رقیبان مشغول
همت من همه با همت شاهانه توست
هر چند ندیده‌ام بدین دیده تو را
من کز وطن سفر نکزیدم به عمر خویش
همی ترسم از ریشخند ریاحین
در حال ز خویشتن برجستم
به حق مهر و وفائی که میان من و توست
آنچه اسکندر درون تیرگی جست و نیافت
در سواد خط آن مکتوب مضمیر یافتم
ز اشتیاق دست گوهر بار آن مکتوب را
گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر یافتم ۵۳۵
حارس دولت ، حافظ ملت ، سایس امت ، حامی ملک
سد سکندر ، والی سرور ، حاکم داور ، زبده آدم ۲۳۲
از خط تو دیده را گهر سا کردم
واز نامه میمون تو هر حرفی را
بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم
با تو چه وقت بود که من آشنا شدم
آن که مثلش در این سرای وجود
ای نظیر تو در جهان علوم
خبرت هست که من با سفر می‌بندم
نوحی به هزار سال یک طوفان دید
گزیدم درت را که فرخنده بادا
تو بمان از برای من به جهان
هنوز قصه هجران و سرگذشت فراق
گرم سخن به چون تو سخن دان همی برم
چه کنم سوخته‌ام سوخته‌ام سوخته‌ام ۲۹
چشم بر رهگذر باد صبا داشته‌ام
تو ببین دل به کجا دیده کجا داشته‌ام
تا چه طالع من درویش کجا داشته‌ام ۳۲۴
نادیده ز دیده دوست داشته‌ام ۴۸۹
از بهر دیدن تو هوا خواه غریبم ۱۱۴ ، ۴۱۴
که خار مغیلان به بیستان فرستم ۱۱۷ ، ۳۰۱ ، ۹۷ ، ۸۹
پیغام تو می‌داد و کرمی بستم ۲۲۳
که نه مهر از تو بریدم نه به کس پیوستم ۸۹

- طاووس قدسیم که بر افلاک می‌پریم
سیمرغ قاف قرب که از عرش برترم ۴۸۰
(۱۷ بیت مقفی)
- سرور! لطف کن غنیمت دان
این حسیب نسیب را به کرم
تا ز جودت برد غنیمت ها
ای وجودت غنیمت عالم ۱۷۸
مکن برمن ای دوست عیب و ملامت
اگر حشو گویم و گر بد نویسم
ملالت چنان در سرم راه دارد
که بی خودکنم فکرو بی خود نویسم
اگر فی‌المثل پشه باید نوشتن
شمرغ بر روی کاغذ نویسم ۵۱۸، ۳۰۱
شمه‌ای باز ز درد دل اگر بنویسم
ای بسا نامه که از خون جگر بنویسم
آنچه از دیده به روی من مهجور آمد
دفتری باید آن را که ز سر بنویسم
چون شفق غرق شود دیده به خون دل اگر
قصه رنج شب و آه سحر بنویسم ۴۲۴
به دل وفای تو دارم جفا چرابینم
چنین کسی که منم این چنین چرا باشم ۷۰
تو خود دانی که من بی تو چگونه تنگ دل باشم
- مبادا کاندرا این معنی ز روی تو خجل باشم ۶۰۴، ۲۷۰
- روز از هوس روی تو گردم به چمن‌ها
شب نیز در افسانه کیسوی تو باشم ۱۳۱، ۸۴
نقش خط تو ز نامه بردیم به چشم
از بس که حروف او شمردیم به چشم
بر دیده روشنش نهادیم و به اشک
شستیم و سواد او سپردیم به چشم ۵۶۶، ۶۳
ای روزگار عافیت آخر کجا شدی
باری بیا ببین که جفای که می‌کشم ۱۹۰
هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم
نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم ۳۸۵
نخورم جو خضر از این پس دمی آب زندگانی
- جو ز آتش جوانی نفسی نمانده بیشم ۳۰۰
- مقصد اقصی، خواجه اعلی
آصف اعدل، صاحب اعظم ۲۳۷
(۶ بیت مقفی)
- جو از خوبشان خطا دیدم همه عمر
من از بیگانگان دیگر ننالم ۵۲۷
وصفش نباید در بیان
نامش نگنجد در قلم ۷۵
چگونه شرح دهد شوق من زبان قلم
که عاجز است ز تقریر من بیان قلم ۵۹۴
اگر در صومعه آبی به فرق سر کنم خدمت
و گرد در دیر نشینی منت فراش رهبانم ۲۷
اگر به مدرسه خواهی به فرق سر کنم خدمت
و گر به دیر نشینی من آن فراش رهبانم ۲۲۴

دستی که ز هجران تو بر سر دارم در دامن دولت وصال تو زخم ۴۹۵
 اندر زمین عاقبت اعقاب خویش را تخمی است کز برای شرف می پراکنم ۳۰۹
 گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم گر به آب چشمه خورشید دامن ترکم ۷۰
 عیدت خجسته باد و بر این ختم شد سخن

باقی دعا به عادت خود در سحر کنم ۱۸۷

مستجاب است دعای من بیچاره از آنک

من دعائی که کنم از سر اخلاص کنم ۲۱

من کیستم که دعوی سودای او کنم یا آرزوی روی دلآرای او کنم ۴۰۹

از من آن کز غم تو تا به سحر ناله کنم گر توازناله من بی خبری من چه کنم ۵۹۴

از باد صبا طره مشکین بتان هرگز نبود شکسته تر زین که منم ۳۵۹

مبارک صباحی که رویت ببینم خجسته زمانی که پیشت نشینم ۳۸۶

اگر چه معصیت ها را به جای طاعت آوردم

ولی امید بخشایش همی دارم که مسکنم ۴۸

اگر زمانه مساعد شود که روی تو ببینم وگرزگوی تو نبود سفر به هیچ زمینم ۵۹۷، ۳۳۳

رسید و دیده مرمود را مکحل کرد

نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم

بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن

سواد آن چو سر زلف دلبران پر خم (درهم) ۸۵، ۶ ح،

۵۶۵، ۵۳۵، ح ۵۲۳، ح ۳۹۱، ۲۶۱، ۱۷۱

در حضرت شاه چون قوی شد رایم گفتم که رکاب خود ز زر فرمایم

آهن چو شنید زین سخن تافته شد پیچید چو مار و حلقه زد بر پایم ۴۷۷

عمری است که باغم تو در ساخته ایم پنهان ز تو با تو عشق در باخته ایم

زان با تو نگفته ایم که هرگز خود را شایسته خدمت تو نشناخته ایم ۴۰۹

هر چند عارض گل سوری ندیده ایم بویش بسی ز باد سحرگه شنیده ایم

خورشید را ندیده ولی دیده ایم نور در آرزوی دیدن آن نور دیده ایم ۲۰۴

خواجه ما خود در این شمار نه ایم در دو گیتی به هیچ کار نه ایم ۲۳۹

گفتگو آئین درویشان نبود ورنه با تو ماجراها داشتیم ۴۴۶

- ما ز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم ۵۸۴
 یک بار نوشتیم و نفرمود ترحم تا بو که کند رحم دگر بار نوشتیم ۲۴۸
 آخر نه من و تو یار بودیم در مدرسه ها به کار بودیم؟ ۲۷۰
 هر یکی عالمی از علم و هنرمندی و باز
 فارغ از نیک و بد گردش عالم بودیم
 از لطافت همه چون باد صبا سست عنان
 در وفا کوه صفت ثابت و محکم بودیم ۳۷۰
 حلقه زلف بتان رشک همی برد از ما
 که ز دلداری در بند دل هم بودیم ۳۷۰، ۳۵۰
 رقعہ ای کان به خط توست حیات دل ماست
 پرده آسا به دل اندر کشمش تا یزیم ۵۰۷
 ای از آن مرتبه بگذشته که اکنون گستاخ
 آسمان یاد جناب تو کند بی تعظیم ۲۰
 خیز تا قصد گوی یار کنیم وز غمش ناله های زار کنیم
 هجر او را که جان ما خون کرد به کف وصل دست یار کنیم ۴۳۴
 تعلقی است مرا با کمان ابرویت اگر چه نیست کمانی به قدر بازویم
 به گردا و نرسد پای جهد من هیئات ولیک تا رمقی در تن است می پیویم ۸۰
 آخر چو به او نمی توان شد مشغول افسوس بود به هر چه مشغول شویم ۵۲۲
 تا کی سخن محال گویم؟ وقت است که حسب حال گویم ۳۱۱
 هر کجا صاحب حسنی است دعا گفتم و مدحش
 تو چنان صاحب حسنی که ندانم که چه گویم ۵۴۶، ۳۲۰
 دستم نرسد که زلف مشکین بویم باری به زبان حدیث او می گویم ۴۰۷

ن

آرام یافت در حرم امن وحش و طیر

و آسوده گشت در کنف عدل انس و جان ۴۲

ترجمان عدل و احسان بوستان علم و حلم

قهرمان دین و دولت رهنمای انس و جان^۱ ۷۸، ۷۲
ذره ای از نور رأیش تابش خورشید و ماه

قطره ای از بحر جودش حاصل دریا و کان ۷۲

شنودم عاشقان را می نوازی مگرمن ز آن میان بیرونم ای جان ۵۹۲
که گر گردد یکی از سفلگان کم الهی عاقبت محمود گردان ۱۸۹
یارب این آرزوی من چه خوشاست تو بدین آرزو مرا برسان ۴۷
ملازمان درت را و خواجه تاشان را زمن دعا وزمین بوس بی کران برسان ۳۸۶
سلامی چو الطاف او روح پرور سلامی چو اخلاق او عنبر افشان ۵۲۱
سرفرازی که در فنون و هنر مثل او کسی نداد نام و نشان ۱۳۷، ۷۵
تو آن نه ای که چو غایب شوی ز دل بروی

تفاوتی نکند قرب دل به بعد مکان ۱۶۸

شنیدم که در ملک آزادگیت رسیدند جمعی ز آزادگان ۵۰۹
(بیت ۵)

از هر طرف که چشم نهی جلوه ظفر و از هر جهت که گوش کنی مژده امان ۵۴
اگر به چرخ رسد رغبه شود طائع و گریه دهر رسد رهبه برد فرمان ۲۰۷، ۲۳۰، ۳۷۶
چون نگین بر تخت سیم و زر نشینم جاودان

گر دهد دستم که بوسم دست دستور زمان ۱۴۹

دیدم به خواب حضرت دستور ملکر را یعنی غیاش دولت و دین آصف زمان ۱۰۲
(بیت ۹)

که ذره رقص کند در مقابل خورشید که قطره موج زند در برابر عمان ۸۹
به سعی بلیغ و به عزم مؤکد به جد عظیم و به جهد فراوان
مشیات سابق نگردد دگرگون قضایای خالق نگردد دگرسان ۶۷
تا در دهان زبان بودم در زبان بیان گویم دعای دولت آن خواجه جهان ۷۹
دستت نمی رسد ز تکلف به خدمتی الابه کنج خانه اشعار خویشتن^۲ ۲۱۵، ۱۵۴

۱- ص ۷۸: عقل و جان

۲- ص ۲۱۵: و منشآت

شروع ور غرضی کان به آخوری نرسد هزار به از کردن است تا کردن ۵۸۸،۴۰۱
 با من دو زبان به سان مقراض یک چشم به عیب خود چو سوزن ۵۲۵
 مبارک باد فرزندی کزو شد چشم جان روشن

وزین نو غنچه خندان جهان شد جاودان گلشن ۱۴۴
 بهر خدا حسینی روزی که بار یابی از دست خوب رویان انصاف ما طلب کن ۴۷۹،۳۰۰
 ریش و بروت بیش نیند اهل سیستان زینهار تکیه بر نمد و ریسمان مکن ۴۹۹
 خونم چو گریبان تو در گردن توست گر در کشتی از من پریشان دامن ۴۳۵
 تا جهان هست در او حاکم و فرمانده باش

تا به جاهت ز فلک درگذرد رتبت من ۲۶۲
 اندر بیابان سها کرده عنان دلرها در دل نهیب از دها در سر هوای اهرمن ۲۶۶
 گر تو نکنی محوم از آئینه خاطر

کس در دو جهان دیگر گو یاد میارد از من ۵۱۰،۳۳۸ ح
 شاد آمدی مرحبا و اهلا ای بخت سعید مقبل من ۳۹۶
 من بعد ترا از دست نگذارم بازلف ورخ تو کارها دارم من ۴۸۹،۱۱۱
 حیض بر حور و جنابت بر ملائک بسته ام گر ز خون دختران رز بود صهبای من ۱۲۷
 فراش باغ چتر گل آورده در چمن زد شامیانه بر زبر سرو و نارون ۱۲۴ ح
 (۴ بیت)

تا چرخ را بقا بود و دهر را ثبات هر روز باد حشمت آن آستان فزون ۱۷۱
 دست آهنگر مرا در مار ضحاک کشید گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من ۴۷۸
 (۴ بیت)

با این همه فضائل و انواع مهتری هشتم معین حضرت فرزانه سعد دین ۴۸۲
 بر این سزد از ساکنان حضرت قدس کنند بهر صلاح جهانیان آمین ۶۰۲
 به خدا و به خدا و به خدا که چنین است و چنین است و چنین ۳۶۴ ح

و

ایا کرده نثار از گنج اقبال سعادت گنبد فیروزه بر تو
 چو دیدار تو بر احرار عالم مبارک باد ماه روزه بر تو ۱۸۴

ای شاه چه گویی چو بپرسند از تو
 زینی دگر به مجلس انجم پدید شد
 خوش سایه خجسته و خوش پایه بلند
 مرا یوسف اهل گویند و من
 ای در بقای عمر تو خیر جهانیان
 خلق از ثنای خیر تو گفتن مقصد
 هر کسی را در جهان کام دلی است
 آن را که بترسی و نترسند از تو ۲۸۹
 دی شب هلال عید چو بنمود کاس تو
 پاینده باد تا به ابد این اساس تو ۲۰۴
 یکی بنده ام از غلامان تو ۵۴۵
 باقی مباد هر که نخواهد بقای تو
 پروردگار خلقان بدهد جزای تو ۳۳
 ما و صدق خویش و خاک کوی تو ۲۱

ه

این است و بس توقع داعی که لطف تو
 وزیر مغرب و مشرق که افتخار کند
 تا جهان گیر بود فاتحه فکرت صبح
 باد چشم خرد از پرتو رایت روشن
 تویی آن کس که نکردی به همه عمر قبول
 در حال او به چشم عنایت کند نگاه ۱۳۶
 به یمن دولت اوتاج و تخت و مسند و گاه ۱۰۵
 تا شب افروز بود شعله طلعت ماه
 باد دست ستم از دامن ملکت کوتاه ۳۰۲

در قضا هیچ کس جز که شهادت ز گواه ۳۴۹، ۳۶۴، ح ۳۷۹
 هست از ادراک ذات عقل کل قاصر بلی

هر گدایی را نگرده قرب سلطان یافته ۴۴۱
 ولیک نیست از او هیچ فرق تا دیده ۷۶
 جز آب روان نیامد اندر دیده ۴۵۲
 ثنای حضرتت را برگزیده ۱۸۲
 اگر چه دیده مشرف نشد به دیدن او
 در باغ شدم بی تو ز هرچ آنجا بود
 دعای دولتت بر خویش دیده

ی

چه دعا گویم ای سایه میمون همای یارب این سایه بسی بر سر اسلام بپای ۴۶۹
 تا که خورشید بتابد چو تو خورشید بتاب

تا که ایام بپاید تو چو ایام بپای

تا نیاسود شب و روز جهان از حرکت

روز و شب در طرب و کام و هوا می آسای

- ۵۶۷ عالم از گریه خصم تو پر از هایهای
 که ضبط آن نکند هیچ کس به قوت رای ۱۰۵
 که در صفات کمالت قرار گیرد رای
 ۳۳۱ فراز پایه دیگر نهاده باشی پای
 گردد ز بهر کشتن نسرين پرگشای
 ۱۴۷ بخشنده باد خاصیت سایه همای
 برداشته ای چرا که برداشته ای ۳۳۸
 این شیوه هم ز دود دل ما گرفته ای ۵۲۸
 از روی اختیار که را برگرفته ای ۳۲۳
 در صدر ملک دست نشینش تو کرده ای
 در دین و شرع نقش نگینش تو کرده ای
 ۲۵۱ یارب چنان مکن که چنینش تو کرده ای
 آن جان نازنین که تو آزاد دیده ای ۱۰۸
 که بنویسد مهندس برکتابی
 ۵۱۸ ولی هرگز نیایم در حسابی
 ز محض معجز عیسی کتابی
 ۵۳۴ به هر فصلی از او سحر مآبی
 سلاطین کتاب قابوس و صابی
 ۸۸ اری بعد ما بین اری و صاب
 ۲۴۱ امسال وظیفه چیست چونم یابی؟
 ۴۴۹ چه باشد سوی گل ما را نسیم یار بایستی
 ۵۸۵ گر بهتر از این داشتی شایستی
 ۳۹۶ ممکنستی آن که ما نیز اختیاری داشتی
 (۷ بیت)
 ۳ که تا ز چشم من ای نور دیده دور افتادی
 ۸۸ قطره ای نیست اندر این وادی
 ۲۶۹ در جهان مثل تو کجا بودی
 ۳۱۵ آن جا که تو را پای مرا سربودی
 فلک از مجلس انس تو پرازهای ماهوی
 دوام عمر تو خواهم ز چرخ چندانی
 جلال قدر تو را پایه ای معین نیست
 به پایه ای که رسی تا اساس مدح نهم
 تا باز ز رنگار فلک هر سپیده دم
 فر عقاب رایت خورشید پیکرت
 گر آب دهی نهال خود کاشته ای
 ای ابر اگر چه مرتبه بالا گرفته ای
 باری بدانمی که چو بفکنده ای مرا
 یارب پناه دولت و دینش تو کرده ای
 مهر نبوتش که به میراث یافته است
 از وصمت زوال نگه دار دولتش
 عمری است تا به دام بلائی اسیر ماند
 من آن صفرم به جمع شاعران در
 زمن اعداد ایشان بر فرزاید
 چو آیات عنایات الهی
 به لطف طبع میمون درج کرده
 غلام تو زینند در وقت انشا
 تو را خود به قابوس و صابی چه نسبت
 هر سال مرا وظیفه ای بود ز وقف
 صبا آمدولی بویی از آن دلدار بایستی
 از تو گل های نیست و لکن ما را
 گرزمانه جز به حکم حق مداری داشتی
 تو ای صبا به دل آرام من بگو که فرصت
 کان همه نظم و نثر بغدادی
 گر تو را ذره ای وفا بودی
 گر دسترسی مرا میسر بودی

- چو چشم صبح در هرکس که دیدی
اگر تو بر دل زار معین نبخشایی
نرود بر مراد ما کاری
تو یاد هرکه کنی درجهان عزیزشود
به ناز اندر کنارت پروریدم
کنون خودگارتو بالا گرفته‌است
چهره‌ها به شب آورده‌ای به راحت نفس
که پیش اهل دل آب حیات در ظلمات
همین می‌کن که جاویدان مدد بادا ز توفیق
- ۱۸۷ پلاس ظلمت از وی در کشیدی
بود تو را صنما از خدا گرفتاری
۳۹۷، ۳۳۳ بنده بودن چنین بود آری
مگر که دیگرش از یاد خویش بگذاری
بود کم سایه روزی بر سر آری
گرم هرگز نبینی یاد ناری
۱۲۰ چه باشد از به عبادت شی به روز آری
دعای زنده دلان است در شب ناری
۱۸۴
- که هرگز کس پیشمانی ندیدست از نکوکاری
۲۵۲
دلا چو گرد گلستان فضل می‌گردد
۱۸۹، ۱۳۵ به جان کشی ستم خار و محنت خواری
در خواب همی بینم یا نه که به بیداری
۳۸۳ مستی است که می‌گویم یا نه که به هشیاری
(۴ بیت)
- تو بدان دام سر زلف و بدان دانه خال
هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب
۵۵۸ نه دل من که دل خلق جهانی بیری
- کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری
۳۱۹
بیش از این در نامه نتوانم نوشت
۲۹۹ این حکایت را ببااید دفتری
اثر صبر بود این دولت
۳۱۴ ان صبری مبارک الاثری
ای زلالی که حیات همه دلها از توست
۴۰۴ چه شود گر به سرتشنه دگر ره‌گذری
کان و دریا پر جواهر، کان کن و غواص باش
تا ز کان جوهر، ز دریا در به صحرا آوری
چون شدی غواص بحر و عارف هر معدنی
- آن گهی گردی تو مستغنی و از خود بر خوری
۴۷۲
آن کن آب و آتش از در مجلسش حاضر شوند
- از میان هردو بردارد شکوهش داوری
۳۶۲
نه صبر آن که دارم پای دوری
۱۷۶ نه برگ آن که سازم باصوری
بنده غریب شهر توست ای تو غریب درجهان
از تو غریب کی بود رسم غریب پیروی
۲۴۹

کسی که بوسه بر آن آستان تواند زد به اختیار نجوید ز حضرتش دوری ۱۵۵
والله ار بر من توان بستن به مسمار قضا

جنس این بد سیرتی یا نوع این بدگوهری ۴۵۵، ۱۹۰

تا چشم کنی تو باز بینی در کار معین نظام روزی
در مجلس عارفان جامی بر دست نهاده جام روزی ۶۸
از هر مژه چشمه ای ز خون کرد روان از دست فراق کان میناد کسی ۳۶
باز آی کز آنچه بودی افزون باشی ور تا به کنون نبودی اکنون باشی
اکنون که به گاه جنگ جانی و جهان بنگر که به وقت آشتی چون باشی ۴۵۳
سالها گر بنویسد سخن مشتاقی ماند از شوق تو صد ساله حکایت باقی ۲۶۴، ۱۹
که ذکر تو می گویم و گه فکر تو دارم خالی نه ام از خدمت تو در همه حالی ۴۴۱
آن که خوانندش سلاطین جهان گاه خطاب

مرتضای اعظم اعلم علاءالدین علی

و آن که بر دور افق قوس و قزح در قرنیا

بی کمان از سهم قوس او نگردد منجلی ۳۴۲

کمال تو زانکه من دارمی به جای تو گرزانکه من بودمی
به بیچارگان رحمت آوردمی به در ماندگان در ببخوشدمی ۴۶۱
آرزو می کنم با تو شی در بستان یاب هر گوشه که باشد که تو خود بستانی ۳۱۶
بگویم و نکند رخنه در مسلمانی تویی که نیست تو را در همه جهان ثانی ۳۶۰
امید از بخت می دارم بقای عمر چندان کز ابر لطف باز آید به خاک تیره بارانی ۱۳۲
سخن کوتاه کنم کان طبع نازک ندارد طاقت چندین گرانی ۸۲
جوانی مگو، اصل شادی و دولت جوانی مخوان، مایه کامرانی ۴۸۴
خرد را با خیال او تماشائی است روحانی

که آن جادر نمی گنجد خیال روح انسانی

برون آورده غیب آست جان خرده بینان را

به غمزه سوی یکدیگر اشارت های پنهانی ۱، ۲۷۳، ۲۹۶

کار کنون کن که کدخدای جهانی زود ز دستت رود در روز فانی ۱۵۷، ۳۰

۵۶ هزاران سال بادا زندگانی
 ۶۴ درد جدائیت را برلوح زندگانی
 ۳۲ که دردمند نیاید ز هیچ درمانی
 ۴ عفو فرمای که عجز است نه نافرمانی
 ۳۷۳ ببری رونق از مسلمانی
 ۴۰۷، ۲۰۷ لیک بیرون شدن از خاطر اوتوانی
 ۱۲۴ بسی خوشتر ز دوران جوانی
 ۴۲ که مدح تو خواند چو او را بخوانی
 طرب زای هم چون می ارغوانی
 ۵۲۱ فروزنده در وی چراغ معانی
 ۴۹۶، ۱۳۹ کار جهانی همه زیبا کنی
 بر سنبل و بنفشه و ریحان گذر کنی
 (۱۵ بیت مردف)
 ۴۶، ۴ بدان امید که از خاطر مبه در نکنی^۱
 ۲۸ درد دل را گر مداوا می کنی
 ۳۲۰ سخن قطع و زبان کند و بیان نی
 مالند بر آستان او روی
 ۵۳۸ برخاک نگارخانه چین
 ۷ کسب علوم کن که عزیز جهان شوی
 ۵۱۵ فتوای خرد داده بر این حرف گواهی
 اگر چه یک دو گروه اند مخطی و ساهی!
 ۲۸ ز شست پیر زنی ناوک سحر گاهی
 ۹۲ ترسم که نماندم و آنگه به چه کار آیی
 ۴۴۸ وای سرو خرامان به چمن باز کی آیی
 یا از بر عطار چمن می آیی؟

خداوند تو را در کامرانی
 دردا که می نویسد ایام نابسامان
 دلم به ذکر تو آسایشی همی یابد
 گرم از پیش برانی و به شوخی نروم
 گرتو قرآن بدین نسق خوانی
 این توانی که نیایی ز در سعدی باز
 زمانی با تو در ایام پیری
 بخوانی مرا چون نخوانی کسی را
 دل آرای هم چون گل نو شکفته
 چو باغ بهشت از فنون لطائف
 یک نظر از لطف چوپیدا کنی
 ای باد اگر به روضه رضوان گذر کنی
 درون خلوت جان منزل تو ساخته ام
 عرض کردم بر طبیب لطف تو
 چنین جایی من مسکین چه گویم
 از بس که سران سلطنت جوی
 پیدا است ز افسر سلاطین
 کس بی علوم هیچ نیرزد عزیز من
 ای بر سر کتاب تو را منصب شاهی
 نه بندگان خدایند و امان رسول
 بتوس کز سپر آفتاب درگذرد
 باز آنکه نماند از جان الا رمقی باقی
 ای جان زتن رفته به تن باز کی آیی
 ای باد ز طائف و یمن می آیی

- زین سان که سر زلف تو مشک افشان است گویی که ز کوی یار من می آیی ۴۴۳
 تو بدان دام سر زلف و بدان دانه خال نه دل من که دل خلق جهان بر بایی ۷۶
 خاک رهش بیبوسم ، بر روی و دیده مال کانجا رسیده باشد روزی نشان پایی ۴۵۳ ح
 نه من تنها گرفتارم به دام زلف زنجیرت
 که هر کس با سر زلفت سری دارند و سودایی ۴۸۹
 به زیورها بیارابند وقتی خوب رویان را
 تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی ۵۴۶، ۶۰
 در منزلی که جانان روزی رسیده باشد با ذره های خاکش داریم ماجرائی ۴۵۱
 این ضعیف این سخن نه نو آورد کرد او کهنه را مطرائی ۴۷۲
 تا کی ز هجر جانان وز زحمت جدایی و از دهر نامرادی و از یار بی وفائی؟ ۹۱
 وقت است اگر سینه فرازد اسلام چون کرد قوی پشت به صدر چو تویی ۴۸۹، ۴۶۸

۲۶۷	آخر دم ماست هم به ما باز آید
۶۰۴	آخر نه من و تو یار بودیم؟
۴۱۴	آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
۳۷۱	آری زمانه دشمن اهل هنر بود
۴۸۶، ۱۱۰	آشفته حال را نبود معتبر سخن
۴۴۶	آفرین گوید بر آن حضرت که ما را بار نیست
۱۶۹	آن است هوای دل دیوانه ما
۲۵۵	آن به بخت خفته در باقی شد
۴۱۱	آنجا که رنگ و بوی بود گفتگو بود
۲۱۵	آنچ از خدای خواسته بودم به من رسید
۵۳۱	آنچ از کرم تو می سزد آن می کن
۲۷۰	آن چون جفا و جور تو غایت ندارد
۳۵۰	آن حدیثی است که چون لطف تو پایانش نیست
۱۷۳	آن قصه چو زلف دلبران است
ح۱۷۴	آن قصه در این عهد به پایان نرسد
۲۴۲	آن کند آهنگری این درزی آن برزیگری
۲۱۲	آن که از دیرگاه کعبه اوست
۴۱۵	آن که باشد که نخواهد که تو جانش باشی
۲۰۷	آن که چون صبح از هواداری او دم می زند
ح۳۶۴	آن که چون صبح دم از صدق ولای تو زند
۲۵۶	آن که پس از آن اگر نمانم شاید

آن نیز به سعی چرخ در باقی شد
 آه اگر مدت هجر تو فزون خواهد شد

۱۴۱

۶۴

۱

۱۹۹، ۷۳ اتصالی (اتفاقی) باشدش با مجلس عالی به کام
 ۴۲۴ از آن گذشته که در حیز بیان آید
 ۱۸۰، ۸۲ از این طرف شرف روزگار ما باشد
 ۳۰۱ از این متاع فراوان بود در این بازار
 ۵۶۷، ۳۱۲، ۲۴۸، ۱۹۲، ۱۳۶ از بزرگان عفو باشد و از فرودستان گناه
 ۴۵۲ از تو دوری نجستی یک دم
 ۲۱۰ از تو نپسندم که چنین بپسندی
 ۴۰ از جهان بر دو محمد ختم گردد سروری
 ۱۹۴ از حضرتش غریب نباشد چنین کرم
 ۱۵۵ از دست ما چه خیزد جز تحفه ثنائی
 ۹۵ از سود و زیان دنیاوی ناپاک چه باک
 ۶۰۸، ۳۶۲ از ضمیر روشنت دارد گواه معتبر
 ۳۷۰ از لطف بود شکسته را پرسیدن
 ۴۴۹ از میر ما چه پرسی غولی است خواب برده
 ۲۳۹ از هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
 ۴۹۵ امیدوار چنانم که کار بسته برآید
 ۱۰۷ ای به ذیل لطف تو اهل هنر را اعتصام
 ۹۷ ای در محیط عشقت سرگشته نقطه دل
 ۳۲۲ این آن سعادت است که بر وی حسد برند
 ۱۵۵ این بخت گران خوابم بیدار شود روزی
 ۵۸۵ این جای نه جای این حدیث است
 ۳۱۱ این جای نه جای توست برخیز و برو
 ۳۵۱ این لطافت که تو داری همه دلها ببری

۴۹۴ این نباشد مگر آن وقت که رای تو بود
۱۴۴ این نیز هم از طالع شوریده ماست

ب

۴۳۵ با این همه هم رنج شما گنج شما باد
۴۴۵ ، ۴۴۱ ، ۱۱۸ با توام هر جا که هستی باتوام
۳۵۸ با خود آوردم از آنجا نه به خود بریستم
۲۱۳ بارها بر بارها و پشته ها بر پشته ها
۲۶۲ باری است بر دلم که نیاید به شرح راست
۴۳۱ باز می گفتم چه قدر آن هوس باشد مرا
۲۵۱ باشد که در آن میان یکی من باشم
۵۰۳ یا قضا بر نمی توان آمد
۳۴۸ یا ما نشود مگر که با او بشود
۴۰۶ با یاد تو افتادم از یاد برفت آنها
۴۴۹ ببین که چون بود اندر محل بخشایش
۱۴۲ بخرام تا به زیر قدمت پی سپر شویم
۶ بخور کین جام نوشین نوش بادت
۶۰۷ بر دعا اختصار اولی تر
۳۸۷ بر دعا اختصار باید کرد
۴۳۶ بر کرمت نوشته ام عذر گناه خویش را
۴۰۰ بسان روح که با قالبی برآمیزد
۱۷۱ بندگی هایی کزو بوی وفاداری وزد
ح۴۵۳ بودی همه دم به پیش چشم
۵۱۶ به از این خود چه کار خواهد کرد
۴۹۵ به دست جهد نشاید گرفت دامن دولت
۵۹۳ به عوارض متبدل نشود ما بالذات
۵۸۲ به لطف خویش گناهی که نیست عفو کند

۵۷۶، ۲۵۱، ۱۲۶، ۸۸، ۶۳	به من رسید چو صحت به قالب بیمار
۳۸۰، ۲۲۴، ۱۷۳	به هرچه حکم رود نافذ است فرمانت
۹۴	به هر حال مر بنده را شکر به
۵۳۸	به هرکجا که اشارت رود به سر بدوم
۴۵۰	بیا بیا که دلم در غمت به جان آمد
۵۸۲	بیا تا کژ رویم و راست گویم
۴۸۵، ۱۳۰	بیچاره دل خسته تو را می طلبد
۴۱۰	بی زحمت دیده هر دم می بینم
۴۴۲	بیش از این تصدیع دادن شرط نیست

پ

۵۷۲، ۵۶۴، ۵۵۷، ۴۹۴، ۴۹۱، ۴۴۰، ۳۶۱	پیشوای علما خسرو دانشمندان
۲۱۴	پیل را هندوستان یاد آمده است

ت

۴۸۵، ۳۹۰	تا ببیند آنچه می جوید بیاید آنچه می خواهد
۴۳۲	تا بدانی که زجان دوسترت می دارم
۴۷۷	تا بشناسد که عاشقان درچه غم اند
۲۰۱	تاجهان هست در او حاکم و فرمانده باش
۴۸۵	تاچه اندیشه کند رأی جهان آرایت
۶۴	تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون
۴۸۶	تا روز پسین ملازم سینۀ ماست
۱۶۹	تا نگوئی که زمن یاد نیاورد فلانی
۳۵۴	ترا خود هرکه بیند دوست دارد
۲۶۸	ترا نبود زیان ما را بود سود
۴۱۱	ترا هرکس که بیند دوست دارد
۴۲۴	تو خواب آلوده ای از چشم بیداران نه اندیشی

۳۱۶ تو شاد باش و جهان را به خرمی گذران
 ۳۴۲، ۱۴۹ تو یاد هرکه کنی در جهان عزیز شود

ج

۵۶۵، ۱۴۱ جان رقص کنان نمود استقبالش
 ۳۸۶ جان کمروار بر میان بسته
 ۴۰۰ جانم که چو غنچه بود چون گل بشکفت
 ۴۱۱ جان ندارد هرکه جانانیش نیست
 ۲۵۸ جایی که کسی نیست چون تو هستی همه هست
 ۵۴ جز از تو کس ندارم یا غایب‌الامانی
 ۳۳۲ جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
 ۵۰۳ جز به خلاف اهل دل میل نمی‌کند فلک
 ۵۱۶ جعفر صادق که می‌گویند در عالم تویی

چ

۵۰۳ چاره ای نیست در این مسأله الا تسلیم
 ۵۱۶ چراغ کذب را نبود فروغی
 ۱۳۲ چشم امیدوار به ره بر نهاد مایم
 ۱۱۷، ۸۸ چشم بد دور از آن فضل و کمال
 ۱۹ چنین بودست و تا بادا چنین باد
 ۳۰۳ چنین خود هست و تا بادا چنین باد
 ۴۵۱ چو تو در چمن نیاشی چه کنم بنفشه و گل
 ۵۸۴ چو غنچه تنگدل بودم نه چون سوسن زبان‌آور
 ۱۲۸ چو کردی عزم بنگر تا چه توفیق و توان یابی
 ۳۵۱ چو می‌دانم که می‌دانی چه گویم
 ۴۴۶ چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید

۳۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۰۲ ، ۶۸	چون رزق نیک بختان بی منت سئوالی
۵۸۵	چون نیاید به خوشی کشمکشانش آورند
۵۰۴	چه حاجت است به شمشیر قتل عاشق را
۱۴۱	چه علمی چه عقلی چه جسمی چه جانی
۳۴۰	چه مبارک سحری بود و چه فرخنده دمی
۳۶۳	چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ح

۲۵۸	حاشا ان اشکوالزمان وانت من حسناته
۹۷	حال دل من تو به شناسی
۵۴۴	حال دیگر علوم را می بین
۴۷	حیذا مرغ که آخر پر وبالی دارد
۱۷۳	حدی و نهایتی ندارد
۴۴۸	حق تعالی به منت باز رساند روزی
۱۲۸	حیف باشد که همه عمر به باطل گذرد

خ

۲۷	خدایا تویی دستگیر فقیر
۴۹۲	خرم ولایتی که تو آنجا کنی نزول
۳۸۶	خنک همسایگان را در آن کوی
۳۷۱	خواننده ناخوانده بدان جا افتاد
۳۷۱	خود کدام آیت قبح است که در شأنش نیست
۲۹۸	خوش آمدی همه لطفی و مردمی و کرامت

د

۹۶	داعی دولت به هر دیار که بودیم
----	-------------------------------

۳۷۷	دامن از عشق یار درچیند
۱۲۰	دامن سرو خرامان نتوان داد ز دست
۴۳۵	دانم که هم از تربیت عام شماست
۱۴۱	در تن آمد به تازگی جانی
۵۴۸	در حضرت سلطان که برد نام گدایی
۷۴	در دماغم همه این است زهی صحت عقل
۱۰۹	در رشته کشند با جواهر شبه را
۳۵۸ ، ۱۱۴	در میان ناخوشی خوش روزگاری می رود (می گذشت)
۲۹	درویش هرکجا که شب آمد سرای اوست
۸۳	در هوای سر کوبیت پر و بالی بزنم
۵۱۰	دل خود بر توست با تو تقریر کند
۳۵۹	دل را به تو و تو را سپردم به خدای
۹۷	دل گفت برو غالیه برم شک مسای
۱۷۲	دولت آن دولت است و کار آن کار
۳۵۲ ، ۱۱۸ ، ۱۹	دولتت تا به ابد روز افزون باد
۴۴۲	دولتی باشد عظیم و منتهی باشد تمام
۳۱۵	دیدم رخت از غم سر مویی بنماند
۴۴۴	دیرگاه است که من یار وفادار توام
۵۸۷	ذاتش اندر بدو فطرت این چنین افتاده است

ر

۲۵۵	رحم آر برآن که شکر گوید
۵۲۱ ، ۴۳۳	رسید و دیده مرمود را مکحل کرد
۴۸۴ ، ۴۷۰ ، ۸۱	روی تو ببینیم به هر روی که هست

ز

۲۶۳	زان سوی حرف و صوت مقامات دیگر است
-----	-----------------------------------

۱۳۴	ز اوج گاه‌کشان تا به گاه در دیوار
۱۳۴	ز قعر تحت ثری تا به بارگاه زحل
۱۵۴	زمین ببوس و بنه جاودان ذخیره عمر
۵۰۳	زن و اژدها هردو در خاک به
۴۲۳ ، ۴۱۰ ، ۱۳۹	زهی سعادت و دولت که یار من (ما) باشد
۴۲۲	زهی فتوح که در روزگار ما باشد
۸۴	زین پس من و صبر و صبر و من تا چه شود

س

۵۸۷	سجیتی است غریزی عطیتی است جبلی
۲۲۳	سر کوی ماهرویان همه ساله فتنه باشد
۳۱۱	سرورا ما از ره دور و دراز آمده‌ایم
۴۸۵	سر و زر هردو بیازند و دعا نیز کنند
۱۳۳	سروری را برآورد ناگاه
۲۰۶	سعدی تو کیستی که دم از دوستی زنی
۶۰۹	سودای تو مونس روان دارد دل

ش

۱۹۰	شاید که نکو شود چه دانی ای دل
۱۴۱	شکفته شد گل صحبت به بوستان امید
۱۲	شیوه این روزگار سفله نواز است

ص

۴۵۱	صحن بستان ز سبزه همچو بهشت
-----	----------------------------

ع

۷۶	عالمی را به جمالت نگران می بینم
۴۴۵	عرضه می دارد هزاران خدمت با اشتیاق
۴۴۶	عشاق تو ای دوست همه معتبرانند
۲۴۸	عفو این روز را به کار آید
۴۳۴	عفو فرمای که عجز است نه نافرمانی
۲۵۲	عقل از مستی آن جام سراندازی کرد
۱۰۲	عقل حیران و فکر سرگردان
۱۶۹	عمرت چو نتیجه خرد باقی باد
۶۰۸	عمرت دراز باد و جهانت به کام دل

غ

۸	غلام خویش همی پرورند و بنده خویش
---	----------------------------------

ف

۴۴۸	فراغتی ز من و روزگار من دارد
۴۵۲	فرامش نبودى دمی از ضمیرم
۱۷۳	فراموشی ما جایز ندارند
۳۲۱، ۹۹	فرو رفت با شیر و با جان برآید
۴۸۲	فلک شدى به بزرگی و مشتری به سعادت

ق

۱۶۷	قطار هفته ایام بگسلند مهار
۳۳۷	قائد یمن بریمین هادی یسر بر یسار

ک

۴۵۰	کافور چه سود دارد آن کافر را
ح۳۶۴	کان چو الطاف تو پایانش نیست
۶۰۴	کان چون جفا و جور تو از حد برون بود
۳۲	کان را به همه عمر توان گفت و شنید
۳۷۷	کس سوخته را دوباره بریان نکند
۴۹۵ ، ۴۶۹ ، ۲۹۹	که آن زمان نبود در ره دعا پرده
۵۶۷	که آن وظیفه اوراد صبح و شام من است
۳۴۲	که از شکنجه اش اوراق چرخ در بیم است
ح۳۷۴	که از وکیل درآید تباہ گردد کار
۴۸۵	که باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار
۱۲۵	که تا باشد پناه ملک و دین یاد
۲۴	که دعای دردمندان اثری تمام دارد
۳۴۳	که روی مردم خائنین همیشه باد سیاه
۹۷	که ناصر است معین را و حافظ اسرار

گ

۴۹۹	گر به خوشی نیاید او کشمکشانش آورند
۹۹	گر خلق نداند تو که جانی دانی
۲۶۶	گر زمین یاد کند ورنه نکند مخدوم است
۱۵۵	گر شود ورنه تمنائی خوش است
۳۳۲	گر نیک و بدیم و یا گر بد و نیک
۵۸۵	گفتار تلخ از آن لب شیرین نه در خور است
۵۹۲ ، ۶۹	گناه بخت من است این گناه دریا نیست
۳۳۲	گو بیاموزید شاهان جهان این رسم را
۷۰	گویند سخنان راست بازی ناری (بازی)

ل

۲۳۴	لطیف زود پذیرد تغیر احوال
۴۴۶	لیک به شرطی که گوشوار نداند

م

۵۰۰	ما بماندیم و خیال تو به یک جای مقیم
۱۵۰ ، ۱۰۳	ما به دست خواجه دادیم اختیار خویش را
۲۴۱	ما را برآستان تو بس حق خدمت است
۳۷۰	مخلص مشتاق تو دانی که کیست
۳	مدتی شد که ز دلدار ندارم خبری
ح۴۵۰	مرا که لعل تو شاید شکر چه سود کند
۴۵۲ ، ۴۵۰	مرا لبان تو باید شکر چه سود کند
۴۳۵	مرد را مزد تمام است در این ره رفتن
۴۱۸	من عادت بخت خویش نیکو دانم
۳۲۴	من کیستم چه ام چه برآید ز دست من
۲۹	من گفتم و از گردن خود بیرون کردم

ن

۳۷۲	نادیدن او ملک جهانی ارزد
۸۳	ناگاه شبی بود کنم مردانه
ح۳۷۴	نامش نبرم زیرا گنده شود این شعرم
۴۴۵	نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی
۵۸۲ ، ۶۹	نی نی به از این باید با مات وفا کردن

و

۹۴	وارث پیر مقام احمد بن ابوالحسن
----	--------------------------------

۳۰۶	ورا نبود زیان ما را بود سود
۱۹۸	صفش ننگد در بیان نامش نیاید در قلم
۳۰۶	وظیفهاست که تقصیر آن روا نبود
۵۰۳	وعده به سال می دهد یک دم امید عمر کو
۵۴۸	وقتی مرید بود دل اکنون غلام شد
۴۴۵	ولکن از وفا خالی بر آن رخسار بایستی

ه

۱۰۰	هان تا چه کنی تو از خداوندیها
۱۰۸	هان تا چه کنی که نوبت دولت توست
۷۳	هرجا که رنگوبوی بود جست وجو بود
۵۸۴	هرچند من آنم و بترزان صدبار
۳۳۲	هرکه رویت دید یا بویت شنید
۷۷	هزارت سال در دولت بقا باد
۲۲۲	هم چون برآب شیرین غوغای کاروانی
۸۴	هم کنج خرابات خراب اولی تر
۱۹۹	همه ثنای توگویم به هرکجا که رسم

ی

۲۹۸	یا به هرگوشه که باشد که تو خود جان منی
۲۶۳	یاد می دار که از مات نمی آید یاد
۵۵۷	یارب به اجابتش قرین دار
ح ۴۵۳ ، ۴۴۸ ، ۶۴	یک دم نمی رود که نه در خاطر منی
۵۴۷ ، ۳۷۶ ، ۲۰۷ ، ۵۷	یک ذره ز نورش آفتاب است

واژه های دشوار و نادر

مطلب بنظر نمی رسد	اباد ۶۰۶: (ج ابد) همیشه روزگار
ارعاء ۵۱۳: رعایت و مرحمت کردن	ابت ۴۶۴: (فعل مؤنث) کاهش یافت
ارؤف ۵۳۰: مهربان تر	زائل شد
اری ۸۸: عسل	ابلج ۲۹۶: روشن، آشکار
اریحیات ۱۵۴: (ج اریحیه): عطا، دهش	ام ابیتم ۳۳۲: یار رد کنید
اریع ۲۴۳: نیکوترین، زیباترین	ابی ۲۳۴: باکراحت، سرباز زنده
ازاهیر ۴۷۶: (جمع الجمع زهر) شکوفه	اترج ۴۵۲: ترنج
گیاه ودرخت	اتساق ۲۵۱: ترتیب دادن، راست و تمام شدن
ازرت ۳۶۱: (ف مؤنث) فراگرفت، احاطه کرد، پوشانید	اثارت ۱۶۶: برانگیختن، برپا کردن
ازعاج ۲۲۹: ازجاکندن، قلع از مکان	اثل ۲۳۹: درخت گز
ازمه ۵۸۲: (ج زمام) افسارها	اثم ۱۱۲: سنگ سرمه
اسادت ۲۵۰: بالش، بالین، وساده	احتما ۱۶۵: پرهیز، احتیاط، احتراز
اساور ۶۰۹: (ج سوار) دست برنجن	احرج ۳۱۱: تنگ تر
استیها ۱۷۶: شایستگی، اهلیت	احقاب ۴۶۵: قرن‌ها، عصرها، روزگاران
اسود ناظری ۱۳۸: سیاهی چشم من، مردمک دیده ام	ارب ۵۵۳: حاجت
اشترغاز ۳۷۳: خارشتری	اربا منشورا ۵۰۷: حاجت پراکنده
اشجان ۲۵۵: (ج شجن) اندوه، غم	ارجاس ۲۸۸: (ج رجس) پلیدیها، گناهان
اشقر ۲۸۷: هرچیز سرخ رنگ	ارخاص ۷۸: ارزان کردن (مسلمان این معنی مراد نویسنده نیست؛ شاید
اشکوی ۲۱۱: نسبت به اشکو یعنی طبقه (?)	غرض او رخصت دادن بوده است که آن نیز مناسب مقام و
اشم ۵۳: بلند (صفت کوه)؛ مردبلند	

- پایه
اصب ۵۱۸: گرامی ترین
اصبده ۲۱۶: (ج صدی) بازگشت آواز،
صدا
اصم ۵۱۸: کر، ناشنوا (صفت ماه رجب
است که در آن فریاد دادخواه
ویانگ سلاح شنیده نمی شود)
اصیل ۱۱۰: شبانگاه
اعترام ۳۱۲: سخت شدن
اعراف ۲۹۵: مکانهای مرتفع
اعطاف ۲۴۷: (ج عطف) سجا ف جامه،
فروود دامن
اعواض ۲۷۸: جمع عوض
اغوار ۷۶: (ج غار) زمین پست
افتقاد ۵۱۳: مهربانی، دلجویی
افحم ۵۶۹: (از مصدر افحما) از جواب
عاجز کرد
افصاح ۵۴۶: فصیح سخن گفتن، نیکو
بیان سخن کردن
افلاذ ۲۱۱: (ج فلذه) پاره ها
افلاذ الاکباد ۲۱۱: پاره های جگر
افواد ۳۰۵: (ج فود) گروهها
اقتناص ۳۱۲: شکار کردن
اقتشت ۵۰۳: (از مصدر اقتشاع)
پراکنده شد
اقصوی ۳۸۷: نسبت است به اقصی که
در عنوان مخاطب نامه،
- اقضی القضاة، بکار رفته است
اکله ۵۷۰: بسیار خورنده (مجازاً
مختلس)
اکیس ۳۶۶: زیرک، دانا
النتام ۳۳۶: دهان بندبستن (مؤلفه
به معنی بوسیدن از ریشه اصلی
لثم آورده است)
الیس ۳۶۶: نیک خوی، دلیر
امعان ۲۸۷: دقت، فراست، زیرکی
انبویا فانبویا ۵۵۵: بند به بند
انکاس ۲۸۶: نگویند
انجاد ۷۶: (ج نجد) زمینهای بلند
انخراط ۱۷: (درسلک . . .) پیوستن به،
عضو شدن در . . .
انخزام ۲۷۸: غارت شدن
انزعاج ۱۶۱: از جای برکنده شدن
انفلاق ۲۱۲: شکافته شدن
انقشاع ۴۲۰: پراکنده شدن
اوابد ۳۱۲: (ج آبد) شگفتیها
اوام ۵۹۷: تشنگی
اوقار ۲۳۴: (ج وقر) بارانهای سنگین
اهراق ۲۸۷: ریختن (خون و آب و
امثال آن)
اتلام ۲۸۶: درد رسانیدن
- ب
بات ۴۶۵: گردید، شد

- باحفصانه ۲۲۴: مبتدیانه، طفلانه
 باد و بروت ۴۹۹: تکبر، غرور
 باذل ۳۵۹: سخی، جوان‌مرد
 باسم ۲۹۶: تبسم‌کننده
 باقل ۴۴۹: نام عربی از قبیله‌قیس
 بن ثعلبه که در عجز گفتار
 ضرب المثل است
 باقلی الفصاحه ۴۴۹: کندزبان، عاجز
 از بیان
 بان ۱۲۲: درختی است با گل‌های سفید
 و سرخ (در فرهنگ‌های قدیم
 بیدمشک معنی کرده اند که طبق
 فرهنگ معین درست نیست)
 بحر خضم ۵۳: دریای پهناور، اقیانوس
 بره ۲۸: به فتح حرف اول، دشت و
 بیابان
 براعت ۱۵۰: برتری در دانش و ادب
 بردوسلام ۲۱۲: سردی و تندروستی
 برسر دز رفتن ۲۷: هلاک شدن (؟)
 برمکی‌الجود ۱۹: بخشنده‌مانند برمکیان
 بضایع ۵۰۲: (ج بضاعت) مال‌ها،
 سرمایه‌ها
 بغال ۲۸۸: (ج بغل): استر، قاطر
 بغیت ۱۵۵: آرزو، خواهش، دلخواه
 بکره ۱۱۰: در بامداد پگاه
 بلغت ۱۶۳: خورش یک روزه، قوت‌روز
 گذار
 بوائق ۲۳۸: (ج بائقه) سختی‌ها، بلاها
 بیض ۳۴: (ج ابیض و بیضا) سفیدها،
 سیم تنان، سیمبران
 بی‌مرد ۱۷: بی‌شمار
 ت
 تالِق ۲۹۵: (سوم شخص ماضی) درخشید
 تأنیب ۳۱۲: سرزنش کردن
 تاوه ۴۹۲: آه کشیدن
 تبدد ۹۶: پریشانی
 تبریز ۳۴۳: ؟ (شاید: تبریز)
 تثریب ۳۱۲: سرزنش کردن، نکوهش
 تجافی ۱۶۳: دوری گرفتن، اجتناب
 تجرر ۵۵۴: (سوم شخص مفرد ماضی)
 کشید
 تجریه ۵۸۵: آشکار کردن
 تحشم ۳۹۹: ننگ داشتن، عار دانستن
 تستثیر ۹۶: (از مصداق استنار) برمی‌انگیزد
 تسقم ۲۲۰: رنجوری، بیماری
 تسویف ۲۸: تأخیر کردن، ملاحظه کردن
 تطرق ۲۸۲: راه جستن، راه یافتن
 تعس ۱۶۰: هلاک شدن، خوار و تباه
 گردیدن
 تعنت ۵۸۱: خرده‌گیری، عیب جویی
 تعمق ۲۲۳: در عمق فرورفتن، تعمق
 تفاقم ۴۱: بزرگ گردیدن کار
 تفریغ ۵۴۳: آماده کردن، فارغ ساختن
 تفصی ۲۳۸: رهایی
 تفندون ۵۶۰: (از مصدر تفنید) نسبت

جنیبت ۲۲۲: اسب کتل

جید ۵۰۲: گردن

جیوب ۱۱۹: (ج جیب) گریبان

ج

چرخ ۲۲۹: پرنده ای شکاری از رسنه
عقابها

ح

حاسی ۴۰۹: (؟) فرهنگ نفیسی آن را
جمع الجمع حسوه دانسته که
معنی آن "اندازه پری دهان"
است این معنی در متن حاضر
مناسبتی ندارد

حاصب ۲۳۹: بادسخت پرخاک وریگ

حالی ۱۱۳: آراسته

حبذا ۴۷: خوشا، نیکا

حبلی ۶۴: آستن

حجی ۳۹۵: هوشمند، دانا، آگاه

حدا ۲۱۱: آواز ساریبانان برای راندن
شتران

حدب ۲۲۲: زمین بلند پیرسنگ وگل

حدث ۳۹۵: مرد خوش سخن، مرد جوان

حدق ۲۷: (ج حدقه) سیاهه چشم

حذا ۴۲۳: برابری، مقابله

حدوالنعل بالنعل ۲۲۴: یکسان و برابر

طابق النعل بالنعل

حری ۸۱: (فعل) سوخت، داغ شد

دروغ و ضعف و کم عقلی به کسی

دادن

تفلد ۱۴: به گردن گرفتن، عهده دار شدن

تکحل ۳۲۳: سرمه کشیدن، سرمه در

چشم کردن

تلدغ ۲۸۸: (فعل مؤنث) می گزد

تلظی ۳۹: زیانه زدن آتش

تلید ۳۳۷: مال کهنه و قدیمی

تنافس ۲۲۳: رغبت کردن به چیزی به

طریق رقابت

تنمیق ۲۸۳: آراستن به کنایات و نگارین

کردن، نیکو نوشتن

توزع ۲۲۰: پراکندگی، پربشانی

توصل ۲۷۹: رسیدن، پیوستن

توغل ۲۲۳: تعمق، فرورفتن در امری

ج

جاموس ۲۸۳: معرب گاو میش

جرب ۳۵۸: گری (بیماری پوست)

جرثومه ۲۷۵: بن، ریشه

جرثمه ۲۸۸: بن، ریشه

جدوی ۲۴۳: عطا، بخشش

جزل ۴۶: استوار، فراوان

جلباب ۱۶: جامه فراخ، پیراهن گشاد

جنان ۴۱۲: قلب

جنگ زرگری ۱۹۰: مرافعه دروغین و

قراردادی برای فریفتن شخصی

دیگر

- حزام ۲۲۴: هرچه بدان چیزی را
بندند
- حصافت ۵۴۳: استواری عقل ،
خردمندی
- حفاه ۳۱۱: (ج حافی) برهنه پا
- حفره السباع ۳۳۷: سوراخ درندگان
- حقن دما ۲۸۷: رها نیدن مردم از کشته
شدن
- حقوق ۳۷۱: کینه ور
- حلال ۴۶۴: گشاینده
- حمی ۳۵۸: (به ضم ح) قرق‌گاه
- حمیم ۴۵۶: آب جوشان
- حدس ۳۶۸: شب تاریک
- حنین ۲۷۷: آرزومندی
- حوامیم ۱۵۳: (ج حامیم) سوره های
قرآن که با حم آغاز می‌گردد
- حویا ۵۳: روح وتن
- حیاض الود: حوض های محبت و
دوستی
- ح
- خافق ۴۰: به اهتزاز آورنده
- خافقه العذبات ۳۳۱: در جنبش و
اهتزاز (رک: عذبات)
- خیل ۴۱۲: تباهی، فساد
- خییات ۲۱۶: گوشه های پنهان،
کمین‌گاه‌ها
- خراید ۴۸۲: (ج خریده) دانه های
مروارید ناسفته
- خرخشه ۴۹۴: آشوب، مجادله
- خریطه کش ۳۰۸: حمل کننده کیسه
وصندوق
- خلاخیل ۴۷۷: (ج خلخال) پای برنجن
- خلیع ۲۴۷: خلعت
- خمط ۲۳۹: میوه تلخ
- خناس ۲۸۶: مردم بدکار
- خنصر ۲۲۴: (ج خنصر) انگشت خرد
- خیاشیم ۴۲۱: (ج خیشوم) بینی،
بن‌بینی
- خیفه ۴۶۵: بیم، خوف
- خیو ۳۷۲: آب دهان
- د
- داره جلجل ۴۶۰: نام محلی درسوربه
یا نجد
- دبدبه ۱۴۶: بزرگی، شکوه، شأن
- دبران ۲۸۴: ستاره‌ای از قدراول واقع
در چشم صورت فلکی ثور (معین)
- دبوس ۲۸۷: گرز آهنی
- دست آویز ۳۴۳: بهانه
- دسم ۳۱۱: چربی
- دمت ۱۲۶: (فعل) پایدارمانی
- دنس ۴۲۲: چرک، ریم
- دی ۴۴۹: احتمالاً همان دی فارسی

رفات ۲۴۰: ازهم پاشیده، ریزریز شده،
گسسته
رفت ۱۲۷: جماع
رق ۴۱: بندگی
رقوم ۲۸۴: (ج رقم) نوشته و خط،
طرز وقاعده
رکاز ۲۲۸: مال پنهان در معدنها، گنج
نهفته در خاک
رکوه ۳۱۰: مشک کوچک، کوزه آب خوری
رکیعات ۵۴۴: ج رکیعه که مصغر رکعه
است
رمم ۴۸۳: (ج رمه) ریسمان پوسیده
رمیم ۲۴۰: پوسیده
رنه ۲۸: ناله، آواز حزین
رواح ۲۱۳: اول شب، شبانگاه
روع ۳۱۱: زیبایی، لطافت
رایات المعانی ۲۴۲: بیرق های معانی
ربع ۲۷: افزونی محصول زراعت

ز

زبده ۴۶۵: برگزیده
زربیه ۱۵۹: آغل گوسفندان
زلت ۴۳۴: لغزش، خطا
زله ۴۳۴: خوردنی که مهمان از مجلس
ضیافت با خود ببرد
زلجا ۵۰۴: از مصدر زلج یعنی لغزیدن
زلق ۵۰۴: جای لغزان که پا در آن

به معنی دیروز و دیشب است
(رک: کی)
دیاجیر ۲۱۴: (ج دیجور) شب بسیار
تاریک
دیان ۲۵: یکی از اسماء الهی است به
معنی داور، پاداش دهنده،
محاسب، قهار

ذ

ذابل ۵۹۱: پژمرده، پلاسیده
ذبول ۴۱۵: پژمردگی، پلاسیدگی
ذرایا ۲۲۲: اگر خطای کاتب نباشد
نویسنده آن را جمع ذره گرفته
است که در کتب لغت نیست

ر

راحلا ۱۳۷: در حال سفر
راسی ۳۵۱: محکم، استوار
رائض ۵۶: دست آموز، رام
ربا ۵۵۳: فزاینده
زیب ۲۴۱: پرورده
رحمت ۴۹۹: گور، قبر
رسیس ۳۸۴: ثابت، استوار
رشف ۴۴۰: مکیدن
رضاب ۴۴۰: آب دهن
رغایب ۲۵۹: چیزهای مرغوب
رغیدالعیش ۱۲۶: زندگانی آسوده و فراخ

که شاید مراد نهر سلام یعنی دجله باشد	استوار نماند زنده ۶۰۰: آتش زنه
سماجت ۴۱۰: معیوبی، آلودگی، رسوایی	س
سمعه ۲۵۷: ریا، دورنگی سنا ۳۶۱: روشنائی سنا ۳۶۱: بلندی، رفعت سنگ انداز ۹۳: جشن وسیر وگشت، آخرماه شعبان سود ۳۴: (ج اسود و سودا) سیاه سیاه گلیم ۳۷۱: بدبخت، تیره بخت	سابع ۲۰۱: کامل، تمام ساعی ۱۲۷: دونده ساهی ۲۸: غافل، فراموش‌کار سائس ۵۶: فرمانروا، کارگزار سخنه‌العین ۱۵۹: گرمی چشم یعنی غم واندوه (ضد قره‌العین) سدی الیه بیده ۳۱۰: دست رابه‌سوی او دراز کرد
ش	سدنه ۲۵۰: (ج سادن) دربان، خادم سعاد ۳: نام زنی سفروا ۳۳۸: سفرکردند (درمنن سفروا چاپ شده که مطابق نسخه‌اساس است و درنسخه ط سفوا ضبط شده است)
شامت ۹۳: شادی کننده درغم دشمن شتردل ۳۷۱: کینه‌جو، شترکین شحب ۵۵۳: پربده رنگ بودن یا شدن شحم ۳۱۱: پیه شحوط الدار ۳۸۴: دوری خانه شطوط المزار ۳۸۴: دوری محل دیدار شظاف ۲۷۸: سختی شکم بنده ۳۷۱: شکم خواره شما ۳۵۵: سرفراز، بلند (صفت دولت) شموخ ۵۸۱: بلندی، رفعت شهر روان ۴۷۲: زر و سیم رایج و سره (صفت سکه) شوارد ۳۱۲: (ج شارد) رمنده، پریشان شوی ۲۲۳: بریان کردن، سرخ کردن	سقاطه ۱۵۰: خرده ریز هرچیز که بر زمین ریخته باشد سقتفور ۴۵: خزنده‌ای از تیره سوسماران ریگ ماهی، نهنگ دشتی سلام ۱۱۳: سلامت دهنده (؟) یک‌بار بافعل ناح (نالیدن) بکار رفته که مفهوم آن روشن نیست (بعید است که مارگزیده مراد باشد و بار دوم با سال (روان بودن)

شین ۲۷۸: زشتی، عیب

ض

ضاری ۱۵۹: زیاندار، مضر

ضامر ۴۲۵: شترباریک اندام ولاغر

ضحیح الفراش ۳۳۷: بسترنشین

ضحوه ۵۰۲: بامداد

ضرب ۲۸۶: ۱- زدن و ضربت، ۲-

شهد سفید ستبر

ضربیر ۱۰۶: نایینا

ضنت ۱۳۸: بخل، امساک

ط

طاحت ۵۴۴: (فعل) از میان رفت،

ساقط گردید

طارف ۳۳۷: نو

طاسین ۱۵۳: برسوره‌های شعرا و قصص

ونمل اطلاق می‌شود (معمولا

بصورت جمع طواسین)

طامه ۲۲۳: بلای بزرگ، حادثه عظیم

طره الرواح ۲۱۳: کرانه شب

طرف گرفتار ۴۴۶: طرفدار

طغات ۵۷۰: (ج طاغی) سرکشان،

یاغیان، ستمکاران

طغام ۲۸۶: مردم فرومایه و ناکس

طلاوه ۲۷۶: حسن، خوبی

طلع ۲۳۵: شکوفه گل‌های نرماده خرما

ص

صاب ۸۸: درختی تلخ، شیره درخت

تلخ

صاحبی القلم ۹۶: دارنده قلمی توانا

مانند صاحب بن عباد

صائد ۴۶۱: شکارکننده

صبايه ۲۲۲: عشق و شوق (شاید سبایه

یعنی انگشت شهادت که در یکی

از نسخ خطی آمده است بیشتر

مناسب باشد. به هرحال در

صحت صبايه تردید هست)

صبت ۵۲۴: (فعل) فروریخت

صخب ۵۸۵: بانگ فریاد، خروش، غوغا

صدغ ۴۰۱: شقیقه

صرح ۴۴: گوشک، بنای بلند

صرصر ۴۷: بادسخت سرد

صفع ۵۲۶: سیلی، پس‌گردنی

صفقه ۲۸: معامله، بیع، عقد

صوالح‌تحتیات ۳۶۲: درودهای نیکو

صولجان ۱۲۱: چوگان

صیاصی ۲۳۹ و ۳۱۲: (ج صیصه و

صیصیه) حصارها، شبان، نیکو

سیاست‌کننده

- عش رجباً ۵۵۳: یک‌ماه رجب‌زندگی کن
(از ضرب المثلی معروف؛ رک:
میدانی، چاپ ۱۹۵۹، ج دوم،
ص ۱۶، شماره ۲۴۳۳)
- عشیران ۳۷۲: یکی از شعبه‌های بیست
و چهارگانه موسیقی؛ دوستان و
معاشران
عصا ۲۸۳: کج
عصامی ۲۴۷: ظاهراً از عصام که نام
حاجب منذر بن نعمان بوده گرفته
شده است و به صورت صفت
برای فخر بکار رفته به معنی
افتخار به مجد و بزرگواری شخصی
نه به نسب (رک: فرهنگ نفیسی،
ذیل عصام)
- عصوف ۴۷: وزیدن، وزش
عقابیل ۱۵۴: (ج عقبوله) پس مانده
بیماری
عقار ۲۸۷: به ضم اول، می، شراب
عقال ۴۶۴: ریسمانی که بدان زانوی
شتر را بندند
عقام ۲۸۶: علاج ناپذیر (صفت درد)
علقه ۴۵۶: طور دوم از ادوار نطفه
عله ۲۳۹: ممکن است بدون تشدید
باشد بر وزن قدح به معنی
سرگشتگی و نیز گرسنگی؛ همچنین
ممکن است با تشدید لام باشد
- طلق الجنان ۳۶۹: گشاده دل
طلیق الوجه ۲۹۶: گشاده روی
طنطنه ۴۷۴: شوکت، جاه و جلال
طوارق ۱۶: (ج طارقه) حوادث
طوامیر ۱۰۶: (ج طومار) دفترها،
نامه‌ها
طود ۲۳۲: کوه بزرگ، کوه
طول ۵۷۶: توانایی، فضل، منت
طویل الباع ۲۹۶: دراز دست
ظ
- ظلامه ۲۸۴: بسیار ستمگر
- ع
- عانی ۲۴۲: اسیر، بندی
عاهات ۱۷۶: (ج عاهه) آفات، بلایا
عائل ۲۸۰: نیازمند، درویش
عتبت ۲۷۵: سختی، کار ناملایم
عدی ۴۷۸: دشمنان
عذال ۳۷۲: بسیار نکوهش کننده
عذبات ۳۳۱: (ج عذبه) پارچه بسته
به نوک نیزه، شمله دستار
عراه ۳۱۱: (ج عاری) برهنگان
عرصات ۱۸۲: صحرای قیامت
عروه ۲۳۶: دسته، دستاویز
عربین ۲۲۷: بیشه
عزمه ۱۵۳: عزم، قصد

غلمه ۲۹۸: (به کسرغ) جمع غلام
 غمامه ۵۰۳: ابرسفيد
 غنينا ۴۶۴: بی نیاز ساخت مارا
 غی ۴۴۹: گمراهی
 غیم ۴۱۱: ابر

ف

فاکه ۱۶۰: مرد خوش طبع ، نازنده
 فرادیس ۲۳۰: ج فردوس
 فرت ۴۱۰: (؟) شاید قوت
 فرجه ۲۱۴: شکاف ، رخنه
 فرطات اللسان ۴۱۲: تجاوز درگفتار ،
 زبان درازی
 فسیح امل ۵۷: فراخ آرزو
 فلذه ۲۱۶: پاره جگر
 فلک سمات ۲۱: آسمان نشان
 فلق الحزام ۲۲۴: بندگسسته ، رها
 فیحا ۵۹۱: فراخ ، وسیع
 فیصل الخصومات ۳۱۲: پایان دهنده
 دشمنیها

ق

قرن ۸۴: همدست ، حریف ، کفو
 قردود ۲۸۵: (ج قرد) میمونها
 قروم ۴۱: (ج قرم) سرور ، مهتر
 قصبات سبق ۶ (رک: ج اول ، قصاب
 سبق)

به معنی سختی حال و نیاز
 (علاء علة = اوج سختی یا گرسنگی)
 علی کلنا الحالین ۵۸۲: در هر دو حال
 عماه ۴۶۱: (ج اعمی) نابینا ، بی خبر
 عمید ۴۶۰: سردار ، زعیم ، رئیس
 عمید الجنان ۴۶۰: شکسته دل ، غم زده
 عنعنه ۳۳۲: نقل قول یا حدیث به
 ترتیب از یک سلسله راویان
 عوده ۳۳۵: افسون ، تعویذ
 عویص ۲۷۹: بلای سخت ، کار دشوار
 عوبیل ۲۸: فریاد ، بانگ ناله وزاری
 عهن ۳۲۲: پشم گوسفند ، پشم
 عین الکمال ۲۵۳: چشم زخم

غ

غاشیه ۳۲۰: زین پوش ، پوش زین
 غاشیه دار ۲۱۲: آن که غاشیه یعنی زین
 پوش اسب را می کشد ، خادم
 غال الابرار ۲۲۴: درد سر دادن از حد
 گذشت
 غانم ۴: غنیمت گیرنده
 غیب الاحجاز ۲۲۷: پس از گرفتاری و
 سختی

غیوق ۲۸۴: شراب شبانگاهی
 غرام ۵۹۷: شیفتگی ، آزمندی
 غرد ۱۲۰: سراینده ، خوش آواز
 غلا ۲۳۹: قحطی ، گرانی

- قصره ۵۷: کوتاه ساختن
 قطن ۲۸۷: (ج قاطن) ساکنان،
 متوطنان، باشندگان
 قطمیر ۴۵۲: چیز اندک و بی قدر
 قلاسی ۴۶۵: (ج قلنسوه) کلاه دراز
 (مناسبتی بامتن ندارد)
 قلاش ۲۸۵: مردم بی نام و ننگ و شراب‌خوار
 و مکار
 قلاید ۴۸۲: (ج قلاده) گلوبند،
 گردن‌بند
 قمامه ۲۸۵: گروه مردم
 قمرآء ۵۸۲: ماهتاب، روشنایی ماه
 قمرطه ۲۲۶: ظرف شکر و نبات
 قمرقام ۴۲۷: دریای ژرف
 قمل ۳۵۸: شپش، کنه
 قناه ۵۵۵: نیزه، چوب دستی
 قنطوا ۳۳۷: نومید شدند
 قنینه ۲۸۷: شیشه، صراحی
 قهوه ۲۸۷: می، شراب

ک

- کالترکی عندالبغراخان والهندي مع
 الاخستان ۴۶۵: زیربهد کرمان
 کامن ۱۲۹: پنهان، پوشیده
 کتابه ۲۵۱: کتیبه، نوشته
 کتائب ۴۶۵: ج کتیبه
 کحل ۲۲۳: سرمه، سنگ‌سرمه
 کدو ۲۸۴: پیاله، کوزه شراب
 کروبیان ۱۲۷: فرشتگان مقرب
 کل ۴۶۵: (فعل مفرد ماضی) سست شد
 کللال ۴۱: ماندگی، خستگی
 کلاه میلی برسر نهادن ۲۸۷: ؟ (نوعی
 مجازات و تخفیف بوده است)
 کلف ۵۵: لکه‌هایی که بر سطح ماه و
 آفتاب دیده می‌شود
 کلیله ۴۰۱: کندی زبان
 کی ۴۴۹: احتمالاً واژه فارسی است که
 در سؤال آن از وقت گفته می‌شود و
 مؤلف آن را با دی سجع کرده
 و خواسته است بگوید که طرف
 کی را از دی تشخیص نمی‌دهد
 نظیر این که می‌گوئیم هر را از بر
 نمی‌شناسد
 کئیب ۵۵۴: اندوهناک، مغموم، غمزده

ل

- لاج ۳۸۴: برهنه، سگ ماده
 لاش ۳۸۴: ناچیز، فرومایه، بی اعتبار
 لافجات ۵۴۳: ظاهراً جمع لافج از
 مصدر لفج به معنی مفلس شدن
 و مفلس ساختن است
 لاج ۱۴۰: آب بسیار، عمیق‌ترین موضع
 دریا
 لصوص ۲۸۳: (ج لص) دزدان

- لظی ۲۲۳: آتش، شعله آتش
 لقاطه ۱۵۰: خوشه برجیده، خردهریز
 هرچیز
 لقه ۴۳۸: تلقیح، گشن دادگی
 لمحہ ۷: آن، لحظه
 لواعج ۱۰: (ج لاعج) سوزان
 لودعی ۲۸۱: مردتیزهوش زیرک چرب
 زبان که گویا پرگاله آتش است
 (نفیسی)
 لی ۴۴۹: بدون تشدید یعنی ظرف،
 آوند، باتشدید حرف ی وضم
 ل جمع لیا است به معنی کج
 و تافته و نیز زن جنگ آور، و
 هیچیک از این معانی مناسب
 عبارت نیست؛ شاید قی که در
 خمسین عمادی آمده درست باشد
 لیث ۴۶۴: شیربیشه، مردزبان آورقصیح
- م
- مآثم ۲۸۵: (ج مآثم) گناهان، بزهها
 مباعی ۱۵۴: (ج مبعی) خواستهها
 میخردار ۳۴: خوشبو، بخاردار
 مبلغ ۳: رساننده، ابلاغ کننده
 مبیث ۲۱۲: مسکن، خوابگاه
 متبرم ۲۸۴: آزرده، به ستوه آمده
 متحلی ۹: آراسته، بازیور
 متدین ۵۹۲: ۱- راستکار، دیندار
 ۲- مدیون، مقروض
 متذرع ۱۹۶: متوسل
 مترافق ۴۲: رفیق، هم سفر
 مترب ۵۹۲: بسیارمال
 متروح ۲۲۲: طراوت بخش، روح افزا
 متناول ۴۸: طویل، دراز
 متعذر ۱۶۲: سخت، دشوار
 متعفف ۵۹۲: ۱- پارسا، پرهیزکار
 ۲- متظاهر به پارسایی
 متفقه ۵۱۲: دانشمند، فقیه
 متلاصق ۲۰۳: متصل، پیوسته
 متمشی شدن ۴۸۵: جریان یافتن،
 سرانجام یافتن
 متملح ۲۲۲: جذاب، بانمک
 متوافر ۲۷۵: بسیار، فراوان
 متوفر ۲۷۵: گمارنده همت، باعث
 مثلث ۵۹۷: سخن چین (؟ به اعتبار
 این که بوی عطر فاش کننده است
 و خبر از دارنده آن می دهد یا
 شاید به قیاس با شراب مثلث،
 غرض عطری بسیار قوی باشد)
 مئوبه ۲۴۲: پاداش، جزا
 مئوی ۹۱: منزل، سرای
 مجن ۲۱۸: بی حیائی، مزاح
 محبرم ۵۰۶: آراسته، زیبا
 محتدا ۳۱۸: از حیث اصل و نسب
 محجب ۲۵: بازداشته شده، دربرده

مرقی ۳۱۲: محل بالارفتن	وحجاب
مرکوز ۱۶۵: ثابت، استوار، جای گرفته	محرث ۱۶۵: کشت‌کار، برزرگر
مروح ۶۰۶: راحت بخش، شادی آور	محشوم ۳۴: (؟ یا محشوم؟ رک: متن)
مزالقی ۲۲۳: (ج مزلق) جاهای لغزان	مخاتل ۵۲۵: فریب‌کار، خدعه‌گر
مسارح ۲۴۹: (ج مسرح) چراگاه‌ها	مخطی ۲۸: خطا‌کار، گناه‌کار
مساق ۱۶۵: خواندن حدیث	مخیمیا ۱۳۷: در حال قرار در خیمه،
مسعبه ۲۷۹: جای درندگان	ضد سفرا
مستبجح ۱۴۷: شادمان	مداحض ۲۲۳: (ج مدحض)
مستحمل ۵۹۲: در بیت اول گویابه معنی	مدحض ۲۲۳: لغزش‌گاه
توانا بر حمل باشد یعنی کسی	مدرار ۴۱۱: بسیار بارنده
که بار دیگران را می‌کشد، در	مدروس ۲۱۶: محوشده، ناپدیدگشته
بیت دوم کسی که دیگران باید	مراغم ۳۱۰: (ج مرغمه) کراهت،
بار او را بکشند	بی میلی
مستذرع ۱۹۶: چاره‌جو، متوسل	مربع ۵۴۰: جای اقامت در فصل بهار
مستودع ۵۹۱: جای امانت، کسی که	مربح ۲۰۹: سودبخش
ودیعهای رایبه امانت نگاه می‌دارد	مربوب ۲۴۰: پرورده شده، بنده، مملوک
مستوعب ۵۸۴: گیرنده همه چیز، شامل	مرتاح ۱۴۷: خرسند، آسوده، مطمئن
مسره ۶۰۰: افروخته	مرتوی ۵۹۶: سیراب
مسلوله ۴۶۴: برکشیده	مرحب ۵۷۹: خوش‌آمدگوی (شاید حرف
مشاء ۳۷۱: سخن چین	سوم جیم باشد چه مرجب به
مشدد ۴۵: محکم شده، استوار شده	معنی ثابت و استوار بیشتر
مشعب ۳۳۲: راه	مناسبت دارد هر چند که هر سه
مشمشه ۲۸۷: زردآلو (مراد نویسنده از	نسخه خطی آن را با ح بی نقطه
مشمشه حمرا گویا انگور سرخ یا	نوشته اند)
شاهانی است که از آن شراب	مرخی الزمام ۲۲۴: رها، نابسته زمام
می‌سازند)	مرشح ۲۲۲: پرورده، آراسته، آماده
مشیب ۳۹۵: سپیدی مو، پیری	مرعش ۳۲۳: لرزان

- مشید ۴۴: استوار، محکم، افراخته
مصاب ۳۷۱: مصیبت زده، بلاکشیده
مصاطب ۲۱۸: (ج مصطبه) میکده، جای
اجتماع
مصاید ۲۷۶: (ج مصید) دام‌ها، آلات
صیدجانوران
مصطنع ۲۴۲: نیکی‌کننده، عطابخش
مصعد ۴۵: صفت پله، پله‌ای که از آن
بالا روند
مصقوله ۴۶۴: جلا داده شده
مصیر ۲۸۱: جای بازگشت
مضامیر ۵۳۶: (ج مضمار) میدان‌ها
مضغه ۴۵۶: طور سوم نطفه
مضیعه ۲۷۹: جای هلاک
مطرح ۳: (ج مطرح) جای انداختن
مطاع الامر ۱۲۶: فرمان‌روا (صفت)
مطرح ۲۱۸: جای انداختن؛ جایگاه،
محل، مقام
مطرز ۴۴: مزین، دارای نقش و نگار
مطموس ۲۱۶: تباه شده، ناپدید شده
مطیه ۲۵۱: شترسواری، هرستورسواری
معاتب ۵۰۰: سرزنش کرده شده
معازف ۲۸۵: (ج معزف و معزفه) آلات
بازی و لہو
معاهد ۲۳۶: (ج معقد) جای بستن‌گره،
دشواری، جای گره خورده
معتد ۳۷۱: سخت ستمکار
- معدات ۲۷۵: (ج معده) آنان که مہیا
می‌کنند، آماده‌کنندگان
معسکر ۱۵۳: لشکرگاه، اردوگاه
معش ۲۸۰: خواسته، طلب
معقد ۴۵: غلیظ
معقود ۲۳۶: بسته، گره‌کرده، استوار
معلم ۲۵۱: نشان دار، منقش
معلوکات ۳۹۷: جویده‌ها (از مصدر
علک یعنی جویدن و خاییدن)
معول ۴۶۴: ابزار آهنی که بدان کوه
کنند (نقیسی)
معیدی ۴۳۵: مصغرمعدی (ضرب‌المثل
است درباره شخص خوش نام و
بزرگ که ظاهری حقیر داشته
باشد)
مغالیق ۲۴۷: (ج مغلاق) کلیددان،
هرچیز که بدان دروا محکم‌کنند
مغیث ۲۰: فریادرس
مفجل ۲۳۶: ستبر (?)
مفذلک ۲۴۷: به انجام رسانیده، فارغ
و پرداخته‌گشته
مفروز ۲۴۷: حاشیه‌دار (صفت اعطاف)
مفیض‌الخیر ۳۸: نیکی‌رسان، سرشار از
خیر و نیکی
مقاسات ۳۱۰: رنج، سختی، مشقت
مقاطر ۱۸: (ج مقطر) بوی سوز (معنی
مناسب مقام بنظر نمی‌رسد و

- منصرم ۳۴۸: مقطوع، بریده
منفش ۳۲۲: پراکنده، حلاجی شده
منغخ ۲۲۲: پاک، پاکیزه
منمحي ۲۸۴: پاک کرده شده، حک شده،
محو شده
موصل ۲۷: رساننده
موفور ۲۱۷: بسیار، فراوان
موقور ۲۱۷: گران گوش (ظاهر امولف
آن را به معنی موقر گرفته است)
مؤارب ۵۲۵: فریب دهنده، حيله گر
موالات ۵۲۵: دوستی
مؤداده ۷۶: پرداخت شده، ادا شده
مؤذاه ۲۷۸: آزار دیده، مورد ملامت
مهدی ۵۱: هدیه شده، پیشکش
مهند ۴۶: از یولاد هندی ساخته شده
- ن
- ناثره ۱۵۰: پراکنده، افشاننده
ناظر ۱۳۸: چشم، بینایی چشم
ناظوره ۳۸۴: مهتری که در همه کارها
منتظر دستور وی باشند
ناق ۵۱۲: رایج، پر رونق
ناووس ۲۸۷: گورستان زردشتیان،
دخمه
نعبات ۲۸۲: تراوشات
ننخ ۲۳۹: (فعل) می طلبیم، آرزو
می کنیم
- بیشتر محتمل است که نویسنده
اسم فاعل یعنی چکاننده یا
صفت لازم چکنده را اراده کرده
است در دو صورت اخیر میم
مضموم است و بنده در کتب لغت
آن را نیافتم)
- مقتضب ۴۶۴: بریده، مقطوع
مقر ۲۸۶: زهر، دارویی تلخ به نام صبر
مقفص ۴۷: در قفس افتاده، اسیر
مقلتی ۳: دو تخم چشم من
مکنف ۲۳۷: احاطه کرده شده، هر چیز
که کرانه های آن را فراهم آورده
باشد
ملچی ۳۸۷: امروز
ملقن ۲۵۰: تلقین یافته، تلقین شده
مطور ۵۰۷: باران دیده، باران خورده
ممثل ۵۳: مطیع، فرمانبردار
مرد ۴۴: دراز و هموار و ساده (صفت
بنا)
منوح ۷۷: عطا شده، بخشیده شده
مهده ۴۵: پذیرفته (صفت عذر)
مناع ۳۷۱: بازدارنده
مناکب ۲۲۲: (ج منکب) کرانه هر چیزی
زمین بلند
منج ۱۳۶: جای رستگاری و پیروزی
منحسم ۳۳۷: بریده شده
منحه ۲۴۳: عطا، دهش

- نیهره ۳۲۵: ناسره، قلب، ناستوده
 نییه ۳۶۰: گرامی، نام آور
 نجارا ۳۱۸: از حیث اصل و نسب
 نجیب ۴۳۴: شترسبک تندرو
 نحافت ۱۷۶: نحیفی، لاغری، نزاری
 نحول ۴۱۵: لاغری، خشکی
 نزاع ۴۲۹: اشتیاق، آرزومندی
 نزاعه ۲۲۳: آزمند، مشتاق
 نستاس ۲۸۶: دیو آدم نما، غول
 نشید ۴۱: سرود، آواز
 نضو ۴۶۴: شتر لاغر
 نضید ۲۳۵: بر روی هم نهاده، مرتب
 چیده
 نطاق ۱۱۹: کمر بند
 نغمت ۲۳۹: نغمه، سرود
 نفیر ۴۵۲: هسته خرما
 نفیر و قطمیر: کم و بیش
 نکایت ۱۲۷: اذیت، جراحت
 نمارق ۱۵۳: (ج نمرق) بالش، نهالین
 زین و پالان
 نیم ۳۷۱: سخن چین
 نواد ۵۸۱: (ج ناد): گروه مردم،
 انجمن، حلقه، مجمع
 نوافج ۴۷: (ج نافجه): نافه های مشک
 نوال ۲۸۷: بهره، نصیب
 و
 وارف ۲۱: دراز کشیده شده، فراخ
 واش ۳۸۴: علف، علوفه ستور
 واتی ۱۱: نگهدار
 وتیره ۳۱۲: راه، روش، طریقه
 وتین ۲۴۱: رگی که دل بدان آویخته است
 وثیب ۹۶: جستن، جهش
 وچار ۳۱۸: غار، سوراخ جانوران
 وجل ۴۱۲: ترس، بیم
 وجیب ۴۳۴: زنده، تپنده، جهنده
 (اصلا برای قلب بکار می رود
 ولی نویسنده نام آن را به عنوان
 صفت برای نجیب آورده است
 به معنی شتر جهنده و تندرو، و
 البته غرض او ایجاد جناس
 بوده است)
 وحل ۴۱۲: گل ولای
 وریق ۲۴۸: پربرگ
 وری ۵۳: خلق، آفریده
 وسیم ۴۵۷: زیبا
 وشاق ۵۰۹: نوکر، غلام
 وصمت ۲۸۲: عیب، ننگ
 وضم ۳۱۱: تخته یا بوریا مانندی که
 گوشت بر روی آن نهند
 وغا ۳۲۰: کارزار، جنگ
 وغد ۵۲۶: فرومایه، ناکس، گول، احمق
 وفادع: تیزدهن، روشن خاطر
 وکر ۴۶۱: لانه، آشیانه
 ومیض ۵۹۳: درخشیدن برق، برق

ه

هوج ۲۸۰: (ج هوجاء) : گول ، سبک و شتاب زده
 هیلاج ۲۳۶: حسابی که منجمان از روی آن احوال مولود و عمر او را معین می‌کردند (معین)

ی

یاره ۳۲۰: دست برنجن ، انگوی پهن
 یحمی ۴۷۸: (فعل) نگهبانی می‌شود
 یربوع ۲۸۴: موش دشتی
 یزع ۲۸۳: (فعل) جلوگیری می‌کند
 یستنقع ۵۴۰: (فعل) راکد می‌شود و می‌گندد (آب)
 ینسلون ۲۲۲: (فعل) فرود می‌آیند
 ینوی ۴۱: (فعل) قصد واراده کند

هبنق ۴۴۹: احمق کوتاه بالا
 هبنقی التدبیر ۴۴۹: بی تدبیر ، کودن
 هرم ۲۵۴: پیری و خرفی عارض در سن پیری
 هرمانی ۲۷۵: نسبت به هرمان یعنی خرد و هوش
 هزت ۲۲۸: جنبش ، اهتزاز
 هفوات الجنان ۴۱۲: لغزش های قلب
 هماز ۳۷۱: عیب کننده ، سخن چین
 همج ۲۸۰: (ج همجه) مردم فرومایه و احمق
 هوادم ۶۰۴: (ج هادم) شکننده ، ویران کننده
 هوان ۱۲۸: خواری ، رسوائی ، مشقت

اسامی اشخاص واقوام

احمدین محمود (رک: جامی)	۲۹۶	آدم
احمد جام، معین الدین ابونصر احمدین	۱۰۰ (رک: برامکہ)	آل برمک
ابوالحسن (ژنده پیل) ۹۴	۳۱۵	آل بوتراب
۳۱۸، ۲۰۷، ۱۸۲، ۱۴۸، ۱۲۳	۲۹۶	آل حیدر
۵۵۷، ۵۴۷، ۳۶۵	۳۰۵، ۲۹۹، ۲۹۸	آل عبا
احمد کرمانی، ناصرالدین ۱۷۴ ح	۳۲۹، ۳۲۷، ۳۰۳	آل عبدمناف
اخستان، جمال الدین ۱۷۹	۶۹	آل هاشم (۱)
ادهم، جمال الدین ۶۳	۴۶۹	آل مہلب
استادیادی، بهاء الدین ۴۵۱، ۴۴۳	۵۶۲	ابراہیم سلطان، ناصرالدین
ح ۴۵۳	۵۵۰	ابن جماعہ
اسفزاری، شرف الدین عبدالرحیم ۳۵۷	۵۵۱	ابن زرنندی
اسفزاری، شمس الدین جلال ۴۵۴	۵۱۵، ۵۹۹، ۳۲۰، ۸۷	ابن مقلہ
اسکندر ۱۶		ابن یمین (رک: فریومدی)
اصفہانی، سراج الدین ۳۷۹		ابواسحق (رک: شاہ شیخ)
اصفہانی، شمس الدین ۳۵۲ ح		ابوالخیر محمد بن محمد بن محمد
اصفہانی، فخرالدین قاضی ۳۸۷	۵۵۱	الجزری
ح ۳۸۸	۳۶۵	ابوالفتح محمد، قطب الدین
اصفہانی، مجدالدین ۳۶۲، ۳۶۱		ابوالمکارم (رک: جامی)
اصفہانی، نظام الدین ۳۵۶ ح	۵۰۴	ابوسفیان
اقبال، عباس ۱۶۴ ح، ۱۶۳ ح		ابوعبداللہ (رک: حاکم)
ح ۵۱۴، ح ۲۶۸	۵۷۷، ۵۷۶	ابیوردی، جلال الدین

ت ، ث	۴۹۹	امیرعلی آقا
تاج‌الدین ابوالفضل (رک : بوزجانی)	۴۳۷	انداجردی‌خوافی ، عبدالعزیز
تاج‌الدین احمد (رک : سنجانی)	۱۷۳ ، ۱۷۴ ح	ایناق ، کمال‌الدین
تاج‌الدین (رک : سلمانی)		
تاج‌الدین خواجه حسن (رک : سورج)		ب
تاج‌الدین حسین خوارزمی ۵۶۰ ، ۵۶۲		بحرآبادی ، غیاث‌الدین هیبت‌الله
۵۶۴ ، ۵۶۸ ح ، ۵۶۹ ، ۵۷۰	۲۰ ، ۲۲ ح ، ۷۶ ، ۳۶۸	
تاج‌الدین شتی ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ح		بدرالدین (رک : سجستانی)
۳۸۰	۱۰ (رک : آل برمک)	برامکه
تاج‌الدین علی		برهان‌الدین (رک : جامی)
تاجیک		
۴۲۹		بستی ، ابوالحسن
۲۸۷ ، ۳۰۹	۱۵۷	
ترک	۲۸۳	بظلمیوس
تفتازانی ، سعدالدین ۴۷۴ ، ۴۷۶		بوزجانی ، تاج‌الدین ابوالفضل محمود
۴۸۲ ، ۴۸۶ ح	۲۶۳ ، ۶۰۴ ح	بن اوحد
توران‌شاه ، جلال‌الدین ۱۱۲ ح		بهاء‌الدین (رک : استادبادی)
تیمورگورگان ، قطب‌الدین ۵۵۶ ، ۵۵۸	۱۲۸ ۴۰۶	بیہقی ، شمس‌الدین محمد درود
ثمودیان	۴۰۸ ، ۴۱۳ ح ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ح	
۲۸۵	۴۱۷ ، ۴۲۷	
ج ، ح		
جالینوس		پ
۲۸۳ ، ۲۹۰ ح		پیراحمد (رک : حیانی)
جامی ، احمد بن محمود ۵۱۵		پیراحمد خوافی (رک : غیاث‌الدین)
جامی ، برهان‌الدین نصر ۳۶۶ ، ۳۷۳ ح		پیرعلی (رک : غیاث‌الدین)
جامی ، جلال‌الدین اسحق قاضی ۳۳۱		پیرهرات
۳۴۷ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ح ، ۳۶۸	۹۲	

جامی، شیخ هندوی	۱۶۹، ۱۶۸
جامی، خواجہ یحییٰ	۱۶۹ ح
جرزی، ابوالخیر محمد بن محمد بن محمد	۳۶۶
محمد	۵۲۴
جعفر تبریزی	۵۳۱ ح
جعفر صادق	۱۸۱
جریر بجلی	۳۶۵، ۳۳۱، ۱۸۳ ح
جهود (رک: يهود)	جامی، ضیاء الدین یوسف
جلال الدین ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲	۴۶۳، ۳۹۹
۲۶۹، ۳۸۲	۴۶۶
جلال الدین (رک: ابیوردی)	جامی، قطب الدین
جلال الدین اسحق (رک: جامی)	جامی، قطب الدین محمد بن مطہر بن
جلال الدین (رک: توران شاہ)	احمد جام
جلال الدین (رک: سلطان شاہ)	۴۷۱، ۹۵، ۹۳
جلال الدین شاہ خوافی	جامی، محمد بن احمد (رک: خواجگی
جلال الدین عبدالقادر، خواجہ	قطب الدین محمد)
۵۲۰	۲۰۲، ۱۹۶
۵۲۲ ح	جامی، معزالدین علی اکبر
جلال الدین عبیداللہ، صدر	جامی، معزالملک، ابن شہاب الدین
۵۵۶	ابوالمکارم جامی
۵۵۷	جامی، معین الدین بن شمس الدین
جلال الدین (رک: عتیقی)	مظہر ۳، ۸ ح، ۶۳، ۶۵ ح، ۶۶
جلال الدین (رک: فیروز شاہ)	۶۸، ۶۹، ۸۷، ۹۰، ۹۷، ۱۰۶
جلال الدین (رک: قائنی)	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۷
جلال الدین لطف اللہ	۱۳۹ ح، ۱۵۰، ۲۹۵، ۳۰۰
جلال الدین محمود بن خواجہ شہاب	۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۴۸
۱۰۹	۳۵۰ ح، ۳۵۲ ح، ۳۶۵
جلال الدین (رک: معروف دہلوی)	۳۶۶، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۴
جلال الدین ہروی، قاضی ۳۴۸ ح، ۳۸۹	۴۴۰، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۷۴
۳۹۰ ح	۴۸۲، ۴۸۶، ۵۵۶

خ	جلال‌الدین یوسف (رک : فریجودی)
۱۲۷	جمال‌الدین ۱۰، ۷۴، ۷۶، ۳۶۳
خان‌قانی	جمال‌الدین (رک : اخستان)
۸۲۰۷۸ (دهلوی) خواجه	جمال‌الدین (رک : اهم)
۱۱۸، ۱۱۷، ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۹	جمال‌الدین (رک : سالار دبیر)
ح ۱۸۰، ۱۷۹	جمال‌الدین محمود ۶۰۳
خاندزاده (خانزاده) علی اصغر ترمذی	جنید ۵۴۴
۳۱۸	چرخ‌ی، علاء‌الدین ۴۶۴
خداوندزاده (خانزاده) علاء‌الدین	
علی اکبر ترمذی ۲۹۶، ۲۹۵	
۳۱۹، ح ۳۰۲، ۳۱۴، ح ۳۱۷	ح
۳۲۷، ح ۳۲۵	حاتم طائی ۳۲۰، ۵۴
خلیل (ابراهیم پیغمبر) ۲۱۲	حاجی بیگ، مهتر ۱۰۰، ۸۳
خواجه‌گی خواجه احمد ۱۹۳، ۱۹۴ ح	حاجی شاه، وجیه‌الدین علی ۴۴۵
۳۸۲، ۳۸۱، ۲۰۲، ح ۱۹۶، ۱۹۶	ح ۴۴۷
خواجه‌گی قطب‌الدین محمد (رک : خواجه‌گی خواجه احمد)	حاکم ابو عبدالله نیشابوری ۵۵۰
خواجه جهان (رک : خان جهان)	حسام‌الدین عبدالله (رک : کوسوی)
خوارزمی، منور‌الدین ۴۶۷	حسام‌الدین عمر ۲۹
خوافی، جلال‌الدین شاه ۱۵۳	حسام‌الدین مبارک ۵۶
خوافی، رکن‌الدین محمد ۳۸۸، ۳۸۷ ح	حسام‌الدین محمد بن جلال‌العبدی ۵۵۱
۵۲۴، ۵۰۲، ۴۳۷	حسن، امام ۲۲۱
د، ر	حسین آبادی، خلیل‌الله ۴۹۸
داود ۲۲۰	حکیم‌الدین ناموس (رک : فریومدی)
رازی، فخر‌الدین ۲۸۱	حلاوه، جمال‌الدین نصرالله ۴۵۴، ۴۴۸
رستم ۳۲۰	حلاوه، ناصر‌الدین نصرالله ح ۳۶۴
رستمی اصفهانی، ابوسعید ۱۵۷	حموی، صدر‌الدین ۲۷۲
	حیانی، پیر احمد ۵۴۷
	حیدری، قطب‌الدین ۵۰۹

رسول الله (رک : محمد)	سعدی	۴۰۷، ۲۴۰، ۲۰۷، ۲۰۶
رضی الدین	سعدالدین (رک : کازرونی)	۳۲۹
رضی الدین (رک : جامی)	سعیدبن مطهر	۴۲۲
رضی الاحرار	سلطان شاه، جلال الدین	۴۰۴، ۴۰۳
رکن الدین	ح ۴۰۵	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۴
رکن الدین احمد	سلغور شاه شیراز	۲۸۸
رکن الدین محمد (رک : خوافی)	سلمانی، تاج الدین	۵۵۳، ۱۷۷، ۱۷۵
رکن صائن رکن الدین عمیدالملك	۵۵۵	۷۵
ریحان (رک : معتمد)	سمفانی، ناصرالدین احمد	۱۶۸
ز	سنجانی، تاج الدین احمد	۱۰۳، ۱۰۲
زرندی (رک : ابن زرنندی)	۲۰۶، ۱۵۰	۲۰۶، ۱۵۰
زکی، شرف الدین	سنجر سلجوق	۴۸۱
زین الدین ابوبکر	سورج، تاج الدین خواجه حسن	۴۸۶
زین الدین قدسی	سیدعلی (رک : کمانگر)	۱۲۶
	سیف الدین (رک : غزنوی)	۱۱۴
	ش	۶۰۲، ۵۹۵
س	شافعی	۳۵۱
سالار دبیر، جمال الدین	شاه شجاع، جلال الدین	۱۱۶، ۱۱۸
سجزی، معین الدین حسن	۳۳۰	۲۸۵
سجستانی، بدرالدین	شاه شیخ ابواسحق	۴۹۱
سجستانی، صدرالدین	شجاع الدین مظفر	۴۸۸
سحبان	شداد	۳۲۰
سراج الدین (رک : اصفهانی)	شرف الدین (رک : زکی)	
سراج الدین (رک : عمر قزوینی)	شرف الدین عبدالرحیم (رک :	
سعدالدین (رک : تفتازانی)	اسفزاری)	
سعدالدین (رک : کالوئی)	شرف الدین محمد	۴۴۹

صاحب عباد ۱۲۱، ۱۵۷، ۳۲۰، ۴۷۵	۱۰۶	شرف الملک، صدر
۴۷۶	۳۵۱	شریح
۱۲۱، ۸۸		شمس الدین (برادر فخرالدین عراقی)
صدرالدین (رک : حموی)	۵۴۱، ۵۴۰	
صدرالدین (رک : سجستانی)		شمس الدین (رک : اصفهانی)
صدرالشریعه ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶ ح		شمس الدین جلال (رک : اسفزاری)
۶۰۹	۲۴۷	شمس الدین شهاب الاسلام
ضیاء الدین (رک : کافی)	۲۰۹	شمس الدین صاحب دیوان
ضیاء الدین یوسف (رک : جامی)		شمس الدین (رک : کازرونی)
	۴۴۱، ۴۴۰، ۳۹۹	شمس الدین کراتی
ط، ظ	۳۰۸	شمس الدین کرمانی
طاوس یمانی	۱۷۲، ۱۶۵، ۵۰	شمس الدین محمد
ظہیرالدین عیسیٰ	۴۴۰	شمس الدین محمد (امام خوارزم)
	۶۰۶	شمس الدین محمد آدم
ع		شمس الدین (رک : محمدکرت)
عادیان		شمس الدین محمد درود (رک : بیہقی)
عباس (عم پیغمبر)	۳۶۵	شمس الدین مطہر
عبدالاول شیخ الاسلام سمرقندی	۵۱۶	شمس حسام، مولانا
عبدالرحمن		شمس کراہ (رک : شمس الدین کراتی)
عیدمحرر (رک : یوسف اہل)		شہاب الدین ابوالمکارم (رک : جامی)
۹۷		شہاب الدین اسمعیل (رک : جامی)
عتیق، ناصرالدین	۴۴۲، ۴۴۰	شہاب الدین بن شمس کراہ
عتیقی، جلال الدین ۴۳۰ ح، ۴۳۱	۵۴۵	شہاب الدین عبداللہ
۴۳۴، ۴۳۳	۳۸۱	شہاب الدین محمد، قاضی
عراقی، فخرالدین ۵۴۳، ۵۴۰	۴۰۸، ۱۸۳، ۱۸۱ ح	شیبانی، قوام الدین
عزالدین ۷۰		
عزالدین دانشمند		
عزالدین طاہر (رک : فریومدی)		ص، ض
عزالدین عبدالوہاب مشہدی عدنی		صاحب دیوان (رک : شمس الدین)

رضوی ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۵ ح	عزالدین عبدالوہاب نیشاپوری واعظ
۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۹، ۹۰ ح	۳۹۵
۱۲۲، ۱۴۰، ۱۴۲ ح	عزالدین کاشی، مولانا ۴۰۶
عمادالدین طاہر (رک: فریومدی)	عزالدین کرمان ۱۳۸
۲۵۴	عضدالدین (وزیر) ۱۵۳
عمادالدین عبداللہ کرمانی	علاءالدین ۵۰۷، ۵۰۶
عمادالدین عبدالرحمن ۳۸۰ ح	علاءالدین (قاضی) ۳۴۹
عمادالدین محمود کرمانی ۹	علاءالدین (رک: چرخمی) ۵۵۱
عمادالدین مطہر ۴۱۰	علاءالدین علی اکبر ترمذی (رک: خداوندزادہ)
عمر (خلیفہ) ۲۸۳	علاءالدین علی مجلد ۳۴۲، ۲۰۷
عمرقزوینی، سراجالدین ۵۵۱	علاءالدین محمد ۴۶، ۴۴، ۳۴، ۳۲
عیسیٰ (پیغمبر) ۱۹۱، ۲۸۳، ۳۳۴	۲۰۱، ۱۴۶، ۴۸ ح
۵۴۱، ۵۳۴، ۴۳۹، ۴۲۲	علاءالدین ہندو ۶۰، ۵۳، ۳۸
غ	علاءالملک دہلوی، فصیحالدین ۸۳
غزالی، امام محمد ۱۵۹، ۱۶۲	۱۲۹، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳ ح
۵۱۱، ۱۶۴، ۱۶۳ ح	۱۳۲ ح
غزنوی، سیفالدین ۴۸۹، ۴۶۳	علاءالملک خاندزادہ ۳۲۷
غیاثالدین، خواجہ ۱۰	علی (امیرالمؤمنین) ۲۱۷، ۱۲۸
غیاثالدین پیر احمد خوافی ۱۰۲	۵۰۴، ۳۳۱، ۲۹۸، ۲۸۸، ۲۴۸
۱۷۵، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۳، ۱۰۴	علی اصغر ترمذی (رک: خاندزادہ)
۱۸۸، ۱۷۸ ح	۴۹۸
غیاثالدین پیر علی (پسر معزالدین)	علی شاہ بن محمد، نجیبالدین (وزیر)
حسین ملک آل کرت) ۶۷، ۶۰۳	۱۸۱، ۱۸۳ ح
۵۵۶	علی قہستانی ۴۴۷ ح
غیاثالدین سید مداح ۳۱۶	عمادالدین زوزنی ۶۳، ۶۵، ۸۷ ح
غیاثالدین محمد بن رشید ۱۲، ۱۴	
۱۵ ح، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۲۴ ح	
۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۲۲۶، ۳۳۷	

قارون	۲۶۴، ۲۶۳، ۲۳۰
قائنی، جلال الدین (جلال) بن محمد	
بن عبیداللہ ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۲ ح	ف
قطب الدین (مولانا)	فتح اللہ، مولانا
۵۷۶	۳۴۲
قطب الدین (رک: ابوالفتح محمد)	فخرالدین
قطب الدین (رک: جامی)	۴۹۰، ۴۸۹، ۱۸۲، ۹۸
قطب الدین (رک: حیدری)	فخرالدین احمد ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۷، ۳۶
قطب الدین فضل اللہ (رک: مہنی)	۳۹۰
قطب الدین محمد بن مطہر (رک: جامی)	فخرالدین (رک: رازی)
قطب الدین (رک: یحییٰ نیشابوری)	فخرالدین (رک: عراقی)
قوام الدین (رک: شیانی)	فخرالدین مبارک ۱۲۸، ۱۲۶، ۹۶ ح
قوام الدین شیرازی	فخرالدین محمود (رک: فریومدی)
۱۹۳	فرعون
قہستانی، علی	۲۸۵، ۱۱۴
۴۴۷ ح	فروزانفر، بدیع الزمان
	۲۶
ک، گ	فریجودی، جلال الدین یوسف
کازرونی، سعیدالدین	۱۷۰
۵۵۱، ۳۶۲	فریومدی، حکیم الدین ناموس
کازرونی، شمس الدین	۴۵۴
۵۷۲	فریومدی، عزالدین طاہر
کافی الدین نیکوکار	۱۴۳، ۳۸
۸۸	۱۹۸، ۱۴۴
کافی، ضیاء الدین	فریومدی، عماد الدین طاہر
۴۶۰، ۴۵۶	۱۴۵ ح
کافی، ناصر الدین	فریومدی، فخرالدین محمود بن یمین
۴۹۴	۵۰۸، ۵۰۶، ۱۴۶، ۱۴۵ ح
کالونی، سعد الدین	۳۵۰، ۵۸، ۴۰ ح
۴۱۷، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۱، ۳۵۲ ح	فصیح الدین (رک: لازمی)
کراتی، شمس الدین	۴۴۱، ۴۴۰، ۳۹۹
۳۰۸	فضل اللہ (رک: مہنی)
کرمانی، شمس الدین	۴۸۵
کرمانی، کمال الدین (وزیر)	فیروزشاہ، جلال الدین
۷۳، ۷۲	
۱۹۶، ۱۹۵ ح	ق
کرمانی، ناصر الدین احمد	قابوس
۱۷۴ ح	۸۸

محمد بن رشید (رک: غیاث الدین)	کرمانی، نظام الدین	۱۷۳، ۱۷۴ ح
محمد بن شمس الدین محمد کورت	کلیم (رک: موسی)	۲۱۰
محمد بن مطهر (رک: جامی)	کمال الدین (رک: ایناق)	
محمد ترمذی	کمانگر، سید علی	۳۴۰، ۳۴۲، ۳۶۵
محمد (۱)، رسول الله	کوسوی، حسام الدین عبدالله	۲۱۱
۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸، ۲۹۹	۲۲۴ ح، ۲۳۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۴	
۳۱۹، ۳۶۶	۳۸۲، ۳۸۸ ح، ۵۷۸، ۵۸۰، ۶۰۱	
محمد کورت، شمس الدین	۶۰۸	۲۰۹، ۲۱۰ ح
محمد کورت، معزالدین ابوالحسین	۵۱۲	۶۷
۷۸، ۸۱، ۸۲ ح، ۴۲۶ ح، ۴۴۳	۳۰۹	کبر
۴۵۱		
۹۳ محمود		ل
۶۰۳ محمود، جمال الدین		
۱۸۹ محمود زرگر		
مرتضی (رک: علی امیرالمؤمنین)	لاژی، فصیح الدین	۱۳۳، ۱۳۶ ح، ۱۸۸
مرشد، کریم الدین	۵۰۲، ۵۲۰، ۵۶۹، ۵۷۱ ح	
مسیح (رک: عیسی)	لطف الله بن خواجه عزیز بن خواجه	
مظفر (رک: شجاع الدین)	شادی هروی	۶
معاویه	لطف الله، جلال الدین	۴۹۸
۳۱۵ معتمد ریحان	لطف الله، ناصر الدین	۶، ۷، ۸ ح
۷۷، ۱۰ معروف دهلوی، جلال الدین		م
۶۶، ۷۱ ح، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۷	مجدالدین (رک: اصفهانی)	
۱۳۹ ح، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷ ح	مجوس	۲۸۷
معزالدین (رک: علی اکبر)	محب الدین، امام	۵۵۱
معزالدین (رک: محمد کورت)	محمد بن احمد (رک: جامی)	

۱- نام رسول الله تقریباً در پایان همه نامه ها در عبارت دعا آمده است در این فهرست فقط مواردی ضبط شده که در متن نامه ها آمده است.

۳۷۶	نجیب عبدالکریم	معزالملک (بن شهاب الدین ابوالمکارم
	نجیب الدین (رک : علی شاه بن محمد)	جامی) ۵۳۱
۵۳۷	نسفی ، وجیه الدین	معزی (شاعر) ۳۴۱
۵۳۰	نصراله ترمذی ، ناصرالدین	معن زائده ۹۸، ۵۴
۵۳۲	نصرالله ، مولانا	معین الدین حسن (رک : سجزی)
۴	نصیرالدین محمود	معین مطهر (رک : جامی ، معین الدین)
	نظام الدین (رک : اصفهانی)	معینی جوزی ۲۷۴
	نظام الدین (رک : کرمانی)	منشی ، نظام الدین عبدالله ۱۸۴
	نظام الدین عبدالله (رک : منشی)	۱۸۷ ح، ۵۷۴، ۵۷۲، ۵۶۵
۴۵۶	نظام الدین ، مولانا	منصورین محمد شیرازی ۳۷۹
۲۶۷	نظام الدین ، وزیر	منصور محمد ۲۷۶
۱۱۲، ۱۱۱	نظام الدین یحیی	منورالدین خوارزمی ۴۶۷
	نظام الدین یحیی بن شهاب الدین ناگر	موحد ، دکتر محمد علی ۴۷۳ ح
۵۱۸، ۵۱۶	سمرقندی	موسی (کلیم الله) ۲۹۷، ۲۲۰، ۲۱۲
۱۶۲، ۱۵۷	نظام الملک ، وزیر	۴۲۲، ۳۳۴
۳۵۱، ۲۳	نعمان	مؤید ثابتی ۱۶۳ ح، ۱۶۴ ح، ۵۱۴ ح
۶۰۱	نعمان ، جمال الدین	مهنی ، قطب الدین فضل الله ۱۲
ح ۵۴۴	نفیسی ، سعید	ح ۳۵۴
۲۸۵، ۲۶۹، ۱۱۴	نمرود	
۳۰۳، ۲۹۸، ۱۲۷	نوح	ن
۲۷۸	نوشین روان	ناصرالدین (رک : ابراهیم سلطان)
	و	ناصرالدین احمد (رک : سمنانی)
		ناصرالدین (رک : حلاوه)
۵۹۲	وجیه	ناصرالدین (رک : عنیق)
	وجیه الدین (رک : سمنانی)	ناصرالدین (رک : کافی)
	وجیه الدین علی (رک : حاجی شاه)	ناصرالدین (رک : لطف الله)
	وجیه الدین (رک : نسفی)	ناصرالدین (رک : نصراله ترمذی)

ویس قرن	۵۶۰	ی
ه		یاقوت ۵۱۶، ۵۱۵
هاروت	۲۲۶	یوسف اهل (عبد محرر) ۱۴۸، ۱۰۲
هراسی (رک : کیا امام)		۳۷۰، ۲۴۰، ۲۰۶، ۱۷۲، ۱۷۰
هروی (رک : جلال الدین)		۵۵۰، ۵۴۵، ح ۵۱۹، ۵۱۷، ۵۱۵
هلاکوخان	ح ۲۱۰، ۲۰۹	۵۷۶، ۵۶۸، ۵۶۳، ۵۶۰، ح ۵۵۲
همام الدین تبریزی	۵۳۷	۵۶۲، ۵۶۱ یوسف کنعان
همایی، جلال	ح ۱۶۴، ح ۱۶۳	۵۴۷، ۳۰۹، ۲۸۵ یهود
هندو (رک : جامی)		یحیی نیشابوری، قطب الدین ح ۲۴، ۲۳
هنود	۵۴۷، ۳۸۵	۴۲۷، ۴۲۱، ح ۳۶۹، ۳۰۵، ۵۳

نام های جغرافیائی

	ت	۱۸۱	آذربایجان
۱۱۴، ۱۰۹	تایباد	ح ۴۸۷، ۴۸۶	آه سرا
۱۲۲	تیت	ح ۴۵۳، ۴۵۲	استاد
۳۳۱	ترمد	۱۷۰	استرآباد
		۱۴۰، ۱۳۱، ح ۱۰۸، ۹۷، ۹۶	اسفزار
		۴۹۴، ۴۷۴، ۴۶۶، ۴۴۸، ۳۹۰	
	ج	۴۹۹	
۱۷۰، ۱۶۹، ۱۰۳، ۱۰۲، ۷۳	جام	۴۸۵، ۳۸۷، ۲۳	اصفهان
۳۴۳، ۲۶۴، ۱۹۰، ۱۸۲، ۱۸۱		۱۴۰، ۱۲۳، ۹۱، ۸۱، ۲۶، ۹	ایران
۴۸۰، ۴۴۵، ۳۷۶، ۳۶۶، ۳۶۵		۴۸۶، ۳۸۰، ۳۷۹، ۱۸۲، ۱۷۲	
۵۳۰، ۵۱۸، ۵۱۵، ۴۹۸، ۴۸۵		۵۷۲	
۵۶۳، ۵۶۰، ۵۵۲، ۵۴۷، ۵۳۲			
۵۷۰، ۵۶۶			ب
۴۴۹	جرجان		یاخرز
ح ۲۹۰، ۲۸۴	جزر	ح ۴۵۳، ۴۵۱، ۴۴۳	بحر عمان
۲۸۵، ۱۴۴	جوین	۵۶۱	بصره
		۵۶۱	بطحا
	چ	۳۳۵، ۳۲۴، ۲۹۶، ۲۷۰	
		۶۰۳، ۴۴۹	
۱۰۲	چشت	۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۰۰، ۶۹	بغداد
۴۱۲، ۱۲	چین	۵۱۱، ۴۸۵، ۴۳۵، ۱۶۳	بیت الحرام
		۴۸۵، ۴۳۳، ح ۱۲۸، ۱۲۶	

س	ح
۴۱۸	حجاز
سبزوار	۵۳۰، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳
سجستان (رک: سیستان)	ح ۲۹۰
۵۷۶	ح
سرخس	
۵۲۸، ۵۲۴، ح ۱۷۸، ۱۷۶	
سمرقند	
۵۵۶، ۵۳۲، ۵۳۰	
۴۵۱	خراسان
سوران	۶۷، ۲۹، ۲۸، ۲۶، ۲۵، ۲۴
سیستان ۹۶، ۹۷، ح ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۴۰	۱۶۶، ۱۴۲، ح ۱۱۲، ۷۴
۴۹۹، ۴۹۴، ۴۷۴، ۳۹۰	۵۵۸، ۵۱۳، ۴۸۵، ۴۶۸، ۴۴۸
	خطا
	۴۱۲
ش	خوارزم
	۵۶۰، ح ۴۸۶، ۴۷۴، ۴۴۰
	۵۶۳
شام	خواف
۱۲، ح ۳۰، ۱۶۲، ۲۱۳، ۴۳۴	ح ۴۵۳
۴۹۲، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۶۴	۳۳۵
۴۱۸	خیف
شترکوه	
۵۷۲، ۵۲۸، ۲۸۸، ۹۳	
شیراز	د
	دارجلجل
	۴۶۰
ص	
صاعد (قنات)	ر
۳۶۶	
صفا	ری
۲۳۰	۴۷۶، ۴۴۹
۲۹۵	
صنعا	
صین (رک: چین)	ز
ط	زمزم
	۳۳۵، ۷۹، ۷۳
طائف	زوزن
۴۴۳	ح ۱۲۴، ۱۱۹

	ک	۳۳۴	طورسینا
		۱۶۳، ۱۶۱	طوس
ح ۲۹۰، ۲۸۴	کدر		
۴۸۵، ۳۰۹، ۲۳۹، ۲۳۴، ۲۲۹	کرمان		ع
۵۶۱			
۵۴۱	کمجان	۲۵	عبادان
۲۳	کوفه	ح ۱۱۲، ۷۴، ۷۲، ۴۱، ۳۸	عراق
		۴۸۵، ۳۱۲، ۱۷۳، ۱۶۳، ۱۴۲	
	م	۵۴۳، ۵۱۲	
		۱۲۷	عرفات
۵۵۸، ۴۲۲	ماوراءالنهر		
ح ۲۹۰	مدینه		غ
۲۳۰، ۷۹، ۷۳	مروه		
۱۴۲	مسجد اقصی	۲۹۸	غلمه
۱۴۲	مسجد حرام		
۱۲۷	مشعر حرام		ف
۵۵۰، ۲۱۳	مصر	۴۸۵	فارس
۶۰۳، ۴۴۹، ۴۳۴، ۲۹۶، ۲۷۰	مکه	۴۵۰، ۴۴۸	فراه
۳۳۵، ۷۹، ۷۳	منی		ق
	ن	۴۳۴	قدس
۴۱۴، ۳۰۶، ۲۷	نیشابور	ح ۴۴۷	قهبستان
۴۶۸	نیمروز	۲۱۳	قبروان

۴۸۵، ۲۷	همدان	و	
۱۰۵، ۹۹، ح ۸۲، ۷۸	هندوستان	والا (۱) (کوه)	۴۷۹، ۴۷۷
ح ۱۸۰، ح ۱۱۸، ۱۱۶، ح ۱۱۵			
۴۱۲، ۲۱۴			
	ی	هرات	۱۰۲، ۹۶، ح ۸۲، ۷۸، ۴
۲۲۹، ۲۱۵	یزد		۳۴۷، ح ۱۸۰، ح ۱۷۸، ح ۱۰۸
۵۶۰، ۴۹۲، ۴۴۳، ح ۳۰	یمن		۴۴۰، ح ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۶۸
			۴۶۰، ۴۵۶، ۴۴۹، ح ۴۴۲
			۵۵۶، ۵۴۷، ۴۹۴، ۴۹۲

۱- کوه والا در منابع جغرافیائی و کتب و مراجع دیگر دیده نشد. نام این کوه در جلد اول نامه شماره ۸۵ (ص ۳۷۴) نیز آمده است و بنده چون آن را در هیچ منبعی نیافتم دچار این ظن خطا شدم که واو اول کلمه واو عطف است گویا که الا نیز مفید معنایی نبود چنانکه در فهرست واژه های همان مجلد ذکر کردم. اتفاقاً هم در جلد اول وهم در این جلد نام کوه والا در دو مکتوب به قلم معین الدین جامی هنگامی که در حبس و زندان سیستان بوده نوشته شده است و احتمالاً زندان او بر این کوه واقع بوده است.

کتابها

ح ۱۶۴، ح ۱۶۳	غزالی نامه	ح ۲۹۰	احادیث مثنوی
ح ۱۶۳، ح ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۸	فرائد غیائی	۱۵، ۱۲	اربعین غیائی
۶۱۱، ح ۵۱۴، ح ۲۸۹، ۲۰۷		۵۵۱	اصول ابن حاجب
ح ۲۹۰	فرهنگ نفیسی	۳۸۳، ۳۶۵، ۲۱۱	انجیل
ح ۵۱۴، ح ۱۶۴، ۱۶۳	فضائل الانام	۵۵۲	انوار المشارق
۵۵۱	القدوه فی الاقراء والتحدیث	۲۸۱	تفسیر کبیر
۵۵۱	کتاب الاذکار امام نواوی	۵۵۱	التلویح
ح ۵۱۹، ۵۱۷	کتاب اشعار مؤلف	۵۵۱	التنقیح
۵۵۰	کتاب الحصن الحصین	۳۸۳، ۳۶۵، ۲۱۱	توریه (تورات)
۵۵۱	کتاب الطوالع	۵۵۱	التوضیح
۵۵۰	کتاب المشارق	ح ۴۷۳، ۴۷۱	حدیقه الحقیقه
۵۵۰	کتاب المصابیح	۵۵۰	خلاصه الطیبی
۵۵۱	کشاف	ح ۳۶۴، ح ۳۵۰	خمسین عمادی
ح ۵۴۴	کلیات عراقی	ح ۵۴۹	دیوان کمال خجندی
۵۵۲	لمعات	ح ۲۶۸	دیوان معزی
۵۵۲	لوامع الاصول	۵۵۰	رساله المعینیه
ح ۲۹۰	مجمع الامثال میدانی	۵۵۱	ریاض الصالحین
۵۵۱	مسند امام احمد	۵۵۱	سنن ابن ماجه
۵۵۱	مسند امام اعظم	۵۵۱	سنن ابی داود
۵۵۱	مسند امام شافعی	۵۵۱	سنن ترمذی
۵۵۱	مفتاح	۵۵۱	سنن دارمی
۳۶۶	مفتاح النجات	۵۵۱	سنن سمرقندی
۹۲	مناجات پیرهرات	۵۵۱	سنن نسائی
۵۵۱	مواقف عضدیه	۵۵۰	صحیح بخاری
۵۵۱	موطاء امام مالک	۵۵۰	صحیح مسلم
۵۵۱	هدایه	۵۵۱	صحیح نبشاپوری

غلظ‌های چاپی و استدراکات

<u>صفحه‌وسطر</u>	<u>درست</u>	<u>صفحه‌وسطر</u>	<u>درست</u>
۱۸/۷	کانا	۶/۱۷۰	نلن
۱۹/۷	چنانچه اثر آن	۷/۱۷۰	حظا انا
۱۴/۹	روایح	۱۶/۱۷۱	شوفک
۱۶/۲۰	ای از	۱۸/۱۷۶	استیهال
۵/۴۱	محیس کلال	۱/۱۷۷	آبای
۳/۷۴	جمال‌الدین را	۱۴/۱۷۷	رای رزین
آخر/۷۶	فلیعلمه	۱۳/۱۸۰	وقاک الله
۳/۸۳	(سپط)	۲۱/۱۸۲	به وقت
۱۴/۸۳	بود عزم کنم	۱۴/۱۸۶	عذب زلال
۴/۸۴	نظر جز بر	۴/۱۸۹	نی
۲/۸۹	غفلانه	۹/۱۹۵	مشید
۴/۹۴	سرمست‌وار	۱/۱۹۹	که قلم
۱۵/۹۹	تشتشیر	۶/۲۰۲	وحیک (بجای وجهک)
۱۵/۹۹	فاحس... وثیبا	۶/۲۰۶	جده
۶/۱۰۸	عسر... لثامهم	۶/۲۰۶	کماهیا
آخر/۱۱۳	ملح علی	۷/۲۱۰	خدمت کفار
۲/۱۳۲	بیت حذف شود (دو عبارت مجزی)	۱۳/۲۲۹	المملکه
آخر/۱۵۳	فیها ماتشتهیه	۶/۲۳۳	روزی نگر
۱۴/۱۵۵	منتقاعد	۶/۲۳۸	موشح
۲۰/۱۶۰	شرک	۱۱/۲۳۹	حاصبا

<u>صفحه‌وسطر</u>	<u>درست</u>	<u>صفحه‌وسطر</u>	<u>درست</u>
۱۷/۲۴۲	کل‌فی	۱۰/۳۹۰	ذریتم
۱۱/۲۴۸	لنا ان	۳/۴۰۴	متألهان
۷-۸/۲۷۵	زمان عتبت	۱۲/۴۱۰	ساجت
۱۶/۲۷۶	مباغی	۱۳/۴۱۲	اولم یروا
۳/۲۷۷	پاشنه	۲/۴۱۴	درود البیهقی
۱۲/۲۷۹	مسبعه	۷/۴۱۴	غشیهم... کالظلل
۹/۲۸۰	عائل	۶/۴۵۶	سمی
۱۰/۲۸۰	دیورجیم	۹/۴۵۶	بالتقاط
۱۴/۲۸۸	عدو الله	۵/۴۶۴	سخت دون
۱۶/۲۸۸	بعداز تقریر	۱۱/۴۹۹	آن که چون
۱۹/۳۰۱	ملالت چنان	۲/۵۰۴	المهم
۶/۳۰۸	اریحیات	۴/۵۱۱	صینت
۸/۳۱۰	کعبه سیادت	۱۴/۵۱۳	مسارعت
۱۱/۳۱۲	اقتناص	۶/۵۲۲	چوزپیمان
۲/۳۲۱	یغنیک	۱۱/۵۳۲	والحکم
۱۵/۳۳۸	یاد میارد	۲/۵۳۵	سحبان‌الثانی
۶/۳۴۳	منویس نامه	۱۹/۵۴۱	ازسخن
۶/۳۴۳	دراز تو شود	۱۱/۵۴۴	یحیبکم
۱۳/۳۵۰	خمسین عمادی	۱۱/۵۴۴	جعلنا الله من
۱۴/۳۵۱	برکمیت	۶/۵۵۳	بعد ماشحبا
۱۲/۳۵۳	من عنده	آخر/۵۵۵	حذا
۳/۳۶۴	عمادی	۶/۵۶۰	تفندون
۱۵/۳۷۷	درچیند	۶/۵۶۱	پیراهان
۱۶/۳۸۴	فلم تخف		

FARĀID – I GHĪĀTHĪ

Compiled about 836 A. H. by
Jalāl'al-Dīn Yūsuf - i Ahl

Volume Two
Containing Chapters 1 to 5
letters 145 – 318

Edited by
Heshmat Moayyad
Professor of Persian Language and Literature
The University of Chicago



The Foundation for Iranian Culture
TEHRAN 1979